UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228223

UNIVERSAL
LIBRARY

TEXT FLY WITHIN THE BOOK ONLY

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر خدایرا سزاست جانشانه که از اظهار افاضات نعمتهای
بی‌تناهی خود مالبسه بمواد قابلهٔ مشت خاکی را باین گونه کمالات آراسته و پیراسته
و این دلیل بکمال قدرت اوست جلت عظمته و در و دغیر معدود بر پیغمبر محمود و آل و یاد
و بعد این عبد محتاج برحمت حی ذوالمنن ولی الله ابن محمد حسن خراسانی
الاصل محلاتی المسکن بر ضمیر منیر کافهٔ مؤمنین و اخوان دین انعامی دارد که این
کتاب مستطاب جلیل الفضلاء المسمی بقصص العلماء از تالیفات فخر المحققین و المدققین و المجتهدین
جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول الفاضل المؤید جناب آقا میرزا محمد تنکابنی که در بیان
کیفیت احوال سعادت مآل علماء اعلام و فقهاء کرام و عاملین احکام سید الانام
علیه و علی آله اکمل التحیة و السلام متوجین بتاج مداد العلماء افضل من دماء الشهداء
از زمان تصنیف الی زمان غیبت خاتم الاولیاء و مفتخر بکلام علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل کتابیست مشتمل بر فواید بسیار و عواید بیشمار انیسی است شفیق و جلیسی است صدیق
سلسله کلماتش رشک گیسوی حور العین و نقاطش شکننده رونق بازار خال رخسار مهاجبین
مباحثاتش صیقل دهندهٔ فهم هر صاحب ماده مطایباتش مصداق مزاج المؤمنین عباده
گلزار اسنادش غیرت باغ ارم بوستان حکایاتش مفرح خاطر ذرم و در حقیقت
تصنیفیست بعدیل و تالیفی است بمثیل در بست خوشاب و نهریست هر کس از و سیراب و تا مبنی
معشوق اولی الالباب چون تا بقا چاپ نشده بود بخط درهم و برهم و نسخه آن بسیار کمیاب بدین سبب قلوب شیفتگان او را التهاب
دیدیم امید توجه خلیل و رجاء اجر جمیل آستین همت بالا زده بنام نامی و اسم گرامی سرکار نواب مستطاب معالی القاب خورشید
قباب اطلس کاخ دولت و صدف بنات کوکب علا جلالت ذوالطول و الفخیم صاحب الوجه العظیم مروج الانام و العالمین ملجاء
الافاضل و العاملین امیر ابن امیر مغیث الکمال عدیم النظیر در جهٔ خاتم در فضل فاضل نیاکان کرام نواب اشرف والا
نواب اسامی الملک خانخانان بهادر ادام اقباله و اجلاله بخط تنک و اضح مانند مداد لایح بحلیه طبع آراسته منعم تر قبول فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی القادر المتعال ونصلی ونسلم علی الشفیع المشفع یوم المآل وعلی العترة والآل وبعد
چنین گوید این فقیر فانی محمد بن سلیمان التنکابنی که این کلماتیست که برای فهرست کتاب قصص العلماء برشته
تحریر درآمد تا در پیدا کردن اسامی وحکایات علما را اعلام سهولت حاصل آید وبر سر هر اسمی بحساب ابجد از حروف
هجا نشان گذاشتم بعد از خطبه ودیباچه اقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی استاد مولف این کتاب
در تعداد تلامذهٔ ان بزرگوار وبیان درس وفور علم مناظره حاجی شیخ مهدی با صاحب فصول السید استاد
وکیفیت تفصیلش رؤیای استاد جده اش را تالیفات او حافظهٔ او وجودت خاطر ازواج واولاد اخلاق او
حکایات مضحکه در مجلس درس در تشنیع صاحب مفاتیح بیان مراتب اجتهاد اجازهٔ استاد برای مولف کتاب ونقل
عبارت اجازه زهد او وفتاوای غریبه کرامات استاد نجات دادنش شیعه را که محبوس بود غرائب حکایات
وروایات مسموعه واقعه فیما بین استاد وشیخ محمد حسن نجفی مشاجره میان استاد صاحب فصول ووفات
او استدلالات غریبه از استاد در عدالت وصی ودر عموم منزل در رضاع وتحقیق قاعده که مولف در رضاع
نموده ام در غرائب استدلال شیخ محمد حسن نجفی در مسئله مضاربه نمودن حاجی محمد تقی شهید ثالث در
خواب دیدن پدرش پیغمبر را در طریقه تحصیل شهید واسیدن او در وصف عبادت شهید در مکالمات متفرقه میان
مولف وشهید ثالث حکایت سلطنت مرحوم آقا محمد خان در بیان شهید مراتب اجتهاد را در مناظره مولف
با شهید در مسئله نیت عبادات صبی در مخالف واقعه فیما بین شهید وصاحب قوانین خلاف شهید با علمای

فهرست

ایران در بدل ولی مدت انقطاع رفقا و اسے غریبہ در اجازات شہید و مشایخ اجازۂ او در اجازۂ شہید برائے
مولف کتاب و ذکر عبادت اجازۂ در سوال مرحوم فتحعلی شاہ و حکایت نائب السلطنت و او و جواب شہید
در مکالمہ شہید با مرحوم محمد شاہ در باب فروختن تیول و قریہ خالصہ در منازعہ حکیم باشی با شہید در باب انگشتری
شہید ثالث با مرحوم محمد شاہ و ذکر حکایات لقیلوس در محاضرۂ حاجی سید محمد تقی با شہید در تالیفات شہید محاجہ
شہید با اخوند ملا صفر علی محاجہ شہید با اخوانش در محاجہ او با حاجی ملا احمد نراقی در کرامات او و خواب مرحوم فتحعلی شاہ
فاطمہ را در انیکہ کسی قصد قتل او کرد و قدرت نیافت در انیکہ کسی قصد قتلش کرد آتش در انبار پنبہ اش افتاد در
رویائی او پیغمبر را تحقیق مولف در مسئلہ تعبیہ در رد و تکفیر شیخ احمد الحسائی در مناظرات شیخ احمد در اداء نوافل شیخ
و فروختن بہشت و فروختن آقا سید رضا بہشت را در جواب شیخ از کیمیاء و مطایبہ در رویائی شیخ احمد ائمہ را
در تحقیق خوارق عادات از محق و مبطل حکایت ریاضات ہندو حکایت درویشی کہ طی الارض داشت حکایت
ہندی کہ خدمت حضرت صادق رسید و میگفت ہر چہ را کہ در دست پنہان میکردند در تقسیم ریاضت بشرعیہ و صوفیہ
در بطلان ریاضت صوفیہ مکاشفۂ محی الدین عربی مناظرۂ مولف کتاب با ملا ابو طالب جفارلوائی در مناظرۂ شہید
ثالث با شیخ احمد الحسائی ضیافت رکن الدولہ شہید و شیخ احمد را در حکم بافساد شہید وصایت شخصی را کہ شیخی بود در مناظرۂ
حاجی سید کاظم با شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی در محضر آقا سید مہدی در تعداد و تکفیر شیخ احمد از علماء در مسئلہ
معاد کہ موجب تکفیر شیخ احمد شد در اسامی عالم مثال در مکالمہ مولف کتاب با حاجی ملا ہادی سبزواری حاضر
شدن امیر المومنین در سر ہر مختصری و اشعار دیوان در بودن امیر المومنین در یک شب مہمان ہفتاد نفر در مذہب شیخ احمد
در معاد در شبہ اکل و ماکول در مسئلہ معراج جسمانی در جواب از شبہۂ عدم جواز خرق و التیام در افلاک بسبب معراج
پیغمبر در انیکہ شیخ احمد ائمہ را علل اربعہ میداند در جواب از استدلال شیخ احمد در علل اربعہ در جواب از مشیت و تحقیق
آن در جواب یکتبون الکتاب در جواب احسن الخالقین در جواب از تخلق من الطین در جواب انا خالق السموات
و الارض محاجہ شیخ عبد الرحیم با حاجی محمد کریم خان مناظرۂ مولف کتاب با عباس قلیخان جوان شیر در رویائی
حاجی ملا محمد صالح بن قانی پیغمبر را در کندر خوردن شیخ احمد در تکفیر شیخ احمد جمعی از علماء را در تکفیر شیخ احمد
ملا حسن فیض را در عقاید باطلہ محی الدین عربی در محاباختن علاء الدولہ سمنانی محی الدین را در تحقیق اثبات کفر
و ایمان در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی با شیخ احسائی در محاجہ میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی با حاجی سید کاظم در اعتقاد
شیخ احمد در ایاک نعبد کہ علی ما باید قصد کرد در جواب از شبہۂ شیخ احمد در ایاک نعبد در استفتاء اہل ہند از مفتی آقا
سید ابراہیم و حاجی سید کاظم در شہادت شہید ثالث در مسجد بدست جماعت بابیہ در مذہب میر علی محمد باب و تقسیم
مذاہب بطبقات شیخیہ احتجاج میرزا محمد حسین سبزواری با حاجی سید کاظم در احوال میر علی محمد باب و مذہبش

ﻫ ابطال تدریس و بدو طلوع او و مناظره علماء تبریز با میر علی محمد باب در محضر ناصرالدین شاه در زمانیکه ولیعهد بود و الزام و سیاست او و قتل او ـ ۰

ج آقا سید محمد باقر بن سید علی قزوینی و بدو تحصیل او و مشایخ او و اجازه برای مولف کتاب و نقل عبارت اجازه او و تالیفات او و اخراج او از وطن و سبب از دیاد عمر علماء بدو وجه ـ

د محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبدالمطلب بن علی التنکابنی مولف این کتاب احوال اجداد و احوال والد و کرامتش حکایت ملا مهراب اصفهانی با والد احوال خال مفضال آقا سید ابوجعفر در کرامت معصوم و کرامت عبدالعظیم و وعظ یکی از بزرگان و رفع استبعاد فرنگیان در انشقاق قمر و رویای کربلا و اثبات نبوت خاصه در تالیفات مولف از نحو و تفسیر و صرف و معانی بیان و بدیع و منطق و اداب مناظره و لغت و علم حروف و علم لغت و حساب و هیئت و اصول و فقه و جفر و مربع و رمل و انشاء و در آیه در رجال و قرائت و غیران در مشایخ معقول مولف و حال خال مفضال آقا سید علی و اثبات امام دوازدهم از طریقه شیخ احمد ـ

و حاجی ملا محمد صالح بن برغانی در اسانید و مشایخ و اجازه تالیفات او و بیان کتب معتبره اخبار مصیبت و مطایبات او و وفات او و احوال مرحوم حاجی ملا عبدالوهاب و تحقیق حکمت زنده بودن عیسی و نزول بزمین و نماز در خلف امام عصر روحی فداه و عجل الله فرجه ح اخوند ملا صفر علی لاهجی تالیفات و اخلاق و اشعار و لغاز مولف با او

و اخوند ملا عبدالکریم ایرانی و در اوصاف او و در وصیت آقا سید علی استاد او با او در تدریس او حکایت غریبه در عدم اشتهار او در جماعت نکردن او و در دیدن کتاب حاجی کلباسی مناظره حاجی ملا احمد و حجة الاسلام در رویای او و در باب حاجی سید تقی ـ

ر حاجی ملا محمد جعفر استرابادی در تالیفات او و تدقیق او در علم صرف در حکایات مضحکه منقول از او

ح اخوند ملا حسن یزدی در تقوی و کرامت اخوند در رویای اخوند پیغمبر را در منع اخوند ذاکر را از اینکه شیر یکه بقبلگاه امیرالمومنین بود ـ

ط شیخ محمد حسن نجفی در احوال او در بسیار اجازه دادن او و پشیمان شدن و در اخر در تالیفات و مشایخ او و در طریقه شیخ در نماز خواندن و نماز حجة الاسلام و تحقیق مراتب صحو و محو و جمع و جمع الجمع و تفرقه

ی شیخ مرتضی شستری در مشایخ و زهد و ورع و علم و عبادت و تالیفات او و با اخوند ملا زین العابدین مازندرانی در مکالمانش با شاه و شیخ شریف العلماء و طریقه تدریس و تدرس و علم و زهد و تالیفات او و اوصاف کتب مولف در خواب دیدن او و ابن ابی الحدید را و مناظره با او و مناظره او با دفتردار او و مناظره او با افندی بغداد

یب محمد شریف بن ملا حسن علی ملقب بشریف العلماء در مشایخ او و در کیفیت اصول او در تدریس او و احوال

فهرست

شیخ محمد حسین صاحب فصول مناظره حاجی ملا اسدالله و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم مکالمه حاجی ملا اسدالله با ملا اسمعیل یزدی و حاضر شدن در محضر شریف العلماء —

یج شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی در تالیف او و احوال شیخ محمد حسین برادر او —

ید حاجی محمد ابراهیم کلباسی در مشایخ او و تالیفات او و در تکفیر او و آقا سید رضی را و نفرین بر هاکم اصفهان و نفرین او بر شخصی و هلاک آن شخص در مشاعره جناب حاجی کلباسی و رضوان ارامگاه فتح علی شاه و اجازت او به حاجی ملا علی کنی تالیف او و فقاهت او —

یو آقا سید محمد صادق طباطبائی و اوصاف و اخلاق او —

یز آقا سید اسدالله بن حجة الاسلام در فقاهت و عبادت او —

یح حاجی ملا محمد اشرفی در کرامت او و در عزل حاکم کرامت دیگر و رد یدن اقطاب —

یط شیخ زین العابدین بارفروشی ساکن کربلا —

ک آقا سید حسین ترک و مشایخ اجازه —

کا آقا سید محمد مهدی ابن آقا سید علی در تدریس و زهد و مسافرت بطهران و رباب بهبود و وفاتش و احوال ملا محمد جعفر شیرازی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی در مشایخ او و در مناظره او با میرزا قمی حکایت والد مولف کتاب با او و در تالیفات او و در بعضی از اغلاط مشهوره و کسیوان نداشتن حسینیه و در خواب فخر المحققین در نداشتن سید الشهدا بکربلا و در تحقیق شجاعت روز عاشورا و والده آقا سید محمد و در اقامه باصفهان تا راج و هابیه و در جهاد او و احوال محمد علی نوری فتاوای غریبه —

کج حاجی ملا احمد نراقی تالیفات او و فتاوای غریبه مکالمه با فتح علی شاه در مرض فرزند در حاجی ملا محمد خلف او با محمد شاه در ورود حاجی ملا احمد مجلس حاکم ظالم —

کد ملا مهدی نراقی در مشایخ او و در طریق تحصیل او و در تالیفات او و در تغلیط زهر داب کردن و با مام حسن دادن و تحقیق نقل اخبار ضعاف توثیق ابراهیم بن هاشم قمی —

که آقا محمد علی بن محمد باقر و حیات شیخ جعفر احوال میرزا محمد باقر و تواب احوال شیخ رفیع احوال حاجی محمد جعفر آبادی احوال آقا سید صدر الدین املی احوال ملا علی اکبر خوانساری احوال حاجی سید شفیع و بروجردی —

کو حاجی سید محمد باقر در علم او و تالیف او و تدریس او و احوال جعفر نظر اما دی در مناجات خمسه عشر و تحقیق اینکه او معصوم است یا نیست در عروض با وفق او و را بسبب زیادتی لبکا و حکایت تضرع و ابتهال سید در روشن کردن چراغ در استحمام در سرتراشیدنش در عدم سهو او در نماز در مرافعات غریبه او که کشف از فراست و کیاست او دارد

فهرست

در فقر و فاقه و بدو امر در معامله بحر العلوم با او در معامله آقا سید علی با او در معامله وضیافت او والد [illegible]
و رحم او برسک کرکین در ثروت او آوردن قبل از هند در وصف کتب او وسبب شتافتن او در مکالمه سلطان
باو در مجلس اول در اخلاق او در سطوت وصولت وامر معروف او در ورود او بدیدن محمد شاه در اجراء حدود
در تفسیق او حاجی ملا اسد الله را واحوال میرزا محمد تقی نوری وفتوایش بر عدم مغطر بودن دخان صوم را و
احوال حاجی ملا محمد صادق رشتی وحکایت حاجی میرزا مسیح وآقا محمود در سخاوت حجة الاسلام در احوال بیدل
وبیجو بیدل حاجی میرزا آقاسی وزیرا وحکایت مختشم وکرامات بیدل وانعام سید به بیدل وبذل او هیجده هزار
تومان را در یک ساعت ونباء مسجد بید آباد وعلو همت او ودر اداء طلب از حجة الاسلام واحوال اخوند
ملا علی نوری در مکالمه ملا علی با آقا سید علی در حکایت غلیان در تکفیر ملا علی صوفیه را در مراسله ملا علی
بمیرزای قمی وجوابش در کرامت آقا سید محمد باقر حجة الاسلام -

کز آقا سید مهدی بحر العلوم ودر تالیفات او در اقامه او بمکه در تسالم او با یکی از عامه در تشیع امام جمعه مکه در
کرامات او ومحاکات میان او ومیرزای قمی دیدن او امام را در عسکریین کشوده شدن در امیر المومنین برای او
ودیدنش امام عصر را اخبار بمسبر نهانی در اخلاق او واحوال صدر الدین در کرامت او ودر ملول شدن انسان در بعضی راجبات

کح آقا سید علی صاحب ریاض در نسب او در تحصیل او مکالمه میرزا او آقا سید علی در کرامات آقا سید علی در تالیفات او احوال
میرزا محمد اخباری مکالمه او با حجة الاسلام مباهله شیخ جفر با میرزا محمد او در دن او در شیخ تر روس را مجادله او با آقا سید علی

کط میرزای قمی در کیفیت تحصیل او ماندن در دهات به حکایا تش ومسافرت بشیراز واصفهان وخریدن کتب
بمیران وفتوای غریبه او ومشایخ اجاز ومدفن وتالیفات -

ل شیخ جعفر بن شیخ خضر در احوال شیخ علی بن شیخ جفر در احوال صاحب عنایوین در معارضه اخوین شیخ حسن
وشیخ علی در مطایبه شیخ حسن در وصایای شیخ جفر در مطایبه شیخ حسن در مناظره شیخ واقا سید ابراهیم با علماء
عامه حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود ودر باطن شیعه بود در حل خیریت طوط در آیه شریفه در تشیع ابن علوسی
فتاوای شیخ حسن احوال شیخ محمد وشیخ مهدی اخفا وشیخ جفر در ورود نعش اخوند ملا علی نوری واستقبال
شیخ علی در کیفیت فقاهت شیخ جفر در مشایخ اجاز او در مطایبه تدریس شیخ سیصد دفعه شرایع را در مطایبه
ومضاحکه کرامت شیخ در استجابت دعا در وعظ شیخ در بلده رشت ترغیب بنوافل موعظه او در قزوین در
بیان وقرب وسیله در تشهد وخواب پدر شیخ پیغمبر را کرامت شیخ در شفاء کور در اذن شیخ فتح علی شاه را در امر
سلطنته در کرامت در مجلس فتح علی شاه در ورود شیخ مجلس درس اخوند ملا علی نوری در خواب شخصی پیغمبر را واخوند
ملا علی با شیخ جفر در اقتداء شیخ با یمه جماعت وبتکلیف ملا علی نوری در امامت در سخاوت شیخ در اخلاق

ک ... وسیره او و سوال شخصی از مسئله شیخ را در خطبه شخصی صبیه شیخ را در اصفهار و داماد ان شیخ محمد تقی و آقا محمد علی و آقا
سید صدرالدین املی و سید اسدالله کاظمینی و احوال سید عبدالله شیر و شیخ جعفر مال حرام نخورد و کرامت او در هجان در
مروت و خلاف نفس شیخ در فتاوای غریبه شیخ جعفر در تالیفات شیخ -

لا آقا سید محسن کاظمینی تالیفات سید در اقتدا نکردن شیخ احمد — سید

لب آقا محمد باقر بهبهانی احوال پدرش ملا محمد اکمل خواب دیدن آقا محمد باقر امام را احوال آقا محمد علی بن آقا باقر
کرامت آقا در استخاره ورود شیخ جعفر بر آقا محمد علی واعظ آقا محمد علی حکایت آقا محمد علی با آقا محمد خان تالیفات
آقا محمد علی در خواب دیدن آقا باقر امام حسین را در درس خواندن آقا باقر سیوطی را بر نزد عمه اش در زهد و سخا آقا
محمد باقر در تغیر آقا باقر با آقا عبدالحسین تالیفات آقا محمد باقر در مرو جبین مذهب شیعه در راس هر مائه -

لج اخوند ملا محمد باقر مجلسی وجه تسمیه مجلسی کرامات او حضور اجنه مجلس درس او در خواب شخصی ایمه را در زمان ولادت
او در دیدن خوابی که امیرالمومنین و پیغمبر بازوی مجلسی را گرفته و بردند در خواب شخصی که پیغمبر بسیار التفات مجلسی
کرده کرامت اخوند در دعا شب جمعه در اخلاق مجلسی طریقه تالیف او و هیبت او در محافظت کتب علمیه و تدریس
مجلسی در علم کلام در شیر ندادن مادر او را در حالت جنابت ترتیب و تبویب علم فقه و اخبار سبب اختلاف اخبار در
محمدین ثلثه اوائل و کتب اربعه و محمدین ثلثه اواخر در تجازی مجلسی و صاحب وسائل در تالیفات مجلسی و جمیعات زاد المعاد
در تفصیل کتب و مجلدات بحار در مطائبه مجلسی در وفات مجلسی و مشایخ اجازه —

لد ملا محمد صالح مازندرانی در کم حافظ بودن او و حکایت نیت طالب علم و نیت ملا سعد تفتازانی و حکایت سیکاکی و تالیفات او

له آقا محمد هادی در از اسکنه و نذر ترجمه قران و کرامت او —

لو ملا محمد تقی مجلسی تالیفات او در کرامت او و مشایخ اجازه و موعظه او و حکایت اطاعت اجنه او را —

لز شیخ بهائی احوال ملا عبدالله صاحب حاشیه و کرامت او و کرامات شیخ بهائی و رفتن شیخ به نجف و احوال او با ملا
احمد اردبیلی و مناظره شیخ با ملائی سنی کرامت شیخ در باب شیر و احوال میرفندرسک و خواب شیخ صدوق را و توفیق
ابراهیم بن هاشم و عمل شیخ برای رفع وبا و رفتن بکوه سرانديب در سیاحت شیخ در کلامی مشکل که از شیخ صدور یافت
در جواب شیخ ناصبی را در طعن بعضی بر شیخ و جواب ان در بردن پادشاه شیخ و میر را بشکار در مهمان شدن و دو عالم
معارضه شیخ بهائی با طبیب حکایت شیخ و قاسم صاحب اسرار تالیفات شیخ —

لح شیخ حسین بن عبدالصمد احوال او و اجازات او و تالیفات و امدن بحرین و معاوضه با شیخ علی و در ولادت و وفات
لط زین الدین شهید ثانی در تلمذ او نزد محقق ثانی در کرامت او کرامت در مداد قلم او صاف او تالیفات او توجیه حنک
احترام علماء اختلاف وقایع شهادت او کرامت جد او در کرامت اخبار غیب —

فهرست

هـ ملا خلیل قزوینی در قول ملا خلیل که صغری وکبری در شکل اول مستلزم نتیجه نیستند وجواز ترجیح بلا مرجح وجواب از شبهات او در مباحثه او با ملا میرزا —

ما آقا حسین خوانساری وتالیف او —

مب آقا جمال واحوالش —

مج ملا میرزای شیرازی فتوائی غریب در حل او معمی را در مطایبه او با آقا جمال در تدریس ملا میرزا ابتدا دفعه شرح جامی را در احوال خلیفه سلطان وتالیفات او وهرولة نکردن در حج —

مد ملا عبدالله تونی تالیف او در مکالمه او با میر داماد در مکالمه او با شاه عباس —

مه یوسف بن احمد بن ابراهیم صاحب حدائق در مبدء احوال وکیفیت تحصیل وتالیفات او در وفات او ونماز گذاردن آقا باقر بهبهانی بر او واحوال برادرش شیخ عبدالعلی وفتوائی غریب او که جهر باخیرتین باشد واحوال برادر دیگر شیخ محمد —

مو شیخ حسین بن محمد بن جعفر بحرانی —

مز شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی وولادت ووفات وتلامذهٔ او وتالیفات او —

مح شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان —

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش وپسرش شیخ صلاح الدین وشیخ حاتم وشیخ جعفر وپسرش علی بن جعفر —

ن شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف واجازهٔ مجلسی برائی وصحبت محقق سبزواری باو وتالیفات او واحوال پدرش شیخ محمد بن یوسف

نا سید علی بن سید علی بن ابی الحسن ملقب بسید نورالدین واحوال پسرش سید جلال الدین —

بن سید محمد صاحب مدارک وتلمذ صاحب مدارک وصاحب معالم در نزد مقدس اردبیلی واحترام او صاحب معالم را وفتوای غریب صاحب مدارک وغفلات او در مدارک وتوجیه ان —

نج در شیخ حسن بن شهید ثانی در نوشتن صاحب معالم آیه را بر سر قبر صاحب مدارک ومرثیه بر او وتاریخ ولادت ومشایخ اجازهٔ او صاحب مدارک وتالیفات صاحب معالم ووفات او واحوال سید حسین پسر صاحب مدارک واحوال مدر او واحوال سید علی بن صایغ وتالیفات او

نه شیخ محمد بن ماجد بحرانی وتالیفات او ومناظره او با شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی در انکه وضع را س در سجده شرط یا نه

نر سید هاشم بن سید سلیمان وتالیفات واحوال سید عبدالعظیم بن سید عباس استرابادی —

نو شیخ فخرالدین طریحی ومشایخ اجازه او واحوال شیخ صفی الدین پسر شیخ فخرالدین —

نز شیخ صالح بن عبدالکریم وتالیفات او —

نخ شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی —

نط شیخ احمد بن صالح دوازی بحرانی و تالیفات او —

س علی بن عبد الله بن احمد بلادی و تالیفات او —

سا علی بن حسن بن یوسف —

سب شیخ محمود بن عبد السلام —

سج محمد بن الحسن صاحب وسائل و تالیفات او —

سد شیخ زین الدین نواده شیخ ثانی و مشایخ او و در رد بر شیخ نیز الدین و صاحب حدائق و رد صاحب وسائل و تالیفات و سایر اخباریین و رد بر ملا محمد امین استرابادی —

سه شیخ محمد بن شیخ حسن نواده شهید ثانی در کرامت شیخ محمد و تالیفات او و رد بر صاحب حدائق در تاریخ ولادت و وفات

سو شیخ علی بن محمد و تالیفات او —

سز شیخ سلیمان بن صالح حکایت عجیبه احوال شیخ محمد بن سلیمان و شیخ عبد الغنی و شیخ سلیمان بن سلیمان و شیخ زین الدین بن سلیمان

سح شیخ احمد بن ابراهیم والد صاحب حدائق مباحثه او با شیخ عبد الصمد تالیفات او و وفات او و اخلاق و فضیلت و حجاب

سط شیخ عبد الله بن حاج صالح تالیفات او —

ع میر محمد مومن استرابادی —

عا میر محمد صالح بن عبد الواسع —

عب محمد قاسم بن محمد صادق استرابادی —

عج محمد بن حسن اصفهانی فاضل هندی در بلوغ بمرتبه اجتهاد قبل از اکمال سیزده سال تالیفات او در طفل چهار ساله عالم در احوال شیخ ابو علی بن سینا در قوت سامعه او در قوت باصره از دیدن او عطارد را بروی شمس مانند حال در قوه دراکه او در قوه حافظه او در ایراد عبارات او تعلیم را در معارضه او با جندی در کیا و در معالجه او یرقان قبل السابع را در ترتیب او زلازل شتر را و خواب قافله در فتوای او بدایت دلالت الفاظ در معارضه شیخ ابو سعید ابو الخیر با او در خواب دیدن شخص بغدادی در ایراد شیخ ابو سعید یا او در شکل اول در مناظره او با بهمنیار در دعوای ثبوت حکایت او با طبیب و تالیفات او در معارضه بهمنیار در زائچه طالع ولادت او معارضه او با ابو علی بن مسکویه در مذهب او و وفات او

عد ملا محمد امین استرابادی —

عه میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی در دیدن او صاحب الزمان را —

عو ملا محسن فیض در مباحثه او با فرنگی در تغنی کنیز برای او در زهد او و ورع او و اخباری بودنش و در رویای

فهرست

ملا مهدی او را و تالیفات او و در مشایخ او و مسافرت بیشتر از و استخوان و نقال از دیوان و در مشایخ اجازه ملا صدری

و احوال میرزا ابراهیم پسر ملا صدری و نسب ملا صدری و تالیفات او و اجداد او و تلامذ او و احوال ملا عبد الرزاق تلمیذ او و

و تلمیذ دیگرش شیخ حسین تنکابنی در مذهب ملا صدری در مطایبه خوش مزه در مذهب عشق —

عز میر محمد باقر داماد و مشایخ او و در تفضیل ملا صدری میر داماد را در فتاوی غریبه میر داماد و در تاثیر نفرین او و تالیفات او

و وفات او و رویای ملا صدری میر داماد را —

عح شیخ عبد العالی بن علی —

عط سید ماجد اخباری در احوال شیخ محمد بن حسن و شیخ محمد بن علی و شیخ احمد بن محمد در نزاع شیخ محمد و شیخ علی در مسئله طلاق

ف ملا عبد الله شوشتری —

فا شیخ نعمة الله بن احمد بن محمد بن خاتون و احوال ایشان و مشایخ اجازه ایشان —

فب شیخ محمد بن مکی شهید اول در اجازه داشتن او از هزار نفر در کرامات شهید اول و نوشتن کرامت ذکر شد در اقوال

کیفیت شهادتش در تلامذ در فقیه بودن در دختر او و زن او و پدر او و در تالیفات او —

فج ملا احمد اردبیلی تاریخ وفات در زهد او و عدم صدور مباح از او در بست سال و کرامات او و دیدن او امام را

و انفاق او عمامه خود بر فقرا و تالیفات او —

فد محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی در احوالش و در تالیفات شیخ علی بن عبد العالی میسی در احوال محمد بن داود

در اخلاص شاه طهماسب بالبسنه بمحقق ثانی و وفات او و تالیفات او —

فه شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی در تلامذ او و دیدن او امام عصر را و معارضات او با محقق ثانی در رد جایزه

سلطان و تالیفات او و در تلامذ او —

فو فخر المحققین محمد بن الحسن در اجتهاد پدرش و جدش و پدرش و عمش و خال پدرش و دو پسر عمه اش و یک پسر عمه اش

و تالیفات او و اجتهاد قبل از بلوغ و تاریخ ولادت و وفات و مسئله که میان فخر المحققین و علامه خلاف شد —

فز قطب المحققین صاحب شرح شمسیه صورت اجازه علامه برای او و در وفات او و تالیفات او —

فح علامه حلی تاریخ ولادت و وفات مناظره علامه با عامه و مناظره علامه با سید موصلی و رباعی شعر از او و محاجه شعریه او

مطایبه بنا با علامه مطایبه علامه با محقق و دیدن علامه صاحب الزمان را در تقدم علامه بر جمیع علماء در رویای شخصی در

در مصاحبت علامه با صاحب الزمان در سفر زیارت در الزام علامه مخالفین را و رواج دادن او مذهب شیعه را مطایبه

کاشی در حکایات غریبه منقوله از این طبقات در تاریخ او و در تالیفات او —

فط محقق اول و اجتهاد پدرش و جدش و تاریخ مولد و وفات و ورود خواجه نصیر الدین در مجلس درس محقق و ایراد

بر محقق در مسئله قبله و سوال خواجه از محقق که اعلم این جماعت کیست و اشعار شیخ بن سعید و وفات محقق و اشعار
محقق برای پدرش و اشعار محقق در وعظ و مشایخ اجازه او و اینکه اول متاخرین است و تالیفات او ـ
ص خواجه نصیر الدین طوسی تاریخ ولادت و تاریخ اتمام شرح اشارات و رهد بستن و تصنیف نج و حکایت مشهوره که
خواجه بغداد رفت و قتل ابن حاجب و اینکه ابن حکایت غلط مشهور است در احوال ابن حاجب در شروح شافیه و شروح
کافیه و سبب تالیف امثله و صرف میر و کیپا و تعداد حواشی جامی و مشاعره ملا جامی و ملا محسن فیض و احوالات شریف
و ملا صدر و تالیفات ایشان در شعر ملا سعد و سید شریف و ولادت سید شریف و وفات او و مباحثه خواجه
نصیر با ملا قطب شیرازی و تلمذ ملا قطب نزد خواجه و شیعه شدنش و فرمان آوردن خواجه در مذهب خواجه در عدم
لزوم اقامه براهین بر عقاید در قتل خواجه شیخ سعدی شاعر را در مناظره مولف یا علماء در باب حافظ شاعر
در توجیه اخوند ملا علی شعر حافظ را در صحبت خواجه نصیر الدین با ملا مکتبی در سر سنی بودن امام فخر رازی در معارضه
شعریه خیام با خواجه در قتل مستعصم خلیفه عباسی در هلاک هلاکو خلیفه با شان خواجه در صد بستن در مراغه
با مر هلاکو و علمائیکه با خواجه مصاحب بودند در مشایخ معقول و منقول خواجه صورت اجازه سالم مدران مصر
برای خواجه در توصیف علامه خواجه را در سوال علامه اقامت را از خواجه در وفات خواجه و ظهور کرامت در دفن
او در تصانیف خواجه در احوال محمد خضری در مکالمه خضری با دشاه اسمعیل در تالیفات خواجه در احوال قاضی بیضاوی
مباحثه قاضی بعضی از علماء عامه و وفات قاضی ایراد قاضی بر عبارت قواعد و جواب عامه در تالیفات قاضی
بیضاوی و مناقضات قاضی در تفسیرش ـ

صا محقق سبزواری و تالیفات و مشایخ او ـ

صب محمد بن عبد الفتاح تنکابنی معروف بسراب و تالیفات او و مشایخ و اجازه او ـ

صد علی ابن بابویه و دعای امام برای او جهت فرزند و وفات و تالیفات او ـ

صر صدوق و تالیفات او و شمار کل احادیث من لا یحضره الفقیه مناظره صدوق با مخالفین در مجلس سلطان فتاوای غریبه صدوق و وفات او ـ

صو محمد بن یعقوب کلینی تعداد اخبار کتاب کافی در کرامت نه پوسیدن بدنش تالیفات او ـ

صز شیخ مفید مناظره او با قاضی عبد الجبار با مناظره او با ابن معلم کرامت شیخ در دیدار امام و او در فتاوای غریبه او و مطایبه او با قاضی ابو بکر و مطایبه
دیگر مناظره او با فاضل کیپی مناظره او با ابی عمر و شطوی مناظره او با شریف مرتضی در تحقیق شیخ در دفع شبهه لا تحف و احتجاج او با عمر
در خواب در کرامت و با سید مرتضی در توقیع امیر المومنین بلقبه و مرتضی تاریخ ولادت و وفات او و نسب او و مرثیه جبا الامر نوشتن بر سر قبر او و تصانیف او
صح سید مرتضی در اجماع عامه بر چهار مذهب و استدعا سید که اجماع بر پنج مذهب کنند در کرامت سید در حکایت
سید و درویش کرامت سید در غرق نشدن طالب علم کرامت سید در تلقیب بعلم الهدی و روضه تلقیب سید به ثامنین

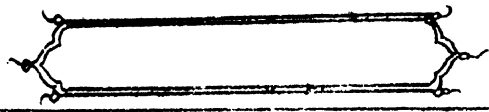

در وجود سید در اجرای وظیفه بر شیخ و ابن البراج در گذشتن ابی العلا مقری از مجلس فتاوای غریبه او و تالیفات او
ضط سید رضی برادر مرتضی در اشعریت او از شاعران قریش و زهد سید و آمدن نبرد وزیر و فات سید رضی در گذشت او
او در حاضر جوابی مامون خائن عباسی در جمع مسواک در اشعار سید رضی محاضره سید با قاضی در عباسی کرامات سید رضی رثاء سید
ق شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی قاضی مرتضی و ازی و احوال غزالی و شیعه شدن قطب احمد بن طاؤس و علی بن طاؤس
فج مثیلم بن علی بن مثیلم در حکایت غدیه و شعراء در مسئله لغویه قدیمی بن احمد صاحب جامع قفه شیخ مفید و تالیفات او مشایخ
قو شیخ منجب الدین علی در اجازه ابناء ازاباد در بابویه بن سعد اجازه ابناء چهار نفر و سه نفر و دو نفر و تعداد مسمی بسیار از علماء
قز ابن المتوج و مشایخ او تالیفات او و مقبره او فتح سید تاج الدین در تلامذه او و مشایخ اجازه او قطب سید علی بن زهره
و پسرش و برادرش و دو برادرزاده اش و اجازه علامه ابن بخ نفرانی صاحب مجمع البیان و تالیفات او و وفات او
قیا شیخ محمود حمصی و تلامذه اش و اشعارش قیب شیخ ورام بن ابی فراس و مشایخ او و تالیفات او و تلامذه او
قیح سید حمزه بن زهره صاحب غنیه و مشایخ او و ذکر برادرش و برادرش و فائده مهمه در اجماع غنیه با اجماع غیر
او و کرامات او و تالیف او —

قید احمد بن طالب طبرسی و تالیف او و مشایخ اجازه اش و خبط بعضی از متاخرین در او —

قیه ابن ادریس و قدح او و تعریف و مدح علماء او را و مصنفات او —

قیو حسن بن داؤد و صاحب کتاب رجال و تالیفات او —

قیز نجیب الدین بن نما و پسرش و نواده اش و ذکران نما —

قیح سید مخاذ و حکایت او با ابن ابی الحدید —

قیط شیخ عربی بن مسافر و الیاس بن هشام —

قک شیخ حسن بن شیخ الطائفه و تالیفات او —

قوکا محمد بن شهر اشوب مازندرانی و مشایخ اجازه اش از خاصه و عامه —

قکب شیخ جعفر دوستی و اولادش و نواده اش و شعر بعضی از انها —

قکح جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه و مشایخ او و تلامذه او و وفات او و کرامت او —

قکد حسن بن ابی عقیل و غلط مشهور بودن عمان به تشدید میم و تالیفات او و فتاوای غریبه او و ادب قلیل اذان و اقامه

قکه ابن جنید و برگشتش از عمل بقیاس و تالیف او —

قکو سلار بن عبد العزیز دیلمی و مشایخ او و نیابتش از شیخ مفید در درس و ضعف او در درس و تحریر درس تلامذه او و تالیفات او

قکز قاضی عبد العزیز بن براج و مشایخ او و تالیفات او و تلامذه او و خلیفه بودن او شیخ طوسی را —

فهرست

فلح ابو الفلاح حلبی وتوصیف شیخ او را در کتاب رجال ومشایخ او وتالیفات او —

فمط عبد العزیز بن ابی کامل طرابلسی در مشایخ اجازهٔ او —

قل محمد بن علی بن عثمان کراجکی ومشایخ او وتالیفات او قلا محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی وترجمهٔ کشی وتلامذهٔ او ومشایخ او واحوال شیخ داؤد جزایری ومدرسه ساختن وکشی را بحروف معجمه درآوردن وکتب بسیار نوشتن وسه ولد او که فضلا بودند

قلب شیخ نجاشی وذکر نسب او ووفات او قلج ابن غضائری وتلامذهٔ او ووفات او وذکر فایدهٔ رجالیه که اگر تضعیف او بالوهم وجود گیرد معارضه کند کلام او وتضعیف او موهوز ست قلد محمد بن احمد حنفی تالیفات او وتلامذهٔ او قله حسین بن عبد الله وتلامذهٔ

قلو محمد بن محمد بصری ومشایخ اجازه وتلامذهٔ او قلز محمد بن حسین قطب کیدری وتالیفات او —

قلح حسین بن علی رازی تلامذهٔ او وتالیف او واز انجمله تفسیرست در بست مجلد قلط سعید بن هبة الله راوندی ملقب بقطب الدین تلامذهٔ او وشرح او بر نهج البلاغه ومشایخ اجازهٔ او ومدفن او در قم قمر محمد بن علی بن حمزه طوسی تالیفات او

قما مفید الدین محمد بن جهیم ورتلامذهٔ او قمب ابن ابی الجد وزمان او —

فتح حسن بن ابی طالب یوسفی تلمیذ محقق وصاحب کشف الرموز قمد حرجانی وزمان او وتالیف او —

قمه علی بن محمد قاشی وتالیفات او قمو محمد بن شجاع قطان ومشایخ او وتالیف او —

قمر ابن فهد وتالیف او ومشایخ او وتلامذه او فتح شیخ مفلح صیمری ومشایخ او وتالیف او واحوال پسر شیخ حسین

قمط کاظمیکه محقق جوادی گویند ومشایخ او وتالیفات او —

قمر میر فیض الله تفرشی ومشایخ او وتالیف او وتلامذه او قنا رفیع الدین نائینی وتلامذهٔ او وتالیف او —

قنب سید ذوالفقار مشایخ او وتلامذهٔ او وانکه او زیاده از صد وپانزده سال عمر کرده —

قنج سید نعمة الله جزایری در مشایخ او وطریقهٔ تحصیل او واسفار او ورحلات او وکرامات او وبدو تحصیل و عصا کشی برای کوری وعلف کشی واقرع شدن وخوردن پوست خربزه ودرشط بگیر نیستی آمدن ودفتن بشیراز وجریان خون از دستهایش وکرامت او ودر پیدا شدن غذا وعبور با ندرون بازار ومسافرت باصفهان وتلمذ درخدمت علامه مجلسی ومسافرت بعتبات ودیدن روزها وگرفتار شدن درمیان طویله واز ار سادات سامره ومحاسبه با سید سامری وکرامت وشفائی چشم وکرامت پیدا شدنش بعد از

بعد از کم شدن واستادن کشتی در سفر جزایر واخبار در مدح آب فرات ورفتن به نزد

سلطان بصره واز انجا بجویزه در نزد سید علیخان ورفتن به نزد

محمد زمان خان وسابقا به نزد میرزا عبد الله وشکستن دست سید ومسافرت بمشهد

وفوت برادرش وصد تاسف بسیار بر سید خاتمه در توصیف این کتاب وفوائد چهارگانه

این کتاب را بابتداء واختتام تاریخ آن واجازه این فقیر یا اجازه روات او اولاد خود را الملتمس

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین

وبعد فیقول العبد الذلیل عبد العلی بن ابی القاسم الشهیر بالاقاجانی المرجانی الطالقانی ان هذا الکتاب المسمی بقصص العلماء من تالیفات فخر المحققین و الفقهاء المجتهدین جامع المعقول و المنقول و حامل الفروع و الاصول الذی یعجز العبارة عن تحدید وصفه و تقصر الاقلام الطویلة عن تحمید مدحه صاحب کتاب لسان الصدق فی علم الاصول و صاحب کتاب بدایع الاحکام فی شرح شرایع الاسلام من الطهارت الی الدیات فی سبعة عشر مجلدا و صاحب التفسیر و مشکلات العلوم و کشکول و المواعظ و قد زبر مولفاته و مصنفاته من الرسائل و الکتب فی العلوم العقلیة و النقلیة و الریاضیة و العربیة منظوما و منثورا ما یزید علی مائتین بل یقرب علی ثلثمائة و الحق ان هذا المقدار من التالیف فی زماننا هذا امتعشر بل متعذر و لیس هذا الا من تاییدات امام العصر روحی و روح العالمین له الفداء فلا غرو فی حقه ان یعلی انه العلامة الثانی و لکنا مامعه و هو العالم الوحید و النحریر الرشید الاقا میرزا محمد تلمذ فی سلسلة الله تعالی و قد تلمذ فی علوم النقلیة عند صاحب کتاب التضوابط و النتایج و الدلایل الاقا سید ابراهیم الموسوی اعلی الله مقامه و عند صاحب الجواهر و الشیخ حسن بن الشیخ جعفر النجفی و الشیخ محسن الخضر و الشیخ المرتضی و الملا اقای الدربندی و الملا عبد الکریم الایروانی و الحاج محمد جعفر الاسترابادی اعلی الله مقامهم لکن اصل اسناده فی علوم النقلیة بالسید السند صاحب الضوابط و قد استجاز عن اعلمهم و غیرهم الشهید الثالث و حجة الاسلام الاقا سید محمد باقر الجیلانی و غیرهما و قد تلمذ فی العلوم العقلیة عند خاله المفضال الاقا سید علی بن السید محمد حسین المتکلم الاسترابادی ثم انتقل الی بلدة الطهران بالمدرسة خان المروی عند الملا اقا القزوینی و الحاج محمد جعفر الانکودی و الاقا سید رضی المازندرانی غیر هم اللهم وفقه توفیقا و فیق المتقین

کتاب قصص العلماء من تالیف العبد الحانی

الفانی محمد بن سلیمان التنکابنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انعم علی العباد بالعلوم الکافیة فی السداد والمحتج الیها فی الرشاد ونصب السفراء الانجاد المرشدین الی معرفة المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذین بهم تم السناد وبهم ائتلفت الفرقة بین الامة ودفع الشقاق والعناد وبهم احکام الشرع بالتواتر والاحاد ثم بعد غروب الشموس سماء الرسالة واختفاء بروج الولایة عین العلماء للارشاد وجعل موتهم والنظر الی وجوههم ومتابعتهم وسیلة النجاة یوم التناد والصلوة والسلام علی خاتم السفرة الکرام البررة قاسم الکفرة واللداد الموحی الیه بکتاب هو لکل قوم هاد الهادی الی سبیل الانقیاد وآله الاکملین الاشرقین الافضلین الاطیبین الاطهرین الانجاد **وبعد** بندهٔ شرمسار درگاه آفریدگار محمد بن سلیمان التنکابنی بر صفحهٔ صحیفهٔ اذهان اعیان واجلاء اخلاء اخوان می نگارد که چون حضرت حکیم منان پس از غروب شموس رسالة واختفاء بدور آیات علماً اعلام وفقهاً کرام را از فرقهٔ حقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه مرجع دملاذ وملجأ ومعاذ امور معاش ومعاد معین فرمود وبسیاری ازایشان بمرور زمان مجهول الاسم والعدد والتالیف والتوصیف گردیدند باینکه جمعی کثیری ازایشان ارباب کرامات باهره بوده واعلاً وافقاً مراتب عالیه ایشان مزید رغبت ست در تحصیل علم ومحبت اهل علم وتنمیه اذهان افهام وفی الحقیقة محبت ایشان محبت امامان میباشد وعجب عجاب ازجمعی از اصحاب که عمر را بتالیف تواریخ مصروف داشته قضایای نصرانیان ومجوسان وبت پرستان را در آن مندرج ومندمج ساخته‌اند بلکه بعضی شعرائرا که از مصادیق الشعراء یتبعهم الغاوون احوال ایشان وزبدهٔ اشعار ایشان را در کتابی مستقل جمع وآن کتب را بطبع واشتهار درمیان ابناء روزگار یافته وورا احوال علما کمتر پرداخته اند بلی کتابی که نوشته اند یکی معالم العلماء

که از محمد بن علی بن شهر آشوب ست که از مشایخ اجازهٔ پدر محقق طوسی ست و در سنه پانصد هجری بوده و این حقیر نسخه آنرا ندیده بلکه مسموع شد که او علمای زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهار صد بود مرتب شده و دیگر عبید الله بن علی بیهقی ست که از نوادگان برادر صدوق ست او هم کتابی در انساب نوشته که فهرست نام اوست و در او علمای زمان شیخ طوسی را خود او نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب امل الامل در بیان احوال علمای جبل ست که از تالیف صاحب وسائل محمد بن حسن بن حر عاملی ست و بسیار مختصر ست و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب ریاض العلماء ست که آنرا میرزا عبد الله که از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی ست نوشته است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین ست که شیخ یوسف صاحب حدایق آنرا در اجازهٔ دو برادر زاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین ست و دیگر کتاب روضة البهیه ست که آنرا آقا سید شفیع بروجردی تالیف کرده در اجازهٔ پسرش سید علی اکبر و سید مزبور از شاگردان شریف العلماء میباشد و این روضة البهیه همان لؤلؤه است و چندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نور الله شوشتری بعضی از پنجاه مشاهیر علمای را در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلماء ست که این حقیر قبل از هشت سال آنرا تالیف کرده بانقدان اسباب و قلت متتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد الله و در آن قلیلی از علمای را درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقروءات و محفوظات ذکری از اسامی علمای نامدار و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و مشایخ اجازهٔ ایشان و تلامذهٔ ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی و مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خود شان و طریق زهادت و ثقاوت و نقاوت و نهج سعی و تحصیل ایشان و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را به **قصص العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید و مستفید و طالب علم و عباد و زهاد سودمند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز وتر یاد کرده و طلب مغفرت از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیهٔ ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و این فقیر رساله علحده سابقاً در کرامات علماء نوشته و فی الحقیقة ذکر کرامات علمائیه وثوق و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا و بضاعت حقیت شریعت خاتم المرسلین ست صلی الله علیه و بارک و سلم امید که مؤلف را نیز بطلب مغفرت یاد فرمایند و این حقیر در کتاب تذکرة العلماء اسامی علماء اعلام را بترتیب حروف تهجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسامی رجال را بترتیب حروف تهجا مذکور داشته اند لیکن در این کتاب اسامی علماء را بترتیب اجازات و ترتیب ازمنه و اعصار مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گزاشتم و ابتدا نمودم به علمای زمان خود و در میان ایشان ابتدا نمودم باسامی و نام نامی سید استاد بالاجداد الانجاد۔

آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی رحمة الله

استاد این خاکسار شهره بهر دیار وحید امصار و اعصار و در علم فقه و اصول مرجال نادر روزگار و در تدریس گوی سبق از فقها و مفسار مدرسین عالی مقدار بوده علم تدقیق و منار تحقیق و طود فقاهت درسش برای متوسط و مستفید و مفید هر یک بقدر خود از احوال از درس او بهره مند میبودند و در عتبه علیه عالیه حسینیه مسکن و در مسجد مدرسه سردار که متصل صحن مبارک جناب حضرت سید الشهداء است تدریس میفرمود -

در تلامذه سید استاد از معاریف و مسلمین

و در مجلس درس از هفتصد تا هشتصد تا هزار نفر از طلاب و محصلین و فقها و مجتهدین و مستنبطین می نشستند از جمله ایشان آقا شیخ زین العابدین بارفروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نجل حجة الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که در شیراز ست و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهجی و مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی و مرحوم ملا علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالی و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا نجیر عرب و آقا میرزا رضائی دامقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال الدین نخلاتی و امثال ایشان که هر یک در صقعی از اصقاع مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ مینمودم و در علوم نقلیه از فقه و اصول و رجال استنادم بآن جناب ست و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان ازدحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد مذکور پر و مملو میشد و از وسعت مسجد را بلند میکردند و تا نصف صحن مدرسه طلاب و علما می نشستند یکدرس اصول مرا فرمود که عنوان آن نتایج الافکار آنجناب بعد چند سطر عبارت را میخواندند و بیان میکردند و یکدرس از کتاب شرایع محقق اول که دو سطری از عبارت آن میخواندند و در خارج تقریر مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقه که مرا نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت نقیح خود را که دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام ست میخواند و در اغلب از اوقات میفرمود که اگر کسی را سخنی ست در رد و بحثی ست و دلیلی زیاد تر اقامه کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نساخته و اگر در غیر مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت و اگر میدید که طرف مقابل منظورش مجادله ست نه فهمیدن حقیقت مسئله مسئوله پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضی از مجالس که با استاد عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجه بر می آمد استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت و چنین مجالس در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب می آمد شبی در مسئله اجتماع امر و نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی بر او غلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن پس کار بجائی رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت نمیداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی با تقریر و جامع بین المعقول و المنقول بود والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خویین از دهات خمسه و ساکن قزوین بود از آن پس پیش استاد در اکبر مانشاهان همراه خود برد و خود در نزد شاهزاده آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلم شاهزادگان شد و فرزند ارجمندش سید استاد را اکبر بالا نگه داشت ـ

در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اوائل عالم حضور و فی صفر تقی نقی جلی آقا سید علی اعلی الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر و درس او حاضر میشد از آن پس در خدمت عالم عیلم بحر خضم اعلم ادق عین ارباب التحقیق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن اعلی مازندرانی ملقب بشریف العلماء که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلماء هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علما می نشستند و چون شریف العلماء در اوائل حال فقه تدریس نمیفرمود سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم افقه اکرم افضل اعلم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق صنیع بستان فقاهت و گل گلبن گلشن و بستان جلالت و فخامت شیخ علی بن شیخ جعفر انار الله ترتبهم که معروف بمحقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفاده فقه می نمود از آن پس به کربلاء مراجعت فرمود و شریف العلماء بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چرا در آخر کار از من کناره نمود بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمیکنید و فقه طلاب را ضرور و اصول مقدمه اوست پس شریف العلماء یکدرس فقه هم بنا گزیر هشته و مسئله بیع فضولی را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسئله استدلال میفرمود تا بجوار رحمت حق پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی شوشتری باشد در کتاب مناجر خود اقوال استاد خود شریف العلماء را ذکر نموده مجملاً سید استاد در زمان حیوة شریف العلماء مشغول بتدریس شد و در همان زمان قریب بصد نفر در مجلس سامی آن جناب بکتاب قضاء استقلالاً مستفید می شدند ـ

در رؤیای استاد حضرت صدیقه کبری فاطمه را

پس وقتی در عالم رؤیا جده اش فاطمه را در خواب دیدن که دوات و قلم باو عطا فرمود که ای فرزند فقه بنویس و چون استاد غفرالله له در خدمت فرزند دلبند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفاتیح الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب بکتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امری کرد که کتاب قضاء تصنیف نماید آنجناب کتاب قضاء استقلالاً تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خواهشمند رساله فارسیه از او شدند که تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ط

در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد معروف ست که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است در تالیف آن طاعون اتفاق افتاد تا اینکه نسخه را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

بکدمو

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخر آن در همه سطور نون بوده نالام بوده وهکذا و در مدت دو ماه تالیف همه دوره اصول با آن متانت آن هم نسخهٔ اصل را به نحو مزبور نوشتن که اتفاق در حروف اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست مگر از تائید الهی و کرامت بی نهایت حضرت احدیت - و این فقیر را نیز بر ضوابط حواشی بسیار است - و کتاب نتایج الافکار در اصول که تقریباً بقدر معالم است و همهٔ دورهٔ اصول و ادله و اقوال را دارست با عبارت فصیحه که در نهایت فصاحت و بلاغت ست و آنجناب رضی الله عنه آنرا عنوان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس درس ایشان استفاده مینمودم و حواشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول با این بلاغت و فصاحت و جزالت و عذوبت نوشته نشده است و تلامذهٔ آنجناب شروح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آنجمله آقا شیخ مهدی کجوری و آقا سید ابوالحسن تنکابنی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتایج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رسالهٔ در حجیت ظن که به بسط تمام تالیف فرمود و بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد و کتاب دلائل الاحکام در شرح شرایع الاسلام که از اول طهارت تا حدود قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیر ست طهارت یک مجلد صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجر سه مجلد نکاح یک مجلد طلاق و ظهار و لعان و ایلاء و خلع و مبارات یک مجلد بزرگ غصب یک مجلد صید و ذباحه و اطعمه و اشربه یک مجلد بقیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و ادله بیشمار که در کتب مبسوطهٔ دیگر یافت نمی شود با عبارت فصیحهٔ بلیغهٔ موجزه محرره از نکاح تا آخر را میتوانم که ادعا کنم علی سبیل التحقیقة نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته نشده و این فقیر در حین تدریس و تصنیف نکاح و طلاق و خلع و مبارات و ظهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده مینمودم و رسالهٔ فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رسالهٔ عربیه در طهارت و صوم و رسالهٔ در مناسک حج و رسالهٔ حرمت غیبت و فروع آن و رسالهٔ در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه جمع نمودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتاب و یات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر بر وفق دلیل وارد ست -

در حفظ استاد

و آنجناب را حافظهٔ زیاد بود که هر چه را یک دفعه مرور مینمود حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از خاطر من میرود و مینماید و آنجناب را خط خوب بوده و نسخ و شکسته نستعلیق که در بین دو قلم و میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکرده ام و این کرامات آنجناب ست و میفرمود که در شصت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام -

در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلماء مخلفهٔ او را اختیار نمود اما از آن ضعیفه از برای استاد اولاد نشد و از زن دیگر چند فرزند داشت که یکی را مرحوم ملا علی محمد خطبه کرد و سید اجابت فرمود و از فضلاء شاگردان استاد بود و در ایام حیوة استاد مرحوم

و نماز جماعت و وعظ و تدریس اشتغال داشت و بعد از وفات استاد مخلفهٔ او را که مخلفهٔ شریف العلماء بود اختیار کرد
کا تدین تدان اما پر طولے نه کشید که بعضے از اهل بلد اخوند ملا علی محمد او را مهمانی خواستند و او را مسموم نمود و ازان
جناب از یک زوجه دو پسر باقے ماند و قلعهٔ سامره با هتمام استاد انجام یافت و هر ساله تنخواهے بسیار از موقوفات
هند میفرستادند که بدستیاری ایشان بفقراء و تعمیر مشاهد مشرفه مصروف مے گشت و اما در اخلاق آن بزرگوار
بمرتبهٔ بود که توصیف آن از تحریر بیرون ست بلکه این فقیر در میان علماء عرب و عجم نیکو تر از آن بحر قلزم حضم
در اخلاق ندیدم اگر کودک ممیز چه عامی و چه غیر عامی چه از بخارا و چه غیر آنها اگر بر او وارد مے شدند تواضع میکرد
از جاے خود بر میخواست و این احوال در احدے از ابناء روزگار نبود و اگر او را کره مے گفتند و العیاذ بالله
فخش میدادند سکوت میفرمود بجدی که مشاهده نمودم که روزے یکی از اعراب که از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخی
بود میان شیخیه و طبقهٔ فقهاء نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود آن عرب در مجمع درس آنجناب حاضر شد و
زبان بهرزه درائی و کثره و فحش باز و خنجر هم بر کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد نور الله مضجعه سر بزیر افگنده و
سکوت داشت یکے از سادات خدام بناگاه مطلع گردید آمد و گریبان این ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را
کاری مدار و او را تادیب و سیاست مکن که او مجنون ست آن سید خادم از آن مجلس او را کشید و در صحن مبارک حضرت
سید الشهدا برده و او را انداخت و چوب بسیار باو زد و او را تادیب و سیاست نمود و هرگز در مجلس درس
برای گفتگوی طلاب متغیر نه مے شد با اینکه اکثرے مجادله و محاوره و مقاوله میکردند بلکه بقاعده و قانون مناظره
با ایشان منازعه و مشاجره و مباحثه میفرمود و اگر زیاده از وقات او را تلخ نمودند تبسم میفرمود و روی مبارک را از او برمیگردانید
و مے گفت نامربوط گو زیاده ازین تغیر در مجلس درس وغیره هرگز از او مشاهده نه کردیم و در این چند سال که در خدمت
آن بزرگوار بودیم دو سه دفعه برای مهمی موعظه فرمود بارشاقت لسان و طلاقت زبان و سلاست بیان با دقایق
تفسیر قرآن —

در حکایت مضحکه که از آن جناب مسموع شد

و از جملهٔ حکایات مضحکه که از آنجناب استماع نمودم اینکه کسے دهقانی را روزگار باخر کار رسید وصیت نمود که فلان شخص را از مال
من نا محروم نکنید وصی آن شخص از عالمی از اهالی آن رستاق که با صول فقه مانوس نبود استکشاف از حکم این مسئله نمود
آن عالم در جواب گفت که نظر بقاعده باید موصی له را محروم داشت برای اینکه نفی در نفی موجب اثبات ست که
عبارت از اثبات حرمان باشد و باید چیزی باو نداد از قضا بعد از چندی عالمی اصولی بدآن قریه وارد شد این
مسئله را و فتوی ملای سابق و دلیلش را باو اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت که جواب صواب آنکه بموصی
الیه چیزی داده باشند و قاعدهٔ نفی در نفی درین مقام جریان ندارد زیرا که الفاظ اقاریر و اوقاف و وصایا را بر فهم

عرف باید حمل شود و عرفا و چنین کلام قطعا مفهوم عرفی آن ست که باید بموصی الیه چیزی داد و فهم عرف وارد بر قاعده است ـ

حکایت مضحکه کردن در مجلس درس گفته شد

حکایت اخرے که در مجلس درس صحبت شد واو آن ست که استاد طیب الله تربته وقتے مسئله جواز وطی و بیرون جات را درس میفرمودند واد له بر جواز ذکرے فرمودند تا استقصاء ادله نمودند بعد ازان پس فرمودند که هر که زیاده براین دلیلے فکر کرده بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یکے از افاضل تلامذهٔ آنجناب بود عرض نمود که من در این باب دلیلی علاوه فکر کردم آن جناب فرمود کدام ست عرض کرد سیرهٔ علما نیز بر آن استقرار یافته است پس استاد و حاضران بخندیدند ـ **حکایت** ثالثه زمانی استاد نور الله مرقده در مجلس این مسئله را درس میفرمودند اگر کسے مالی را به کسے بدهد و او را وکیل در انفاق طائفه خاصه کند و این وکیل از ان طائفه باشد آیا جائز ست که خود نیز سهمے بردارد فرمودند که احوط آن ست که خود برندارد مرحوم ملا علی محمد از روے ظرافت و مطایبه عرض کرد که این احتیاط فتوائیست یا علمی آن جناب تبسم فرمود و فرمود که سالبه بانتفاء موضوع ست و همیشه از روی ظرافت در تشنیع بر مفاتیح فیض اخباری میفرمود که لو سمّاه بمختصر المسالک لکان اولے مرادش آنکه مفاتیح جز مطالب مسالک چیزی ندارد و همیشه میفرمود که اجتهاد بر سه گونه ست یکے آنکه در میان مسئله رفته اقوال و شهرت و اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده دیگے از آنها را اختیار نموده و مسئله را تمام می نماید دوم اینکه استقصاء ادله و جرح و تعدیل دلیل پیش از پیش نماید و قدری از فروع هم ذکر کند سوم اینکه قواعد کلیه را که مسئله بر آن مبتنی ست به نحو اتم تحریر و تقریر کند و در ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب بعلم کند و آن قدر فروع ذکر کند که بے نهایت باشد و تضعیف دلیل مقابل بنحو یکند که قریب به بدیهی البطلان باشد و آقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بر نهج اول نوشته مولف کتب گوید که مراد استاد آن نیست که صاحب ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد مرتبهٔ نداشت بلکه مرادش اینکه ریاض که شرح کبیر ست بسبک اول درجهٔ اجتهاد ست والاجناب آقا سید علی اعلی الله درجته استاد المجتهدین ست و عالم عیلم و قلزم خضم ست چنانکه در ترجمه آن جناب خواهد آمد و مخفی نماناد که یکے از براهین تقلید اعلم که بدان رفته ایم در رساله مفرده در تقلید اعلم نوشته ایم آنکه مشارب فقها در مقدمات اجتهاد و اصول این درجات متقدمه اختلاف دارد بلکه هر کسے در یکی از آنها مهارت دارد یکے عربیت او بیش و یکے اکمل در رجال و یکے در اصول و یکی در ادله نقلیه و یکی در عقلیه و یکے در درجات متقدمه و یکے در عبادات و یکے در معاملات پس شخصی باشد که در همه فقه و مقدمات آن و در همه این مشارب اعلم باشد

از روے انصاف مفقود ست ـ

در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

وجناب سید اول کسی ست که تصدیق برای اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازهٔ روایتی نه نوشته ومن هم از ایشان
اگرچه بالالتزام دلالت بر اجازهٔ روایت هم دارد ومستحسن اینکه اجازه و تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جودت
تقریر وحسن تحریر وفصاحت وبلاغت وجزالت وسلاست وعذوبت کلام آن بحر بر وعالم خبیر وحسن وثوق واشفاق و
الطاف او بالنسبه باین فقیر آگاه واز استماع ومطالعهٔ دُرَر منثورهٔ آن بزرگوار مستفید گردند وهذه عبارته

بسم الله الرحمن الرحیم **وبه نستعین** الحمد لله الذی من علینا بالاهتداء بشریعة خاتم الانبیاء وارشدنا باشاعة
الاوصیاء واحدا بعد واحد الی حضرت سیدنا ومولانا قایم الامنا صلوة الله علیهم الی یوم الجزاء ثم فی زمن الغیبة امرنا
باتباع العلماء الذین فضل مدادهم علی دماء الشهداء **اما بعد** فالذی یهم بیانه ولا ینبغی ستره وکتمانه هو ان جناب
العالم العامل والفاضل الکامل بحر الحقایق کنز الدقایق منبع الافاضات وینبوع الفیوضات معدن المنطوق والمفهوم
ومخزن المنثور والمنظوم المحقق فی الفروع والاصول والمدقق فی المعقول والمنقول وحید زمانه وفرید آوانه علامة
العلماء الاعلام ونخبة الفضلاء الکرام ذو الفضل العظیم والطبع السلیم والفهم المستقیم حاوی المحامد والمآثر وجامع المکارم و
المفاخر ولدنا العزیز الروحانی جناب آقا میرزا محمد التنکابنی متع الله الانام بفضله وارشاده وارشدهم بهدایته واسعاده
قد استغرب عن الاهل والاوطان وحضر لدی جملة من الزمان وبرهة من الاوان وبذل مجهوده فی تحصیل العلوم وتکمیل الآلات
والرسوم واتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیة وتالیف المسائل الفقهیة وتصنیف الکتب والرسائل الاصولیة مشتملة
علی المنظوم والمنثور فی کمال الفصاحت وغایت البلاغت کانها الدرر المنثورة والآلی المنظومة المشهورة حاویة
لغرر الفوائد ودرر الفرائد فلله دره وقدس سره حیث سلک فی تالیفها مسالک اولی الالباب ولاحظ فیها فوائد الایجاز
والاطناب فی جمیع الابواب مع مناسب من ذکر الفوائد المهمة والقواعد المحکمة وتوضیح الفروع المبهمة وکثیر من التحقیقات
الانیقة والتدقیقات الرشیقة وادق نظره فی دفع الایرادات الفاسدة المخلة علی مقتضیه الضوابط والادلة وفاق الکتب
قرانه الاجلة فاجاد ما انتخبته نتایج افکاره ونعم ما افاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال والحرام المستنبطة
من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بها السالک والداخل والواسطة والواصل فمنینا لذلک الجناب المستطاب
حیث بلغ مرتبة الاستنباط ودرجة الاجتهاد مؤیدا بالتائیدات الابدیة والتوفیقات السرمدیة واعانه القوة القدسیة
التی هی من اعظم الشرایط واقوم الوسائل والوسایط نسئل الله تعالی له بدوام التائید کما یلیق ویجعل له التوفیق
خیر رفیق حتی یکون مرجعا للمسلمین ومنارا یهتدی به اهل الملة والدین وان لا ینسانی فی الخلوات ومظان الاجابات
من صالح الدعوات انه قاضی الحاجات ولی الخیرات انتهی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانی که در عتبات
عالیات بودیم سید استاد سرآمد علمای آن بلاد ومرجع کلیه عباد بود ودر آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمة الله صاحب جواهر الکلام شصت هفتاد نفری نشستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه تقریباً جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده و مبلغ چهار هزار تومان از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد آوردند مرحوم شیخ محمد حسن از نجف بخانه سید استاد وارد و گفت تا سهم من ندهی نخواهم از اینجا بیرون رفت پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجة الاسلام رساله مرحوم استاد را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نکرد دوباره همان رساله را بچاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار برافراخت و از جمله وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نمی نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ بتصدیق کرد و این از غرایب روزگار است با اینکه اصول و رجال و عربیت استاد مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار و ورع و تقوای او بیش از شیخ بود و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود والله العالم۔

در زهد استاد

مراتب زهد استاد اینکه بار سیدن تنخواه هند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و با وجود رسیدن وجوه بقسمیکه از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود جز گزان یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت و دولتی جمع نمود در زمان ضیاء السلطنة که یکی از صبایای خاقان مغفور فتحعلیشاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتح علیشاه از مرحوم آخوند ملا حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان خواهش نمود که ضیاء السلطنة را بفرزند آخوند تزویج نماید آخوند قبول نکرد و متعذر بآن شد که ما رعایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانه های ما باشند چنانچه معروف ست که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود و مرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبایای خود را به پسر میزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدا بتعالی خواست که اگر باید شاهزاده بمزاوجت پسر من در آید پس پسرم را مرکده بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شد و وفات یافت مجملاً بعد از فتح علی شاه ضیاء السلطنة بعتبات عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا اختیار کن سید امتناع نمود و جواب گفت و مسئولش بخیر قبول موصول نشد و آقا سید مهدی از زهد زهاد روزگار بود از آن پس شاهزاده ضیاء السلطنة از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش مزاوجت نمود شیخ نیز قبول نفرمود ثالثاً در خدمت سید استاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلت نمود استاد در جواب فرمود که مخارج شما شاهزادگان بسیار ست و ما را جز فقر و فاقه حاصلی نیست و از عهده مخارج شما نتوانیم که برآئیم شاهزاده دگر بار کس فرستاد که من از شما هیچ مخارج مطالبه نمی کنیم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال و زن و فرزندست که در حال عسر و فقر با ما بسر برند و لازم بمواصلت شما آنکه از ایشان چشم بپوشم و این قبیح ست شاهزاده دگر بار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد استماع نموده بالکلیه اظهار

یاس او نمود —

در فتاوای غریبهٔ اُستاد

واز جملهٔ فتاوای غریبهٔ استاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال مفاسد صوم زلمود وجه اظهر اینکه و در حاشیهٔ منه نوشته است که دخان مبطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم و دلائل استاد را استنساخ نمود و باین مقام رسید خدمت آن جناب اعلی الله مقامه مشرف شدم و عرض کردم که شما کشیدن غلیان را مفطر صوم نمیدانید آنجناب فرمود که من چنین فتوای نداده ام عرض کردم که اگرچه در کتاب دلایل در مفطر بودن دخان صوم را توقف فرموده اید لیکن در حاشیهٔ منه نوشته اید که اظهر عدم مفطر بودن دخان ست آن جناب فرمود که مقتضای دلیل را نوشته ام لیکن فتوای بآن نداده ام و راضی بر آن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد —

کرامات سیّد استاد

واما کرامات آن جناب پس آن بسیار ست از جملهٔ آنها حکایت خواب دیدن صدیقهٔ کبریٰ ست که قلم و دوات مدت اورا داد و فرمود که فقه بنویس چنانکه گزشت — واز جملهٔ کرامات آن جناب آن ست که برای رساله نوشتن استخاره نمود این آیه برآمد دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا چنانکه سبق ذکر یافت — واز جملهٔ کرامات آن جناب چیزی ست که در السنهٔ بسیار و در امصار در غایت اشتهار ست که اهل بلاد هندوستان بآن بزرگوار عریضه نگار شدند که برای ما رساله ارسال فرموده که تقلید شما نمائیم آن جناب رساله با مراسلجات بهندوستان ارمغان وارسال داشت چون رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج در آمد نزدیک بآن شد که کشتی با اموال و سکان یکسر غریق لجهٔ فنا شوند پس اسباب و احمال و اثقال را در آب بخیشند تا کشتی سبکبار و از باد مخالف با و آزاری وارد نیاید و آن خورجین که رساله و مراسلجات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی بهند رسیدند و ماجری را برای سکنهٔ هند حکایت داشتند بار دیگر اهل هند عریضه نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند که رساله و مراسلجات را بآب انداخته اند بار دیگر مجدداً رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخهٔ دیگر را نساخ استنساخ کرده بار دیگر به هند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اهل هند رسید که مراسلجات شما بار رساله بسعت و سلامت بما رسید تفصیل این اجمال اینکه روزی بعزم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوانی غریب از حیوانات دریا قالب و مرده و شکم او ورم کرده شکم او را شگافتیم دیدیم که خورجینی در میان شکم اوست سر خورجین را شگافتیم دیدیم که رساله و مراسلجات شما همه در آن ست و هیچ آفتی بآنها نرسیده و هیچ سیاه نه شده و آب در آن ها تاثیر نکرده بود

واز جملهٔ کرامات ظاهرهٔ باهرهٔ آن بزرگوار آن ست که یکی از تلامذهٔ آنجناب میرزا محسن اردبیلی بوده که درین زمان از مشاهیر آذربایجان ست و در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر و جماعت اتراک غالباً فاظ غلیظ

الطلب بیاشند روز با استاد ملاحجه کرد استاد هرچه در جواب اصرار کرد او جز انکار کاری نه کرد استاد گفت نامربوط مگو میرزا
محمد حسن گفت نامربوط مے شنوم انجناب سکوت فرمود پس از انقضاء مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد و منزل
بالاخانه و فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیار بدر آمد هرچند معالجه کرد سود مند نشد
پس از فوت استاد نذر کرد که بزیارت کربلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد مستمری قرار داد و هر ساله خدمات کثیره
برای بازماندگان استاد مینمود و بزیارت بیت الله رفت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار است **واما جلیل کرامات**
انجناب اینکه در آن ازمنه سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از روساء اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان آن
امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شریر در گزار بحدیکه کاسه آبزار در مجلس استاد بر زمین زد و شکست
و مال فقرا و متحاه هند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن
شیخ جعفر حضور داشت و شطب مے کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب ابراهیم زعفرانی بر سر آورد به نحویکه
شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاء بغداد با اهل عناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم را
باز بخیر برای مهمی مجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشیند و در یک ساعت بیشتر در خدمت
سید استاد نماند پس پای استاد را بوسید استاد او را نشانید و مهم او را انجاح فرمود و از این قبیل کرامت بغیر انچه مذکور
شد حقیر خود مشاهده نمودم - کرامت دیگر انکه زمانے که آنجناب در نجف اشرف بودند و در مجلس شیخ علی خانه می
شدند در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بکربلا رفته باشی آنجناب بملاحظه مسئله
عدم حجیت رؤیا امتثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب
اول تو صدق بوده و نخو تغیری هم فرمودند پس آنجناب باز مسامحه ورزیدند پس دفعه ثالثه باز حضرت امیر را هم
بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بکربلا رفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب امتثال کرده بکربلا آمدند و در آنجا
اقامه فرمودند - از آنجمله یکے از سادات از تلامذهٔ استاد با اشرار کربلا مناسبت و موانست داشت او را اعلم کردند
و مجلس درس برای او مهیا ساختند و مردم را باکراه بدرس او مے بردند جناب استاد را هم خواستند که شما هم
به مجلس درس او حاضر شوید آنجناب اجابت نفرمود و متعذر بآن شد که صبحها مرا مجلس درس ست و فرصت نه
مے شود پس کار را بر او تنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیهم السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت از آن
پس پاشاه بغداد بعزم محاصره و تسخیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان اوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب
حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت نکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
الخ و اسباب حرکت هم موجود نبود از افاضات امام بلا فاصله خرجے فراهم آمد و حرکت بجانب کاظمین علیهما السلام
نمودم و در اندک زمانے پاشاه بر کربلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجانب بغداد

آورند دمن در آنروز برای مهمی با جمعی از طلاب ببغداد رفته در بغداد گهنه اسراء را میبرند و آن سید را که تلمیذ استاد بود و مدرس شده بود و خواهش حضور استاد در مجلس درس مینمود باز نجیر در گردن و بازو بسته و سر برهنه از بغداد گهنه میگزرانیدند که به بغداد تازه ببرند و در مورد سیاست و قتل در آید پس آن سید مدرس یکی از طلاب را شناخته گفت خدمت استاد عرض دار که اگر من بد کرده ام شما عفو و اغماض فرموده مرا از قتل نجات دهید استاد علیه الرحمه بلا فاصله به تجار بغداد نوشت که تنخواه مایه بگذارید و سید را بخرید و من هم آن تنخواه را بشما رد می کنم پس تجار نزد پاشاه رفتند و استاد هم رقعه بپاشاه نوشت که سید را من بفروشید پادشاه در جواب استاد عریضه کرد که سید را بشما بخشیدم و از قتل او در گزشتم ولیکن لامحاله باید او را باسلامبول بفرستم که خوانکار او را دیده ولیکن من متعهدم که او را سیاست نکند پس او را باسلامبول فرستادند و پاشاه توسط کرد خوانکار از قتل او در گزشت و او را مرخص کرد ـ مقصود آنکه این از الطاف الهیه و کرامت آنجناب بود که نهایت هتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصله او را در معرض قتل در آورد و محتاج باستاد شد استاد او را انجات داد ـ

در غرایب حکایات و روایات مسموعه از استاد

و از جمله حکایات غریبه مسموعه از استاد اینکه روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان کهربا در دیشارش استفاضه مینمودم و سخن از بزرگی ماهی در آمد استاد حشی الله تربته نورا فرمود که حضرت آفریدگار در توریت بحضرت کلیم خطاب فرموده که من در دریا یک ماهی خلق کرده ام و هر روز سه ماهی غذای آن قرار داده ام که در ازای هر یک از آن سه ماهی سه ماه راه است از آن پس استاد فرمود که حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام من الملک المنان چون با عساکر ظفر مآثر و جنود نامعدود بکنار دریائی محیط به بسیط زمین ست رسید کسی از لشکریان خواست که تواند از طرف و منتهای آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد که هر روز یکدانه گندم غذای او بود و هر روز یکسال راه طیران مینمود پس سه دانه گندم همراه او نمودند و او را روانه ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلی در میان آن دریای بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان و یک دانه گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پرواز و بساز و باز مسافرت و مسار گشت آن روز را نیز تا بانجام طی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز بپرواز آمد و آن روز را هم مقدار یک سال مسافت طی نمود که من البدو الی الختام مسافت سه ساله راه طی شد پس باز تلی بنظر در آورد و بر بالای او آنشب را اقامه نمود و دانه سوم آن گندم را خورده آن شب را ماند تا روز بروز و خورشید رخشنده ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد که هنوز مسافت آن دریا انجام نه پذیرفت و قوت لایموت فوت شد اکنون نه قدرت بر رفتن ست و نه مکنت بر رجعت بناگاه ماهی سر از آب برآورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمه آمد که سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البدو الی الختام تمام بیان کرد ماهی گفت که این سه روز که سه سال راه طی کردی آن تل اول که در روز

اول قرار گرفتی بالای ذنب من بود و آن تل دوم که در روز دوم آرامگاه تو شد بالای کمر من بود و این تل سوم که اکنون نشیمن تست بالای سر من ست ۔ و من از خوف ماهیانے که در وسط این دریا میباشند جرئت آن ندارم که بمیان دریا بروم زیرا که مرا بلعیده نمایند لهذا من در کنار دریا منزل گرفته ام پس ترا چگونه توانائی آن ست که مسافت این بحر را طی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا و آله و اصحابه و علیهم السلام برسان آن مرغ گفت که مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماهی گفت که من در همین ساعت ترا بسهولت بساحل این دریا میرسانم پس آن ماهی حرکت کرده سر خود را بجانب ساحل برده آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام آمد و آنچه واقع شده بود بعرض آنجناب رسانید ۔

واقعهٔ که بمیان استاد و شیخ محمد حسین روے نمود

واقعهٔ که میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اجمالش اینکه کسے نکاح کرد و امر منجر بمشاجره و منازعه بین المتناکحین انجامید پس سید استاد الحجته متواه حکم ببطلان آن نکاح نمود برائے اینکه منکوحه رشیده نبود و شیخ محمد حسین حکم بصحت نمود و آن منازعه بطول انجامید تا اینکه امر منجر بفقهاء نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی به تقویت استاد و حکم ببطلان آن عقد نمود و سائر فقهاء نجف نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در ۱۲۸۳ از ناخوشی وبا وفات یافت پس اهل کربلا جنازه اش را در کوچه ها گردانیدند همه سینه زنان و مرثیه خوانان با گریها نهای چاک انجناب در جنب صحن در بقعهٔ مخصوصه نزدیک بخانه اش دفن نمودند و این فقیر در منظومه علم درایه که مشتمل بمنع الاحکام و دارائے قواعد کلیهٔ رجالیه است گفته امر شیخ اجازتی هو الاستاد و لے الی جنابه استنادا السید المشهور فی الامصار کالشمس فی رابعة النهار الموسوی سید الفحول محقق الفروع والاصول سیدنا استادنا ابراهیم عامله بالکرم العمیم مدفنه فی ارض کرب والبلاء وهو شهید اذ توفی بالوباء وکان فی مدرسه سبعة من فضلاء وفحول طلبته تالیفه ضوابط الاصول نتائج دلائل المنقول وظاهر اینکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جمله مسئلات غریبه اینکه استاد در کتاب وصایا از دلائل در مسئلهٔ اینکه عدالت در وصی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جسته که عمر سعد را وصی ساخته و فعل مسلم محمول بر صحت ست و قول باینکه عمر بن سعد عادل بوده و قول باینکه مسلم علم بفسق او نداشت اغرب ست زیرا که همان انتصار نکردن عمر از مسلم با اینکه نایب خاص بود موجب ارتداد ست باینکه عمر به یزید نوشت که مسلم کوفه را مغشوش کرد و کوفه از دست تو در رفت و قول باینکه مسلم مسئله اشتراط عدالت را نمیدانست آن هم از اغرب غرایب ست و فرقے مابین اختیار و اضطرار نیست و از غرایب استدلالات اینکه استاد در رد بر قول بعموم منزله رضاع در نکاح دلایل استدلال کرد بقوله تعالے وبنات عمک پس دختر عموی پیغمبر بر پیغمبر حلال ست بنص آیه و بنا بر عموم منزله باید دختر عموها بمنزله برادر زاده پیغمبر

باشند چه پیغمبر با حمزه شیر خورده و دختر های برادران حمزه برادر زاده پیغمبر مے شوند پس باید حرام شوند با اینکه بنص آیهٔ شریفه حلال میباشند انتهے کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاری ست چه او حقیقةً برادر زاده رضاعی پیغمبر ست پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند جواب گوئیم دختر حمزه بعموم یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب بیرون رفت پس ادلهٔ رضاع دختر حمزه را تخصیص داده اند واگر گوئی که دلیل رضاع با آیه بنسبت ایشان عموم من وجه ست چه حلیت دختر عم اعم ازان ست که رضاعی درمیان باشد یا نه و ادلهٔ رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عمو باشد یا نه پس بنسبت عموم من وجه ست و تخصیص دادن احد از عامین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلا مرجح و خلاف محاورات عرفیه و خلاف دیدن فقهاء ست جواب گوئیم که نسبت اگرچه عموم من وجه ست لیکن اگر احد از عامین من وجه اقل مورد باشد بمنزلهٔ اخص مطلق خواهد بود و مخصص عام دیگرے شود و نظر الے العرف و طریقة الفقهاء و شکے نیست که موارد رضاع در غایت قلت و بنات عم در غایت کثرت ست پس ادلهٔ رضاع مخصص بنات عم خواهد بود و تحقیق در مقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار دادازان پس حکم بر حرمت نمود مثلاً در نسب فرمود و اخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم من الرضاعة فلذا اگر برادر زید با کسے شیر خورد دختر مرضعه بر برادر زید حرام مے شود زیرا که خواهر رضاعی او ست و اخواتکم من الرضاعة برادر صادق ست و لیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیرا که آن دختر خواهر رضاعی زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید ست و در نسب انچه حرام بود اخواتکم بود نه اخوات اخیکم و این دختر خواهر رضاعی برادر زید ست نه خواهر رضاعی زید و خواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود شخص نباشد پس در رضاعم خواهر برادر حرام نه مے شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد و از جمله غرایب استدلالات چیزی ست که شیخ محمد حسن در جواهر الکلام در مسئلهٔ جواز مصارعه و کشتی گرفتن تمسک نموده بفعل حسنین علیهم السلام که با یکدیگر کشتی گرفتند در محضر پیغمبر صلوة الله و سلام علیه و امام در صغر و کبر هرگز حرام ازا و صادر نه مے شد سیما تقریر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس تامل کن والله العالم۔

حاجی ملا محمد تقی برغانی ملقب بشهید ثالث

حاجے ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل و فقیه عادل و جامع مجامع و جوامع علوم کامل افاضل اماثل نحریر فاضل باذل مولد آنجناب در برغان که از قراء دار الخلافه طهران ست و مسکنش و مدفنش در دار السلطنه قزوین و ایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود و حاجے ملا محمد صالح برادر وسط و هر دو فقیه

وحاجی ملا علی برادر کوچک که او از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده و در زمان واقعه میرعلی محمد باب او نیز بجبل بیاب داشته و در مجا
وعظ مردم باب حاضر میشد و پدر ایشان در نهایت تقدس و تقوی بوده مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که پدرم در خواب دید
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جائی نشسته علما در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و برهمه مقدم ترابن فهد علی الرسم
نشسته است پس پدرم در مقام تعجب برآمد که این همه علما با اشتهار ایشان چگونه پست تر از ابن فهد و موخر تر در جلوس
شده اند با اینکه ابن فهد را در نزد اعیان علما اعلام اشتهار و اسمی نیست پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
سر آن استفسار نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که سبب آن ست که بقیه از علماء حاضرین اگر مال فقراء در نزد
ایشان بود و فقراء می آمدند و درخواست احسانی میکردند ایشان از مال فقرا بفقراء میدادند و اگر مالی از فقراء در نزد
ایشان نبود جواب میگردند لیکن ابن فهد کسی بود که هرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء در نزد
او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بدل می کرد لهذا استحقاق این مرتبه و این مکان و تقدم بر علما او را میسر
شد و حاجی ملا محمد تقی خود برای این فقیر بیان فرمود که در بدو تحصیل در قزوین تحصیل می نمودم از آن پس ببلده
طیبه قم گزارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسند نیفتاد پس
باصفهان رفتم و در خدمت علما آنجا بتحصیل علوم دینیه مشغول گردیدم و غالبا در علم حکمت اشتغال داشته ام و شوق
بر بوبیه را که از تصانیف ملا صدری ست درس میگفتم از آن پس بعتبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم
عظیم و یتیم قلزم حضنم آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض که شرح کبیر ست حاضر شدم -

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدوا وختما

روز اول آن جناب در مسئله نسخ وجوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمودند من او را نقض شجره مقطوعه نمودم که
فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاه جوانی غیر ملتحی در نزد سید نشسته بود او با من به تکلم درآمد بانهایت فصاحت و بلاغت
و طلاقت لسان پس نزدیک بآن شد که مرا ملزم کند و من نمیتوانستم که از عهده او برآیم و با او مقاومت کنم پس
متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامربوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلی الله درجته بمن تغیر فرمود و گفت خدای
با او موافق قاعده تکلم کن او اگرچه بچه است اما شیر بچه است پس از نسب آن جوان سؤال کردم گفتند که او لقا
سید مهدی فرزند ارجمند و خلف با شرف آقا سید علی ست پس من سکوت نمودم مجملا شهید ثالث نامزد مجموعه
وخطبه ادا میکرد در نهایت فصاحت و جودت تقریر و در موعظه گوی سبق از مضمار واعظین آن اعصار ربوده موعظه
او در نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحت و مؤثر در قلوب و حکایات غریبه
نقل میفرمود و در گریز زدن بمصیبت حضرت خامس آل عبا متکفر بوده و سخنان علمیه و مسائل اعتقادیه بعنوان
میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجه احکم والمل بیان میکرد و در مجلس وعظ او علما و طلاب بسیار می نشستند

و تقریرات وعظ او را مے نوشتند ۔

در وصف عبادت شهید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرہٗ بدآن نحو بود کہ از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق بہ مسجد خود میرفت و بمناجات و ادعیہ و تضرع و زاری و بیقراری و گریہ و نالہ اشتغال داشت و مناجات خمسہ عشر را از حفظ می خواند و بر این سجیہ و شیوہ سنیہ استمرار داشت تا ہمان شب کہ شربت شہادت نوشید و مکرر در میان زمستان دیدند کہ آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت آمدن برف در نیمہ شب پوستینی بر دوش و عمامہ بر سر مشغول بتضرع و مناجات بود و ایستادہ و دستہا را بآسمان برداشتہ تا اینکہ برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید و پوشانیدہ بود ۔ و مرحوم حاجے ملا محمد صالح برغانی نیز مے فرمود کہ برادر کوچک او حاجی ملا علی در ایام تحصیل نیز ہمیشہ شبہا مے گریست و بہ گردن خود زنجیرے انداخت و بر سر زنجیر میخے بود کہ بزمین مے کوبید و تا صبح مشغول عبادت بود و ما چہ فائدہ کہ در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد ۔

و از جملہ وقایع کہ از آن جناب مسموع شد اینکہ روزے در کتابخانہ آن جناب خدمت ایشان شرف یاب شدم و مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سؤال کردم کہ در میان کتب فقہیہ کدام یک بہتر میباشد آن جناب در جواب مذکرہ علامہ اعلی اللہ مقامہ را ترجیح داد و پس از کیفیت سید استاد و تالیف و احوالش استفسار فرمود من در جواب گفتم کہ فہم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نہایت وثاقت و رشاقت و متانت است آن جناب فرمود کہ من ایشان را در سفر جہاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید ہنوز غیر ملتحی بود از مرحوم آقا سید سؤالے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراہیم با نہایت وقت تکلم مے نمود پس او را نہایت صاحب فہم یافتم پس شہید ثالث از تالیفات من سؤال کرد من بتفصیل فہرست تالیفات خود را باو عرضہ داشتم آن جناب فرمود کہ توفیق خدا تعالی ترا رفیق شدہ کہ در این سن کم و زمان اندک موفق باین تالیفات شدی و ہر مؤلفی را مالیخولیائے ضرور است کہ وامیدارد او را بتالیف و نمیگذارد کہ بیکار باشد ۔ و اجتہاد را ہم مالیخولیائیست کہ او را وامیدارد باجتہاد بلکہ ہر کاری را مالیخولیائی ضرور است ۔ و سلطنت را ہم مالیخولیائی ست کہ اگر آن مالیخولیا نباشد سلطنت انجام نمے گیرد ۔ و آقا محمد خان شش ہفت برادر داشت در بدو امر در استرآباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را بسلطنت برداشتند و در مقام انتظام شہر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بحضور نخواستند چون شب در آمد ہمہ برادران در یکجا جمع شدہ در مقام مشورت کار فردا برآمدند کہ ناگاہ آقا محمد خان برادر اکبر و از مادر با ایشان جدا شدہ بود با یک نفر پیش خدمت مجلس ایشان حاضر و نشست و بہ برادران گفت کہ شنیدم امروز شما اجماع کردہ و یک برادر را بہ سلطنت نصب کردید

واین بازنده بودن من جمع نه میشود بلکه سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین مے کنید بسیار خوب والا صباح میان من وشما منازعه ومحاربه خواهد شد واین مجادله باعث تمامی طرفین ست آن وقت امر سلطنت بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواهید بر من نمود امشب به تنهائی آمده ام که مرا در خلوت کشته باشید وصباح مقابل ومنازعی ندارید دامر سلطنت برشما خواهد استقرار یافت برادران در تامل وتفکر شدند دیدند کشتن برادران هم برادر بزرگ آنهم بے منازعه وبسلطنت موهومه که هنوز استقراری نیافته ورقوه کسی نیست پس همه متفق الرای آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند وکمر انقیاد او را بر بستند پس شهید ثالث فرمود که در آقا محمد خان مالیخولیای سلطنت بود در دیگران نبود واو بسلطنت رسید دیگران نرسیدند۔

در بیان مراتب اجتهاد تقریر شهید ثالث

پس شهید ثالث فرمود که اجتهاد را مراتب بسیار ست مانند سرمایۂ تجارت بعضے ده تومان سرمایه دارند بعضی بیست بعضے صد بعضے هزار وهکذا کمتر یا بیشتر واجتهاد مانند خرخ پنبه ریسیدنے ست یکے چرخ اورا وزری یک تخم پنبه میریسید ودیگر دو تخم وسه تخم ویکے بیشتر ویکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن برهمین منوال ست۔

روزے در کتاب خانۂ آنجناب مباحثه میان مؤلف کتاب باشهید ثالث اتفاق افتاد وصحبت باین شد که عبادات صبیان شرعی ست یا تمرینی وسخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجر به تکلیف مالایطاق شد وآنجناب فرمودند که تکلیف مالایطاق درمنده وبات جائز وواقع ست زیرا که مکلف به جائز الترک ست برای اینکه مستحب ست پس عقل بجهت جواز ترک دلالت برقبح تکلیف بمالایطاق ندارد ومن عرض کردم که تکلیف بمالایطاق عقلا قبیح ست چه در مستحبات باشد وچه در واجبات فلذا اگر مولے بعبد خود گوید که مستحب منودم بر تو طیران بسوے آسمان را هرآئینه عقلا اورا مذمت مے نمایند وآن مولی را تسفیه میکنند وقوۂ عاقله برقبح آن حاکم وبنائے عقلا بر قبح آن استقرار یافته ودر عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شهید ثالث فرمودند که چه گوئی در اوامر ندبیه که از شارع صدور یافته وآن تکالیف از طاقت مکلفین خارج ست زیرا که در هر زمان که فرض کنی مستحب ست بر هر مکلف صلوة فرستادن وهمچنین تسبیح خدای گفتن وهمچنین قرآن خواندن وهمچنین نماز مستحبی خواندن وهکذا الے لایحصی با اینکه عمل آوردن همه در یک آن طوق انسان نیست وقوع ذلک این تکالیف بوقوع پیوسته برای اینکه جائز الترک میباشند من درجواب گفتم که اوامر مستحبه محمول بر تخییر ست واستحباب عینی ندارد پس تکلیف بمالایطاق نخواهد بود وایشان ساکت شدند ومن در تمرینی بودن عبادات صبی واین مناظره رساله مختصر نوشته ام که خالی از لطافت نیست وآنجناب در خدمت رضوان

آشتیان آقا سید علی صاحب شرح کبیر تلمذ نمود پس از فراغ از تحصیل بطهران آمد و در آنجا اشتهاری پیدا کرده و این در زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه انجناب فرمود که ملاقات میان من و ایشان نشده ولیکن شما مسئله از او سوال کنید که فتوای او در آن مسئله بقانون استدلال بانجام رساند و آن نوشته را نزد من آورده باشید تا بدانیم که قابل استنباط احکام شرعیه هست یا نه پس از شهید ثالث سوال کردند۔

مناظرهٔ شهید ثالث با صاحب قوانین بمراسله و مکاتبات

که زید ملکی را بعمرو انتقال نموده و بکر ضامن درک آن شده آیا چنین ضمان صحیح ست یا نه شهید ثالث رساله مختصره در آن مسئله نوشته و در آن جا اختیار عدم صحت ضمان فرموده و باستدلال طویل و تفصیل فیصل مشتبهات نموده پس آن رساله را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقه در رساله مفرده بر رسالهٔ شهید ثالث ارقام فرموده و در آنجا استدلالات شهید ثالث را در معرض افساد و ابطال برآمده آن تعلیقهٔ میرزای قمی را در نزد شهید ثالث آوردند شهید تعلیقهٔ بر تعلیقهٔ میرزا در رساله مفرده تالیف فرموده و ارادات میرزا را بالکلیه رد نموده و هر سه رساله در نزد حقیر ست پس شهید ثالث کرهٔ ثانیه بزیارت عتبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازه گرفت و بایران و بقاری میان ایشان و فتح علیشاه واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی که از علمای آن دیار و شهرهٔ امصار و از رؤسای آن اعصار بوده در مقام کفالت و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت برآمده۔ و از جملهٔ مناظرات شهید ثالث آنکه در دار السلطنهٔ قزوین شخصی صاحب ثروت وفات یافت و دولت وافر بگذاشت و وارث او منحصر بدختری کبیره بود شخصی دیگر برای طمع در آن مال آن دختر را ولایتهٔ برای پسر صغیر خود بعقد انقطاع درآورد چون مدتی گذشت دختر بجهت کبر و صغر پس صبر نتوانست نمود مبلغی جزیل بذل مینمود که مدت انقطاع او را بذل نماید و او بدیگری ازدواج کند شهید ثالث گفت که بذل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکه لازم ست که صبر نماید تا زوج او بلوغ برسد آن دختر مبلغ چهار صد تومان بملانی بذل مینمود که فتوی دهد بر جواز بذل ولی اجل متعه را مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب فتوی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح که متابعت برادرش نمود و بدفعات مجالس مناظره آراستند و علماء را خواستند و با شهید در مقام مکافحه و مجادله و مقاوله و مناظره و مشاجره و مباحثه آمدند و علماء آن دیار قوهٔ مقاومه و مغالبه بر شهید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه بعلمای امصار استفسار و استفتاء نمودند همه با حاجی ملا عبد الوهاب موافقت کردند و از مرحوم حجة الاسلام

طالبی

حاجی سید محمد باقر رضی الله عنه در اصفهان استفتاء نمودند آنجناب نیز بر جواز فتوی دادند و معترض دلائل آن شنید
از جمله ادلهٔ ایشان آن بود که نظر بقانون استقراء ولی در امور مولی علیه تصرف و ولایت دارد و در مشکوک که جواز
بذل مدت باشد حمل بر غالب مے نمائیم پس باید که ولی در بذل هم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمودن
غیر مشحون الطلاق بید من اخذ بالساق پس مخصوص بطلاق ست و استقراء در بذل سلیم از معارض خواهد بود
و مرحوم حجة الاسلام رسالهٔ مفرده در این مسئله تالیف فرمودند باهمهٔ این احوال نتوانستند که بر شهید غلبه
نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب منابل و مفاتیح نجل آقا سید علی بود از او
استفسار و از آن پس درخواست کردند که ایشان ملائے از کربلا بقزوین نفرستند که اجرائے این حکم نموده
و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائے فرستاده
و آن امر را انجام و آن حکم را باتمام رسانید و شهید ثالث رسالهٔ مفرده در این مسئله نوشته و استقصاء
ادله بر منع در آن نموده و در کتاب طلاق منهج خویش نیز معترض این مسئله شده و از مفتین و قائلین
بمنع آقا سید مهدی بحر العلوم و آقا سید محمد قصیر خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیه ماهر و از تلامذهٔ علام
عیلم بلا ثانی آقا محمد باقر اصفهانی بهبهانی رحمة الله بوده -

در فتاوی غریبه شهید ثالث

و آن جناب را فتاوائے غریبه بوده از انجمله عصیر عنبی را بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین پاک میدانست
و حاجی ملا احمد نراقی هم همین قول را اختیار نموده با اینکه دعوی اجماع منقول بر نجاست آن ثابت ست
و از جمله فتاوائے غریبهٔ آنجناب اینکه جائز میدانست که مترافعین ادعاء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانست
که متولی آن حلف و صلح متقلد باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز همین قول را اختیار نموده و از جملهٔ
فتاوائے آنجناب اینکه جائز ست که حاکم شرع برائے خود در مرافعه جعل اجرت بگیرد یعنی در نوشتن حکم و مکرر
بالائے منبر میفرمود که بر من حکم کردن لازم ست لیکن نوشتن لازم نیست و برائے نوشتن اجرت میگیرم
فلذا مردم مے گفتند که شهید ثالث رشوه مے گیرد والعیاذ بالله که رشوة بگیرد بلکه اجرت برائے کتب سجل
مے گرفت و فاضل هندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت مے گرفت باین نحو که او فقیر و صاحب عیال
بود و بکتابت امر خود را میگزرانید و اگر مترافعین زر نزد او مے آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیه را از کتابت
تحصیل مے نمایم و در مرافعه نمودن باید معطل شد و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرافعهٔ شما نیایم

در اجازات شهید ثالث از مشایخ اجازه

و جناب شهید ثالث اجازه دارد از استادش آقا سید علی اعلی الله مقامه و عالم اذ خر شیخ جعفر نجفی صاحب

کشف الغطا و سید سند معتمد امجد مجد مستند آقا سید محمد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جهاد بقفقاز وارد شد از او سؤال کردند که حاجی ملا محمد صالح برغانی مجتهد ست یا نه سید تصریح و تنصیص بر اجتهاد او فرمودند و جناب حاجی ملا محمد صالح از تلامذهٔ آقا سید محمد بوده و او اخر آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او حاضر میشده پس از آقا سید محمد پرسیدند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب فرمودند که مرد فاضلی ست و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید تصریح بر اجتهاد شهید ثالث نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سیدسند هم در خانهٔ او منزل داشتند پس حاجی ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بسته او که تصریح بر اجتهاد شهید ثالث نه نمود و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمد تقی نفار بهم بود پس چون خبر تعزیر او انتشار یافت و همهمه آن در قزوین شیوع یافت جناب شهید ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمد را برای آنست که پسر استاد ماست نه از جهت دیگر بالجمله چون انکسار خواطر شهید ثالث مشهود رای جناب آقا سید محمد افتاد یک روز ناهار را در خانهٔ حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اظهار التفات با و نمود و اجازهٔ او را نوشت و در همان روز به مسجد شهید ثالث رفت و بعد از نماز به پایهٔ منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح بر اجتهاد او نمود و مردم را از این قضیه اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازهٔ اتصال آن سند از شهید ثالث دارد و اجازهٔ این فقیر از او اقصر اسانید من ست زیرا که سائر اجازات که این فقیر دارم بدو واسطه با آقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشود و لیکن اجازهٔ شهید ثالث بیک واسطه با آقا سید علی میرسند زیرا که شهید ثالث از تلامذهٔ آقا سید علی و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون این فقیر از عتبات عالیات که مراجعت مینمودم از کسی مطالبهٔ اجازه و تصدیق بر اجتهاد نه نمودم تا اینکه خال مفضال این فقیر آقا سید صادق تنکابنی که از ائمه جماعت در قصبهٔ لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع و از مسلمین علمای آن دیار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمهٔ در قم وارد و بر این فقیر شد پس ترغیب نمود که البته ترا اجازه لازم زیرا که اجازه عوام را مایهٔ اطمینان در تقلید و قضاءست علاوه اتصال سلسله اسناد اخبار را از آن حاصل و انسانی داخل در سلسلهٔ رواة خواهد شد پس از این وجوه و از جهت تیمن و تبرک اجازه از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین که از آنجمله حاجی ملا محمد تقی ست اجازه گرفته پس من استئذال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام با منظومهٔ الغیه الصول را بکربلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب و تصدیق استاد را خدمت شهید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند

که استاد قاعده نیست که زیاد تعریف شاگرد خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف شاگرد خود زیاد مبالغه نمودند شهید ثالث اجازهٔ مفصله با تصدیق اجتهاد برای این فقیر نوشتند. و صورت خط ایشان این ست

در اجازهٔ شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته وجعلهم آیة لربوبیته فهداهم من الضلالة وانقذهم من الجهالة بنصب الادلة الواضحة والحجج اللامعة ببعث سفرائه ورسله الذین یرغبونهم فی جزیل ثوابه ویرهبونهم عن شدید عقابه کیلا یکون علیه بعد حجته لیهلک من هلک عن بینة والصلوة والسلام علی اشرف العصر الذی دان لمفخره ارباب المفاخر وطأطأ لفخره کل فاخر المبعوث الی یوم البعث والمبحوث عنه کل البحث فضله الله من کرامته بما لم یتفضل علی احد من بریته وقرن الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بلا هوتیته خاتم انبیاءه ورسله محمد صاحب الشریعة الناسخة والبینات الباهرة ثم السلام علی خازن علم الله وترجمان وحی الله لسان الله وعین الله وجنب الله الذی فضله الله علی جمیع بریته وجعله لنفس نبیه فی آیة مباهلة کتابه وخلیفته فی باطن فرقانه وظاهره امام الغالب علی بن ابی طالب ع وعلی اهل بیته الطاهرة والنجوم الزاهرة حجج الله الباهرة الائمة عن السهو فی السراء والضراء المعصومین عن الزلة والخطاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما بعد فقد استجازنی الفاضل الزکی والعالم اللمعی جناب الملا میرزا محمد التنکابنی صاحب الفهم الجلی والاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام والخوض فی مسائل الحلال والحرام تحقق استقامته فهمه ومعرفته فی علمه وصلاحه واحتیاطه فی دینه واهتمامه فی تحصیل احکامه باستفراغ وسعه بجده و اجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقروآتی ومسموعاتی من الاخبار المرویة عن ائمتنا سلام الله علیهم فی الاصول والفروع سیما ما فی الکتب الاربعة التی علیها المدار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار للمحدثین الثلث الکلینی والقمی والطوسی تغمدهم الله بغفرانه وسائر الکتب الجامعة لنوادر الاخبار کالوسائل والوافی والبحار وما برز من مصنفاتی فی الاصول والفروع من مجلدات عیون الاصول و رسائلی المختصرة والمنفردة فی قضاء الصلوات الفائتة وصلوة الجمعة وکتبی المبسوطة الاستدلالیة کمجلدات منهج الاجتهاد وهی اربعة وعشرون مجلدا فی شرح شرایع الاسلام من الطهارت الی الدیات فی کمال البسط والتحقیق ونشر الفروعات ومدارک الاحکام من الآیات والروایات و الاجماعات والشهرات بحیث یغنی المستعد الحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب الاخبار ومصنفات علمائنا الاخیار اجزت له ان یروی عنی وعن مشایخ اجازتی منهم جامع شرفی

۲ مراجعت الی تحصیل علم و اقامت در مشهد مقدس رضوی علیه السلام و اخذ علوم از علماء اعلام

العلم والسیادة البحر الذاخر والبدر الباهر استاذنا الاعظم الامیر السید علی بن السید محمد علی الطباطبائی صاحب الریاض الکبیر والصغیر علی آلاف منهم شیخنا الاعظم واستاذنا الافخم المتفرد فی اکثار التقریعات والمتوحد فی حل المعضلات الشیخ جعفر النقوی وهو عن شیخیه المعروفین استاذ الکل الآقا محمد باقر البهبهانی وناموس الدهر وتاج المفخر الذی لیس له فی اعصارنا ثانی السید مهدی الطباطبائی اسکنهم الله فی عالی جنانه ومنهم السید السند صاحب التتبع الطویل والنظر العمیق السید محمد بن شیخنا المتقدم الامیر السید علی وهو عن شیخیه والده الامیر وجناب السید المهدی الطباطبائی وهم عن المشایخهم الماضین متصلا خلفا عن سلف الی الائمة الطاهرین وهم عن آبائهم الماضین عن جناب خاتم النبیین وهو عن حامل الوحی الجبرئیل الامین عن الله تعالی مبدع الارواح العالیة والاجسام السفلیة السموات والارضین والمسمیة برعایة الورع والتقوی والاشتغال بالکمال والاستفراغ فی احکام الله تعالی وملازمة جادة الاحتیاط وان لایسانی من الدعوات فی الاسحار ومظان اجابة الدعوات وفقه الله تعالی به محمد وآله خیر البریات کتبه بیمینه الراجی لعفو الاحد الصمد محمد تقی بن محمد - تا اینجا صورت اجازهٔ شهید ثالث بود که برای این فقیر نوشته است وچون جناب رضوان مآب آقا سید محمد بسفر جهادی رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند از انجمله حاجی ملا محمد تقی تبریزی در خدمت ایشان بوده تا اینکه نائب السلطنة بهرداری چند منزل سبقت داشت ودر بدو امر نائب السلطنة غالب ودر آخر امر مغلوب شد

در شکست خوردن نائب السلطنة از لشکر روس وسئوال فتحعلیشاه وجواب شهید ثالث

بعد از مغلوب شدن او را بفتح علیشاه عرضه داشتند پس روز مرحوم فتحعلیشاه در حضور علماء از کارزار سردار سپاه ظفر آثار نائب السلطنة سوال نمود کسی جواب نه گفت باز مکرر کرد شهید ثالث در کرت ثالثه معروض داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موجزهٔ مختصره است وآن این ست که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدا تعالی عمر را مصروف میداشت در جوار آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سایهٔ آن نزول مینمود ودزدان چندی میآمدند واهل قافله را بقتل میآوردند واموال ایشان را یغما مینمودند پس وقتی عابد بخیال آن شد که قربت الی الله آن درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند ودماء واموال مردمان از شر ومفسدان محفوظ بماند پس باین نیت حربه برداشت وبپای آن درخت رسید وشروع نمود که درخت را ببرد وقطع کند چون شروع نمود شیطان بصورت شخصی متصور وبا عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نمیگذارم پس منازعه نمودند آخر کار زار برگشتی قرار گرفت وعابد شیطان را بر زمین زد خواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان از مهلت داده شدگان بود لهذا از قتل او درگذشت وشیطان بمکان خود مراجعت نمود وعابد آن درخت

تا نصف بریده و شب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم و صبح میایم و باقی درخت را قطع می کنم
پس بمنزل خود معاودت نمود آنشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صباح نصف دیگر را
قطع میکنم و کاروان را از شر دزدان خلاص نمودم اکنون صلاح آن ست که از کاروان برای عمل خود باج
ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صباح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان
بار دیگر عود نمود و او را مانع شد آخر الامر کار به کشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود
که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیت او قربة الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود و روز
دوم چون نیت عابد مشوب و غرض او جلب منفعت برای خود بود فلذا مغلوب و منکوب شد شاهزاده
نائب السلطنه در دعوای اول چون نیت قربت داشت بر لشکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون
نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد و با خلعت داد و اینگونه
سخنان از حاضر جوابیت و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد حاضر جواب و خوش بیان بود

در مکالمهٔ شهید ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تیول

از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریه از قرای قزوین را سلطان هاوی تیول داد پس از چندی شهید ثالث آنقریه را بمیرزا
ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود و چنان مینمود که امثال این قری مجهول الملاک و اختیار
آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع
آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا اقاسی بجهت میل او بتصوف باطنیه
علنا اعلام و فقهای کرام در غایت عناد و لداد بودند پس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته
بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بخانهٔ شهید ثالث آمد آنجناب فورا
بدار الخلافه و بمجلس سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریهٔ خالصهٔ سلطانی شد آنجناب به سلطان معروض
داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن اینست که زمانیکه در دار السلطنهٔ اصفهان
بتحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تهیدست بودم بنحوی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات
به پوست خربزه که مردمان میخوردند و بدور میانداختند بدل غذا میساختم پس چند وقت گذشت که غذائی مقدر
نشد از آن پس قلیلی از فلوس برای نماز وحشت پیدا شد آنرا گرفتم و بیازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد و
سد خلت نماید ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلیده و خلیده بکمن به و پول من با خود اندیشیدم
که از این ارزان تر و مناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و شکافتم
در میان آن جز تخم و کاب چیزی نیافتم پس آنرا گرفتم دگر باره بنزد صاحب خربزه رفتم و ماجری را با و گفتم

وادعا عین منوم آمد گفت آیا نگفتم خربزه نمیده و خلیده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس مخاطب شدم و معاودت منودم اکنون در واقعهٔ میرزا ابراهیم در بدو مرحله با و گفتم که این قریهٔ خالصهٔ سلطان ست و من آنرا میفروشم میخواست سخن خود با این حال جزیدی پس برمن سخنی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال الذمه نیست سلطان از ان ماجرا در گذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود **در منازعهٔ حکیم باشی با شهید در باب انگشتری** و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقاسی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تخفیف بودند و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون از انجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و مقرب درنزد سلطان و میرزا اقاسی ولیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته ولیکن بجهت مناسب دنیویه دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و بتحریک وزیر و یا بجهت خوش آیند او در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبهٔ انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد که این انگشتری ست که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من ست و این انگشتر اچندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم بتحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم اتفاقا چند وقت گزشت که غذائی پیدا نه کردم و در شدت گرسنگی و جه قلیلی از جائی رسید خیال کردم که آن را بغذائی خوب مصروف دارم پس بادنجان و گوشت و روغن خریدم و خورش بادنجان درست منودم و اکل کردم و از ان لذتی بی اندازه بردم پس از انکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن اطعام در نظرم بود بکرات و مرات بخانه داده گفتم که بآن نحو اطعام نمودند بآن لذت نبود و مکرر طباقهای شهر را خواستم و همان اطعام برایم طبخ نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن اطعام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذیذ یافتم اکنون که غرق نعمتهای نامتناهی الهی گشته ام برایم لذتی ندارد و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال ست چه آنوقتی که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما قیمت آن هفتصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما جلوه ندارد و الا این همان انگشتری ست **در بیان شهید ثالث حکایت یقلوس غلام را برای محمد شاه** واقعهٔ دیگر اینکه حاجی میرزا اقاسی وزیر همیشه در مقام تخفیف شهید و اخوان و سائر فقهاء بوده زمانی که محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی از قزوین

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گزشت پیش خدمت پادشاه گردد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا مهمی ست ولازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود لیکن پرده دار مارا اشاره می کند که برخیزید سلطان پرده دار تغیر و به حاجی فرمود که مطالب را اظهار کنید شهید ثالث فرمود که بعد از ینکه برادران یوسف صدیق اورا بمالک مصری فروختند و مغلولا اورا بجانب مصر روانه ساختند و یقلوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافله بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خودرا از شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادرش راحیل شروع به گریه وزاری نمود پس یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید و در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدرگاه الهی برآورده و تضرع وزاری آغاز نمود ناگاه دریای قهر الهی تبلاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک الریاح که بادها را بحرکت درآورد و بجبرئیل خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس باد وزیدن گرفت و زمین بزلزله آمد و غبار به هیجان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان ماندند ازان پس یوسف پناه بردند و او دعا کرد تا آن انقلابات برطرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که بارخدایا اینهمه بلاها به پیغمبرزاده تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و پیرهن کردند و سیلی زدند و در بیابان پرخار دوانیدند و اورا فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را انقلاب دهند و برای یک سیلی یقلوس این همه امور فراهم آوردی - خطاب از مصدر جلال الهی درسید که آن بلاها که در اول به پیغمبرزاده مارسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبرزاده بودند ولیکن این سیلی یقلوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت ما نه گنجید فلذا آنهمه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای سلطان ترا بر ماهر حکمی که باشد روا و بجان منت داریم لیکن از یقلوس غلام که حاجی میرزا آقاسی وزیر باشد اینگونه آزار بغیرت ما نه میگنجد و وزیر حکم کرد که مارا از ایران اخراج کنند اگر بفرمودهٔ شما ست با نیست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید - ایشان مقضی المرام از مجلس بیرون آمدند و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت همیشه بود و پادشاه حکم نمود که هریک از شاهزادگان سجادهٔ یکی از فضلاء را بینداز ند و خدمات اورا متصدی از آنجمله مرحوم محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد -

در مناظره حاجی سید محمد تقی با شهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و دران از مهد بنای شهید

برحرمت نماز جمعه بود پس روزی حاجی سید محمد تقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه نرفت شهید به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید او امیکرد و حاجی سید محمد تقی از اهالی قزوین و جامع فضائل و نسبت کرامات هم با و میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید که کدام چیزست که در یک هفته حرام و در هفته دیگر واجب شد شهید گفت نمیدانم سید گفت آن نماز جمعه است آن هفته که من میخواندم حرام بود و در آن هفته که تو میخواندی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از اموراتی و فریه و کذب ست چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و اباطیل ست بلکه در نهایت دقت بودند - و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد ست و در علم اصول تقریباً بقدر قوانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی وارد و آزا آنجناب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در سفر جهاد شبها من با حاجی ملا احمد نراقی ایراداتی مرا در عیون الاصول بر میزا عنوان میکردیم و باهم گفتگو میداشتیم دوم کتاب منهج الاجتهاد که شرح شرایع ست از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام شیخ محمد حسن ست و جناب شیخ محمد حسن زمانی که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جهاد رسید اسباب چندان نداشت چون فقها، کتاب جهاد را کمتر نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در نجف مشغول بتحصیل بود تا فارغ از تالیفات کتاب جهاد شد و در آنزمان که مؤلف در دار السلطنه قزوین تحصیل مینمود م شهید مشغول باتمام تالیف این کتاب بود و دیدن و باز دید و عروسی و غزا همه را ترک کرده بود و بتالیف کتاب منهج مشغول بود مگر روزهای جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بر افعات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بتالیف مشغول بودند - سوم رساله در قضاء صلوة فائته - چهارم رساله در نماز جمعه - پنجم رساله در طهارت و نماز و صوم ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل ست بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار و رفقه با اشارة اجمالیه یعنی از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت

در محاجه شهید با آخوند ملا صفر علی لاهجی

و در بعضی از ازمنه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهجی را میهمان کرد با جمعی از علماء و طلاب آخوند ملا صفر علی لاهجی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در رفعه و شرحی بر معالم در رساله در دریا نوشته و این فقیر در زمانیکه مبتدی بودم چندی در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظه بود بعد از انقعاد مجلس میهمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بز زکوة دارد یا نه آخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بز زکوة دارد یا نه شهید گفت بلی زکوة دارد آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول برائت و

از وجوب زکوة است و گوسفند از این اصل خارج شد بدلیل و حدیث عنوانش لفظ غنم است و احکام دار مدار اسماء است و بز را معز میگویند و غنم نمیگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شرایع نخوانده اید که می گوید والغنم والمعز من جنس واحد اجماعا وکذا البقر والجاموس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی است دعوی اجماع نموده اخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او حد اهل زمان بود و از جمله مطایبات اینکه در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلاف شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد و در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا محمد صالح بشهید تغیر کرد که این نامربوط است شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک بود برای حاجی ملا صالح تغیر کرد که اینچه نامربوط و غلطی ست که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ تو ست احترام او بر تو لازم ست شهید بحاجی ملا علی گفت که تو هم نامربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از توست و احترام او هم لازم ست و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جهاد میرفتند اکثر علماء ایران در خدمت آن بزرگوار بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمیه مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند و او هر کرا تصدیق میکرد تعبدا قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود

در احتجاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد نراقی و در مجلس برای آقا سید محمد پشتی میگرداشتند پس بعضی خواستند که میان حاجی نراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعیه را عنوان کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی نراقی آنکه را که بر خلاف حاجی شهید بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء ادله و قواعد نمود و حاجی نراقی استماع مینمود و هیچ صحبت نکرد و در مقام محاجه نیامد پس شب دوم باز مسئله بر نهج سابق عنوان نمودند و از حاجی نراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق بر خلاف مذاهب شهید نمود باز کما فی السابق شهید تقویت قول خود نمود و حاجی نراقی سکوت داشت شب سوم باز بنهج پیش عنوانی کردند باز حاجی نراقی تقویت و تصدیق آن کسی نمود که بر خلاف شهید سخن میگفت شهید باز کما فی السابق اجراء ادله کرد حاجی نراقی اول تکیه بر پشتی داشت پس درست نشست و ادله شهید را رد کرد و بعد از خود تاسیس قواعد کرد و خلاف شهید را مسجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود.

در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه را در باب شهید ثالث و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار ست و بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنم - از آنجمله در آن ازمنه ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چندان در علوم پایه و مایه نداشت و مرحوم حاجی ملا محمد صالح در نزد او در مقدمات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جهت آرامگاه فتحعلیشاه

بقزوین نزول اجلال فرمود و علما بدیدن او رفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بمقتضای حال جوابی گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون اخوند از اهل ولایت ماست که مازندران باشند او را ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث با اخوان خدمت فخقلیشاه رسیدند و این در زمانی بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث سوالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار میفرمود و مجادله محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و آنگهی در مجلس سلطان نیانه سرشکستگی ست پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حراف و سخنور و میان گفتگو بحاجی مزبور گفت که همین مسئله را در سوابق ایام تو در نزد من درس خواندی مجملاً حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان است غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر دور نشسته بودند کم کم هریک در مین گفتگو پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامه محاوره و مقاوله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی از خود راکشید که بحاجی ملا علی سیلی زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی هردو از جانی برخاستند و یکدیگر را گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک نی و این سلوک را در چنین مجلس معظم سلوک ندارید پس ایشان را حکم بانصراف نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صباح شد مرحوم فخقلیشاه باعیان دولت خطاب کرد که دیشب جناب فاطمه را در خواب دیدم من تغییر فرمود که چرا بالنسبه با اولاد من خلاف احترام کردی البته رضای خواطر ایشان را معمول داشته و کمال احترام بایشان نموده والا در سلطنت تو خواهم اخلال نمود پس شهید ثالث و اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هریک را بخلع فاخره و تشریف ملوکانه مخلع و مشرف و ایشان را بانجاح حوائج منصرف داشت معلوم ست که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه علیها السلام اند مسیما اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسله علیه سادات نبوده پس از جناب مادر از اولاد صدیقه کبری خواهند بود مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم مادر فاطمه بود **در اینکه شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت** و از جمله کرامات آن بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنه قزوین بسیار اجراء حدود و سیاسات شرعیه مینمود تا اینکه نمانی کسیرا اهمیت یکی از معاصی شرعیه حد جاری فرمود پس کسان آن محدود با اسلحه در نیمه شب بکمتا بخانه شهید

ثالث بقصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور داور
اشتغال داشته و اصلا متعرض این شخص نشده با اینکه احساس بآمدن شخصی نموده پس آن شخص حربه را
بدست گرفت و بکپای خود را داخل آنخانه نمود که بناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از
اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد کسی را ندید با خود گفت که این از قوهٔ خیالیه بوده
و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گزاشت و مانند دفعهٔ سابقه مشاهده نمود تا سه بار باین قضیه روی داد
پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حربه را از دست خود انداخته و باندرون خانه رفت دیگر کسی
از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آن
جناب در آن سه دفعه اصلا ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت **وایضا** شخصی از تجار
قزوین بواسطهٔ حکمی که از آن بزرگوار منبعثه ظهور رسیده بود بادی در مقام عناد و کینهٔ آنجناب را در دل گرفت
و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را عزم کرد چون خواست که بعزم خویش اقدام
نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن عزم در گزشت و
خائب و خاسر توبه و انابه بدرگاه الهی نمود **وایضا** شهید ثالث از تعبیه و شبیه در مصیبت حضرت سید الشهداء
علیه الالف تحیه و ثنا، ممانعت مینمود و غناء در مراثی و انشاء مصائب ائمه را منع میفرمود **در رؤیای**
شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تا شبی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا الف التحیه و الثنا در مسجد شهید در بالای منبر ست و شهید
ثالث خطاب فرمود که اخوند غناء در مراثی فرزندم حسین ع را منع مکن هر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب
را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظرم تفصیل آن نبود باجمال مذکور داشتم و کتاب
مجالس بالفعل در نزدم حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجملا شهید پس از آن خواب غناء در انشاء مصیبت را منع
نه مینمود و تعبیه و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست ـ مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از
مخترعات صنعویه است و چون ظهور مذهب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و
ذاکرین را مامور بانشاء مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نمیکردند زیرا که هنوز در
مذهب راسخ الاعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم از مشاهدهٔ مصائب حضرت سید الشهداء
متألم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز بمعنی اختراع ست و این تعبیه در ازمنهٔ سابقه بالاتفاق وجود
نداشته و علماء را در جواز آن خلاف ست و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کرهٔ فقاهت و
نباهت و فطانت و زکاوت شیخ جعفر نجفی ست و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجة الاسلام در کتاب

اسئوله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و جمعی نیز در مقام افتاء توقف داشته و انچه مرا مظنون است اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند ولیکن در مقام فتوی تجرّی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین ع ننموده اند چنانچه از بعضی متوقفین بهمین قسم مرا مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیهم تجویز کرده اند و میتوان این قول را حمل بر شذوذ نمود مجملاً اقوی در نظر این احقر حرمت تعبیه و شبیه است زیرا که تعبیه از عبادات مسنونه است و هو محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات ما دامیکه از شارع دلیلی نرسد حرمت و فساد است زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی ست و علیه الاتفاق پس باید دلیل بر جواز آن اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود ست باین مسئله سیره مستحدثه شده است و در زمان پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی ست پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من یبکی اولیکی ست و این دلیل علیل و برای علیل مفید نیست زیرا که من یبکی ادا یبکی دو لفظ در آن ست که باید بآنها تمسک نمود یکی لفظ من میباشد و او دال بر عموم ست اما عموم آن متصور بر ما بعد ست که یبکی و نحو آن باشد پس عموم من را مسلّم داریم اما کلام در ابکی ست و شکی نیست که ابکی فعل ست و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه داخل در اطلاقات ست و این هم از جمله واضحات ست که اطلاقات در اخبار را انصراف بسوی افراد شایعه در زمان صدور خطاب ست و تعبیه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود ست و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف الآراء و تعبیه در آنزمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته و انچه در آنزمان موجود بود نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه کر میآوردند و آنها طایفه بودند از زنان و مردان که میآمدند مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف امیت را میگفتند و میخواندند و حاضران میگریستند و آنها اجرت میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب متاجر اجرت نوّاحه را عنوان نموده اند پس مراد از گریاندن باآن نحوست که در آنزمان میگریانیدند چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث من یبکی از اخبار ضعاف و منجبر بشهرت ست و شهرت بالنسبه تعبیه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در ادلهٔ سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعبیه ورود نیافته که اگر ضعیف باشد بقاعدهٔ تسامح عمل کنیم و جدیدی نیز بیچ دلالت بر تعبیه ندارد و ما تسامح در سند این حدیث کنیم - و این فقیر رسالهٔ مفرده در حرمت تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوئیم بوجهی دیگر که تسامح در جائیست که بغیر از احتمال تاثیر نفع احتمال حرمت ذاتیه در آن شیئی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخوندملا آقای در بندی در کتاب کسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده و این فقیر با خامهٔ کلیل و بیان ضئیل در کتاب اکلیل دلیل آن فاضل جلیل سبیل را بر وجه جمیل علیل و برا این وجه

نمودم

عمدة المبینان ومشکلة الارکان ساختیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند

واما حکایت خواب پس بنیذه آنرا اگر قطع بحکم الله واقع شد باو

سخنی آرم والا خواب اجماعا از ادله نیست واز جناب شهید ثالث سؤال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد ست آنجناب

درجواب میفرمود که مجتهد ست ولیکن کودن وقلیل الادراک است واز جمله بدایع وقایع واقعه تکفیر شیخ احمد احسائی ست

واول کسیکه اورا تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه بشیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید

مهدی طباطبائی وفقها وفضلاء دیگر بوده واز جمعی کثیر از فقها اجازه داشته وحاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله

رمسه اجازه از شیخ گرفته ودر کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازه خود را

مذکور داشته واز جمله آنها شیخ احمد احسائی را شمرده توصیف زیاد از او نموده وشیخ احمد هر زمانیکه وارد اصفهان

میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد ودر مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد وحاجی نیز اقتدا میکرد امّا مرحوم

حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به نهج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام نمیکرد مانند استقبال ومشایعت

ونحو آن وشیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن جمهور احسائی بدست او آمد ودر کتب او مطالعه میکرد ودر اکثر از مقالات

با او هم مذهب ست وابن جمهور صاحب مجلی ست وشیخ احمد مرتاض بود وزیاد در بدو امر ریاضت می کشید وگندر

زیاد میخورد بدین سبب حافظه اش زیاد بود وتالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیره در

چهار مجلد واجوبة المسائل وشرح عرشیه ملا صدری وشرح تبصرة علامه وفوائد وشرح فوائد مصروف ست

که چون فوائد شیخ احمد را باصفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد والد مولف کتاب ست رسید

بسیار اذعان بفهم وفطانت شیخ کرد وچون شرح فوائد او را باصفهان آوردند اعتقاد اخوند مبدل شد و

میگفت که من از فوائد شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود بآن مطالب نرسیده بود وعبارات خود را

معانی دیگر نموده **در مناظرة ملا اسمعیل واحد العین با شیخ احمد** وقتی شیخ باصفهان رفت

ملا اسمعیل واحد العین که از تلامذة اخوند ملا علی بوده بمجلس شیخ رفت ودر مسئله علم میان او وشیخ صحبت شد

وملا اسمعیل بر او غالب بود وملا اسمعیل ارشد تلامذة اخوند ملا علی بوده واو را حواشی بر کتاب شوارق ست

واز اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذة اخوند ملا علی وبا والد مؤلف کتاب رفیق وصدیق

بوده از ایشان شنیدم که گفت شیخ احمد احسائی وقتی بقزوین آمد ودر خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد

در روزها در مجلس خاص درس میگفت که هر کس ماذون در حضور آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبد الوهاب

توسط رخصت در حضور ان مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در علم بحث

میکرد پس من در مسئله علم ایرادی بر شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند حمل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال و طریق شما براهین و حکمت ست نه مکاشفه دوم اینکه مجلس اقتضاء تفصیل زیاد تر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر و دم در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگزاشت همین که اول ظهر میشد فوراً نیت نافله مینمود و تا بمحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بمحراب میرسید و بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم با و اقتداء مینمود مجملاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاده از آن بود که بوصف در آید **در اهتمام شیخ احسائی بنوافل** چنانکه حال مفصلش مؤلف کتاب آقا سید ابوالقاسم بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی سبیل الاطلاق بوده و او از تلامذهٔ شیخ احمد احسائی بود برای این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانهٔ شیخ داشتم که پشت بام خانهٔ من مشرف بر خانهٔ او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سقف آویخته بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا میاورد - و در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده پس شاهزاده آزاده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت من بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقروض خود داده باشی پس شیخ یکباب بهشت باو فروخته و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قباله در این باب نوشته علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله در میان کفن او گزاشتند و البته حق تعالی خواهد با و عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر علم آگاهی دارم شخصی از او سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدانم آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سر رشته دارید چرا بهشت شاهزاده میفروشید و قروض خود را ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قروض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو ست پس عبای خود را جمع کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض به همین قسم ست اما عمل آنرا ندارم مجملاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق و در بعضی از مواضع میگوید سمعت عنه مشافهة و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدم بلکه مرادش که در رساله علیحده نوشته است و آن رساله بخط مرحوم والد ماجدم در نزد من ست و در آن رساله گفته که من در اوایل بریاضات اشتغال داشته‌ام پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متوسل و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجناب این اشعار را فرمود که بخوان ؎ کن من امورک معرضاً ؛ وکل الامور الی القضاء ؛ فلربما اتسع المضیق ؛ وربما ضاق الفضاء ؛ ولرب امر معتب ؛ لک فی عواقبه رضا ؛ الله یفعل ما یشاء ؛ فلا تکن متعرضاً ؛ الله عودک الجمیل ؛ فقس علی ما قد مضی پس آنجناب ولا یتمالک از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر دیگر و قافیه دیگر و فرمود ؎ رب امر ضاقت النفس به ؛ جاءها من قبل الله فرج لا تکن من وجه روح آیسا ربما قد حجت ملک الثلج بینا المرکب وقف جائه الله بروح و فرج ؛ پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فراموش کردم بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تائید ربانی و الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین میمنت مشاعین این ابیات متخلق و متسم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و خود را بسه لیل این اقاویل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از امامان قصد میکردم در عالم رؤیا بدیدار او مشرف میگشتم و حل عویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گرار بدیار عجم افتاد و با حکام و ملوک ان بلوک معاشرت شد و اعتبار بالبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آن حالت اولی از من مسلوک گشت و احوال کمترا ائمه را در خواب می‌بینم **در تحقیق خوارق عادات از محق و مبطل** و مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل اربعین ریاضت کشید تا بمدارج و مناهج عالیه رسید و شیخ از اهل احساء بحرین بود و چندی در یزد اقامه داشت پس به کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان باو میداد پس بکربلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل بود در کرمانشاه بجای او بود دایم ذاکر و متفکر بود تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استبصار را درس میگفت و در کربلاء دائره هندسیه کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محق و مبطل امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه خذلهم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر

حقیت مذهب ایشان دانست **حکایت ریاضات هنود** بلکه بعضی از اشتقیا را من باب استدراج واتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال الله تعالی وَسَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وقال تعالی اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْمًا الخ وبعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بریاضات شرعیه کما قال تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ من ذکر او انثی حضرت مبدء فیاض را شان افاضه وافادهٔ فیوضات بر هومات وهیولیات امکانیه است بر قدر استعداد وهیچ زحمتی را ضایع و فاسد نمیگرداند چه از روی کفر باشد وچه از روی ایمان پس فریقان از ارباب کفران وطغیان وایمان وایقان را این رتبه ممکن ست علی حسب الاستعداد والمصالحة الکاملة الکامنة چنانکه جمعی از اهالی هند در تنها با قسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند اینکه بعضی برای مطلبی در مقابل بت می ایستد ویکدست خود را بلند و بر کف دست گندم ویا حبوبات دیگر با خاک وآب میریزد وچند ماه ایستاده تا اینکه آنها نه سبز میشود وآن مطلبی را که قصد کرده بعمل میآید وبعضی ریاضت ایشان به حبس نفس ست بحدیکه در شبانه روزی دو دفعه نفس میزنند وهکذا پس بمحض ظهور خارق عادت بنیاید حکم بر حقیت صاحب آن نمود **حکایت درویشیکه طی الارض داشت** وعم ماجد مؤلف کتاب اخوند ملا عبد المطلب رحمة الله گوید که بزیارت امام ثامن مشرف شدم وچندی در آن بلدهٔ مبارکه اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیدا شده ومن با آن درویش رفاقت انداختم از آن پس از او خواهش نمودم که طی الارض را بمن تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که طالب آنی وخود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس تو طی الارض را تعلیم مینایم شرط اول اینکه تا یکهفته نمازهای یومیه را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت ووقت نماز در رسید با خود گفتم که امام را دانستن امر باطنی ست وآن درویش از خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام نیست ودر باطن اعتقاد با مامت آن بزرگوار دارم وامانماز پس در خانه را می بندم ووضوء میگیرم ونماز میکنم وبدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم ووضوء ساختم وبه نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش در نزد من حاضر شد پس بمن گفت که من تو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت ودیگر او را ندیدم پس معلوم شد که خارق عادات از صوفیه بر حقیت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مؤمن نیز خارق عادت ظاهر می شود پس اگر خارق عادت دلالت بر حقیت کند باید صوفی ومؤمن هر دو برحق باشند واین محال ست —

حکایت هندی که خدمت صادق رسید وهر چه در دست پنهان بود میگفت

ومؤید این سخن حدیثی ست که در زینة المجالس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار والدقایق جعفر بن محمد الصادق شخصی از بلاد هند آمد وهر کسیکه در دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت را بخدمت

(۲) کذا فی الاصل ولعله سقط من الناسخ کلمة ثم او نحوها

آنحضرت معروض داشتند آن حضرت آن شخص را بمجلس خود خواست وچیزی در دست گرفت وازآن شخص استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد وکیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس حضرت صادق ع فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لحه دست خود را باندرون آورد و فرمود اکنون بگو که در دست من چیست آن شخص فکر زیاد بکار برد پس از آن گفت که درین ساعت در همهٔ دنیا سیر نمودم و همه چیز را بسر جای خود دیدم مگر در جزیره از جزائر هند در آشیانهٔ فلان مرغ یک بیضه بنود حضرت دست مبارک باز نمود و فرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هرچه نفس من خواهش میکند خلاف نفس خود کردم تا باین مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفر را خواهش می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفر را خواهش میکند آنجناب فرمود که دراین جا نیز خلاف کن آن مرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به بین که آیا چیزی ترا مکشوف ست یا نه پس آن شخص تامل کرد گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال کافر بودی بجهت ریاضاتیکه کشیدی مزدی بتو دادند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات بر تو مسدود شد احال بعبادات شرعیه متعبد باش که خدا تعالی بالاتر ازین مرتبه بتو کرامت و آخرت را نیز بتو عطا میکند

در تقسیم ریاضت شرعیه و صوفیه

الحاصل ریاضت شرعیه آن ست که چهل صباح صبح کند و همهٔ افعال او لله و فی الله باشد و هر کاری از اکل و شرب و نوم و یقظه و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد **واما** ریاضت صوفیه مانند اینکه روز حیوانی نخورد و غذا را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک بادام یا یک دانه خرما صرف کند و مواظبت بذکر معینی از اذکار نماید و این قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منهی عنه میباشد چنانکه کلوا واشربوا ولا تسرفوا بر آن گواه ست و ضرر وارد آوردن بر بدن برای کمی بدل ما یتحلل بنحویکه بدن و قوی ضعیف شوند مرغوب عنه میباشد و آیه و افی هدایه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة بر آن گواه ست و اخبار یکه دلالت دارد بر اینکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش از آن بگوئید و ظاهر اینکه اذان گفتن برای آن ست که شیطان بر او مسلط نشود و از صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک بآن ست که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن اینکه چون مشیت حضرت احدیت بر آن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلقی نماید و از عناصر ضعیف البنیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش بتکریر و تربیت امزجهٔ اربعه از حرارت و یبوست

و بهوست در طوبت یوماً فیوماً مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس در او پس اول نبات میشود و بعد از نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود و از آن پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که با نواع تربیت و تصفیات منجعل بمنی و نطفه میشود و در قرار مکین صلب قرار می گیرد و از اینجاست که می بینی که هر حیوانی که صادع شرع اطهر گوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه خوار است برای اینکه سیر دو مراتب حاصل آید و استعداد کامل برای افاضهٔ نفس حاصل گردد پس از جماد به نبات و از آنجا بحیوان و از حیوان بانسان و هر حیوانی که درنده و گوشت خوار است او را احرام فرموده زیرا که برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک است و از اینجاست که شارع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمود من از دنیای شما سه چیز را اختیار کردم گوشت و زن و طیب چنانکه در بعضی از اخبار رست و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگر رست و بالجمله ترک گوشت خوردن را مرضی ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند و بعد از چهل روز بالکلیه زائل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زائل شد حیوانی که مقدم و مقوم نفس و مزاج انسانی ست و از انسانیت دور میشود و اشخاص معدودی که در یک اربعین می خورند در حال ایشان آن ست که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نفهمیده اند که از عالم انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی ست دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود هر چند که خاصیتی می نبخشد و بعالم ملکوت فی الجمله میتوانند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن ست که در عالم انسانیت راه بملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجاست که در شریعت ختم انبیاء صلوات الله علیه و سلام رهبانیت ممنوع ست بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل ست و از این ثابت ست که علمای شرع نبوی از این قسم نیست منع نموده بلکه اذکار معهوده باین کیفیات خاصه در شرع ورود نیافته با اینکه ایشان بواقع داناتر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل ست تعطلها صنت و تجل در تکمیل و

تکلیف در بطلان ریاضت صوفیه خذلهم الله تعالی نفرموده اند

و لذا از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار در مذمت و قدح و طعن و لعن و تبری صوفیان عصر روزگار هزار و شش صد حدیث عز اصدار یافته و شیخ حرالعاملی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه ببطلان مذهب و مشرب ایشان اجماعی بلکه ضروری مذهب امامیه ست و از جمله براهین بر اینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن ست که ارباب کشف و شهود را با یکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف ست پس بعضی از ارباب مکاشفه وجود را اصل میدانند و بعضی ماهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدت وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی ست و اخوند ملا صدری که او نیز از ارباب کشف و شهود ست شیعه است و ایضاً غالباً بلکه بیکسر بجهت ریاضت بدن و قوی در تحصیل و ضعف و انتلام ست ازین جهت خیال های واهی سست می نماید۔

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با ملا ابو طالب لواسانی جفار رحمة الله

مؤلف این کتاب در سنواتیکه در دار السلطنهٔ اصفهان بتحصیل اشتغال داشتم و آن بعد از مراجعت از عتبات بود پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم و اساتیذ هر علم را میجستم تا اینکه طالب علم جفر شدم شیخ عزیز نامی در محلهٔ بیدا آباد بود که در رمل و علم اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام نداشته پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مرا در جفر دلالت کرد بملا ابو طالب لواسانی که در مدرسهٔ نیم آورد از زمان شباب تا شیب سکنی داشت و در جفر از مشاهیر و مسلمین آن دیار و در غایت اشتهار و با والد ماجدم آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده گفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نه پیوندد و در سابق ایام به کسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم و معاتب شده گفتم که ریاضت بمزاج سازگار نیست و موجب امراض ست گفت در وقت موجلی آمده که من از جفر سؤال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب والا فلا پس در وقت موعد نبزد او رفتم نوشته آورد که سؤال کرده بود که بفلان کس تنکابنی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس مگو پس بمن گفت که ریاضت مرتکب شو تا ترا تعلیم کنم گفتم که مرا از ریاضت اگر شرعی ست مضایقه ازان ندارم اگر تا حال بعمل نیامد ازاین پس خواهم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید و مرا مجاب سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب ترا اینکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان نبزد او مراوده مینمود و تعلم جفر از او میکرد با اینکه از اهالی دیوان و البسه و اغذیه و اطعمه و اشربه و اکثر اش غالباً از حرام بود با اینکه من از بد و تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان بتحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده و لیکن حضرت قادر متعال همان قاعدهٔ ملا ابو طالب لواسانی را بوسایط چند بمن تعلیم فرمود و رسالهٔ در علم جفر نوشتم

در مناظرهٔ شهید ثالث با شیخ احمد احسائی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرح و حکمت نمود و معقول را با عقاید خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و تکفیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن ظواهر شرعیه امکان ندارد ای صاحب شیخ احمد سر آمد اهل زمان شد و مسلم کل بود و لیکن در نزد حکما وقعی نداشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و میتند

واز اخوند ملا علی نوری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری ست و شیخ احمد در هر بلد مطاع و ممجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سؤالاتی نمود و او رساله در اجوبهٔ آن اسوله نوشت و بهر بلد یکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نماز جماعت میخواندند تا در واقعهٔ آخر وارد قزوین شد و در خانهٔ مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب اقامه نمودند و روزها در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملا عبد الوهاب از مریدان شیخ بوده و با عتقادم قوهٔ غور در حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد ببازدید علماء قزوین میرفت و علما بهمراه او بودند روزی ببازدید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومهٔ شهید از شیخ سؤال کردند که در معاد مذهب شما و ملا صدری یکی ست شیخ گفت چنین نیست و مذهب من ورای مذهب ملا صدری ست شهید ببرادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانهٔ من و شواهد ربوبیه ملا صدری در فلان موضعت او را بیاور حاجی ملا علی چون از تلامذهٔ شیخ احمد بود مساهله و مسامحه در احضار شواهد ربوبیه نمود شهید ثالث بشیخ گفت که اکنون نزاع نه میکنم که مذهب شما و ملا صدری در معاد یکی ست لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد در معاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری ست مانند شیشه در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری ست و ضروری دین اسلام ست که در روز قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن ست بالجمله هنگامهٔ مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذهٔ شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرض او محاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل بافتراق و وفاق مبدل بشقاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجد هم حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبد الوهاب پس حاجی ملا عبد الوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله در معاد و اعادهٔ بدن عنصری تالیف نمائید تا رفع شبه شود و شیخ رساله نوشت ثمری نه بخشید و همهمهٔ تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت و آن رساله در اجوبة المسائل شیخ جمع شده و در دار الطباعه سنطبع گردید چون هنگامهٔ تکفیر شیخ گرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شده و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شقاق را بوفاق مبدل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود بعد از و شهید نشست امامیان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یکخوان گزاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گزاشتند شروع

بغذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گزاشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا آنچه
که مضیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام سازو باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علما، عرب و عجم و لازم الاکرام
شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفسدین که درمیان این دو عالم افساد و شجرهٔ عناد گرانیده اند
قلع و قمع و دفع و رفع باید نمود شهید در جواب گفت که درمیان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معا
تذهبی ست که خلاف ضروری دین اسلام ست و منکر ضروری کافر ست شاهزاده هرچند الحاح در انجاح
امر صلاح نمود از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منفضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید
بحدیکه روزی مؤلف در کتاب خانهٔ او حاضر بودم -

در افساد شهید و صایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراث منکر بودند و میمنودند که این شخص شیخی ست شهید حکم بر فساد وصیت و
وصایت نمود و روی بمن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد
لا یصدر عنه الا الواحد و ادلهٔ این عقیده کافرست و من سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتهار و
شهرهٔ هر دیار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نکرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجناب مکه عزم نمود چون به بصره رسید
وفات یافت و ارشد تلامذهٔ شیخ آقا سید ابو الحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال مفضال مؤلف این کتاب
ست و رسالهٔ در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابو الحسن سید کاظم
رشتی الاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آن
زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف با شرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزه فتوی
نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرد و اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

در مناظرهٔ سید کاظم با شریف العلما در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلما و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود
ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبارت کفرست سید کاظم
اذعان نمود که ظواهر این عبارت کفرست لیکن شیخ ظواهر این عبارت را اراده نکرده بلکه این کلمات را تاویلی
ست که آن تاویل مراد شیخ ست ایشان گفتند که ما مامور بتاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت
سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار الف التحیة والثناء والا هر کافری که بکلمهٔ کفری تکلم کند لامحاله تاویلی در او
راه دارد پس سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبارت کفرست سید کاظم نوشت که ظاهر این عبارت
کفرست و آنرا بمهر خود ممهور نمود پس آقا سید مهدی اگرچه فتوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم بتکفیر شیخ و تابعین او نمودند

در تکفیرین شیخ احمد

و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر گرگانی چند بلباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت و فقهائیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقای دربندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در مسائلی که موجب تکفیر او گشت چند مسئله است. مسئله اولی معاد است شیخ معاد را بجسم هورقلیا میداند و تحقیق کلام اینکه حکمای اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چند ست عالم مثال و عالم هباء و عالم اظله و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلصا و در بعضی از عبائر بجای برصا براء مهمله بدل لام تعبیر شده و هورقلیا و لفظ هوَرقلیا بضم ها، و فتح واو و سکون راء و کسر قاف و سکون لام ست و بعضی هُوُرقلیاء بضم ها و سکون واو خوانده اند و این غلط مشهور ست و این فقیر مؤلف کتاب در سالیکه بسفر خراسان مشرف شد چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت حاجی ملا هادی سبزواری دادم که از معاریف حکمای زمان و از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده و نود و پنجسال از عمر او میگذشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت باکسیر میدادند و از اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده و بجائی بدیدن او باز دیدن نرفته و بقدر قوت خود و عیال خود بخود وسط زیاده نداشته با این حال هر هفته مال جزیل بفقرا انفاق می نمود لهذا او را نسبت باکسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از او نقل مینمودند چون بخانه اسوله مراجعت نمودم نگاه کردم دیدم کفت اولاً فلان کس خود جامع ست و قادر بر رد این شبهات ست و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تحریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روزها را بتدریس اشتغال دارم نوشتن اجوبه آنها موجب تعطیل درس ست و رابعاً این مسائل در غایت اشکال ست و فلان کس باین تعجیل میرود و مسافرست و باین تعجیل این مسائل را بتفصیل فصیل نتوان انجام داد بعد از اینکه مراجعت از ان سفر کردم میرزا محمد حسین مجتهد ساروی و جناب حاجی ملا محمد اشرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدری هم مذهب و در فساد عقیده با او شریک ست من گفتم که اکر امروز پادریان و کشیشان اروپا باطله در مذهب اسلام شبهات نمایند بجز حاجی ملا هادی و ملا آقای دربندی کسی دارید که دامن همت بر کمر زند و در شبهات ایشان را نماید و دین

اسلام راستحکم دارد تا شما اصل برائت و استصحاب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجملاً بعد از اینکه بیدن حاجی ملا هادی رفتم سئوالاتی از من کردند و استفسار از احوال علماء و حکماء نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم قزوینی از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذهٔ دورهٔ اول بوده و حاجی ملا هادی از تلامذهٔ دورهٔ وسط بوده و حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سئوال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول گوی سبق از همکنان ربوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوری در اعتقادم دست بهم داد چه شیخ احمد را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تصریف اخوند ملا سعد را تدریس نکرده مودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند پس از من سئوال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم تکفیرین را سخن براین بود که در معاد مذهب او با مذهب ملا صدری یکی ست حاجی گفت که ملا صدری را هم مکرر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام در السنهٔ علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قایل بمعاد جسمانی ست گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته الحق ان المعاد فی المعاد هو الجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گذاشته علاوه در کتاب شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقره و در اسفار بانقطاع عذاب قایل ست و قایل بخلود نیست و میگوید که فرعون مات مومناً موحداً و بوحدت وجود قایل ست و احد و غیر ذلک من الهفوات والترهات و در دل خیال کردم گفتم که این مرد در میان سنبزوار نشسته گویا بانگ خروس نشنیده و نمیداند که ملا صدری را تکفیر کرده اند از کجا حاصل حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بجسم هورقلیا قایل ست و من او را فحه دادم حاجی گفت که هورقلیا کون و اوست من گفتم که من از یکی از فضلاء تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا علی نوری میگفت که هورقلیا غلط مشهور ست و صحیح هورقلیا بفتح واو ست حاجی گفت باید ببرهان قاطع رجوع نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس ست و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هورقلیا یونانی ست یعنی عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سئوال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من پسری کوچک دارم که علم اصول میخواند شما منظومهٔ اصول خود را برای او فرستاده باشید مجملاً عالم مثال در تحت فلک قمر ست و آنها اجسام باشند خالی از مادهٔ و هر جسم صاحب زمادرای خود ذیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام ست بدلیل باتی رزقهم فیها بکرة وعشیاً و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعتقاد اینکه روح بعد از

مفارقت از بدن بعالم مثال در بدن مثالی در آید و اگر از اهل نجات ست متنعم و اگر از اهل عذاب ست متألم بعالم آخرت رود و در آنجا با بدان عنصریه محشور شوند و معلوم ست که بدن عنصری باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید مستعد شود از برای بقاء ابدی پس باید برزخی باشد که یکجا مانند این نشاء فاسدهٔ فانیه کاسده نباشد و یک جا مانند نشاء اخرویه باقیه نباشد بلکه میانه و بین بین باشد تا طفره لازم نیاید و آن عبارت ست از برزخ و عالم مثال -

در حضور امیر المؤمنین ع در سر هر محتضری

واز اینجاست که میگوئیم اینکه امیر المؤمنین ع در وقت احتضار در سر هر محتضری میآید چه مؤمن و چه منافق و شعر بلاغت بنیان فصاحت ارکان دیوان برآن گواه ؎ یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه نعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربه ان له جبلا بحب النبی متصلا استقیه من بارد علی ظما، تخاله فی الحلاوة العسلا قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له جبلا و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده اینکه یک جسم در یک زمان در امکنهٔ متعدده نمیتواند متمکن شود گفته که مراد از حضور علی ع دیدن محتضرست ثمر ولایت ما و انجناب نه نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر محتضری نفس آن جناب را می بینند مانند دیدن هر کسی خورشید تابان را پس خورشید در یک مکان ست و همه در هر بلدی او را می بینند باشعه و انوار و یا میگوئیم که هر کس آن جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیه و احاطه است که یک نفس متجرد تواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیا و اولیاء و نحو ایشان و باین وجه محمول ست بودن جناب امیر المؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بضیافت و میهمانی و حاضر شدن آنجناب ع در سر هر محتضری و دیدن موسی ع بعد از بیهوش شدن در هنگام تجلی نور الهی که فی الحقیقت نور کروبین بود که از خلصاء شیعه امیر المؤمنین ع میباشند از کروه ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامه پشم بر سر و عصا بر دست و همه ربّ ارنی گویانند پس موسی ع از جبرئیل سوال نمود که بجز من آیا موسی دیگری هست و اینها گیانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه قوانند و بدین محمول ست انچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت داشته که چون در جنگ جمل طلحه در میدان افتاده و با او اندک رمقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست گفت علی گفتند که علی ع در فلان مکان ایستاده و او ترا نه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علی ع کشته و همه مقتولین را علی ع کشته آیا نمی بینی که علی ع گاهی در هواست و گاهی در پشت سر و گاهی در پیش رو و گاهی از طرف راست و گاهی در جنگ مینماید بلی در آنوقت نظر بآیهٔ فبصرک الیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه امیر المؤمنین ع را دیده و عالم مثال مدلول علیه اخبار وارده از آن ست چنانکه در دعاء یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح انه

دال برآن ست چه هرچه از آدمی در عالم شهاده صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر خیر است همه ابدان مثالیه برآن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدا تعالی از کرم بی منتهی پرده بر روی آن صورت مثالی میاندازد که سایر ابدان مثالیه آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماند و شیخ بهائی در بهانیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر نموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از کتب اربعه معتبره شیعه است تقریبا بهمین حدیث روایت کرده در باب عالم مثال ۔

در مذهب شیخ احمد در جسم معاد

و بالجمله شیخ احمد را عقیده آن ست که جسم انسان مرکب ست از اجزائی که از هریک از افلاک تسعه جزئی اخذ شده و همچنین از عناصر اربعه نیز از هریک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت کند اجزاء عنصری هریک بمرکز خود روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در محشر محشور ست و بهمین وجه نقضی از شبهه اکل و ماکول جسته که ماکول اجزاء عنصریه ست و آنها عود نمیکنند آنچه عود مینماید اجزاء فلکیه ست و آنها جزء بدن اکل نخواهند شد و متکلمین در حل شبهه اکل و ماکول مانند علامه حلی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید باجزاء اصلیه رفته اند که آن ماده منویت نطفه و زاند و فاضله نمیشود و جزء بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکنند و آنچه جزء بدن اکل ست اجزاء فضلیه ست نه اصلیه و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام ست بلکه ضروریست که اجزاء عنصریه عود میکنند

در معراج جناب ختمی مآب صلی الله علیه وسلم قاعده شیخ احمد

و شیخ احمد در معراج نیز به همین سبک مشی کرده میگوید که در زمان عروج عارج معراج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج جزء خاکی و آبی را بر زمین انداخت و جزء هوائی را در کره هوا انداخت و جزء ناری را در کره نار گزاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود با فلاک رفت فلذا خرق والتیام لازم نیامد و عبارت این ست فلما وصل الی کرة الهواء فالقی فیها ما هو منها و هکذا و جمیع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف ضروری دین اسلام ست چه اعتقاد ما آن ست که جناب ختمی مآب الف التحیة والثناء بهمین بدن عنصری با سما رفت با همان لباس که در بر داشت و دامن او با بریق برخورد و آب ابریق شروع بریختن نمود و آنجناب صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب ابریق تمام ریخته نشده بود بلکه با نعلین پای مبارک بمعراج رفت و بحجت آنکه بجهت رعایت ادب نعلین متبرک را کنده باشد خدا تعالی فرمود که با نعلین بعرش بیا تا عرش ما از نعلین تو زینت یابد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و نعلین اتفاق افتاد و ما خرق والتیام پس براهین حکماء در این باب مختص بفلک نهم ست نه سائر افلاک علاوه میکوئیم که جسم رسول خدا الف التحیة والثناء الطف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جرم فلکی محاط و بدن ظهیر پیغمبر صلعم وسلم محیط و هر محیط اشرف و الطف از محاط است مانند اینکه اجنه داخل خانه که در آن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق والتیامی در دیوارها پدید آید علاوه براین امتناع خرق والتیام از خلل خالی نیست و این مسئله دوم از مسائل خلافیه میان شیخ احمد و فقهاست مسئله سوم آن است که شیخ احمد ائمه را علل اربع میداند هم صوریه و هم فائیه و هم مادیه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذهب ما میباشد اگرچه شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خدا تعالی مانند وکیل و مُوکل و مقام ائمه را مقام مشیت میداند و هوالاقوی چه نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل ست و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این آیه خواهد بود - فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ - و ائمه بداالله میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینمایند و حال اینکه - تَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ - گواه بر آن ست که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خدا تعالی در باب حضرت عیسی ع و رُوحٌ اللهِ - وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ - شاهد این معنی ست و قول امیرالمؤمنین ع انا خالق الارض و السموات دلیل براین مطلب ست و اینکه اگر خداوند تعالی کسیرا خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند و قدرت بر آن داشته باشد این را دخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشد و مردم بیشتر از همان باین معنی مینمایند و همین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شنها شنیدم چون مدتی به مجلس درس او حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات از دهن ان بیت العنکبوت - ست اما اجمالاً پس اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار رو دیافت که نسبت خلق و رزق را بائمه دادن موجب کفر و ضلالت ست و ائمه از ان منع فرموده اند و این کرده را مفوضه خلقیه مینامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نمود خلق و رزق را بامام و حضرت صاحب الامر روحی فداه و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هرکه بیکی از من و آباء من چنین نسبت دهد من و پدرانم از او بیزاریم و عبارت آنجناب این ست فَأَنَا أَبَائِی مِنْهُ بُرَاءٌ و علامه مجلسی نیز مانند همه علماء این طائفه را تکفیر نموده اند و حقیقة هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن این ست که من قائل بتفویض نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزله ید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تعبیر عبارت باشد و اخبار عموم دارد این معنی و معنی اول را و اگر اخبار هم برخلاف آن ورود یافته باشد مطروح ست علاوه اخبار احاد ست و بر فرض متواتر بودن نیز با ضروری مذهب معارضه نمیتواند نمود -

در جواب از مشیت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام ع مقام مشیت ست میگوئیم راست ست مقام امام ع مقام مشیت ست ولیکن معنی این سخن آن ست که امام مظهر مشیت ست و مشیت خدائی بامام ظهور پیدا میکند باین نحو که هرچه امام خواست خدا آنرا میخواهد و هرچه را که امام نخواست خدا آنرا نمی خواهد و هرچه خدا نخواهد امام نیز او را

نه میخواهد نه اینکه امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند ید ست که امام ید الله ست یعنی مظهر قدرت خدا ست نه اینکه نفس قدرت باشد پس مراد مظهر و محل ست چنانکه در بعضی از زیارات در وصف ائمه السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند ید الله وجنب الله وعین الله واذن الله ونفس الله ونحو اینها ست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان وزمین باشد۔

در جواب یکیتبون الکتاب

وثانیاً در باب یکیتبون الکتاب باید نیم۔ میگوئیم که کتاب بید ست واین راست ست اما گفتیم در سابق که ید مظهر ست نه اینکه حقیقةً امام ید خدا باشد تا خلقت عالم بید شود و موجب صحت انتساب فعل بید باشد علاوه بر فرض اینکه امام حقیقةً ید باشد نظر بقانون لغت ومحاورات عرفیه نسبت فعل را بید نتواند اد و نمیتوان گفت الید کاتب بلکه کاتب همان انسان ذوالید ست نه ید بلکه ید بمنزلهٔ آلت ست مگر اینکه اسناد مجازی باشد ومجاز هم مجاز عقلی باشد از باب اسناد بآلت که آن اسناد بغیر ماهو له محسوب میشود وظاهر ست که این معنی چه صورت دارد والبته این معنی مراد شیخ نیست وثالثاً در باب احسن الخالقین که شیخ تمسک جسته از باب مجاز ست چنانکه در اخبار نیز ملکین خلاقین در تولید نطفه در رحم تعبیر شده واین مجاز لغوی ست شکی نیست که خالقین متعدده بر فرض تحقق آن لازم ندارد که همه خالق باشند واین نه دلالت مطابقه ست ونه تضمن ونه التزام واین ازا واضح واضحات ست ورابعاً در باب اوتخلق من الطین کهیئة الطیر میگوئیم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسیٰ خالق ست مجازاً وثانیاً عیسیٰ مرغ حقیقی خلق کند دلالت ندارد که امیر المومنین نیز باید آسمان وزمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده کهیئة الطیر پس معلوم ست که حقیقةً خلق طیر نکرد وخامساً در باب انا خالق السموات والارض میگوئیم که این خبر مجعول وکذب محض وافتراست واین خبر در خطبة البیان محمود علی وهداراست که از موضوعات ست وشیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده والا پس علما، عالی مقدار ومشهورین اعصار از علما، اخیار وفضلا، ابرار ونقاد اخبار ائمهٔ اطهار مانند غواص اخبار علامهٔ مجلسی اجلسه الله مجالس الرضا والرضوان صاحب کتاب بحار الانوار وسید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب نهج البلاغت وثقة الاسلام شیخ کلینی نامدار واحزاب ایشان این خبر را نقل نکرده اند ودر هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم ونشنیدیم بلکه بعضی از افاضل اکامل حکم بوضع تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه هر یک روایت با درایت چنانکه ارباب هدایت فرموده اند بهتر ست از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی ست چگونه امیر المومنین که مردم اورا خلیفه چهارم هم نمیدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میاید ومیگوید انا خالق السموات والارض بلکه جرأت آن نداشت که ادعا کند که من خلیفه بلافصل پیغمبرم صلی الله علیه وآله وسلم۲

در محاجهٔ حاجی محمد کریم خان وشیخ عبد الرحیم بروجردی

ودر این مقام مناسب ست که محاجهٔ حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بروجردی مذکور شود۔ حاجی محمد۲

کریم خان از تلامذهٔ سید کاظم و مؤسس رکن رابع ست و شیخ عبدالرحیم فقیه و از تلامذهٔ شیخ موسی و شیخ علی محقق مدت
بوده زمانی حاجی مزبور بدارالخلافه آمد علماء ترک دیدن و باز دیدا و نمودند پس روزی در منزل معتمدالدوله عباس
قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز با فهم بوده و مؤلف کتاب را هم با او
مناظره است مجملاً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از مداورات و مکالمات
چند حاجی بشیخ گفت که ما وارد دارالخلافه شدیم علما تماماً را هم خبر نمودند و با ما مراوده ننمودند گویا بجهت آن باشد که
ما را ضال و مضل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضل بودن شما خلافی نیست
زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام ست نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلمات و مطالب
ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخبار یکه علماء عصر باید طولاً مهارت در علم حدیث
برفهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آنرا چاپ کردن
و بدست عوام کالانعام دادن و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغر و عوام و خواص اظهار آنرا حاصل نمودن البته
اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مکرر از ائمه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل
نیز بر مضمون خبر مشحون گواه و صدق و شاهد عدل ست و ایضاً ائمه فرمودند ما کل ما یعلم یقال و لا کل ما یقال حان
وقته حاجی مزبور گفت که امیرالمومنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص
نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچنین خبر نمائید در آن عهد بعضی علی را
کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفه چهارم میدانستند و نادری او را خلیفه بلافصل پیغمبر آخر میدانستند
در چنین عصری چگونه می شود که علی بالای منبر برآید و بگوید که من خالق آسمان و زمین میباشم مردم خلیفه بودن
او پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بخالقیت او میشدند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند هر آینه او را میکشتند پس حاجی
مزبور ساکت شد

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با عباسقلیخان

و اما مناظرهٔ من با معتمدالدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبودند کور میکردم بیان آنکه
روزی در مجلس اعتمادالدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمدالدوله نائب الایاله شاهزاده
فرهاد میرزا و شاهزاده ایلخانی ابوالملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز
فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بنحو ظواهر شرعیه حقه حقیقیه در مقام تکذیب علم
نجوم بر آمدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهر ست و مشاهد از انکار نتوان
گفتم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته
که در حین نظر کذائی میان دو کوکب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق فرماید لذا شهید اول در کتاب

واحد خود فرموده که هرکه اعتقاد کند که کواکب مدبّر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافرست و بلفظ عذنا تغییر فرمود یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقهٔ شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این بیت را خواندم ـ خَوَّفَنِی مُنَجِّم اَخَوَّخَبَلَ تَرَاجَعُ الْمِرِّیخ فِی بَیت حَمَلَ فَقلتُ دَعنی مِن اکاذِیبِ الحِیَلَ الْمُشتَری عندی سواء وزحَلَ عَوَنِی بِخالِقِی وَرَازِقِی عَزَّ وَجَلَ عباس قلی خان گفت که حمل نیست بلکه الحمل میباشد من انکار این سخن کردم و دو سه نفر ملانیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیحه بهمین نهج ست که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من تغییر کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض ست چون بآن علم عروض رجوع کردیم دیدیم که این شعر از بحر تقارب ست و بحر تقارب باید شش مستفعل تمام بشود و هر مصرع آن بسه مستفعل که بیجده باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنین ست و چون این بیت را بعلم عروض تقطیع کنیم و حمل را بدون الف و لام بگیریم مصراع آن بیجده حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود و با الف و لام زیاده تر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد مجملاً ائمه را علل اربع دانستن خلاف اخبار ماثوره ان ائمه اطهار ست بلی اعتقاد ما آن ست که پیغمبر و ائمه علت غائیه برای خلقت موجودات امکانیه میباشند و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی ـ لولاک لما خلقت الافلاک ـ گواه بر این مطلب ست و ساده تر در باب اینکه خالقیت ائمه عالم امکان را ادل بر لطف و عموم قدرت خداست جواب اینکه این کلام بگیر و اهی و از شائبهٔ صواب عاریست چه این دلیل ظنی ست و بانیکونه دلائل اثبات این اصل عظیم خلاف ضروری مذهب شیعه ست نتوان نمود چه این سخن منقوض بآن ست که خدا تعالی خلق کند در این ساعت و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشد و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه بتسبیح و تمجید خدا کند پس این اوضل در لطف ست و بیشتر مردم از دیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است پس این ادلّه فائدهٔ برای اثبات این مطلب ندارد ـ

در رؤیای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیّة والثناء علیهم اجمعین

و در این مقام مناسب ست اینکه ذکر شود حکایت رؤیای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر را صلی الله علیه و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله والسلام را دید و از او سؤال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را منحرف و نقاشی و طلا کاری کند در اینباب از رسول خدا الف التحیة والثناء سؤال نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود که نقاشی بکن و

همان ساده کی خوب ست دیگر سئوال کرد که سبب چیست که علماء دراز منه سالفه صاحبان کرامات ومکاشفات مسدود شده آنجناب الف التحیة والثناء علیه فرمود سبب آن ست که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب وحرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند وانچه مکروهات ومباحات بود آنها را داخل در محرمات میشمردند یعنی در مقام عمل ترک مباحات ومکروهات مینمودند ومستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند وداخل در واجبات میکردند وعمل میکردند وشما طبقه متاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید وتارک مستحبات شدید وفاعل مکروهات ومباحات گردیده اید فلذا ابواب کرامات ومکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر سئوال از حال شیخ احمد کردم که مید انیم احوال او چون ست واز او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر گشته آن جناب صلوة الله علیهم تبسم کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میگوید وسئوالات دیگر هم نمود که حاجی مزبور ابراز آن اسوله واجوبه نمود

در کندر خوردن شیخ احمد

وشیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا خطا او بمرتبه بود که سرامد اهل زمان بود ومتابعان او نیز کندر میخوردند وسید کاظم تلمیذ او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم ست وحدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار ورود یافته بلکه در حدیث ست قریب بانکه هیچ پیغمبر صلی مبعوث نشد مگر بر قائل شدن به بداء، وانکه در میراث او کندر بوده واز اینجا چنان ظاهر میشود که انبیا کندر خوردن کندر مداومت داشتند ودر آن اوقات که مؤلف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم -

در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعصارات التی نراها فی بعد فهیا اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار رود دیرا گویند که از کندر بر میخیزد یعنی آن رودها نیکه می بینید که بعد از من ورمیان آسمان وزمین پیچیده که عالم را تاریک کرده پس برآنگیزاننده آن رودها منم - مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او رئیس براین فرقه حاجی سید کاظم گشته وچه بسیار تنازع وتشاجر فیما بین تابعین او وتابعین فقهاء پدیدار شده ودرمیان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شده وچه بسیار قتل ونهب وسلب بواسطه او ودر ولایت کرمان اتفاق افتاد ویکی از تلامذه او میرعلی محمد شیرازی بوده که خود را باب تسمیه نموده برای او آن قدر کشتار وقتل ونهب وسلب وخرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نمیاید بلکه هنوز نائره آن شعله در بلاد باقی ست افغا الله من شروره ومشیخ احمد ملاصدری را کافر میدانست ومیگفت عبارت ملاصدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء باطل ست لفظاً ومعنیً وراین مقام سخنان بسیار گفته است وبدین سبب او را کافر دانسته وتفصیل در مقالهٔ طرفین

در این مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عریض و عمق طویل ست و همچنین ملا صدری در تفسیر و غیر آن
از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومنا موحدا از آن پس ملا صدری گفته که و هذا کلام یشم منه رائحة
التحقیق و انصاف اینکه سخن کفر ست چه فرعون بضرورت دین کافر مرده و نص قرآن بر آن دال ست و شیخ احمد ملا محسن را
نیز تکفیر کرده بواسطه مسئله علم و کتاب قرة العین ملا محسن را شیخ نوشته و کلمات او را رد کرده و حاجی ملا هادی سبزواری کتابی
نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتصاری از ملا محسن فیض کرده و انصاف اینکه ملا محسن از شاگردان ملا صدری
و داماد او بوده و ظاهر اینکه بعقاید ملا صدری معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المنتسی تماسا فی تبعا لامامه
میت الدین العربی و مرادش از منتسی ملا محسن ست و مراد از میت الدین محی الدین و فی الحقیقه اگر محی الدین کافر نباشد پس
هیچ صوفی و کافری را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میداند و میگوید که در خواب دیدم که قصری ست
از خشت طلا و نقره و او ناتمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در اتمام آن کوشیدم و آن یک خشت را گرفتم
پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر بآن کردم که ولایت مطلقه من اختتام و تمام و انجام یافت و ایضا
محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثه دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من اظهر
الاشیاء و هو عینها و چون این کتاب بنظر علاء الدوله سمنانی رسید او هم یکی از مشاهیر عرفاء بود در حاشیه این
کتاب به همین مقام نوشته که شیخنا اگر کسی تر ا نسبت بفضله تو دهد و بگوید شیخ همان فضله خود میباشد البته راضی
نخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت بفضله خود دهی و عجب اینکه قاضی نور الله شوستری
در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن برآمده و گفته که شاید و هو
غیبها باشد بتشدید یاء مثناة تحتانیه و شاید هو غیبها باشد بغین معجمه و تشدید یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و تناسخ
تصحیف آن نموده باشند انتهی کلام القاضی و این توجیه مالا یرضی به صاحبه میباشد و عجب مدار از اینکه شیخ بهائی زید
بهائه در کتاب کشکول و اربعین و غیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی و الفاضل
الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر بر اینکه من در نزد هر
طائفه در آمده ام تا مرا انکار ننمایند و ایضا رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب ست که نص بر کفر مصنف
آنها ست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا مخاطباتی میان من و خدا واقع شد
و عبارتش این ست نقلت یا من انا انت و انت انا فان قلت فلم لا جیتنی و انا انت و انت انا قلت جبة
المخاطبیة مختلفة و کفر این سخن اظهر من الشمس و ابین من الامس ست و اما در خصوص قول با نقطاع عذاب که صریح
کلام ملا صدری ست در اصفار و شرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلاء ثقات تلامذه اخوند ملا علی
نوری شنیدم که ملا صدری در آخر عمر از قول با نقطاع عذاب آخرت باز گشت در رساله در اثبات خلود نوشته

ایضاً ملا صدری عالم را حادث زمانی میداند و مؤلف کتاب در منظومة الفیئة توحید و شرح آن ابطاله ایکلام را نجو استیفاء نمودم

تحقیق در اثبات کفر و ایمان

و تحقیق سخن اینکه نسبت ملا صدری با شیخ احمد مانند نسبت استاد شاگرد اگرچه جامعیت شیخ بیشتر است چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است و کتب فقهیه بسیار نوشته و رسائل هم نوشته و از قانون فقها در نرفته و از جمله فتاوای شیخ حرمت تعبیه و شبیه است ولیکن در معقول ملا صدری بالقطع استاد شیخ احمد است و در تکفیر نهایت صعب و اجتهادیست و کتب را حجت در شریعت نیست و عموم لا عمل بالقرطاس که از کلام علما اعلام است محل وفاق است مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را معتقد باشد و بآنها متفوه باشد و شیخ احمد و ملا صدری و ملا محسن اگرچه ظاهر بعض از کلمات ایشان بالقطع خلاف ضرورت مذهب مسلمین یا شیعه است ولیکن این کتب ست و این فقیر بحقایق مرادایشان برنخورده ام و پس توقف در تکفیر ایشان اولی ست و احتیاط را نباید ترک نمود اگرچه بسیاری از متشرعه و مریدان ملا صدری در کفر ایشان سخنی نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نه فهمیده اند و تلمیذ شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل بظن نوشته و همین طریقه شیخ احمد بوده و میگفت که من قطع باحادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می شود که کلام امام ست و حاجت برجال و نحو آن ندارم و این سخن از اعاجیب ست و در این ازمنه تحصیل قطع باخبار مکابره است چنانکه فقیر در تعلیقه بر قوانین و نقد یر الاصول و الفیئة اصول اثبات ظنیت این اخبار نحو استیفاء نمودم

در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد احسائی

مجملا در وقتی از اوقات شیخ احمد بنجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر بفقه بود لیکن در محاجه و مجادله بد طولی داشته بحیثیکه غلبه بر او در غایت اشکال بود پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت میتواند که قطع کند این کلام امام ست یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله حدیثی جعل کرد و کلماتی مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و در ترکیبات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت و آن ورقه را کهنه کرد از مالیدن بالای دود و بغبار نگه داشتن پس آنرا نزد شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث ست یا نه و آیا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و بشیخ محمد حسن گفت که این حدیث و کلام امام ست پس آنرا توجیهات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آنرا پاره کرد

در محاجه میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی و سید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف با شرف عالم جلی اخوند ملا علی نوری عالم و حکیم و در نزد والد ماجدش درس خوانده بود و برای او ولد نمیشد پس بعزم زیارت با عیال بعتبات عالیات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استاد مولف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس در همان سال برای او ولدی ذکور حق تعالی کرامت فرمود واستاد میرزا کفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهدا مرزوق شد مناسب اینکه اورا عبد الحسین بنامند پس میرزا اورا عبد الحسین مسمی نمود از قضا حاجی سید کاظم شبی میرزا محمد حسن را میهمان کرد پس یکی از تلامذهٔ سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء سید بطریقهٔ شیخ احمد آن عبارت را لفظاً ومعنی فاسد نمود میرزای مزبور کفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقة نموده اید مراد ملا صدر نمی نیست ومن معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میکویم آنوقت شما هر چه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملا صدری را بیان کرد وکفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید کفت بنا باین معنی ایرادی وارد نیست ـ

در قول شیخ احمد که ایاک نعبد مقصود علی ست علیه السلام

بدانکه شیخ احمد رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایاک نعبد حضرت امیر المؤمنین را قصد کند زیرا که خداوند مجهول الکنه است وانچه در ذهن در آید مخلوق ذهن ست چنانکه حضرت صادق ؑ میفرماید کلما میزتموه بأوهامکم بادق معائنه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیر المؤمنین ست علیه السلام

جواب ازاین شبهه آن ست که معلوم ست اینکه کنهٔ خدا در ذهن در نمیآید بلکه بوجوه واوصاف پی بذات خدا میبریم وقصد می کنیم در ایاک نعبد آن خدای جامع اوصاف را وشک نیست که همین نحو قصد کافی ست علاوه همچنانکه خدا مجهول الکنه است امیر المؤمنین ؑ نیز در اذهان مجهول الکنه است پس اکر امیر المؤمنین ؑ را در ذهن بکذرانیم آن هم مخلوق ذهنی میشود وهمان سخن نیز در اینجا وارد آید وایضاً چنانکه خدا مجهول الکنه است برای ما همچنین مجهول الکنه برای امیر المؤمنین ؑ نیز میباشد پس امیر المؤمنین ؑ در وقت ایاک نعبد کفتن کرا قصد میکرد مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه وطوری ست ورا، طور عقل وبطلانش از بدیهیات ست واین ظاهر ست واین مذهب جماعتی از صوفیه است که میکویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر در آورد ـ

در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم وحاجی سید کاظم

واز جملهٔ وقایع در آخر ایامیکه در کربلا سکنی داشتم اینکه جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید استاد آقا سید ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه وشیخ احمد کافر ند یا نه وآیا سبب تکفیر ایشان چیست وعقاید ایشان کدام ست وآیا تکلیف با این جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم واحکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه ویک استفتاء دیکر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست وبرای چه شما را تکفیر کرده اند وسخن آنها چیست وجواب شما در ایرادات آنها چیست وما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد را دادند بآن بزرکوار بسیار تقیه می نمود وهرکز کسی سخنی در مذهب یا تکفیر در هیچ مجلس وملاء ناس ازاو نشنیده

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار در رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و قال امیر المؤمنین ع لکمیل بن زیاد ما خوک دینک فاحفظ لدینک و قال الصادق ع الزموا هذا الشیخ هذا الشیخ فاسئلوه پس این سؤال و جواب را باستفتاء سید کاظم نیز رسید برند سید رساله در این باب نوشت و آنرا دلیل المتحیرین اسم کرد و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه بعلماء عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گذاشت و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید استاد را ثالث قوم تسمیه کرد بنحویکه در خطبه شقشقیه در رویافته پس از آن مانند دعاء صنمی قریش فقرات چند با بیطائفه محقه نسبت داده مانند این عبارت فرب عفو و افسد و ها و رب فروج ضیقوها و ربا احکام ابطلوها و هکذا و بر جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید و شما سبل میباشید پس مردم را بآیه حواله داشتن با اجمالش خارج از قانون سؤال و جواب ست و جواب این سخن آن ست که کفر و ایمان از امور اجتهادیه ست هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبل در ظاهر مفسر راههای هدایت ست و شکی نیست که راه هدایت فطری ست و در اوحقیت مذاهب اسلام و آن مدلول فطرة الله التی فطر الناس علیها میباشد و ایضا سبل در باطن ما دل بمعرفت مجملا سید کاظم در این رساله مذاهب خود و شیخ احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعا ذکر کرده بحدیکه هر قصیده را یک تالیف محسوب داشته و هر خطبه را کتاب علیحده در اعداد آورده و مدت بحساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیدند آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم ست آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتیت نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علماء اعلام ست پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند اکنون در دار العلوم شیراز مرجع و ملجاء انام میباشند کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده بنوشتن شرح بر آن و رد مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عرضه داشت که رضای شما در اینباب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات و هفوات و کلمات فاسده که مایه اضلال عوام ست نوشته و من میخواهم رفع بدعت او نمایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام را از مکر آن برهانم پس در این اثناء با شاه بغداد کربلا را محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر اغیار شدند و رفع این مشاجره گردیده -

در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر آل شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی قزوینی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت او بود که با میر مؤمنان تاسی نموده و در مسجد در محراب و میان سجده خون مبارکش را ریخته شد و در سال آخر بحبت شیوع

مذهب باب آنجناب غالبًا بر بالای منبر بوعظ انام اشتغال و مردم را از سوء حال باب تحذیر و آنطائفه را تکفیر میفرمود
میرزا جواد نامی که اصل او از عرب و مسکنش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم
آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتهای دنیا و آخرت را بشما کرامت فرماید
از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر شریعت و تالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی
من شهادت ست عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظر به نفس خبیثه اعدا علما بهتر
از دماء شهدا ست آنجناب فرمود بلی چنین ست ولیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن در اینجا هم
و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نیمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود و بعبادت مستمره
دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش باو گفتند که شما امشب دیگر باین مشقت رفتن بمسجد را ترک کنید آنجناب فرمود
که مگر میتوانید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتم ولیکن این سعادت دور ست که مرا میسر و مرزوق گردد پس در
سنه ۱۲۶۴ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و بمسجد خود رفت و در محراب عبادت ایستاد و
بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاذب
بود و عجوزه که بعادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند داد هم بر روشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در آنهنگام
سر بسجده گذاشته و مناجات خود را بنهایت خضوع و خشوع میخواند و میگریست که ناگاه چند نفر از فرقه غاویه ضالّه
مضلّه بابیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر کردن مبارک آنجناب زدند آنجناب بهیچ متعرض نشده زخم دوم
را زدند که دهان آنجناب شگافته شد مجملًا آنجمع هشت زخم باو زدند که ناگاه آن عجوزه فریاد برآورد قتله ظالمه
گریختند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود و محراب بد مسجد نزدیک
بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف بر او مستولی شد از شدت زخمها و پیری و عبادت در شب
پس در همان نزدیک در افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال و اطفالش با خبر شدند و جسد اطهرش
را بخانه بردند و تا دو روز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شگاف زبان و بسیار تشنه
میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن زخم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نمیآورد و
مکرّر در همان حالت از تشنگی حضرت سیّد الشهداء علیه الصلوة و السلام یاد می آورد و قطرات عبرات از دیدگان خود
میریخت و میفرمود با اباعبدالله جانم بفدای تو آیا از تشنگی بر تو چه گذشت الحاصل بعد از دو روز روح مبارکش بجنان
جنان در خدمت سیّد جوانان الف التحیة و الثناء اهل جنان شتافت و خواستند که جسد مبارکش را بکربلا ببرند
اقدس متابعت نقل و هندا اهل قزوین راضی نشدند و هجوم عام کردند و بدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در
مقبره منفرده که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

۱۲ گفتار سیزدهم در ذکر اموری که از آنحضرت در مرض موت و بعد از شهادت ظاهر شده

قبرش راشکافتند همان بدن اطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده واکنون آن مرقد مزار معروف ست خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبهٔ شهادت را بمؤلف وسائر احباب واتراب نصیب کناد

در مذهب میرعلی محمد باب

وچون کلام منجر باین مقام شد پس مناسب اینکه ذکر باب وزمان ظهور مذهبش وبیان مرتبه ومعرفت او شود فنقول وباللّٰه التوفیق که تابعان شیخ پس ازوی برچند فرقه اند یکفرقه از ایشان شیخ را خوب میدانند وفقهاء را نیز خوب میدانند وجمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند وایشان بسیار کم میباشند - فرقهٔ ثانیه کسانی میباشند که در عقائد متابعت ایشان کرده اند وفقهاء را خوب نمیدانند ومستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم ومیخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالبًا مذمت از فقهاء میکرد وسخن درشت بلکه العیاذ باللّٰه بفقهاء شتم مینمود ودر بدو وطلوع اقائل ومتشیعه بر مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته وآویخته بود واز جمله فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن والسلوی چون مذهب شیخیه در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقرهٔ انزال من وسلوی را حک کنند تا مایه شبههٔ عوام نشود ومیل بمذهب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت غائیه بودن را بفهمند وحمل این فقره بر علت غائیه بودن ائمه نمایند پس موجب اضلال وگمراهی ایشان میشود پس از چندی که مذهب شیخیه شیوع پیدا کرده وهرکه باید گمراه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن امر کرد که فقرهٔ منزل المن والسلوی دوباره در مقام او نوشتند وسید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این احمق مستضعف ست که فضیلت آقای خود را که فقرهٔ انزال من وسلوی که در حدیث صحیح ورود یافته حک نموده واو مستضعف ست و شیعه نیست

احتجاج میرزای ساروی با حاجی سیّد کاظم

واز وقایع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة اللّٰه که از افاضل تلامذهٔ استاد بود ودر نزد شیخ محمد حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریا نشست وارادهٔ زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمد دید که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا نزد او رفت ونشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استفتاء نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سئوال از چه بود گفت از تفسیر وغیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود وشما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیهٔ - اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا - من نوشتم که تاویل شریفه بخلفاء ثلثه است چه اول ایشان هرچه که میکرد ومیگفت سمعت عن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم یقول کذا پس اورا تعبیر بسمع کردند وثانی هرچه که میکرد ومیگفت رأیت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین یفعل کذا پس اورا تعبیر ببصر کردند وثالث

هر حکیمکه مینمود میگفت اقول هکذا وعندی کذا پس او را بتعبیر بغداد کرد مدیر را گفت که این تفسیر برای آنست چه هر ایه را امثال این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح ست سید گفت که اگر از مشایخ شما از این آیه سئوال کنند چه جواب خواهند داد میرزا گفت که من با شما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد و مشایخ ما در آن سرزمین که سیر میکنند شترناف بر زمین میگذارد مولف کتاب گوید که حدیث برطبق همین تاویل ورود یافته و فرقه دیگر از متابعان شیخ احمد با بیه می باشند.

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

و رئیس ایشان میر علی محمد شیرازی ست و او دعوای بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمان که مولف کتاب در عتبات مشرف بود و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میر علی محمد هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس مینوشت و ریش خود را میتراشید و یا بامقراض از بیخ قطع میکرد و سبب معروفیت او در نزد مولف کتاب آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در حرم ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدس استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی ست و از تلامذهٔ حاجی سید کاظم ست من گفتم که این مرد چرا این قسم زیارت میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب باحترام میداند من گفتم که این غلط ست زیرا که زیارت از جملهٔ عبادات ست و نحو یکه ما مامور شده ایم و امامان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر و قبر اطهر را در بغل بگیریم و امام دور ایستادن بجهت احترام پس مانند آنست که ما نماز نافله را نخوانیم بجهت اینکه ما قابل نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم مجملاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی گوید که در مرقد کاظمین علیهما السلام با شخصی مرتاض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرقد رسید آن شخص مرتاض گفت خداوندا این سید را بکشد و اجل او را برساند پس بآن شخص مرتاض گفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن مرتاض در جواب گفت که غیر از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و هتک اعراض مسلمانان و باعث سفک دما ایشان شود الحاصل میر علی محمد بعد از اینکه بشیراز آمد در بنادر برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس کرد و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاده عبرت میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نمود و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعا بابیت نمود شخصی حکایت حکایت کرد که من بهمراه او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرائی شدیم که بحجام میرویم من گفتم باران بسیار خوب ست هر یک عبائی برداریم باب نکاهی بآسمان کرد گفت که امروز باران نمیآید و عبا برنمیداریم پس من بجهت احتیاط عبائی بردوش گرفتم چون قدری راه رفتیم هوا بهم خورد و باران شدیدی آمد و من عبای خود را باباب دادم مجملاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبارتی افزود خارج از

فصاحت وبیرون از سلاست بلکه حرف مهمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون انا جعلنا الباب للباب علی الباب ولیلا از این مزخرفات را جمع کرده وهمش را قرآن صاحب الامر گذاشته ودر اول آن گفته چیزیکه خاطرش آن ست که این قرآن از تنزیل مهدی صاحب الامر بیرون واین آیات قرآن اوست با اینکه جبرئیل بالقطع چنین آیه نیاورده وفساد آن ظاهر ست واین فقیر در زمان غلو بابیها در قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان ساختم واقتباس کردم از آنجمله گفتم یا ایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا ونصب له وصیا فجعلتم وصیه آلها قدیرا الخ واین طایفه محرمات را حلال ونبی وولی را کلی دانسته اند ومانند نصاری باتحاد وحلول قائلند واعیان ایشان میگویند ما همان حسن وحسین ویا امام دیگر علیهم السلام میباشیم وما بعد از کشته شدن تا هفت روز یا بیشتر زنده میشویم وبدنیا واین مذهب تازگی ندارد بلکه سید نعمت الله جزائری در انوار النعمانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوای بابیت کرد ونیابت خاصه نمود وچند نفر بودند یکی همش را محمد گذاشته بود ومیگفت من همان پیغمبرم ویکی همش علی وهکذا چون ایشان را گرفتند ومیبردند که بکشند همشیره آن شخص در پشت بام ایستاده ومیخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طایفه برادر مرا می کشند وا وبعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود وحاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که بابیها نوشته که لوتی چه زن ولوتی را باتا منقوطه ویعنی نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جز از آن گذارند وبگویند اشهدان میرعلی محمد باب الله مجملا از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص نمیاید یعنی بعد از غیبت کبری تا ظهور نگمند نائب خاص نمیفرستد وصدوق در رساله اعتقادات فرمود که این ضروری دین امامیه است واتحاد وحلول باطل ست واین باب باعث افساد واضلال شده چندین هزار خلق را در زنجان ومازندران وسائر شهرها بکشتن داده اورا کشتند وآیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکریم نحن الکریم کرمان کان کریما در مقامات علمیه بالکلیه عاجز وجاهل بود از آنجمله در زمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب وشورش عوام کالانعام از جانب سنی اجانب محمد شاه اورا در قلعه چهریق محبوس ساختند واز نوشتجات اورسالها وخطبها در دست مردم افتاده بود در آخر اثنای قرآن مجید وبعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند وگروهی از معتقدینش اورا نائب امام وفرقه اورا امام غائب وبعضی رسول **در معارضهٔ علماء شیعه تراز اطیاب با باب خسران مآب** خاتم میخواهند

لهذا برحسب امر همایون اعلی اورا بمجلس خاص حضرت ولی عهد دولت ابد مهد آوردند علماء اعلام وفقهاء اسلام حاضر شده بملاقات ومقالات پرداختند ملا محمد ممقانی که بمذهب شیخ احسائی وحاجی مرتضی قلی مزندی ملقب به علم الهدی وحاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام وحاجی ملا محمود نظام العلماء باسیه خال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس حضور شاهزاده معظم اورا برخود مقدم نشانیدند ولی عهد نیز بادی توجه والتفات نموده پس از زمانی حاجی ملا محمود از باب سوال کرد که حکم پادشاه است شما دعوای خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق وتکذیب

آن محقق کرد اگرچه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرض تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سئوال ست اول آنکه برسیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اطراف و اکناف ایران منتشر شده از شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست جناب ملا محمود گفت که من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من ست نظام العلماء گفت معنی کلام شما که گفت ید از خداست این ست که زبان شما مثل شجرهٔ طوبی ست بیت روا باشد انا الله از درختی ؛ روا نبود چرا از نیک بختی ؛ این همه آوازها از شه بود ؛ گرچه از حلقوم عبدالله بود ؛ سید باب گفت رحمت بشما نظام العلماء گفت که شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته و کجا گذاشته اند معنی باب چیست و شما راضی باین اسم هستید نیستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانهٔ کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدائیست نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هم هستید باسم خدائی معنی باب چیست باب گفت باب باب انا مدینة العلم و علی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینهٔ علم هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال ست قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نه می شد حال الحمدلله در ولایت خودم بسر بالین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من گردید که شما باید منصب گذار یرا بمن دهید سید باب گفت کو یا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شان شما اجل ست باین منصب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شاهزاده ولیعهد فرمود که ما هم این مسند را بشما که باید و امیگذاریم و تسلیم مینمائیم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان عرض میکنم که در معده چه گنجینی هم میرساند که شخص تخمه میشود و بعضی بمعالجه رفع میکرد و برخی منجر بمعالجه منجر بسوء هضم و غثیان منجر میشود و یا بمراق منتهی میشود باب گفت من علم طب نخوانده ام ولیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم بیاشید میگوئید که من علم طب نخوانده ام این دو سخن باهم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم بیطرا است داخل علوم نیست و لهذا با بابیت منافات ندارد پس روی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدء دارد و معاد پس بگوئید که آیا سمع و بصر و علم و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات یا علم دو چیز اند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم باذات و قدرت و همچنین علاوه باین ذات لا صفه است علم عین ذات ست ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم ست پیغمبر عالم ست و من عالم در علم مشترک شدیم ما به الامتیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از و پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک

وحال اینکه خدا مرکب نیست سید باب گفت که من حکمت نخوانده ام شاهزاده تبسم فرموده نظام العلماء بباب گفت که علم فروع مستنبط از کتاب وسنت ست وفهم سنت وکتاب موقوف برعلوم بسیار ست مثل صرف ونحو ومعانی وبیان ومنطق شما که با بید قال را صرف کنید باب گفت کدام قال نظام العلما جواب گفت که قال یقول قولا پس خود مبانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قلن ورد بباب کرده گفت که باقی را شما صرف کنید باب گفت که درطفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلال کنید باب گفت اعلال کدام ست پس نظام العلما بعضی را اعلال کرده گفت که باقی را شما اعلال کنید باب گفت گفتم که فراموشم شد نظام العلماء گفت هوالذی یریکم البرق خوفا وطمعا ترکیب نمائید خوفا وطمعا بحسب ترکیب چه چیز ست باب گفت در نظم نیست نظام العلما بمعنی این حدیث را از او پرسید لعن الله العیون فانها ظلمت العین فانها ظلمت العین الواحدة سید گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضا سید که ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابی طالب قال الرضاء آیة انفسنا قال لولا انسانا قال لولا ابنائنا وجه استدلال رضا چیست و وجه رد مامون چیست وکیفیت رد رضا چیست سید متحیر ماند پرسید که حدیث ست نظام گفت بلی واقامه عدلین کرد وگفت که اگر دعوی برمیت بود قسم استظهاری نیز ذکر میکردم نظام العلما گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم ست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میگریست عاص گفت که این مرد ابتر ست عنقریب میمیرد واولادی ازاو نمیماند حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم غمگین شد از برای تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره اینست نظام العلماء گفت آری واقامه شهود ومنودم سید مهلتی خواست ونظام العلماء از سر این سخن درگزشت واز دیگر درآمده وگفت ما در ایام شباب وجوانی باقتضای سن مطالعه میکردیم واین عبارت علامه را میگفتیم حال بخواهیم شما معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی وچرا باید چنین باشد سید باب تأملی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت که از علامه بنا شد از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلماء گفت که یکی از معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قرآن ست واعجاز آن بفصاحت ست وبلاغت تعریف فصاحت وبلاغت چیست ونسبت میان اینها تباین ست یا تساوی یا عموم وخصوص مطلق ویا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در نظم نیست حضار متغیر شده نظام العلما گفت اگر مابین دو پسه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را بر دو میگزارم ملا محمد ممقانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را نمیدانی ودعوی بابیت مینمائی باب گفت بنا را بر سه میگزارم ملا محمد گفت معلوم ست وقتیکه دو نشد بایه سه را گفت نظام العلما گفت سه هم غلط ست چرا نپرسید بلکه شک در نماز صبح یا مغرب کرده ام آیا بعد از رکوع ست یا قبل از رکوع ویا بعد از کمال سجدتین ست ملا محمد ممقانی گفت شما شکر بکنید که اگر می گفت

بنا را بر دو میگزارم زیرا که شغل ذمهٔ یقینی برائت ذمهٔ یقینی میخواهد آنوقت چه میگردید پس ملا محمد گفت که تو نوشتهٔ اول
من آمن بی فور محمد و علی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من ست ملا محمد گفت آنوقت
تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم - واعلموا انما
غنمتم من شیئی فان لله خمسه وللرسول - وشما در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا واز کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس ست
چه تفاوت دارد علماء مجلس بخندیدند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلماء
بقاعده نظام طفره را جائز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته و چند از این الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز - من در بند لفظ نیستم کرا متی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب ارادت
من جمعی قدم در دائره ارادت شما خواهند گزاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت
میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلی حضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض ست او را صحتی ده حضرت شاهزاده
گفت که چرا در رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی مانیز بعد
از ظهور این کرامت این مسند را باو خواهیم واگزاشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد ممقانی گفت پس بی جهت غربت
نه می شود در عوالم لفظ کنک و در عوالم کنک پس چه هنرداری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله
الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تبسمی فرمود و دفعه مودو ماتبا والف قد جمعا یکسر فی النصب وفی الجر معا سید گفت که
اسم علی محمد بارب وفق دارد نظام العلماء جواب داد که بر علی محمد و محمد علی بارب وفق دارد آنوقت باید شما ادعا
ربوبیت بکنید نه دعوای بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال ست که انتظار ظهور مرا می کشید حاجی ملا محمد
گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت
که نام مبارک او محمد بن حسن ست و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادرت چیز
دیگرست مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز ست سن مبارک او بیش از یک هزار سالست
و عمر شما قریب بچهل کمال مخالفت درمیانه است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید
نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند
چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد
آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک نمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوای بیجا صلی ست مجلس
منقضی شد و سید را بجائی سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند
فراشان سرکاری بواسطهٔ حسن عقیدت انکار کرده پس بحکم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود و ملازمان ایشان سید را چوب
بسیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

در احوال حاجی محمد کریم خان

واز جملهٔ طوایف شیخیّه حاجی محمد کریم خان ست وچه از شاگردان حاجی سید کاظم واز طبقهٔ علیهٔ قاجاریه است وبدین سبب اشتهار وقوت وگستری پیدا کرده و مذهب ایشان اینست که رکن رابع قائل ندیعنی خدا و پیغمبر و امام و رکن رابع که حاجی محمد کریم خان ست وتاکید مینمود که رکن رابع در هر زمان لازم ست واقرار بآن متحتم و براین دلیل عقلی اقامه نموده اند که هیچ عقلی برآن دلالت ندارد واخبار برآن متمسک شده اند که اخبار احاد هم در استناد آنها سخن بی پایان ست وهم دلالت آنها محل خدشات و برفرض دلالت اخبار ظنیه را در مقام اثبات اصول عقاید چه حجیت و برفرض تسلیم منتهی اینکه در حالت غیبت امام لازم ست که بعلماء اعلام پیروی کنند واین مرحله را کسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اغلاط وقصور فهم او در بحث از اصوله واجوبه در طهران بچاپ رسیده واکر حاجی مزبور در کرمان نبود بالکلیه در یک سال او ضاع او از سطوت علماء اعلام فاسد میبود ولیکن در کوشهٔ بود واز جمله معارضاتی که با حاجی محمد کریم خان شد در منزل نواب جشمة الدوله شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند ونماز را قصر کند حاجی گفت هنگام خروج از منزل مسافر معتبر ست وتکلیف وی افطار صوم وقصر صلوة ست شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف ما انزل الله است ومخالفت سیرهٔ قوم واجماع زیرا که علمای حدی برای مرخص ذکر نموده اند حاجی گفت که اجتهاد من این ست انما الاعمال بالنیات شخص بانیت سفر مسافر ست ایضاً وقتی یکی از امیرزادکان عظام از حاجی محمد کریم خان سوال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب وسنت مغنی از وضوء ست گفت بلی الاّ غسل استحاضه که نقض در وضوء وی وارد ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملت خود را سمحه وسهله فرموده ما چرا کار را بر خود مشکل کنیم مولف گوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار ست چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت کرده که قال الصادق ع کل غسل معه الوضوء عند الجنابة ایضاً از او سوال شد که مادهٔ تلمیذ را در قاموس از کجا باید پیدا کرد گفت تقاریح را در فرح باید جست و تلامیذ را در لمذ چون تفحص کردند نیافتند حاجی گفت که قاموس بسیاری از مواد را اهمال کرده است در مجلس دیگر همین صحبت گذشت باو گفتند که تلام در اصل تلامیذ بود و ذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سند ندارد شخصی گفت که در صرف مقرر ست که خماسی را بجمع منتهی الجموع میبرند لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بجهت استثقال کلمه مثل سفرجل که سفارج می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه دخل بذال دارد پس بر او لام الفعل مشتبه شد بحرف مخصوص ایضاً در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرده یکی از امیرزادکان گفت که ترک معانی در ان بسیار شده اما ترک ماده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عزیز در

قاموس نیست وحال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده عزیج المزج یکی از امیرزادگان عظام گفت که این کلمه بازاءست یا باذال گفت بازاءست پس بکتاب قاموس ونهایت وصحاح ومجمع البحرین رجوع کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده برشما مشتبه شده باشد وباذال باشد ودیدند که در قاموس نوشته عدیج الشئ، ملائد امیرزاده گفت که باذال ست ومعنی دوست وهرکه گفته است که بازاءست در قاموس ایراد کرده که آنرا مهمل گزاشته ازبی سوادی ست حاجی گفت که کلام امام ست چگونه میتوان تغییر داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح ست درزمان معصوم ست که خود معصوم بفرمایند که این کلمه بازاءست تا ما متابعت کنیم وکلام لغویین را باطل انگاریم ونه خط صحیح صحیح معصوم درستست که کسی را مجال انکار نباشد وآنکس کلام امام لغت عرب ست البته لفظی استعمال می نمایند که شاذ ونادر نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود واگر اسم آن کتابی که این دعاء در او هست بیان کنید ثابت میکنم که با ذال ست حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گزشته برخاست ورفت امیرزاده در کتب معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی ودسیلة النجاة وسفینة النجاة واقبال دعاء مزبور را پیدا نه کرد تا آقا محمد تقی پسر آقا عبدالحسین بن آقا باقر بهبهانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعاء را یافت ودر آنجا باذال نوشته بود ومطابق با قاموس بود که باذال بود ایضاً روزی در مجلسی شخصی ازاو سؤال کرده که در عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد ایا ثانی صفت محمد ست یا علی که مضاف الیه است حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانی صفت مضاف ست عالمی در آن مجلس بود گفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار آمده مثل یا بنت محمد المصطفی وزوجة علی المرتضی وام الحسن المجتبی علیهم السلام والصلوة ودر فقرات زیارت فاطمه وارد ست یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة ودر موضع دیگر وارد ست السلام علیک یا فاطمة بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ودر دعای عدیله وارد ست که بعد الرسول المختار علی قامع الکفار وازاین قبیل بسیار ست وهمچنین صفت مضاف نیز بسیار ست مثل ذوالعرش المجید وجانبی غلام زید الشریف بالرفع وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقرهٔ دعاء که ثانی صفت بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف با فیدن موصوف بوصف اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقرهٔ دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهما السلام دوم باشد نه آنکه محمد دوم باشد ونه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر گزشته واین محمد بن علی دوم ست وظاهر از فقرهٔ دعاء این معنی ست حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

از آن عالم غیر ساند و کفت همیشه بنای شما بر تضییع مردم ست و بنای نزاعداشت که آنعالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته و در رد بر او و اکر مقام ایراد باشد در آن کتاب زیاده از آن خواهد شد

سید محمد باقر بن سید علی

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذهٔ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و باذ کاوت و ادراک و در نزد ملا محمد اسمعیل یزدی که از ارشد تلامذهٔ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال نهایت مسلط در اواخر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطهٔ زیادتی مرجعیت بود و بسیار خوشخط بود در شکسته و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن عهد بخط او هیچیک از علماء را ندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی نوری در خط شکسته سر آمد اهل زمان بود و در نزد او رویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدل و محاجه ید طولی داشته بنحویکه مرحوم اخوند ملا عبد الکریم ایروانی که کور علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته در مجلس محاجه کرات مرئی شد که از آقا سید باقر عجز داشته با اینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکریم استاد آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست عامه و تمامه از دار السلطنة قزوین منتهی باو شده و او را برادری بود مسمی بحاجی میرزا رفیع و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب دواهی تغییر قاضی را در نزد او میدیدم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میکفت در حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و رساله در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد بر آمدم و چون این فقیر در اصفهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که وعده کرده بود که اجازه بنویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاکردان آنجناب طالب اجازه شدم که تیمنا و تبرکا در سلسلهٔ استاد از اساتید او هم واز او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته این ست هو الخیر و الخیر و بدستمد و نستعین

صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الی معالم الدین و کرمنا بتحصیل طرق العلم و الیقین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد المبعوث علی کافة الانس و الجن اجمعین الذی اصطفاه من جمیع الانبیاء و الاوصیاء و الملائکة المقربین و جعله خاتم النبیین و علی اوصیائه المنتجبین سیما ابن عمه الذی جعله سید الوصیین و اشرف الانبیاء و المرسلین و بعد فیقول العبد الخاطی الجانی القاصر الراجی الی الله الغافر الساتر السید محمد باقر بن علی الحسینی القزوینی البسمها الله تعالی لباس الغفران و الغفران و حشرهما مع اجدادهما فی دار الجنان الذین هم شفعاء الانس و الجان ان من

اعظم نعماء الله تعالی علی العباد وجود المعتمدین من العلماء فی البلاد واکمل آلائه علیهم تمکینهم فی اخذ معالم الدین من الفضلاء الذین علیهم وثوق واعتماد فانه فوق کل نعم الله سبحانه علی قاطبة العباد منهم الجامع لصفات الکمال والعلم والحائز الانواع الحلی والحلم العالم العامل والفاضل الکامل الصاعد فی مدارج التحقیق والتدقیق ذو الفهم الرشیق والذهن الوثیق وضاح الجبین فتاح الدقایق المؤید من الله المیرزا محمد بن سلیمان التنکابنی امنه الله تعالی من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الی دار السلطنة قزوین وتوقف فیها مدة طویلة واشتغل بتحصیل العلوم الدینیة لدی وصل ما ینبغی تحصیله مدة مدیدة ثم سافر الی دار السلطنة اصفهان وصرف عمره فی تحصیل العلوم الشرعیة وکسب الکمالات العالیة ثم سافر الی المشاهد المشرفة والمقاعد المتعالیة الشریفة والعتبات العالیة الرفیعة علی مشرفها الاف الثناء والتحیة وتوقف فیها مدة من الزمان ابتغاء لتکمیل ما ینبغی تکمیله وتسدید ما ینبغی تسدیده ثم رجع الی وطنه فاختبرته فی احواله فوجدته متمکنا من استنباط الاحکام الالهیة من مدارکها المعلومة وبالقواعد الاجتهادیة حقیقا عند رجوع العباد الیه فی اخذ معالم دینهم والحکم بین الناس عند الترافع وعلیکم الاتکال والاعتماد بما افتی وحکم فارضوا به حکما وله الانذار امتثالا لامر الله المنذر القهار المطلع من طائفة من کل فرقة بعد الرجوع الیهم فی کل حاله لیتفکروا فرایض الله ومحبوباته ومرضیاته ویحترزوا عن محرماته ومسخوطاته ومن هیئته فان الداعی لارسال الرسل وانزال الکتب من الله العزیز الکریم کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید فابرز ما فی ضمیره مما ینبغی ابرازه من اهل الفضل والکمال واعلن ما فی باله مما ینبغی اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجازة المتداولة من السلف الی الخلف وقد حکی السمی الاستاد الاعظم طاب مضجعه عن الشیخ النجاشی عن احمد بن محمد بن عیسی قال خرجت الی الکوفة فی طلب الحدیث فلقیت بها الحسن بن علی الوشا فسئلته ان یخرج کتاب العلاء بن رزین العلاء وابان بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجیزهما لی فقال یا رحمک الله وما عجلتک اذهب فاکتبهما واسمع من بعد فقلت لا امن الحدثان فقال لو علمت ان هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه فانی ادرکت فی هذا المسجد تسعمائة شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد علیهما السلام فاستجازنی زید توفیقه وعلمه وتقوبه وجعل الله کل یوم منه خیرا مما مضی ابتغاء لاتصال اسانید الاخبار الی مهابط الوحی ومخازن الاسرار من النبی والائمة الاطهار علیه وعلیهم الاف الثناء والتحیة من الکریم العزیز الغفار واحترازا عن منقصة الانقطاع والانفصال فاجزته زاد الله فیما زانه وصانه عما شانه ان یروی ما سمعه منی وما وفقنی الله تبارک وتعالی من دقایق الافکار مما خلت عنه کتب الاخبار وما وفقنی الله تعالی لاظهاره فی تالیف والترکیب وکل ما جاز لی روایة من الاخبار المرویة عن مخازن العلوم الالهیة خاتم الرسالة الجامعة واصناف الحجج الالهیة والادعیة والمناجات الماثورة سیما الصحیفة السجادیة والمصنفات فی الاخبار والفقه من اصحابنا الامامیة وغیرها من المصنفات فی العلوم الدینیة کتب التفاسیر والدعوات والزیارات والرجال وغیرها سیما الاصول

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والاعصار بشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار کمن الله تعالی بمضیفها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک الجبار وما تولد منها وعن نحیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فله مدالله توفیقاته وکبت اضداده واعدائه ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام کمن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استادنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولداً والاصفهانی مسکناً ومدفناً طاب مضجعه الذی اجازه جماعة من فحول الاساتید الذین لم نرو لم نسمع مثلهم فی المتأخرین من المتاخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استاد الاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکناً ومدفناً حشره الله تعالی مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهل التمجید والتدقیق مبین قوانین الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابوالقاسم الجیلانی القمی قدس الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع البذل الشیخ المعظم المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعها والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیه بالغ المقاصد العلیه ناشر المناهج الجعفریه شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه ینبغی التنبیه علی طرق مشایخ استید الاستاد وحجت الاسلام المتقدم اوصافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استادنا والاستاد المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبدالباقی الاصفهانی عن والده المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر المجلسی فاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابوالقاسم نور الله تعالی مرقده فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق بادضح البیان آیة الله تعالی فی مابین الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة بعد ما کادت تنطمس متبرز مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامة زمانه اعجوبة آوانه الذی فضیلته کل من تأخر ماخوذة منه انعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحایری مسکناً

ومدفن اوصیک یاحبیبی وبسیبی بعدصرف العمر فی الزهد والتقوی والاهتمام فی التالیف والتصنیف کما نریک موفقا من الله الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان تاتینانی فی حیوتی وحمانی فی شیخوختی من اللوعات فی الخلوات درجائی من الله العزیز المتعال لزویاد عمرک وابقائک صحیحا وسالما مصونا من الآفات الی ان یبلغ الی الطول الآجال بمرور الاوقات الموعودة والسلام ۔ تا اینجا صورت اجازه مرحوم آقا سید محمد باقر است وجناب سید بلا تالیفاتیست از انجمله رساله در نقل ملک نقاره موتی راور ساله در مقدمه واجب وغیر آن وسید بعد از مراجعت از عتبات عالیات چندی را در قزوین در گوشهٔ اختفاء واتزوا منزل گزیده ازان پس مدت دو سال در اصفهان بخدمت حجة الاسلام سمی خویش اشتغال داشته واز او اجازه گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامه قزوین بایشان انجامید پس در آخر کار مجدالدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا وبرایا نموده خلایق اجماع نمودند واورا از شهر بیرون کردند واین عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت وبدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را بخدمت صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب وعجم بود ودر زمانی که خدمت شریف العلماء شیخ وسید تلمذ مینمودند آشنائی ودوستی داشتند پس شیخ رقعه بسلطان نوشت وتوسط نمود سید بقزوین مراجعت نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته ونهایت در انجام وانجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک باب در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان واخبار بسیار از ائمهٔ اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء وضعفاء خود را لحظه معاف نمیدارم وعمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب هشتاد بود چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همه ایام غالبا بیشتر از سائر انام ست باینکه ایشان غالبا در زحمت واز آداء اعمال حرکات فکریه وتصنیفات وتالیفات میباشند وهرگز از اغذیهٔ لذیذه والبسه فاخره التفاتی نمینمایند باینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

وسبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالحه کامله کامنه مستکنه واقعیه که بجز خدا تعالی کسی واقف نیست وبعضی از ان مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین وقلع وقمع عروق شبهات مضلین واهتداء واقتداء مسلمین ونزول برکات از آسمان بزمین وخدا تعالی در قرآن شریف فرمود واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ۔ واین آیه معجوم شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت باحوال ناس دارند بسیار باینکه علماء در سن شباب وکهولت کمتر بحد کمال میرسند وکمتر خلوص نیت دارند پس چون بشیخوخیت رسیدند

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علماء دایم الحضور دایم القرب درنزد حضرت آفریدگار اند فلذا اشعهٔ انوار افاضات شعشعانیه داور داد بر فرق فرقدان سامی ایشان بیش از دیگران پرتو افگن است وکسب استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت بر ایشان بیشتر است واز جملهٔ افات طول عمر میباشد وغیر ذلک من الاسباب۔

در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی التنکابنی گرچه این فقیر مولف کتاب خود را در سلک علماء اطیاب که موضع این کتاب هست نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرا روی داده وذکر آن موجب ازدیاد توکل هست وبرای ذکر تالیفات که مایهٔ تشویق طلاب هست وبرای اینکه اجلاء از اخلاء ودر اسحار اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود وتفاصیل احوال را ندکور داشته ام ملا علی که جد اعلای این فقیر در سلک علماء بوده وزیاده از این احوالش مرا معلوم نیست واما اخوند ملا عبد المطلب که جد دیگر این فقیر است از مشاهیر علماء این بلده بوده ودر قبالجات قدیمه ومرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را بنهایت تکریم وتعظیم نموده اند واو پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جد ادنای این فقیر است بتحصیل علوم دینیه واداشته وجدم ملا محمد رفیع بدار السلطنهٔ قزوین رفته وشرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شده وعیال بسیار داشت پس او بوطن مراجعت ودر دعانوشتن معروف دراین دیار شده ونهایت باتقوی بوده واز حاکم بلد مرحوم مهدی خان وبعضی از اهالی دیوان هر ساله منوظف بوده لیکن خود مرسوم ایشان را بصرف خود وعیال خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفهٔ مقرر او میرسید آنرا درمیان صغار وفقار قبیله وقریه خود تقسیم مینمود ودو پسرش را که اخوند ملا عبد المطلب عم ماجد فقیر ومیرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد عم ماجد تا مطول مباحثه مینمود ونهایت باتقوی بود

احوال والد مؤلف کتاب

ووالد ماجد درعربیت بسیار مسلط شده ودر نزد اخوند ملا علی نوری مدت بیست ودو سال تلمذ نموده وکتب ملا صدری را درنزد او دیده ودر علم حکمت سرآمد همسران بوده وشرح لمعه را درنزد آخوند ملا علی نوری دیده ومن خود مشاهده نمودم که شرح تجرید شوارق وشرح لمعه وتفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد تحصیل شروع بعلم طب نموده واستادش میرزا اسمعیل اعرج اصفهانی بود که هفتاد شاگرد در مکتب طب او می نشستند ومیرزا اسمعیل درنزد والد شرح تجرید درس میخواند ووالد درنزد او طب تحصیل مینموده ومدت دو سال در علم طب کار کرده بنحویکه در طب سرآمد همسران شده ودر دار السلطنهٔ اصفهان در تدریس قانون منحصر شد۔

حکایت والد با ملا مهراب اصفهانی

و در آن زمان در اصفهان ملا مهراب بود که از اعاظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از مغیبات مینمود و زمانی ملا مهراب
بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد در بالای سر نشست و ملا کاظم نامی هزار جربی که در علم مانیه چندان نداشت
و در بالای سر پرشیناز بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از زمانه صبح ملا محمد کاظم حکماء صوفیه را اسم
میبرد و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن
فیض را لعن کرد پس ازان یک تسبیح ملا مهراب را لعن کرد ملا مهراب از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی
کیست گفت ملا مهراب اصفهانی ست ملا مهراب گفت که چرا او را لعن میکنید گفت بجهت اینکه او بوحدت واجب
الوجود قائل ست ملا مهراب گفت الحال که او بوحدت واجب الوجود قائل ست او را لعن کنید تا چنین اعتقادی
پیدا نه کند و ملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدت وجود قائلند پس او فرق میان وحدت
وجود و واجب الوجود نمود مجملاً مرحوم والد با ملا مهراب کمال مراوده و مصاحبت داشت و معروف بود که
او کشف از مغیبات میکند و کرامات دیگر هم دارد شبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از نهر
آنجا یک عدد دُر برداشت پس آن خواب را برای ملا مهراب نقل نمود ملا مهراب تامل کرد پس گفت که ترا
ازواج زنی از طائفه سادات مقدر ست و از آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و مسلمین علمای
آن عصر و از اولیاء خواهد بود و ازاین سبب والد مرحوم بحقیر مولف کتاب نهایت محبت داشت و مذعن بکلام
ملا مهراب بود و والده ام از سادات بود که نهایت صحیح النسب و از طبقهٔ سادات امام جمعهٔ اصفهان اند و یک
شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقهٔ دیگر
از ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند و یکی از سلاطین صفویه جدهادری مولف را باین بلد مرتفع
که تزویج شرع کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهزاده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی
مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتی اشتهارش در صنعت طب مرحوم
والد اجابت نمود مجدداً او را طلب نمود و با و نوشت که اگر نیائی خواهم بسلطان عارض شد که محتشمی
کماشته تا ترا بیاورد و بجناب اخوند ملا علی نوری هم رقعه نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند
نوری با لحاح و اصرار مرحوم والد را روانه آندیار ساخت آن مرحوم از اغذیهٔ ایشان اجتناب مینمود و احتیاط
زیاد در اکل و شرب و البسه و امکنه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و
از آنجا به تنکابن آمده دیگر مراجعت نکرد

در کرامت والد مرحوم

و مرحوم والد مواظب صلوٰة در اول اوقات و با وضو، نوافل رواتب و مواظب و هر روز یک جزو قرآن شریف
تلاوت مینمود و هر صبح سورهٔ یس و صد دفعه لا اله الا الله الملک الحق المبین و سائر اوراد مداوم بود

وسورهٔ اذا وقعه را در قنوت نماز وتیر و میخواند و نماز شب هرگز از او ترک نمیشد و علی الدوام به کتب احادیث و احادیث ائمهٔ اطهار اشتغال داشت و مرحوم والدی گفت که از خداوند مسئلت کردم که مرا در دنیا آن قدر مهلت دهد که تو بسر حد بلوغ برسی و چنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدم و والد ماجد وفات یافت و این از کرامت آن مرحوم بود و والد را حواشی ست بر مطول و مفاتیح و شرح جامی و شرح اسباب در طب و شواهد ربوبیه و زاد المعاد و رساله در وبا و معالجهٔ آن و بخط خود کتب بسیار نوشته چون تصریح و حاشیهٔ سید نعمت الله و عصام و حاشیهٔ چلپی و حاشیهٔ ملا میرزا جان بر مطول و جلدین مفاتیح ملا محسن و شرح آقا هادی بر مفاتیح و شواهد ربوبیه و شرح زیارهٔ جامعه شیخ احمد و اجوبة المسائل او و شرح فوائد او و نصف تحفه و نصف شوارق و نصف محرق و نصف زاد المعاد و حاشیه بر حکمة العین و جلد سوم حیوة القلوب و تذکرة الائمه و در یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است و بشدت می گرید و یکی از زوجات هم نشسته اند بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سؤال کردم فرمود در قنوت وتر مناجات خمسه عشر میخواندم و میگریستم ناگاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العامل مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را با تمام رسانم بی اختیار شستم و گریه کردم و تا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شما راضی نیستم مجملاً آن مرحوم مناجات خمسه عشر را همیشه در قنوت نماز وتر از حفظ میخواند و در نماز چنان خضوع و خشوع داشته که در اثنای آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده و چون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا وفات یافته و در ایام حیوة او صمدیه و شرح تصریف را در نزد او خواندم و سیوطی و کبری و حاشیهٔ ملا عبد الله را در نزد خال مفضال آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامهما قرائت نمودم -

در احوال خال مفضال آقا سید ابو جعفر

و آقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض و پسرش آقا سید محمد بود و آقا سید محمد او را اجازه میداد و امر بفقه نوشتن فرمود لیکن آنجناب از کثرت ورع و تقوی احتیاط نموده همان رشتهٔ تقلید را از دست نمیداد و در اجتهاد خود شک داشته انا آن پس در اصول و فقه تارک و در عربیت ید طولی داشته و بر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقایق افکار ست نوشته و از جمله کرامات خال مفضال آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم سید فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را رها کن آن شقی کوش نه کرد آن جناب فرمود که خدا ترا دیوانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد و بعد از سه روز بدار البوار شتافت - کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت و تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری بود شبی درویشی در آن مسجد بود و آنجناب نمیدانست

پس عبادت خود را بجا آورد چون فارغ شد درویش بنزد او آمد و دست او را بوسید و گفت که مرا عبادت تو خوش آمد و در نزدیک منزل شما محقق کنجی ست بهمراه من بیا که بتو نشان بدهم آن جناب قبول نمود و گفت من کنج نمیخواهم پس از آن کتاب جامی و شرح شمسیه را نزد والد خواندم پس والده وفات یافت و خال مفضال و والد ماجد مرا امر کردند به سیوطی و جامی تعلیقه نویسم بقدر مقدور چیزی مینوشتم

در مشایخ مؤلف کتاب

از آن پس بعراق رفتم و علم اصول را در نزد اخوند ملا صفر علی لاهجی که ساکن قزوین بود میدیدم و کسانیکه بمجلس درس ایشان حاضر شدم اخوند ملا صفر علی لاهجی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی و حاجی ملا جعفر استرآبادی و حجة الاسلام آقا سید محمد باقر و حاجی محمد ابراهیم کلباسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و شیخ محسن خضر و شیخ مرتضی و اخوند ملا آقای دربندی لیکن اصل استاد علم منقول این فقیر مرحوم سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه و اصول و رجال را در نزد آن محدث دانا فضل و کمال استحصال داشته ام و انچه پدرم اندوخته کرده بود در جمع کتب علمیه مصروف شدم و پس از آن هم در ولایت دار المرز در مقام جمع مال برنیامدم بلکه دیدن و باز دید و عروسی و عزا همه را ترک نمودم و ابواب آمد و شد و مراقبات را بر روی خود بستم و خود را محض برای تدریس و تالیف و اعمال و قواعد فکریه مقرر داشتم و مولد این فقیر در سنه ۱۲۳۳ با هزار و دویست و سی و پنج بوده و در زمانی با من وفائی نمی با اینکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست برنداشته امید که عنقریب خداوند عالم مرا از این بلا خلاص و ببلاد عراق مرا قاطن و ساکن گرداند و ضیق و ضنک عیش را بوسعت مبدل سازد - و از جمله غرایب اینکه در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در پهلوی مدرسه که بنا نهاده ام کردن مرا با شمشیر زد و سر مرا جدا کرد بعد از اینکه بمراتب علمیه فائز شدم تعبیر نمودم که قتل معتبر طویل با افاضه از امام عصر است و بهمین نحو تعبیر شد - ایضاً از امام غرایب احوال اینکه بعد از ورود بعتبات عالیات خواستم تزویج کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی پس فهمیدم که از این زن برای من پسری خواهد شد و آن پسر در ایام حیوة من وفات خواهد کرد و چنان شد که پسری آورد و در نهایت صباحت و فطانت در سن هفده سالگی وفات یافت رحمة الله علیه -

در کرامات حضرت معصومه

و از جمله کرامات یکه این فقیر بر أی العین مشاهده از ذراری و احفاد حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی بزیارت صدیقه صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ملقبه بمعصومه مشرف شدم و همیشه قدیمی

از زر مسکوک همراه داشتم شنیدم که شب جمعه بود بخدام خواستم تحواهی داده باشم سنوات دعدد اشرفی دادم و تاریک هم بود در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض روپیه اشرفی داده ام پس کیسه که در آن زر اشرفی بود خالی یافتم صباح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای مخارج یومیه نموده باشم دیدم که دو عدد اشرفی درمیان کیسه است با اینکه در آن شب خالی و هیچکس را هم در آن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه اتفاق افتاده که کیسه خالی و از آن پس زر درمیان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اقامه در جوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام میرسد در آنجا کیسه باز یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم ایضاً دو کرامت دیگر از حضرت معصومه مشاهده نمودم چه فرزندم و عیالم هر دو مریض و در شرف موت پس بآن صدیقه صغری عرض کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم توقع آن داریم که داغ سوخته و ملول از خدمت شما مراجعت نکنیم فی الفور هر دو مریض صحت یافتند و از جمله افاضاتی که برایم روی داد این که شبی از شبها در ایام اقامه کربلای معلی حضرت امام موسی کاظم را در عالم رؤیا دیدم و از آنجناب سؤالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم که در مسئله معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول ست آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب چیزی فرمایش نکردند دانستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن ست که در این اعصار که امام زمان غائب و باب علم منسد ست بهمین احکام ظاهره که در دست داریم مامور یم که عمل نمائیم ـ

در موعظه و تذکار نعماء قادر قهار

از جمله سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی وفقه الله رفتم در جائیکه تعیین کردند نشستم تفنگی در آنجا بود کوشک ریخته او را حرکت دادم که مکانزا وسعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی وفقه الله باشد گفت که حرکت مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و درمیان مجلس مایه قتل اهل مجلس و مورث شرمساری میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از مملکت او معزول دانسته اید آن خدا نیکه مرا از کتم عدم بوجود و از وجود تا بسن شیخوخیت رسانید محفوظ داشت از جمیع مهلکات چه در بدن اخلاطی میباشد که بسبب زیاده و نقصان هر یک جسم در معرض زبول و اضمحلال و زوال است و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از اعدای ابناء جنس محافظت فرمود و بلذا ید مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در همچه مقامی او را ضایع و کاسد و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیرتش میگنجد که چشم از او پوشیده و مهملش گزارد البته حضرت امام عصر غیرتش
نه میگنجد که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مبتذل بر بیند مگر مصلحتی کامله مقتضاء خلاف آن کند و آن
هم باعث تکمیل شبهه فرنگیان در انشقاق قمر شخص باشد

ایضاً از جمله دقایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفراء فرنگیان شد که سفیر میگوید که با فرنگیان سر
انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامها چنین چیزی نوشته نشد و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده اگر چنین امر
غریبی صدور مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نیستواند که با دله و براهین بر
سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم
که در باب عجز علماء اطیاب از جواب حقیقت او آن ست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نمیگردند
و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از مبدء و معاد ند سیما اینکه در این
ازمنه غالباً دارای علم منقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینکونه مسائل انحلال آن از علم معقولست
از اینجناب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آن ست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنهم در
یک لحظه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر بحضور شریف
پیغمبر علیه الصلوة والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی
بمشاغلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن ازمنه در میان فرنگیان متداول
نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریقه فرنگیان که منصف باشد مستور و
پوشیده نیست علاوه زمین کروی ست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب
میکند و هر بیست فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت مبین ست و بسمت مغرب هر بیست فرسخ چهار دقیقه آفتاب
دیرتر غروب مینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کرویت زمین متفرع ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و
پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه بسه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق
و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان منفق
با افق مکی نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و بهذا فلذا در آن اراضی
مرئی نشد و اما بنا بر مذهب بعضی از حکماء که اعجاز از بابت آن ست که نبی و یا ولی تصرف در قوه خیالیه
و یا بصر مینماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذهب پس تصرف در تخیل
مشافهین بود نه بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذهب فاسد ست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افساح
باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینکونه سخن فاسد ست بلکه معجزات انبیا همه بر سبیل واقعیت ـ

در رؤیای مؤلف کتاب واقعهٔ کربلا را

و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در زمان یفعان شباب در ایام دههٔ عاشورا بقرائت کتاب مقاتل اشتغال داشتم شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت مآب هر یک بمیدان میرفتند جمع کثیری از اشرار بدار البوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بظهور نمیپیوست پس شبی در خواب دیدم که واقعهٔ کربلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهداء علیه السلام بودم ناگاه شخصی بنزد من آمد که نوبت جهاد اکنون بتو رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته که قلیلی از نیزهٔ آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربه تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجاینه پس دست مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار بر هم سوار و بر آن دیوار راه میرفتند آن شخص گفت که این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدنی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار شدم فهمیدم که این معنی شجاعت ست و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب خلجان کرده بود و بحمد الله که بعین الیقین دفع و رفع این شبهه کردید.

و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زیارتی حضرت خلیل و اصفیاء پیغمبر جلیل الوف التحیة والثناء در بعضی از رساتیق سمکنی و برایشان عمل زمینم عنودی که خدا و آن شداد صفت بی خدا آن کروه را از ستم بسته و در آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت ملتجی و من هم به کما شکنان والی کرة بعد اولی و مرة غب اخری شاکی و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاکی و از فظایع و شنایع آن بی سیرت زشت فطرت خباثت سریرت دنائت رتبت باکی پس چشم ثمر و فشاء اثر و دافع آن شور و شر نه کردیده فلذا روزی از ایام بحضور جراثیم انام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرکاه ملک عدل جبار قهار عارض کشتم که بارالها اجفاد و اولاد امجاد انجاد پیغمبر باسداد را از ستم این ستمکار غشوم میشوم نجات و این مطرود مردود را در معرض عذاب و تباب و بعذاب روز حساب معذب فرما بعد از چند وقتی آن غدار تبه روزکار برای پاداش و جزای کردار بدار البوار شتافت

از الطاف غیبیه

از جملهٔ الطاف غیبیهٔ الهیه اینکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه درکار و چند دفعه مهم را بمن آشکار کردند من در آن باب مسامحه داشتم اگرچه مسامحه نبود بلکه هرچه تجسس و تفحص مینمودم میسر نمیکشت تا روزی لطفاً در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن کردیدم که نظر باخبار برای قضاء حوائج و صنوف ساختم و تحت الحنک عمامه را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجاح و انجام پذیرفت.

در اثبات نبوت خاصه

از جملهٔ حکایات بدیعه که بالنسبه بمؤلف کتاب رویداده اینکه سالی بزیارت حضرت صدیقهٔ صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمود و بعضی از علما، آنچه جمع شده بودند حکایت از ثبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از نجما، از تلامذه حاجی ملا هادی سبزواری بقلم آمده و از او اثبات نبوت خاصه خواستم از اتمام و انجام آن قاصر شدم من گفتم که من اثبات این مرحله مینمایم بدون اینکه تمسک بقاعده امکان اشرف نمایم و بدون اینکه تمسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه تمسک بمعجزه نمایم تا تمسک به نقل لازم آید بلکه اثبات حقیقت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همه این امور ولیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است

مقدمه اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل میتوانیم اما اینکه محمد بن عبدالله بخصوص در فلان سال آمد و دعوی نبوت نمود پس این چیزی ست که بعقل نمیتوان ثابت کرد بلکه اثبات آن محاله بایه بنقل باشد مگر بنقل قطعی اثبات آن نمایم و بعقل صرف انجام آن از جمله محالات ست پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک جزء ست که در فلان سال پیغمبر آمد و دعوای پیغمبری نمود۔

در تقسیم دلیل بعقل نقل

مقدمه ثانیه بدانکه دلیل هرچند قسم ست اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی ست هرچند قسم ست یکی خبر واحد محفوف بقرینه قطعیه مانند اینکه بخانه کسی میخواهی داخل شوی در را میکوبی آنوقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتو اذن داده که داخل شوی این خبر واحد ست و بسبب احتفاف بقرائن افاده علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن آن ست که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صدور این لفظ از کسیکه مروی عنه است مانند حدیث غدیر خم که خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نص و قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد۔ سوم خبر متواتر معنوی و مراد از او آن ست که احادیث متعدده ورود یافته باشد که در مضمون با هم شریک باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنا بر این از این احادیث قطع حاصل میشود بر اینکه این مضمون واقع و حق و صواب ست۔

در تظافر و تسامع

چهارم تظافر و تسامع ست و او آن ست که از بسکه خبر دهندگان در اینمرحله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسله سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم رستم سند موجود ست و یا رستم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود ولیکن سندی در میان نیست و نمیتوانی که بر سانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمرو و عمرو از دیگری و همچنین پس سندی

سند احادی هم در دست نیست مع ذلک علم بمضامین این امور حاصل است مقدمه ثالثه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف قبل از هزار و سیصد و یک سال آمد صلی الله علیه وسلم منزل داشت در مکه و مدینه و مدتی نبوت بود و خراوت نمود و این مقدمه محل قطع است و تظافر و تسامع بثبوت رسیده مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم و این مقدمه اگرچه قطعی ست اما بنقد ثابت شده است و محال ست که چنین امری را بعقل ثابت کنند۔

مقدمه رابعه بدانکه بر خدا تعالی لازم است نظر بمقتضای لطف که تکلیف را که مسبب از مصالح و مفاسد نفس الامر است به بندگان برساند و اعلام فرماید و این اعلام بارسال رسل و انزال کتب ست پس لابد که همیشه در روی زمین طائفه باشند که مذهب حق در میان ایشان باشد تا مردم بر ضلالت نباشند و خلاف لطف لازم نیاید و ارسال رسل و انزال کتب از بابت لطف است و این مقدمه در کتب کلامیه مبرهن و مانیز در منظومه نبوت و شرح آن باستیفاء بیان نمودیم و عقل براین معنی حاکم ست مقدمه خامسه بدانکه انسانی بر سه قسم ست زیرا که انسان یا ناقص مستکمل است و یا کامل غیر مکمل است و یا کامل مکمل است۔ قسم اول عامه ناس میباشند که محتاج میباشند برسولیکه باعث تکمیل ایشان شود۔ و قسم دوم اولیاء میباشند یعنی بعضی از اولیا، که در زمان بنی اسرائیل بودند و خود کامل بودند و تکمیل غیر نیز میتوانستند مانند لقمان بنا بر قولی یا احتمالی و نحو ذلک۔ و قسم سوم را انبیا می گویند که خودشان کامل اند و میتوانند که تکمیل غیر نمایند و مراد از تکمیل غیر تکمیل در افعال و اعمال و اعتقادات و آداب

در بطلان مذهب بت پرستان

مقدمه سادسه بدانکه قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دین حقی در میان نبود زیرا که آنهائیکه قریش بودند مشغول بعبادت اوثان و بتها بودند و بدیهی ست که بت پرستی ببدیهه عقل باطل است چه عقل حاکم است که برائیکه خدا تعالی جسم نیست و مکانی ندارد و اجزاء ندارد و عاجز نیست و منفعل از غیر نمی شود و خداوند تعالی عبارت از وجود اتم تمام فوق التمام ست و وجود اتم تمام فوق التمام مبرا است از شوائب امتزاج از اعدام پس ترکیب و عجز و نقص و احتیاج و انفعال از غیر در او متصور نیست و اصنام که همه اجسام و ممیز باعداد و مرکب از اجزاء غیر تام و محتاج بمکان و عاجز از فعل و کلام و بیان میباشند و جسم مکتنف باعراض از وضع و جهت و این و متی و کم و کیف و نحو ذلک و منفک از این امور نیست و اینها همه علامات تغیر و حدوث و زوال و دثور و اضمحلال میباشند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس بطلان دین بت پرستی از امور بدیهیات است و بت پرستان در اعمال و افعال همیشه مداوم بودند باموریکه ببداهت عقلیه باطل و فاسد و حرام بود مانند شرب خمر که عقل حاکم است بر حرمت آن در هر شریعت و مذهبی زیرا که تخمیر عقل میکند و تذکر مولی را که لب لباب عبودیت است از میان میبرد همیشه در خونریزی مواظبت داشتند و اسیر و نهب مینمودند و معلوم ست که حفظ نفوس و دماء و

اموال و اعتراض نظر بحکم عقل لازم ست و مایهٔ بقاء نظام معاش ست ۔

در بطلان مذهب مجوس

و اما اهل کتاب پس مجوس بنکاح دختر و خواهر معتاد و بشرب خمر اشتغال و بخدائی آتش اعتقاد داشتند و اینها همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد ۔ و اما نصاریٰ پس قائل بتثلیث شدند و با قائم ثلثه قائل شدند که اب و ام و ابن باشد که عیسیٰ و مریم و خدا باشند و قائل باتحاد و حلول گردیدند و اینها همه ببداهت عقلیه کفر ست و آنکهی اناجیل اربعه بایکدیگر متناقض و شراب را حلال دانستند بلکه ترسائی الحقیقه محبیه مباشد و در انجیل ورود یافته که در مجلس میهمانی ظروف چندی بود و عیسیٰ دعا کرد بیک دفعه همه آن ظروف پر از شراب شدند پس بمیهمانان شراب داد و ایشان را مست و لایعقل ساخت و در جائی از انجیل فاصله میان یوسف و زلیخا را بزیاده از چهل پشت شمرده و در جائی دیگر بکمتر از چهل ندکور داشته مجملاً بطلان مذهب ایشان کالشمس فی رابعة النهار پدیدار و آشکار ست

در بطلان دین یهود وجحود

و اما مذهب یهود پس آن نیز باطل ست و توریت ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال میدانستند و در توریت مذکور ست که خدا تعالیٰ در یک وقتی بآسمان اول آمد و بزمین نظر افکند دید که ایشان خونریزی و معصیت و فساد در روی زمین میکنند پس خدا تعالیٰ از خلقت ایشان پشیمان شد ایضاً در توریت مذکور ست که یعقوب برادر خواهرش علیا را بجده کرد و در جائی از توریت مسطور ست که لوط پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش در وادی از آبادانی منزل کرده پس دختر بزرگ از شهوت غلبه کرده به پدرش لوط پیغمبر شراب داده وا درامست کرده بعد از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حامله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را استفسار نموده خواهر آنچه وقوع یافته در سبب حمل با خواهر خویش در میان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خورانید و در حالت مستی با او مواقعه نموده و او نیز حامله شد پس از یک خواهر پسری در وجود آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت و آنها بزرگ شدند و باهم مزاوجت کردند و نسل از ایشان آشکارا کشت مجملاً در توریت این اعمال شنیعه را که عقل هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبران علیهم الصلوٰة والسلام نسبت داده اند و بالجمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات توریت غنی از بیان ست و ما در منظومه نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نمودیم مقدمه رابعه بدان که دینی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده همه موافق صواب و معدول عقل جازم و عقاید او نهایت باعقل مطابق ست پس خدا را منزه از جسمیت و محل اعراض و شریک و متبری از اتحاد و حلول و متعری از تغیر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میداند و نحو آن از عقاید حقه که عقل دال برآنهاست و بر فروع او را د و اذکاری در شبانه روز قرار کرده مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از خدا تعالیٰ

نمایند که بمرور دهور دین از دست نرود و عقل حاکم است برانکه هر پیغمبری باید او را دواذکاری آورد که سبب تذکر
خدا تعالی گردد و تکالیف شریعت او همه مبرا از نقص زیرا که چون انسانی در مقام سیر سلوک و تکمیل نفس خویش باید
از خودی خود دست کشیده و خود خواهی را کنار گزاشته و جبل انیت خود را مندک نماید و محبت مال را هم از دل
بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن را هم از دل بیرون کند و چون این محبتها را از دل بیرون
کرد و همچنین محبت اکل آن وقت خانه دل منحصر بحبت یکنفر وابسته خواهد بود که خدا تعالی است و حقیقت عبادت و
بندگی در اینوقت بظهور خواهد پیوست پس ختم النبیین صلی الله علیه وسلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای انکه
از این اوراد و ازاین افعال و پیشانی که اشرف اعضاء انسانی ست برخاک مالیدن محبت کبر و افتخار و خودخواهی
برطرف میشود از آن پس امر بزکوة و خمس فرمود تا از انفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون میرود از آن پس امر
بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات ست از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را بر
ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافت و انقطاع اهل و عیال و وطن خانه و اموال محبت این امور نیز از
قلب بیرون میرود پس در آن وقت قلب که نشیمن رب ست جل شانه نظر بفحوای خیر انتمای انا عند المنکسرة قلوبهم
والمنددسة قبورهم خالی از اغیار و صافی از زنگ و غبار و عاری از تذکر این امور میشود پس منحصر میشود محبت
قلبی برای خدا تعالی فتمر اسمه وعم نواله - پس ببین حکمت عبادات را با اینکه هریک را حکمتهای بسیار ست و
همچنین در امور معاش و ابواب سیاسات احکامی از جانب کردگار آورده که دفع و رفع ظلم و قمع و قطع عروق و اصول
شجره خبیثه ظلم قومیه ستم کرد اگرچه نظم معاش بنحو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را
بنحو ظلم داده اند و علاج فاسد بافسد کرده اند با اینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیا ارث برده اند و از ایشان
آموخته اند ولیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم ست که ظلم قبیح است اگرچه در مقام انتظام
امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی مآب الوف التحیة والثناء را از عقود و ایقاعات و معاملات و
احکام سیاسات همه را بر وفق عدل و موافق عقل یافتیم و اگر بتفصیل این مرحله بپردازیم خواهیم از عنوان کتاب
خارج گردید و چون این مقدمات بر ضمایر صافیه ارباب اذهان مستقیمه مرتسم و منقش گردید پس میگوئیم که در زمانیکه
بر روی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را بتظافر و تسامع دانستم علاوه نمونه آن ادیان که در این
زمان باقی میباشند بمشاهده همه باطل میباشند و محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم بتظافر و تسامع
قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و مکمل غیر بود و دین او با حکمت و صواب
و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حقی نیست پس باید او برحق باشد چه معجزه ابراز کند و چه ابراز اعجاز ننماید
و از جمله معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبر که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس

افضل و خاتم انبیاست علیه السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم علما مجلس اذعان و تصدیق بر تمامیت این برهان نمودچون مولف این کتاب را تالیفات بسیار است پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا نمذکور گردد اما علم تفسیر پس مراد از آن

در تالیفات مؤلف کتاب

چند تالیف است اول کتاب توشیح التفسیر که سرآمد کتب مفسرین است و سبقت نگرفت مرا از احدی عامه و خاصه بر آن بلکه غرض من از آن تفسیر محض اثبات آن ست که هر کس علم حاصل کند که کلام سبحانی و فرقان ربانی بمعجزه حضرت ختمی مرتبت ست و الی الآن از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیر است و جلد دوم از تفسیر حمد تا آیت سی آیه از سوره بقره و آن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تاسیس قاعده مینمایند و از آن پس بر او مسائل تفریع همچنین این فقیر بر ورد هور از اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم و بر هر یک از آن قواعد آیات بسیار تفریع کردیم و بیان کردم وجه تکریر آیات قرآنیه را و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و ملاحت و وجه اعجاز و رفع تناقض در آیات قرآنیه و تاویلات و نکات و جامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست و همان جلد اول فی الحقیقت یکتفسیر تمام است و هر دو جلد این تفسیر از بدو تا ختام مقفی و مسجع است تفسیر آیه شهد الله لا اله الا هو و بیان اینکه این آیه چگونه استدلال و برهان و قامع خصم مدرسم ست ـ

تالیفات در تفسیر

سوم تفسیر آیه ان اول بیت وضع للناس و تاویل آن بکربلا و استدلال بر آن که فی الحقیقه از افکار ما بکار ست و از باطن امام عصر روحی فداه افاضه معانی و دقایق آن آیه بر ذهن قاصر شد بفر خور استعداد این فقیر و تقریبا دو هزار بیت کتابت آن است ـ چهارم تفسیر آیه امانت که در نهایت تدقیق است ـ پنجم تفسیر آیه فکان قاب قوسین او ادنی بطریقه حکماء ـ ششم تفسیر سوره والضحی که بر افکار ما بکار اشتمال دارد و تقریبا یکهزار بیت میشود ـ هفتم تفسیر سوره فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیار است آن هم تقریبا یکهزار بیت میشود ـ هشتم تفسیر سوره نصر انهم بروزآن ماسبق میباشد نهم تفسیر سوره قدر بزبان فارسی که تقریبا یکهزار بیت است ـ دهم تفسیر سوره قدر که بزبان عرب است و بقدر دو هزار بیت تقریبا میشود ـ یازدهم تفسیر سوره قدر که تقریبا سه هزار بیت است و این تفسیر سوم سوره قدر ست و از بدو و سر او مسجع و مقفی ست و آنرا باسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله نواب اشرف والا فرهاد میرزا تالیف نموده ام اما علم صرف پس

تالیفات در صرف

آن نیز چند کتاب است دوازدهم شرح تصریف زنجانی ـ سیزدهم شرح بر شرح تفتازانی بر تصریف زنجانی که تا تعریف تعدی و لزوم پانصد ایراد بر ملا سعد تفتازانی نموده ام و آن شرح را بزبان فارسی نوشته ام ـ چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملا سعد ـ پانزدهم منظومه علم صرف ـ شانزدهم شرح منظومه سابقه ـ هفدهم شواهد شرح منظومه ـ هیجدهم امثله تمرین

شریف که هفتاد و ایراد بر سید شریف در آن رساله نموده ام — و اما کتب نحو پس چند کتاب ست —

تالیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جرجانیه — بیستم شرح فارسی بر عوامل ملا محسن که در مدت نه روز آنرا تالیف نموده ام — بیست و یکم شرح مثنا بعد جاوزت الاثنین معنی و ترکیبا — بیست و دوم شواهد عوامل ملا محسن — بیست و سوم شرح صمدیه که مشتمل ست بر ذکر اقوال و ادله اجمالیه و آنرا در مدت یازده روز تالیف نموده ام و آن هم در ایامی بود که مشغول بشرب دوا بودم و تنقیه مینمودم — بیست و سوم تعلیقه بر سیوطی که تا اواسط مبتدا خبر در سه مجلد نوشته ام و اقوال و ادله و تحقیق حق در هر مسئله نموده ام و بزبان فارسی ست — بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی ست که از آن بهتر در نحو کتابی تا اکنون تالیف نشده و در بعضی از مواضع که بنای ایراد گذاشته ام از سی ایراد و چهل ایراد گذرانده ام و حل عبائر آنرا نجوی نموده ام که محل غرابت و تعجب ست — بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی ست که بفارسی نوشته ام — بیست و ششم شرح حدیث ابالاسود دئلی در اختراع نحو و در آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهر ست و نه مضمر نموده ام و این فقره از مشاکل مشهوره است — بیست و هفتم شرح لغزه شیخ بهائی در اسم زبده که در آن عناوین نحویه را مندرج ساخته — بیست و هشتم منظومه علم نحو — بیست و نهم رساله مؤنثات سماعیه از وجوب التانیث و جائز الوجهین و احکام مونثات — و اما علم منطق پنج کتاب ست

تالیفات منطقیه

سی ام حاشیه بر رساله کبری که در آن شست و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام — سی و یکم منظومه منطق — سی و دوم حاشیه بر حاشیه ملا عبدالله یزدی بر تهذیب منطق که بر دقایق افکار اشکار مشتمل ست و تا بحال مانند آن حاشیه بر حاشیه ملا عبدالله نوشته اند — سی و سوم شرح دیباچه شمسیه و اما علم خلاف که علم آداب مناظره است پس دو کتاب در آن نوشته ام — سی و چهارم منظومه مختصره در آداب مناظره — سی و پنجم منظومه مطوله در علم آداب مناظره — و اما علم معانی و بیان و بدیع پس چند کتاب است — سی و ششم منظومه علم معانی و بیان و بدیع سی و هفتم دیباچه مطول که بزبان فارسی نوشته ام — سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شده — سی و نهم رساله فارسیه در علم بدیع که اشتمال دارد بر محسنات لفظیه و معنویه و تمسک باشعار فردوسی و اشعار مؤلف و برخی از اشعار عربیه — چهلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار و تدقیقات بی شمار و ایرادات بر شارح و خالی از غرائب و تازگی نیست و تقریبا بمقدار حاشیه سید شریف است بر مطول — و اما علم اعداد و وفاق پس در آن دو کتاب است — چهل و یکم منظومه در علم اعداد — چهل و دوم رساله فارسیه در علم اعداد و وفاق — و اما علم رمل پس یک کتاب در آن نوشته ام و آن چهل و سوم ست و اما علم جفر پک رساله در آن

نوشته‌ام و آن چهل و چهارم است و اما علم حساب پس در آن چند رساله است چهل و پنجم منظومه علم حساب است که
هنوز تمام نشد چهل و ششم شرح فارسی بر خلاصه که ناتمام است و از چهل و هفتم است و اما علم لغت پس لغت الاضداد
است که جمع نموده‌ام در آن الفاظ یسیر را که هر یک دو معنی دارند که ضد یکدیگر اند مانند حون که برای ابیض و اسود و احمر موضوع
است و که برای طهر و حیض موضوع است و آن چهل و هشتم است و اما کتب حضرت سید الشهداء پس پنج
کتاب است چهل و نهم کتاب بحر البکاء است که به بحر تقارب و فارسی است و نظم است و بیان شد در آن
بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه الالف تحیة والثناء از مدینه بکربلاء و مراجعت اهل حرم از شام محنت انجام
و آن کتاب پنجهزار و پانصد و پنجاه بیت است پنجاهم کتاب مراثی است از فارسی و عربی قریب بصد و
پنجاه و یکم کتاب مجمع المصائب است که نظم است بحور مختلفه پنجاه و دوم حمله حسینیه است که نظم و بحر تقارب
است و ابیاتش مشتمل بر محسنات لفظیه و معنویه است و آن کتاب را بمحاکات شاهنامه فردوسی نوشته‌ام
انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شاهنامه است پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مشتمل بر
سی مجلس و در هر مجلس بحث از مسائل اعتقادیه است از توحید تا معاد و تفسیر آیات بسیار و اخبار و حکایات
مصیبت بر طبق اخبار معتبره و قریب ببیست هزار بیت است پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین
پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب که در حکم و علل اخبار مصیبت و حل و توجیه اخبار مشکله و تاویل فقرات متشابهه
مصیبت که طرز غریب و اسلوب عجیب دارد پنجاه و ششم فهرست کتاب اسرار المصائب پنجاه و هفتم
کتاب اکلیل المصایب در مصائب افتخار اطایب حضرت سید الشهداء که مشتمل ست بر اخبار معتبره مصیبت
و فضائل ائمه و تاویلات اخبار مصیبت و برخی از مطالب علمیه و خطب جلیله و ذکر اخبار مختلفه در میان
ارباب مقاتل و تحقیق حق و فی الحقیقه آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تاسیس میفرمایند و بر
فروع مترتب میسازند و مشتمل بر سیزده اکلیل و هر اکلیلی مشتمل بر فصول عدیده و حقیقة بر نهجی ست که غرابت
و تازگی دارد و قریب به پانزده هزار بیت است پنجاه و هشتم فهرست کتاب اکلیل المصائب پنجاه و نهم
کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم و نثر ست مانند کتاب عبدل و جوهری و سائر کتب مصیبت است

در تالیف کتب کلامیه و حکمت و ادعیه

و اما کتب کلامیه و معقول و شرح ادعیه پس آن چند کتاب است ششم منظومه علم کلام شست و یکم
شرح آن منظومه شست و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است شست و
سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سئل هل رایت ربک قال نعم والی الآن اشتغل عنه فقلت من انت الخ
و شرح حواشی اخوند ملا علی نوری بر آن و رد ایراداتی که اخوند در آن حواشی بر میرزای قمی نمود شست و چهارم

شرح فارسی برهمان حدیث سابق. شصت و پنجم شرح فارسی بر حدیث کمیل مالحقیقة فقال مالک والحقیقة. شصت و ششم شرح بعضی از فقرات دعاء کمیل که معروف است. شصت و هفتم شرح دعاء معروف سحر که مصدرست بقول آن حضرت الوف التحیة والثناء. اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاء وکل بهائک بهی وتأویل فقرات آن بائمه معصومین. شصت و هشتم شرح دعاء مختصر که وارد در شب جمعه است ومصدرست بقوله الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها الخ که در سفر خراسان نوشته ام شصت و نهم شرح زیارت رضویه الکه در سفر خراسان نوشته ام. هفتادم شرح دعاء معروف مارجب یامن ارجوه لکل خیر الخه. هفتاد و یکم الفیه منظومه در توحید وعدل. هفتاد و دوم در فهرست منظومه توحید. هفتاد و سوم شرح منظومه توحید که قریب به هفت هزار بیت ست. هفتاد و چهارم شرح وصایای حضرت امام رضاء و بیان اسرار آن. هفتاد و پنجم منظومه الفیه در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیاء صلوة الله علیهم اجمعین و رد بر ادیان باطله یهود ونصاری. هفتاد و ششم فهرست منظومه نبوت. هفتاد و هفتم حاشیه بر منظومه نبوت که قریب به سه چهار هزار بیت ست. هفتاد و هشتم رساله هفتاد و سه ملت که والد مرحوم تالیف کرده و بیان حدیث ستفرق امتی ثلثا وسبعین فرقه الخه و آن را تمام کرده و این فقیر آن را تمام کرده ام. هفتاد و نهم منظومه الفیه در اثبات خلافت بلافصل امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مسماة بالوالی الولایت. هشتادم فهرست منظومه امامت. هشتاد و یکم شرح عربی منظومه امامت که قریب به هشت هزار بیت ست. هشتاد و دوم شرح فارسی بر منظومه امامت که قریب به بیست هزار بیت ست و در آن رد جوه و شبهات عامه است و در مشتمل احتجاج امامیه است با مخالفین در اثبات امامت. و اما تالیفات در علم درایه پس چند کتاب ست.

در تالیفات علم درایه

هشتاد و سوم منظومه درایه. هشتاد و چهارم هدایة الدرایه در حل عبارت من اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه. هشتاد و پنجم شرح وجیزه شیخ بهائی در علم درایه که قریب به پنج هزار بیت ست. هشتاد و ششم حواشی بر شرح درایه شهید ثانی اگرچه غیر مدون ست و در حواشی همان کتاب مندرجست لیکن اگر تدوین شود مجلدی خواهد بود.

تالیفات بر کتب رجالیه

و اما علم رجال پس چند کتاب ست. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء ست که ذکر احوال علماء و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثمثا رباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب ست. هشتاد و نهم کتاب کرامت العلماء ست در بیان کرامتیکه از علماء امامیه صدور یافته.

در تالیفات اصولیه ست

تالیفات کتب رجالیه

و اما علم رجال پس چند کتاب است - هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علما و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه - هشتاد و هشتم کتاب قصص العلما - که همین کتاب است - هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کرامتیکه از علماء امامیه صدور یافته است - و اما علم اصول پس چند کتاب است - نود و هم شرح فارسی بر مبحث عدم صحت سلب قوانین مشتمل بر جل مطالب آن و ایرادات بسیار و معنی دور و اقسام آن - نود و یکم تقریرات اصول که در قزوین در خدمت استاد دیده ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است - نود و دوم تقریرات اصول که در خدمت استاد مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله و اجوبه قریب به هفتاد هزار بیت است - نود و سوم منظومه اصول که دو بیت بیت است - نود و چهارم رساله اصول بی نقطه که الفاظ آن مرکب از حروف توراتیه است که نقطه ندارد - نود و پنجم منظومه الفیه در اصول که قریب به شش هزار بیت است - نود و هفتم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل ست بر نقل اخبار و ادله و تحقیق حق و از اول اصول است تا مبحث اجماع قریب به ده هزار بیت ست - نود و هشتم تعلیقه بر قوانین که مشتمل بر مجلدات متعدده است و در اصل برائت و استصحاب به تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه کرده ام میان فصلا - که رد بر میرزا کرده اند مانند ضوابط استاد و اشارات حاجی کرباسی و حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و مناهج حاجی نراقی - نود و نهم حجیت قرائت قرائت سبعه صدم حجیت کتاب - صد و یکم رساله در عدم لزوم تقلید اعلم - صد و دوم رساله در تراجیح - صد و سوم تعلیقه بر کتاب معالم که بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست برایرادات بر صاحب معالم - صد و چهارم حاشیه دیگر بر معالم از ابتدا تا مبحث فور و تراخی - صد و پنجم تعلیقه بر تعلیقه سلطان بر معالم که آن هم بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست بر رد و اجوبه از ایرادات سلطان بر معالم و همی بر دور - صد و ششم رساله در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع له لفظ صلوة و اما علم فقه - پس آن چند کتاب است - صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر ذکر اقوال و بیان استدلال و حق در مقال و الی الآن هفده مجلد نوشته و فقنی الله لاتمامها تفصیلش اینکه از اول طهارت تا مبحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل همه طهارت را در اجزا چند نوشته ام و مسائل همه مقدمات نماز را نوشته ام در یک اجزا متعدده و مبحث افعال صلوة را در یک مجلد نوشته ام و مبحث خلل در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد

تمام شد در یک بلد و تمام سوم در یک مجلد و کتاب متاجر زیرنج مجلد لیکن متاجر تمام نشد و تمام کتاب قضاء در دو مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب صید و ذباحه در اجزاء متعدده و فقنی الله لاتمامه هذا الکتاب المستطاب و هر مجلد تقریباً هفت هزار بیت است - صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر در چند مجلد بدین تفصیل کتاب اجاره یک مجلد کتاب صلح و هبات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قضاء یک مجلد حاشیه میر کتاب نکاح دو مجلد صد و نهم تعلیقه بر روضة البهیه که معروف بشرح لمعه است در چند مجلد - صد و دهم منظومة الفیه در قواعد کلیه فقه - صد و یازدهم نظم رساله الفیه شهید اول - صد و دوازدهم حاشیه فارسیه بر الفیه شهید اول - صد و سیزدهم رساله در حرمت شبیه و تعبیه در مصائب ائمه اطهار صد و چهاردهم رساله در وضوء بدواب که ظرف احد هما غصبی باشد و ظرف دیگر مباح - صد و پانزدهم رساله در تمرینیت عبادات صبی که صدرت مناظره فقیر با شهید ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله نظر بقواعد تمرینیت را اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام شرعی بودن عبادات صبی را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره - صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع ماهی در دامن جالس سفینه غیر پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی در دامن او افتاده - صد و هفدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی ست که میداند آن شخص ذمه اش مشغول بصلوة برای میتی ست و نمیداند اشتغال ذمه بچه قدر و چند نماز ست - صد و هیجدهم رساله مسائل اشکوریه - صد و نوزدهم رساله مسائل کلار ستاقیه - صد و بیستم رساله در اینکه اگر پیوند غصبی باشد در درخت مملوک و یا بعکس پس پیوند درخت شد آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب می شود صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب ملا محمد حسین عشق آبادی در سفر خراسان در نیشاپور از این فقیر سوال نموده بود - صد و بیست و دوم رساله در محاکمه مسئله که محل خلاف میان چند نفر از اعیان علمای عراق شده بود - صد و بیست و سوم تعلیقه بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیه فقهیه شده - صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب در حیاض و واقعه در میان مساجد - صد و بیست و پنجم فهرست منظومة الفیه قواعد فقهیه که مسماة بموانده بوده و سابقاً ذکر شده بود - صد و بیست و ششم رساله در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و رد بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه گفته که جائز ست که در قنوت و ترطلب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از او حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلمه بین الفریقین ست آنرا رد نموده ام - صد و بیست و هفتم رساله فارسیه موسومه به محمدیه در اصول دین و طهارت و صوم و صلوة و زکوة - صد و بیست و

هشتم رساله در خروج دجال و حدیث در اثنای غسل جنابت - صد و بیست و نهم رساله در ما یکه حیض و نفاس و استحاضه - صد و سی ام رساله در خلل واقعه در صلوة از شک و سهو و ظن و علم و جهل - صد و سی و یکم رساله جنة النار در صوم - صد و سی و دوم رساله در وقف و احکام آن - صد و سی و سوم رساله در صیغ عقود - صد و سی و چهارم رساله در ربا و شرایط و احکام آن - صد و سی و پنجم رساله مواریث - صد و سی و ششم رساله دیات - صد و سی و هفتم رساله اثنی عشریه در صلوة - صد و سی و هشتم رساله در احکام ربوا و اقسام آن - صد و سی و نهم رساله در ادعیه مندوبه در حال وضو و صلوة و نکاح - صد و چهلم در ترجمه اذکار صلوة و ترجمه ادعیه مسنونه در آن با اشارة اجمالیه بعضی از فقرات مشکله و حل آن - صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبره در رفع حوایج و دفع آلام و کروبات - صد و چهل و دوم ترجمه مناجاتهای وارده از ائمه که بنظم میباشند - صد و چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده - صد و چهل و چهارم رساله در فضیلت نماز شب و احکام آن از روایات معتبره **در تالیفات متفرقه** و خالی از لطافت نیست

و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد اند - صد و چهل و پنجم رساله در سئوالات این فقیر از حاجی ملا هادی سبزواری در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذاهب ملا صدری - صد و چهل و ششم کنز الانعاز در صیغ مشکله و اخبار مشکله - صد و چهل و هفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه - صد و چهل و هشتم رساله در حل مشکلات از صیغ قرآن و حل الغاز نحویه و حل مغالطات منطقیه - صد و چهل و نهم شرح قصیدة فرزدق شاعر در مدح حضرت سید الساجدین در محضر ضلالت اثر هشام بن عبد الملک که مصدر است بقولش هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الخ و بیان خصائص و بلاغت و لغت و معانی آن قصیده - صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشکله از مثنوی ملای روم و بیان تصوف و تسنن او از استشهاد آن از اشعار غوایت آثارش - صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری مستی بامیر که اشعارش بزبان کجوری است - صد و پنجاه و دوم رساله در الطاف خفیه الهیه بالنسبه باین عبد ضعیف و غرض از تحریر آن این ست که هر کس از الطاف آلهیه بالنسبه بخود تفکر و تأمل نماید - صد و پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات در حکایات مضحکه - صد و پنجاه و چهارم رساله در انشائات و مراسلجات - صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعه و مذاکره و جمع کتب مفیده و اخبار اساتید - صد و پنجاه و ششم رساله در قعداد اسامی برخی از اجلة علماء برای آنکه در قنوت صلوة ورد خوانده شود - صد و پنجاه و هفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین بسوی مالک اشتر در هنگامیکه مالک را متولی مصر ساخته بود - صد و پنجاه و هشتم شرح رساله الف باتا و بیان بعضی از نکات و دقایق و منوال آن رساله و سبب ترتیب بر آن وجه - صد و پنجاه و نهم شرح ابجد هوز حطی

صد و پنجاه و ششم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و همچنین اسامی سایر کتب حقیقت در چه میباشند آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند. صد و پنجاه و هشتم رساله فرائد در علم قرائت که در نهایت لطافت ست. صد و شصت و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی در جمع میان دو خبر که باهم تعارض داشته و انتصار از ملا محمد حسین نمودم و در سفر خراسان آن رساله نوشته شد. صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغت در انتصار از قطب راوندی در بعضی از مقامات و رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید در باب امامت که مدون نشده و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر العبادات مرحوم اخوند ملا آقای در بندی در اسرار و قایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و چهارم کتاب مشکلات العلوم در انحلال اعضال آیات کلام ن در مشکل آی و حل اخبار عویصه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معنی و توجیه بسیاری از اشعار ارباب عرفان و حل بسیاری از تعمیه و الغاز شعریه و اغالیط مشهوره و جنبطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقه آن کتاب از کتب ارتاب در این باب ممتاز است. صد و شصت و پنجم رساله در علم حروف. صد و شصت و ششم کتاب مذکر الاخوان در احوال مؤلف کتاب در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر احضار و اسفار مولف. صد و شصت و هفتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من است و ناتمام است. صد و شصت و هشتم تعلیقه بر فصول شیخ محمد حسین که ناتمام است. صد و شصت و نهم حاشیه بر الهیات شرح تجرید که ناتمام است و دیگر تفسیر واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة لکنه که سه هزار بیت است و تفسیر سوره سبح اسم ربک الاعلی که پنجهزار بیت است و کتاب معین البکاء در حکایات مبکیه که پنجهزار بیت است و حدیقه جعفریه در مسئله جبر و تفویض که چهار هزار بیت است و کتاب موارد الاصول فارسی که سه هزار بیت است و کتاب تاسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت است و رساله در تنازع مالک دراکب دابه در اعاده و اجاره که صد بیت است و شرح نتائج اساد که الی الآن سه مجلد نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود و استدلالی ست و سه هزار بیت است و کتاب کشکول محمدی چهار مجلد ناتمام ست و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دویست بیت است و حواشی بر ربیع ریاض که پنجهزار بیت است و حواشی غیر مدونه بسیار ست مانند حواشی شرح شمسیه و حواشی نتایج اساد و حواشی ضوابط و رساله در صیغه عاجز از عربیت و رساله در شرح اقول

لمعه لواختلافی قدر و کتاب صراط المستقیم در اصول دین از توحید تا معاد با استدلال و فارسی است مشتمل بر شش هزار بیت و رساله در سبب ائمه اولاد خود را باسم خلفاء جور و کتاب سلالیم اللغت در قول ایشان الفقه لغة کذا ظهور ینبوتب زوجه و رساله مس طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن در اثناء صلوة و رساله در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفاتیح و حواشی جواهر الکلام و حواشی امور عامه اسفار و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیه شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد شهید اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر شرایع و حواشی بر قواعد کلیه فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر رجال ابن داؤد و حواشی بر کتاب لؤلؤة البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن - و تلمذ این فقیر در علم معقول در خدمت تلامذه اخوند ملا علی نوری شده مانند اخوند ملا آقای قزوینی و حاجی محمد جعفر لنکرودی ساکن اصفهان و آقا سید رضی مازندرانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی ساکن دار الخلافه طهران که خال مفضال این فقیر بوده و در علم حکمت مسلم آن عصر بوده بلکه در آن عهد علم حکمت در مملکت ایران او حد اهل زمان بوده و مدرس مدرسه خان مروی بود و این فقیر مدتی کتاب شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماه نیز به مجلس حاجی سید کاظم میرفتم و آن در بدو ورود بکربلای معلی بود از جمله کلمات او این بود که از استادم شیخ احمد سئوال کردند که چه دلیل داری بر وجود حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ در جواب گفت که اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کلاه بر سر میگذاری یا بر پا آن شخص گفت بر سر شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کفش را بر پای میپوشی یا بر سر آن شخص گفت بر پا شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید که این استدلال بطریق شیخ نهایت ظهور دارد چه شیخ ائمه را علل میداند و این قاعده کلیه بدیهیه است که هر زمان که علت موجود شد معلول موجود میشود و هر زمان که علت منتفی میشود پس هر وقت که معلول موجود شد علتش خواهد موجود بود و هر وقت که معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم که ترا قوة امتیاز روز از شب ست پس معلوم ست که علت این ادراک وجود امام ست علیهم السلام پس باید امام عصر موجود باشد و اما بنا بر طریقه ما اهل شرع که امام را علت غائیه برای خلق اشیاء میدانیم پس به همین نهج تقریر می کنیم که چون مغیبی را دیدیم که وجود دارد و آن عبارت از وجود قوه مدرکه ست برای مردمان پس باید که علت غائیه آن هم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام انصاف

استدلال محکم **در تحقیق قاعدهٔ لطف** تامی ست

ولیکن مشهور میان علماء در اثبات امام عصر روحی فداه وعجل الله فرجه دلیل متکلمین ست که عبارت از قاعدهٔ لطف باشد چه ببدیهه عقل لطف برخدای تعالی لازم ست یعنی تقریب بطاعت وتبعید از معصیت نماید بنحویکه جبر لازم نیاید مثلا اگر خواسته باشی که کسی را ضیافت کنی ومیدانی که اگر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد اما اگر یا دمراسله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اگر بادمراسله ننویسی نقض غرض خود نموده واین سفاهت وعبث ست وشکی نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است ووجود امام معصوم لطف وتقریب بطاعت ست وتبعید از معصیت ست ولطف برخدا لازم ست والا نقض غرض لازم آید واما اختفاء امام پس از جانب ماست چه برخدا نصب امام لازم ست وبرامام نیز قیام بامامت لازم وبرمکلف هم اطاعت لازم الحال دو شرط اول متحقق ست ولیکن شرط سوم که اطاعت ست منتفی ست فلذا محقق طوسی در تجرید فرموده وجود لطف وتصرفه لطف آخر وعدمه منا ولیکن اختفاء امام بانتفاع از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی ست که در زیر ابر ستر باشد چه با نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه وتنظیر در توقیع وارده از جانب حضرت صاحب الامر وارد ویافته پس قاعدهٔ لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر ست قطع نظر از تواتر اخبار از پیغمبر مختار وائمهٔ اطهار سلام الله علیهم مادام اللیل والنهار وتحقیق این مطالب را در منظومهٔ امامت ودر شرح آن بیان کردیم واین فقیر را تلامذهٔ چندی ست که از ارباب کمالند وبعضی از این فقیر اجازه دارند از آنجمله **اول** جناب آقا سید علی قزوینی که مسلم آن بلده واز خویشان استاد آقا سید ابراهیم ست **دوم** آقا سید احمد کیسمی که ساکن لاهیجان واز علماء مسلمین آنجاست **سوم** جناب حاجی شیخ محمد ساکن طهران که درمسجد جمعهٔ آنجا نماز جماعت میگزارد **چهارم** میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعمام این فقیر بوده ودر اصول از مهرهٔ زمان بود **پنجم** آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تنکابن **ششم** اخوند ملا عبد العلی رحمانی طالقانی که صاحب تالیفات ست **هفتم** اخوند ملا علی مرجانی طالقانی وغیرایشان کثرهم الله امثالهم واز جملهٔ محاضرات مؤلف کتاب اینکه زبدهٔ ارباب بسالت وسماحت والی بلد این فقیر را در نزد خود احضار نمود ومسافت چهار فرسخ راه بود واوایل فصل تابستان بود پس بدون تهیهٔ اسباب سفر چنانکه مرا برآن عادت بود روانه گشتم فی الجمله راهی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت وتا بمنزل رسیدن از سر تا پا تر ولباس یکسر پر از آب شد بعد از وصول بمقصد والی وفقه الله للطاعات آتش بسیار افروخت وحکم بتغییر لباس فرمود وبدست خویش جای طبخ وترپاکی داد وغلیان متعدد

آورند پس از ساعتی فرمود که اگر بر سر حال آمده و ترد ماغ کشتی سوالی دارم من عرض کردم که بالفعل حالتی دارم پس از من سوال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل الله و بندگان مقرب خدا میباشید و ما بنده عاصی دور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام تر است زیرا که ما را غذا همیشه با الوان مختلفه از خورش و اقسام حدیده اذا طعمه واشربه است و شما را هرگز غذای درستی در کار نه و البسه ما همیشه از حریر و الوان مرغوبه باقیمت که گویا از سر تا پا پنجاه تومان و صد تومان قیمت یکدست لباس ماست و شما را سرتا پا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم میباشید پس اگر امروز ما سفر میکردیم اسبابی و البسه ما را بود که مانع از باران و آن اسباب شما را نبود ایضاً ما همیشه بر اسبهای خوب متعدد سواری شویم که قیمت هریک یا صد تومان میگیرند و شما از آن محروم اگر یک راس یا بو داشته باشید قیمت آن هشت تومان است از این لذت هم محروم میباشید و ایضاً ما را مساکن عالیه منقش و مزخرف و فروش فاخره و منازل شما بی زینت و تنگ از این لذت هم که حظ روحانی ست محروم می باشید و ما را بنوان جمیله متعدده است و از صید و سواری و تماشا بهره مندیم و شما محروم و ما را منصب و حکمرانی و تسلط ست بنحویکه هر حادثه بشمار روی دهد باید با شما کی شوید که ما آن را انجاح و انجام دهیم و شما فاقد این سلطنت با اینکه شما از مقربان درگاه خداوندی می باشید و ما مجرم شما از این لذایذ محروم و ما محظوظ می باشیم - سبب را بیان کنید - من گفتم که چون سوال کردی اکنون درست استماع نموده باش - لذایذ بر دو قسم ست باطنیه و ظاهریه اما مدرکات ظاهریه از آنجمله لذایذ چشم است چون دیدن وجوه حسان و البسه نفیسه و مساکن و دور و قصور عالیه و شکی نیست که لذت چشم همان لحظه است که دیده باز است و نگاه می کنی و چون دیده را بهم آوردی آن لذت بالکلیه فانی است و اما لذت سمع آن نیز همان زمان است که آواز ها را می شنوی بعد از آن بلا فاصله فانی ست و عقلاً چنین چیز را لذت نه می شمارند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت گفته که از استادم پرسیدم که این سخنی که شیعه بهم بافته اند عمر طالب دنیا بود کذب محض ست و الا چرا هرگز لباس خوب نه پوشید و غذای خوب نه می خورد استادم گفت که شیعه کاذبند اما غذا و لباس کار زنان است مرد را همان سلطنت و سطوت کافی ست مجملاً لذات اکل مادامی ست که از کلو بزیر نرفته از آن پس لذتی نه دارد و در هضم و نضج انمرات بسیار محتاج بادویه و طبیب و مورث امراض صعبه است و اما جماع پس لذت آن همان قبل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است و ذکر

در نزد عقلا مستهجن و قبیح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول را نیز در بول دان کردن از افاحش قبایح است و اما حکم رانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی وارید پس از عزل آن همه لذاید در حیز فقدان است ولیکن علماء دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگارند و لذاید ایشان مرتبه عقلانیه و دائمه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی با جمعی از همسران و شعری از خواجه حافظ بپرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاهل باشند لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بتو دهند با اینکه شعر علم نیست و از هزلیات و هفوات است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم الحضورند و شکی نیست که دایم الحضور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب و لذاید بالاتر است نمی بینی که احتلام در خواب چون بحواس باطنه است الذ از جماع ظاهری است و اما سطوت همانقدر ما را بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تلطف سلطانی است و ما با این همه فقر و پریشانی و بی سامانی بمحض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمائید و هر چه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدائی است و برتر از همه لذاید است ج حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث و نهایت عابد و زاهد و متبع در اخبار بلکه مسلمان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجه اجتهاد داشته و دائما مشغول کار و مطالعه و تالیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسه عالی و مسجد متعالی است و در امر معروف و نهی از منکر متصلب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم شراب خانه بود و از معروفات او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند و در ابکاء پر سید الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار مبکی بود و نه می گزاشت کسی ذکر مصیبت از اجناب غیر معتبره نماید و او از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی نیز تلمذ کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبد الله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر یکه چون بشهر حلب رسیدیم پاشا و طلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمود من گفتم که آداب مجالس ایشان را نمیدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند بهمراه من روانه داشت چون به نزد پاشاه رفتیم احترام بسیار نمود پس از من سئوال کرد که دلیل شما بر خلافت علی چیست من گفتم که من مذهب سنت و جماعتم و شافعی مذهب هیباشم پاشاه گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیدم که ادله شما را

دانسته باشم پس من شروع باقامه ادله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه رومی نمود و نهایت با ادراک بود پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر مجاب شوم مایه ضعف اعتقاد ضعفاء و عوام از شیعه خواهد بود پس در باطن متوسل بباطن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و افاضه ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صباح آن شب پاشاه دراز کوشی مصری بمن ارزانی داشت با شال ترمه و ماهوت و شیرینی و بهریک از انان که بهمراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان دراز گوش را در حلب به چهل تومان فروختم -

در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است - کتاب غنیمة المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است - کتاب مسلک در شرح ارشاد در دو مجلد است - کتاب تفسیر کوچک در هفت مجلد است -

در کتب معتبره مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است - و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی است - و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت وقت در تنقیح اخبار مصیبت کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مبکیه و قصاید عربیه در مراثی ذکر نموده و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمة المعاد در نزد من است چنانکه کتب اساتید اکثر در نزد من است و بعضی از مجلدات منهج الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار پست تر از کتاب معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منهج الاحزان اخوند ملا حسن یزدی نیز سر آمد کتب مصیبت و نهایت معتبر و همچنین بحار که اعلی از همه است و همچنین منتخب شیخ طریحی و لهوف سید بن طاؤس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین ارشاد شیخ مفید و امالی صدوق - از انجا نیکه در اخبار مصیبت غیر صحیح باصطلاح متاخرین نادرست لهذا در بیان اخبار غیر صحیحه بایه نهایت دقت داشت و کتاب محرق القلوب اخوند ملا مهدی نراقی خوب نیست و بسیار عجب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب اخوند ملا آقای دربندی مشتمل بر غث و سمین است اخبار مظنونة الکذب یا مقطوعة الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق و تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقت کتابی است که کسی بر او سبقت نه کرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح نهایت شوخ بود و این فقیر هم چندی بدرس او حاضری شدم ولیکن بتحقیقی از او استماع نه میشد -

در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جملهٔ مطائبات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظری بود در قریهٔ از قراء من پس در آخر محاسبه نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من گفتم ده ده است و یک یک چگونه ده یک می شود گفت قاعدهٔ حساب چنین ست آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج باجازه است و مراد ادعیه ختم دوازده امام خواجه نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس من اجازه داد بشرط اینکه در مطالب مشروعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون من باصفهان رفتم مطول میخواندم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او حاضر شدم و مرا کیفیت درس او پسند نیامد و از جملهٔ مطائبات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدیم میرزا شکور شاعر نیز با ما همراه و بین راه گفتند که او زنا کرده پس او را خواستم و ایراد کردیم که تو بزنا می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد ست زیارت را در نامهٔ عمل دست راست می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر ست و حاجی مزبور در کربلای معلی خانه خریده بود در آخر عمر بکربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی بزیارت حضرت سید الشهدا علیهم السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعا می نمود که بناگاه افتاد اورا بدوش گرفتند و بخانه بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه وحشره الله موالیه المعصومین علیه السلام

در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاتی عجب دست بهداد بزیارت نجف اشرف رفت و مریض شد و زمان احتضار گفت مرا در جنازه بگذارید و بر قد مطهر حضرت امیر المؤمنین بگذارید پس اورا در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام گذاشتند و در همانجا وفات یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء و امر معروف بود و بی غایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه داشت ولیکن بطن این قاصر اجتهاد او محل تأمل بود بلکه مبین العدم بود اما درس مسائل فقهیه را خوب ضبط داشت وقتی در روز عید بدیدن او رفتیم آن مجلس مملو از علماء بود و سوال کرد که حکمت در زنده بودن حضرت عیسی و اقتداء نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نبینا و علیهم السلام کسی جواب نه گفت من گفتم که شاید حکمت لطف باشد چه حق تعالی میداند که امت عیسی اکثر خلق روی زمین میباشند چه هفت فرنگ از نمسا و فرانسه و انگلیس و پروس بلکه روس نیز از ملت و امت حضرت عیسی میباشند و اگرچه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند و این معنی است قوله تعالی وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ و آن جناب را می شناسند و بواسطهٔ شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آورند اگر چنین نه می شد انکار میکردند از تبع امام عصر هلاک می شدند حاجی مرحوم تصدیق کرد و گفت که شیخ احمد نیز چنین گفته

اخوند ملا صفر علی لاهیجی

اخوند ملا صفر علی لاهیجانی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذهٔ مرحوم آقا سید محمد بود و او از حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رساله در درایه و برخی از فقه را نوشته لیکن پایهٔ فهم آن همان اول درجهٔ اجتهاد بود و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شد و درس او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عتبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل فوقوتراخی ست و معلم ساخت آخرش را به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم حقیر طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدیدن او رفتم و سوال کردم که در حدیثی دارد که بعضب امیر المومنین علیه السلام را بخلافت روز عید غدیر بود یا نوروز و خلافت معصومیه باز در عید غدیر یا نوروز بجناب ولایت مآب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه ماند و برحلت پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیست و پنجسال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود بایست میان این دو عید زیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نگفت و مرحوم حاجی شهید ثالث را نیز همین سوال نمودم و جوابی نشنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه نمودم و اخوند مزبور در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد ربوبیه که از ملا صدری ست تدریس میکرد و در اصفهان بود پس شیخ خوابی دید صباح آن روز دهان اخوند کنده شده و بوی کندا از دهان او بلند می شد بحدی که اهل مجلس از آن متأذی می شدند پس اخوند از تدریس و تدرس علم حکمت تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی کندا از دهانش رفع شد۔

اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معاریف علماء عالی مقدار و از مشاهیر فضلاء روزگار محور دائرهٔ فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتهار و حید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت سید مختار افضل التحیة والثناء و او از تلامذهٔ آقا سید علی صاحب شرح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی از آن عالم علیم بروز نیافته مگر رساله در اصل برائت که آن هم ناقص ست و در علم اصول در عراق عرب و عجم برتر از او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و دماغ تدریس نداشت و میگفت که در میان تلامذهٔ آقا سید علی ما سه نفر سرآمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شاگردی نبود۔ من شریف

العلما و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید گمان آن نشود که آن بزرگوار مبالغه نموده و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه علم طور علم و موسس در علم اصول بوده و این فقیر نیز در خدمت آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه تحریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را گمان اینکه آنجناب جربزه دارد لیکن او خود میفرمود که من جربزه ندارم و لیک بجهت تشحیذ اذهان طلاب این جرح و تعدیل در دلیل

در وصایای آقا سید علی بملا عبد الکریم

مینمایم

مجملا آنجناب میفرمود که چون سید الاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسید من و شریف العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشما وصیتی هست و آن این است که مجلس درس پسرم سید محمد را نشکنید و مجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را همراه گرفتم و مجلس درس آقا سید محمد رفتیم و تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء بمجلس درس نیامد پس از انقضاء مجلس بمنزل شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب برآمدم که چرا بدرس حاضر نشدی در جواب گفت که چه قدر و تاکی زینت مجلس دیگران شویم من باید خود درسی بنا کنم پس من بمجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گذاشته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چند روز طلاب هجوم آوردند از آن پس کم شدند تا دو سه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء می سوخت تا شبی بدحجره او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گذاشته و دو سه سطر از قوانین را نگاه می کند از آن پس در میان حجره گردش میکند و فکر می کند و بهمین منوال هر شب تا صبح بود پس من بنای تدریس قوانین گذاشتم باز جمعیت شد بعد از دو سه روز اجتماع بدل بافتراق تبدیل روی به تناقص گذاشت و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم-

کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبد الکریم

مؤلف گوید که سر حوضم ملا عبد الکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلماء محقق بود و آخوند ملا عبد الکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر عدیل و نظیر نداشت و ایضا تدریس شریف العلماء نحوی بود که اگر کسی بیست سی مسئله از اصول او میدید از همه مسائل او باخبر میشد و لیکن آخوند ملا عبد الکریم این قسم نبوده و ایضا قانون تدریس را شریف العلماء منتفح ساخته بود و آخوند ملا عبد الکریم در آن راجل بود نحوی در اندک زمانی تلامذه

مرتضی

شریف العلما، ترقیات بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبد الکریم که کسی در نظر او ترقی نه کرده و
ایضا شریف العلما، مجادل بی عدیل بوده و کسی او را ملزم نساخته بوده و اخوند ملا عبد الکریم در جدل عجز
داشت باین اسباب اخوند ترقی تدریس نه کرده والا اخوند ملا عبد الکریم در تدقیق بگانهٔ دیار عرب
عرب و عجم بوده و دران اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تا زمانهای سابق ما تتداو مدقق در علم
اصول بنظر نرسیده شاهد بر امور مذکوره اینکه در زمانیکه در دار السلطنهٔ قزوین بتحصیل اشتغال داشتیم
اخوند ملا عبد الکریم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استادش را درس می گفت آن هم
به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب با هم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبد الکریم که وحید اعصار است
در این شهر باشد و ما از او استفاضه ننمائیم و درس اصول او را مشاهده نه کنیم نهایت خلاف مروت
ست پس چند نفر بدین عزم خدمت اخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که
درس مرا شرایط چندی ست اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نه میگویم دوم
اینکه کسی ایرادی در میان درس نه کند و اگر اشتباهی دارد بعد از اتمام درس شبهه خود را بگوید تا جواب
او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چهارم اینکه همچکس نه گوید که کافی است و بس بلکه هر جا نیکه
محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگر چه نه فهمند لا اقل تا شش ماه بیایند آن
وقت اگر نه فهمند نیایند مجملا این شرایط را محقق ساختیم چندی بدرس او میرفتیم هر روز بدون تکرار
مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میگذاشت تا دو ساعت بظهر مانده فراغت حاصل میشد
بدون تکرار و بزبان عربی که اکثر همه تحریر میشد تقریبا بقدر هزار بیت تحریر می آید طلاب در تحریر
آن عاجز بر آمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدلالات بسیار میکرد فردا آن ادله را رد میکرد
روز دیگر باز اثبات میکرد و همچنین تا چند روز خود میفرمود که این نه از ارباب جبر بوده است بلکه من خود در
حکمتی استقامت دارم و تکثیر ایرادات در رد و اجوبه برای تشحیذ اذهان طلاب ست -

در حکایات غریبه

و از حکایات عجیبه اینکه اخوند ملا عبد الکریم میفرمود که زمانی که من در بلدهٔ اردبیل در مدرسه بتحصیل
اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف به نانت و بخل و خساست نفس بحدیکه هر گز فطیری
به فقیر از سفره احسانش نرسیده و غالبا در اوقات غذا میهمان کسانی می شد که مدیون او بودند و
از مال خود اکل نه مینمود بنحویکه وقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او طبخ کردند و او را مهمان
ساختند چون خواست که بخورد در کلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت گفت که مال من در میان

این مال ست که به کلویم نه میرود پس شبی با طلاب در باب آمدن گفت‌گو داشتیم همه اتفاق کردند که من نیست که چیزی از او کسی از برای نقد ا بگیرد پس من گفتم که من فردا نزد او خواهم رفت و چیزی برای طلاب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آخر الامر عهد و نذر نمودیم که اگر چنین کاری را از پیش بردم طلاب هر کسی مقداری را بمن داده باشند و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه مقدار ده هزار تومان در زیر فرش در حجره کاروان سرا گذاشته بود که اگر مالی برای فروش میاورند ثمن آن از خانه احضار نمودن طولی داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد معامله شود و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر دامن همت بر کمر و بنزد آن مرد در کاروانسرا حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشه نشستم تواضع جزئی و تحیت قلیله ادا کرد از آن پس گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس را جمع داشته استماع نمائید گفت بگو پس من شروع کردم از بی اعتباری روزگار غدار و فنا اعمار و هلاک و اضمحلال آثار و عذاب روز شمار و قهر و غضب حضرت جبار قهار از آیات و اخبار ائمه اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بنحویکه دیدم اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت بکار زدن معاهده و احتمال تیر است پس گفتم که چه می شود که این صدمات و لطمات و عقبات را دفع سازی باینکه تنخواهی برای طلاب مدرسه فلانیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حصه آن روز که روز خلت و شفاعت و ثروت نیست ترا رحم نماید و از این شدائد خلاص نماید پس آن مرد بی فاصله و بی مسامحه و مماطله و ممانعه و مسامحه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را اخذ کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فوراً برخاست و رفت که مبادا باغوای غیلان و احتیاله و عفاریت خارجه و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان گردد بلا فاصله برخاستم و روی بجانب مدرسه آوردم همین بدر کاروان سرا رسیدم دیدم آن مرد از پشت سر فریاد میکند که ای باغوندر همان جا باش که ترا ببینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب کردم او هم سرعت نمود تا در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مضاربه و مشاجره و منازعه گذاشتیم مصلحین خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با خوندبیچاره مجادله می کنی گفت که اخوند امروز بمنزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ گزاف تنخواه از من درخواست نمود و مال مرا می برد چون مردم باجرا و قضیه ندا را منع کردند که بعد از قرنی تنخواه جزئی باین شخص که فقیر و عالم است داده اکنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گذاشتند و نصیحت می نمودند من از دست

او بیرون آمده و بعد سه رسیدم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواه را میان ایشان قسمت نمودم و آن مبلغی که بآن نذر مجازات منعقد ساخته‌ام از ایشان گرفتم. مؤلف گوید که اگر کوئی که بنا بر این تقریر آن شخص راضی بر آن نبود پس اخوند چرا مال او را با عدم رضای او تصرف و مصروف به فقرا داشته اگرچه در اول وکیل بوده ولیکن در ثانی الحال او را منعزل ساخته بود جواب گوئیم که افعال مسلمانان محمول بر صحت شاید بسبب نصایح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیه و یا از حاکم شرعی اذن داشته چه حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم بهم رساند که شخصی را اشتغال ذمه بر د مظالم و حقوق ناس و یا اخماس و زکوة باشد می تواند او را اجبار نماید و بنحویکه ممکن ست استیفاء حقوق ناس کرده باشد پس در این واقعه شاید چنین بوده است.

در سبب عدم اشتهار اخوند ملا عبد الکریم

مجملاً در بدو امر اخوند ملا عبد الکریم را اشتهار بسیار بوده تا اینکه زمانی دو نفر از اهالی قزوین مواقعه عظیمه داشتند و آن را در اصفهان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام طی نزاع کردند و مرحوم سید به یکی از مرافعین حکم داد چون به قزوین آمدند اخوند بر خطاء آن مرافعه واقف شد و نقض حکم سید نمود لیکن بپیش رفت نداشت و علماء قزوین همه حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت در اشتهار اخوند ملا عبد الکریم منقصتی پدید آمد والا بایست که اخوند در اعصار وحید اعصار باشد بلی اشتهار در هر عصری از اعصار و در هر مصری از امصار و در هر قطری از اقطار مبتنی بر مصالح و حکم واقعیه کامله متکامله کاسته است که اکثر آن را جز خدا یتعالی کسی نمیداند و بعضی را میتوان بعقل ادراک نمود و نسبت میان فهم و علم و اشتهار عموم من وجه است. و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم نماز جماعت نه مینمود و میگفت که در بدو امر مرا بمسجد بردند که جماعت او انمایم چون وقت دیگر شد جمعیت مأمومین روی به نقصان گذاشت دیدم از کم شدن مأمومین در نفس من تاثیری پیدا شد و خوشم نیامد و دانستم این نماز جماعت قربة الی الله نیست و فائده ندارد پس ترک نماز جماعت نمودم و باید دانست که اخوند نقض حکم سید را نمودند از هوای نفس بود بلکه اعتقاد باجتهاد. سید نداشت و یا در آن واقعه مفروضه جناب اخوند را علم بهم رسید بر خطاء حکم سید و بر سید شبهه و اشتباه شد و چون رساله مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت که سابقاً در اجتهاد سید شک داشتم چون رساله او را دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتهار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شد اخوند گفت که من تعجب دارم از اینکه شیخ بسر حد اجتهاد رسیده باشد و چون برای او گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقه نوشته است اخوند ظرافت کرده گفت که کاتب ده دوره فقه نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیر را استنساخ نموده و میگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح را با کتب فقهاء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبارت مردم را نوشته است و هیچ تصرف ننموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخواهم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان باجرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای مهمی بطهران رفتم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کرباسی آقا میر سید حسن میر محمد صادق که از مشاهیر اصفهان بوده —

در دیدن اخوند کتاب حاجی کرباسی را

و از تلامذه حاجی کرباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلماء تلمذ نموده ایشان هم بطهران آمده بودند پس ایشان بدیدن من آمدند من باز دید نمودم و گفتم که از تالیفات حاجی کرباسی اگر چیزی حاضر است زیارت کنیم پس ورقی ابراز کردند با آقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خوانده یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب بر آمدند و مکالمه نمودیم مراجعه هر دو تصدیق بر خود دادن نمودند پس سطر دوم را خواند دو ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الامر هر دو تصدیق نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه و از اخوند شخصی استفتاء نمود که امروز اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من اعلم میباشم و پس از من اخوند ملا علی فیروز آبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جائز التقلید است از ایشان گرشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا مبین العدم و ملا علی فاضل بوده و در خدمت اخوند هم تلمذ کرده و از او اجازه گرفته و در بلده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و نود است او و حاجی ملا هادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک روز تعزیه داری کردند و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش منحصر آن بود و از امور علمیه دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نمی کند ذوق ندارد و در کار خود وارد نمی شود برمیداشت یعنی یک تومان مایه میگزاشت دوازده هزار برمیداشت و میگفت که این صنعت را از درویشی در کربلای معلی بمن تعلیم نموده و لیکن در آخر کار می گفت که الآن کار بآنجا رسیده که یکی برمیدارم یعنی اگر یک تومان مایه بگزارم یک تومان علاوه برمیدارم —

در مناظره میان حجت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی

و ایضاً حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد دار و شدم آن جناب دو جزو من داد و گفت که اینها را بخوان عرض کردم که از کیست گفت مرافعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد با قرحجة الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی و قرع یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظرم مرجح آمد بسید عرض کردم که من چنین فهمیده ام آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد نراقی کرد و حکایتی عجیبه باخوند ملا عبد الکریم مرحوم حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقعه ساخته بود و در نزد من بمرافعه آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و هیبتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رفتار نداشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام کفتم جواب مرا گفتند و آن سید که از همه بالاتر نشسته بود با من به عتاب و خطاب در آمد که چرا خواطر فرزند ما سید تقی را شکستی البته از این پس از این کارها نه کرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانه سید و دیدن از او کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را با و نه کفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت باز واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود باز حکمی کردم که مایه ابطال کار سید شد و مجدد انقاری در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رؤیا دیدم که باز همان کس که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به هیبت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشخاص نشسته اند پس باز همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود و حکم کرد که او را راضی سازم صباح آن روز با اینکه برف میبارید بخانه سید رفتم و سید بدر خانه آمد و با هم رفتیم و در زیر کرسی نشستیم پس از صحبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم و دیشب در عالم رؤیا شما را با آنجا که بردند و در آن مجلس که در دم در خانه ایستاده بودید من هم در آن مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا بمضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب را به کسی اظهار نداشته بودم ـــ

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی

ش حاجی ملا محمد جعفر استرابادی ساکن طهران او فضلاء زمان و جامع علوم و از تلامذهٔ آقا سید علی صاحب ریاض بوده و او را تالیفات بسیار است مانند شرح تجرید در علم کلام و کتاب مدارج العلوم که در علم عربیه است و در اصول و فقه تالیفات بسیار دارد و او در خدمت و محضر آقا سید مهدی باشریف العلماء مجاجه با آقا سید کاظم تلمیذ شیخ احمد نمودند و او را ملزم ساختند و کتابی در رد شیخ احمد نوشته و بسیار محتاط بوده است و دو درس می گفت یکی اصول و یکی هم فقه که از تالیف او و پیش از درس هر روز خطبه می خواند و بعد از درس دعا می کرد و مؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام و در اکثر علوم مربوط بوده و طبع شعر داشته و طبع شعر نفضلی ست از جانب خداوند تعالی غرا ائمه که بعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم و هر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصراع شعر در مصیبت گفته باشم و در آن کتب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محسوب باشم -

در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

و مرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد و پس از آن میفرستاد که در کربلا دفن کنند و آنجناب و بعضی از کتب کلامیهٔ خود او را مشعر بوده و را مامت ذکر کرده از آن پس گفته است فاذن هو خلیفة الله الرابع و حد یکلام فضیلت فرجام آن ست که خدا یتعالی جل شانه سه نفر از اولیاء را خلیفه خوانده یکی آدم که فرموده انی جاعل فی الارض خلیفه و دوم حضرت داود که میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفه سوم حضرت هارون که فرموده یا هرون اخلفنی فی قومی پس چهارم آن از خلفاء حضرت امیر المؤمنین ست و آنجناب در کتاب مدارج العلوم گفته که از مصدر یا نزده وجه باز میکرد و این فقیر در شرح امثله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام - و ایضاً در باب قضایا از کتاب مدارج العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که ظاهر اینکه حاجی مزبور در این باب متابعت میر غیاث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات برسیزده قضیهٔ مشهور افزوده و از این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده و آن این ست یکی اشی یعنی کسیکه برای زخرفهٔ دنیا به کسی ارادت بورزد دیگر مرید شاشی بیانش بدا از او سوال کردند فرمود که سابقا کسی با من بی نهایت ارادت داشت و هرگز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سر من ترک نمیکرد و همیشه پیش از من بمسجد رفته انتظار میکشید تا روزی من دادو با یکدیگر متفقا بجائی میرفتیم در میان راه اقتضاء ادرار شد و مهلت آن نداشتم که بمنزل برسم و آبی هم نداشتم که پس از بول خود را

تطهیر کنم پس در گوشه نشستم و بول کردم و دستمالی بجوی پیچیدم و بخانه رفتم و تطهیر نمودم پس چند وقتی برآمد که آن شخص را در مسجد ندیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نمیکرد و سبب چه باشد که حضور بهم نمیرساند پس بخانه او رفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مراوده او استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقا من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز دیدم که شما بول کردید و خود را نه شستید پس اعتقاد من از شما زایل شد حاجی گفت من او را میدانستم

حکایت اخوند ملا حسن یزدی

کذا شنیدم نام

اخوند ملا حسن یزدی از معاریف مشاهیر فضلای خطه ایران و در نهایت زهد و ورع و تقوی و عبادت و در ابکاء بر حضرت سید الشهداء و اقامه ماتم بی نهایت مداومت و مواظبت داشت و اوایل حال مسکنش در دار الخلافه و در اواخر ساکن کربلای معلی و مدفنش در همان ارض مقدس و از تالیفات او کتاب مهیج الاحزان است که اخبار معتبره مصیبت را در آن جمع نموده و نهایت اهتمام تمام در اخبار داشته و او از شاگرد مرحوم آقا سید محمد است و دور نیست که آقا سید علی را هم ادراک کرده باشد و آنجناب در اواخر حال مبتلی بازار رعشه بود و اطباء او را هر روزی بیک مثقال سم الفار اعتیاد داده بودند

فتح علی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد

در ذکر کرامت اخوند ملا حسن یزدی

و از جمله کرامات اخوند ملا حسن یزدی اینکه در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلیشاه در یزد بود و بالنسبه برعایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او بستوه آمدند اخوند ضرر حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را بانواع فضاحت و فظاعت بیرون کردند و در بدو امر بسلطان عارض شدند و مردم امر را به سلطان اشتباه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه فراوان است بنحویکه در هیچ بلدی از بلاد ربع مسکون چنین نیست و اگر رعایا و برایا عارض شوند امر را اعیان و وسایط بسلطان مشتبه می سازند و الا سلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در عدالت بنحویکه گویا چنین سلطانی از بدو وجود بدین عدالت و این طول مدت پای در دائره وجود در عالم شهود ننموده اما چه فائده و سائطی که بحق مبدء المبادی راهی دارند همیشه از لطمه و صدمه دیگران نابود و آنانکه با خدا یک رو کرده اند زیان زیانکاران بدیگران برای ایشان ندارد تبعارفات و تکلفات حجابات از ظلام می نمایند و این فقیر مؤلف کتاب در سالی که بحضور ملوکانه حضرت ظل اللهی مشرف شدم و خواستم که در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که شغور مسلمانان ست

واگر مستمی برعایا روی دهد برای صد دینار حکم آن ظالم را پاره می کنم ومن تکلیف از خود برداشتم وتکلیف را به کردن شما بار کردم واین سخن از روی صدق بود نه مبالغه مجملاً در معامله یزد سلطان جنت آشیان فتح علیشاه اخوند ملا حسن را بدار الخلافه خواست پس از ورود او را احضار معدلت نثار فرمود وعند الملاقات سخنان خشونت آمیز در میان آمد سلطان استفسار واقعه از اخوند نمود ومیش آن بود که اخوند این امر را از خود خلع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم وفقرا از ستم او بسته آمده اند لهذا من او را بیرون کردم سلطان متغیر شد وحکم کرد که چوب وفلک در مجلس آورند که اخوند را العیاذ بالله در مجلس چوبکاری وتنبیه وسیاست کرده باشد پس در مجلس سلطان پاهای اخوند را بفلک بستند مجدداً سلطان بامین الدوله اصفهانی روی آورده که امین الدوله اخوند یقیناً تقصیری نه کرده واین کار را رعایا و برایا خودشان نموده اند ومقصودشان این بود که به اخوند تمکین نماید واز این کار تبری نماید امین الدوله نیز چون بطبقهٔ علیهٔ علماء اخلاص داشته در مقام معذرت وتصدیق سلطان برآمده بناگاه اخوند با آنکه پایش بسته بود تبغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ به گوید من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم وتعدی او فقرا ورعایا تقصیری ندارند پس سلطان بامین الدوله اشاره کرد که توسط کند امین الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند واخوند از مجلس برخواست ومنزل خود رفت چون شب شد سلطان در عالم رؤیا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه وآله وبارک وسلم را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته اند وآنجناب افتاده سلطان به نزد پیغمبر صلوة الله وسلامه علیه شتافته وسلام کرد آنجناب علیه افضل التحیة والثناء بسلطان اعتنائی نه کرد وسلطان عرض کرد که پاهای مبارک شما را چه کس بسته تا من او را تنبیه وسیاست نمایم پیغمبر فرمود که پای مرا تو بستی سلطان عرض کرد که من اینکونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیروز حکم نه کردی که پای اخوند ملا حسن را بستند پس پادشاه با بیم وهیبت وخوف از خواب بیدار شد وصباح آن روز با خوند ملا حسن احترام بسیار نمود وخلعتی فاخره به دو داده واورا مامور بر جوع وطن نمود اخوند قبول نه کرد ودر همان دار الخلافه ماند ودر آخر عمر به کربلا سکنی نمود وهمیشه در خانه خود مجلس عزائی برای حضرت سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب مینمودند خود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود ودر مسجد هم موعظه میفرمود وذکر مصائب مینمود واین فقیر هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم وهمان زمان که در کربلا بود باز در ایام عزا بخانه او میرفتم وبا اینکه آزار رعشه داشت وسخن او را درست نمیشنید فهمید مع ذلک بی اندازه گریه میداد۔

واز جمله چیزهائیکه در بالای منبر مشافهة از او شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوف التحیة والثناء را در خواب دیدم و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن حضرت سرور کائنات صلوة الله وسلام فرمود که بلی ای اخوند فرزندم حسین در زمان شهادت چهار دفعه غش نموده و فقیر این حکایت را بتفصیل در کتاب اسرار المصائب و کتاب اکلیل المصائب نگاشته ام

قصه حضور شیر به قتلگاه

ایضاً روزی از ایام محرم در خانه استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزا برپا بود مؤلف کتاب بآن مجلس حاضر شدم پس بلا فاصله اخوند ملا حسن نیز حاضر شد و در جنب استاد نشست و استاد زیاد احترام از او نمود پس ذاکری قصه آمدن شیر را بر سر اجساد شهیدان بیان کرد و اینکه آن شیر امیر المؤمنین علیه السلام بود که بهیئت اسد به قتلگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزیر آمد اخوند ملا حسن آن فقره را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده و دست اخوند را بوسید اخوند ملا حسن بآن ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المؤمنین بود دروغ است و امیر المؤمنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر مکن و از گفته امروز هم توبه کن آن ذاکر صیغه توبه را جاری ساخته و سید استاد استماع نموده و در این باب هیچ تکلم ننمود. مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است اما اینکه آن شیر امیر المؤمنین است پس آن مستند بحدیثی نیست بلکه کسانیکه این قصه را ذکر کرده اند از زائع علقمی حکایت کرده اند و او از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است پس اعتباری بقول او نیست و این فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکلیل المصائب بیان نموده ام و اختلافات را در آن باتحقیق حق نوشته ام

در احوال شیخ محمد حسن نجفی

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن فقیه نبیه و عالم جلیل القدر و در سموشان و رفعت مکان غنی از بیان و سرآمد علماء آنزمان و در مسائل دقیق و در اکثر مقامات بانهایت تحقیق و ریاست امامیه بعد از حجة الاسلام و سید استاد بآن جناب فقاهت مآب منتهی شده و بعد از سید استاد طلاب عتبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر شدم و انجناب لکنت صوت داشته صدای او را از دور نمیتوانست شنید و بطئی السلسل هم بود و

تالیف او کتاب جواهر الکلام ست در شرح شرایع الاسلام از اول طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد
و آنرا در دار الطباعه چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات ست و سه مجلد در معاملات و بتفصیل
فصیل ست و عبارتش فصحا را بسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متاخرین
شیخ جعفر نجفی ست و در اوایل حال نزد سید جواد املی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب مفتاح الکرامه
ست در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق ننموده گویا آن
زمان قوه استنباط نداشته ــــ

در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

و شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق باجتهاد ایشان می نمود تا در اواخر یک نفر از طلاب
تمویه و تدلیس کرده یکی از تالیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته
و عنوانش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد
شهادت در محضر شیخ داده اند که این کتاب از تالیفات اوست و او قوه مستنبطه دارد و امر بر شیخ
مشتبه ساخته اند و شیخ اجازه اورا نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دو سه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف
اشرف اجازه اورا نوشتند چون چند روز از این مرحله گذشت و این امر اشتهار یافت طلاب بشیخ
عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوه فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر
او کسی را روانه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس اورا در کربلا ندیدند
شیخ زیاد اندوهگین شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام دنیوی
دین را بدنیا مفروشید و امر را بمن مشتبه سازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر بزیر آمد از آن
پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گذشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این
حکایت پس از مراجعت من از عتبات عالیات وقوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام جمعه اصفهان
حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتهار
بودم لیکن اشتهار و ثروت برایم میسر نگشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمال و آمانی از من
مرفع شد از آن پس باشتهار و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور
شبی در عالم رؤیا دید که میخواهد خدمت پیغمبر الوف التحیة والثناء برسد پس چون بدر خانه رسید اذن
دخول کرد باو اذن ندادند و گفتند که صبر کند شیخ همانجا یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز
استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند در این وقت یکی از خواتین کرمان شاه که شیخ او را

میشناخت وارد شد و بی اذن داخل خانهٔ پیغمبر صلوة الله والسلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی ست که مرا راه ندهید و این مرد که از اکراد ست بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته است بدین سبب ترا راه ندادند و این خان بجهت سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صباح آن روز دختر آقا سید رضا را تزویج نمود نواده بحر العلوم بود تا با صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا محرم شود و شیخ را کتاب خانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتها و پارچهٔ نفیس و امثال آنها آویخته بودند و از جملهٔ حکایات مضحکه اینکه شیخ در مجلس درس روزی نسبت قولی بصاحب حدایق داد در آن مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدایق خلاف این سخن مذکور ست شیخ فرمود که فردا کتاب حدایق را آورده باش و عهدی در این باب منعقد ساختند ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را دوره زده و آنچه حدایق که در نزد طلاب بود گرفته و آن عبارت را در حاشیه نوشته صباح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان منوال بود آخر الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود و میفرمود که من زمانی که فقه می نوشتم عهد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک جزء ست و مدتی جهت تفرغ از امور و قلت مشاغل و رفع موانع ببغداد مانده و در خانه براغبار بسته بتالیف فقه اشتغال داشت و از حکماء مدت بسیار داشت بحدیکه از او منقول ست که والله ما عبد محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم الا لابطال الحکمة و در اصول بنجوی که در میان متاخرین معروف و مالوف بود نهایت راجل بود و میگفت که مقام حادی عشر و ثانی عشر چیست که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام ست و چون این سخن را برای مرحوم شیخ مرتضی حکایت میکردند شیخ مرتضی شوشتری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نمیخواند بلکه اصول دیگران را می گوید و مناظره او با شیخ احمد احسائی در عنادین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف شدن بنجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میگزارد حاضر شدم و در جنب شیخ ایستادم و نماز مغرب را با اقتداء کردم و مسئله هم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت از حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و مکث نماید یا نه خواستم از او سئوال نمایم چون طریق نماز شیخ را دیدم شیطان بمن وسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود سیما اینکه بعد

از سجده آخر بلا فاصله که خواست سر از سجده بردارد تسبیح را برداشت و با آن تسبیح ملاعبه میکرد تا تشهد و سلام گفت پس با نفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم با او اقتدا کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشاهده کردم یکی نماز یکه شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نماز ها بوده دوم وسط مانند نماز استادم آقا سید ابراهیم **در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر** اعلی الله مقامه سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بجهت اقتداء باو در نماز صبح هر روز از خانه ام که مسافتی بمسجد او داشت میرفتم و در پشت سر قریب باو می ایستادم و نماز صبح را با او اقتداء میکردم و همچنین غالبا نماز را با او اقتداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم و او زمانیکه تکبیرة الاحرام قرائت میفرمود تمدید ادمن یکی از تلامذه او استفسار نمودم که در اینجا چرا تمدید نیست و سید چرا تمدید میدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم فرمود که در زمانیکه به کلمه مبارکه تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون می روم و این تمدادن اختیاری من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکرد و بر هر مستمع واضح می شد که نماز او با نهایت حضور قلب ست و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه میخواند و در ریش کفهای دست هم مهر میگزاشت. مجملا نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسموع شد که نماز خوند ملا علی نوری در خوف و هیبت و حضور قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نماز ها را غالبا علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش نهایت کامل و بسیار طول میداد ولیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن ست که نماز شیخ محمد حسن بعینه مانند نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان سبک را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر به همان قسم نماز میکرد و یقین دارم که نماز مرده بوده و نماز شیخ محمد حسن همان نهجی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میفرمود بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس همان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مخبر نمیشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر ردائش از دوش مبارکش کج میشد ملتفت نمیشد و تا آخر نماز تسویه نمی نمود و همان نماز امام جعفر صادق علیه السلام و سائر امامان بوده و اگر بگوئی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین دائما اطهار اکمل از نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک را چنانکه

عرفا بیان کرده اند و شیخ بهائی زید بهائیه در آخر کشکول نوشته است سه مرتبه است یکی مقام تفرقه و فرق که هم خود را می بیند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد - دوم مقام جمع که آن را مقام محو نیز میگویند و آن ست که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمه چیزی را نمی بیند و از خود محو میشود و التفات بچیزی ندارد چنانکه شاعری گفته ؎ بهر جا بنگرم کوه و در و دشت ؛ نشان از قدر عنای تو بینم ؛ سوم مقام جمع الجمع که آنرا مقام صحو میگویند و آن ست که بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بنحویکه بیک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمود شبستری گوید ؎ دراین ره انبیا چون ساربانند ؛ دلیل و رهنما و کاروانند ؛ از ایشان سید ما کشته سالار ؛ هم اول هم او آخر در این کار ؛ مقام دلکشایش جمع جمع ست ؛ جمال جانفزایش شمع جمع ست ؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقامش جمع الجمع ست و احاطه اش بنحویست که پس از دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نه میشود بخلاف ائمه که مقام ایشان مقام جمع ست نه جمع الجمع فلذا در نماز جز حق چیزی را نه میدیدند الحاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از نماز ائمه برتر و افضل ست - و از جمله اعاجیب و مضحکه اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کربلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را بهمراه گرفته بزیارت حضرت امیر المومنین ع رفت و چون بحرم آن حضرت رفت دست خود را بآسمان بلند کرد و گفت که خداوندا بحرمت ریش سفید من که از گناهان امام علی درگذر که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

در احوال شیخ مرتضی شستری الاصل نجفی المسکن والمدفن

ی شیخ مرتضی شستری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بدو امر در نزد حاجی ملا احمد نراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و عابد و دقیق بود و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز نوافل راتبه از او ترک نمیشد بلکه زیارت عاشورا و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نمیشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه با و منتهی شد و هرگز متصدی مرافعات نمیشد و به کسی اجازه اجتهاد نداد - و تالیفات او رساله حجت مطنه و رساله اصل برائت و رساله استصحاب و رساله تراجیح و رساله نفی ضرر و رساله قرعه و رساله من ملک شیئا ملک الاقرار به و رساله تقیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلا در یک مجلد لیکن تمام مسائل بیع را ننوشته و حواشی متفرقه بر هامش کتاب حاجی ملا احمد نراقی و فی الحقیقه در علم اصول یعنی در حجیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤسس بوده و قریب به هشتاد سم کرد مانند

شیخ محمد حسن رحمة الله تعالی یا اخوند ملا آقا ابن عابد ابن رمضان الدربندی در ده صدف فقاهت و اجتهاد عالم عامل باسداد فذلکه حکماء اسلام قدوذار باب کلام فی الحقیقه علامهٔ این ازمنه و وحید امکنه و ازشاگردان شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود گاهی ازاوقات بنای تکلم میگذاشت و میگفت برفلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که خوب باشد و همان کافی است و تمثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهانبانی خان بابا یعنی فتح علیشاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان درجواب گفت که میخواست یک پسر باشد مثل لطف علی خان که پسر جعفرخان رند بود و بسیار مرد شجاعی بود اکنون تو یک ایراد بکن آنهم لطف علی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء محاجه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر میشد اخوند هم بی اختیار تغیر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کنید پس میبردند اورا می گرفتند واز مجلس بیرون می کردند چون بدم در میرسید میگفت ای جماعت طلاب من رفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می گفت که برسرش بزنید مجملاً دو سه روز بمجلس درس نمی آمد از آن پس رفقایش بشریف العلماء عرض میکردند که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف العلماء میفرمود که بیاید مشروط باینکه سخن نگوید پس می آمد و چند روز سخن نمیگفت باز یک روز بنای محاجه را میگذاشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و همچنین در وقتی ازاوقات میان تلامذهٔ شریف العلماء اختلاف شد که در چه مبحث شروع کنند آخر الامر بر مبحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که باید مبحث حجیت مظنه را شروع کنی والا اذیت من خواهد بتو رسید شریف العلماء با و تغیر فرمود. و ایضاً ازقضایای اتفاقیه اینکه شریف العلماء در زمانی ازازمنه با تلامذه بزیارت سامرا میرفتند یک شب در جائی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلامذه منازعه در مسئله رویی داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزدیکان بود آن را گرفته و آن مرد را دنباله کرده آن شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بجا در شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید شریف العلماء برای ملا تغیر فرمود او را ازانجا بیرون کرد الحاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و مؤسس در علم منقول و مکرر استاد و ساد آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن اصول است و باو رجوع کنید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق و در علم رجال او حل رجال و محط رحال ارباب کمال و در فصاحت و بلاغت در دیار عرب و عجم

مسلم بلکه این فقیر در این اعصار در فصاحت برای او ثانی و ثانی ندیدم و چنین در عربیت -

در تالیفات ملا آقا

و تالیفات او کتاب خزینت که مشتمل بر سه مجلد است جلد اول شرح منظومه بحر العلوم است در فقه طهارة و قدری صلوة و فروع بی اندازه نوشته است با استدلال در غایت احکام و اتقان و در آن بیت و مشی خیر الخلق بابن طاب بفتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث هفتصد قاعده استنباط نمودم جلد دوم در ادله عقلیه است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته و قواعد فقهیه را منقح داشته و در آنها با نهایت تحقیق تکلم نموده مثل عموم علی الید و لا ضرر و بدو دلیل بر ملکیت و ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده و نفی غرر و اصالة لزوم در عقود و قاعده الامین لا یخون و قاعده احسان و قاعده اتلاف و قاعده تسبیب و غیرها من القواعد الکلیة و طریقه اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کردمی گزرانید و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و در ایه و قواعد رجالیه و غیرها و اجتهاد و تقلید میباشد - و در زمانی از ازمنه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکربلا آمد اخوند ملا آقا بدیدن او رفت شیخ با خود گفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما او را دیده و پسندیده یا نه اخوند ملا آقا گفت که از این جواهر در خزاین ما بسیار است و اخوند مدت مدید در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد و مولف کتاب نیز چندی در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتی تغییر و سوء خلق مجلس درس او بهم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات است که در نهایت جودت تحریر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خامه آن حبر تحریر بعرصه ظهور رسید و اخبار مصیبت را جمع کرده و در صعاب این اخبار افکار را بکار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمع بین متنافیات الاخبار فرموده که الی الان کسی با نسبک کتاب مصیبت ننوشته مگر اینکه اخبار غیر معتبره در آن کتاب بسیار و صفاف بلکه اخباری که مضمان کذب آنها است بلکه گویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند و این مایه کسر قدر آن کتاب گردید - و این فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نموده ام و کتاب اسرار المصائب در دقایق علمیه و دقایق حکمیه و عرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام و در کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار را بکار ند نوشته و از تالیفات کتاب سعادات ناصریه است که بخواهش سلطان نوشته و آن مختصر و فارسی ست و خالی از دقایق علمیه نیست و در واقعه مصیبت حضرت سید الشهداء مخاطب و منصلب و راسخ بنحویکه در بالای منبر از شدت گریه غش میکرد و در روز عاشورا لباس

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میریخت و کل بدن میمالید و از آن بر منبر میرفت مجملاً اخلاص او بانمه اطهار فوق اخلاص ابنای روزگار بود و دارای علم اکسیر بود و رساله در آن نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزاین نوشته و البته صادق بوده و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سئوال کردند که صاحب مثنوی را چه مذهب است آن کافر است یا نه در جواب گفت که مذهب او را نه میدانم لیکن یک بیت از او را که بسیار خوب گفته و آن این است ؎ اهل دنیا از کهین و از مهین ؏ لعنت الله علیهم اجمعین ؏ و چون سلطان ناصر الدین شاه بدین او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سنت را اصلاح نه کردن و شاید بر آن مزون خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجهت امتثال امر او خود و لاکی خواست و قدری از سنت خود را در همان مجلس اصلاح کرد و او خود از کتب علمیه زیاد احترام میکرد بنحویکه تهذیب شیخ طوسی و سخوان را هر وقت که بر میداشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر میگذاشت و میگفت کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنجناب در امر معروف و نهی از منکر او حد اهل زمان بود و قریب به هشتاد یا نود سال عمر گرانید و در دار الخلافه وفات یافت -

شریف العلماء

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی املی ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء مؤسس علم اصول استاد فحول نادره دهر خوان اعجوبه زمان وحید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سماء اصول مولدش در کربلا و مدفنش نیز در کربلا و حدیقه روزگار در حدیقه علما ابر ار شجر پر ثمری مانند آن بزرگوار ابصار ننمود و دیده ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تاسیس قواعد اصول ندیده و در مجلس درس او زیاده از هزار نفر می نشستند از جمله تلامذه او سید استاد شاه رکن عما و آقا سید ابراهیم و اخوند ملا اسمعیل یزدی و اخوند ملا آقای در بندی و سعید العلماء بارفروشی و آقا سید محمد شفیع بروجردی و شیخ مرتضی شستری و غیرهم من الافاضل العظام و العلما الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معبر بود و در عتبات مجاور و میگفت که شریف العلماء کتاب عوامل جرجانیه را نزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم و العوامل مائة نوع شریف العلماء از من پرسید که عوامل را شمرتا به بینم صد حد می شود یا نه گفتم بلی میشود و جهت بشمردن نیست شریف العلماء گفت که این سخن را از تو اخذ نه میکنم چه شاید مصنف در موضع گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول نزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود از آن پس در نزد سید الاساتید آقا سید علی نیز تلمذ کرده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی تلمذ نمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم منتفع نه میشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیار از اوقات بجهة عجز از جواب تغیر بالنسبه بشریف العلما مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه و دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی با او اعانتی ننمود پس بارادت امام ثامن مشرف شد و باز بکربلا مراجعت کوینده که در اوائل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای قمی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکربلا باز بمجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاده کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و مُسن شده بود پس مشغول بمطالعه و مباحثه و کمال سعی را مرعی میداشت تا در اندک زمانی استادی شد که سرآمد همه حدقه ارباب منقول گردید

در تصنیف اصول شریف العلما

و اصول را بنهج نیکو تغییر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنا نمود و نه از سابقین و نه از لاحقین مانند او در علم منقول یاد و دائره وجود نکرداشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که از آن مقدمات جمیع شبهات در معرض انحلال و خصم را استدلال در عرصه زوال و اضمحلال میکرد و دیگر حاجت بآن نیست که همه اولة و همه اقوال و همه شبهات مذکور شود بلکه مستمع خود قادر بر رفع همه شبهات خواهد بود و ایضا در هر مسئله بنحو احاطه سخن گفته به نحویکه شنونده اگر بیست سی مسئله را بشنود غالبا قادر بر فهم همه مسائل اصول و یا اکثر میشود.

در تدریس فقه شریف العلما

مجلا در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ابرار و طلاب اخیار و فضلای عالی مقدار می نشستند و در اندک زمانی از حضیض تقلید باوج اجتهاد میرسیدند و چون استادم آقا سید ابراهیم بهبهانی ماتنجف اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بفقه اشتغال نمود و این معنی شریف العلما را خوش آیند نشد و تصریح کرد که سید ابراهیم هرچه دارد از من است و من او را تربیت کردم و خانه را بمجالی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خورشد تلامذه عرض کردند که شما اصول میفرمائید و اصول مقدمه است بر این فقه پس ذی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم دارید شریف العلما گفت که صباح یکدرس از فقه خواهم شروع نمود و مسئله بیع فضولی را خواهم عنوان کرد پس در مدت هشت ماه بیع فضولی را تدریس فرمود بنحویکه بیع فقهی بدان نحو متعرض

نشده و شیخ مرتضی شستری که از تلامذه او بود و در کتاب مستطاب بعضی از تحقیقات استادش شریف العلما را نقل فرموده اهل اصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدریس گذاشت و با وجود حیوة استادش صد نفر در مجلس درس او می نشستند و آن بزرگوار در مجلس درس داشت یکی مبتدین و یکی برای منتهین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب مینمود و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب بزیارت و عبادت اشتغال داشت و از این جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از سوده بیرون نیامد مؤلف این کتاب بوده و شخصی از مقدسین برایم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع الوجوه او را تشبیه بمولف کتاب مینمود اگرچه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذه شریف العلما باو عرض نمود که شما چرا تالیف نمیفرمائید و این تحقیقاتیکه مورث از سلف نیست و اید بخلف و متاخرین از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من ترتیب طلاب و تعلیم متعلمین ست و انچه شما تلامذه ما تالیف مینمائید از من ست و معروف است که شیخ علی در مجلس درس در مقام نقل قول می گفت قال شریف العلما، فی الضوابط و انجناب در حفظ و ضبط و دقت نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاقت لسان و حسن مقال اعجوبه زمان و احد علما اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصر و عاجز و فاتر و با احدی مباحثه ننمود مگر اینکه بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جدل داشت وفات او در کربلای معلی و در سرداب خانه خود مدفون شد و از آزار طاعون شربت شهادت نوشید و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و پنج هجری و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون نسلش منقطع گشت لیکن اولاد روحانی او بسیارند و یکی از اعیان و ارباب ثروت ماندران در بازار فروش مدرسه برای شریف العلما، بنا کرد و آنرا بمدرسه شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم جهت شریف العلما، خطبه کرد و از شریف العلما، درخواست کرد که بیاد فروش آمده باشد آنجناب رضا نداد نکشت پس آن شخص دختر خود را بعتبات برد و بشریف العلما، تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل بود یعنی میان سی و چهل وفات یافت و آنزمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده ام و تا او زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود پس از وی مرحوم حجة الاسلام علم اشتهار و اقتدار برافراشت گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علما نمینمود بلکه مانند شیخ علی مشایخ نجف که بحضور او می آمدند تواضع درست نمیکرد و در مجلس ایشان مرافعه مینمود و مکرر می گفت که

وجه ارض عدیل برای خود نه میدانم مگر پدر این جوان و آن جوان فرزند آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود در مجلس درس شریف العلما می آمد و شریف العلما علی الدوام او را تعریف و توصیف و او را برتر از خود میدانست و طریق تلامذه شریف العلما آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه را که افضل بود می نشانیدند و یکدفعه دیگر او همان درس را تقریر می کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد باز دسته دسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و دو نفر و یکی را می نشاندند باز آن درس را تقریر می کرد بالجمله یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و شنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند لهذا از او ترقی میکردند البته طریقه تدریس همین ست الدرس حرف و التکرار الف زهی استاد باید دانکهی کار آنجناب نماز جماعت نه میکرد چه در زمانی با صرار مردم بنماز ایستاد و در حال نماز خواطرش مصروف به تحقیق مسئله شد لهذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئله فرعیه سئوال میکردند آنقدر شوق و اشتغال در سئوال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاهل می گشت و بر جماعت عرب اجرا حدود می نمود و بدیدن و باز دید کسی نمیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکربلا وارد شد نماز جماعت در پشت بام کفش کن مرقد مطهر او امیکرد او لا هرچه طالب آن شد که شریف العلما بدیدن او آید ممکن نه شد زیرا که آن جناب بدیدن و باز دید کسی نمیرفت پس صاحب فصول بدیدن او رفت پس عیال شریف العلما از او سئوال نمود که شما نماز جماعت نه میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این ایام شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می خواند آیا با او اقتدا کنیم یا نه شریف العلما فرمود که برو بخانه او و بعیال او بگو که از او سئوال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که من مجتهد نیستم با او اقتدا کنید و اگر بگوید که من مجتهد هستم پس با او اقتدا نکنید عیال شریف العلما بخانه شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ اینمعنی سئوال نمود او در جواب گفت که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلما بخانه مراجعت نمود و شریف العلما بیان این مرحله نمود شریف العلما فرمود که با او اقتدا نکنید ظاهر اینکه شریف العلما اعتقاد باجتهاد شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده و فصول خود را درس میگفته و بفضل قمی در قوانین ایرادات بسیار دارد و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و مولف کتاب از یکی از تلامذه شریف العلما شنیدم که حاجی ملا اسد الله برو جردی که از شاگردان آقا سید محمد بوده در عتبات عالیات شبی میهمان بود و شریف العلما نیز در آنجا حضور داشت و زمان

حیوة مرحوم آقا سید علی بود و استادم آقا سید ابراهیم در همان زمان در ترشیف العلما، تلمذ مینمود
در آن شب بهمراه استادش شریف العلما، در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد الله از شریف العلما
سئوالی کرد که اشکالی بود در مسئلهٔ اصولیه شریف العلما رو بآقا سید ابراهیم آورد که جواب این اشکال را
من با تو بیان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسد الله
متغیر شده که شما خود عجز از جواب آن دارید حواله بشاگرد خود می نمائید پس مکالمهٔ فیما بین اتفاق
افتاده و حاجی ملا اسد الله عصبانی از شریف العلما، کشید شریف العلما، سکوت نمود بعد از چندی
که ریاست عامه و تدریس طبقات عالیات بشریف العلما، انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا
اسد الله باز بزیارت ارض اقدس مشرف شد و از جملهٔ تلامذهٔ شریف العلما، اخوند ملا اسمعیل یزدی
بود و باتفاق در اواخر حال برا استادش شریف العلما، ترجیح داشته جزا اینکه استادش کار کرده تر
بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه مبتلی بآزار صرع شد و شریف العلما، از بغداد طبیب آورده و
مخارج کزاف کرده و او را معالجه کرده و بعد از شریف العلما، اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و
هشت نه ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استاد بجای شریف العلما، نشست و
در آن عهد دو ملا اسمعیل وحید عصر بودند یکی ملا اسمعیل واحد العین اصفهانی که اوشاگردان اخوند ملا علی
نوری بوده در حکمت مسلم عصر و او را بر شوارق حواشی ست و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مبتلا
بفقر و فاقه بود و در حجره او جز قلمدانی و ورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقد پس
شریف العلما، مراسله جاتی با هالی ایران و خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشته اخوند
ملا اسمعیل تا بیزور رفته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان گزشت در کاروانسرائی در ایوان حجره منزل
کرده از قضایای اتفاقیه حاجی ملا اسد الله نیز بعتبات می آمد او هم با اصحابش در آن کاروانسرا منزل
گرفت پس دید که اخوندی در ایوانی تنها نشسته حاجی کردش میکرد و پس نزد اخوند رفت و نشست
احوالش استفسار نمود اخوند گفت که از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سوال
کرد اخوند گفت که بمذهب استاد بگویم یا بمذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیست گفت شریف العلما
حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس اخوند اول مذهب شریف العلما، را بیان کرد با دلیل و رد
پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتقان بیان کرد حاجی ملا اسد الله را پسند افتاد
و از تجرا و در تحسین و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و با تفاق هم وارد کربلا شدند پس حاجی مزبور توقع
دیدن از شریف العلما، نمود آن تمنا در معرض اجابت در نیامد زیرا که داب شریف العلما، بر دیدن نبود پس

پس حاجی ملا اسدالله خود بدیدن شریف العلما رفت حاکی این حکایت که یکی از تلامذهٔ شریف العلما بود و بلا واسطه برایم نقل نمود که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلما نظر بعادت خود که بالنسبه بجمیع علما داشت فی الجمله تواضع و تعارف نمود نه برای این بود که برحاجی تبختر و تکبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی در ازمنهٔ سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه بجمیع مشایخ و علمای همین طریقه بوده پس در اینوقت دو نفر عرب مرافعه خدمت شریف العلما آمدند و شریف العلما حکم بقسم نمود و ما بالنزاع مطلع و حاضر بودیم آن عرب قسم خوردند پس یکی از اصحاب حاجی ملا اسدالله باشارهٔ او مسئله از شریف العلما سوال نمود شریف العلما جواب فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بدخانه رسید حاجی مزبور رو باصحابش نمود و گفت آن کسی را که در اثناء طریق دیدیم اوستاد ست و شریف العلما حاکی گوید که من از همانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلما معروض داشتم شریف العلما گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من ست و هرچه وارد از من ست ولیکن ایشان از من سئوالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیان کنند تا من تحقیق و تدقیق نمایم

شیخ محمد تقی

شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی از صاحبان علم اصول و از تلامذهٔ شیخ جعفر و بحر العلوم ست و او را حاشیه بر معالم ست که فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء ادله و اقوال را کافل و در مباحث الفاظ گوی سبق از میدان همگنان ربوده و تمام اصول را بنوشته و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب قوانین در تعلیقه مؤلف بر قوانین نموده ام و بسیار محتاط بود و دختر مرحوم شیخ جعفر عیال او بود و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مزبور بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در اصفهان حاضر میشد و حجة الاسلام با او میلی نداشت و احکام او را امضا نمیکرد و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقها ی اطاق انداخته بودم از شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گذاشته زمانی مرحوم فتح علیشاه بدیدن او آمد گفت ای شیخ این صبیهٔ جناب شیخ شما را آزار دهد بر شما مسلط است ما اندوهگین مباش که سلطان هم از جماعت نسوان باین دردها مبتلی ست ـ

در مشایخ حاجی ابراهیم

یکی حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهابذهٔ حدقهٔ مهرهٔ فقهاء و مستبدی از صنادید علما و رئیس جماعت فضلاء و مسلم کل و نود و پنج سال عمر نمود و در هزار و دویست و شصت و دو بعالم بقاء رحلت نمود و این فقیر چند ی مجلس درس او حاضر شدم و از شاگردان مؤسس سیهبانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابو القاسم قمی ست و از او شفاها شنیدم که من در درس آقا محمد باقر سیهبانی را ادراک نموده ام و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من زمان بسیاری خدمت آقا محمد باقر سیهبانی و آقا سید مهدی بحر العلوم تلمذ نمودم لیکن از این دو بزرگوار اجازهٔ مطالبه ننمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم بمن اجازه میدادند لیکن از ایشان اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد احسائی بوده تالیفات او اشارات الاصول

در دو مجلد که عبارتش آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت ست و چون افهام ابناء زمان در فهمیدن عبارتش کلفت فاضلانه قصور دارد لهذا آن کتاب مرغوب در نزد افهام طلاب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری فوایق انکار ابکار نیست روزی پس از انطباع مجلد اول آن کتاب بوزیر چند جلد از جلد اول اشارات را بحضور درس استاد آوردند که بعد از انجام درس بطلاب بفروشند پس مرحوم آقا سید ابراهیم آمد و بر منبر بالا شد و نگاهی باطراف کرد و گفت این چه کتاب ست معروض داشتند که کتاب حاجی ست استاد فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام یکجلد را بمن دهید که ببینم پس یک مجلد بدست استاد دادند پس نیم صفحه را مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجهزار دینار ست استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه از علو شان قیمت ندارد بلکه باید به داد و مراد استاد همان دوم بود نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بخندیدند و لیکن آن اخلاقیکه استاد داشت با آن ورع و تقوی مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بود و جناب حاجی از هر ریا در روزگار بود عابد و با ورع لیکن سوء خلق طبیعی داشت و شب قدر را ادراک کرد با عبادت زیرا که مدت یکسال شب تا صبح بعبادت ملک علام قیام نموده و معلوم ست که شب قدر از شبهای سال قطعاً بیرون نیست و هرگز مراقبه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیدم که میگفت این مدت مراقبه نکردم و میخواستم رساله هم بنویسم لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوان بنم طاقت آتش جهنم ندارد پس صبر او رساله نوشتم و اگر از خارج از او فتوای میپرسیدند میگفت که نمیدانم برساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و حضور قلب داشت و اگر فقیری از او چیزی میخواست شاهد میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که من فقیرم و باز قسم دیگر میداد که این تنخواهی که بتو میدهم اسراف نکنی و باعتدال خرج کنی از آن پس خرج یکماه را باو میداد و میگفت میگیلد خدمت ایشان برای مهمی شهادت داد آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شرایط غسل را از او سئوال کرد آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان دفن چیزی در زیر کوشش میکنیم حاجی فرمود که آن چیست گفت میکنیم خوشالبعادت که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی کربلایی رفتی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی مازندرانی از حکمنا و از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بود یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب ست و از زبان آقا سید رضی بحاجی رسانیدند که او گفته است که ملاها دین ندارند حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدول شنیده ام که تو گفته که ملاها دین ندارند و یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو ورای دین من ست و دین من ورای دین تو و من مامورم که هر که را ورای دین من باشد بقتل بیاورم پس سید بالبدیهه عرض کرد که مراجنون او داری ست و آن کلام را در حالت جنون گفته ام و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود و او هم مطلع بر جنون من ست و اهل خبرست و این ایام قرار شده که مرا معالجه کند و آن طبیب از معاریف اطباء اصفهان بود حاجی او را خواست بهمین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او در گذشت لیکن او را از بلد نمود پس سید مدت یک سال یا زیاده در نجف آباد که یکی از قراء اصفهان بود منزل کرد تا

اینکه حاجی محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی از آن داد که باصفهان بیاید و در وقتی از اوقات حاکم اصفهان باحاجی کم اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و باندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب و مخذول گردید پس جناب حاجی رقعه باو نوشت و این بیت را در آن درج نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند - و از جمله تالیفات آن جناب کتاب منهاج ست که در فقه ست و سه مجلد ست و بر شروع بی اندازه اشتمال دارد و جامع بین السطح و الاستدلال ست و من از آن جناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تالیف نمودم و در مجلس درس او هشتاد نفر می نشستند و او در بالای کرسی می نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش بلهو و لعب و ساز و دف اشتغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود نزد او فرستاد که این عمل را ترک کن آن شقی در جواب گفت که با قای خود بگو که غل بخایه من بگزارد آن شخص همین مضمون را با قای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی بمسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوندا من که صنعت نجاری نمیدانم که غل بخایه او بگزارم تو از خزانه غیب غل بخایه او بگزار فوراً بیضه آن شخص ورم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بمالکان دوزخ سپرد - وقتی فتحعلیشاه بدیدن حاجی آمد پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گزاشتند ناگاه پرستوک در میان آن فضله انداخت پادشاه گفت فضله مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوائی ست مال دیوان ست و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه میبود و اهل اصفهان از آنحضرت قاضی میخواستند هر آینه آقا سید محمد باقر را به قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو در اواخر حجیت اخبار ذکر نموده تکملة قد اجازنی جماعة من الفضلاء المتبحرین و المشایخ المتورعین الذین ینجل الزمان بامثالهم مکاتبة فمنهم الفاضل العالم العامل الکامل الامام المحقق المدقق القمقام المنزه عن الشین المبری من المین ذو المفاخر و المعالی میرزا ابو القاسم القمی قاجارتی ان لروی عنه کل بصح له اجازته و یحق علیه روایته من الزبر الدینیة و الکتب الاسلامیة من الاحادیث فالاحادیثیة و الکتب الفقهیة و الکلامیة و العربیة و الاصولیة سیما الصحیفة السجادیة و الکتب المشهورة من الکافی و الفقیه و التهذیب و الاستبصار کذا ما تضمنته الوسائل و البحار و الوافی بطرقه فمنها عن شیخه و استاذه بل استاذ الکل خاتم المجتهدین و علامة المتاخرین محیی شریعة سید المرسلین فی الفضل الباهر و البحر الذاخر مجدد المذاهب الاثنی عشر آقا محمد باقر البهبهانی عن والده مولانا محمد اکمل عن مولانا میرزا محمد الشیروانی و الشیخ جعفر القاضی و المولی محمد شفیع الاستر آبادی بل العلامة المجلسی و جمال الملة و الدین الخوانساری عن مشائخهم المشهورین و منها ما عن شیخه السید حسین بن السید ابی القاسم عن شیخه محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبد الفتاح الحسکانی الشهیر بسراب عن شیخه الاجل استاذ المحققین محمد باقر بن المولی محمد مومن السبزواری عن شیخه الغنی عن التوصیف شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین عن مشایخه العظام و کذا عن المولی محمد صادق عن الفاضل المجلسی عن والده عن شیخنا البهائی و منها ما عن شیخه الاعلم الاجل افضل المحدثین الفقیه المتبحر الشیخ محمد مهدی الفتونی النجفی عن شیخه ابی الحسن الشریف العاملی النجفی عن شیخه الاعظم العلامة

المجلسی و منها ما عن شیخه الاجل الاکرم المحائز قصبات الفضائل آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی و قد کاتبه و لا یستبعد منه عن عدة من مشایخه منهم الشیخ المدقق الحاج شیخ محمد بن الحاج محمد زمان الاصفهانی و الشیخ الجلیل المیرزا ابراهیم القاضی و منهم عن السید السند الامیر محمد حسین بن الامیر محمد صالح الحسینی و الشیخ الفقیه الحاج محمد طاهر بن مقصود علی اصفهانی و الشیخ الفاضل مولانا محمد قاسم بن محمد رضا الهزارجریبی عن العلامة المجلسی و منهم شیخنا الاعظم و استاذنا الاکرم الامام الهمام و البحر القمقام البحر الاذخر الشیخ جعفر النجفی مسکنا و مدفنا فقد اجازنی ان اروی عنه عن شیخه و اساتیده الآقا محمد باقر المتقدم ذکره عن مشایخه و عن شیخه ایضا و اساتیده وحید العصر فرید الدهر تاج الفخر ناموس الدهر حسبة المامقانی الفهم الباهر السید محمد مهدی الطباطبائی و قد ادرکنا و تلمذنا و لا سیما ثانیهما صار برمته من الزمان و الظاهر انهما ما کان لم یحز انی ان استجزتهما و لکنی ما استجزتهما عن مشایخه الآقا المتقدم ذکره و الشیخ القونوی و الشیخ یوسف البحرانی عن من سبقهم من الشیخ الاعلام حتی تتصل السلسلة بالصادقین من الاخبار المسطورة فی الکتب الاربعة و کذا ما تضمنته الوسائل و البحار و منهم استاذنا الاقدم و شیخنا الافخم العالم الافخم العامل الفاضل الکامل المحقق المدقق الحسیب النسیب الادیب الاریب السید الاجل و البحر الاکمل و النفس القدسیة و السجیة الملکیة الامیر السید علی روح الله روحه و کثر من عنده و فتوحه فقد اجازنی ان اروی ما سمعته منه و حقیقته من تالیفاته و تصنیفاته و رسائله و ما اخذت منه شفاها بشرط مراعات الاحتیاط فی النقل و القول و العمل و مشیخة الآقا المتقدم ذکره و منهم الفاضل الوحید الجامع بین المعقول و المنقول الزاهد الورع موضح الحقیقة و الطریقة بل محییتهما فی الحقیقة الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی فقد اجازنی ان اروی عنه جمیع مقرراته و مسموعاته و ما صح له روایته بجمیع الخ التحمل عن مشایخه الافاضل و اساتیده الاماثل من سایر ما صنف فی العلوم الالهیة و الاصولیة و الفقهیة و الشرعیة و العربیة و الحکمیة و العلوم الآلهیة لسایر العلوم و غیرها من التفسیر و السیر و التواریخ بل ما هو منسوخ او معقول من المعقول و المنقول فی الفروع و الاصول و جمیع ما هو مسطور من منظوم و منثور بالاساتید المتصلة الی مصنفیها و مؤلفیها من الخاصة و العامة سیما الکتب الاربعة القدیمة و الثلثة الجدیدة و ما جری به قلمه و حرره کلمه من مقدمات رسایل و حواشی و اجوبة مسائل و خطب و دلائل و سائر ما وصل الیه من العلوم من بادو کمتوم بطریق متصلة بارباب ما الف فی سائر العلوم منها ما رواه عن الفضلاء المتقدم ذکرهم و هم السید محمد مهدی و الشیخ جعفر و الامیر السید علی و منهم الشیخ احمد بن صفر البحرانی و الامیرزا محمد مهدی الشهرستانی و الشیخ احمد بن الشیخ حسن بن علی بن خلف بن ابراهیم بن منیف الدستانی البحرانی و الشیخ محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار القطیفی عن مشایخهم فذکر الاول من تقدم و زاد له آخر فقال و عن شیخه بالاجازة السید العالم العامل الامیر السید حسین عن ابیه السید ابراهیم القزوینی و الثانی منه الآقا المتقدم ذکره عن شیخه السید محمد مهدی الطباطبائی عن مشایخه المشار الیهم [illegible] الذکر عن والده عن مشایخه المتقدم ذکرهم عن الشیخ محمد تقی المجلسی عن البهائی عن والده عن الشهید الثانی و اما الشیخ احمد عن شیخه و حمیه

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی والشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی وعن ابیه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم وطرقهم الی مشیختهم
الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی وعن مشیختهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن بجمیع کتبهم ومقرراتهم واما الامیرزا
محمد مهدی فقال له طرق منها ما رواه عن الشیخ یوسف واما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذکور وعن ابیه عن الشیخ عبد الله
علی البلادی وعن مشیخته الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی وعن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرائة واجازة عن
الشیخ حسین الماحوزی وعنه اجازة بغیر واسطة وبواسطة بجمیع کتبهم وحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان واما الشیخ محمد فعن
ابیه عن الشیخ عبد علی السابق ذکره والشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی والشیخ ناصر بن محمد الحارودی بحق روایاتهم
عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم ذکره عن الشیخ سلیمان
السابق ذکرهما ومنهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اروی له کلما جاز له روایة وکلما
اجاز مشایخه واساتیده وهم حجة الا انی اقتصر من ذلک علی اعلاهم طریقا واشهرهم فی مرتبة العلم والفضل تحقیقا
وتدقیقا وجعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن مشیخته الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد الله
الماحوزی البحرانی والشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن
ابیه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطة ومنهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهیر بابن عصفور عن الشیخ علی عن ابیه الشیخ
عبد الله اخی الشیخ سلیمان المذکور لابیه ومنهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذکور سابقا عن عمته الشیخ عبد علی
والشیخ یوسف وقد سبق طرقها ومنهم السید محمد مهدی المذکور سابقا بطرقه المتقدمة الا انه اقتصر من طریق الشیخ یوسف
البحرانی باعلاه وهو ما رواه عن المولی محمد رفیع المجاور بالمشهد الرضوی حیا ومیتا عن مشیخة العلامة المجلسی عن الشیخ
الشیخ البهائی عن الله عن الشهید الثالث وفن قد اقتصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللئولوه وغیرها وان وفقنی
الله تعالی اکتب اجازة مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات ـ

حاجی ملا علی کنی

پدر حاجی ملا علی کنی عالم نحریر فقیه بی نظیر ومسلم فقها طهران واز معمرین علماء این زمان ودر امر بمعروف یگانه
دوران ودر ثروت برتر از ارباب دول واعیان رساله در درایه تالیف کرده ودر فقه نیز صاحب تالیف وادرا
با مولف کتاب محبت والطاف زیاد ست واز تلامذه آقا سید ابراهیم وشیخ محمد حسن صاحب جواهر وساکن دار الخلافه
طهران ست سلمه الله تعالی من الآفات والبلیة ـ

آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبا واز قبیله مرحوم بحر العلوم ومحیی آداب ورسوم واقامه شعائر
بالنسبه بفرق ناس علی سبیل العموم وسلمان عصر وفرید دهر واز تلامذه صاحب فصول واز صاحبان علم وفضل و

اصول و سرآمد فحول و وحید امر معروف متصلب و مرافعات او در نهایت استحکام و وقت و ساکن طهران او را بتولف کتاب محبت بی اندازه بلکه تا طبقهٔ علما از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن ـ

آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام افتخار اماثل و اشتباه عالم او اه در اخلاق و تقاوت و نقاوت و زهادت و عبادت و فقاهت او حدا هل عصر است و از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی ست و او را بتولف کتاب صداقت و مواده است و چندی قبل این انگشتری عقیق برایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگشتر را بدست کرده و در زمانی که دست بدعا برمیدارید مرا یاد آوری نمائید و عادت مورثه از اسلاف اشراف و اباء و اجدادش مرا یاد آوری نمائید اینکه هر شب از نصف شب تا صبح دائمه خالیه فارغه بدعا و مناجات و گریه و عبادت اشتغال دارد و بکاء از خوف حضرت قهار مانندی برای او نیست و ساکن اصفهان ست سلمه الله تعالی عن عثرات النشاتین ـ

حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بارفروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشاهیر علما ابرار و اتقیا اخیار و او را بامن مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات ست و طریقه اش اینکه از نصف شب تا بصبح مشغول بعبادت و تضرع و زاری و بتقراری و مناجات با حضرت باری و گریه از خوف حضرت قهاری و آنقدر بر سر و سینه میزد که چون صبح شود مانند شخص ناقه در غایت نقاهت و بیحودی میشود که هر که او را ببیند پندارد که تازه از مرض برخاسته و از کرامتش یکی آن چیزی ست که خود در سالی بخراسان میرفتم در خانهٔ او که بعنوان بازدید رفته بودم حکایت کرد که زمانی حاکمی در بارفروش که ظلم و تعدی بسیار میکرد پس من یک روزی بعد از نماز ظهر دست بدرگاه خداوند تعالی شانه بلند کردم و عرض کردم که بارالها اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی ست پس من این حاکم را عزل کردم تو هم او را عزل کن پس چند روزی گذشت که خبر عزل حاکم رسید و او معزول شد ـ کرامت دیگر اینکه در سفر خراسان در بارفروش حاجی اشرفی بدیدن مولف کتاب آمد بعد از ملاقی مراسم متعارفه از من سئوال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان در بارفروش آمده اید گفتم نه این فقره دفعهٔ اولی ست گفت از این سئوال مرا مقصودی بود و آن این ست که من بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم و در نجف اشرف شخص مرا دانی بود که معروف بآن بود که از ارباب باطن ست پس من با او در مقام مواده و مراوده بر آمدم تا اینکه با یکدیگر بسفر سامرا مشرف شدیم و با هم همکجاوه شدیم و در بین راه با هم صحبت میداشتیم وقتی از او سئوال کردم که رجال الغیب که معتبر باوتاد و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بلی وجود دارند گفتم که ایشان را میتوانند دید یا نه گفت بلی گاهی مرئی میشوند گفتم هیچ میدانی که من در این مدت یکی از ایشان را دیده ام یا نه گفت بلی یکدفعه دیدی گفتم در چه مکان و چه زمان بود گفت وقتی در بارفروش در خانه ات نشسته بودی ناگاه در خانه کوبیده شد و تو خود بیرون رفتی دیدی کسی هاین

باین شکل را دیدی پس آن اسبی داشت و پیاده شده بود باین قامت و صورت و محاسن پس السلیم و حق تعارفات رسمیه آن شخص از تو سوال نمود که مشرب تو در عمل باخبار رصادره از ائمه اطهار چیست تو در جواب طریقه خاصی داشتی اجمالاً برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریقه بد نیست پس بر اسب خود سوار شد و رفت و او یکی از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تفکر بر آن مرتاض این حکایت مرا بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص و زمان و مکان و کیفیت سوال و جواب پس حاجی بمولف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شمایل و صورت و قامت و محاسن شما بعینه مانند آن شخص بود لهذا سوال کردم که شما سابقاً باین بلد آمدید یا نه خواستم که رفع شبهه ام شده باشد الحاصل حاجی اشرفی از تلامذه سعید العلما و چندان درس نخوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت و تضرع باین مرتبه رسید

شیخ زین العابدین

یط شیخ زین العابدین ساکن بازفروش اکنون ساکن کربلا، واز مسلمین علما، واز تلامذه استاد آقا سید ابراهیم و با نهایت یک و تقوی و با این فقیر مولف کتاب نهایت محبت و مصادقت و رفاقت دارد۔

آقا سید حسین ترک

ل آقا سید حسین ترک از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی ست و از صاحبان علم اصول و شهیر بلاد اسلام و مقتدای انام ست و با مولف کتاب نهایت موانست و رفاقت دارد۔

آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سکه فحول و در جلالت مرتبه زمان و در زهد سلمان دوران دارکسی هذا یا قبول انتشر و در حذاقت او در اصول همین قدر کافی که مؤسس ثانی فاضل مشید آخوند مبانی شریف العلما او را مسلم داشت و علی الدوام در مقام مدح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گذشت که شاهزاده نصیر السلطنه طالب مناکحت و مزاوجت او گردید آنجناب قبول نفرمود و تلمذ او در خدمت پدرش آقا علی صاحب ریاض شد و در زمان والدش با مرو الدش بتدریس اشتغال داشته و تلامذه والدش مجالس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار دویست نفر از مصلین می نشستند و در استدلال و نقض و ابرام و جدل مسلط و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کمان جزیره در حق او میرفت و مشغول بجاکه و فتوی نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هند برای فاطنین مجاورین کربلا میفرستادند هرچند سعی نمودند که بدستیاری و اهتمام او این عمل انجام کرده قبول نکرد و تصرف در عمل نمیکرد و در امر معروف شدید التعصب بود و در شهادت شریف العلما و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسائی نمود و در آخر حال برای اینکه بهبود بشرایط ذمه عمل نمودند از عتبات بسمت اصفهان آمد مرحوم حجت الاسلام نهایت اعزاز و احترام آن بزرگوار را مرعی داشته پس از حجت الاسلام خواهش آن داشت که با تفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول ننمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوش نیامد و شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرد بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان بستند محمد شاه حکم برخلاف کرده پس پادشاه بدین جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من مریض میباشم پس از طهران بنحو طرح و قهر بشاهزاده عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد سلطان بعیادت او رفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذهٔ شریف العلما و از زهاد عصر بود تغسیل و تجهیز او پرداخت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بدرس اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منزوی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود علمای بلد هر شب وقت غدا بمجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذا می آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از خانهٔ اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میساختند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذای احدی را نمیخورد و از کرامت اخوند ملا جعفر اینکه در حالت احتضار که بعضی از علما نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستر بیماری برخاست و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از وجه آن قیام و اکرام سؤال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله مخرجه حاضر شدند پس بلا فاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شتافت -

آقا سید محمد بن آقا سید علی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سند و مقتدای و مستند و عالم مجدد و فقیه امجد اعلم و اورع آن اوان در ریاست عامه فرقهٔ امامیه بعد از والد بزرگوار بدو انتها یافت و چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهالی آن شهر جمیع آب حوض را در طرفة العین برای تبرک و تیمن و استشفاء بردند بنحو یکه یکسر آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر با دایشان دختر مرحوم محمد باقر استاد و خال آقا سید علی بود و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بحر العلوم تلمذ داشت و دختر بحر العلوم را بزوجیت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در عتبات قبول عامه داشت نواده و پسرزاده آقا سید محمد ست گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شد فاضل قمی صاحب قوانین بسیار معمر شده بود شبی آقا سید محمد و علمای دیگر را ضیافت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که غرض از احضار شما در این شب مکالمه آن ست که سن شیخوخت قوای مرا تحلیل برده ندانستم که ملکهٔ اجتهاد جواز افتا، در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکهٔ استنباط در من باقی ست یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکه مستنبطه این ست که بالفعل شما دارید پس من و امثال مرا ملکه مستنبطه نیست و باعث ترقی مرحوم حجت الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد ست یا نه آنجناب میفرمود که شان او اجل از آن ست که من او را تصدیق نمایم بلکه از او سؤال کنید که سید مجتهد ست

یانه و در بیان مرحوم والد مؤلف کتاب و آقا سید محمد مخالطه و مراوده و مصادقه بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات
خدمت سید میرسید و بعضی از فقرا می آمدند و از او مطالبه وجوه برسیدند و او انتخاب وقت و احتیاط می فرمودند و من
بحسب قوت بر او قایق بودم و ستهای او را بیکدست نکه میداشتم و از جیب او نخواه بیرون می آوردم و بفقرا میدادم از انجمله
کتابی در اصفهان بکریم آمد که میفروختند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب داد که جایز است
که آنرا بخری و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منهج الصادقین ست که مجلد آخر آن کتاب ست و در
پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیار ست
جامع الشتات که در مبحث آن مبحث را از اکثر کتب فقهیه بعین عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب
اسباب کار باشد و سهل المؤنه باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مبحث غسل جنابت ست در نزد من ست
و مبحث غسل زیاده از هفتاد کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفاتیح الاصول در علم اصول که قریب بچهل هزار بیت
ست یا بیشتر ست و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب مستحسنی ست و قریب بده و بیست
هزار بیت یا بیشتر ست و جامع ادله و اقوال ست و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بر ذکر
فتاوی و خلاف ست و کتاب با غلاط مشهوره را که در السنه شهرت دارد نوشته از انجمله نوشته است که کیسوان داشتن
حسنین که شهرت دارد و غلط ست زیرا که حسنین علیهم السلام
کیسوان نداشتند و کیسوان نکروه ست و امام مبری از فعل مکروه و مداومت بران مکروه ست چه در حالت صغر با جمیع
با اینکه قنازع محل اتفاق ست که کراهت دارد و قنازع آن ست که موضعی از سر را مویش را نتراشند و برگذارند چنانکه
در حدیث ست که طفلی را بخدمت پیغمبر آوردند که برای او دعا کند و آن طفل کیسوان با قنازع داشت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم دعا نکرد و فرمود تا آنرا نتراشند دعا نمیکنم و بالجمله ادله بسیار بر آن اقامه نموده و از جمله اغلاط مشهوره
انکه معروف ست که فخر المحققین پسر علامه حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سوال نمود که با تو بعد
از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیادة الحسین لهلکتنی الفتاوی الفین اسم یکی از
تالیفات علامه است و در اثبات خلافت امیر المؤمنین بلافصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل ست بر این مطلب
اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکربلا میرفت و امام حسین ع را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات
کتاب الفین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آینه فتاوای من مرا هلاک میساخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این
حکایت کتاب و مجعول ست زیرا که بحکم عقل قاطع و این از منه که زمان انسداد ست باید استنباط احکام را غالبا بظنیه
کرده باشیم و حلاجی در رای آن نداریم و معلوم ست که ظن گاهی خطا و گاهی صواب ست پس فتاوای علامه چرا او را
هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از انجمله میگویند که امام حسین ع در کربلا در روز عاشورا مشغول بچها بود که

ناگاه بانگی آواز داد که ای حسین اگر با این قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی برگزار کرد و بملاقات ما نخواهی آمد
شد پس آنجناب شمشیر در غلاف کرد و از بالای اسب بزمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوه بشریه
جنگ میکرد و نظر بمضمون وجاهدالکفار که نص آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسور است جنگ کند ـ مؤلف
گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم مبحثی برای اغلاط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام
در روز عاشورا السبته بقوه بشریه بوده نه بامامت والا بمحض تعلق اراده آنجناب بر موت کفار ارواح آن اشرار
اختیار از آن قوالب بدار البوار فرار مینمود مذاکر گوئی که چگونه متصور ست که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بزرگوار
بقوه بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک هلاک انداخت هزار و
نه صد و پنجاه نفر را ببازرت بر زمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فرات تا بخیمگاه بدرک فرستاد با اینکه از شدت
عطش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و اینکونه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشر ست جواب گوئیم که
شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و نطفه انبیا و اوصیا و بنیه و صفات ایشان از هر جهت از سائر ناس ممتاز
و این استبعاد در بنیه سائر مردمان ست نه بالنسبه بامام چه همان قوه بشریه امام بالاتر از قوه باقی ناس ست و در هر صفت
کمال پس از شجاعت آن بنیه و آن نطفه و ترکیب عنصری آن جثه استبعاد اینکونه امور نمیرود اگر کوئی که اینچه ذکر کردی
تهور ست نه شجاعت جواب گوئیم که بالنسبه بسائر مردم چنین ست نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بروجه اتم
در اکالیل کتاب در الکلیل المصائب ببسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات و چون آنجناب بی نهایت متتبع
بود لهذا تالیفات مشحون باقوال و عبائر فقهاست اگرچه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شفیع بروجردی
نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اینکه مؤلفات من قریب بهفصد هزار بیت ست یا بیشتر مؤلف کتاب
گوید که مولفات این فقیر زیاده از این مقادیر ست بلکه زیاد تر از دو کرور ست و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی
که از تلامذه آقا سید محمد بوده مینویسد که در میان مت اخرین متاخرین کسی از استادم آقا سید محمد زیاد تر تالیف نکرده
و او در مدت شبانه روزش تالیف داشته و از قراری که میگویند والده مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باقر
بهبهانی ست عالمه بوده بلکه فقیهه بوده و میگویند اینکه مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او
صعوبت و عجزی پیدا شد که والده آقا سید محمد او را اعانت در تالیف آن مبحث از ریاض نموده و استبعادی
ندارد چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بوده و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زنان را امر میکرد که بایشان اقتدا
نمایند و مجازه نیز بودند چنانکه مادر ابن ادریس مادر سید رضی الدین بن طاوس دختران شیخ مسعود بن وزام بن
ابی فراس مالکی اشتری بودند و مجازه بودند و اولاد کان دختری شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خدا مذکور شوند و
در میان عامه زنان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون عمر

فسقه فجره یعنی غادره باغیه هالکه ضاله مضله طایفهٔ وهابیه خذلهم الله تعالی بکربلا ریختند و در آنجا قتل و غارت بی اندازه نمودند و صندوق مبارکه شکستند و بر سر قبر مطهره ریختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند و دیدند که آنحضرت مع العالم فدای جان پاک با بدن پاره بر سر بوریائی نهاده بنا کاه هوا هم خورده و باد بشدیدوزیدن گرفت پس وهابیه گریختند پس خدام آن حضرت آمدند و قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آنجمله چند عدد از آن بدست والد افتاده که چند دانه را من دارم امیدوارم که آنرا در میان کفنم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یابم چون صندوق مبارک را انبیا علی نبینا و علیهم السلام مسح کردند و آنرا قبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سودند مجملا بعد از انجام کار وهابیه مرحوم آقا سید محمد باصفهان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدریس نمود و بسیار خوش بیان و مطالب معتبر را بنحوی بتقریر میفرمود که مبتدی و منتهی همه میفهمیدند و علما آنجا بمجلس درس او حاضر میشدند از آنجمله آخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتب حکمت مشاء را در درس شیخ ابراهیم بدرس آقا سید محمد می آمد و با مراو کتابی در اصول مسمی بنخبه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من است ولیکن در آنجا اصلا تصرف نکرده و آخوند ملا علی بر کتاب شوارق بر هامش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح لمعه و مطول نیز حواشی مفیده بر هامش آنها نوشته و هر ده سالی یکدوره شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضلانه است و خلی بفقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گویند که بسیار کم حافظه بود اگر عبارتی از هر کتاب بدست او میدادند بسیار مطالعه میکرد ولیکن پس از مطالعه با نهایت تحقیق آنرا بیان مینمود و مرحوم آقا سید محمد پس از فوت والدش بکربلا رفته و ریاست عامه مسلمین و بلاد اسلام با و منتهی شد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با و اخلاص بسیار بوده و در همهٔ امور مسلمین آن بزرگوار بود و با مراو سلطان جمع عساکر نمود و مهیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافتند ماتنه و بندر و قبه و کنجه و شیروان و غیر آنها از ولایت اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرضه داشتند که کفار بر ما غلبه نمودند و ما را امر مینمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم و دین ایشان را و شریعت و طریقت ایشان را تعلیم کنند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجهاد امر فرمودند و خود نیز با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب روسیه شدند و آنجناب بقزوین معاودت فرمودند این مرحله مایهٔ فتح لسان منافقین و رجوع ضعفهٔ مسلمین از اعتقاد بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از عزلت و اندوه چنانکه سجیهٔ آباو اجداد آنجناب بود سر باز نزد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهرش را بکربلا نقل و در آنجا در قبهٔ معروفه مدفون گردید رضی الله و حشره مع آبائه المعصومین و از والدش بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله فتاوای آنجناب اینکه در مفاوز و بیابان هرگاه

سید باقر جهت کلمه آخوند تیمر بجهل ایشان بزرگان

هرچه پیدا بود پیدا کند مال واحدست اگرچه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را خلیان فقره بود در یکی از منازل فراموش کردند پس از پشت سر کسی آن خلیان را دید و شناخت که مال آقا میباشد آنرا گرفت و در اثنا طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست۔

حاجی ملا احمد نراقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطه ایران و معاریف و مشاهیر علمای بلاد اسلامیان و در تحقیق گوی سبق ربای میدان همگنان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان ذکاوت او ضرب المثل دوران و حدت و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه والدش او را بجای او نشانیدند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالم را در درس سیکفت پس بعتبات رفته در نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذه آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شفیع بر وجردی از او حکایت کرده که من با والدم خوند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و اصلش از نراق و مسکنش در کاشان و کتب مولفه او بسیارست کتاب مناهج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تجرید الاصول الا در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش میباشد و بخواهش سلطان عصر حاجی مزبور آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کاملست و کتاب سیف الامه در رد شهادت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و با ایران آورده و پادری مبدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شدند در میان اجوبه سه جواب نهایت باصواب و بادقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضای همدانی که مسمی بمفتاح النبوه است و در آن میان عقل و کتب انبیاء سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی بحجت الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیت خاتم الانبیاء کرده و مدت شش ماه درس را تعطیل کرد و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سجع و مقفی و نثر یا نه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قرآن ست در لغت عرب و العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد نراقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود را در نزد خواست و از کتاب خانه ملا موشه یهودی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیاء سلف را بتفصیل نوشته و در رفع ادیان باطله هر سه کتاب بی نظیر باشند و کتاب عواید الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر حواشی آن کتاب حواشی بسیارست و دقایق بسیارست و کتاب مثنوی مسمی بطرائق الحقایق ست و بجنگ مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

باستدلال نوشته وخوب هم نوشته ودقایق وتحقیقات بسیار فرموده واصولی صرف بوده ولیکن نهایت خلاف
مشهور ست بین الاصحاب راغالب تقویت نموده مانند اینکه عصیر عنبی راقبل از نشان وبعد از غلیان پاک میدانند
ووقت مغرب رامیان اشتهارین فرض وذهاب حمره مشرقیه میدانند چنانکه مذهب ابوحنیفه است گویند که در زمانی
حاجی مزبور حاکم ظالمی راازکاشان بیرون کرد ومکرر این قضیه اتفاق افتاد وسلطان حاجی راازکاشان احضار
نموده ودر مجلس باو تغیر نمود که شما در اوضاع سلطنت اخلال مینمائید وحاکم را اخراج مینمائید چون سلطان در شدت
تغیر بود که حاجی ملا احمد آستین دستها را بالا برد وهر دو دست ها را بآسمان بلند کرد وچشمها را پر ازاشک کرد وعرض کرد
بارخدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم برمردم قرار داد من رفع ستم نمودم واین ظالم برمن متغیر ست چون خواست
که تغیرین کند فتحعلیشاه بی اختیار ازجای برخاست ودستهای حاجی راگرفت وبزیر آورد ودر مقام معذرت او برآمد
واورا ازخود راضی ساخت وبخواهش او حاکمی رابکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزندی بود که علاقه با
داشته واو مریض شد بنحویکه حاجی ازاو مایوس گردید بی اختیار ازخانه دیوانه وار بیرون آمد ودر میان کوچه کاشان
راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده وبحاجی سلام کرد وعرض کرد وچرا پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مریض ست
وازاو مایوس گشته ام درویش گفت اینکه سهل مطلبی ست پس عصای تیزه دار خود را بزمین زد وسوره حمد را بلحن
قرائت وشرایط خوانده ونفسی دمیده وگفت حاجی برو که پسرت شفا یافت حاجی تعجب کرده واحتمال صدق
داده وبخانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده وصحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد ودر عقب درویش
کس فرستاد وجمیع طرق وشوارع کاشان را گردیدند درویش را نیافتند پس از هفت هشت ماه حاجی در روزی میان
کوچه همان درویش را دیده بدو گفت کجای درویش تو مردی در طریقت قدم زده وصاحب نفس هیباشی ولیکن
آن روز سوره حمد را خوب تلاوت ننمودی وقرائت تو صحیح نبود البته در تعلیم وتعلم احکام شرعیه ساعی باش درویش
گفت اکنون حمد ما ترا پسند نیامد آنرا واپس میخوانیم پس عصا بزمین نصب کرد ودو بار حمد را تلاوت کرد ونفسی زد
وگفت برو حاجی چون بخانه آمد دید که همان پسرش مریض شد وبهمان مرض وفات یافت وحاجی ملا احمد را
فرزندی بود حاجی ملا محمد که او هم از فقهاء بود در زمانی شاه جمجاه ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی
ملا احمد از کاشان بدرگاه سلطان لجه عرض عریضه در آن عرصه متعرض واستفساره واستخبار از احوال وکلال وملال
مزاج سطوت امتزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل اللهی در جواب آن کتاب باظهار زوال عارضه مرض وسلامت
مزاج بهاج فرمود کرّه ثانیه حاجی ملا محمد در جواب عرضه داشت که حال سلطان قرین صحت ست وصحت اعظم
نعماء ست پس شما نظر بفحوای خبیه انمای آیه وافی هدایه واما بنعمة ربک فحدث تحدیث واعلام باعلاء
افشاء این نعمت بمالک اسلامیان فرموده باشید سلطان محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض ست بآیه

مشتهر در السنه و افواه استرذهبک و ذهبک و مذهبک رفع این تناقض و تعارض بچه نحو خواهد بود حاجی ملا محمد مرة ثالثه معروض داشت که آیهٔ شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف ست افادهٔ عموم میکند و جز صدق اثر استرذهبک خاص و چون عام و خواص با هم متعارض شوند بنای عام بر خاص باید گذاشت که مراد از نعمت غیر ذهب و مذهب ست چون بنظر اکاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عبا و عصا بر سم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسموع شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نمیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و بازدید غائله هائله روی داده که میان حاجی و حاکم نقاری شدید پدید و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیه متهم بود چندی برین منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عصائی بر دست بجانب محکمهٔ حاکم در آن محضر حاضر شد و آنروز ساعتی بود که حاکم باصطلاح مشغول بنرد بازی و شطرنج و قمار بود و کسی از اهالی کاشان در آن محضر فضالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عمایم در چنین مجلسی نهایت مشمئز گردید و حاجی در دم درشت و فی الجمله تحمیقی از حاکم باو شد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف او شد که هر یک ادعاء غلبه بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند گردید و گفت که اخوند معلوم ست که شما خشک نیستید و در این علم مربوط میباشید و بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت ناگاه یکی از اهالی کاشان از در در آمد دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است با یاء و اشاره و تحوی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشند حاکم بی نهایت شرمسار از کردار و کار خویش کشته فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته در صدر مجلس نشانید و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیما بین ایشان شده محقق زمانا دکه معروف ست جناب حاجی ملا احمد استاد کل دیده است و درس کم خوانده و بفطانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است والله العالم و ذوق فقاهت آنجناب و در اذواق جماهیر مشاهیر خذقه مهره است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده و این خلاف مسلک احتیاط ست بلکه متابعت مشهور و تبعیت افهام فقهاء در مدارک احکام مستحسن بلکه در اخبار ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم اجمعین نیز امر بمتابعت مشهور فرموده اند ـ

اخوند ملا محمد مهدی نراقی

کل اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و بر علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق و صعاب احکام و مغالق مسائل را راتق و فاتق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق رائق و در نزد اخوند ملا اسمعیل خاجوئی که محله از محلات اصفهان ست سی سال درس خوانده و در نزد سیاح

سایر علما در معقول و منقول تلمذ نموده و در خدمت مؤسس بهبهانی آقا محمد باقر طاب ثراه نیز تلمذ نموده و برای او
ید طولی بود و در ریاض از حساب و هندسه و هیئت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر و در بدو تحصیل در نهایت
فقر و فاقه بود بنحویکه قدرت بر روشن کردن چراغی نداشت و بچراغ بیت الخلاء استضائه و مطالعه مینمود و اگر کسی به بیت
الخلاء وارد میشد از خوف ملا مهدی تنحنح مینمود که من بقضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شرمسار نشود و
هر چه مراسلجات از وطن مالوف با و میفرستند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد و برای اینکه مبادا در حواس او اختلالی پیدا شود
و آنمراسله را در زیر فراش میگذاشت و پدرش از عاملین حکام و منصبش پست ترین مناصب دیوانی بود که پاکار نراق
بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را باو نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت دیرینه
اش آن مراسلجات را نه میخواند پس مردم بعد از یاس از او بسوی استادش آخوند ملا اسمعیل نوشتند که والد ملا مهدی
وفات یافت و آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس آخوند ملا مهدی وقت درس نزد استادش
آخوند ملا اسمعیل خاجوئی رفت دید که استادش متفکر و مهموم و محزون نشسته است و اظهار محزن مینماید پس آخوند
ملا مهدی از استادش مطالبه تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکماً به نراق رفته باشی زیرا که والده تو مریض و یا
مجروح ست آخوند ملا مهدی گفت که خدا او را محافظت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح
کرد که والده تو وفات یافت و کشته شد آخوند ملا مهدی خواهش درس نمود و آخر الامر استادش او را امر بمراجعت
بسوی وطن نمود پس بنراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و شدید الشوق بتحصیل علوم عقلیه
و نقلیه بود و بعد از فراغ از تحصیل بکاشان سکنی نمود و کاشان از علما خالی بود و ببرکت وجود مبارک آنجناب مملو
از علما و فضلا شد و مرجع و محل و محط رحال اجلاء اکابر فاضل شد و علما بسیار از تلامذه او بظهور رسیدند و آنجناب
را تالیفات جیده است در معقول و منقول مانند رساله فارسیه در اصول دین که باستدلال تمام نوشته و کتاب لوامع
در فقه و کتاب انیس در فقه و کتاب معتمد در فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب محرق القلوب
در مصائب اهل بیت سلام الله و صلوته اجمعین و این کتاب حاوی خطب بلیغه و قصاید فصیحه عربیه و فارسی ست لیکن
بسیاری از اخبار آن کتاب را اعتمادی نیست و از اخبار ضعاف بلکه مظنون الکذب و یا مقطوع الکذب ست و این فقیر
را حواشی بر هامش آن کتاب ست مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن علیه السلام را باین نحو مسموم
کردند که سم در آبدا خل کردند و آن جناب نوشید و شهید شد و این غلط مشهور ست زیرا که اخبار بران خالی ست و آنچه
مشهور در اخبار ست اینکه سم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیهم الصلوة و السلام نوشید و در خبری وارد ست
که سم را در طعام ریختند و آنجناب میل فرمود و انصاف اینکه حیف ست که چنین فاضلی اینگونه خبرها در کتاب
خود نویسد و کتاب آخوند ملا آقای در بندی و بعضی از مقامات قالی محرق القلوب ست و سبب و امکان آنشود

که اینها از قبیل تسامح در ادله سنن ست زیرا که تسامح در دلیل مستحب ست مانند اینکه خبری بیاید که گریه کردن بر امام حسین ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسامح روا است نه در اخبار و حکایات و وقایعیکه در کرب و بلا روی داده اگر کوئی که نقل اخبار ضعاف چیزی ست که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر ذکر میدارند جواب گوئیم که سیره سابقه که مستمره و کاشفه از رضای معصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان معصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع ست و سیره بالفعل را ثمری نیست علاوه معصوم بسیار منع ازاین جهت فرموده اند و تعیین کرده اند که چه قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف ست که تعیین عمل بضعاف و مراسیل از اخبار نموده اند و هرکه روایت مرسل یا ضعیف مینمود او را از قم بیرون مینمودند و لذا اعتماد معتبرین از علمای توثیق ست و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز ارادات توثیق ست و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین روایت او را احسن میشمردند ما روایات او را صحیح میشمریم بجهت اعتماد قمیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد کلینی ست و اینکه او از مشایخ اجازه است ـ

آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

که پدر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزار جریبی که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشاهیر فقها بود و حاجی در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر پسر را از شیخ اجازه شمرده و نوشته است که من او را ملاقات کردم لیکن بد مانی بود که شیخوخت او را فرو گرفته و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی ببرد و فرزندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقهای آن بلدان و از تلامذه عالم از شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در حبالهٔ او بوده و فقاهت او بسیار با وقت و متانت و در تفریع فروع او را ید طولی بوده و تعلیقه بر شرح لمعه نوشته است سه مجلد آن در تردد من ست که از اول جلد اول شرح لمعه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم چیزی نوشته و در فقاهت و تسلط او در فقه محل ریب نبوده و دنیا را با وا قبالی نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی وارد اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدیدن مرحوم حاجی سید محمد باقر رفت و شیخ بسیعتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکنید و سبب اشتهار او نمیشوید و تقصیر از شما دو نفر ست سید و حاجی در مقام معذرت برآمدند و لیکن حاجی سید محمد قلبا با او مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست لیکن وجه آن که دختر شیخ بود وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر زواب را در حبالهٔ خویش درآورد و میرزا محمد تواب از اهل لاهیجان و در حکمت ید طولی داشته و در نجوم نیز ماهر و در تفسیر او حدیث ان و در زائچه طالع جعفر خان زند دیده که در فلان وقت کریم خان وفات میکند و جعفر خان سلطان میشود پس با و اخبار کرد از آن پس قضیه بر طبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا با صفهان توطن نمود و باعث اشتهار او خود ملا علی نوری میرزای مزبور در زمان جعفر خان شد که مستمری و وجاهتی از جانب سلطان بتوسط او بملا علی برقرار شد مجملا میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس اخذ

ملا علی نوری او را برخود مقدم میداشت و زیاد احترامش مینمود و نجوه همش فعلیشاه میرزای مزبور بتغییری نوشت و مبلا
بسلسل بول بود مجملاً آقا محمد علی کویا سوء خلق طبیعی او بود بعد از تزویج بدختر میرزای مزبور بنا بخواهش حاکم قشه با عیال
ببالنجا رفته و با آنها هم سازگاری نکرده پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر برآقا محمد علی تغییر وایراد کرد که
مگر در حدیث شریف ندیدی که فرمودند دارنهم ما دمت فی دارنهم یعنی با اهل و عیال مدارا کن مادامیکه در خانه ایشان یعنی
در دنیا قرار داری و آقا محمد علی فقاهت او از تعلیقه برشرح لمعه واضح و آشکارست و بسیار عابد و زاهد و متورع بوده
و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب مصالح کامله کامنه تشریف اشتهار در آن اعصار برقامت باستقامت حاجی سید
محمد باقر سبوده والا فضلا در آن عصر در اصفهان و سائر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد رفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان
بحر العلوم شرحی بر عالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید آباد میلی نبود و حاجی شیخ محمد رفیع همیشه در مقام تشیع حجة الاسلام
بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشه انگور از بازار گرفت و پس از یکهفته یا بیشتر
بمنزل او رفتم همان یک خوشه انگور در آنجا بود و هیچ از آن نخورده بود گفتم چرا از ان انگور اکل نمینمائی جواب داد که خوهستم
خلاف نفس کنم اکنون صاحب آلاف از اموال دنیوی هست و یومًا فیومًا در تزایدست و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی
ملا محمد جعفر آباده که عالم و جامع و متورع و از تلامذه آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجة الاسلام بوده و بسیار
شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونچه و طب مختصر و تلخیص در فصاحت و
تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدرالدین اصفهانی که از بلاد جبل عامل و از تلامذه شیخ
جعفر و دختر ش زوجه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد اقران و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته
که در نزد من ست و از آنجمله اخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجیت قرائت سبعه
مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشتم و با تمام و با تمام تألیف محبت بسیار داشت
و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع بروجردی که از تلامذه شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علماء داشته و کتاب
قواعد شریفیه در اصول تالیف اوست و در رسالة البهیه که اجازه است که برای پسرش نوشته و اجمالاً ذکری از مشایخ
اجازه نموده.

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

کی حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی ساکن اصفهان ملقب بحجة الاسلام و حید ایام و
مقتدای انام و در علم عربیت و هیئت و فقه و رجال و لسان از مهرة اعلام و خدقه علماء کرام عالم عامل و بارع
فاضل و عیلم باذل فاضل ست و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی و نانی نبوده اما علم آن جناب
پس از تحریر و تحبیر خارج و جمیع مراتبی و مراتب علم را خارج و در تفسیر او حد زمان و حد استدلال نهایت و تبیین

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الانوار که شرح بر صلوة شرایع است مشتمل بر هفت مجلد و صلوة را تمام نکرده و هر مجلدی تقریبا بیست هزار بیت ست و در آنجا در هر علمی که بواسطه از دو سایط مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را باستدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت و چه در رجال و رسالهٔ زهرة البارقه که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول ست و رسالهٔ تحفة الابرار در صلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال در رسالهٔ در تحقیق عبادت من احمت العصابة علی تصحیح مایصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم مینمود گویا از زمان ولادت ایشان تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عمار و رسالهٔ در حال ابراهیم بن هاشم قمی و رساله در بیان حال بابان بن عثمان و رسالهٔ در تحقیق حال محمد بن عیسی الیقطینی و رسالهٔ در بیان حکم عقل براخت مطلقه و رساله در قبول قول نسوان بخلوا از موانع نکاح ابراء ولی مدت متعه موقتی علیه را چنانکه در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیر ها من الکتب و الرسائل و فقا و انیکه از ایشان بکتابت در آمده انچه ثبت و ضبط شد با نضمام اصوله هشتاد هزار بیت ست و از آنجمله حاشیه بر شرح لمعه از اول کتاب تا مبحث تنبیه با حال که باستدلال با همه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از مواضع خط والد ماجدم و بعضی از مواضع خط حجت الاسلام ست که باهم نوشته اند چون میان والد و او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی سید اسد الله بامر او آن حاشیه را تمام نمود بعوض صد تومان که پدرش با و داد و مسموع شد که ایام تالیف آن حاشیه حجت الاسلام ببغداد بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر بترکیب خالد بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب ست و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت دقت و متانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عبارایشان و جوه و احتمالات بسیار ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میفرمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام هفته هیچ درس نمی گفت و در بعضی از اوقات درمیان درس ارباب مرافعه میان مجلس ریختند و درس بهم میخورد و اخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را در نزد او قرائت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته او میگفت که من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که درمیان درس جمعیت منصرفین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم مینوشتم و فقیر مؤلف این کتاب نیز قریب به یکسال بمجلس درس ایشان میرفتم و با من محبت بسیار و باد داده

صداقت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که بمن اجازه داده باشد کتاب طهارت بدیع مرا گرفت یک هفته در نزد او ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را لبیک اجابت گفته و از دنیا رحلت فرموده لهذا از تلامذهٔ او اجازه نگرفتم تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر خامه قاصر است و وصف نماز آنجناب بتفصیل فصیل در ترجمهٔ شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام بالتحقیق عرفانی بیان شد و مناجات خمسه عشر را در ضبط داشت و باکریه بر آن مداومت داشت اگرچه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قرائت این سه و این شبهه بوده است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد علاوه صلوات بر آل محمد الوف التحیة والثنا، در این پانزده مناجات ندارد با اینکه ادعیهٔ منقوله از آل محمد صلوات الله و سلام خالی از صلوات نیست اگرچه مختصر باشد سیما ادعیهٔ منقوله از سید الساجدین در صحیفهٔ کامله وغیره آن و لیکن مولف کتاب سابق در سابق از مان سندی برای این مناجات یافته بودم که سند من هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مظانش او را نیافتم و بتفصیل احوال را در اوایل مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینکونه قدح غیر قادح ست چه این مناجات را اگر بقصد دعا، و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند نه بقصد ورود از امام پس قطعاً عیبی ندارد و چه مندرج در عمومات اذکار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب ست چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله باشد و خواندن آن نیز جائز ست و محل ریب نیست و صلوات نداشتن ضرر ندارد و معدوم النظیر نیست و بنای علما بر خواندن امثال این ادعیه بلکه دعوای جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ در قنوت و تر تمام آن را میخواند و سید حجت الاسلام را قنوت جمیع صلوات در غالب با همهٔ اوقات ایندعا بود اللهم اهدنی فی من هدیت و عافنی فی من عافیت و تولنی فی من تولیت و فنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در رسالهٔ ترجمهٔ صلوة نوشته ام و این فقیر مدت یک سال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در قنوت از او مشاهده نکردم چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالبًا این دعا ظاهر میخواند اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیئ قدیر مجملًا عبادت این بزرگوار اینچنین بود که از نصف شب تا بصبح بگریه و زاری و تضرع اشتغال داشته و در صحن کتاب خانه اش مانند دیوانگان میگردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد تا صبح و چنان بی اختیار و چنین وانمین آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در او اخر زندگانی آنقدر گریه بود و بهای پای ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را باد فتق عارض شده بود و فتق بند آزار بسته و اطبا، هرچند معالجه کردند مفید نیفتاد آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام ست که موجب زیادتی آن باد می شود پس هر زمانی که به مسجد میرفت ذاکرین تا اواسط شب بود بر بالای منبر نه میرفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر میرفت او حضور داشت برنه میخواست و باز گریه میکرد و بآن نحو کسی نشان ندارد مگر پسرش

آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمسه عشر را از حفظ در سجود و نخوان مداوم بود و در سجود نخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت بر او زدند و شهید شد و شهادتش مانند امیر المؤمنین ع در محراب مسجد نوشانیده ندا ما گریه و عبادت این دو سه نفر را نسبت بعبادت و تضرع حجت الاسلام میتوان داد و فقنا الله لعبادته و در سالیکه مولف کتاب بزیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم تازه بسبزوار میرفت شبها که براه می افتادیم با یکدیگر صحبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شاگردان در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که مراکنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخانه من روانه ساخت در رقعه بمن نوشت که این کنیز را اگر تقصیری ست ببخشیده باشید و بعدها ببلازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بنهج خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه احوالات آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گفتیم چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در صحن و کتاب خانه مانند آدم دیوانه برسر خود میزد و بهای های گریه میکرد و بمناجات و ادعیه اشتغال داشته تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میگرفت و مانند معقولین نشسته بود و هر شب کارش همین بود مجملا در کتاب خانه هر شب تنها بود و کنیزی در دوم در میخوابید و چراغ او دو فتیله داشت یکی کلفت و یکی باریک آن فتیله کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فتیله باریک را روشن میکرد و چون از خواب بر میخواست باز آن فتیله کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از مغرب چراغ را روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد گوئیم که این قسم مایه انفتاح امور و اقبال و روآوردن دولت ست و حدیث لا اسراف فی السراج شاهد این مدعی ست و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روزهای چهارشنبه بحمام میرفت و در حدیث شریف نیز همین مضمون وارد ست و معروف ست که در روز چهارشنبه سر تراشیدن باعث ازدیاد دولت می شود گوئیم که حجت الاسلام در این مدت که بمسجد جماعت گزارد هرگز در نماز سهو نکرد و مگر یکبار و آن که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد و چنانچه این فقیر این را که در خدمت استاد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدم مگر یک دفعه یا دو دفعه و اما مرافعات حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام و بسیار دقت میفرمود و بسیار طول میداد بسا بود که بعضی از مرافعات یک سال و کمتر و بیشتر طول میکشید و فراست عجیب در امر قضا و مرافعات داشت چنانکه فقهاء در کتاب قضا نوشته اند که قاضی باید فراست در امر مرافعات داشته باشد و قضایای امیر المؤمنین ع را در این باب مثال زده اند از جمله مرافعات حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود اینکه زنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که کد خدایفلان قریه ملک صغار را

غصب کرده که خدا را حاضر کردند و او منکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشتجات را در پیش روی خود بالای هم گزاشته پس بآن زن فرمود که خدا مرد درستی ست و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحاح و ناله نموده و سید بمرافعات دیگر اشتغال و در میان مرافعات پرسید که ای کدخدا مگر تو این ملک را خریده گفت نه مگر در مالکیت حرفی در این لازم ست سید گفت نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از کدخدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث بتو رسیده کدخدا گفت نه مگر در مالکیت لازم ست که آن مال بمیراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال نیافته باز مشغول بمرافعات شد در آن اثنا فرمود که این ملک از بابت صلح یا وصیت بشما رسید گفت نه مگر در مالکیت اینکونه انتقال شرط ست سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات یک یک از نواقل شرعیه را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس بچه سبب این ملک بتو انتقال یافته گفت که سببی نمی خواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سید فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صفا را این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چاره حکم را دریده و بخواهش آن زن حکمی بکدخدای قریه خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم نموده باشد - **مرافعه دیگر** شخصی در باب قریه از قرای اصفهان سندی درست نمود و او را بمهر اقدمین از علماء اصفهان ممهور ساخت مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی و همچنین مهر ایشان را بلطائف الحیل از وراث ایشان اخذ و سجل درست کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان یده در آن صناع بود دعاء نموده و ایشان را بمرافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و در جرح و تعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریه خلفا و ارباب خط و ربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که کهنه بنظر می آمد پس سید بر کشیشان فرمود که شما به بینید که این کاغذ مهریکه دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کی ست چون کاغذها مهر سفید دارند که از همان قالب ست و تاریخ اذهاب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را رو بآفتاب نگه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیست سال مثلاً بود که آنرا چاپ کرده بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاده از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور ست فی الفور او را پاره کرده و بر خلاف آن بمدعی علیهم حکم داده - **مرافعه ثالثه** که آن هم در غایت غرابت ست اینکه شخصی در محکمه انجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن ست مبلغ چهار صد تومان طلبکارم سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار ست و من آقا حسن نیستم پس سید دیگر متعرض ایشان نشده و شروع بمرافعات دیگر نموده و در میان قال و قیل متداعیین دشنود و در زیانکه

هنگامه گرم شد و آن شخص منکر اول گفت آقا حسن عوض کردی بلی سید فرمود بزخیر و چهار صد تومان
این مدعی را برده پس طرفین از مجلس بر خاستند مجملاً سید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اکراه و مستنبه میشد باز انکار می نمود
و عجائب مزاقات آنجناب فقاهت مآب زیاده از آن ست که در این دفتر گنجد و اما فقر و فاقهٔ حجت الاسلام در ابتداء
کار بنجوی بود که گویا بتصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بحر العلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد
ابراهیم کرباسی علاقه و مصادقه و مراوده بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدیدن سید رفته دید که سید افتاده و
معلوم شد که از گرسنگی غش کرده پس حاجی فوراً ببازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خورانید پس
بحال آمد و سید در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرونی بحر العلوم بود
و سید اغلب اوقات بخانهٔ بحر العلوم استادش میرفت و از آب حوض تطهیر میکرد و پس استادش بحر العلوم از
فقر و فاقهٔ سید اطلاع یافته بسید فرمود که بایدتو در اوقات غذا نزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد
نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از
نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده
باشید پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف در گذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی
صاحب ریاض در کربلای معلی درس میخواند حجت الاسلام بنحوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته
و پاشنهٔ آن از کهنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش پوسیه بکسیر معطل و فاقد و عادم و آقا سید علی
شخصی را قرار داده بود که هر روز دو گرده نان یکی در وقت ناهار دیگی در وقت شام به حجت الاسلام میداد و روزانه
که باصفهان وارد شد جز یک منديل که سفرهٔ نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان
مرحوم والد ماجدم با آنجناب مصادقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته دائم
میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتم بعد از اینکه مدتی از شب رفته بود
سفرهٔ نان خود را حاضر ساخت و در آن از پاره های نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از این
قطعات نان خشک آن شب را تعشی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل نخواهی بکیرش آمد ببازار
رفته که برای خود و عیال قوتی تحصیل نماید چون ببازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد
تا خود و عیال سد جوع نمایند لهذا از قصاب جگر بند گوسفند را که پر قیمتی نداشت گرفت و روانهٔ خانه شد چون
در اثناء طریق رسید خرابه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سگی کرکین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او
در و دراو جمع و همه در نهایت نقاهت و ضعیف و نحیف و لاغر و در پستان مادرش شیر نمانده و دایما مطالبهٔ شیر
از مادر دارند و همه بفریاد و اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سگ و بچگان او رحم آمد و گرسنگی آنها را

بزرگ سنگی خود و عیال مقدم داشته آن جگر بند را در نزد آنها انداخته بیکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن جگر را خورده و سید ایستاده و نگاه میکرد پس بعد از انجام کار جگر آن سگ گرگین رو بسوی آسمان آورده گویا دعا میکرد بلی آن جناب از سلالهٔ همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بگرسنگی شب بروز آوردند تا اینکه سورهٔ هل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان بپیغمبر آخر الزمان در مدح ایثارون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه متصف و فرو فرستاد مجملاً از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سگ گرگین بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر فاقه در فاقه آنست که دولت آن بزرگوار از احصاء کویا گزشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار و مایهٔ اعتبار ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شقت تنخواهی خراف نبز و آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن جناب و مادام الحیات مالکش آز ابعامله داده انچه منافع ست مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانی بخ بسیار نموده و اکر مالی میداد به بیع شرطی پس اندیدن موعد بلا فاصله آن مبیع را تصرف میکرد و نگه میداشت و یا میفروخت پس شتر خانه و قاطر خانه داشت و محوطه خانه اش خانهٔ مرحوم آقا محمد بید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن معروف بکیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر دو دو بیوت بسیار هفت تفر پسه داشت هر یک اندرونی و بیرونی منحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و قرا و صباغ و عقار بی اندازه داشته در شهر اصفهان کوتیا چار صد کاروان سرا از مال خود داشته کویا زیاده از دو هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کروند بود که نه صد خروار برنج تقرری آنجا بود قطع نظر از کندم و جو و حبوبات دیکر و کیاب اسیاره در نجف آباد داشت که مستمر روزی یک تومان اجاره او بود و بکذاوالاملاکی که در بر و جود داشت مداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان مداخل آنها بود و در هائیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بوده مجملاً سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آنجناب در اصفهان بود که بدیوان میرسید و رضوان آرامکاه فتحعلیشاه بسید فرمود که ملاز مالیات دهات شما میکزریم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنید و یا مالیات اصفهان باحوال خود باقی ست سلطان کفت که مالیات اصفهان کم نمی شود و جز را سر شکن محال دیکر میکنند سید فرمود من راضی بآن نمی شوم که مالیات دهات مرا سر شکن بکنید و مردم دیکر بدهند و این ظلم ست و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم مالیات دهات خودم را سید هم و از بلاد و همه امصار از ایران و غیر ایران وجوه برا انتقل میکردند و با صفهان نزد

سید میرفتند و او فوراً بفقرا میداد و در زمانی قمعلیشاه در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر است منزل داشت و دوربین انداخته بصحرا تماشا میکرد دید فیلی را بار کرده می آورند سلطان بملازمان حضور گفت که فیلی برای ما می آورند پس نگاه کرد دید فیل را از اردو گزرانیده اند و بجانب شهر میبرند سلطان استفسار کرد که فیل کیست و بارش چیست بعرض او رسانیدند که این فیل را تجار ارباب دول هند برای حجة الاسلام فرستادند و بارش تنخواهیست که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آمده نشد و چون فیل را نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض کرده و فیل را برای سلطان فرستاد مجملاً دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متاخرین کسی نداشته بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و باعتقاد این فقیر مولف کتاب اینکه ثروت علم الهدی بجا ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاء الله تعالی بیاید و آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب کتابخانه آنجناب را حساب نمود بقیمت پنجاه هزار تومان کتاب داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کاغذ تبریز و دو قران طلا و زری و ورقی و بعلی و همچنین تا آخر عمر کتاب میخرید تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من بمسجد او میرفتم و معاملین و کسبه از هر جهت در مسجد او ایام صیام بسط انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیه شیخ محمد پسر صاحب معالم بود بر تهذیب شیخ طوسی و بعضی از کتب ریاضیه بود چون بقیمت پرداختیم گران قیمت میکرد پس با خود گفتم این کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مولفین آنها ندارند بهتر آن ست که تا آخر ماه صبر کنم تا آنوقت این کتاب ها نخواهد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش ارزانتر خواهد داد و همیشه مواظب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر جناب رفتم و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که مرحوم حجت الاسلام بآنجا آمده و نشست و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد آن مرد پنجتومان آنها را قیمت کرد سید پنجتومان را داد و آن کتابها را بملازمین سپرد که بخانه ببرند من در شدت حرص آن جناب در حیازت کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من ست و بنظرم اینکه حاکی سهو یا خبط کرده باشد یا مراد کتب در فن خاصی یا نوعی مخصوص باشد والا حیازت کتب مولفه اسلامیه در این چند زمان گویا از محالات عادیه باشد و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترکه آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف با شرفش حاجی سید اسد الله کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک و دیگر را سائر ورثه برداشتند و اما بسبب اشتهار سید چند چیز بود یکی توصیف آقا سید محمد کاظم ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهدست آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او را از من استفسار مکنید بلکه از او سئوال کنید که سید محمد مجتهدست یا نه و دیگر توصیف میرزای قمی چه سلطان فتحعلیشاه

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب هرجت باشد تعیین کنید که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم باو اقتدا کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصفهان ساکن ست او قابل مراز او بهتر نشان ندارم پس سلطان بحاکم اصفهان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده باعزت روانهٔ طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست پس از معرفت او کس فرستاد که بادشاه شما را خواسته و من تدارک می بینم شما در رجاع سفر باشید سید امتناع نمود پس حاکم از راه لجاج و تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب گردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت حاکم گفت که استمثال امر سلطان لازم ست و ما را مخالفت آن نمیرسد سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم مایوس شد و مراتب را بسلطان عرضه داشت و این مایه وثوق سلطان گردید تا زمانیکه سلطان باصفهان آمد سید را بدیدن او بردند پس سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار داری مرا استدعا اینکه فرمایش کنید که نقاره خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخواستن سید سلطان بامین الدوله گفت عجب سیدی ست که از من خواهش میکند که نقاره خانهٔ سلطانی که علامت پادشاهی ست موقوف دارم امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان باصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضای مجلس سلطان بامین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیست اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب فی الحقیقه او حد زمان در اخلاق بود و همینکه وارد اصفهان شد در مدرسهٔ چهارباغ نزول گرفت و تدریس میکرد در آن جا فهمید که سید مرد عالمی ست راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی بامور مدرس شود لهذا امر بخروج او کرد بدون سببی و جهتی سید امتثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کرباسی را در مجالس و محافل بر خود مقدم میداشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و آخوند ملا علی نوری نیز بسبب اشتهار آن بزرگوار شد و در مجالس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر مکه مشرفه مراجعت نمود و در کربلا، یکنفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت سید در سرایوان حضرت سید الشهداء نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و دست سید را بوسید و عرض کرد که بالفعل تمنای آن دارم که در مدرسه مرا سرافراز کنید که آب گوشت و نانی مهیا دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زود تر از این مرا وعده میخواستی بمنزل تو می آمدم و جواب میگردم لیکن وعده الآن کاشف از بی قیل و بی ساختگی و درویشی ست پس سید بهمراه او بمنزل آنشخص رفت و تعشی فرمود و مراجعت نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشاهیر مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ علی بن شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چندی بدرس او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لایفهم شیئاً و همینطور هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیاد تر از شهرت او است و اشتهارش از فضیلت او

کمتر ست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده از آن ست که باقلام در قراطیس وصف این مقام کنجد چنانکه در اوصاف اسلاف اشرافش آیه ولو کان البحر مداد لکلمات ربی الایه نزول بابت و در بدو امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشرار بلهو و لعب و قمار و ساز و دف اشتغال داشتند پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنها را زده باشد پس سید را گرفتند و حبس کردند تا اینکه طلاب باخبر شدند و امام جمعه را اخبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از حبس آنها برآورده با اینکه نهایت قلیل الجثه و باریک و قامت کوتاه و ضعیف و نحیف بود و دلیر بود که در روز ناهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میگزارد و آن پس ببرافعات اشتغال داشت تا وقت ظهر و همان وضو صبح نماز ظهر را ادا میکرد بلکه تا نماز شام همان وضو را داشت و غذا هم نه میخورد مگاهی شربت یکنخودین در او اسطار زیرا که خورد کاهی هم ناهار میخورد و این مایه تعجب و قوتیکه محمد شاه بنحو تغییر وارد اصفهان شد سید بر استری سوار بدین اعتزام نمود و سید علی نقی عرب بنا بر عادتش در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بار دو شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملک چون به تعز من تشاء رسید محمد شاه گفت بلی عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی نقی عرب و از اهل کاظمین و قرآن را لحن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجة الاسلام در مسجد بیدآباد تکبیر نماز می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر تواقل می شنیدند الحاصل چون سید نزدیکتر بار دو شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده الایه پس یکبارگی اهالی اردو از لشکری و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را ببوسند اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون بدرسرای شاهی رسید این آیه را تلاوت کرد انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول و از امر معروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحدود شرعیه قتل نمود و آنها حد غیر قتل پس بسیار بود در دفعه اول که بسبب لوالمه حکم بقتل فرمود بحدیکه تکلیف کرد که او را قتل کنند ابا کردند آخر خود برخاست و ضربتی زد که تاثیری نکرد پس شخصی برخاست و او را کردن زد و خود بر او نماز گزارد و در وقت نماز عشق کرد و در بدایح او آن قدر از قصاید از عرب و عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک مصرع از اشعار عرب که در مدح او ساخته اند انا الذی احتاج مایحتاجه بلفظ الذی میباشم چنانکه او احتیاج بصله و انعام دارم و آنجناب هرگز بدین و بازدید و مهمان کسی نمیرفت و هرگز بدین حاکم بلده نرفت بلکه بدین سلطان در زمان ورود باصفهان نمیرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را از آن حال

میداد و تواضع برای او میکرد و سه دستگاه تاکت بخانهٔ او بود که در هر جائی دو بانی می‌نشست و ملازمین بسیار میداشت
ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی پاشاه مصری بود و با او مراوده داشت باغ فدک را از او گرفت
و بسادات مدینه منوره برگذار کرد و آنجناب سه نفر از علما بحصه را تفیق نمودیکی حاجی ملا اسدالله بروجردی بود که از شاگردان
آقا سید محمد بود و مجاز از او بود و صبیهٔ میرزای قمی عیال او بود پس چند نفر از علما، بروجرد مانند اخوند ملا علی وغیره سید را
معتقد بر تفیق او نمودند پس سید حاجی را تفیق نمود دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدت در کار
داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف مینمود مانند اینکه در
مضاف قایل ست باینکه نجاست از اسفل باعلی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول
بر خلاف اوست و ایضاً تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا و یکرکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست
و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دخان را مفطر میدانست اگرچه مفطر نبودن دخان صوم را فتوای
بشیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک جمعی دیگرست و قاعده نیز اقتضاء عدم افطاری کند و متمسک باو لویت
خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقهٔ فقهاء ست مجملاً میرزای مزبور فتاوای غریبه
که خالی از قانون فقاهت ست بسیارست لیکن در امر معروف او حد آن زمان و ما در دوران بود پس حاجی
اهالی نور در خدمت حجت الاسلام شهادت برفسق او دادند پس سید او را تفسیق نمودند و فتح علی شاه او را بحضرت خود
غلیان بطهران آورد برای اینکه تادیبش کند در حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایسته بمیرزا گفت میرزا عرض کرد که اعلم
العلماء شما آقا سید محمد باقر ست نفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند سلطان گفت اخوند تو مخبط
و مصروعی آقا سید محمد باقر کذائی از اصفهان برای من و تو می آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او
گرشت سوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ او را تسلطی بود
و در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرده و حواس او بر جا مولف
این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلند مینمود اگرچه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز
مباحثاتی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب
تجرید گفته و تحدید بما بالثبت العین و النفی العین الخ حاجی از من سوال کرد که چرا بلفظ تحدید گفت و بلفظ تعریف
نه گفت و او را با والد ماجدم و با خال آقا سید علی مصادقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاتی گرفته
بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعرصه آمدند روزی حاجی مزبور
وارد خانه شد دید پسرش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و اخوانش بالبسهٔ فاخره در پهلوی همشیرزادگان
خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته

بنوا کریم جلسوا بالتخت وکهذا الفعیل اهل البخت قد بدلوا

الناکون بالتسریر واستبدلوا الکرباس بالحریر فاکون بزبان رشتی ست و در اینجا معرب شده است معنی آن خانهٔ محقر است که سکنهٔ دهات در جنب خانها بنا میکنند و مقصود حاجی از این ابیات اینکه احوال پسرانش نجابتی نداشتند و بسبب تنگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در محضر حجت الاسلام شهادت برفسق او دادند لهذا جناب سید تفتیش او را با اهالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان ناهنجار گشود و یکسر تل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند والله العالم و مناسب این مقام حکایت شیرینی دارم و اینکه حاجی میرزا مسیح از تلامذهٔ فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایلچی روس را بسبب تجاهر بکفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم باخراج او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی ست و فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین بوده و این فقیر بموعظهٔ او نشسته ام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت قم و در مسجد امام حسن عسکری نماز میکرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفته بود روزی آقا محمود به مسجد امام حاضر شد دید که نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمود با او اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده بود و تو با او اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی ست میان اینکه او اعتقاد بکفر من داشته امر برا و مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و ماجور باشیم و چون این خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و بدین او رفت و مباعدت بمصادقت مبدل گردید مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشمارهٔ بیست و دو هزار نفر بودند و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او ممضی و مقلدان او در همه اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم نه در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفین بیرون ست چه جود آن وجود مبارک براسم برمکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و اخوند ملا علی اکبر خونساری گفت که روزی در کتاب خانهٔ حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام آن قدر در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف که نشسته است نزدیک بآن بود که پیدا نباشد و آن تنخواه میان من و او حایل شد پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

وهنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من بسبیل سرود و تعجب عرض کردم که شما را در احوال امام زیاد تجری ست آن جناب فرمودند که بلی پسر در مال پدر زیاده ازاین تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرفتم در اثنای راه بکوچه که درجنب خانه سید بود گذارم افتاد دیدم که آن قدر از فقراء سادات هجوم کرده و بخانه می شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از برودجرد برای سید آوردند و او فرموده که فقراء سادات را اخبار کنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور بهر کسی یک دکله یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن ساعت تمام کرده و از جمله شعراء اهل بیت در آن از منه ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف کتاب صداقت داشته روزی بحجره ام آمد و گفت که الیوم محض برای کشیدن غلیان کدو آمده ام یکی از تلامذه را که از اتراک بود گفتم که غلیان کدو را درست کرده و او را چندان وقوفی نبود خوب درست ننموده پس به بیدل داده و او هر چند کشید سودی نبخشید و دودی نه چشید و رکش مکشم از این دو حالت غلیان بکشیم باخجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم و باو دادم و بیدل در بدو امر پرهیزکاری و تقوی نداشته ازان پس تائب و زاهد و عابد اقران خود شده و کتابی در مصیبت نوشته که در اثنا زه حزن و اندوه سر آمد کتب ست و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نه میکفت و هجو نمیکرد بلکه اشعارش منحصر بمراثی و نواحی مصیبت ست مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این ست ؎ نگرفت برای شاه حاجی درمی ؎ شد صرف قنات و توپ هر شیر و کمی ؎ نه مزرع دوستان از آن آب نمی ؎ نه خانه خصم را از آن توپ غمی ؎ و چون این اشعار را حاجی میرزا آقاسی استماع نمود ماهول او را انجاح و انجام داده و ایضاً شخص کامل طویل اللحیه را واسطه کاغذ نزد کسی گرفته آن شخص یا قاصد شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف لحیه او گفته و آن این ست ؎ مُقنَّعَن ریش او ازبس طویل ست ؎ که از سبچقان الی تنکورئیل ست ؎ و بیدل میگفت که محتشم دوازده بند خود را در مدت هیفده سال گفته باین معنی که این اشعار را گفته بود و تا هیفده سال حک و اصلاح میکرد و بعد از هیفده سال آنرا داده که مردم انتساخ گرفتند و بیدل را کرامات بسیار ست از آنجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم پس مقروض شدم و دماغ سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند بیرون رفتم دیدم شخصی یک کیسه و جه نقد سر بمهر بمن داد و فرمود که این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضاً میگفت پیاده بکوه ملا میرفتم پس مرتبی گزشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بجدی گرسنه شدم که از رفتار ماندم ده خرابی بود که دیوارهای شکسته ازان باقی بود پس از عجز و گرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسوراخ آن دیوار شکسته آمد دیدم میان دیوار نان خشک بسیار ست قدری از آن نان بقدر سد رمق خوردم و دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که بکار دیگری آید ایضاً بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت گزشته بود

که غذائی تخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول نماز شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول بذکر خدا بودم ناگاه شخصی پیدا شد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفت مجملاً بیدل و قتی از اوقات پریشان و مدیون شده پس باصفهان خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش بآنجناب عرضه داشت آن بزرگوار مبلغ یک صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد بتاجری برات کرده بیدل ببروجرد رفته برات را بآن تاجر نشان داده تاجر قبول ننمود پس بیدل قضیه را بآنجناب عریضه کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر دیگر برات کرد تاجر ثانی تنخواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کرده بیدل باز عریضه کرد که تاجر ثانی وجه برات را داد اکنون تاجر اول هم درخواست آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه مصلحت میدانید آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس اجمالاً سیصد تومان باو رسید و در روز عید غدیر تجار اصفهان هر کسی بقدر خود از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقراء بذل کند از قضا در یک روز عید غدیر بمسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسهای تنخواه کرداشتند از زر سرخ و سفید و از پول سیاه و دهشاهی و هزار دینار و حکم کرد که فقراء در سر یکدیگر جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند پس فقرا جمعیت بسیار کردند و بهر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه را بفقراء بذل نمود و حساب نمودند هیجده هزار تومان شد که در مدت یک ساعت بفقراء داده بود و در باب دکان زال یکی نانوائی و یکی قصابی برای فقراء قرار داده بود که نان آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقراء برات میکرد از نان و گوشت و گویا یک هزار نفر بلکه دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار مؤتلف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقر گرفتار و چند وقت بود که غذائی بگیرم نیامد پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور میکنند چون بمن رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گذشت و در سال طاعون در شهر گذشت اموال بلاوارث و مالک بسیار جمع کرده بودند فتح علی شاه بدیدن سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار و فقیر شده است شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشاه برات کرد که در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقراء مکه و مدینه زاد هما الله شرفاً و تعظیماً تنخواهی میداد و طلاب را بسیار اعانت می نمود بلکه رؤسا و اعیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بیدآباد مسجدی بنا کرد که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آورده مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند هفتاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتح علی شاه

که بعلماء باتوده با احسان و تلطف بود با سید بتماشای مسجد رفتند سلطان استدعا نمود که مراهم شریک در این مسجد گردان سید قبول نمود سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بخزینه خلاق عالم ست و در سالی که وفات مینمود مؤلف کتاب در اصفهان بود م که امین الدوله دعوای بیست هزار تومان بر آن جناب نمود در جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم الفقراء داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که من بودیعه نزد تو گزاشته بودم سید گفت مرا اشتغال ذمه به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری من خود قبول دارم و آنکه بفقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در قرض او مصروف سازند - ایضاً تاجری از طایفه حاجی غفور در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب فرمود آن را از بابت مال فقراء بمن داده ی و من هم داده ام و اشتغالی بتو ندارم آن شخص گفت که من بودیعه نزد تو گزاشته بودم سید گفت اکنون که پشیمانی انچه بفقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قرض و وصیت فرمود که از مال او ادا کرده باشند - اساتید آن جناب ملا مهدی نراقی و بحر العلوم و آقا سید علی و میرزای قمی و مانند ایشان وار د چنانکه در اجازهٔ آقا سید محمد باقر قزوینی سبق ذکر یافت مخفی نماناد که مسجد حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابلی برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدین ست و مشتمل بر قریب به پنجاه مدرس است و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاد فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد سید فرمود من چیزی قابل برای جائزه این اشعار ندارم و اگر ما یملک خود را نثار این اشعار نمایم کم ست و اخوند پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کربلایی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به مسجد آمده که بسید اقتدا کند از نهایت ضعف شیخوخت در بین راه غش کرد و بعد بهوش آمد و بمسجد رفت دید سید آنروز مسجد بنا مدخوم بسیار تغییر نموده که من باین سن بمسجد آمده ام که ادراک نماز جماعت نمایم و تو مسجد بنا میدی و اخوند ملا علی در بیان حکمای اسلام کس متشرع تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی میکرد پس از وی تقلید از حجت الاسلام میکرد اخوند ملا علی نصف شرح حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند و بعتبات رفتند و در بین راه میرزا از اشعار ملای رومی سئوال میکرد و صفحه بصفحه و ورق بورق اشعار آنرا از حفظ میخواند و از اخوند سئوال میکرد اخوند خود را دزدیده گفت من در اشعار پر سر رشته ندارم و بعد از اشعار یکه شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند بدین آقا سید علی صاحب ریاض گفت سید بغلیان معتاد نبود و اخوند معتاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که منافقانه بسیار داشت و کوک نبود اخوند هر چه کشید دید دود نمیدهد بسید گفت که آن غلیانی که آخر بار بحرام سید ها این غلیان شماست در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند ملا محمد باقر مجلسی احداث شد و سلطان منع نمود مردم ممتنع نشدند و در خلوت و سردابها و زیر زمینها غلیان می کشیدند چون سلطان

مطلع شد تنبا کو را خراج بسیار است که شاید مردم ترک کنند آخر صورت نگرفت واز ین بابت است که تنبا کو بیشتر ازی در اصفهان کمرک بی اندازه دارد لیکن سید جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که دران اکثری از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در انجا الات غلیان هم بود و این کاشف ازان بود که در عهد قدیم نیز غلیان معمول بود مجملا اخوند ملا علی در شهار سید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم ازو می پذیرفتند و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاد از فقها بود و می گفت من اهل خبره ام و این گونه اشخاص را کافر فرمودند و علم الهی بر اخوند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت و قتی بشیراز رفته بود و میرزا ابو القاسم نام صوفی مشهور بسکوتی در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن اخوند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکرد تا انیکه میرزا ابو القاسم سکوتی وارد شد و خواست با اخوند ملا علی ملاقات نماید معرف گفت که ایشان میرزا ابو القاسم سکوتی هستند اخوند دست خود را بسوی خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود میرزا ابو القاسم شرمسار از ان مجلس مراجعت نمود چون خواست که کفش خود را بپوشد بملازمان اخوند گفت که حکیم خر هم نو براست و در وقتی از اوقات صوفی را مردم تکفیر کردند پس خدمت اخوند استغفار نمودند اخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشت و گفت که فتوای قتل مجتهدین است خدمت سید رسیده که حکم تقبل کند سید در این امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت دربان خدمت اخوند رسید اخوند بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم تقبل تکلیف حاکم شرع است چرا باید مسامحه و مسامحه نماید گویند که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در میان چاه بیفتد چند دلو باید کشید ان جناب تامل کرده ازان پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا و تلامذه ملا علی بسیارند ازان جمله والد ماجدم و اخوند ملا عبد الله زنوزیکه مدرس مدرسه خان مروی ست و من درس اورا ادراک کردم و اخوند ملا ملا آقای قزوینی و من در نزد او تلمذ کردم و حاجی ملا هادی سبزواری و مرا با او حکایاتی است که مذکور نشد و حاجی محمد جعفر لنکرودی و من شواهد ربوبیه را با آقا محمد مهدی ولد حاجی کربا سی در نزد او می دیدم و آقا سید رضی مازندرانی و من در نزد او نیز تلمذ کردم تالیفات ملا علی کتاب حجة الاسلام در رد شبهات پادری و شرح حدیث امیر المومنین ع و حواشی شرح اصول ملا صدری و او از تلامذه اخوند ملا اسمعیل واحد العین ست که اصفهانی است و با شیخ احمد احسائی در مسئله علم صحبت داشته و او را ملزم ساخته و در زمانیکه اخوند وفات کرد حاجی کربا سی بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را مینماید و شیخ علی بن شیخ جعفر در نجف استقبال جنازه اش نمود و خود بدوش گرفت و بجهت وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسله که اخوند ملا علی نوری بجناب میرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل مسائل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور می شود

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

مخلص مهجور مشتاق از فیض خدمت دور بموقف عرض واقفان حضور سعادت گنجور میرساند که کثر الله تعالی
فی سبیله اعوانه وانصاره واعظم الله سبحانه فی ارضه قدره واعتباره پس از دعای معلاز ریا
عرضه میدارد که هرچند جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود انجا چه حاجت است
حقا وبعزة الله تعالی که خدا آگاه وگواه حال این مخالصت اکتناه وشاهد این مقال صدق
اشتمال است که این عقیدت سگال در تمثال نظربان صاحب عدیم المثال سلامان بنشان بلبل
است ✤ غافل مشو از حال من بی سروسامان ✤ من با تو چنانم که با بسال سلامان ✤ مشتاقم و دورم غم
جانکاهم ازین است ✤ مشتاق تو را دور زندانهم ازین است ✤ والطور وکتاب مسطور که پور عمران
دوران مخالصت دستور عمر است که موسی آسا طالب خدمت لنشعیب از غیب معتبری می باشد هرچند
بطور طلب در عین احتجاب می نشاید بغیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب نمی آید لیس درین
صورت از جانب هیولائی ناقابل کوشش بیحاصل وبصیورتی است هم مگر لطف شما پیش گامی چند
تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی ✤ کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد البته بدستور سالگذشته امسال
نیز در مدت دو ماه هرچند ابواب مساعی بر رخ تهیه اسباب مسافرت بصوب خدمت علیا مرتبت
کشوده ام الموانع مسماة بربی سعادتی نظر بحب فرزند ومهر مادری راضی نگردیده مماشعت
نموده وابوالبصیر با سعادت که شهر یار مصر سعادت بود از ببیاله ای درمیان نبود پس ظاهر است
که پسر بی پدر خاک برسر است چه عرضه دارد ✤ مشتاقی ومهجوری دور از تو چنانم کرد ✤ کز دست
نخواهد پایان تنگبائی پس ای صاحب همه کس با من نامصبور را بسوی خود از رو فاطلب ✤ یا تو کم
باکدامنی صبر من از خدا طلب اگرچه از صبوری معارضه یا دوری نباید شکیبائی تاب مفارقت
مشتاقی نیارد و درمثال ان پیر پروانه شعله شمع را نگه داشتن واز پرنیان دم آتش سرکش
کوفتن است وگفته اند ✤ بصبر چاره هجرت کنم چه حرف است که پرنیان نکند شعله را نگهداری
ولیکن چه چاره که در یک سرشته عجب سفته اند که صبر کن ایدل که صبر سیرت اهل صفا است -
چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست فالما مور معذور بچشم بنشینم وصبر پیش گیرم دنا له
کار خویش گیرم که الامور مرهونة باوقتها علی العجاله چند مسئله در نوشته علیحده صورت تحریر
یافته بضمیمه عریضه المخالصة بمصحوب عالیجناب قدسی القاب زبدة الاطیاب قدوة الاحباب قرة
عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء الکرام علام فهام مولانا طاذا لاصدق

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان مرشد
کامل در کیفیت عمل در باب انها اجازت و رخصت حاصل نماید اگرچه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه
نسخه مرشد العوام در بعضی از انهارائی ان مطلع الانام را دریافت نموده و عقده های بسیار را بر
ان کشوده اند اما افاضت مآب را فائق بی اندازه است حقیقت مطلب ازین در گذر و رحمت ستاد
در عمل برای اعتلاء ان سپهر مرحمت است همه کوشیم تا چه فرمائی روا بود همه خوبان آفرینش را که پیش
صاحبدلان دست در کمر گیرند چه جائی چون من بنده زشت بدسرشت که نه دین و نه دنیا و نه امید
بهشت چون کافر مفلسیم چون قحبه زشت بعد از یاری حضرت باری بنده گاری دوستان خدا علی الخصوص
بدست یاری دعا استجابت انتما انصاحب دوستداران امیدواری حاصل سعدی مگر از خرمن
اقبال بزرگان یکخوشه نخشند که ما تخم نه کشتیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تمنا دارد که بزودی
در ذیل هریک از اسوله قلمی داشته بمصحوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار
مخالصت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج مے باشد و چشم
براه است که نسخه مرشد العوام باصحتی مقابله رسیده در سرکار یافت شود و بر در کار نباشد بجهته
خلاص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است دایم گل این بوستان شاداب نیماند در باب
ضعیفان را در وقت توانائی اگرچه از قرار یکه مسموع میشود بوستان و باغ افاضت دوستان نیز در
این اوقات بسان باغ خزان است امید که از نسیم عنبر شمیم گلستان عنبی الاریبی دماغ جان
ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات
ملکی ملکات ان مطلع انا فانا کشوده آید پریشانی ظاهری درمان چون نقطه ظاهری برطاهر است
که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت ماست چون چنین است پس آشفته ترش
باید کرد زیاده مترقب ظهور تفقدات و توجهات بارسال تعلیقجات و ارجاع خدمات یکجهتی
دلالات موجبه المهمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایامه العالی عرضه
میدارد که حقیر در بیست سال پیش ازین در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل
استادی اقا سید حسن برادر عالم عامل اقا سید حسین طاب ثراهما درس فقه و اصول فقه را
میخواند سید مرحوم مذبور بحقیر و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنای مباحثه در بحث نماز
باحتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است
احوط و اولی است و نمودند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط

احتیاط امیست وما را نیز وصیت فرمودند که غیر ازین نگسید وحقیر هم نظر بحسن ظنی که بایشان
داشتم بهمین طریقه عمل میکردم حتی اینکه در اصفهان در خدمت قدوة العلماء وعمدة الحکماء استادی
میرزا ابو القاسم از کتب فقهیه سید یدم از طریقهٔ عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرا گرفته بودم دست
برنداشتم و در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملاذ طلاب الیقین قدوة الحکماء والمحبین
محیی مراسم العرفاء المتشرعین الموحدین سندی وسیدی وسید الجمیع اقائی اقا محمد بن اقا محمد
رفیع رفعه الله تعالی مع الائمة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم وایشان
نیز بتحریر وصیت مبنی فرمودند که در زمان غیبت معصوم بغیر از طریقهٔ احتیاط راه نجاتی متصور نیست
وبمقتضای حدیقه ملاذ الفقهائی المولی الجلیل المؤید المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه
وجعل الجنة مثواه باید عمل کرده باشی حسب الامر الا علی امتثال میرفت و در این مدت رجوع
بحدیقه بقدر وسع عمل مینمودم وکمتری از مقتضای ان تجاوز نمینمودم مع ذلک در نماز احتیاط بخصوص
نامدتی پیش ازین هم تسبیحات اربعه میخواندم تا انکه از حسن اتفاق باین فکر افتادم وتفحص وتتبع بسیار
نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص نسخه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تصریح
بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره ندارم و درین
خصوص چند سوال دارم که بتفصیل نموده میشود وان متاع باید در زیر هریک ازین اسئوله جوابها
قلمی فرموده باشند اگرچه حال وعلی العجاله بقدر استنباط خود ورعایت جانب احتیاط مشغول
اعادهٔ نمازهای احتیاط الحمد لله تعالی شده ام تا از جانب غرت جوانب ایشان مطاع چه مقرر شود
وسند عمل که جوابها را چگانه الاهم فالاهم قلمی فرموده باشند قبله گاها بموجب تفصیلی که از
اسوله نموده میشود در طرفت در وقت تنگی قلمی شد وتکرار بحسب معنی ولازم معنی در اسوله هست
در ذیل هریک جواب قلمی میفرمایند اگرچه بجواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت انست که مثل
بنده شرمنده روسیاه تبه کاری باید سیاه پوشند واز وادی اباد ی در کشمکش غم وشادی نخیزد بگناه
نکشد تعمیر خرابها پرداخته از شائبهٔ مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لاباس خبر ندارد وضرر
ندارد لاباس اگر چنین باشد جرح عظیم لازم می آید آدمی هلاک میشود وکلا وطرا از آدمی حاصل نماند
ایا چگنم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم پس درین صورت الاهم فالاهم اه اه اه که کار تباه
است ترسم نرسی بکعبه اے اعرابی این ره که تو میروی به ترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون
بجان نرسد چاره جز بریدن نیست تمنا دارم وبخدا قسم سید هم که درگاه بیگاه از دعا این سیاه

را فراموش نکرده باشد پسر خواهد مجاپین چه مهر علی در دل ما راه ندارد این شیشه کلدار مرا نشاه ندارد
جعلنی الله فداه یا الله ادرکنی ولا تهلکنی بحمد و اله الکرام علیه و علیهم السلام چون نتوانیکه بیچ یاوش نکنی
باران کن که دامنش را دریابی ازایشان نیستی مگو ازایشان الفقه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است الباقی هو الشافی تمه اگر مقرر باشد عند التلاقی ـ

در جواب مرسله از میرزا قمی

جواب میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله تعالی پرشکسته صعوه مانوس محلب یاوس بلا و بال بسته طائر
محبوس قفس محنت قرین ابتلا بعد تقدیم بیان اکمل نشان و تحریر تحریر قلم زبان منقصر بنیان بقدر عرض ظهار
وحیات بی ثبات ساحت و اثبت تفقد و التفات ان قدوه حمائز امور و شکر واهب العطیات نموده
بر لوح ضمیر منیرا تنویر می نگارد که فرقا متعزره از اوج عالم قدس هابط مغاک بیحاصلی گردیده
بتفرید بدیع تنبیهات انیقه مجرد و نجیب ترین بنجیر انشداد خواب غفلت بیدار ساخت و هدهد متمتعی که چون
هدهد نامه سلیمان مصر و فارا بشهر سبا آورده از مجامع انس نوید الیتامی بوحشی ترین وحشت زدگان
رسانیده از دریچه اقبال فرسا فرازی بر سر نخبت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی هاتف غیبی و موالف
لاریبی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت محبوب که هر سطرے ازان نهریست از منبع ایجاب و هر شطری
ازان بحریست از معدن حکمت و مخزن سعادات پژمردگان کره خاک بیدلیرا نزهت فزا چون
فصل بهار و ظلمت نشینان مغاک غمناک بیحاصلیرا نور افزا چون شمس در نصف النهار دوحه بنیانش از
تشنا و فراید فرا بد گوناگون برد و روضه اقاد انش از ازهار دا وراد خوائد عواید بوقلمون جواهر
ثمار از مطالعه انوار صفحات التفات ان ظلمت کده خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شمایم اخلاقات
و اثمار انشش گلخن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فاتح معلقات بشارات یافتم
و بشارات انیقه از اشارح مشکلات اشارات شناختم حتی انکه در عالم اظهار لطف و نوال نسبت
ان زبده اهل کمال و مشفق بیمثال را با انیقا صر بیکمال و خاصر بیدل و حال در تمثال سلامان
و ابسال قرار داده بود ند اگر چه مقتضای مقام ابهام بقصه اولے را پرورد که فی الحقیقه هجو
نمیخی باشد ولیکن مقتضای حال رفوی بجانب قصه ثانیه می آورد که در معنی مستحق انواع علامتی را
نمیخی باشد و چون این لاشی بمقدار خود را در عداد نسبت با هل اعتبار و اضافه بسابقان کامل
عیار نمی شمارم بهر انکه نسبت خود را در استکمال یا مرحله وصول خود با علا مرتبه از کمال چنان
دانم که تربیت نارمارح را است در نضج طبیعت با کوزه صلصال و مناسبت طهور ترقی خود را از

از حضیض طبیعت باوج مقتضای فطرت چنان شناسم که منبع چشمهٔ کریت را است در منبع ما فصال
زیرا که دشمن کهنه را دوست انگاشته و دوست قدیم را بر کنار گذاشته و بذری در زمین
شوره زار کاشته و در سقی ان نقشی بر لوح آب نگاشته و در امید انجام مالفت و تمیش با این زاد و فرق
علم سفر و رازی افراشته بلکه خیال شتربی از شهد کاسهای زهر نوشیده و بفریب دانهٔ چشم از دام پوشیده
و در هر نفسی در خرابی بنیاد خود کوشیده پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم
اگر من بجوی نفروشم بلکه گاهی چون کودک رضیع در دامن امر انخبائث بی تعلق این عجوزهٔ
غدار عبد و پستان عرص چسبیده خندان و خوشحال و گاه دکمال اکراه در بغل ابو الخیرات با تاکل
ببازیچه مشغول ریش کندن و بجائی طپانچه بر روی زدن با اطفال پر ملال و بعد ترقی از حضیض رضاع
گاهی از مکتب خانهٔ موهوب حقیقی در گریز و با مادر معرابان تقوی و پرهیز در طلب جوز و لوز و مویز دوشیز
می باشد خلاصا نیکه شرح حال این شکسته مال و بیان حسرت و سرشکستگی این جاهیم تیه ضلال و عائم
غمرات حرمان و ملال و دور افتادگی از کاروان سفر اهتمال و اسیری قطاع الطریق خسران و وبال
نه چنان دور از حیطه تقریر و بیان است که بقلم و زبان چه جای زبان ابکم نشان در اید مگر ناخوانده
احوال مرا داند کسی ورنه نخواند انچه آید رهت حال دیگری باشد علی الخصوص در این اوان
مناقضت اقران که دایما عمر گرانمایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
درگیر و دار و مصدوقه صربحه الشهرة خیر لها و شرها فی انار جدیده که لحه فراغ میسر نیست و بالمره از
کار باز مانده و چون زیاده ازین فرصت اظهار حسارت حال و بیان پریشانی احوال
امید هست که همین قدر دوم مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در مظان اجابت از دعا فراموش
نفرمایند والان بمقتضای المامور معذور و لا یترک المیسور بالمعسور حسب المقدور در انجام مهمات
مرجوعه می پردازد و چون از مقتضای مجموع ان کلمات صدق ایات استنباط شد که نظر بحسن
ظن بحقیر و خلوص طویت و استقامت بجبت ذات شریف حقیقت معصوف شما است که اگر امرے
بحقیر در باب تدارک مافات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموما و خصوصا هر چند سوء ادب
باشد لکن از جهت تکلیف دواعی از طرفین قوی است هر چند مطلب بطولانی و در اینجا بانجام
نمی اید لیکن بعنوان اجمال بعضی از مراحل عرض میشود و لا شما اغلب اشکالات را در حکمت تدارک
نماز احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده ایدکه باقی تکالیف بر سبیل احتیاط بعمل آورده
باشند نظر بانکه عالیجناب مرحمت و غفران مآب اقا محمد رحمه الله تعالی

فرموده اند که امثال این زیان چاره بجز آن نیست و فرموده اند که بکتابچه احتیاط
رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بآن گذارده اید و بعد در مقام ملامت برنفس شریف فرموده
اید که حقیقت نیست که باید از شائبه مسامحات و ندارکات گذشته از قید لابالی باس و ضرر ندارد و
اگر چنین باشد لازم می آید کلا و طرا از ادی حاصل نماید و مشغول تعمیر خرابها یخود شوند از این دو کلام
شما یافتم که شما میخواهید که همه رفتار شما با حتیاط تمام شود و این حقیر از مدتی در این مرحله محنت بوده ام
تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب را تواند با حتیاط بگذراند با کی ندارد
و ضرر ندارد و منتهای سیر المعرفت ما است شما که از آن در میرود بکجا میروید چه جای اینکه منصفی
عسر و ضرر و هرج هم بخواهید بگیرید و حال آنکه از جمله یقینیه است تا که در اجرای آن در موانع
اختلاف بهم رسد و بهر حال مناقشی از اجتهاد و تقلید نیست و در ... فقره در باب عدم امکان اجتهاد
بر احتیاط عرض میکنم و بسط این مطالب در خود استعداد حقیر در کتاب قوانین نوشته شده است
اولا اینکه در بعضی از ما کمنه محال ست و چاره از ظن اجتهاد و تقلید نیست مثلا در جهر و اخفات در
بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفاتی بعضی قائل بوجوب جهرند و بعضی قائل بحرمت و قائل باستحباب
نمیدانم احتیاط در جهر ست یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب ست غایت امر آنست که بفرماید
دو نماز بکنند در یکی جهر و در یکی اخفات و شما بر نفسی عسر و هرج هم تکلیف نمی کنید و خواهید که قضای تمام
عمر را بکنید و در همه روز هم نمازهای اخفاتی حاضر خود را بکنید چگونه انجام میاورید و بر فرض
تسلیم که توانید بانجام آورد مسئله دیگر در میان می آید و جه در عبادات شرط ست یا نه و این مسئله
اجتهادیه ست نمیدانم احتیاط در چه چیز ست ایا احتیاط در این ست که چیزی را که خدا واجب نکرده
واجب کنیم یا یکی را بقصد وجوب بکنیم و دیگر مستحب و کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر
آنکه در صورت تردید و تردد چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال آنکه نیت از باب اذعان و تصدیق
ست نه محض تصور و اگر گویند که همه مجتهدان را از باب مقدمه واجب بجا می آوریم پس همه انها واجب
ست از باب مقدمه که نفس ذی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و در اینجا نیز اشکالات بسیار رو میدهد
یکی وجوب مقدمه وجوب تبعی ست و مطلوب در تکلیف واجب اصلی ست و امتثال وجوب اصلی در ضمن
وجوب تبعی مستلزم اجتماع متضادین ست و اعتبار حیثیت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه مقتضای

مذهب اشاعره است از مسایل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط در اختیار مذهب اشاعره است یا مذهب
شیعه و معتزله علی احتمال هیچکدام از انها بالخصوص واجب اصلی نیست و تکلیف بما هو هو مالا یعنیه عندنا و معتزله
برفرض تسلیم چوازان اغماض از لزوم تاخیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال فی حد تحصیل
این تا انکه گوییم با وجود ممکن از ایشان بان در ضمن مجموع صادق است که ممکنیم ازان بجهت انکه اکثر
افعال تولیدیه مقدوره مکلف بهستند بواسطه مقدوریت واقعا وان خود ممنوع است بجهت انکه
اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال ممنوع است الا در قدریکه
ظن اجتهادی حاصل شود بوجوبی ان پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه
بقینیه است بجهت انکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مظنون ممنوع است و با وجود این همه دعویها چگونه
قصد وجوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلائی بمعصیت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیست
و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تحیه نکنید رجما بالغیب خواهد بود با وجود
انکه اصل مسئله احتیاط از مسائل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب چنانکه بیان کردیم ترجیح
درین مسئله اجتهادیست یا باحتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم دور رد دیگر انیکه مراد از
احتیاط چه چیز است اگر تحصیل یقین است انکه ممکن نیست برفرض که در کجا تحصیل یقین ممکن شود جائی نیست
که در ان اکتفا کند بجهت انکه غالب تکلیفات عبادیه مرکبات اند مثل وضو و غسل و نماز و روزه و
حج بلکه قاطبه اشیاء مرکب هرگاه همه اجزاء را یقینی بشود یک جزو ظنی باشد پس کل ظنی خواهد بود
بسبب انیکه کل منتفی میشود بانتفاء احد اجزاء او پس هرگاه یکجزء ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر
غیران باشد پس ان مرکب بالمره منعدم بنابران احتمال و چنانکه احد المقدمتین هرگاه ظنی باشد نتیجه
قطعی نمیشود و در این جا هم تا تمام اجزاء عبادت یقینی نباشد یقین بصحت ان حاصل نمیشود بلاشکال
و نیست مکررات باقی است چنانکه گفتیم پس در هیچ حال یقینی حاصل نمی شود برفرض محالیکه
نماز همه اش یقینی شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و خبث و ساتر و مکان و
وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه انها از جمله محالات است پس هرگاه شرط ظنی باشد مثل
اینست که جزء ظنی باشد و بگذاریم و دیگر انیکه بعد ازان که بگوییم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط
لازم و پیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن پیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است
مثلا در مسئله تخییر در قصر و تمام در مواطن اربعه بعضی قصر را واجب دانسته اند و یعنی تمام را مشهور
تخییر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظر بقوت و ضعف دلیل که در صورت تعارض تخییر

ایا کدام احوط است و دیگر انکه هرگاه ملا اخوند محمد تقی بفرماید که احوط این است و مثل او بعضی دیگر از فقها مثل والد اجداد و یا اخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی یا غیرهما بفرمایند که احوط خلاف آنست در ترجیح احد احتیاطین رجوع بظن خود میکنید یا احتیاط در احتیاطین میکنید بان اشکال سابق عود میکند و اگر بتکیه بسخن مرحوم آقا محمد میکنید در ترجیح کتاب حدیقة المتقین در این صورت مقام بکرات و مرات خراب تر میشود کما لایخفی علی البصیر و دیگر انکه بحکم آیه شریفه قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس والحجاره عیال شما را که مدار متابعت شما است امر میکنید و انها را بچه عمل و امیدارید و تکیه ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا باحتیاط که خود میکنید یا باحتیاطیکه شما باجتهاد خود انرا احتیاط فتیا اید محذور دعود میکند و هرگاه ایشان را امر می کنید باحتیاط بنحویکه خود میکنید که از جمله ان است هر نماز را چندین بار باید کرد با اضافه محدودات سابقه آیا در احتیاط است که زنی ضعیف النفس باوجود انکه باید متوجه مشیت امر خانه و اطفال و ایفا حقوق زوجیت و توابع و لوازم ان باشد یا دختر صغیره در اول تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنید و حال انکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و پیمبر فرموده است که ملت من سمحه سهله است پس اگر خدا گوید که چرا بندگان مرا تحمیل عسر کردی و حال انکه من نخواستم از ایشان مگر یسر پیمبر صلعم و آله گوید که دین من سهل و اسان بود چرا برامت من خصوصا ضعفای ایشان امر را گران گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر ادله حسن احتیاط را بیاورید در ان الف کلام است و غائت مسلم از انها استحباب است لاغیر الی غیر ذلک از ناخوشیها که در التزام احتیاط است انیکه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و مرافعات پس ایجاد دگران نزد مرض بدیرمان تر است گاهست محتاج شویم بقطع دعوی فیما بین دو نفر که صلح در انجا صورت امکان نپذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس و سفک دماء و هتک اعراض و امثال ان یا مالی ما بین دو صغیر باشد و احتیاط هیچ وجه ممکن نباشد یا احتیاط در ابقاء مال است تلف شود و یا در ترجیح بلا مرجح و هر کس مبتلی بمسایل حادثه و واردات یومیه بین الناس نشنیده اند که کار را احتیاط بانجام نمی نماید و دیگر انیکه لازمان مخدوم میگه در نهایت استعداد و قابلیت می باشند از ابتلا رخود و میخواهند که تدارک مافات کرده باشند شکی نیست که مثل شما واجب است بذل جهد و استفراغ وسع در تحصیل احکام شرعیه بحیث ادله قویمه که اقامه شده است بر وجوب تفقه و تحصیل مسایل دینیه و همچنین ادله قاطعه که اقامه شده بر اقامه معروف و ازاحه منکر و این مرتبه عظمی

احتیاط

لااقل باید اغلب عمر مصروف آن باشد و شب و روز در فکر آن باید بود تا آنکه رفع احتیاج خود و قضا حوایج حاضرین
از ولد و ذات بیوتیه از مسائل عبادات و معاملات بشود این لااقل واجب کفائی است و اگر نه بر مثل
شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک مافات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان
اقل واجب اینچنین لااقل موجب احاطه جمیع اوقات شما است ایا احتیاط در این است که ترک تحصیل
این مرتبه مفوده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که هر احتیاط
انجا می ندارد و با وجود این مشغول قضای یا صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لااقل دو مرتبه
بگذارد و نمازهای حاضره و فائته مدت عمر را باین نهج بجا بیاورید کجا با نجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب
عینی است اکتفا باقل واجب و بذل جهد و تحصیل مسائل لااقل بعنوان بالیقین میتوانم گفت که این احوط
است از آن پس احتیاط در ترک آن احتیاط است و اگر بفرمائید که تحصیل نفس مقدم است بر تحصیل دیگران
چنانکه کثیری از اهل عصر طی تحصیل مسائل فقیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر مفاوشر اشر ها
مصروف علوم عقلیه می کنند که این ها اصول است و بر فروع مقدم است و اشهد بالله که معلوم
نیست که شارع مقدس چنین اصولیرا از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا لبته جوز ولو زرا قبل
از شکستن قشر انها از ما خواسته باشد قطع نظر از انکه اصول را اصلی میباشد یا نه بجهت انکه بالضروره و بدیهه
از جانب شارع مقدس بیان مسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فوق قدر معهود از طریقه شارع
مقدس و ما سوا انبیا در مسائل اصول اگر نگوئیم که حرام و منهی عنه است لااقل ماموریه و واجب نیست
و ترک چیزی که یقینا مطلوب است و انتیا چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضای
برهان و ضرورت عقل است با وجود انکه تحصیل نفس خود هم موقوف است بر عنوان عبادات علی وجهها
و نفقه نه محض تحصیل خیر است و از ما سبق معلوم شد که تحصیل نفقه محض احتیاط از جمله ممکنات نیست پس باید
پرده را درید و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتزم شد که ان تکالیف یقینیه را کما هو حقه بقدر الوسع
و الطاقه بجا اورد پس چگونه میتواند کسی که عمل او با احتیاط است ترک این کند بامره و چگونه میتواند شد
که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل فقه است کما هو حقه و متوجه شدن بتحصیل اصول بر وجیکه دلیلی
بر لزوم لم تقائم نشده یا بر حرمت ان قائم شده با وجود انکه میگوئیم که تحصیل نفوس بانواع مختلفه میباشد
مقربان شاه برخی از جمله ندما و جلاس او می باشند و هر لحظه شهدی از فیض صحبت و التفات شاه
می نوشند و این وسیله در تحصیل علی درجه قرب میگوشند و بعضی از جمله حراس و اهل شرط میباشند
که در هر دم از سوخ ایند محض حرمت گزندی می بینند و از الم شب بیداری و بخوابی تندی بر خود میگزینند

دوائم در تهیه دفاع دشمنان گوناگون و در تحمل بارگران حدر لحظه دل و خون گاهی جان خود را
هدف تیر دشمنان خواهند و گاهی تن خود را در مضمار مجاهدت و مقاسات میکاهند هر چند سایان
بجهته حارسی در محافظت ملک و سلطان ناچار نیست و جان جانباز احافظی بجهته بقای جان در کار نه
لیکن چون جنود نامسعود هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و شبهات ابلیس انسانی در حول همای
سلطانی و در تخریب نوامیس سودهٔ سبحانی میکردند سرگشتگی عالم ربانی با جنود مسعود توفیقات
یزدانی ضرورست که با صلحه افکار ثاقبه و حدر اصطیاد و سپر تخلیه و انصاف و اعتبار نیاد ان معاندان
را برگند پس کجاست نسبت عابدان را با ملائکه و والهان و شیفتگان جمال محبوب را با مجاهدین نفهمند
که ایشان اوج الاستکمال خود را محتقد بحب و مناجات قرار داد و این زمره عالمان در راه حراست
عابدان و غیر عابدان و محافظت حمای شاه شاهان جسم و جان در داد و بین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا بلکه توان گفت که ان حراس در مرحلهٔ عرفان نیز همکنان گوی سبقت ربوده اند و در داده
رائی محبوب از لذت مختصه که اشبهست بلذات نفسانیه گذشته اند پس در اینجا توان گفت که تکمیل نفس
هم روا نیست که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و در پرده بودن شاهد مطلوب و احتجاب چهرهٔ
محبوب چنانکه از قوتی و اعراض و گاهی از بی چشمی با اغماض ست کانهم در صورت غنج و دلال و در معنی
تکمیل اغراض تباجیل در اعواز ست فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش کل در اندیشه که چون عشوه
کند در کارش و چون از لوازم سوالات خاصه انجناب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از قوائد
کلیه اصولیه و قوائد کلیه فقهیه می باشد از انجا که جداول این ریاض از یک منبع منحبس میشود و صور احکام
تکالیف حاضره و تدارک فوایت در یک فرات منبعث میکردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اولی
هر وقت دماغی داشته باشند مروری بکتاب قوانین محکمه حقیر فرموده باشند خصوصا مباحثه دلته
شرعیه و مباحثه اجتهاد و تقلید و اما در تدارک مافات بعنوان قائمه نهایت فکر حقیر در همان
کتاب مثبت و مجملی انیکه از جمله واضحات ست که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
نیست عرفا و حصول فعل موافقا لغرض المولی از باب اتفاق مجزی نیست در امتثال بلا پس تاند
که امر مولی کدام ست چگونه قصد اطاعت او میکند و حجة الله بعد از پیشوایان راه هدی شخصی ست
که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هر گاه
دانست که باید باو رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق
واقع بکند نه معذور ست و نه مغفول و مسقط تکلیف قضا ست و همچنین هر گاه گوش زد او شده باشد

در کیفیت اجتهاد و رجوع عامی بمجتهد و در وقایع که در آن رجوع بمجتهد نیست و در کیفیت

که باید از معتمدی اخذ کرد و در تعیین آن معتمد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او تکلیفی هست فی الجمله نداند که باید از مجتهدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم با او تعلیم کرده حکم خدا همان است و متفطن غیر او نشده که در صدد تفحص در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق بر او اما چیزی نیست نه اثمی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او اثمی نیست ولیکن سقوط قضا هم از او مشکل است هرچند وجوب اتم هم چندان واضح نیست چون قضا را بفرض جدید میدانم و امر را مقتضی اجزاء و مفروض آنست که نظر بقواعد امامیه از استحاله تکلیف غافل و تکلیف جاهل بایقاع و تکلیف نسبت باو و مامور به همان نیست که فهمیده است و حاصل آنکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام فی الحقیقت از روادف و مسائل کلامیه است مثل تعیین امام نه مسائل فقه است و نه اصول فقه و عقل و نقل هر دو دلالت دارد بر آنکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از ماخذ پس اگر کسی فهمیده این معنی را و متفطن شد و پیروی نکرد و اکتفا کرد بقول پدر و مادر و ملا که چون درجهٔ اجتهاد ندارند بتبعیه مقصر است و اثم و قضا بر او لازم است هرچند صحیح کرده باشد علی الاظهر و هرگاه متفطن نشد مطلقاً و چنین دانست که عبادت مکلف باو همان است لاغیر و اتفاقاً بر وجه صحیح بعمل آید پس تکلیف همان است چنانکه بیان کردیم و بر او قضا هم نیست زیرا که نه عمومات من فاته صلوة فلیقضها شامل آن است بنا بر آنکه قضا بفرض جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که بمقتضای امر اول دائر بر او قضا واجب باشد بنا بر آنکه قضا تابع ادا باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سؤال آنکه از آن مخدوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشأ اشکال در همه اخبار بین بوده که در عینیکه تلمذ مرحوم میرسید حسن قزوینی مینموده اند نظر بحسن ظنیکه بایشان داشته اید عمل بفتوای ایشان کرده در باب تبدیل قرائت حمل تسبیح در مشرب یا اصل نماز یکی است بجهت آنکه ظاهر آن است که قبل از اخبار تلمذ آن مرحوم شاید تقلید افضل از ایشان را نکرده باشند بلکه اشکال در سابق بیشتر بایست باشد خصوصاً آنکه نماز احتیاط با تسبیح کردن قولی است از اقوال امامیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نازها و سائر احکام نماز احتیاط مکلف بخود را بجا آورده آید و اشکال شما همین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در اصل حال چنان حسن ظنی بسید استاد خود داشته اید که مطمئن بوده آید که حکم الله در مادهٔ شما همان بوده است که ایشان فرموده اند و متفطن باحتمال دیگر نبوده آید که بگمان سید غلط گفته یا اهل فتوی نبوده و تقیه نه کرده اید درین باب درین صورت اظهر در نظر حقیر آنست که شما معذور باشید و بر شما قضائی

لازم نباشد هر چند در واقع سید مجتهد بوده یا خلاف اقوی گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
درین مسئله و سایر مسائل نماز مسامحه کرده در تعیین مرجع پس اشکال و تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
فکر همه را باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سوال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل
مکلف بعمل آمده باشد بتقلید مجتهد واقعی یا بفعل در حالات غفلت بامره و عدم تفطن بلزوم اخذ بمجتهد یا اعلم
و ذاکره تکلیف در ان جزا و نبوده باشد و تقصیر در نماز احتیاط باشد و بس پس ما هم فرض سوال را اینصورت
میکنیم و حسب الاقتضا در جایکه جا بده جواب هر یک را می نویسیم السئوال الاول ایا اعاده نماز ها ی احتیاط
به تنهائی کافی است بنا بر اظهر و اقوی هر چند از ظهور وقوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز
را نیز باید اعاده کرد و اهم کدام است جواب اظهر در نظر احقر عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و همچنین
عدم بطلان صلوة است هر چند عمدا ترک کند نماز احتیاط را هر چند معصیت کرده است پس در ما نحن فیه
صحت نماز اصل و عدم احتیاج باعاده ان کردن اولی است باظهر بودن و اقوی بودن و اما
وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس در ان اشکال است
واحوط بلکه اظهر لزوم قضا است و اما سوال از اهم پس انخالی از اغلاق و اشکال نیست و توجیه ان
بنا بر انچه حقیر از ظاهر عبارت شما می فهمم انیست که ایا بنا بر اظهر که عدم بطلان صلوة است و اظهر لزوم قضاء
نماز احتیاط است در صورت عدم اتیان بان در وقت خود علی وجه ایا همین موجب اطمینان است
یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نماز ها را هم قضا کرد بحیث خروج از مخالفت مشهور که قایل ببطلان
اصل نماز بدو واجب می دانند اعاده انرا و ایا مراعات این احتیاط اهم است که اوقات را صرف نماز
احتیاط فقط کند بحیث انکه نظر بدلیل اظهر است و کردن نماز اصل مفوت مساوی ان مقدار است
از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب ان انیست که این مسئله راجع میشود بمسئله جواز تطوع در
وقت فریضه بحیثیه انکه بنا بر قول ببطلان اصل نماز بسبب اخلال بنماز احتیاط قضای اصل نماز واجب
و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست ولیکن مستحب است از راه احتیاط از خلاف و بنا بر مختار
که صحت اصل صلوة است بالعکس است و مشهور در تطوع در وقت فریضه ببطلان است مطلقا و اقوی
در نزد حقیر ببطلان است هرگاه مانع فریضه باشد نه مطلقا و مفروض سوال انست که فعلی مقتضای احتیاط
یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی بکلف است یعنی وجوب قضای نماز احتیاط به تنهائی و بر
هر دو قول جایز نخواهد بود پس این را اهم یا احوط نامیدن بی وجه است پس سوال باید از جواز عدم
جواز کرد و لا غیر السئوال الثانی بنا بر انیکه اعاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیست باعاده نماز احتیاط

راهم درکار است و هم است یا نه جواب ضرور بودن اعاده اصل عام مبنی بر قول ببطلان نماز است
و درینصورت اعادهٔ نماز احتیاط ضرور نیست بجهة انکه وضع از برای تدارک نقص است و مفروض
صلوة است نه نقص ان بلی من باب الاحتیاط خوب است جاعن الخلاف بشرطیکه مزاحم فرض
نشود چنانکه بعد هم می آید السئوال الثالث ایا گفتگوئی که در باب ترتیب نمازها بفریضهٔ اصلیه
فائتیه میباشد بهمان قیاس و نسبت در نمازهای فائتیه احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار
و فتوی اصحاب در قضای نماز فریضه منصرف بنماز احتیاطی شود پس اصل استفادهٔ وجوب قضای
نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین جهة هم خلاف کرده اند در وجوب ان پس چگونه وجوب
ترتیب در اینها از انها مستفاد میشود و غایت انچه مستفاد میشود از اخبار در نمازهای اصلیه ترتیب
مابین در نمازی است که تعاقب ان با لذات و بالاصالة مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد
مثل ظهر و عصر یکروز مغرب و عشا یکشب نه مطلق صلوة و مطلق ظهرین و عشائین و تقدیم ظهرین بر
عشائین و عشائین بر فجر تیه از جعل شارع است بالاصل بلکه از لوازم تبعه است بجهة انکه انچه از شارع
رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص و فجر در وقت خاص و تقدم و تاخر این صلوة نسبتا و فاقات
از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاته فریضة فلیقضها کما فاتته هرگاه مسلم باشد دلالت
او بر اعتبار جمیع کیفیات فائتیه لااقل مسلم نخواهد بود در کیفیات طبعیه غیر مقصود بالذات با وجود انکه
در عبارت حدیث فریضه مذکور است بلفظ مفرد نه فرائض بلفظ جمع و علی ایحال هرگاه وجوب ترتیب مسلم
باشد و در تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جعل قوی عدم وجوب ترتیب است
در نمازهای اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصا هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا تعذر خواهد بود
یا مستلزم حرج منفی السئوال الثالث عشر حقیر کنیز آزادی را بجهت گذاردن ثمات خانه بجهة بنده زادهٔ
صغیر غیر بالغ نود ساله صیغه خوانده ام و در خانه بودند و حال مدتی است که بنا را بناسازگاری گذاشته
جائی بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشم و صرفه هم بجهت ما ندارد و دلش میخواهد که مدتش بخشیده
شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله مشتری پسند هم است ایا حقیر که و لی صغیر میباشم میتوانم مدتش را بخشیده
باشم یا اه صرفه بجهة صغیر ملاحظه نموده باشم مثل مصالحهٔ بالی یا نمیتوانم علامة العلمای مجتهد الزمانی
صاحبی اقا شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برای من که تو میتوانی مدتش را بخشیده
باشی و ضرری ندارد و ایمعنی را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ما رضی الله عنهم قیاس کرده
اند صورت ندارد و اما چون نقل فروج است احتیاطی باید کرد عالیجناب قدسی القاب علامی مطاع

میرزا محمد مهدی شهیدی سلمه الله تعالی درین مسئله با ایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که آنچنین ربطی
بطلان ندارد و قیاس مابان پوچ است و احدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و ولی خواطر جمع
میتواند مدت منقطعه صغیره را بخشیده و باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر نشود و عیب و نقصی ندارد
باشد این بیچاره حسب الخواه خودش مرخص کرده باشم بدانچه رای صائب مطاعی قرار بگیرد مقرر
فرموده باشند بهرنسبت تدبیر یکه موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر میرسد قلمی فرموده باشند
و عالیجناب قدسی القاب زبدة الفقهای خیر الحاج الکرام الاخ اعز اجمند حاج محمد ابراهیم کلباسی
مینماید که میتواند شد و هر که فقیه است مفتی است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب را بعرض
رسانیدن همه کوشیم تا چه فرمای جواب انچه ادله شرعیه و قواعد فقهای برمیآید انیست که چون
صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است بلکه در چند وقت که فاقد انهاست جناب قدس الهی نصب ولی
از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقصان و نشو و بحصول کمال و معیاری از برای ان
قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت حمی والا حصول کمال عقل مثلا در یکساعت قبل از بلوغ
و یکساعت غالبا تفاوت ندارد بلکه ادراک تفاوت ان قریب بمحال بلکه از محالات عادیه است
و امور یکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شری و اتفاق
و اکساء و اسکان و تعاصی زرع و ضرع و غیر انها ترتب میشود امور بسیار مثل اجاره و مزارعه
و مضاربه و اخذ بشفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنیه از تعالم صنایع و تحصیل علم و اداب
و نکاح و طلاق همچنین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و سطلب
دعاوی الی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی در امور موتی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده
باشد و خروج ازان محتاج بدلیل خواهد بود حتی انکه از جمله عبارات ایشان است میگویند الاولیاء
تفعل کل المصالح غیر الطلاق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت
در عموم و کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص جراح از برای لقیط و استیفای
حد هرگاه کسی او را قذف کند و انچه را دلیل اخراج میکند در قسمت یکی ان است که از تصرف فی نفسه
قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذر و یمین و قسم مابین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر انکه بدلیل
علیحده خارج شده مثل طلاق که بنص خارج شده هرچند علامه رحمه الله در تذکره علت اثر چنین ذکر
کرده که لیس لکونه ان یطلق زوجه القبی لاجانا و لا بعوض لان المصلحة بقاء الزوجیة لانه لا نفقة
لها علیه قبل الدخول ولکن اظهر اعتماد بر اخبار کثیره است بجهة انیکه گاهست مصلحتی در ضمن طلاق باشد

که ان معنی که علامه ذکر کرده در ضمن ان متحمل باشد و کسی فرقی در افراد اطلاق نگذاشته پس انچه بالذات قابل نیابت باشد و دلیلی بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله انست که هر تصرفی که ولی میکند در امر موّلی علیه باید که در ان افساد نباشد بجهة انکه او نصب شده برای رفع افساد مفسدین پس چگونه تواند تصرفی که مفسد بوده باشد بکند و اما اشتراط مصلحت زاید بر حفظ مال از تلف و فساد پس تا بحال بر حقیر دلیلی قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال موّلی علیه را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بهم رسد بجهة انفاق در معیشت او صرف کند بنحو یکه ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زاید مثل انکه پول یتیم را بدهد و گندم بخرد وارد کند و در خانه طبخ کند که ان نفع باشد و از بازار ان مخرد و بر حقیر معلوم نیست و بهر حال تنمیه مال بر ولی واجب نیست و آیهٔ شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلقا دلالتی بر ان ندارد چنانکه در بعضی قواعد خود تحقیق انرا کرده ام بلی علامه رحمه الله در قواعد میلی کرده است چنانکه فرموده است ویجب حفظ مال الیتیم واستنمائه قدر الاتاکله النفقة علی اشکال وهمچنین دیگران نیز اشکال کرده اند پس از مجموعیکه مذکور شد دو مطلب حاصل شد یکی انیکه اصل جواز تصرفات ولی است در ما یقبل النیابة بالذات هرگاه مولی علیه محتاج بصرف ان باشد از برای نفقه و کسوه و امثال ان گو مصلحت زاید بر ان حاصل نباشد دویم انیکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زاید و پیدا کردن نفع باشد هرچند مولی علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر ان دو صورت پس جایز نیست الا در بعض صور که منص خارج شده مثل انکه قرض برداشتن ولی ملی خصوصا پدر که دایرهٔ حضرت در ان اوسع است و خلافی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نکاح مدیون معسر المثل و امثال ان منتهی است بر لزوم فساد یا اشتراط مصلحت زاید و عدم حصول مصلحت بان عقد گو فساد هم نباشد و اما سوال از حال هبه مدت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این مسئله در کتب فقیه صریحا تیقنا و اثباتا هیچ کدام در نظر حقیر نیست و انچه فرموده بودند که عالیجناب علامی شیخ المشایخ العظام و قدوة الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند که جمهور فقهاء ما این را قیاس بطلان کرده اند و تجویز نکرده اند ولیکن رای ایشان جواز است حقیر تا بحال این قضایا بنحو برده بر ایشان تکذیب ایشان نمیکنم و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعة می باشم و سیئ الحفظ و بطیئ الانتقال و قلیل الاسباب و الکتاب ولکن بظهر در نظر احقر جواز است بشرط مصلحت

وبدون مصلحت دلیلی بران نمیدانم پس هرگاه بخشیدن مدت متع اصلح باشد بحال صغیر هرچند باین نحو
باشد که مالی بصیغه داده شود که او این مال را صلح کند در عوض انیمدت وصلاح صغیر هم دران باشد جایز
خواهد بود وشما ولایت ازاو صلح کنید خصوصًا از اقرار تقریر مخذ ومیکه معلوم نیست صلا در عقد یکه شده
پیش ازین صلاحی باشد که در هیئه مصلحت این را می تواند بر دارد وقیاس بطلان هم وجهی
ندارد واگر در طلاق نصوص واحادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است
وموئد انیست جواز طلاق ولے از جانب مجنون وهم چنین جواز خلع ولے هرگاه خلع را طلاق
ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه طلاق عقب ان ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد وغیره شده واین
کلام نیز مستفاد میشود حصر عدم جواز در طلاق وهمچنین مؤید مطلب هست احادیث بسیاری که در
انها به فرزند خطاب شده که بانت ومالک لابیک خصوصًا بعض انها که در نکاح وارد شده که از عموم
وعلت منصوصیه بحکم ما نحن فیه هم ثابت میشود از جمله حدیثی هست که کلینی به سند قوی روایت
کرده هست از حضرت صادق ع که انحضرت فرمود که انی کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله
الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج لبنتی بغیر اذنی
فقال زیاد للجالسة الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا الرجل قالوا نکاحه باطل قال ثم
علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سئلنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت فهم ایس فیما
ترون انتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله ان رجلا جاء یستعدی عن ابیه فی مثل
هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله انت ومالک لابیک فقالوا بلی فقلت لهم
فکیف یکون هذا وهو مال له لابیه ولا یجوز نکاحه علیه فقال اخذ قولهم وترک قولی
ونیز مؤید جواز هست در ما نحن فیه بجواز فسخ ولے عقد نکاح را بسبب عیب یا مصلحت
قال العلامة فی القواعد وهل یثبت للاولیاء الخیار الوجه ذلک مع مصلحة المولی علیه زوجا کان او زوجة
ولو اختار الولی الامضاء لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ وقال ولده فی الشرح الکلام
هنا فی مسئلتین الاولی هل للاولیاء الخیار فی العیب المتقدم علی العقد الاقرب ذلک مع مصلحة
المولی علیه لان الاولیاء تفعل کل المصلح غیر الطلاق لان النص اخرجه ویحتمل عدمه لان النکاح
متعلق بشهوة وهی مختصة بالزوجین والاصح الاول الثانیة فی العیب اذا کان بعد العقد الوجه ذلک ایضًا
لما تقدم ویحتمل عدمه الی اخر ما ذکره مجملًا سوالات اخوند ملا علی بسیار بود واز ثالث تا ثالث عشر را اسقاط کردیم وتفصیل
این اجوبه را در کتاب مجموعه سوال وجوابی برای نیز انطباع نموده اند هرکه خواهد بدانجا رجوع کند ودر آخر

اجوبه میرزا نوشته بود فی یوم الاحد حادی عشر جمادی الثانیه سنه ۱۲۱۵ من الهجره و مخفی نماند که میرزا
در میان اجوبه قدری در مقام مذمت تدریس در معقول بود مولف کتاب گوید که علم معقول بسیار علم
خوب و محبوب است و فهم و ادراک بدون اطلاع ان حاصل نمیشود بلکه فهمیدن کتاب توحید و مقدمات
عالم از اصول کافی و ادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر در اول
امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ذهنش بسا باشد که بمشرب اشاعره مانوس و از شرع عاری شود و اذعان
بمقاصد حکما نماید با نیکه بعضی از مقاصد ایشان فاسد و بسیاری از براهین ایشان کاسد کشف
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی که شئی از کشف نمیشود و صوفی هم نمیشود پس چه اعتباری ماند
بلی اول در علم منقول مسلط شود از ان پس در حکمت کوشد تا از جاده شرع خارج نشود و فاضل قمی
در اخر قوانین بهمین قسم تصریح فرموده و از انجائیکه جنت مقام عالم علیم علامه حجة الاسلام و رامه عروف
و احکام و اجرای حدود بنام اهتمام تمام داشت ابنای روزگار و اطفار نوران بزرگوار
کوشش بسیار نمودند پس وقتی سلطان بدیدن ان بیت علماء اعیان بانقاره خانه باندرون سرای
انجناب آمدند برای استقبال سلطان خواست تا بدرسرای آید در میان صحن صدای نقاره بگوش
مبارکش رسید دست ها را بسمان برداشت و عرض کرد خداوندا ذلت اولاد فاطمه زهرا را بیشتر ازین
مخواه پس بخانه باز گشت از کرامات انجناب در همان چند روز دار دنیا را بدرود و بمجاسبه با حضرت معبود
شتافت و محمد شاه باصفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد و بابستگان او
نهایت سوء سلوک مسلوک داشته و اخوند ملا محمد تقی اردکانی را که نجانه سید بجهت اتهام بناه آورده بود
حکم کرد که او را ببرند بطهران پس روزگاری انقضاء نیافت که سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقاسی
در خاک ذلت نشست و در وقتی از اوقات بعضی از مردم شیاطین و مخربین شریعت سید المرسلین ستم
جگرگداز در مطبوخ معتادان جناب داخل ساختند پس طباخ یک لقمه ازان به گربه خورانید گربه هلاک
شد پس ظروف محل طبخ او را قفل و کلید انداختند و بعضی از زمنه حاکم ان دیار هم نفر از اشرار
را بهر یکی صد دینار وعده داده که در شب بدرسرای ان بزرگوار درایند و شهرت شهادتش چنان دهند
ان اشرار در نیمه شب با کمند از دیوار برامده در صحن کتابخانه داخل شدند و در زیر تختی محاذی ان خانه
پنهان شدند دیدند که سید در میان خانه نشسته و پیرهنی پوشیده و چراغی روشن و کتاب دعا در پیش
انجناب باز و دعا میخواند و چون ابر بهار زار زار میگریست یکی از انها تفنگ را کشید خواست که نشانه ان جناب
نشانه کند ناگاه هیبتی او را اعازم شده و رعشه براندامش افتاده و دستش لرزید خواست که تفنگ را بیندازد

بپیچید برفیق دیگر اشتاب کرد و آن تفنگ را برداشت باو بیرحمانه حالت عارض شد بی محابا به کرد و برگشتند و آن بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت و در اخر عمر او را آزار سودا لقمه عارض شد اطبا بمعالجه پرداختند مفید نیفتاد پس در روز پنجشنبه بمعرض حین ابدال گرفتار شد و نزدیک زوال حاجی کربلایی بعیادت آنجناب آمد زمانی نشست و در اوائل زوال آنجناب را وداع کرده مراجعت نمود سید وضو ساخته نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده بجای آورده پس بی طاقت شد در بالای جای نماز یک جب از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور روحش بانشیانه قدس پرواز نمود حاجی کربلایی خانه نرسیده در اثنای راه باو خبر دادند که سید نبیره اشراف امجاد اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر بیهوش گردید پس از آن که بهوش آمد بخانه سید آمد و بر او گریه و زاری نمود اخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد از آن پس دستهای مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او جائی ساخته بود در آنجا حسب وصیت دفن نمودند رضی الله عنه و الحقه بابائه المعصومین ـ

گر آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی غروی المسکن بحر العلوم مجیی آداب در سوم عین علمای روزگار نادره دهر زوار اجوبه چرخ کجدار فاتح اغلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل دارای فنون سیار خورشید فلک سیادت و سعادت و زهادت و تفاوت و نقاوت و کرامت معقولش چون شیخ الرئیس منقولش مانند محقق اول بلکه افضل بدون شائبه ریب و تلبیس و اگر در تفسیر سخن میرانید گویا همان اسلاف اشراف بود که بر ایشان قرآن نازل و ولادت باسعادتش در هزار و صد و پنجاه و پنج بود در کربلا در شب جمعه در شهر شوال المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا و علی ابائه و ابنائه الاف تحیته و ثنا شمعی بمحمد بن اسمعیل بن بزیع داده و او را در بالای بام خانه والد ماجد بحر العلوم روشن کرده پس ان شمع روشنائی غریبی داد پس همان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت و انجناب در نزد والد ماجدش تلمذ کرده و والدش نیز عالم و ورع تقی صالحی بوده پس از آن نزد شیخ یوسف صاحب حدائق تلمذ نموده از آن پس نجف اشرف و در آنجا در نزد جماعتی از افاضل اندیار درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ محمد نقی و وقتی دیگر ایشان بین بار بکربلا عود نموده و در خدمت استاد المجتهدین مؤسس بهبهانی آقا محمد باقر اشتغال داشت پس نجف بازگشت و محط رحال رجال افاضل گردید و بعد از موسس بهبهانی علم اشتهاد در عراق عرب و عجم برافراخت

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات در نجف اشرف بدرس انجناب حاضر میشدیم روزی میان درس دیدند که افندی عامه که در نجف سکنی داشت بدیدن سید می آید سید فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که در انجا درس گفته باشیم پس شروع بتدریس تفسیر قاضی نمود وان عالم سنی هم نشست و مستفیض شد و سید کلمات قاضی را چون مبانی منشور از هم متلاشی ساخت بدون سابقه مطالعه حاضران در تعجب شدند کتب مولفه ان جناب کم است بعلت اینکه غالبا بمطالعه و حل مسائل عامضه اشتغال داشته ـ

در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بر وافیه الاصول که از همان مباحث الفاظ ان کتاب قدری بظهور یافت و کتاب مصابیح در شرح مفاتیح و ان کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتبی را که شرح کرده انها تمام نیستند و همان کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر طراز کتب رجال است و مشتمل بر فوائد بسیار است و کتاب اجازات که اجازه خود از علماء را نقل کرده و اجازاتیکه ان جناب برای مردم نوشته انها را هم در انجا درج کرده و فوائد اصولیه که متفرقه بود و پسرش مرحوم اقا سید رضا انرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة ناتمام است و منظومه که در اصول قریب بمفتاد بیت است و در بودن ان کتاب از انجناب در میان اهل خلاف است و چند بیت در احوال من جمعت العصابة علی التصحیح ما یصح عنه و تعداد انها و چند بیت در عدت صاحب کافی و اسامی ایشان و قصائد بسیار در مصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهداء گویند که زمانی بحر العلوم و استادش اقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکر تغنی کرده بحر العلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنی منع نموده موسس بهبهانی بر بحر العلوم تغیر کرد و فرمود ساکت باش سید مهدی و این حکایت را مرحوم ملا اقای در بندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و صبیه او زوجه مرحوم اقا سید محمد بود زمانی از نجف بکربلا آمد و در خانه اقا سید محمد اقامه نمود تلامذه اقا سید علی از او درخواست کردند که اقا سید علی از بحر العلوم درخواست کند که چند روز برای که در کربلا اقامه کرده تدریس کند اقا سید علی از بحر العلوم استدعا نمود بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس فرموده اقا سید علی نیز بمجلس درس حاضر میشد روزی اقا سید علی ایرادی کرد بحر العلوم متغیر شد و فرمود ساکت باش سید علی پس سید ساکت میشد و از ان پس ایرادی نمود و انجناب اعتکاف بسیار بجا می آورد ـ

در کرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتهای شام نیست پس ازان فرمود که غذائی بسیار در طرفی رنگینه و ازا بر داشت و در کوچهای نجف گردید پس بدر خانه رسید که صاحبخانه تازه عروسی کرده بود و ان شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب نموده و اما دبیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس ان غذا را قسمت نمود یک قسمت برای عروس داد و دو قسمت را سید با لها صرف نموده و کرامات بحر العلوم بی نهایت و اشتهار کرامانش غنی از بیان است و در السنه و افواه نه چنان ظاهر و باهر است که محل شائبه و ریب باشد چنانکه امور و احوال سابقه اکثری در کرامات ان جناب معدود است و از ان جمله اخوند ملا زین العابدین در سن شیخوخت و از تلامذهٔ بحر العلوم بود و در نهایت زهد و صلاح بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بعتبات عالیات مشرف شدم از کاظمین به سامرا مولف کتاب با اخوند ملا زین العابدین هم سفر و در سامرا نیز در یک منزل و یک خانه منزل کردیم و اخوند ملا زین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت که من در خدمت بحر العلوم تلمذ میکردم و همیشه هر جا که میرفت در رکاب انجناب بودیم * * * و در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسامرا آمدیم و چند روز در انجا اقامه داشتیم و از قضایای اتفاقیه میرزائی قمی اقامه الله محل کرامته بزیارت سامرا آمد و روزی بدیدن بحر العلوم آمد و میرزا اسن از بحر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت بحر العلوم که مجلس را زمانی خلوت کرده که مرا با شما حکایتی در خلوت است پس مجلس خالی شد اخوند ملا زین العابدین گفت که من خواستم برخیزم چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است و محرم اسرار است بعد از نیکه مجلس خلوت شد میرزا بحر العلوم گفت که منهو اهم یکی از خفایای اسرار را برای من بیان نمائی که ازان متلذذ شوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار بر آمد که مرا اسراری نیست میرزا اصرار بسیار کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقعه در سوابق ایام در خواب دیدم که در خدمت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا مشرف شدم پس جد بزرگوارم کاسه از اش بمن خورانید که هرگز بدان صفت آش نخورده بودم بسیار با لذت بود و هرگز ندیده بودم تا انیکه بعد از مدتی بزیارت خراسان مشرف می شدم در نیشاپور بمیزبان اش آوردند نظر از ضعف همان اش آمد که در خواب خورده بودم و شباهت باندازه از میزبان پرسیدم که این آش را چه نام است گفت درین بلد اورا اش فاطمه میگویند

مجملاً پس از خوردن اش درخواست فاطمه بمن فرمود که ایا میخواهی که بزیارت جدت مشرف شوی
عرض کردم بلی نهایت مالم همین است پس صدیقه کبری مرا برداشته داخل خانه شدم من در
درخانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیر المومنین در دم درنشسته است پس من
سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از مکان
امیر المومنین میشود زیرا که انجناب در دم درنشسته است پس بخیالم رسید که باید در گنج خانه نشست برای
انیکه اگر صدر مجلس خط مستوی تا دم در بکشند و خط دیگر از صدر تا گنج خانه بکشند انخط که بگنج میرود
بلند تر است ازان خطیکه بدم در میرود پس دم در بالاتر از گنج خواهد بود پس از انجائیکه امیر المومنین
نشسته بالاتر و نزدیک تر بپیغمبر است از انخط که بگنج رفته و اویست تر و دور تر از پیغمبر است پس
باین خیال در گنج خانه نشستم رسول خدا چون چنان دید تبسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال
تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالے چند کردم و جواب شنیدم میرزای فنی گفت که ان
سوال و جواب چه بود بحر العلوم گفت که انها را نخواهم ابراز و اظهار کرد هر چه میرزا اصرار در ابراز
نمود ان جناب در اخفا و انکار افزود ایضاً اخوند ملا زین العابدین گفت که قاعده بحر العلوم ان بود
که اگر کسی در وقت غذا بر سر سفره او حاضر میشد و غذا تناول نمیکرد ان جناب را بسیار بد می آمد
پس شبی در وقت مغرب بحر العلوم در پشت سر مرحوم مطهر عسکر مین نماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب
در پشت سر انجناب بنماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد اخر رسانید و السلام علینا را هم گفت
و هنوز السلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ تکلم نکرد ناگهان نمودیم که ان بزرگوار را سهوی نسیانی
طاری شد پس زمانے انقضای یافته در ان وقت گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ما همه
تعجب نمودیم و ان بزرگوار بسیار باهیبت بود هیچ کس را یارای ان نشد که سر سکوت او را سوال
کند اخوند ملا زین العابدین گفت که من با رفیق دیگر با خود گفتیم که امشب در وقت غذا و تعشی
از او بپرسیم و الا نخواهیم غذا تناول نمود و چون او راضی نمی شود که کسی در مجلس او نشیند و
تمام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام شد و نفر دوست نشستیم بحر العلوم فرمود که حکما
تمام تناول کنید ما عرض کردیم که اگر سر سکوت در میان نماز بیان نفرمائید ما خواهیم باین
غذا تعشی نمود و الا فلا ان بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید ازان پس سر سکوت را برای
شما بیان میکنم پس شام خوردیم و ازان پس سر سکوت را سوال کردیم ان بزرگوار فرمود که من چون
صیغه اولے از سلام را گفتم ناگاه دیدم که امام عصر بزیارت جدود بدست نماز درون حرم امد پس

زبان لکنت پیدا کرد و از دهشت و هیبت امام بر سکلم مدرت نیافتم و در میان نماز بودم و قدرت بر جواب هم نداشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در مقام احترام امام و تعظیم جناب برایم وان مقدر زبان من بسته و لکنت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و التفات بحال خویش آمدم و زبانم جریان پیدا کرد و صیغه دوم را خواندم —

در کشوده شدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم آنیکه برای میرزای قمی میگفت که شبی در مسجد سهله بعبادت مشغول بودم ناگاه صدای مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل بکسیر از جا کنده شد پس بطرف ان صدا رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته پس سلام کردم جواب داد و فرمود سید مهدی بنشین من نشستم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزای قمی در آورد و گفت که اگر بگویم که حضرت قایم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد و از جمله کرامات ایشان آنیکه سید جواد عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامة در شرح قواعد علامه از تلامذه بحر العلوم بود شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زمانی تلمذ کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در صحن امیر المومنین را باز کرده و بسمت حرم ان حضرت روانه شد و مرا ندید من نیز از دنبال او رفتم پس در رواق با انیکه بود مقفل برایش گشوده شد و از انجا گذشته بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز گشوده گشت پس بر جدش امیر المومنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد منور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم —

در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضاً سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت من نیز از عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم ان جناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگوئی داشت از ان جمله مسئله از ان جناب پرسید ان جناب فرمودند که در احکام شرعیه با دله ظاهره مامور می باشند بمثل همان چیزی است که از ان ادله استفاده نموده اند و مامور باحکام واقعیه نیستند ایضاً اخوند ملا زین العابدین سلماسی گفت که بحر العلوم هر شب در کوچه های نجف میگردید و برای فقرا نان و نخود میبرد پس روزی چند درس را ترک کرد پس طلاب مرا شفیع کردند و من بخدمت ان جناب عرضه داشتم ان جناب گفت که درس نمیگویم پس بعد از چند روز بسبب دیگر طلاب مرا واسطه کردند که سبب درس نگفتن

استعلام کرد پس من بار دیگر بایشان عرض کردم انجناب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نه شنیدم که بنصف شب بتضرع وزاری مناجات صدای ایشان بلند شود با انیکه من در غالب شبها بکوچهای نجف میروم پس چنین طالب علم را استحقاق نیست که برای ایشان درس بگوییم چون طلاب این سخن را شنیدند همه بتضرع وزاری برآمدند وشبها صدای گریه ومناجات طلاب از هر سو بلند شد پس انجناب دگر بار مشغول بتدریس شد ایضا در وقتی از اوقات ان بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشتند پس روزی از روزها ان بزرگوار بملازمان واصحاب فرمایش داشتند که تدارک طعامی دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده آش تدارک طعامی نمودند که بناگاه همان عدد رسیدند وبقداد عدد انها را فرموده بود بی کم وزیاد وارد شدند واز خوان احسان ان بزرگوار متنعم ومتلذذ شدند وفرقتند

در اخلاق بحر العلوم

واز اخلاق انیکه در وقتی از اوقات اقامه نماز انتماً گفته بودند وهنوز نیت وتکبیرة الاحرام نگفته شخصی غلیان آورد برای کشیدن انجناب نشست وغلیان را کشید پس شروع در نماز نمود وجهش را باین نحو بیان کرد که اگر نمی گرفتم ونمی کشیدم کسر قلب ان مومن میشد ونوادهٔ ان جناب اقا سید حسین یکی از فقهای نجف است واز نوادهٔ برادرش حاجی میرزا محمود در بروجرد است وصاحب کرامت است ودر مجلسی که می نشیند قرآنی برآورده میخواند وحاجی سید صادق ساکن طهران از قبیلهٔ او است ودر هر مجلس که وارد میشود قرآنی بهمراه داشته بیرون آورده میخواند نهایت خوب ومستحسن چه عالم باشند یا غیر عالم زیرا که اگر بصحبت علمی دارند منجر بنزاع وعدم خلوص نیت ومجادله باطله خواهد بود واگر بصحبت دنیا مشغول شوند غالبا بدون غیبت انجام نمی پذیرد

در احوال سید صدر الدین نهاوندی

چنانکه سید صدر الدین نهاوندی شتری عادتش ان بود که همیشه سجاده اش بپهن واشتغال نماز داشت وکارش منحصر بهمین بود واوازاهالی نشتر در نهاوند هم سکنی داشت وشخصی بود فاضل وعلی الدوام بنماز ایستاده بود ومعروف بان بود که اهل باطن وکرامت است وغالب فضلا مولف کتاب مرحوم اقا سید صادق پیشنماز تکابنی، اصل ساکن لنکرود وحکایت نمود که زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهاوند عبور کردم وکرامات سید را شنیده بودم وخواستم چیزی از او معلوم نمایم بلکه چیزی از او مشاهده کنم پس بخدمت

سید رسیدم نهایت سید با اخلاق و با صفا بنظرم آمد و در آن صفحات مردم را با او اخلاص زیادی بود بنحویکه شانه زدگان رعایت و حمایت او بسیار میکردند بگمان اینکه توجهی کند که بعد از فتح علیشاه جنت ارامگاه ایشان بسلطنت برسند -

در کرامت سید صدرالدین

خال مفضال گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما باینجا چیست گفتم چون کرامات شما در اسقاع مقرون باسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عاید گردد و چیزی از آنرا برای العین مشاهده کنم سید گفت که مرا کرامتی نیست و سبب اشتهار کرامت از من آنست که هر کسی از ما در متولد میشود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از ما در متولد میشود و آن کودک را همزاد این شخص مینامند و مرا همزادی هست که آن همزاد چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقه از طبقات جنیان است و آن همزاد من شش نفر از اجنه را برای من فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند مثل گاهی طرف خانه من اخالے از اب هست بیک دفعه ملاحظه میکنی پر آب است و گاهی طفل در گهواره گریه میکند و بسا باشد که گهواره می جنبد بدون انیکه کسی او را بجنباند یا انیکه هیزم نیست پس آتشگاه هیزم آورده میشود با انیکه خاموش شده یکدفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچیند و چون مردم این گونه امور را می بینند گمان میکنند که این از کرامت است و حال انیکه مرا کرامتی نیست بلکه انیگونه خدمات از آن اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همزاد معروفست -

در کیفیت ملالت شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد عسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضے از احیان بدون سببی ظاهره ملول و مکدر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب آن گفته یکی انیکه هر کسی را همزادیست از اجنه چون او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با و دارد ملول میشود و سببش را نمی فهمد دوم انیکه چون امام زمانه اعمال شیعیان آگاه میشود و چون امام قلب عالم امکان است و هر وقت که قلب را کلالت و ملالتی روئیداد آن ملالت در همه اعضا سرایت میکند همچنین ملالت امام در همه سکنه عالم امکان سرایت میکند و شاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکدر شد بسبب علایق و ارتباطات همان شخص ملول مے شود نه اشخاص دیگر -

در احوال آقا سید علی صاحب شرح کبیر و صغیر

کج آقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا و بالجمله سید محمد علی که والد این

جناب است پسر سید ابو المعالی صغیر است که او پسر سید ابو المعالی کبیر است و سید ابو المعالی کبیر السن اولاد ذکور وچند دختر بر گذار کرد اما اولاد ذکور سید ابو طالب و سید علی و سید ابو المعالی است و این سید ابو المعالی پسر کوچک بوده و او را یک پسر بیش نبوده که ان سید محمد علی است و سید محمد علی والد آقا سید علیست و اما دختران سید ابو المعالی پس یکی از ایشان زوجهٔ ملا محمد رفیع جیلانی ساکن مشهد مقدس بود و آقا سید علی مذبور همشیرزادهٔ آقا محمد باقر بهبهانی است و داماد او نیز هست یعنی دختر آقا محمد باقر بهبهانی زوجهٔ و عیال او بوده که والدهٔ آقا سید محمد باشد و ان جناب در سن کهولت با صراز حال مفضالش آقا محمد باقر بتحصیل علم اشتغال نمود و ان بعد از زمان ولادت آقا سید محمد بود و ولادت باسعادت آقا سید علی در بلدهٔ طیبهٔ کاظمین در دوازدهم ربیع الاول که بنا بر روایت ثقة الاسلام در کافی مولد جناب خیر انام است از سنهٔ ۱۲۶۱ هزار صد و شصت و یک و ان جناب سید اساتید و مرجع رواة اسانید و در علم منقول وحید و در تقریر فرید و بنحبر تحریرش در نهایت فصاحت و بلاغت و تسدید و در جدول بهبیل و موید در نهایت تائید مشایخ و اساتید زمان ما همه از تلامذهٔ انجناب بی واسطه و یا بواسطه و وسایط و فضیلت تلامذهٔ انجناب بر و فور علم او شاهد و اصول او را بر فقه او زیادتی بود و مسلم دیار عرب و عجم بلکه مطلق بلاد اسلام و فاضل قمی در فقه ماهر تر بود لیکن تالیف ایشان بعکس اشتهار یافته چه کتاب فقهی او شرح کبیر و کتاب اصول میرزا قوانین را شتهار کالشمس فی رابعة النهار است —

در احوال تحصیل آقا سید علی

و ان جناب در بدایت امر در خدمت آقا محمد علی بن آقا محمد باقر تلمذ کرده است پس آقا محمد علی او را بکسانی که از او بزرگتر در سن و مقدمه در تحصیل بودند شریک نموده و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و بتدریس و تصنیف اشتغال داشته و بسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت که انجناب روزی شرح کبیر را درس میگفت و در اثنای خواندن عبارت بجائی رسید که نوشته بود ذکر اکان او انثی یکی از تلامذهٔ عرض کرد که من ذکران دارم انجناب خندید و فرمود من دارم بقدر یکه ذراع و ان جناب را اجازه از محمد باقر است و همچنین از بعضی دیگر که در اجازه سابقه آقا سید باقر ذکر نمودیم —

مکالمه میرزای قمی با آقا سید علی

و در سالی از سنوات میرزای قمی بزیارت عتبات عالیات مشرف شد و مذهب میرزا حرمت طعام مشتمل بر کشمش بود و مذهب آقا سید علی حلال بودن انطعام بود پس نسبی میرزای مهمان آقا سید علی

شد یعنی سید او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طبخ نمودند پس غذا را حاضر ساختند میرزا از خوردن ان طعام امتناع نمودند آقا سید علی بند دست میرزا را گرفت و گفت یا با من محاجه در این مسئله کرده باش و مرا مجاب ساز و یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که تو میدانی که من در مجادله بر تو غلبه ندارم و مذهب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس آقا سید علی تبسم کرد و گفت که برای میرزا طعام بی کشمش آوردند و ان طعام صرف شد مسموع شد که جناب سید از حکمت عاری بود و چون میخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک چیست تلامذه عرض میکردند جوهر و الخ

در کرامت آقا سید علی

ایضاً آن جناب از علم هیئت عاری بود و چون شرح کبیر را تالیف نمود و بحث قبله رسید کار بر او مشکل شد زیرا که در علم هیئت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سید در علم هیئت مربوط بود سید با او فرمود که نجانه ما آمده در وقتی خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم هیئت بمن تعلیم نماید آن شخص گفت که همچنان که ما کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب میشویم و استفیض میشویم شما نیز کتاب را در زیر بغل گرفته و منزل بنده تشریف فرما گشته و مسائل هیئت را فرا گرفته باشید سید فرمود که من از تیمر حله در فرغ ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدر ایم مردم هجوم میکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و میگذارند که من بکار خود باشم مجملاً جناب آقا سید علی از این سخن دلگیر و آنشب را مدرون حرم حضرت سید الشهداء تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری و بیقراری بود و از حضرت افریدگار بتوسط حضرت سید الشهداء درخواست کشف دقایق علم هیئت که ضرور بود برا و اضافه و منکشف گشته و مباحث قبله را تالیف فرمود

در تالیفات آقا سید علی

و اما تالیفات آقا سید علی پس ان بسیار است و اکثر ان رسائل است از انجمله شرح بر صلوة کتاب مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علماء اعلام و استدلالات فقهاء کرام و ترجیح و تعارض و تفاریع است و ریاض المسائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و ان کتاب مشتمل بر اصول مسائل فقهیه با اشارة اجمالیه باقوال و ادله و تحقیق حق است با عبائر فصیحه بلیغه با مراعات سجع و قافیه و فی الحقیقه تالیف ان کتاب بدان وجه در کرامات ان جناب معدود است و ان کتاب کالشمس بلا استتار و حجاب در میان طلاب و علماء اطیاب در غایت اشتهار و مطرح انظار اخیار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم ان فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف کتاب را بران حواشی مدونه بسیار است که در اثناء مباحثه و مذاکره بتحریر در آمد از انجمله تعلیق بر کتاب

اجازة

اجازه ان کتاب در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب صلح در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب بیعات و تعلیقه بر کتاب قضا و یک مجلد و تعلیقه بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب متاجر و از جمله تالیفات آقا سید علی رساله در تثلیث تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین و کتاب شرح صغیر که مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر نافع است و رساله در اصول در اجماع و استصحاب و رساله در حجیت مفهوم موافقت و رساله در جواز اکتفا بیک ضربت در تیمم و رساله در اختصاص خطاب شفاهی بحاضرین و رساله در معجزات مریض و رساله در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند و رساله در برائه ذمه زوج و رساله در حجیت شهرت و رساله در اباحه نظر باجنبیه فی الجمله و حواشی غیر مدونه بر کتاب معالم و حواشی متفرقه بر کتاب مدارک و حواشی متفرقه بر کتاب حدائق و اجزاء غیر تامه در شرح مبادی الاصول علامه و رساله در تکلیف کفار بفروع دین و ان بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از اول شب تا بصبح احیاء و بعبادت حضرت افریدگار اشتغال داشت -

در احوال میرزا محمد اخباری

وچون سابقا مذکور شد که آقا سید علی در مجادله و مقاوله و مکالمه و مشاجره و منازعه در مسئله علمیه او حد اهل زمان بود و او را با میرزا محمد اخباری مجادله رو داده لذا لازم آمد که احوال میرزا محمد اخباری را در اینجا بیان نمائیم بدانکه میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین و اغلب اوقات در طهران و بعضی از اوقات در اصفهان و در اخر کار در کاظمین مسکن و مدفن او شد و اولاد صلبی در این ازمنه در بحرین بوده اند و میرزا محمد در جدل ید طولی داشته و کسی نمیتوانسته از آقا سید علی بر او غلبه نموده و مرحوم آخوند ملا صفر علی لاهیجی که یکی از مشایخ من بوده او را میگفت حکایت داشته که مجادله بودن میرزا محمد از این بابت بود که او را جامعیت بوده در مسئله که صحبت میداشت اگر میدید که عاجز دارد خصم را از آن مسئله بند ابیرو حیل بیرون می برده و در علم دیگر داخل میکرده اگر دران باهم مال کار را عاجز خویش مشاهده میکرد باز بعلم دیگر داخل میکرد و مسئله دیگر منتقل میشد و همچنان تا انکه خصم را عاجز میکرد و در یک مسئله پا داری و اقامت نداشت و در وقتی از اوقات وارد اصفهان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد و آقا سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی کرباسی جمع شدند پس میرزا محمد در مقام گله با حاجی کرباسی برآمد که من و تو در ایام تحصیل باهم رفیق بودیم و مرا با تو حق رفاقت بود چرا مرید من نیامدی حاجی کرباسی سکوت کرد حجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کرباسی از شاگردان کسی است که تلامذه اش گفته است که اگر یک شما با اخباریین مجالست و معاشرت کند عاق من است ازان جهت

در احوال میرزا محمد اخباری

حاجی بدیدن شما نیامد میرزا محمد گفت که اکنون مسئله بمیان امد اگر حقوق با عقوق تعارض کنند کدام یک مقدم‌اند سید فرمود که عقوق مقدم هست و برطبق مدعای خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سند آن حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس ازان اختیار کرد که حقوق مقدم هست و برطبق مدعای خود چند حدیث باسناد از کتاب کافی آورده حاضرین ساکت شدند و در زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان شیخ را بضیافت دعوت مینمودند میرزا محمد نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود لذا میرزا محمد در انظار ناس بر شیخ غلبه مینمود و اوفات بر شیخ تلخ داشت پس در شبی از شبها شیخ نهایت تغیر میرزا محمد نمود که باین کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه میسازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت میدهی و ادیان مسلمانان را فاسد میسازی اکنون اگر تو راستگو هستی صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه بمباهله میرویم تا هر کسی که حق هست از مبطل ممیز کردد پس صباح ان روز میرزا محمد تقدم ورزید و به بیرون دروازه رفت و جمعیت بی اندازه آمدند و میرزا محمد نماز ایستاد جمع بسیار با و اقتدا کردند ناگاه شیخ در رسید و نماز ایستاد جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و نماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند پس میرزا محمد تعجیل نماز را تمام کرد و بلا فاصله بشهر مراجعت نمود و بمباهله نایستاد —

در حکایت آوردن میرزا محمد سر سردار روس را

باید دانست که مباهله در فصل میان حق و باطل بسیار موثر است اما با تحقق شرائط ان و در اصول کافی اخبار بسیار در مباهله و کیفیت و شرائط آن مذکور است و از وقایع غریبه انکه در زمانی از زمنه مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران منازعت آمد و لشکر سردار لشکر روس شد و قبه و بادکوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهر که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در ان زمان در دار الخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا محمد نیز در فتح علیشاه رفت گفت من سر لشکر را در چهل روزه برای تو ببطهران حاضر میسازم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباریه در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرده پس میرزا محمد یک اربعین نجم نشست و نجم آینه الکرسی با ده وقف بشرائطیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورتی از موم درست کرده و در اثنا تشبیه بگردن ان صورت نواخت چون روز چهلم شد فتح علیشاه بسلام عام

نشست

نشست و بدانزی از سر آشیخ رید بدار نگردید متغیر بر میرزا محمد شد و فراشی فرستاد که او را حاضر سازند
میرزا محمد از خشم بیرون آمد و جوابی نه خورد و در آمدن نزد سلطان مسامحه و مساهله و مساوقه نمود
تا انیکه سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تانی
روانه شد و چنان آمد که سر آشیخ و میرزا محمد هیچ یک دفعه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنگران
حکمران انجا در زمان محاصره آشیخ را بگوشهٔ میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند
پس آشیخ با یکنفر و انحاکم با یکنفر هم رسیدند و نشستند و انحاکم فوراً طپانچه بر او زد و آشیخ را نشان گلوله
ساخت و فوراً سرش را جدا کرد و لشکرش چون سردار را کشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را
برای سلطان آوردند سلطان بسیار متعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم
اکنون شما نیز بوعده وفا نمائید سلطان با امناء دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت
معروض داشتند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدا الی الان بوده برقصد و مذهب
اخباری مذهب نادر ضعیفی است و زمان اول سلطنت قاجاریت مردمان را نمیتوان از مذهب
برگردانید و این شاید مایهٔ اختلال حال و دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش
نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی نماید و با شما همین معامله
نماید که با آشیخ رو سی نموده مصلحت انست که باو خرجی داده و معذرت از او خواسته حکم بفرمائید
که بعتبات عالیات رفته در انجا ها سکنی نماید که وجود چنین کسی در پای تخت مصلحت دولت
نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و باو خرجی داده و او را روانه عتبات عالیات ساخته

در مجادله میرزا محمد اخباری با آقا سید علی

چون میرزا محمد بعتبات عالیات مشرف شد بخدمت آقا سید علی مشرف شد و مسئله نزاع میان اخباری
و مجتهد در میان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله مینمایم بشرط انیکه کار بمکالمه
و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسائل بمیان نیاید میرزا محمد قبول نموده پس مناظره کردند
و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از انجا رساله در این مسئله در رد
بر آقا سید نوشت و برای او فرستاد سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو
بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شخصی وارد حاضر شود و با من مکالمه
کند تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت
و مبگفت العیاذ بالله که شیخ جعفر نجفی از نسل بنی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد ملعون

مطرود و این عبارت را گفت که مات الحمیر بالحمار یعنی چون مرض شیخ از اندازه گذشت بود که حلق و گلویش
گردنش ورم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علما عتبات او را تکفیر نمودند بسبب
احوال شنیعه و سحر کردن پس حکم بقتل او شد چون خواستند که بخانه اش درآیند دیدند که خانه در
ندارد بسبب سحریکه کرده بود دیوانخانه را تنگا فتند و او را یافتند و کشتند مولف کتاب گوید
که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین بالتکفیر
کنند کافر است و ما در اخباریین را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیقه بر قوانین و منظومه اصول و شرح آن
کرط میرزا ابو القاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فهامه متقن قوانین
با هیچ مناهج صدق و یقین حائز سزا سر غنایم دارین قدوه علماء عاملین و اسوه فقهاء راسخین
رئیس دنیا و دین از هداهل زمان و اورع متورعین و اعلم و افقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزای
مزبور اخوند ملاحسن بود که از اهل شفقت از محال رشت بود پس ملاحسن برای طلب علم بسوی اصفهان
مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جد مادری میرزا بود پس این
دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعیه و اجرا قضاء و حکم میان مسلمانان بقریه چاپلاق
آمدند و در انجا متوطن شدند و ملا نیز همراه ایشان آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملاحسن
عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که بر روان کشکول شیخ بهائی است و مشهور بزهد
و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته ازان پس
در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد -

در کیفیت تحصیل میرزای قمی

و سید حسین از اعاظم فقهاء العصر و از مشایخ اجازه و صاحب رساله در علم رجال است ازان پس
میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاساتید موسس بلا ثانی آقا محمد باقر
بهبهانی بتلمذ اشتغال تا انکه از او اجازه گرفته در بدو حال با فقر و فاقه بود و استادش
آقا محمد باقر صلوة و نیابت بنفسه مینمود و وجه انرا بمیرزا میداد که صرف خود نماید و بفراغبالی تحصیل
علم کند معروف است که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدرخانه آقا محمد باقر رفته
و آستانش را بوسیده ازان پس بزیارت امام علیه السلام مشرف گشت مجملا میرزا بعد از مراجعت
از تحصیل بوطن پدرش که یکی از قرای چاپلاق و مسمی بدره باغ بود آمد لیکن افقریه کوچک
و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ ستوطن شد بقریه قلعه بابو از قرا و چاپلاق و بانی حرکتش حاجی

محمد سلطان شد و او یکی از اعیان و ارکان چاپلاق بوده و او را کابر و اهل ثروت و غنا بوده و نهایت متدین و معین میرزا و محبوب او بوده و طالب علمی نبوده مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان که مسمی بمیرزا هدایت الله بود و علی درستخان پسر حاجی طاهرخان و این دو نفر در نحو و منطق خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه ملا عبد الله را نزد میرزا خواندند و اهل آن قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروف است که ملای دهقانی همیشه در مقام استخفاف میرزا بود روزی بخواهش او اهل ده جمع شدند و میرزا را خواستند و آن ملای دهقانی با اهل قریه گفت که شما بمیرزا بگوئید که ما را بنویسد ایشان بمیرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ مار نوشت که میم و الف و رای باشد پس ملای دهقانی شکل مار و صورت آن را نوشت که سرش گنده و دنباله آن باریک و کشیده پس با اهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل مار همین است که من نوشته ام و یا امنت که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متاثر شد تا کار بجائی رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا آمدند و گفتند که ما را فعه داریم احد ما بر دیگری ادعا کرد که حدثی از او صادر شده مدعی علیه منکر برآمده میرزا چون کار بر این منوال دید گریست و دست بر آسمان برداشت که خداوندا ذلت مرا بیش ازین مخواه بلی شکنی در دیهات همین خاصیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سوی شهر و سر سوی ده دم از مرغ از سر او به و ملای روم در مثنوی گفته ده مرده مرد را احمق کند مرد را بی عقل و بی رونق کند —

مسافرت میرزا باصفهان شیراز

مجملا میرزا از بخارا بدار السلطنه اصفهان مسافرت نمود و در مدرسه کاسه گران چند از زمانرا گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که آثار رشد را در آن بزرگوار دیدند با و اعانت نمودند پس میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و آن زمان سلطنه با کریم خان زند بود پس مدت دو سال یا سه سال در آنجا اقامه داشت و او را شیخ عبد المحض با پسرش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان با و دویست تومان علی اختلاف الحکایتین با و دادند پس میرزا آن تنخواه را گرفته باصفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت —

در خریدن میرزا کتب را بمتن

پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث ابتیاع نمود و گویند که در آن زمان

کتاب را بمن میفروشند و من بوزن شاه که معادل دو من تبریز بود بده تومان معامله و داد و ستد مینمودند و چون دیدن و داد و ستد این از منه بدان جریان یافته که بایع کفه میزان مبیع را سنگین تر از سنگ وزن مینماید لهذا میرزا کتاب خریده و برای نقل میزان کتاب روضة البهیه که شرح لمعه و مشقیه است بر بالا می کفه کتب گذاشته که کفه کتب سنگین تر شود پس از انجا بقریه بابو مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقه و اصول در نزد ان جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالی از علماء و فضلاء و مشتغلین بود و امر معاش نیز بر او مضیق و اهل بوادی بجهت عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا انجناب بسوی بلدهٔ طیبه قم انتقال فرمود در انجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر بمضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و فحوای خیر انتما و یابی الله الا ان یتم نوره و مضمون خیر مشحون ان الله لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار انبار روزگار کرامت فرمود و در انجا اوقات خود را منحصر در تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس و اجوبه استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علائق فرمود ـ

در فتاوای غریبه میرزا

و از جمله فتاوای او حرمت کشمش مطبوخ است و جائز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید و از او چند ذخیره باقی ماند که یکی از انها زوجه ملا اسد الله بروجردی بوده و دیگری زوجه ملا علی بروجردی است ـ

در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبرهٔ خاصی دارد و این فقیر مولف کتاب در سنوات قبل مدتی در قم اقامه داشتم روزها در میان مقبره میرزا تدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم و همان کتاب را بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازهٔ ان جناب آقا محمد باقر بهبهانی است و بعضی دیگر که در اجازهٔ آقا سید محمد باقر اسمی از انها سابقا مذکور گردید

در تالیفات میرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول انظار است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاصول است و در دو مجلد تقریبا بیست و پنجهزار بیت است و ان کتاب از مصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء روزگار و دارای افکار ابکار و اصول را پیش از او بان وقت و متانت ننوشته اند و اکنون

مدار تدریس و تدرس علمای امامیه بر ان کتاب است اگرچه معروفست که [illegible] دوازده هزار غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور و در تدقیق و تحبر لفظ بنوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینکه میرزا القمی در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعه را رعایت نماید بود گویند که حاجی ملا احمد نراقی در مناهج چون ردودی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منه بر قوانین نوشت و ردود او را مندفع ساخت و ان حواشی منه یک مجلد است و علمای که بعد از میرزا آمده اند ردود بسیار بر قوانین نوشته اند مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فصول و حاجی کرباسی در اشارات و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد نراقی در مناهج و شیخ مرتضی در رسائل خود لهذا این فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمی ساختم مجا کمات بین الفضلاء السبعه در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلاء را مرتکب شده ام با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح بر تهذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیده ام و لیکن شنیدم که ان کتاب بهتر از قوانین است مولف گوید که اشتهار بسبب مصالح کامله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی است سیما اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالبا در ان مدخل است چه کتاب مدارک پر تحقیق ندارد لیکن از صفاء نفس مولفش مشهور گشته بجهت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و همچنین کتاب مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب نوشته است با جمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است و کتاب معین الخواص که مقصور بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در سه جلد که هر مجلد مشتمل است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در سوالهائی متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در حاجی ماوافی ملکه و رساله در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات جناب بسیارست لیکن بالفعل در نظرم نمانده است و یکی از دختران میرزا را جایی که کرباسی برای پسرش آقا محمد مهدی خواستگاری کرده و در حباله نکاح او در آورده و الله یعلم که مقصود جایی چه بوده البته افعال مسلمین را باید حمل بر صحت نمود و لاسیما افعال رؤسا و دین و بزرگان شریعت سید المرسلین —

ورود اخوند ملا علی بر میرزای قمی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزای قمی او را تکفیر کرده اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

باچکمه در صحن سرای ایستاده گفتند که بنشین گفت که من با شیخ اعتقاد خویش ننمایم می نشینم پس میرزا بیرون آمد او خود نشست و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من شما را تکفیر کردم و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذفر و استاد اکبر و مهر سپهر فقاهت و جلالت و متاع فلک زهادت و تقاوت و تقاوت و رئیس ارباب عبادت و فذلکه صاحبان کرامت نادره زمان و اجوبه دوران و اغلوطه دهر خوان است انصاف اینکه در احاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبه فلک قمر مانند شیخ جعفر فقیهی یاد در دایره وجود نگذاشت از او گذشته در تفریع و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باق علی بکارته لم یمسه احد الا انا و الشهید ولدی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواهد که ایضاحی بر او انکشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف الغطاء شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواهد تصدیق باین سخن بالنسبه بشهید نماید رجوع کند بکتاب قواعد شهید که در قواعد کلیه فقهیه نوشته است و انجناب کتابخانه خود را وقف نمود بر افقه اولاد تا تناسلوا و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد الحق که فقیهی بود فرید و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقا تیکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و دقت و چون شیخ موسی عالم فانی را وداع کرد بسپرد دوم که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذه بسیار در حوزه ان بزرگوار تحصیل اشتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و ان جناب در تاسیس قواعد کلیه و استحکام انها معدوم النظیر و در تفریع فروع مانند بزرگوار وحید اعصار بود چنانکه شاهد بر این مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیه فقهیه است و تسجیل ان ها را با دله و مواقع جریان انها و تفریع فروع و ان کتاب بهتر از قواعد شهید است چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریع است لیکن قواعد را با دله اثبات نکرده بلکه بحکم و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگرچه دارای قواعد کلیه است اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریع فروع ان کتاب کم است و چندان فروع ندارد دوم اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین است سوم اینکه بسیار دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه مسلمه را که مورونه از اسلاف اشراف فقهاء است

بتدقیقات

تدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته واز مذاق فقاهت وفهم عرفی دور افتاده چنانکه بعضی اصولیین
در اصل برائت واستصحاب وحجیت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده واز مذاق مهم عرف بدور
افتاده ودر قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده مجملا کتاب عناوین در این باب امتیاز از کتب اربعه
دارد چه قواعد بسیار ذکر کرده واستحکام این قواعد بادله بسیار نموده وتفریع فروع بسیار
کرده واز مذاق فقاهت وفهم عرف در ادله لفظیه بدور نیفتاده واکثر تحقیقات این کتاب
از مرحوم شیخ علی است وبرخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین بهمین مضمون اقرار دارد
در افتتاح شیخ علی همین است که صاحب فقاهت طول فقه را کمل است -

در معارضه شیخ حسن وشیخ علی

وحاصل اقاسید ابراهیم که در تحقیق وتدقیق او حداد زمان بودند هیجده ماه در مجلس درس شیخ علی
نشسته وانفاس قدسیه اش استفاده نموده والحاصل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر بتدریس
اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود به شیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هریک از اولاد
که افقه است بجای او بنشیند وتدریس کند ومن افقه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین
باب منازعه ما صواب نیست ومن قطع این مشاجره را بنحو حسن خواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم
وتو بجای پدر بنشین اگر طلاب در نجف ماندند وبدرس تو حاضر شدند پس تو افقه خواهی بود پس شیخ
حسن قبول این معنی کرد وشیخ بکربلا آمد وطلاب مجلس شیخ حسن را شکستند وبکربلا آمدند ومجلس درس
شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمده وبرادرش شیخ علی را
بنجف برده وبجای پدر نشانید وخود بجله رفته چندی را در انجا اقامه داشت ودر حله مسجدی بود
که شیعیان در همان نماز میخواندند وشیخ حسن امامت میکرد ومردان چندان جمع نمیشدند بلکه ماتوین
بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن بمسجد رفت ودر انروز صفوف
جماعت بزنان انحصار یافت وهیچ مردی جز امام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند
ازان پس درمیان صفوف صدای حدقی بلند شد شیخ دستها را بآسمان برداشت وعرض کرد
که خداوندا مرا میدهی که زن است انهم درمیان نماز احداث حدث کند پس بخانه گذشت که شیخ علی وفات یافت

در وصایای شیخ جعفر

مولف کتاب بکربلا مشرف ودر خدمت استاد حاضر میشدیم وخود هم شیخ علی را ملاقات نمودم پس
شیخ حسن نجف آمد وبحسب وصیت پدر بجای او بنشست وتدریس اشتغال نمود وشیخ جعفر وصیت کرده

بود که هر شب مقدار معینی طبخ طعام مهیا کنند و اولاد و احفاد در انجا جمع شوند و مذاکره و مقدمات ان تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله بر پا و ان مذاکره برجاست و این وضعیت نهایت مستحسن است چه باعث ان میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از ذکور و اناث فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه با فقه اولاد نیز حسن است و فقنا الله تعالی لامثال ذلک الوجه ایا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تعاقبوا نموده ام و میخواهم ملکی هم برای کتابخانه وقف کنم و تولیت با فقه اولاد باشد و فقنی الله تعالی لذلک و شیخ حسن فقیه کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند بر انمجلس درس شیخ حسن حاضر میشدم و با عتقاد من فقاهت او بیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیران هم بود و در حدیث ید طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بران بود که هر شب در وقت سحر بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعا بیدار میکرد که برخیزید و نماز شب ادا کنید پس همه برمی خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد و چون بدر خانه که منزل من بود می آمد و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده میگفتم و نصالین یا الله اکبر میگفتم من مشغول بنماز میباشم پس او خاطر جمع میشد و برمیگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه میرزا علی محمد باب طلوع میکرد قرآن جلی خود را بهمراه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصدقا خود فرستاد و نفر در بغداد وارد شدند پاشا بغداد اطلاع پیدا کرده قرآن را از ایشان گرفت و ان نفر را حبس نمود و قضاة و افندیان و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی بقتل ان دو نفر دادند لیکن چون انجا عجم بودند خواست که قتل انها باستحضار علما امامیه نیز باشد و علما امامیه با علماء عامه مناظره کنند.

در مناظره شیخ حسن و اقا سید ابراهیم با علمای عامه

و از انجائیکه مرحوم شیخ جعفر و اولاد اعقاب او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود چنانکه الیوم نیز چنین است و مقدم بر همه علما میباشند سیما شیخ حسن که در ان زمان افقه بود پس پاشا تخت روانی در نجف جهت شیخ حسن و تختی برای اقا سید ابراهیم بکربلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و افندیان حضور یافتند ازان پس شیخ حسن و اقا سید ابراهیم نیز در نجف شیخ حسن قرار گرفت پس مسئله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و اورنده اش مبدع در دین

ومفسد فی الارض باشند وقتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است اولا عمل بالقرطاس حاکم بر عدم اعتنا بکتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است واما امر مکتب در آیه فلیکتب بینکم کاتب و املال در آیه ولیملک ولیه محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود بخواطرش آید وعلم حاصل شود وشهادت خود را ادا کند نه انکه کتب بنفسه حجت باشد واین دو نفر که آورده این کتاب می باشند عالم نیستند بانچه در او است ومطالب ان را اعتقاد ندارند اکنون ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایید پس ان دو نفر را احضار کردند و اعتقاد ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را بانچه درین کتاب ثبت است خبرت واگاهی نیست واعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست وایشان رسول بوده اند واقا سید ابراهیم نیز در این احکام اتفاق شیخ حسن نموده واقا سید ابراهیم نهایت چین داشتند وبسیار مراعات تقیه مینمود پس پاشاه ان کتاب را گرفت وان دو نفر را مرخص ساختند وهدایای بسیار بشیخ وسید اعطا نمود از انجمله باقا سید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ شصت تومان بقیمت در آمد و ما عزاز با تخت سید و شیخ را بکربلا و نجف روانه ساخت -

حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلاء عامه در بغداد بود و با اخوند ملا اقای در بندی صداقت بسیار داشت و مکرر اخوند بخانه او میرفت و در انجا اقامه مینمود روزی پاشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود وابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود واز شاگردان حاجی سید کاظم بوده وبرای پاشاه تغنی مینمود از قضا بای اتفاقیه شیخ حسن بزیارت کاظمین رفته بود چون از حرم برآمدند که پاشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بدیدن پاشاه رود پس چون نزدیک رسیدند که برای پاشا تغنی مینمایند شیخ پیش نرفت واز همانجا مراجعت نمود وابن علوسی شیخ را دیده بود وابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت که در مذهب او تغنی جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن نخوانده که در سوره جمعه خداوند عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لهو خیری وحسنی هست اگر چه ما عند الله احسن وبهتر از لهو است چه خیر افعل تفضیل است وافعل تفضیل دلالت بر شارکت مفضل ومفضل علیه منه در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز امده و مولف کتاب تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب مشکلات العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارت نموده ام و یکی ازان وجوه این است مجرد از معنی تفضیلیت باشد و ارتکاب اینوجه خالی از تکلف و صعوبت نیست و وجه دیگر انیکه این حسن نسبت باعتقاد مخاطبین و کلام جائی مجرای اقتضاء چون مخاطبین را اعتقاد بر حسن لهو بوده غیر ذلک من الوجوه و دراین مقام سوالے دیگر نیز وارد است که چرا در اول خدائی تعالے تجارت را مقدم داشت و در اخر لهو را مقدم داشت جوابش بچند وجه است یکی انیکه انیکلام از ترقی ازادنی به اعلے است و غیر ذلک من الاجوبه —

در تشیع ابن علوسے

لیکن ابن علوسی در زمان وفات و احتضار گفت که بعد از وفات من بلا فاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من است برآورده بدان عمل کنید پس از وفات او وصیت نامه او را بیرون آوردند نوشته بود که من شهادت بوحدانیت خدا و رسالت ختم النبیین میدهم و اعتقاد دارم بخلافت بلافصل امیر المومنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند او و جمیع ما جاء به النبی حق و صدق و مطابق واقع است و مرا بنهج شیعه غسل دهند و کفن کنند و نماز و دفن کنید یعنے گویند که اخوند ملا آقائی در بندی او را شیعه ساخته والله العالم و شیخ حسن کتابی مستقلا در فقه تالیف فرموده فی الحقیقت کتابش مرغوب و مشتمل بر فروع بسیار است که این فقیر در اوائل کتاب صوم که تالیف میکردم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده و از جمله فتاوائی او انست که غلیان کشیدن مفطر صوم نیست و عبارتش انست و لا باس بدخان الشباک و آن بزرگوار در سال وفات استادم آقا سید ابراهیم بمرض طاعون وفات نمود رضی الله عنه و پس برادر زاده اش و زوج دختر ش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست و او نیز در فقه مهارت داشته پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علے بجائی ایشان نشست پس از او که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سمی الشیخ است بجای ایشان نشست و مشغول بتدریس است و او نیز فقیه و همه ان طائفه ذکورا و اناثا فقیه میباشند بنحویکه عوام ایشان که هیچ درس نخوانده اند و هیچ عربیت ندارند همه فقیه و مهارت در مسائل فقه دارند و فقهم الله و ایاکم

در ورود نعش اخوند ملا علی نوری و استقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعش او را بنجف اشرف آوردند و چون کسے که مشهور و معروف باشد بخواهند که نعش او را در مشاهد شرفه طواف دهند خدام و مباشرین این اعمال تنخواه زیادی میگیرند لهذا نعش اخوند را بنحویکه نشناسند بانعش دیگر برابستری محمول کنند و در نجف خبر بشیخ علی بن شیخ جعفر رسید ان بزرگوار با جمعیتی بسیار از علماء عظام و خواص و عوام با علم سیاه

باستقبال

باستقبال نعش اخوند ملا علی نوری شتافت و حکم کرد که در شهر نجف بازارها ببندند چون بر سر نعش رسیدند پرسید که نعش اخوند کجاست گفتند همین نعشی ست که عدل نعش دیگر و بر بالای استر ست شیخ بسیار متغیر شد و گفت که آقا سید محمد باقر با همه ان دولت نتوانست که پانصد تومان مایه بگذارد که نعش اخوند را بامعروفیت و با عزت وارد عتبات نمایند مجملاً حکم کرد که نعش را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تابوتی را که مختص نجابوده و اقوام شیخ جعفر بود آوردند و اخوند را در میان ان گذاشتند و شیخ علی تابوت را خود برداشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر دسته دسته باستقبال می آمدند و تابوت را بر سر دست بحرم بردند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کن انجناب دفن نمودند و مولف کتاب هم قبر او را زیارت کردم و اخوند ملا علی استاد مرحوم والد ماجدم بود و این فقیر کودک بودم روزی بخانه آمدم دیدم مرحوم والدم گریه میکند و عزاداری مینماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند ملا علی نوری رسیده و والدم بمن فرمود که مرا میل ان بود که اخوند نوزی در حیوة باشند که تو بزرگ شوی و در خدمت ان جناب استفاده نمائی و مامول من بحصول موصول نشد و همیشه والدم وصیت میکرد که طلب درس بخوان زیرا که من خواندم و پشیمان شدم بلکه معقول درس بخوان و این فقیر وقتی باصرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد تنکابنی ساکن طهران دیده و دو سه ماهی بحکمه او میرفتم ازان پس بنظر بوصیت ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم ازان پس ترک کرده بمنقول پرداختم و در اخر کار باز در حکمت تدریس مینمودم گویا بوصیت والد امتثال نموده باشم مجملاً شیخ جعفر نجفی در فقه و تفریع و تطبیق فهمش الفاظ کتب و سنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهاء ما چنانچه از کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شهید اول کسی نیامد و نبجر در فقه بر سه قسم ست اول تاسس فقهیه و استدلال برانها و احکام و اتقان ان قواعد و در این باب شیخ علی و استاد مولف کتاب حاجی ملا احمد نراقی گویا منحصر بودند دویم تفریع کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع بر قواعد و در انیمقام مانند شیخ جعفر و شهید اول گویا کسی نیامد سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب تکثیر ادله بدیهی کنند و در این مقام مانند موسس بهبهانی آقا محمد باقر کسی نیامد ـ

در مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر

و مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر قرنه الله تعالی بالرضوان الاکبر آقا محمد باقر و آقا سید مهدی بحر العلوم و غیر ایشان و انجناب کثیر الاکل بوده گویند که هر وقتی یکمن تبریز بر طعام و صد درم پیاز و ده تخم فلفل و یک اس بره غذای

او بود و هر شب را هم باذن مطالعت می نمود و در هر شب دو ثلث شب را هم بیدار و بعبادت حضرت کردگار اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را بر هن میگذاشت و قیمت ان بفقرا بذل مینمود و ببلاد ایران می آمد و تنخواه تحصیل میکرد و مراجعت مینمود و خانه اش را از رهن بدر می آورد و همیشه کنیزی بهر آه داشت و در اسفار در هر کجا که شهوت غالب میشد حکم میکرد که چادر میزدند و دفع حاجت می نمود و انجناب بسیار خوش اخلاق بوده و در وقتی از اوقات انجناب خواست که با صحاب اطناب از شهر نزیارت ارواح وادی السلام رفته باشد پس ما جمعی سوار شدیم روانه شدند و از انجمله میرزا ابو الحسن نامی بود ملقب بخوش مزه او بر حماری سوار و خدمت ان بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه بسمت وادی السلام میرفتند و میرزا ابو الحسن براهی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از ان راه بکجا میروی میرزا ابو الحسن عرض کرد که مرا معذور دارید که دراز گوش من مجتهد خود ریست بهر کجا که میل او است میرود شیخ بخندید

در تدریس شیخ سیصد دفعه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سیصد دفعه کتاب شرایع را درس گفتم معلوم ست که البته همین نحو باید باشد که چنین فقاهت و باین متن بلکه باین کیفیت احاطه بهم رسانید —

در احاطهٔ شیخ بفقه

ایضاً معروفست که ان جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت تا دیات را مینویسم انصاف اینکه چنین بود چه از تالیفات او سیما کشف الغطاء معلوم میشود که انجناب چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه مسائل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین انگشتری در دست او بود که بهر طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسائل از طهارت تا دیات تفریع میکرد معلوم ست که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بالفعل حضور داشته که از طهارت تا دیات تفریع سهل فرمود —

در مطایبه و مضاحکه

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از ظرفاء بشیخ عرض کرد که امروز مردم بسیار باستقبال می آیند و تحیت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که از انها تعلم گرفته هر که نزد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت ان لفظ کدام ست گفت بگو پخ یمه پس شیخ همین کلمه را در جواب استقبالین میگفت تا انیکه حاکم زنجان بخدمت انجناب مشرف شد و تحیت بجای آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از گیاست و فراست فهمید و بشیخ عرض کرد این کلمه معنیش را

میدانند

ان جناب فرمود که می دانم بمن تعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش نکنید که خوب نیست شیخ ان را ترک نمود -

در کرامت شیخ در استجابت دعا

و از جمله کرامات شیخ انکه انجناب از حضرت آفریدگار درخواست ان نمود که فقاهت را در اولاد و احفاد او نسلا علی الدوام موهبت فرماید الی الان که قریب بشصت سال از وفات او میگذرد که اولاد و احفاد او دارای فقاهت و مسند تدریس قرار دارند با انکه می کردن و کار کردن و زیاد درس خواندن انها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحویکه گویا فقه در میان ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت بگفت و شنیدن مسایل فقه و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر فقاست و حذاقت و مهارت او میگردد -

در وعظ شیخ در بلدهٔ رشت

و در سالی شیخ جعفر راگذار بشهر رشت افتاد خواستند نماز را بانجناب بجماعت گذارند مسجد موجود در شهر کم وسعت و وفا بجمعیت نمود پس صلاح دیدند که دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند و بعد از نماز از شیخ خواهش ان نمودند که موعظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس اصرار را از حد گذرانیدند شیخ بر منبر برآمد و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما نمیمیرید و شیخ هم نمیمیرد پس فکر روز پسین نمایید ایها الناس رشت شما مانند بهشت است چه در بهشت قصور است و در شهر رشت نیز قصور عالیه و بوستانهائیکه دارای نهرهاست و در بهشت حور العین که در نهایت حسن و جمالند و دارو زنان رشت نیز مانند حور العین باشند در کمال وجاهت و در بهشت غلمان باشند همچنین است در رشت و در بهشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات دیگر بالکلیه برداشته است پس نگاه کرد در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ بان ذاکر فرمود که برخیز و ذکر بصیت [illegible]

در ترغیب به نوافل

چون علماء ان عهده در ان بلد غالب اوقات ایشان تن پروری و عیاشی بودند و ایمه جماعت رشت نماز نوافل را ادا نمی نمودند و این مطلب را بشیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نافله بجای نیاورد با او اقتدا نکنید پس آیمه جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بجای نماز نافله گذاشتند -

در قزوین موعظه شیخ

و ایضا در سالیکه شیخ بقزوین آمدند مسجد مزبور مردم خواهش موعظه نمودند شیخ در مسجد بالای منبر رفت

و فرمود ایها الناس شما مگر شیعه نیستید چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست پس فرمود که تقصیر با علماء بلدست و چون حاجی ملا عبد الوهاب رئیس علماء قزوین در آن عهد بود شیخ باو خطاب فرمود که چرا دختر خود را بعقد انقطاع نمیدهی تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صیغه بود چون بتکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که خداوند عالم قرار داده که زنان شوهر کنند اکنون وقت شوهر کردن توست هر که را میل داری من ترا باو تزویج کنم پس یکی از اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم قبول نکرد اخیرا الامر بقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بردم سکوت کرد من از ان رضا فهمیدم و ان بقال را آوردم و بعقد خود را با و تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برد و بعد از چندی دیدم که دختر آمد و شکایت از شوهر خویش دارد من با و تغیر کردم و گفتم که خود بخواهش خود اینمرد را اختیار کردی اکنون علاجی بغیر صبر و شکر و حوصله چیزی دیگر نیست پس در همان ساعت او را بخانه شوهرش روانه ساختم ـ

در باب وقوب وسیله در تشهد

و شیخ در کشف الغطاء نوشته است که پدرم شیخ حضرت رسول خدا را در خواب دید و با و امر فرمود که در تشهد بلفظ وقوب وسیله را بعد از و تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته بخوان و از انجائیکه خواستی عاجیت ندارد لهذا والدم لفظ وقوب وسیله بعد از وارفع درجته باخفاء صوت میخواند کرامت شیخ در شفا کور روز کرامات شیخ چیزیست که خبر او مرا بان یکی از اصدقا که صالح و موثق در نزد من بود و گفت مرا عمویی بود که چند سال بود چشم مبتلا بود و هر چه نبز و جراحان و اطبا را زمان تردد نمود و در مقام استعلاج بر آمد علاج پذیر نشد پس شنیدم که شیخ جعفر بلاهجان آمده و او نایب امام است پس عازم لاهجان شد و زمانی که شیخ سوار شد و خواست که از لاهجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من در چشم مبتلا میباشم و سبب شر فیاب شدن بحضرت شما آن بود که دعا کرده خدا تعالی مرا شفا کرامت فرماید پس شیخ آب دهان مبارکش بچشم او مالید و دعا کرد پس اشخص شفا یافت و دیگر در چشمش ندید در اذن شیخ فتح علیشاه او در سلطنت و انجناب فتحعلیشاه را اذن در سلطنت داد و او را نایب خود قرار داد اما با شرائط چند که در هر فوجی از لشکر موذنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد و هر هفته یکروز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت ایراد در چهار کتاب کشف الغطاء نوشته است و در زمانی از زمنه ستر کبری والده فتحعلیشاه بعتبات عالیات مشرف شد و بنجف رفت و در انجا بخانه شیخ شریف خدمت ایشان شد و بشیخ عرض کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما رعایا و برایا واقع میشود از شما مستدعیم که قسمی فرموده باشید که خدا نکند اگر گناهان ما در گذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نماید و در زمانی از زمنه سلطان فتح علی شاه بجهة امری بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وارد طهران شد با پادشاه بامین الدوله گفت که من بعد از شیخ نمیگذرم و حکم کرد که او را در خانه باو نگذارند راه ندهند پس شیخ روزی بعزم دیدن پادشاه وارد دربار گشت حجاب و دربانان و حواشی و ملازمین

بر سر شیخ ریختند و دست مبارکش را بوسیدند پس پادشاه دید که شیخ داخل سرای سلطانی شد تعجب کرد که دربانان چگونه او را راه دادند
پس امین الدوله گفت که چون بمجلس آید برای او تعظیم و تکریم نمی نمایم پس شیخ چون خواست که از درجات بقصر بالا برود بلند یا الله گفت
سلطان بی اختیار از جا بپا شد و باستقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد پس نشستند بعد از ان قضهای
مجلس امین الدوله بسلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید چگونه تقضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود
که چون شیخ صدای یا امد بلند کردیدم که ماری عظیم روبروی من حاضر است و میخواهد بر روی سینه من بجهد و مرا اذیت
کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بر گرفتم ازان پس ما رفقوشد و در زمانیکه شیخ باصفهان آمد یک روز از اتفاقات
اتفاقا بخانه اخوند ملا علی نوری مدرس ملا اخوند براید رس جمعشده بودند و هنوز اخوند بیرون نیامده بود پس اخوند که مطلع از
امدن شیخ شد بیفاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود امده ام برای اینکه بکوبسوی
علم مستحب است اومن بکوبسوی علم نمودم و بدرس شما حاضر شدم اخوند اظهار انجاات نمود شیخ اصرار نمود که اخوند درس گفته باشد اخوند
انکار کرده گفت که محال است که باوجود تشریف داشتن شما من درس گفته باشم پس شیخ از مجلس بیرون رفت و در رویای شخصی پیغمبر و ملا علی نوری
پیغمبر را گویند که شخصی در ولایت اصفهان در خواب دید که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری در بهلوی ان ع ایستاده
و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم در ایستاده است و پیغمبر تغیری بامت دارد که عصیان میکنند و مخالفت امر او مینمایند
و اخوند ملا علی نوری معذرت که یارسول الله ما گناه کاریم و مقصریم و امید عفو از خداوند و شفاعت
از شما داریم و اهل مجلس دیگران که نشسته بودند همه ساکت بودند مولف کتاب گوید که خواهد لالت دارد بر تفوق مرتبه شیخ بر اخوند ملا علی نوری
و دیگر از جمله معلومات ما است که اگر بیگانه بزرگی وارد شود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان خود میدارد و در تعظیم
و تکریم او از بیشتر مینمایند لذا شیخ چون از محارم بود لذا در دم در ایستاده بود و اخوند چون بیگانه بود او را در پهلوی خود جای داد
و این رسم متعارف است و احتمال میرفت که بجهت تفوق و افضلیت اخوند ملا علی باشد و شیخ در هر وقت وارد جایی میشد بخصوص اصفهان
قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک میشد بمسجدیکه میرسید یکنماز را با جماعت میخواند و در نماز دیگر بمسجد دیگر میرفت و در اصفهان
میداشت و با او اقتدا میکردند بهمین نهجی که در اصفهان بود وقتی بجمله پیدا با آمد و در وقت مغرب نزدیک مسجد میرزا باقر رسیدند در ان
مسجد رفت و در ان مسجد مرحوم حجت الاسلام آقا سید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید بمسجد آمده بود که شیخ حاضر شد پس در محراب ایستاد
و نماز مغرب را بجماعت گذارد و همه با او اقتدا کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد و دید که اخوند ملا علی نوری نشسته است
روی با اخوند آورد و گفت بیا در محراب با نماز عشا را با اقتدا کنیم اخوند ملا علی انکار کرد شیخ بنزد او رفت و دست اخوند ملا علی را گرفت
و گفت برخیز و در پیش بایست و نماز کن اخوند گفت تو را بمرتضی علی که دست از من بدار شیخ گفت که چرا اینقدر انکار داری
اخوند ملا علی گفت که شرایط امامت در من موجود نیست شیخ دست اخوند را گرفت و متغیر شد که مانند تو عالمی هفتاد هشتاد
سال از عمرش میگذرد و هنوز شرایط امامت جماعت در تو موجود نیست بسیار عجب است پس با فاسد محمد باقر فرمود که مقدم شو

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ با و اقتدا فرمود **در سخاوت شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد اصفهان شد و چند روز در انجا اقامه نمود پیش است از انکه رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد در انوقت سیدی آمد و از شیخ سؤال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان محتاج ضروریه دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تو زود تر نیامدی اکنون مردم سر راهم سید اصرار را از حد گذرانیده و در زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ بان سید گفت که برو و با امین الدوله بگو که شیخ گفته که صد تومان بتو دهد سید گفت کا ندادو تو هم که میروی شیخ گفت که سوار شده در بین جا خواهم بود تا تو مراجعت کنی پس شیخ سوار ایستاد و سید نزد امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجاست سید گفت که سوار ایستاده است تا من مراجعت نمایم امین الدوله بملازمین گفت که تبعجیل صد تومان بخواه بیاورید ملازمین یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که وجه زیاد تر بود امین الدوله گفت که نشمرید زیرا که بتر سم طول انکشد و شیخ خود با نجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس ان کیسه را بسید دادند سید از نزد شیخ آورد و شیخ هنوز سوار ایستاده بود پس شیخ فرمود که تنخواه ان کیسه را شمردند مبلغ دویست تومان بشمار آمد صد تومان بازپس سید داد سید مطالبه دیگر نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان پیشتر نخواستی مشتبه از ان بتو نمیدهم پس فرمود که فقرا و بلد را اعلام کنید پس شیخ بجانبی ایستاد که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمعشدند و ان صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس راحله را بحرکت در آورده براه افتاد **در اخلاق شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد و وقت غروب بود پس بدر خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن میخواهد امین الدوله چون در ان وقت ندیم خود را بهمین میگردانید و از مردم درهم و دینار برای فقرا میگرفت و بایشان میداد و چون بمجلس غلام باتجاعت دامن خود را بهمین میگردانید و از مردم درهم و دینار برای فقرا میگرفت و بایشان میداد و چون بمجلس غلام باتجاعت مهمان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که ان اطعمه را قیمت میکردند پس نزد صاحب خانه میفروخت و عوض را باز میگرفت میکردان وقت اذن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بجد یکه شبی در جائی مهمان بود مبلغ سه تومان یا بیشتر طعمه ضیافت را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جزیکه طومان که حاضر نبود صاحب خانه گفت که غذا سرد میشود شما طعام را میل کنید بعد از صرف غذا ان یک طومان میرسد شیخ راضی نشد تا ان یکتومان را اخذ کرد پس از ان مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و ان وجوه را که اخذ میکرد بفقرا بذل مینمود و مکرر میشنید که بخانه که دار و میشند تعریف از ان خانه مینمود و صاحب خانه عرض میکرد که ان پیشکش شما است شیخ میفرمود که قبول کردم دوباره میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و انرا بصاحب خانه میفروخت و وجه انرا میگرفت و بفقرا بذل مینمود مولف کتاب گوید که اگر شبهه در اخذ این وجوه داشته باشی پس علاوه بر انکه شیخ یقین داشت که این اشخاص فی نفسه انسان بوجوه برازاخماس و زکوات و رد مظالم مشغول است لهذا اخذ حق الله باقی وجه کان میکرد بنظر بعموم ولایت و مراعات حق فقرا و از بعضی از اکابر افاضل مسموع شد که مرحوم شهید ثالث میفرمود که مرحوم شیخ جعفر وارد

قزوین شد و در منزل برادر شهید حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و آن مکان مشتمل بود بر بوستان پس هر یک گمان خوابید
و من هم در گوشه ای خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
عرض کردم بلی برمیخیزم پس شیخ از من گذشت و من گمان بردم خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درد
دلی بمن عارض شد پس از شدت درد بیدار شدم معلوم شد که تغیر احوالم بجهت سماع آوازی است که شنیده میشود
و از سماع آن نهایت ملول شدم و از پی آواز روانه شدم چون بتبریز رسیدم دیدم که جناب شیخ با نهایت تضرع
و زاری و گریه و بیقراری بمناجات و گریه اشتغال دارد پس صدای ایشان چنان تاثیری در من کرد که از آن شب تا
بحال که بیست و پنج سال است از آن بیست هر شب برمیخیزم و بمناجات قاضی الحاجات اشتغال دارم گویند روزی در
اصفهان وجهی بفقرا قسمت نمود پس از اتمام آن نماز ایستاد و سیدی بین الصلوتین آمد و بشیخ گفت که مال جد را بمن ده
شیخ فرمود که تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب دهان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای برجست
و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند
پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند شیخ انها را بسید داد از آن پس نماز عصر را بجماعت ادا کرد و ایضاً
در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه
استدعا نمودند که جناب شیخ بیاید دیدن تجار رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب شیخ را برداشته که ببازار دیدایشان
برود شیخ با صحاب و علمای اطیاب روانه شدند چون ببازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت باستقبال
شیخ شتافتند چون بدر کاروانسرا رسیدند در سبقت ورود شیخ بدکاکین نزاع در میان تجار شد و هر کس ادعای
آن بود که شیخ اول بمنزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب منازعه تجار را معروض بجناب شیخ داشت شیخ در
همان جا نشست و گفت هر که پیشتر تنخواه دهد شیخ در اول بمنزل او میرود پس بعضی از تجار طرفی را پر از درهم و دینار
ساختند و بخدمت ایشان بزرگوار آوردند جناب اول فقرا را خواست و انوجه را در میان فقرا تقسیم نمود از آن پس
بمنزل ایشان رفت و ایشان را باز دید نمود گویند در زمان شیخ وارد اصفهان شد پس یکی از فضلا تلامذه اخوند
ملا علی نوری مسئله عویصه را در فن حکمت که از اخوند استفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که مصباح
جواب سئوال را خواهم داد پس کیفیت را باخوند ملا علی نوری فهمید و تغیر نمود که شیخ فقیه است شما چرا او را از راه فرمودید
البته مطالبه جواب بکنید پس در صباح آن روز شیخ بین الصلوتین او را داد که صاحب مسئله فلانیه آمده جواب را گرفته باشد
سائل جواب را گرفته نظر اخوند ملا علی رسانیدند اخوند در تعجب شد زیرا که موافق قاعده جواب امر انوشته بود پس بعد از
ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نفرموده آمدید مع ذلک چگونه حل این عویصه فرمودید
شیخ گفت که بنده از وضعیات و مادات اخبار ائمه اطهار است مسموع شد که شخصی خدمت شیخ رسید که مسئله

در احوالات شیخ جعفر نجفی

محتاج الیها سوال نماید بنگاه غذا شیخ را آوردند دید غذائی بسیاری آوردند و در انجا بجز شیخ کسی نیست با خود خیال کرد که قانون مجالس اعیان نهست که غذا بسیار می آورند لیکن همه را نخورند هر چه ضرورت همه را صرف میکنند باقی را ملازمان صرف مینمایند پس شیخ شروع باکل نمود و ان غذا را مصروف داشت ان مرد تعجب کرد با خود اندیشید که این غذائی که این مرد خورد با کنون انجرد این غذا به بدیوانخانه دماغ آدمی نشید و معلوم و مجهول او یکسان خواهد بود پس درچنین وقتی سوال نمودن بیجا و بیفائده هست پس این مناسب است که رفته باشد شیخ فرمود که بنشین دیگر برای چه کار آمده گفت کاری ندارم پس از اصرار بسیار ان مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار داشت و عرض کرد که همه کثرت اکل شما از خیال سوال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن ان مرد بیان کرد شیخ جواب ان مسائل را بنحو استیفا با فروع بیان فرمود پس ازان فرمود که حضرت خلاق عالم در علم مرا فرید و هر ساخته و همیشه بلذائذ روحانیه میباشم و در اکل نیز اشتهاء دارم و من علی فرمود که بلذت نعمتهای او علی الدوام متلذذ و میباشم و چنان شهوتی بمن کرامت فرمود که هر شب با چهار مجامعت نمایم و چنان قوت اطاعت بمن مرحمت فرمود که همیشه از نصف شب تا بصبح براز و نیاز حضرت بی نیاز مسازم و مداومت دارم و نورانه ان فهم و ادراک هست که خدائی هست و نه اشتهائی مطعومات که غذائی جسمانی هست و نه ان قوه شهویه که بمباشرت تلذذ شهوی و نه ان قوه شب خیزی که بعبادت قیام نمائی پس نه لذت دنیا را برده و نه لذت اخرت ان مرد جهل و شرمسار از نزد ان بزرگوار بیرون امد و از کلمات انجناب هست که می فرمود که اگر شهید و علامه مجتهد بوده اند پس من مستم و اگر اقا سید علیمحمد صاحب شرح کبیر مجتهد هست پس من هشت مجتهدم و مکرر در بازار می نشست و غذا میخورد باو عرض نمودند که اکل در بازار خلاف مروت و سالب هست در جواب گفت که اگر اقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او میشود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمی شود زیرا که مرا جلالی نیست و درویش میباشم و شخصی از طلاب که یکی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ دختر ش را برای او خطبه نماید پس ان واسطه صباحی بمجلس درس رفته و چون شیخ بسیار با هیبت بود ان شخص هر وقت خیال این جواب و سوال میکرد عرق انفعال بر رخسار ش جاری میشد بهمین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که بشیخ ابراز انمیطلب نکرده باشد و پشیمان شد چون خواست که برخیزد شیخ گفت بنشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبی هست بیان کن پس خجلت ان شخص زیاد تر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری ان را ابراز کرده که حاجت بانجاح مقرون هست انشخص با خود اندیشید که چون شیخ انمیطلب را خواهد برآورده فرمود و من هم در سوال با دیگران را بگذشتم پس بهتر انیکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که جیره خود را بمن تزویج فرما پس دست او را گرفت و بخانه رفت و دختر خود را باو تزویج نمود و در همان شب کتابخانه برای او خالی کرد و الیتان در همان شب [illegible]

چون همی از شب گذشت شیخ بنفس نفیس خویش بدر خانه ایشان آمد و صدا کرد که برخیزید که برای شما آب گرم کرده ام که غسل کنید و نماز شب قیام نمائید مولف گوید در اصفهان داماد ان شیخ جعفر یکی از داماد ان شیخ جعفر عالم و فی متقی جلیل خفی تقی نقی شیخ محمد نقی است که در اصول حاشیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی او سبق ذکر یافت دیگر آقا سید صدر الدین املی ساکن اصفهان بود و وفاتش در صفات عالیات شد و او را در علم رجال یدطولی و رسائلی در ان علم تصنیف کرده و یکی از ان رسائل در احوال ابن ابی عمر است که در نزد مولف کتاب موجود است و دیگر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر هزار جریبی است که ساکن نجف شد و آقا محمد علی ساکن اصفهان و آقا محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار با و معتقد و او فقیه کامل بوده و مجلد از تعلیقه او نزد مولف است و سابقا احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسد الله کاظمینی و دیگر شیخ اسد الله حاجی اسمعیل کاظمینی است و او اجازه دارد از آقا سید علی و شیخ جعفر و آقا محمد باقر و میرزای نمی و آقا سید محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد مهدی شهرستانی اصفهانی که مفسر عجیبی بود و او داماد شیخ جعفر نجفی است و بارع در تحقیق و در تدقیق بلکه اجوبه روزگار بوده و قبل از بلوغ به تکلیف بمرتبه اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علماء مباحثه و مناظره مینموده چنانکه احوالش در ترجمه فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقابیس است در فقه و مقدمه برای ان کتاب در مشایخ اجازه و اصطلاحات خود در آن کتاب نوشته و او از مشایخ اجازه در احوال سید عبد الله کاظمینی سید عبد الله بن سید محمد رضای شبر است و شبر لقب طایفه است و سید عبد الله را تالیفاتی عدیده است مانند شرح مفاتیح و رساله درایه و اتمام ان رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب مشکلات اخبار و او از شیخ جعفر و آقا باقر و شیخ احمد احسائی اجازه دارد و سید عبد الله از مشایخ اجازه حاجی ملا محمد صالح برغانی قزوینی است و مسلکش مسلک اخباری بوده مجملا شیخ اسد الله از مشاهیر افاضل روزگار و عبایر او در فصاحت و بلاغت گوی سبق از مضمار امکان ربوده الحاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز مال حرام نخورم پس زمانی که وارد اصفهان شد و عبد الله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بود شیخ را دعوت ضیافت کرده و جمیع مخارج ضیافت از مال کمرک خانه و عشاری قرار داده پس از صرف غذا امین الدوله بشیخ عرضه داشت که شما فرموده اید که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمیخورم و حال انکه این غذا که بالفعل میل فرمودید همه ان مال حرام و از وجه عشر و کمرک بوده و شما تناول فرمودید که ای بچه مکر تو نفهمیدی که کمرک و وجه عشر مجهول المالک محسوب میشود شیخ فرمود مجهول المالک بر من حلال است و بر تو حرام کرامت شیخ جعفر در بلده لاهیجان اعجب کرامت شیخ جعفر انکه در زمانیکه در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمتان بزرگوار آمد و عرض کرد که بشما عرضی دارم که باید انرا در خلوت بشما عرضه دارم پس شیخ مجلس را خلوت نموده شخص عرض کرد که من مردی ام که دو زن دارم روزی

بصحرا رفتم دختری دیدم در غایت حسن و جمال از دیدن او در ان بیابان هراسان شدم و از او سوال نمودم که تو کیستی و در اینجا چه میکنی در جواب گفت که من طایفه از جنیه میباشم و با تو تعشق بهم رسانیدم چون بخانه رفتی یک با خانه جداگانه برایم ترتیب داده باش و از زنان خود هم باید دوری کنی و با ایشان مجامعت نکنی و من هر شب نزد تو می ایم و می باید که این راز میان من و تو باشد و اگر کسی بر از تو آشنائی و الا خواهم تو را هلاک ساخت پس من بخانه آمدم و بدستور العمل ان جنیه عمل کردم و از انوقت تا حال هر شب نزد من می آید و مرا از مقاربت او ضعف و سستی بسیار روی داده که مشرف بهلاکت میباشم و اموالی بسیاری هم برای من آورده و ان اسم در خانه علیحده گذاشته ام اکنون تو نائب امام زمان میباشی علاجی برایم فرما و مرا از این مهلکه نجات بخش شیخ در حال رقعه نوشته و بان مرد داده و فرمود که یکی از انها را بر بالای ان اموالیکه ان جنیه آورده بگذار و رقعه دیگر را در دست بگیر و بر در خانه بنشین چون ان جنیه بیاید رقعه مرا باو نموده و بگو که این رقعه را شیخ جعفر بخشی نوشته است پس ان مرد بفرمود شیخ عمل نموده و یک رقعه را بر بالای اموال گذاشته و رقعه دیگر را بدست گرفته چون ان جنیه بعادت سابقه پیدا شد امد و ان رقعه را ابراز نمود و گفت که این رقعه را شیخ جعفر بخشی نوشته ان جنیه بخشم پدید و در همانجا ایستاد پس ان جنیه بسر اموالیکه آورده بود رفته که انها را برداشته و برده باشد دید که رقعه از جناب شیخ بر بالای ان اموال گذاشته پس گفت که اگر نه ان بود که شیخ بزرگوار رقعه نوشته هر آئینه تو را بهلاکت میرسانیدم پس ان جنیه ناپیدا شد و دیگر معاودت ننمود **در مروت و خلاف نفس شیخ** و مروت جناب شیخ و خلاف نفس نمودنش مبر حد کمال بود چنانچه شیخ زمانی بزنجان رفته و از بزرگان ان بلد بعضی خواسته که بعقد انقطاع درآورد زنان ان دیار باین معنی انکار کردند ان مرد را دختر جمیله بود پس او را با نواع زینتها و تجلات آراسته و بمنزل شیخ فرستاد چون شیخ داخل منزل شد و ان دختر را با ان جمال و تجلات دید و عجب کرده در گوشه نشست و از ان دختر سوال نمود که دختر کیستی گفت که من دختر فلانم گفت که اکنون بر ضا و رغبت برای شیخ بعقد انقطاع درمیائی گفت بلی شیخ گفت که چگونه شد که تو با این حسن و جمال تا بحال شوهر نکردی گفت که من کسیرا طالب بودم و پدرم از زواج او امتناع داشت و کسی دیگر که پدرم میل داشت من راضی بانها نشدم شیخ گفت اکنون ان کسی را که تو طالب او بودی در کجاست گفت در فلان مکان است گفت میخواهی که با و تزویج شوی گفت اکنون مرا رغبت شیخ در امده ام و همین مایه افتخار من است شیخ از ان دختر میل بان کس را مشاهده فرمود پس در حال پدر دختر را احضار نمود و انکس را که دختر با و تعشق داشت احضار فرمود پس ان دختر را در همان شب بعقد ان شخص در آورده و در همان شب حکم فرمود که خانه برای زفاف ایشان تعیین کردند دختر را تسلیم مرد نمودند و این داخل در کرامات ان بزرگوار است اگرچه شهوت داشت امیر شهوت بود فی اسیر شهوت ولای هر دو در کتاب مثنوی بسیار است

سلیمان

سلیمان پیغمبر تجسس نوشته است بین بیا تجسس و نه بد شود لشکرت خصمت شود مرد شود بین بیا که رسول شهوتے چون اصل شهوت کشتم نی شهوتے گه بود شهوت اسیر شهوتم نه اسیر شهوت و روئے بتم

در فتاوای غریبه شیخ جعفر از فتاوای غریبه شیخ جعفر اینکه تعبیه شیشه حرام است و نظر مولف کتاب انیقول قوی است ایضاً شیخ فرموده که در جایکه تسبیح نداشته باشد که استنجا کند وجفت وطاق کند و از جمله فتاوای غریبه او انکه اگر نتواند که جلد انسانی را حمل بعتبات عالیات نماید جائز است که جزوی از اعضای او را جدا کنند و بشاهد مشرفه رسانند اگرچه بجدا کردن یک بند از یک بند های انگشت او باشد گویا راه خیانت است که درچنین مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی و دفع ضرر اخروی است و ضرر دنیوی اذیت کردن بجسد و هتک حرمت مؤمن است و اما دفع ضرر اخروی را بی انکه نقل بمشاهد مشرفه را عذاب اخروی است و دفع ضرر اخروی بجهت اقوائیت و اشدیت مقدم بر دفع ضرر دنیوی است پس باید که ضرر دنیوی را مرتکب شد و دفع ضرر اخروی نمود لیکن مولف کتاب در کتب اصولیه در مقام تعارض ضررین دفع ضرر دنیوی را مقدم داشته ام و در تعلیقه فوائد بتفصیل فصیل مشتمل بر ذکر دلیل که رافع قال و قیل باشد بیان نموده ام و در تالیفات شیخ جعفر و اما تالیفات شیخ جعفر پس کتاب کشف الغطا است که کاشف غطا روحی لتراب وی احکام عشر عشیر نموده و مشتمل بر فروع بی اندازه و در مقدمه اش اصول عقائد و اصول فقه و قواعد کلیه و بسیار از قواعد فقهیه را نگاشته و ان کتاب در عبادات است و در بعضے از مقامات بادله اجمالیه اشارت فرموده و چنین کتابی در اشتمال بر فروعی بدین قسم الان تالیف نشده و شرح بر اوائل متاجر قواعد علامه و رساله صلوتیه و رساله دماء ثلثه و رساله جنائز و رساله عقاید جعفریه و رساله دیگر رضی الله عنه و بلغه مناه ـ

اما در احوال آقا سید محسن کاظمینی آقا سید محسن کاظمینی از معاصرین آقا سید علی و از تلامذه آقا محمد باقر بهبهانی است آقا سید محسن از جمله مشائخ اجازه آقا سید باقر حجة الاسلام است و در فقه و اصول او را مهارت بوده ـ و در تالیفات سید و از تالیفات او شرح وافیه الاصول است مسمی بمحصول و این کتاب پنجاه هزار بیت است اگرچه محصول اسم کتاب الهام فخر رازی است که در اصول نوشته و الفیه منظومه در فقه دارد که نهایت متین و مهمات فقه را بنظم کشیده و از انجا مهارت او در فقه ظاهر میشود و انجا را بنگه شروع بتحصیل کرد در سن شیخوخیت بود و محاسن مبارکش شروع بیاض نموده بود و در اندک زمانی سر آمد اقران شد و در کاظمین نماز جماعت بگذارد و در اقتدا نکردن شیخ احمد بسید در زمانی شیخ احمد وارد مسجد او گشت و بسید اقتدا نکرد بلکه فرادی نماز کرد پس از انقضای ان مجلس از شیخ احمد احسائی سوال کردند که شما آقا محسن را عادل و فقیه میدانید یا نه گفت بلی عادل و فقیه است گفتند که پس چرا اقتدا نفرمودی گفت برای انکه من از او اعلم میباشم و اقتدا اعلم بجاهل کرده است لقب آقا محمد باقر ملا محمد کامل بهبهانی علامه دوران و نادره زمان فاضل بلاثانی شیخ الاصول و فروع و مبانی عالم معانی و علیم بیانی سائر مسالک الفاظ و معانی متقدم و اقاصی و ادانی مباحث باهره

موسس اصول و فروع و رجال محط رحال جامع جید و فرید محقق و مدقق فقیه و اسعدالال مولد انجناب اصفهان سنه سبع و
صد و هجده و چندی در بهبهان سکن پس ازان بکربلای معلی رفته و از شاگردان پدر خود ملا محمد اکمل بوده و ملا محمد اکمل عالم و
عارف زاهد و متقوی و جید بایام بوده و داماد ملا محمد اکمل دختر شیخ نورالدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد مازندرانی که زوجه او
دختر ملا محمد تقی مجلسی است و پسر داشته و نورالدین پسر کوچک تر از همه بوده و ملا محمد اکمل اجازه دارد از آقا جمال
و ملا میرزای شروانی و شیخ جعفر قاضی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و آقا محمد باقر بهبهانی اجازه دارد از پدرش ملا محمد اکمل
و بعد از نیکه آقا محمد باقر چندی از ایام در کربلا ماند زمان دولت گذران ایشان مساعدت نمیکرد و عزم ان کرد که از
کربلا بیلاد دیگر رفته باشد پس شبی حضرت خامس آل عبا را در خواب دید انجناب با آقا محمد باقر خطاب فرمود که من راضی نیستم
که از جوار من و بلاد من بروی و شما باشی پس آقا فسخ عزیمت کرد و در همان عرض مقدس آقا محمد داود را داد و پسر بود که از
علماء بود ند که یکی بزرگتر که آقا محمد علی است دوم کوچک ترکه آقا عبدالحسین بود و آقا محمد علی ولادتش در کربلا سال
هزار و صد و چهل و چهار بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشغول بتحصیل علوم بود ادراک و فهم او
مرجع و مسموع اهالی اصقاع بوده علامه بغداد جمعه افندی خواسته که با آقا محمد علی مباحثه و مذاکره نماید
و آقا محمد علی میل داشت که چندی را در نزد جمعه افندی سر خوانده باشد از پدرش اذن خواست ان بزرگوار اذن نمیداد
چون زیاد اصرار داشت بنا را بر استخاره گذاشتند این آیه شریفه آمد اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک
بالله ان الشرک لظلم عظیم پس آقا محمد علی سخن پدر شرا شنید و موعظه انرا پسندید و آقا محمد علی فاضل و جامع بوده در
اصول و فقه و کلام و تاریخ او حد زمان بود و در امر معروف و نهی از منکر فرید دوران و مشهور بود بصوفی منش
و بسیار از درویش و ارباب تصوف را تقبل او رود و شیخ جعفر نجفی برادر آقا محمد در وقتی از اوقات شیخ جعفر
نجفی در کوچه خانه او رد بر آقا محمد علی شد دید که ده بیست نفر از رکسانیکه نباهای ماهوت و شالهای تبریز بر کمر داشتند
ایستاده اند شیخ با بها گفت بنشینید انها اما و امتناع از نشستن کردند پس شیخ با آقا محمد علی گفت که اذن ده که انها
بنشینید آقا محمد علی گفت که اینها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و حدود و اغلب
از اوقات باید جاری کنم اگر اینها بنشینند مرا انقدرت و سطوت نخواهد بود حکایت نور علی شاه و آقا محمد علی
و در زمان نور علیشاه درویش که خود را مرشد میدانست بر وزکرد و تقریبا چهار صد و یا پانصد درویش مرتاض
و بریالای چادرش قبه طلا میزد و او را در اصفهان شیخ و امیر را بمردم مشتبه کرده هر که بانجا میرفت از زیر بساط بالا
ان نشسته بود دست بزیر میبرد و نان تان و کباب چیشان بیرون میاورد و این را کرامت خود قرار داده و سرش
ان بود که نعشی از زیر مجلس خود بیرون برده و در زیر نعش نوا و کتاب نعش پی نشانده بود و دست بان سوراخ میبرد
و نان و کباب تازه بیرون میاورد و این را بر مردم مشتبه کرده بود و اخوند ملا علی نوری او را کافر کرده نور علیشاه

بان جمعیت از مریدان بجانب کرمانشاهان آمد و مراسله بنظم باقا نوشت چون کرمانشاهان در بالای قلعه کوه واقع است از جمله اشعارش
ان بود دامنشاه جواهر زه سوتیم هی هی جبلی قم قم چون این مراسله باقا محمد علی رسید جواب بنظم بهمان وزن نوشت و از جمله
اشعارش این بود تو غرسنگ دم داری هی فلی کم کم پس آقا محمد علی حکم بقتل نور علیشاه کرده و او را کشتند در وعظ
آقا محمد علی مولف کتاب گوید از شهید ثالث شنیدم که میفرمود اینکه آقا محمد علی ببالای منبر وعظ میکرد اشعار میخواند
و تاویلات مینمود از انجمله این شعر را میخواند و تاویلات مے نمود ده غد فضل بجا گذشتم از
غصه هلاک گلها همه سر زخاک بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده بخاک وان را توجیه و تاویل میکرد و امثالهم
برایم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکربلا برای تحصیل رفته باشم بکرمانشاه رفتم گفتند آقا محمد باقر
در اینجا است بدر خانه اش رفتم و استخاره خواستم پس بمن فرمود که بکجا میروی گفتم بکربلا برای تحصیل میروم گفت
که در نزد علماء اهل دنیا تلمذ مکن و فرزند محمد علی از علمای اهل دنیا است حکایت آقا محمد علی و آقا محمد خان
گویند که آقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد که سلطان بود و آقا محمد خان قاجار در حضور کریم خان
ایستاده بود پسر کریم خان در باب آقا محمد خان مسئوله سوال کرد و آقا محمد علی جوابی داد که آقا محمد خان را خوش نیامد نشد
پس در زمانیکه سلطنت به آقا محمد خان انتقال یافت آقا محمد علی بعزم زیارت
مشهد وارد قریه شاهزاده عبد العظیم شد آقا محمد فتحعلیشاه را فرستاد که باقا محمد علی بگوید که ما زون نیستی که بطهران بیائی
و صبا نیز حکما باید از شاهزاده عبد العظیم حرکت کنی چون صباح شد آقا محمد علی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه
طهران زدند و در انجا نزل کرد چون این خبر باقا محمد خان رسید برای فتحعلیشاه تغیر کرد و دیوانه بر خود گفت که اکنون
بدیدن او میروم و این مسئله را از او سوال میکنم پس اگر غیر از جواب گفت که در مسئله کریم خان گفت بود پس در
همان مجلس او را گردن میزنم و اگر همان جواب گفت با او محبت خواهم کرد پس بملاقات آقا محمد خان وارد مجلس آقا محمد علی شد
و همان مسئله را سوال کرد آقا محمد علی همین جواب را گفت آقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با او محبت
و احسان کرد و فنی آقا محمد علی برشت رفت و دیوانی داشت هدایت خان رشتی با او احسان و خدمت بی اندازه کرد
پس آقا محمد علی کتاب مقامع الفضل را بنام او تالیف نمود در تالیفات آقا محمد علی و آقا محمد علی را تالیفات بیکوست
از انجمله رساله در علمیت در جمع میان دو زن خاطمیه و رد بر صاحب حدائق و پنج رساله در مناسک حج و کتاب مقامع
و حاشیه مدارک که تا تمام است و شرح بر مفاتیح و رساله در علم رجال و همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب مقامع الفضل
از جناب مطبوع و آن از اکثر ابواب و مطالعه آن دال بر آن است که او را فضیلت و جامعیت بی نهایت بود و پسر دیگر آقا محمد باقر آقا
عبد الحسین او نیز مرد فاضلی بود مجملا آقا محمد باقر بهبهانی در السنه و افواه معروف بافاضت و آقای مطلق منصف باو است
و در السنه فقهاء مؤسس بهبهانی و مؤسس بهبهانی مصطلح است و قبل از انجناب در کربلا و نجف جماعت اخبار یین قاصرین

ایشان اجتماع داشتند بنحویکه اگر کتابی از مجتهدین را میخواستند بردارند یا وسائل برسید داشتند و بخس میدانستند و با دست نمیگرفتند بعد از آمدن آقا بکربلا در بدو امر تقیه از ایشان میکرد و علم اصول را در زیر زمین و سرابه درس میگفت چون اتقیه بعد از اخبار بین خواندن اصول را حرام می دانستند پس زمان بر ایشان غلبه نمود و اطفار شقاوت و نائره خصومت ایشان فرو نشست در حکایت خواب دیدن آقا سید الشهداء را در صاحب ریاض که شیخ یوسف بحرینی است در کربلا بوده و با آقا محمد باقر معاصر بوده روزی آقا بدر خانه شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید الشهداء را در خواب دیدم انجناب بمن فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و بتعبیر بان نمودم که مراد رفع خصومت اخباریین و مجادله و محاجه بان هاست و اکنون آمده ام که با تو در این باب مباحثه کنم و صاحب ریاض لائق در کربلا و قات نمود و آقا محمد باقر برا و نماز گذارد و در کرامات آقا محمد باقر و از کرامات آقا محمد باقر بهبهانی چیزیست که خبر داد از ابن عالم ثقه آقا سید عبد الکریم بن آقا سید زین العابدین لاهیجی که گفت پدرم میگفت که ما بعتبات عالیات تحصیل علم نمیرفتیم که در اخر زمان مرحوم آقای بهبهانی بوده و آقا بجهت کمال شیخوخت و اینکه زیاده معمر شده بود و قوای او را بسیار فتور و ضعف دست داده از تدریس دست کشید و تلامذه آقا تدریس میکردند لیکن آقا خود مجلس درسی داشت که شرح لمعه را سطحی میگفت و با چند نفر از بابت تمیز و تبرک بمجلس درس او میرفتیم از قضا روزی مرا احتلام رویداده و نماز هم قضا شده بود و وقت درس آقا هم رسیده پس با خود گفتم که میروم بمدرسه تا درس فوت نشود و از آن پس بحمام میروم پس وارد مجلس شدیم و هنوز آقا حاضر نشده بود پس ناگاه آقا تشریف آورد و در کمال هیبت و بشاشت و نشست و باطراف مجلس نظر فرمود بیکدفعه آثار هم و غم و اندوه از نشره مبارکش ظاهر شد و متغیر شد و فرمود که امروز درس نیست بروید بمنازل خود پس تلامذه یک یک برخواستند و میرفتند چون من خواستم که برخیزم آقا بمن فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد آقا بمن فرمود که در انجائیکه نشسته فلیل تخواهی در زیر بساط است انرا بردار و غسل کن و از آن پس با جابت در چنین مجلس حاضر مشو پس من بی نهایت تعجب کردم و آن تخواه را گرفتم و بحمام رفتم و غسل کردم و در درس خواندن آقا سیوطی را نزد عمه اش و مولف کتاب روزی در کتابخانه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم ان جناب برایم حکایت نمود که چون کتاب فوائد قاریا صفهان میبرند و بنظر علماء اصفهان میرسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس چون این حکایت برای آقا نقل کردند آقا فرمود که راست گفتند زیرا که من با سیوطی و حاشیه در نزد عمه ام درس خوانده ام و انجناب تلامذه بسیار داشت و همه فضلاء و وحید اعصار شده از انجمله دامادش آقا سید علی و پسرش آقا محمد علی و پسر دیگرش آقا عبد الحسین آقا سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر نجفی و شیخ اسد الله کاظمینی و آقا سید محسن کاظمینی و میرزا ابو القاسم قمی و میرزا احمد مهدی شهرستانی و میرزا یوسف تبریزی و اخوند ملا محمد مهدی نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی و شیخ ابو علی صاحب منتهی المقال

وغیرایشان از فضلاء حضره وجاید وعلماء حدقه مولف کتاب گوید که هریک رسالهٔ مدونه اش در یک فن کم ندارد
مهارت داشتند آقا سید اصولی و مجادل بیدل بوده و میرزا قمی فقیه نبیه که فقه فاضلانه داشته و آخوند ملا مهدی
جامع بوده و بحر العلوم و آقا محمد علی فاضل و جامع و ذی فنون بودند و میرزا محمد مهدی شهرستانی در تفسیر
ید طولی داشته و شیخ بوعلی و پسرش آقا محمد علی در علم رجال یگانه بودند مجملا این کیفیت کشف ازان مینماید که آقا خود
در همهٔ این فنون مبسوط بوده که هریک از تلامذ مظهر یک فنی همه فنون شدند و آقا در مباحث قواعد کلیه و حید و در کثرت
اجرا و اداء بنحویکه مسئله را بدیهی کند فرید و در تفریع فروع و احاطه بفقه سمیدع صنادید بود و عجب از بعضی از معاصرین
که گفته اند که آقا فقیه و عبادات بود و مهارتش در ابواب فقه عبادات بود و این سخن نهایت بیجا و خبط است
زیرا که آقا بجهة اهتمام در عبادات اوقات را بیشتر در آن صرف فرموده و تالیفات او بیشتر در عبادات است نه اینکه
اجل از سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملاحظهٔ تالیفات آن بزرگوار محسوس و بدیهی است و بعینه این مرحله مانند شجاعت
حسنیه است چه همهٔ ائمهٔ این قسم شجاعت را داشتند لیکن این جهاد برای ایشان اتفاق نیفتاد در حکایت زهد
و سخای آقا در حکایت آقا چنین است با اینکه بیشترین در تعداد تالیفات آقا بیاید که انجناب در معاملات نیز بسیار
تالیف فرموده و همه آنها با نهایت تدقیق و تحقیق سیما تعلیقه او بر شرح ارشاد اردبیلی از ابتداء مناهج تا آخر کتاب
نوشته و معروف است اینکه آقا هر زمانیکه بحرم سید الشهداء برای زیارت مشرف میشد اول آستان کفش کن انجناب برای بوسیدن
روی مبارک و محاسن مبارک بدان استان می مالید پس ازان با خضوع و خشوع و رقت قلب باندرون حرم
مشرف میشد و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام کمال اهتمام را مراعات میفرمود و در سالی از سالها از وجوه
آن بزرگوار در ایام زمستان جبهٔ برای او درست کردند آن بزرگوار آن جبهه را پوشید و چون وقت مغرب شد بمسجد
رفت دران اثنا یکی از اولاد باش کلاه از سر خود برداشته با سر برهنه بخدمت آقا شتافت و عرض کرد که سرم برهنه
است و کلاهی ندارم و زمستان و سرد است فکری برایم کرده باشید انجناب فرمود که چاقو بیاورید عرض
کردند پس آن چاقو را گرفت و یک آستین آن جبهه را برید و باو داد و فرمود که این آستین را بر سر بگذار و امشب را
بگذران تا صباح فکری برای تو شود چون بخانه آمد عیالش دید که جبهٔ آقا آستین ندارد سبب را تفحص کرد که من مدتها زحمت کشیدم و جبهه
برای شما مهیا کردم و شما اینرا ناقص کرده آستین او را بردید در تغیر آقا بقرزند خود آقا عبد الحسین و در
وقتی از اوقات پسرش آقا عبد الحسین برای عیال خود زیر جامه ملوتی ابتیاع نموده چون انجناب بخانه وارد شد
سوال کرد که این زن کیست گفتند عروس تو است که آقا عبد الحسین زیر جامه تازه برای او گرفته است آقا محمد باقر برای
آقا عبد الحسین تغیر کرد و او را ازین فعل منع نمود آقا عبد الحسین این آیه را تلاوت نمود قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده انجناب متغیر شد که من نیز این آیه را شنیده و دیده ام لیکن فقر السبب از رسمیگان هستند

که بفقرا نسبتی جوید مدفن آن برکوار در رواق حضرت سید الشهدا و پایین پای اوست بسیار میشد که خود عبادت از زیارت نیابت میکرد و وجه آنرا بفقرا تلامذهٔ مانند مرزای قمی و خیر و بذل میکرد و در تالیفات آقا محمد باقر بهبهانی و تالیفات انجناب قریب بشصت میرسد از انجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب از طهارت و صلوات و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن هست و حاشیه بر مدارک تا آخر کتاب صلوة و در آن کتاب تنبیه کرد بر غفلات صاحب مدارک که پس از آن صاحب مدارک را در خواب دید صاحب مدارک اعتراف بآن غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد دارد و سیلی از اول کتاب متاجر تا آخر کتاب و حاشیه بر وافی و رساله در اصول برائت و تفضیل مذاهب در آن و رساله در حیل شرعیه متعلقه بربا و رساله در اجتهاد و اخبار و آنچه متعلق بآن است و دفع شبهات وارده در آن و رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت و صلوة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس و رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حلیت جمع میان دو زن خواهر و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقد بر نیت صغیره برای غرض حلیت نظر بمادرش و دو رساله در استحباب نماز جمعه و رساله در حجیت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در استحباب رؤیت بر خدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصیر عنبی و تمری و رساله در عدم اعتماد بر رؤیت هلال قبل از زوال و حواشی متفرقه بر مفاتیح و حواشی بر تهذیب و حواشی بر فوائد و رساله در حکم دماء معفو عنها و رساله در احکام عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر هر یک و ناصبی و رساله در احکام حیض غیر تامه و رساله انیکه مرد دو صنف باشند مجتهد و مقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه باسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملا خلیل بر شرح مختصر و فوائد حائریه در چیزهائیکه معرفت انها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد ملحقه بآن و بسا باشد که اولی را عتیق گویند و ثانیه را جدید و کتاب اسوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش آقا عبد الله نوشته و رساله در طهارت و صلوة و دو کتاب اخر از تالیفات اوست در رد جمعین مذهب شیعه در راس صد و یکم از سنین هجریه و ابن فلکان بضم خا معجمه و فتح لام مشدده از قضاة عامه و در سنه ششصد بوده و معاصر با ابن خلکان است تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف بتاریخ ابن فلکان در وفیات اعیان است و او در آن تاریخ و همچنین بعضی دیگر از عامه گفته اند که در سر هر صد از سنین هجرت مذهب امامیه مروجی و موسسی بوده چنانچه در راس مائه اولی مروج مذهب امامیه جعفر بن محمد را شمرده و در راس مائه ثانیه مروج مذهب امامیه حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء را شمرده و در راس مائه ثالثه مروج مذهب فرقه ناجیه محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و بهمان قاعده مروج در راس مائه سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین ست و همچنین در راس مائه ثانیه عشر حاوی عشر مروج اخوند ملا محمد باقر مجلسی و علماء گفته اند که مروج این مذهب در راس مائه ثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی

بوده

بوده که فی الحقیقه ترویج مذهب شیعه نموده و قبل از او اخباریین را علو و کثرت و انتشاری بود ایشان را متاصل ساخته و علماء عراق و عرب و عجم کلا و جلا از انوار مقدسه ایشان بگوار مستفیض شده اند و همه در نزد او تلمذ نمودند و با در نزد تلامذهٔ او یا تلامذ تلامذ تلمذ نمودند و او را حق و افر کامل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی لج اخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی عالم عیلم و بحر خضم و یم قلزم و علامه دوم و فاضل معظم و جامع مفخم مطاع فخر عرب و عجم و مقتدای امم اعلم از عبد الجواد افضل از عبد الکریم اتقی و اتقی و اصفی و افخم جاوی ماثر و معاصر هر متاخر و متقدم است این فقیر در چند اجازه بخط اخوند ملا محمد تقی دیدم که در اخر ان نوشته بود و وجه تسمیه بمجلسی محمد تقی بن مجلسی و ظاهر انکه مجلسی منسوب بقریه از قرای اصفهان باشد بانظر و بعضی گویند که وجه تسمیه مجلسی ازان بابت است که قندا قهٔ ملا محمد تقی را مجلس امام عصر روحنا فداه حاضر ساخته و این محقق نشده و بعضی گویند که پدر ملا محمد تقی که مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار متخلص بمجلسی می نموده لهذا مجلسی اشتهار یافت و العلم عند الله تعالی و اخوند ملا محمد باقر در رساله علمائ الاحقین معتبر بعلامه مجلسی است و اعجب از حاجی ملا احمد نراقی است که در کتب خود تعبیر از انجناب بمحدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این احقر بس ناپسند آمد چه محدث عرفا اورا گویند که حدیث بان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه روایت ائمه اخبار را محدث نمی ماند بلکه اخوند مذبور علامه است چه علامه مصطلح است در اینکه جامع علم منقول و معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلاء تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که اخوند ملا علی گفته که هر که بخواهد که بر فضیلت اخوند ملا محمد باقر اطلاع یابد در کتاب سماء عالم بحار باب حدوث عالم را مطالعه کند تا حاصل آن جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیر انها صاحب فن بوده چنانکه در کتاب بحار در مطالب عقلیه شبهات و ادله و اقوال و ردود حکما را ذکر میکند و بعد همه را رد کرده و مسئله را بامضامین اخبار ائمه اطهار منطبق میسازد و مگر انکه مذهب حکما موافق با اخبار باشد بلکه انجناب بحر ذاخر و سحاب ماطر و خزانه علوم بوده بنحویکه مسئله را که عنوان میکند کانه خزانهٔ علم در اطراف او چیده و از هر جا بسهولت دست میان دارد و از ان در این مسئله مصروف میسازد و محض انکه شاید اصول و دروس حاجی ملا را بیش از اخوند ملا محمد باقر باشد موجب ان نمی شود که اسم علامه را از ان بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت اخوند ملا محمد باقر بالنسبه بحاجی ملا احمد مانند رود خانه نهر و دریا بقطره است علاوه علم اصول قبل از مؤسس بهبهانی باین نحو مفصل و بالتحقیق مدون نبوده و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند مجلسی از برادران مومن خود خواهش مند شد که بر کفن او با تربت نوشتند لا ریب فی ایمانه کتبه شاید آنه فلان بن فلان و بسا بود که در زیران نوشته مهر هائی خود را میزدند و اخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه انتشار مذهب شیعه از تالیفات ان بزرگوار شده معروف است که چون ان بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت و از کتاب انتشار یافت تا بولایت شام رسید در اطراف

و توابع شمالات نیز اشتهار و انتشار یافت و هفتاد و هزار نفر از سنیان شیعه شدند و انجناب بسبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و نحو انرا باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شد و قبل از او جماعت صفویه را کثرت و علو بود همه انها رفع و قمع و اصول این شجره را قلع فرمود و در معروف و نهی از منکر و ترویج علم و تدریس و تالیف او حد اهل زمان بود و امام جمعه و جماعت در اصفهان او در جود و بسط ید فذ که دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود بی نظم و لیکن تا اخوند ملا محمد باقر زنده بود بوجود شریف او مملکت سلطان برقرار و منظم بود و چون اخوند ملا محمد باقر دار فانی را وداع نمود ولایت قندها را از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت او افتاد و تا انکه افغان باصفهان آمدند و سلطان را کشتند در کرامات اخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار بس است بسیار است برخی را در اینجا ذکر مینمائیم اول چنان معروف است که قندانه انجناب را بمجلس صاحب الامر مهدی امام زمان روحی فداه و عجل الله بردند دوم انکه مسموع شد که بعضی از علماء حین مجلس درس ان جناب حاضر میشدند سوم انکه تالیفات انجناب از زمان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هر بیتی پنجاه حرف باشند و این تائیدی است از جانب خلاق عالم چه روزی هزار بیت کتابت بسیار عسیر و دشوار است و از اکثر ناس ممکن الصدور نیست با انکه زمان ولادت و ایام مرض و سفر و تدریس و نحو ان از اعذار هم در میان داشت و زمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از ین شد که علامه حلی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف و تصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات ما نیز کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلامذ عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرمودید و انرا ترجمه و تفسیر فرمودید اخوند ملا باقر فرمود که راست است از علامه اغلب تصنیف است و از من اغلب تالیف است در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم مبرور اقا سید محمد بن اقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب مفاتیح الاصول و مناهل در رساله اغلاط مشهور نوشته که از اغلاط مشهور چیزی است در السنه و افواه معروف است که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید که احوال شما در ان نشاء چه نحوست و با شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من هیچیک برای من فائده نبخشید بجز انیکه روزی بیک نفر یهودی یک دانه سیب دادم او مرا نجات داد اقا سید محمد فرمود که این خواب غلط است و موضوع است و بحسب قواعد عقلیه و نقلیه از رویای کاذبه است از ان پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرده و گفته که شخص بزرگوار یکه عالم بود از اهل خراسان بود و بزیارت عتبات عالیات مشرف شده و ما اخوند ملا محمد تقی مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در اثنای طریق

در خواب دید که وارد خانه شد که در آنجا پیغمبر و ائمه اثنی عشر جمیعا نشسته اند و به ترتیب هم نشسته اند و در آخر مجلس بعد از همه حضرت صاحب الامر نشسته اخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب الزمان نشستن دادند ناگاه دید که اخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی آورد و پیغمبر و ائمه علیهم السلام از آن گلاب استعمال کردند و اخوند خراسانی نیز گلاب دادند و اخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس اخوند ملا محمد تقی رفت و قنداقه بدست گرفته نزد رسول خدا آورده و عرض کرد که برای این طفل دعا نمایید که خداوند عالم او را مروج دین گرداند حضرت ختمی قنداقه را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد از آن آن قنداقه را با امیر المومنین داد و فرمود که دعا برای او بکن آنحضرت نیز آن قنداقه را بدست گرفته و دعا کرده از آن پس با امام حسن دادند و بهمین ترتیب گرفتند و دعا کردند و در آخر حضرت صاحب الامر را گرفته و دعای نمود پس حضرت صاحب الامر آن قنداقه را باخوند خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن اخوند خراسانی نیز آن قنداقه را گرفته و دعا کرده پس اخوند بیدار شد و باصفهان آمد و در خانه اخوند ملا محمد تقی منزل کرده اخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از هفت تعارفات شیشه گلاب آورد و اخوند خراسانی استعمال نمود پس بلا فاصله اندرون رفت و قنداقه آورد و باخوند خراسانی گفت که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مروجین دین مبین گرداند پس اخوند خراسانی قنداقه را گرفته و برای او دعا کرده و آن خواب را که در آنجا دیده بود بخواطر آورد و تفضیل آن متعال را برای اخوند ملا محمد تقی مذکور داشت در آمدن پیغمبر و امیر المومنین نزد اخوند ملا محمد باقر کرامت پنجم چیزیکه مرحوم آقا سید محمد در همان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که با آن بزرگوار عداوت داشتند و همیشه از او غیبت مینمودند و در همان شبی که اخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت این دو نفر با هم خوابیدند پس چون پاسی از شب گذشت یکی از آن دو رفیق از خواب بیدار شده و رفیق خود را نیز بیدار کرده و گفت که من خوابی دیده ام و آن اینست که دیدم بدر خانه اخوند ملا محمد باقر می باشم و اخوند خوابیده است ناگاه پیغمبر خدا با حضرت امیر المومنین نزد مجلسی وارد شدند و پیغمبر بازوی راست و امیر المومنین بازوی چپ اخوند را گرفتند و گفتند که برخیز تا با ما برویم پس او را همراه خود بردند و این خواب در زمانی بود که اخوند ملا محمد باقر مریض و بستری بود رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب را دیدم پس هر دو حدس زدند که باید اخوند بجوار رحمت ایزدی پیوسته و وفات کرده باشد پس هر دو برخواستند که بخانه اخوند روند و از احوال و استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا بدر خانه اخوند ملا محمد باقر ناگاه صدای گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس استفسار از احوال اخوند نمودند جواب شنیدند که اخوند تازه وفات کرده اند و نفر بسیار تعجب کردند در خواب و دیدن بحر بینی پیغمبر را و التفات او و مجلسی کرامت ششم آنکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کنشان اخوند ملا محمد باقر بود و عزم دیدنش نیاب

خدمت اخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر پس از اخوند ملا محمد باقر از اهالی انجا سوال کرد در جواب گفت که از انجناب دنیای فانی را وداع نمود و بدار اخرت شتافت ان شخص بحرینی ملول و محزون گردید و خوابید در عالم رویا دید که در مکانی واقع شده و در انجا منبر بسیار بلندی نصب نموده اند و حضرت ختمی مرتبت بر عرشه منبر نشست و حضرت امیر المومنین قدری پائین تر از انجناب نشسته یا ایستاده و یک صف از انبیاء در پیش روی منبر ایستاده و بعد از ان صفوف بسیاری برپا ایستاده اند و اخوند ملا محمد باقر نیز در انصفوف ایستاده ناگاه پیغمبر خدا فرمود که اخوند ملا محمد باقر پیش بیا ان شخص خواب بیننده گفت دیدم که شخصی از ان صفوف جدا شده تا بصف انبیا رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیا اخوند بجهته امتثال پیغمبر از صف انبیا تجاوز نموده پیش آمد حضرت فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر عرض کرد التماس این حقیر در نزد شما انیست که مرا در نزد پیغمبران جعل و تسر مسازی چه همه ایستاده اند پیغمبر فرمود که ای انبیا بنشینید تا ملا محمد باقر بنشیند پس انبیا نشستند و اخوند ملا محمد باقر نزدیک پیغمبر نشست ظهور کرامت اخوند در دعای شب جمعه کرامت هفتم خبریست که مرحوم والد ماجد مولف این کتاب نوشته است که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید بنده خاطی محمد باقر بن محمد تقی که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود مرور میکردم نظرم بدعای قلیل اللفظ کثیر المعنی افتاد خاطرم بر آن قرار گرفت که در ان شب بخوانم پس خواندم بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را بخوانم ناگاه صدائی از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن ثواب اینده عاکه در شب جمعه سابق خواندی فارغ نشده اند که تو دوباره منجواهی از انجا خوانی و باید دانست که خواندن اینده عا در شبهای جمعه و غیر آن ثواب عظیم دارد و والد مولف همیشه مواظبت بخواندن اینده عا داشت و این فقیر در کتاب شرحی بر این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالی از لطافت نیست و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها و من الآخرة الی بقائها الحمد لله علی کل نعمته و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین در اخلاق مجلسی و جناب اخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلس بعضی از اعیان نشسته بود ان شخص حکایت کرد که فلان شخص از فقهای کربلاست قائل است بانیکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است و شراب نجس است پس اخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد اول بدر خانه ان فقیه رفته که من در این خصوص ترا غیبت کردم برای انکه مردم در خوردن شراب و مباشرت ان تجری ننمایند اکنون آمده ام از تو استعفا و استغفار نمایم ان فقیه او را عفو نموده از ان پس بزیارت حضرت سید الشهداء

شناخت وبعد از آن مراجعت کرد وسید نعمت الله جزایری که از تلامذ اخوند ملا محمد باقر مجلسی و داماد او بود در انوار نعمانیه نوشته است که در تالیف چند مجلد از بحار من لفاظ استاد می نمودم و مراد شان از اعانت در تالیف نه آن ست که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شریک استاد باشند بلکه طریقه علامه مجلسی آن بود که مثلاً مسئله نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید بیکی از شاگردان میگفت که آیات متعلق بباران و رعد و برق را جمع کن پس آن تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت تا اخوند ملا محمد باقر در زیر آن بیانات و تحقیقات را بنویسد و بتلمیذ دیگر میگفت که اخباریکه درین عنوان از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس آن اخبار را آن تلمیذ جمع میکرد و خبر را میثوشت و تحت آن خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر اخوند بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد پس اخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت زیرا که آن خبر محتاج بیان نبود و بسا بود که بنحو چلیپا در تحت آن خبر بیان را می نوشت یا کاغذ سفید زیاد می آمد بهمان سفیدی میگذاشت و نسخه اصل بحار الانوار بهمین نسق است که مذکور شد و اعانت در تالیف انگونه بوده است نه انکه در تحقیقات و تدقیقات با او اعانت کنند یا انکه تلامذه تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک میشدند و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بود نه در همه تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همه مقامات

در هیبت علامه مجلسی و آن هیبت انجناب انچه از عقل و غیران مستفاد است انیکه هر که بندگی خدا کند از خدا بترسد جمیع مخلوقات از او میترسند و هیبت او در دلها جاری خواهد بود چنانچه در احوال ائمه هدی و اخبار رود یافته و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که استاد م علامه مجلسی با ان همه مزاج و خوش خلقی و انیکه روز و شب با و می نشستیم و می گفتیم و می شنیدیم و می خندیدیم مع ذلک هر زمانیکه می خواستیم شرفیاب خدمت او شویم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان هیبت ان بزرگوار در دلهای ما قرار میگرفت که گویا ما را نزد سلطان می برند که سیاست نمایند و دلهای ما طپیدن میگرفت

در محافظت کتب علمیه و ایضاً سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که اگر علامه مجلسی منع میکرد است انیکه کتابی بکسی عاریه دهد میگفت که اولاً بگو که سفره داری که در میان ان نان خورده باشی یا نه اگر نداری بگو تا من سفره بتو دهم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالای کتاب نان نخوری بلی محافظت کتب و احترام انها از لوازم است نه انیکه کتابرا در میان آفتاب گذارند که جلدش از آفتاب ضایع و فاسد کند و مبادا که تشپش بر روی کتاب ها بکشند یا بر بالای کتاب نان خورده باشند چنانکه اخوند ملا علی نوری بسیار احترام اسباب علم میکرد بحدیکه ریزهای کاغذ که از قدم مقراض ریخته میشد میگفت که انرا در جائی بریزند که کسی بر انها قدم نگذارد و همچنین ریزه قلم و نحو انرا باید احترام نمود و این فقیر مولف این کتاب رساله در آداب

تعلیم بزبان فارسی نوشته ام نهایت تحسن و مرغوبیت او در اینجا کتب مستحسنه که برای طلاب ضرور است در
مطالعه و تدریس و تدرس و منفعت تعلیف و مذاکره مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده ام در تدریس
مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمودند پس یک روزی از روزها مذهب
دهریه را برای تلامذه بیان کرد با دلیل انها پس یکی از شاگردان گفت که این مذهب حق است و از
مجلس برخواست اخوند ملا محمد باقر امر نمود که بنشین تا جواب استدلال اینها را بشنوی او در جواب گفت
که این مذهب حق است و جوابی ندارد از ان پس علامه مجلسی درس کلام و حکمت را ترک فرمود در شیر دادن
مادر در حالت جنابت مجلسی اول مسموع شد که اخوند ملا محمد تقی مجلسی مقرر داشته بود که والده اخوند
ملا محمد باقر با جنابت او را شیر نداده باشد و باید دانست که اخبار ائمه اطهار در سابق از اعصار متفرق
بود و جمع نبود و روات هر کسی از هر مسئله که از معصوم می شنیدند مانند سوال و جواب می نوشتند مثلاً
امروز در مجلس معصوم سوال از دو مسئله میشنید یکی در حیض و دیگری در وضو پس این شخص راوی کیفیت
سوال و جواب را در کتابش می نوشت و همچنین روات دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که
که مسائل وضو در یک جا جمع باشد و یا مسائل طهارت علیحده و دیات علیحده باشد بلکه همه اخبار بود
و همه ممزوج و مخلوط بیکدیگر بودند و این کتب را کتب اصول میگفتند لذا در علم رجال بسیار است
که نوشته اند فلان له اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل است و یا بیشتر است یعنی برای او
یک کتاب است یا بیشتر پس تا زمان عسکریین و ابتداء از زمان سجاد تا شش هزار اصل و یا چهار هزار اصل
از روایات شیعه از ائمه جمع شده و بعضی از این اصول مفقود شده بودند و بسیار اخبار متعارضه در انها
وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند ان سبب اختلاف شد بلکه سبب بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام
متعارضه میفرمودند برای انکه شیعه بیک مذهب ثابت خته نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را
اذیت کنند و لذا سبب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن او قضا الخلاف بیننا بیننا
فانه ابقی لنا و لهم با اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه اختلاف باقی نگه دارنده تر است ما
و ایشان را پس در زمان عسکریین و قریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمع شد لذا ائمه اتفاق
نمودند در میان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و ان چهار صد اصل را اصول معتمده معتبره
بود که بان کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم ان را تصحیح و امر بعمل او فرمود مانند کتاب یونس
بن عبد الرحمن و یا صاحبان این اصول از معتمدین و معتبرین بودند مانند زراره و محمد بن مسلم و نحوا نها
و این چهار صد اصل مبوب نبودند بلکه احکام فقه متدمج و مندرج در یکدیگر بودند و سائر اصول را

مهجور گردند و این چهار صد اصل نیز با همدیگر اختلاف داشتند و بسا متعارضات درمیان انها بود و در اخبار متعارضه امامیه عمل باخبار علاجیه میکردند و علاجیه ان اخبار را گویند و مقام علاج دو خبر متعارض از مصنفی صادر شده و ان مجمل خبرست که صاحب وسائل محمد بن الحسین العاملی در کتاب قضا از وسایل ذکر کرده است مانند انکه فرمودند که اگر دو خبر تعارض کنند انکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و انکه موافق کتاب ست رجحان دارد و انکه مخالف عامه رجحان دارد و همچنین پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقة الاسلام ست مدت بیست سال نشست و کتاب وافی را نوشت که اصول عقائد و فروع را جمع کرده و اخبار را مبوب کرده مانند انکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و همچنین پس انچه اخبار که بسعی و کوشش خود معتبر دانست برچیده کرد چه از اخبار اصول عقائد و چه از اخبار فروع دین و همه را مبوب ساخت و ان بزرگوار در زمان غیبت صغری بود پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و انچه را که در نزد او محل اعتبار و اعتماد بود جمع کرده و کتاب من لایحضره الفقیه اسم گذاشت و ان بزرگوار ملقب بصدوق ست از ان پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفه میخوانند و مراد از شیخ مطلق همین جناب ست و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میدانست جمع کرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب که شرح مقنعه استادش شیخ مفید ست و دوم استبصار ست ایشان محمد بودند که این چهار کتاب را نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کالشمس فی رابعة النهار بر اینها مدار و در غایت اشتهار و اعتبارند و ایشان را کتب اربعه و مولفین انها را محمد بن ثلث اوائل مینامند و درمیان متاخرین سه محمد دیگر آمده اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که همان چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن مرتضی ست کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بمحسن ست و او کتاب وافی را نوشته و ان شرح بر کافی ست اصولا و فروعا و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن بن حر عاملی ست که در مدت بیست سال کتاب وسائل را نوشته و ان مشتمل بر اخبار فروع است و کتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی ست که کتاب بحار را نوشته و مانند ان کتاب درمیان خاصه و عامه نوشته نشده ست و این بزرگوار در دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه درین باب بر من سبقت نگرفتند و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه در ان مندرج و غیر ان اخبار شیعه از همه کتب جمع کرده بلکه معروف ست که انجناب دویست اصل از اصول رواة را پیدا کرده و اخبار معتبر انها را ذکر کرده بلکه به حیلته نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار عامه نیز ذکر کرده و در هر باب

از آیات قرآنیه انچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده و تفسیر نموده و مذاهب علماء را نیز در هر باب بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق حق فرموده و این بزرگوار با صاحب وسائل با یکدیگر معاصر و باهم تجازی دارند یعنی هریک از دیگری اجازه دارند و انرا در علم درایه تجازی گویند و صاحب وسائل در اخر ان کتاب در بیان مشایخ اجازه گفته که من اجازه داد اخوند ملا محمد باقر و او اخر کسی است که من اجازه داده و من نیز باو اجازه داده ام پس میان ایشان تجازی است که هر دو مجاز از یکدیگرند در تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از ان جمله است کتاب مرآت العقول در شرح اخبار آل الرسول و ان شرح بر اصول کافی است از اول تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخیار در شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب صوم و کتاب شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریقه در شرح صحیفه کامله سجادیه و تمام نیست بلکه تا شرح دعا رابع است و رساله وجیزه و رساله در اعتقادات که در باب انچه لازم است مکلف را از عقاید و انرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله در شک در صلوة و رساله مشتمله بر اجوبه مسائل متفرقه انرا مسائل هندیه می نامند و رساله در اوقات و مقادیر شرعیه کتاب حیات القلوب مشتمل بر سه مجلد مجلد اول در تاریخ انبیاء و احوال ایشان تا پیغمبر ما و احوال ملوک و معاصرین ایشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و ان جلد تمام نیست و کتاب تحفه الزائر و کتاب جلاء العیون در اخبار مصیبت و کتاب عین الحیوة در وعظ و پند و مشکوة الانوار که مختصری از کتاب عین الحیوة است و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب مقباس المصابیح در تعقیبات صلوة یومیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در اعمال سنه و مجملی از بیان زکوة و کفارات و نحو ان و این فقیر مولف کتاب را بران حواشی است در خصوص زاد المعاد و از جمله خصوصیات علامه مجلسی انکه در خاتمه ان کتاب در وطی حائض گفته است که مشهور انکه کفاره وطی حائض در اول حیض یکدینار است و در وسط نصف دینار است و در آخر ثلث دینار است تا انکه مشهور انکه در اخر کفاره ربع دینار است و ثلث ان و این سهو از طغیان قلم است و از جمله خصوصیات دران کتاب انکه در اعمال لیالی احیاء گفته که قرآن را برسر بگیرد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن الخ با انکه صریح اخبار انکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت نه بر بالای سر زیرا که عبارت حدیث بحق یدیه می باشد و رساله در قصاص و دیات کتاب مسائل

در صلوة وان سابق که شک در صلوة بود بلغت عرب بود واز حیوة القلوب تا باخر انچه در کتبی است
که بلسان فرس است ورساله در اوقات نوافل یومیه وکتاب رجعت وکتاب ترجمه رساله امیر المومنین
بمالک اشتر وکتاب اختیارات ایام وکتاب جنت ونار وکتاب جنائز وکتاب اعمال حج وعمره
رساله صغیره در حج کتاب مفاتیح الغیب در استخارات کتاب مال التواصب اغواصب وکتاب الکفارات
وکتاب الشهام وکتاب الزکوة وکتاب الصلوة اللیل وکتاب اداب الصلوة رساله در تحقیق
السابقون السابقون ودر فرق بین صفات الذات وصفات الفعل رساله در تحقیق بداء
رساله در جبر وتفویض وکتاب در نکاح ورساله فرحة الغری وکتاب ترجمه توحید المفضل
ورساله ترجمه توحید الرضا وترجمه زیارت جامعه وترجمه دعا کمیل وترجمه دعا سباحه و
ترجمه دعا سمات وترجمه دعا رجوشن صغیر وترجمه حدیث عبد الله بن جندب وترجمه حدیث
رجا بن ضحاک وترجمه قصیده دعبل وترجمه حدیث سنة اشیاء لیس للعباد فیها صنع ورساله
در انشاء ورساله مذکره نجف وکربلا بعد از مراجعت از انجا رساله در اجوبه مسائل متفرقه رساله صواعق
الیهود وکتاب حق الیقین در اصول دین وکتاب تحفة الزائر نیز لیکن اخوند ملا محمد صالح مازندرانی
در جائی تالیفات ان مرحوم را جمع کرده واسمی از تذکره نبرده وکتاب بحار الانوار که مشتمل است بر بیست
وپنج کتاب اول کتاب عقل وعلم وجهل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل ومعاد چهارم کتاب
احتجاجات ومناظرات وجوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیاء ششم کتاب تاریخ پیغمبر واحوال او هفتم
کتاب امامت ودر اوجوامع احوال ایمه هشتم کتاب فتن وانچه بعد از پیغمبر واقع شده وغزوات امیر
المومنین نهم کتاب تاریخ امیر المومنین وفضائل او واحوال او دهم کتاب فاطمه وحسن وحسین وفضائل
ایشان ومعجزات ایشان یازدهم کتاب تاریخ علی بن الحسین ومحمد بن علی الباقر وجعفر بن محمد الصادق
وموسی بن جعفر الکاظم علیه السلام وفضائل ایشان ومعجزات ایشان دوازدهم کتاب تاریخ
علی بن موسی الرضا ومحمد بن علی الجواد وعلی بن محمد الهادی وحسن بن علی العسکری علیهم السلام
واحوال ایشان ومعجزات ایشان سیزدهم کتاب الغیبة واحوال حجة قائم چهاردهم کتاب سماء و
عالم وان مشتمل است بر احوال عرش وکرسی وافلاک وعناصر وموالید وملائکه وجن وانس وحوش وطیور
وسائر حیوان ودر اوست ثواب صید وذباحه ابواب طب پانزدهم کتاب ایمان وکفر ومکارم اخلاق
شانزدهم کتاب آداب وسنن وامر ونواهی وکبائر ومعاصی ودر او ابواب حدود ودیات هفدهم کتاب
روضه ومواعظ وحکم وخطب هیجدهم کتاب طهارت وصلوة نوزدهم کتاب قرآن ودعا بیستم کتاب مکه وصوم ودر اوست

اعمال سال مبیتیم کتاب حج مبیت و دوم کتاب مزار مبیت و سوم کتاب عقود و ایقاعا مبیت و چهارم
کتاب احکام مبیت و پنجم کتاب اجازات و ان آخر کتاب بحار است که مشتمل است بر سانید و طرق او و اجازات
او و صاحب لولو گفته که بعضی از مشایخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بحار شانزده مجلد از مسوده بیرون
آمد و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوده بیرون نیامد و انها کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب
و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دعا و کتاب کواد و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایقاعات
و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع نشدیم با انکه بر سایر کتب
مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لولو بود و لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم وجدان دال
بر عدم وجود نیست چه شنیدم که بعضی از علما جمیع مجلدات بحار را داشتند و در کتابخانه مجلسی که در دست
طبقه امام جمعه اصفهان است موجود است و بعضی از فضلا گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرحوم آقا
سید محمد باقر حجة الاسلام بوده ایضا بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را دیده ایم و جناب ملا محمد تقی
مجلسی بسیار ظریف و شوخ بوده چنانکه در تذکرة الائمه فرموده که سنیان گفته اند انکه شیعه میگوید
ذوالفقار از آسمان آمد دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و اخوند میگوید که سنی میگوید جبه
پشمی ابوبکر از آسمان آمد اخوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان اخوند ملا علی قوش جی و بریش اخوند ملا
سعد الدین قسم که اسمانی که دران دکان پشم گری است دکان آهنگری نیز می باشد وفات اخوند
ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ ان بعد و غم و حزن میباشد و ان جناب در حاشیه
اش بر کتاب بحار الانوار در ذکر تسمیه به بحار گفته است که از جمله غرائب انکه بعضی از علما اخبار
متفطن شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بحار الانوار متحد است تا اینجا کلام او
بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد ان بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود پس بنا بر این عمرش
تقریبا هفتاد و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش اخوند ملا محمد تقی مجلسی
و همچنین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبد الله بن شیخ جابر عاملیکه پسر عم اخوند
ملا محمد تقی است از جد مادری اخوند ملا محمد تقی مجلسی درویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی
شیخ علی بن عبد العالی کرکی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای
بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه اخوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش اخوند ملا محمد باقر
مشتمل بر ذکر اسامی بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از انها از پیش رفته و ذکر بعضی باید و بعضی شاید ذکر نکنیم
لهذا عین عبارت همان اجازه را تیمنا و تبرکا ذکر مینویم روما لما فادة کثیرة الانتفاع فنقول قال الفاضل العالم العامل المتقی

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی سید الانبیاء والمرسلین علی عترته الاصفیاء الطاهرین
وبعد فیقول احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی العاملی النظری الاصفهانی انه لاریب الاولی الالباب
والعقول ولاخلاف بین علماء المعقول والمنقول وارباب الفروع والاصول ان افضل الاعمال واشرفها واحسن
الاخلاق واکملها بعد معرفة الله تبارک وتعالی ومعرفة رسوله والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین هو العلم بالاحکام
الشرعیه والوظایف الدینیه وبه تحصل السعادات الابدیه والکمالات السرمدیه ولاشک فی ان المتکفل لذلک
هو الکتاب الله المبین واحادیث سید المرسلین والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعد لایمکن معرفة القرآن المجید
سیما متشابهات الامنهم بل لایحصل العلم الامن ابواب مدینة العلم کما ورد متواترا عن سید المرسلین انه قال لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض فی حدیث الثقلین لم ان الولد الاعز المترشف من حضیض التقلید الی اوج الاستدلال محمد باقر لما قرأ
علی کتب الفقه والاحادیث سیما الکتب الاربعه للابی جعفر محمد بن الثلثه رضی الله عنهم وسمع منی بالفحص والتدبر و
التحقیق والتدقیق وسمع وقرء علی غیرها من کتب الاخبار الموجوده فی هذا الزمان کقرب الاسناد والمجالس للمرتضی
والبصایر للصفار وعیون الاخبار الرضا والامالی والعلل الشرایع والخصال والتوحید والاصول وکمال الدین وتمام النعمة
وغیرها للصدوق وصحها التمس منی ان اجیز له مایجوز لی روایته من الکتب التفاسیر والاحادیث والفقه والکلام والاصول
والقرأة واللغة والاداب وکتبی وغیرها مما صنف فی الاسلام من الخاصه والعامة فاستخرت الله تبارک وتعالی واجبت
الی ان یرویها عنی باسانیده المتواتره الی ارمامن ذالک ما اخبرنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ الطائفة العظام
ومربی العلماء العظام الاعلام الزاهد العالم البدل مولانا عبد الله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی
عن شیخ الطائفة ومروج المذهب قدوة علمائنا المحققین وفضلائنا المدققین نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی وعن الشیخ
نعمة الله عن ابیه اعلم علمائنا المتاخرین احمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی وعن الشیخ نور الدین عن الشیخ
جمال الدین احمد العینائی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید الاجل الحسن بن ایوب عن شیخ العلماء والفضلاء
السعید الشهید محمد بن المکی العاملی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح عبارة عن المحلوله بین السیدین منه وماحدثنا به
الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ علماء الزمان ومربی الفضلاء الاعیان العلامة الفهامة شیخ الاسلام والمسلمین
بهاء الملة الحق والحقیقة والدین محمد بن الشیخ الاجل الاعظم الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی العاملی عن ابیه عن شیخ
علمائنا المحققین واکمل فضلائنا المدققین زین الملة والحق والحقیقة والدین ابن علی بن احمد العاملی عن الشیخ الجلیل
نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وماحدثنا واخبرنا به جماعة من العلماء العظام والفضلاء الفخام منهم شیخ بهاء الدین
العاملی والعلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد والشیخ یونس الجزایری عن الشیخ الاجل الاعظم العلامة الفهامة عبد العالی
عن ابیه الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی الکرکی ح وما اخبرنا به جم غفیر من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی
ابو الشیر وداود ابن عمر امی الشیخ الاجل عبد الله بن الشیخ الاعظم جابر العاملی وخالی مولانا محمد قاسم عن جدی شیخ الطائفة

فی عصر الشریف مولانا درویش محمد ابن شیخ الزاهد العالم البذل ذی الکرامات العالیه حسن العاملی النظری الاصفهانی
ح وعن الشیخ الاعظم جابر العاملی هما عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی انار الله تعالی برهانهم وما اجازنا
فی الصغر الشیخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشیخ نور الدین وما حدثنا واخبرنا به السید الاجل الاعظم العابد الزاهد
العلامة الامیر شرف الدین علی المشعشعی الحسینی عن السید الاجل الامیر الاعظم محمد بن الشیخ الاجل الاعلم الحسن بن شیخ
الطایفه محصره زین الملة والحق والحقیقة والدین جمیعا عن الشیخ الاعظم الحسن العاملی عن شیخ الاسلام والمسلمین
الحسین بن عبد الصمد ح وعن السید الاجل عن الفاضل العالم الزاهد المجاور لبیت الله تبارک وتعالی میرزا محمد
الاسترآبادی عن الشیخ الاجد ابراهیم عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی قدس الله ارواحهم ح
وما اخبرنا به الشیخ الاجل جابر بن عباس الحنفی وجماعة عن الشیخ عبد النبی الجزایری عن السید المحقق المدقق محمد بن السید علی
ح وعن جماعة کثیرة منهم السید الاجل عبد الکریم العاملی عن السید محمد بن السید علی عن ابیه الشهید الثانی وعن
السید محمد بن علی مولانا عبد الله عن المولی الاجل الاعظم الازهد البرهانی مولانا احمد الاردبیلی عن مشایخه عن الشهید
الثانی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وما اخبرنا به الشیخ الاجل محمد النبهانی عن اربعین من مشایخنا عن الاربعین
الی شیخ الطایفه بل المشایخ الثلثة علی ما هو المسطور فی رساله فی الاجازات ولما کانت الکتب الاربعه بل اکثر کتب
الحدیث متواترة لم اذکرهم بل لا اذکر الا التیمن والتبرک ناسیا ما سلف وعن الشیخ نور الدین الکرکی عن الشیخ
نور الدین علی بن هلال الجزایری عن الشیخ الاعظم جمال العارفین والزاهدین احمد بن فهد الحلی عن الشیخ الاجل زین الدین
علی بن خازن الحایری عن شیخ علمائنا المحققین وافضل فضلائنا المدققین الشهید السعید محمد بن مکی العاملی قدس ارواحهم
ح وعن الشیخ حسن عن السید نور الدین علی بن السید حسن والشیخ حسین والسید نور الدین بن فخر الدین الهاشمی والشیخ احمد
بن سلیمان وغیرهم من مشایخه عن الشهید الثانی عن الشیخ نور الدین علی المیسی عن ابن عم الشهید الاول الشیخ شمس الدین
محمد ابن داود الشهیر بابن المؤذن الجزینی عن الشیخین الاجلین ابی طالب محمد وضیاء الدین علی تجلی الشهید عن محمد بن مکی
رضی الله عنهم ح وعن ابن المؤذن عن السید علی بن دقماق عن الشیخ شمس الدین محمد بن شجاع القطان عن الشیخ
ابی عبد الله المقداد بن عبد الله السیوری عن الشهید وعن ابن المؤذن عن الشیخ العز الدین المعروف بابن العشرة عن
الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی عن الشهید ح وعن ابن المؤذن عن الشیخ ابی القاسم علی بن طی
عن الشیخ شمس الدین العریضی عن السید حسن ابن ایوب عن الاعرج عن الشهید رضی الله تعالی عنهم عن جم کثیر من الفضلاء
الاخیار والعلماء الابرار منهم الشیخ الاعظم فخر المحققین ابی طالب محمد بن العلامة وسید المحققین عمید الملة والدین عبد المطلب
بن الاعرج والسید الاعظم الاجل العلامة تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیة الحسینی الدیباجی والسید
الاجل الاعظم ابی طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبی والسید الکبیر الفاضل نجم الدین هبة بن سنان المدنی والشیخ
المحقق العلامة طلب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدین محمد بن محمد الشیرازی شارح المطالع والشمسیة الشیخ العالم

الادیب رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحیی المعروف بالمزیدی والشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المصارآبادی
عن الشیخ الاجل الاعظم آیة الله فی العالمین جمال الملة والحق والعقیقة والدین علامة العلماء المحققین الحسر العلامة بن الشیخ
سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی ح وعن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد
الصهوتی عن الشیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر من الحسام من السید حسن بن ابی
عن السیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله وعمید الدین عبد المطلب ابنی الاعرج والشیخ فخار الدین محمد عن العلامة وعن
نجلی الشهید عن السید تاج الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید نجلی
عن السید بن عبد الله وعبد المطلب والشیخ فخار الدین عن العلامة ح وعن الصهوتی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین
علی بن عبد الحمید النیلی عن الشیخ فخار الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن علی بن طی عن الشیخ محمد بن عبد الله
الغرضی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخار المحققین عن العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین
بن معیة عن جم غفیر من علمائنا منهم العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین بن وولده الشیخ فخار الدین
وولد ولده الشیخ ظهیر الدین محمد بن الحسن بن المطهر وان روی ظهیر الدین عن السید ایضا کما مثاله ومنهم العالم البارع
عبد الدین عبد المطلب ابن الاعرج الحسینی والسید الجلیل کمال الدین یوسف ابن نادر حماد الحسینی والسید السعید جلال الدین
جعفر بن علی الحسینی والسید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار الموسوی والسید الاعظم رضی الدین ابو القاسم
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم طاوس الحسنی وابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن معیة
والسید السعید صفی الدین محمد الموسوی والسید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاوی الحسینی والسید
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشاه الحسینی الخرزی والسید العظیم فخار الدین احمد بن علی بن عرقة
الحسینی والسید الاعظم مجد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی والسید الفقیه عز الدین ابی الفتح بن الدهان
الحسینی والشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید والشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم جملات والقاضی السعید تاج الدین
ابو علی محمد بن محفوظ بن وشاح والعدل والامین جلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی والشیخ الامین
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروة الحلی والشیخ السعید مهذب الدین محمد محمود بن یحیی بن محمود بن سالم
الشیبانی الحلی والشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی والشیخ العالم شمس الدین محمد بن الغراء
ابی المفوز الکوفی والشیخ العلامة نصیر الدین علی بن محمد القاشی والشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المزیدی
والشیخ السعید جمال الدین احمد بن محمد الحداد والشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن عنی والفقیه السعید قوام الدین
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر والشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروضی تقی الدین
الحسن بن علی بن داود الحلی صاحب کتاب الرجال ح وعن العلامة وبعضهم عن ولده فخر المحققین غرابیه سید
الدین یوسف ورئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلی والشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وسلطان العلماء

والحکما خواجه نصیر الملة والحق والحقیقة والدین والسید بن الزاهد بن البدلین رضی الدین ابی القاسم علی وجمال الدین ابی الفضایل احمد بن موسی بن جعفر بن الطاوس الحسینی والشیخ سعید الدین محمد بن جهیم الاسدی جمیعا عن السید الاعظم المرتضی امام الادبا واللباب والفقها شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی والشیخ الاجل الفقیه نجیب الدین ابی ابراهیم محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما الحلی عن المشایخ العظام والفضلاء الکرام محمد بن ادریس الحلی والشیخ الاعظم ابی الفضل سدید الدین شاذان ابن جبرئیل القمی والشیخ العبد الرشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید السعید الفقیه محیی الدین ابی حامد محمد بن ابی القاسم عبد الله بن علی بن زهره عن الثلثة المتقدمه وعن الشیخ الاعظم ابی الحسین یحیی بن الحسن بن البطریق الاسدی عن الفقیه ورئیسها عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن عن والده شیخ الطایفه ورئیسها محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن نقی الدین بن داود وعن المحقق والسید جمال الدین احمد بن طاوس وولده السید غیاث الدین عبد الکریم ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی عن السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الملة والدین الطوسی وعن الشیخ فخار الدین بن المطهر عن عمر رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر ح وعن السید عمید الدین عن ابیه السید محمد الدین ابی الفواوس وخاله الشیخ رضی الدین بن المطهر عن والده الشیخ سدید الدین یوسف والمحقق وعن الشیخ رضی الدین علی المرندی عن الشیخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشیخ کمال الدین حماد عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید والشیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما والشیخ الفقیه کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی والشیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح والشیخ الفقیه شمس الدین محمد بن صالح القیسی بکتبهم وروایاتهم ح وعن الشهید وعن الشیخ جلال الدین محمد بن محمد الکوفی عن المحقق وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وکان هذا الشیخ معمر ح وعن الشهید عن المرندی عن الشیخ شمس الدین محمد بن صالح عن السید فخار عن شاذان عن الدوریستی غرابیه عن الدوریستی عن شیخنا المفید وهذا علی الطرف وذکر محمد بن صالح انه یروی عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما وجماعة آخرین منهم السید الفقیه المعظم الزاهد رضی الدین محمد بن محمد الاوی والشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت ابن عصده الهورادی والسید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس وابوه احمد بن صالح روی له عن الفقیهین راشدین ابراهیم بن اسحق البحرانی وقوام الدین محمد بن محمد البحرانی والشیخ الفقیه علی بن فرج السوراوی بطریقهم الی الشیخ ابی جعفر الطوسی قال وروی لی ابو البرکات الصنعانی عن عربی ابن مسافر الفقیه والسید الاعظم جمال الدین احمد بن طاوس ح وعن الشهید عن السید الاجل شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن ابیه الشیخ نجیب الدین محمد بن نما عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن جعفر المشهدی الحایری وعن الشیخین العالمین ابی الفرج علی بن الشیخ قطب الدین ابی الحسین الراوندی وابی الحسن علی بن یحیی بن علی الخیاط عن محمد بن ادریس وابن البطریق و

العالم المقوی ابی عبد الله محمد ابن هرون المعروف والشیخ الفقیه عبد الله بن حمزه الطوسی والشیخ
المقوی جعفر بن محمد ابن محمد بن شفره الحاصی عن قطب الدین والسید الاعظم ضیاء الدین فضل الله ابن علی الراوندی
الحسینی والشیخ الاجل جمال الدین ابو الفتوح الخزاعی الزاری المفسر والشیخ الاعظم السعید سدید الدین محمد بن علی الحمیصی
الشیخ الاجل الاعظم العلامه امین الدین ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی جمیع کتبهم وعن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخ الزاهد
ابی الحسین ورام بن ابی فراس کتابه المعروف ح وعن محمد بن جعفر عن ابن البطریق بجمیع کتبه وروایاته ح وعن
محمد بن جعفر عن محمد بن هرون بکتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه ابی عبد الله الحسین ابن احمد بن لاه وعن الشریف
الاجل شرفشاه بن محمد بن زیاده والشیخ ابی الفضل شاذان بن جبرئیل عن الشریف محمد المعروف بابی الشریف
الجلیل البجری عن البصروی کتاب المفید فی التکلیف ح وعن الشیخ یحیی بن سعید عن السید محی الدین بن زهره عن عمه السید
الاجل عز الدین ابی المکارم حمزة بن علی بن زهره ح وعن السید محی الدین عن ابیه عن عمه ایضا بالقراءة والسماع
لتصانیف وتصانیف ابیه ح وعن الشیخ شاذان وعن محمد بن ادریس عن السید ابی مکارم حمزة بن زهرة الحسینی
بتصانیفه ح وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عریره السوراوی جمیع مصنفاته وغیره
عن الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن ابیه عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده
السوراوی وجمیع روایاته عن مشایخ الدین هم نجیب الدین بن مکی الاستر آبادی والفقیه الیامر بن هشام
الحایری والعماد الطبرسی ومحمد بن طحال المقدوی الحایری وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن
بره عن العلامه نصیر الدین عبد الله ابن حمزه الطوسی بتصانیفه وروایاته ح وعن الشیخ الاجل علی ابن سلیمان
البحرانی بتصانیفه وروایاته ح وعن والده والسیدین ابن الطاووس والشیخ سدید الدین ظهیر عن السید صفی الدین
عن الشیخ السعید الفقیه برهان الدین محمد بن علی الهدانی القزوینی تلمیذ الراوی عن الشیخ الاعظم الحافظ منتخب الدین ابی
الحسین علی بن عبد الله بن الحسن المدعو حسکا بن الحسین بن الحسن ابن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی جمیع
روایاته وما اشتمل علیه فهرسته المتضمن لاسمائنا المتاخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمه الله والمعاصرین له
ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید رضی الدین عن ابیه السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الدین محمد
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد بن یوسف العریضی العلوی
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین رضی الله عنهم ح وعن الشیخ برهان الدین عن الشیخ الاعظم العلامه
امین الدین ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی والشیخ سدید الدین الحمصی والسید الاجل فضل الله ابن علی الزاهد
جمیع مصنفاتهم وروایاتهم وعن العلامه عن الفضلاء الاربعه السابقه عن السید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین
راشدین ابراهیم بن اسحق البحرانی عن السید فضل الله عن الشیخ ابی علی الطبرسی بکتبه سیما مجمع البیان وجوامع
الجامع ح وعن العلامه عن ابیه عن السید فخار عن ابن البطریق والشیخ الاعظم الاجل الضابط البارع السید عز الدین

ہبۃ اللہ بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبہا و روایاتہا سیما الصحیفۃ الکاملۃ و عن السید الاجل ح و عن الشہید عن المرندی عن محمد بن صالح عن السید فخار عن عمید الرؤساء عن السید الاجل ما سیاوہ الی السید الساجدین صلوات اللہ علیہ و عن العلامہ عن ابیہ عن الشیخ مہذب الدین بن بروہ عن العاصی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیہ ابی الحسین قطب الدین الزوایدی جمیع مصنفاتہ و روایاتہ و اجازاہ و عن مہذب الدین بن راوہ ایضاً عن الحسن الفضل بن الحسن الطبرسی عن والدہ بروایاتہ و مصنفاتہ ح و عن السید جمال الدین احمد بن طاوس عن الشیخ السعید سدید الدین بن ابی علی الحسن بن حسوم جمیع کتب اصحاب السالفین و روایاتہم و اجازاتہم و مصنفاتہم و عن والدہ عن السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی الخیاط عن الشیخ محمد بن ادریس الحلی و الشیخ شمس الدین یحیی بن البطریق و الشیخ نصیر الدین عبد اللہ بن حمزہ ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتہم و مصنفاتہم و عن الشیخ الخیاط عن الشیخ المعمر محمد بن ہرون بن الکیال جمیع روایاتہ ح و عن السید عن شاذان عن الفقیہ عبد اللہ ابن عمر الطرابلسی عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی و السید المرتضی ح و عن القاضی عن الشیخ الفقیہ ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراکی عنہما رضی اللہ عنہما ح و عن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیہ عبد اللہ ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی و السید المرتضی ح و عن القاضی عن الشیخ الفقیہ ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراکی عنہما رضی اللہ عنہما ح و عن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیہ عبد اللہ ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد العزیز ابن نحریر ابن البراج بکتبہ و روایاتہ عن السید بن الاجلین المرتضی و رضی الدین بکتبہما و روایاتہما ح و عن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح علی بن عبد الجبار الطوسی عن السید ابی تواب بن الداعی عن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز الدیلمی جمیع مصنفاتہ و روایاتہ عن السید بن و المفید ح و عن الشیخ محمد بن صالح عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الاوی الحسینی عن جدہ زید عن جدہ ابیہ الفقیہ الداعی عن الشیخ ابی الصلاح و القاضی عبد العزیز بن البراج و الشیخ سلار ح و عن الشہید عن السید شمس الدین محمد بن ابو بکر المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محیی الدین محمد بن عبد اللہ بن زہرہ عن الشیخ سدید الدین شاذان عن عبد اللہ بن عمر عن القاضی عبد العزیز ابی الصلاح الحلبی و ابن البراج ح عن القاضی عبد العزیز و عن السید محیی الدین بن زہرہ عن الشریف الفقیہ غرۃ الدین ابی الحارث محمد بن الحسین العلوی البغدادی عن الشیخ الفقیہ قطب الدین الزوایدی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد العزیز بن تحریر البراج جمیع تصانیفہ و روایاتہ ح و عن السید محیی الدین عن شاذان عن الشیخ ابی محمد عبد اللہ بن عبد الواحد و الشیخ عبد اللہ بن عمر عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الکراجکی کتبہ و روایاتہ ح و عن الشیخ الفقیہ

ابی ریحان ابن عبد الله الجلشی عن القاضی عن الکراجکی ح وعن السید محی الدین عن ابراد یسر عن عربی بن مسافر عن السید الاجل بالصحیفة الکاملة ح وعن ابن المشاذ العبادی عن الشیخ الیاس مشام الحایری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفة ح وعن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن حمادی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن والده عن الشیخ ابی العزیز علی بن الشیخ قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر الحسینی عن ابن البراج ح وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید الاعظم الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید الحسینی عن النجات شروالطوسی وسلار ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی عن ابیه عن جده عن ابن ادریس عن الشیخ جمال الدین الحسن بن هبة الله السوراوی وجمیع مصنفاته ح وعنه عن ابیه علی عن والده شیخ الطایفة جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن العلامة عن ابیه السید احمد بن یوسف العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشیخ ابی العباس احمد بن علی النجاشی کتابه فی الرجال واسانیده الی الکتب الی الایمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ح وعن الشهید عن الشیخ الفقیه النصایح جلال الدین الحسنه بن احمد بن الشیخ حبیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما عن ابیه عن ابیه عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن الحال المقدری عن الشیخ ابی علی عن شیخ الطایفة ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جده فخار عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی ح وعن الشهید عن المریدی والمطار آبادی عن ابن داود عن الشیخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الاکبر عن عربی بن مسافر عن الشیخ الیاس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفة ح وعن العلامة عن ابیه عن السید احمد العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله عن السید ذی الفقار عن الشیخ ابی جعفر ح وعنه عن ابن طاوس عن ابن زهره عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن ابیه عن الفقیه علی بن الفرج عن الحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن الشیخ الفقیه شمس الدین علی بن تابت عن الفقیه عن ابن مسافر عن السید الاجل والحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفة ح وعنه عن محمد بن ابی البرکات الصنعانی عن عربی بن مسافر عنهما عنه عن ابیه ح وعنه عن السید الفقیه ضیاء الدین محمد الاوی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن ابیه ح وعنه عن ابیه ح وعنه عن ابن زهره عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب عن الطوسی ح وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحکماء خواجه نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسین الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السید ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن العلامه و ابیه عن السید علی بن طاوس
عن الشیخ حسین بن احمد السوره وی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه و ابیه عن
السید علی بن طاوس عن الشیخ علی بن الخیاط عن عربی بن مسافر عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن
کمال الدین بن حمادی عن السید غیاث الدین و محمد بن صالح عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الحسین ابن
احمد عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه عن ابیه عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی عن ابی الفرج علی
بن قطب الدین الراوندی عن محمد بن الحلی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین بن زهره عن ابن البطریق
عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السعید محی الدین بن زهره عن
ابن البطریق عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین
بن زهره عن الشیخ رشید الدین بن شهر آشوب عن السید ابی فضل الداعی بن علی الحسینی و السید ابی الرضاء
فضل الله بن علی الحسینی و عبد الجلیل بن علیس و ابی الفتوح احمد بن علی الرازی و محمد و علی و بنی عبد الصمد النیشابوری
و محمد بن الحسن السوهانی الفقیه الصالح الثقه و ابی علی الطبرسی و جماعه غیرهم عن الشیخ ابی علی و عبد الجبار المقرء
عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین بن علی
الحسینی عن الفقیه قطب الدین عن محمد بن علی الحسن الحسینی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن شاذان بن
عن الطبری و ابی غالب عبد القاهر بن حمویه القمی و الطبری عن ابی علی و ابن حمویه عن الفقیه حکم بن بابویه القمی عن
شیخ الطایفه وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن والده عن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخین الاجلین الحسین بن هبة الله
بن وطبه و ابی البقاء هبة الله بن نما عن ابیه علی عن ابیه ح وعن نجم الدین عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن ابیه
قطب الدین عن محمد بن الحسن عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن السید ضیاء الدین فضل الله عن السید
ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن الطبری عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن العلامه عن ابیه و المحقق و السید بن ابنی طاوس عن السید فخار عن
عن شاذان عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد الدورستی عن المفید شیخ الفضلا محمد بن محمد بن نعمان و عن الدور
بستی عن ابیه عن الصدوق ابن بابویه القمی ح وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن
السید صفی الدین المرتضی بن الداعی الحسینی عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدورستی
عن ابیه عن الصدوق ح وعنه عن ابیه عن ابی الفرج عن السید بن الاجلین ناصح الدین ابی جعفر محمد و السعید
مین الدین ابی القاسم المرزبان بن الحسن بن محمد الدورستی عن ابیه عن الصدوق ح وعن السید محی الدین
بن زهره عن عربی بن مسافر عن الیاس بن هشام عن السید الموفق ابی طالب بن مهدی السلیقی العلوی
عن شیخ الطایفه ح وعن السید ابی یعلی الجعفری و الشیخ ابی جعفر الدورستی عن الصدوق ح وعن السید

السید محی الدین بن زهره عن ابی المکارم حمزه بن زهره عن الشیخ المسکین ابی منصور محمد بن الحسن بن المنصور النقاش
عن ابی الوفا الموصلی الحسینی المحمدی عن شیخنا الصدوق محمد بن بابویه وهذا اعلی الاسانید ح وعن السید محی الدین
عن الشیخ ابن ادریس عن الشیخ عربی بن مسافر عن الرئیس عمید الرؤسا بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن الشیخ ابی
عبد الله المفید محمد بن محمد بن نعمان ح وعن السید محی الدین عن السید عز الدین محمد بن الحسن الحسینی عن الفقیه قطب الدین
عن السید ابی الصمصام عن المفید بکتبه وروایا ح وعن الشیخ نجم الدین عن ابیه عن محمد بن جعفر المشهدی عن النقاش
الموصلی عن السید ابی الوفا المحمدی عن المفید ح وعن ابیه عن علی بن بحیا الخیاط عن ابن مسافر عن عمید الرؤسا
یحیی بن علی بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن شیخنا المفید ح وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوی عن ابن
قدامه عن السیدین الاجلین المرتضی والرضی جمیع مصنفاتهما وروایاتهم ح وعن السید غیاث الدین عن خواجه
نصیر الدین محمد بن محمد عن ابیه عن السید فضل الراوندی عن سلمه بن احمد المحلطی عن ابی عبد الله بن ابی
غانم العصمی عن السید المرتضی رضی الله عنه ح وعن السید قیاس الدین عن القاضی عبد الله ابن محمود عن السید
الاعظم العالم الربانی کمال الدین حیدر بن محمد بن زید الحسینی عن محمد ابن علی بن شهر آشوب عن المنتهی بن
بن ابی زید عن ابیه عن السید رضی بکتبه وروایاته سیما کتاب نهج البلاغه ح وبالاسانید عن ابن شهر آشوب عن
السید ابی الصمصام عن المفید والسیدین والطوسی والنجاشی وعنه عن السید وابی عبد الله محمد بن علی الحلوانی
عن السید المرتضی جمیع تصانیفه وروایاته وعن السید الرضی بکتبه وروایاته ح وعن السید محی الدین عن
السید عز الدین عن الشیخ قطب الدین عن السیدین الاجلین المرتضی والمجتبی بنی الداعی عن ابی جعفر الدوریستی
بستی عن الصدوق والسیدین الرضی والمرتضی رضی الله تعالی عنهما وعن ابن نما عن المشهدی عن المازندرانی
عن المنتهی عن ابیه ابی زید البحرانی عن السیدین الرضی المرتضی ح وعن ابن نما عن محمد بن جعفر عن عبد الله
ابن جعفر الدوریستی عن جده عن المرتضی والرضی والصدوق ح وعن ابن نما عن الخیاط عن السید
شرفشا الافطسی عن الشیخ ابی الفتوح الرازی عن القاضی الفاضل حسن الاسترآبادی عن ابن قدامه عن
السیدین ح وعن ابن نما عن الشیخ ابی الفرج عن عبد الرحیم بن احمد بن الافوه البغدادی عن الشیخ ابی
غانم العصمی الهروی الیشعی الامامی عنهما ح وعن الخیاط عن الشیخ علی بن الهروی الکاتب عن الحسن بن عبد
ابن عبده عن ابی السعادات احمد بن الماطوری العطاردی عن ابن قدامه عنهما ح وعن الشیخ محمد
بن صالح عن رضی الدین الادی الحسینی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی
عن الشیخ والسیدین ح وبالاسانید المتواتره عن المحقق وسدید بن مطهر ونجم الدین بن نما وغیرهم
سند الصحیفه الکامله عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما عن الشیخ محمد بن جعفر المشهدی سماعه عن
السید بهاء الشرف یقرأ الشریف الاجل نظام الشرف ابی الحسن العریضی وقرأته علی ابیه وعلی الشیخ

الفقیه بهبة الله ابن نما والشیخ المعز جعفر بن ابی الفضل بن شعرة والشریف ابی القاسم بن زکی العلوی والشریف ابی الفتح ابن الجعفری والشیخ سالم بن قتاروه جمیعا عن السید بهاء الشرف لبنده المسطور فی اول الصحیفة الکاملة زید وال محمد وابجیل اهل البیت والدعاء الکامل ح وعن الشیخ الاجل نجیب الدین بن نما عن الخیاط عن الشیخ غریب بن مسافر عن السید الاجل عن الشهید عن المزیدی عن الشیخ جمال الدین محمد بن صالح وغیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخار عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الروساء هبة الله بن حاجب عن السید الاجل ح وعن السید فخار عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن هرویه المعروف بابن الکمال عن ابی طالب حمزة بن شهریار عن السید الاجل ح وعن السید فخار عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه ح وعن ابن ادریس عن العماد الطبری والیاس بن هشام الحایری وابن رطبة السوراوی وغیرهم عن السید ذی الفقار بن معبد والشیخ ابی علی عن شیخ الطایفة ح وعن ابن ادریس وابن شهرآشوب وشاذان عن عبد الجبار المقری وابی علی عن شیخ الطایفین ح وبالاسانید المتواترة عن شیخ الطایفة عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن عبید الله الغضایری عن ابی المفضل ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن والده ابی جعفر القاسم عن خاله تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد ابن معیة عن ابیه السید مجد الدین محمد الحسن معیة عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن جده عن شیخ الطایفة ح وعن السید تاج الدین عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن الداوی عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی الرضا فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیخ الطایفة باسانید المتکثرة عن الامام سید الساجدین علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله وسلامه علیهما ح عن السیدین ابنی طاوس عن الشیخ حسین بن احمد السوادانی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن شیخ الطایفة ح وعنهما عن علی بن یحیی الخیاط الحلی عن یحیی بن مسافر العبادی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه وعنهما عن الشیخ الفاضل اسعد بن عبد القاهر الاصبهانی عن الشیخ ابی الفرج الرادیدی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن المحسن الحلبی عن شیخ الطایفة محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم بکتبه وروایاته وروایاتهم سیما کتاب هدایت الاحکام والاستبصار وفیهما ستة عن العلماء الاخیار عن الجماعة کثیرة منهم شیخ الطایفة ومنهما فی العلوم العقلیة والنقلیة ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفید وابو عبد الله الحسین بن عبید الله الغضایری وابو الحسین جعفر بن الحسن بن حسکه وابو ذکریا محمد بن سلیمان الحمدانی وغیرهم عن الصدوق ورئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی بکتبه وروایته سیما کتاب من لایحضره الفقیه وعن شیخ الطایفة عن جماعة کثیرة منهم المفید وابن الغضایری واحمد بن عبدون عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی وعن ابیه غالب احمد بن محمد الرازی وابی عبد الله احمد بن ابراهیم الصیم ابی المعروف بابن ابی رافع وابی محمد هرون بن موسی

التلعکبری و ابی الفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی جمیعا عن شیخ علمائنا الربانیین ثقة الاسلام
ورئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب والکلینی الرازی بکتبه سیما الکتاب الکافی المشتمل علی خمسین کتابا
لم یصنف فی الاسلام مثله باسانیده المثبته فیه الایمة المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین واشرف الاولین
والآخرین عن الله تبارک وتعالی رب العالمین ومنهم عنه الصلوات الله علیهم اجمعین عن جبرئیل عن الله تعالی
وعن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات والارض وعن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن الله
تعالی رب العالمین فکل کتاب صنفه علمائنا اوردوه فهو داخل فی هذه الاسانید الا ما شذ واما کتب
العلامة فعن العلامة عن ابیه عن السید صفی الدین بن معد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراهیم ابن اسحق
البحرانی عن السید فضل الله الراوندی عن الشیخ ابی المظفر عبد الواحد بن احمد بن محمد بن رشید السکری باصبهان
فی داره بجلة شیرکان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شوبه عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن اسمعیل البخاری
بصحیحه ح وعن السید رضی الدین بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن رشید الدین بن
شهرآشوب المازندرانی عن ابی عبد الله محمد القرادی عن عبد الغفار النیشابوری عن ابی احمد الجلودی
عن ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه عن ابی الحسین مسلم بن الحجاج لصحیحه ح وعن العلامة عن ابیه
عن الشیخ علی بن محمد المنذانی الواسطی عن ابیه عن امین الحضرت هبة الله عن ابی علی ابن المذهب عن احمد بن
جعفر بن احمد ابن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیه احمد بن حنبل بمسنده ح وعن ابیه عن علی بن محمد
المنذانی لفر القاضی الحسن بن ابراهیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الهاشمی عن
ابی علی اللؤلؤی عن ابی داود السجستانی بمسنده ح وعن العلامة عن ابیه عن المنذانی عن القاضی
ابی طالب الکتابی عن ابی طاهر الباقلانی عن عبد الغفار عن ابی علی الصحاف عن ابی علی الاسدی عن
احمد بن محمد النسائی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبحی لموطائه ح وعن الشیخ ابی زکریا
یحیی بن البطریق عن میسر الاحل عن الشریف الخطیب ابی حیدرة الهاشمی الهاشمی عن الحمید بالجمع بین الصحیحین
للبخاری ومسلم ح وعن ابن البطریق عن عبد الله بن منصور الباقلانی عن الحسن بن زریق بالجمع بین
الصحاح الستة للبخاری ومسلم والترمذی والسجستانی ومالک بن انس وزرین العبدری وعن السید فخار
بن معد الموسوی عن المنذانی عن ابی القاسم ابن الحسین عن القاضی ابی عبد الله القضاعی بکتابه الشهاب
فی الحکم والاداب من کلام سید المرسلین صلی الله علیه واله والطرق الی هذه الکتب اکثر من ان تحصی
ح واما کتب القرائة فعن الشهید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید
رضی فتاده عن عمر بن معن عن محمد بن عمر الطرطبی عن علی بن محمد المالقی عن عبد الله بن سهیل عن الشیخ
ابی عمرو الدانی بکتاب التیسیر فی القرائة السبع ح وعن الشهید عن الشیخ جمال الدین احمد الکوفی

عن الشیخ محمد المصری عن الشیخ زین الدین علی المزبی عن الشیخ عزالدین حسین بن قتاده المدنی عن الشیخ مکین الدین یوسف بن عبدالرزاق الانصاری عن ناظم الشاطبیه المعروفه بحرز الامانی ح وعن السید فضل الله الراوندی الحسینی عن ابی الفتح ابن ابی الفضل الاخشیدی عن ابی الحسن علی بن القاسم الخیاط عن عمر بن ابراهیم الکسائی عن الشیخ جمال الدین احمد بن موسی بن مجاهد فی القراءة السبع ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف بن حماد وعن السید رضی الدین بن قتاده عن ابی حفص التبریزی عن قاضی بهاء الدین عن ضیاء الدین یحیی بن سعدون القرطبی عن الشیخ عبدالرحمن عساب بن مکی بن ابی طالب المقری بکتاب الموجز فی القراءات ورعایت فی التجرید وسایر کتبه فی القرارت ح وعن السید محی الدین بن زهره عن عمه حمزه زهره عن ابیه عبدالله بن زهره عن الشیخ ابی عبدالله الحسین بن عبدالاحد القصیری بکتاب التهذیب فی القراءات السبع ح وعن السید محی الدین عن الشیخ المقری علم الدین ابی الفتح العلیمی عن الشیخ علی بن البرکات بن خلیفة الحدداعن الخطیب عبدالواحد بن علی الشیخ ابی الحسن علی ابن احمد المعری المعروف بابن البناء بکتاب التذکار فی القرارت السبع ویعقوب الی غیر ذلک من کتب القرارت وغیرها ذکرنا من الطرق الی الکتب التی ذکرناها واما کتب اللغة فمن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین الحسین بن برده عن محمد بن الحسین بن علی بن محمد بن الحسن بن علی بن عبدالصمد التمیمی النیشابوری عن ابیه عن الادیب ابی منصور بن القاسم الیشکی عن ابی النضر اسمعیل بن حماد الجوهری بکتاب الصحاح فی اللغة ح وعن السید فخار عن ابی الفتح محمد بن المسدا عن ابی منصور موهوب بن احمد بن الخضر الجوالیقی عن الخطیب ابی زکریا التبریزی عن محمد بن الجواهری عن ابی بکر بن التجراح عن ابن درید بکتاب الجمهره وسایر مصنفات وروایات واخبارات ح وعن السید فخار عن ابی الفتح عن الرئیس ابی عبدالله الحسین بن محمد بن عبدالوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن مسلم العدل عن ابی القاسم اسمعیل بن اسعد سلیمان بن سعید عن ابی بکر محمد بن القاسم بن بشار الانباری عن ابیه القاسم عن عبدالله بن محمد الرسعی عن ابی یوسف یعقوب بن اسحق السکیت الشهید المتشیع بکتاب اصلاح المنطق وکان من خصیص اصحاب ابی جعفر الجواد وابی الحسن الهادی صلوات الله علیهما روای عنه تغلب ح وعن السید فخار عن عبید الدوسی ابی منصور هبة الله بن ایوب عن ابن الغفار عن سعید الخیر عن محمد بن محمد المطری عن جدی ابی نعیم احمد بن عبدالله الحافظ الاصبهانی المقبول عند الخاصه والعامه وله کتب منها کتاب حلیه الاولیاء عن محمد بن احمد بن کیسان النحوی عن ابیه القیاس تغلب احمد بن یحیی بکتبه وروایاته منها کتاب الفصیح ح وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجواليقی عن الخطیب التبریزی عن سلمان بن ایوب الرازی عن احمد بن فارس بکتبه سیما کتاب مجمل اللغة ح وعن ابیه عن السید فخار

عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الحوالبقی عن الخطیب التبریزی عن الوزیر ابی القاسم المغربی عن ابی
عبد الله بن محمد الهروی بکتبه سیما الغریبین له ح وعن السید فخار عن عمید الرؤساء عن ابن القصار
عن محمد بن محمد عن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبدوس عن الحسن بن عبد الغفار النحوی
عن محمد بن السری عن الحسن السکری عن ابی اسحق الزیادی عن ابی سعید عبد الملک الاصمعی بکتبه ح
وعن العلامه عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن الموفق ابی
عبد الله احمد بن شهریار الخازن عن ابی محمد عبد الله بن احمد بن الخشاش النجوری اللغوی المعروف بکتبه
وروایاته ومقروآته من کتب الادب والتفاسیر والاحادیث وغیرها ح وعن ابیه عن السید
فخار عن ابن المنداتی عن ابن الحق البقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلاء بن سلیمان المعرّی بکتبه
وروایاته ح وعن والده عن الشیخ بن کرم بن الجوزی عن ابن الحوالبقی عن الخطیب التبریزی عن ابی
العلاء المعری وابی القاسم عمر بن ثابت الثمانینی وابی الحسن بن عبد الوارث بجمیع کتبهم وروایاتهم ح
وعن الثمانینی عن ابی الفتح بن جنی بجمیع کتبه وروایاته سیما عن الخاصه ح وعن الزجاج بجمیع کتبه ح
وعنه عن ابی العباس المبرد بجمیع کتبه ح وعنه عن المازنی ابی عثمان بجمیع کتبه ح وعنه عن الجرمی
بمصنفاته ح وکذا عن ابی الحسن الاخفش عنه تصانیفه ح وعنه عن سیبویه بکتبه سیما الکتاب اللقط الکتاب
اسم الکتاب سیبویه منه ح وعنه عن الشیخ الاعظم الخلیل بن احمد بکتبه وروایاته ح وبالاسانید المتواتره
عن الصدوق محمد بن بابویه عن الخلیل الامامی الثقه بکتبه وروایاته عن الخاصه عن الائمه المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین ح وعن العلامه عن نجم الدین الکاتبی عن اثیر الدین المفضل عن الابهری جمیع روایاته ومصنفاته
وکذا عن افضل الخونجی ح وعنهما عن فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی بمصنفاته وروایاته فلیروه لا غیر
ادام الله تبارک وتعالی تأییداته وتوفیقاته هذا الکتب وغیرها تمام اذکره ماختصارا من الکتب التی
صنف فی الاسلام سیما کتب التفاسیر والاحادیث عنی واخذ علیه ما اخذ علی من الاحتیاط فی الروایه و
الفتوی من العمل ولا یفتی الا بالاجود فانه لا یضل سالکه سیما الیوم فان السبیل منحصر فیه الا ما یکون واضحا
کصلوة الجمعه فی زمان الغیبه مع انی احتیاط فیها ایضا مع ان وجوبه کالمتیقن عندی وامثال
وجوب السوره او استحبابه وکذا السلام والقنوت فان الظاهر ان امثالها من المتشابهات والاحتیاط
فیها ان لا یترکها ولا یفتی بالوجوب ولا الاستحباب کما یری من علی ثم انی اوصیه ونفسی الخاطئه بتوی الله
تبارک وتعالی فانها وصیته الله تعالی فی الاولین والآخرین وایاه مراقبته والاخلاص له فی العلم والعمل فان
الناس کلهم هلکی الا العالمین والعالمون کلهم هلکی الا العاملین والعاملون کلهم هلکی الا المخلصین والمخلصون علی
خطر عظیم وان یقرء کل یوم من القرآن العظیم جزوا بالتدبر والتفکر ون بلاحظ فی کل یوم وصیته مولانا

امیر المومنین لابنه ابی محمد الحسن سید شباب اهل الجنة اجمعین التی مذکورة فی نهج البلاغة وان لیل ها و بوصایا الآخر و بوصایا باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین وان لا یترک الریاضیات والمجاهدات کما قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین وعلیه ان یتدبر فی الاخبار الواردة فی الاخلاق المرضیة فی الاطوار الرذیلة والاجتناب عنها وعلیه بالمداومة بالدعوات وان یسئل منه تعالی ان یجعله من اولیائه الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ثم المامول منه ان لا ینانی حیا ومیتا سیما فی مظان اجابة الدعوات وعقیب الصلوات نمقه بمیناه الدائرة احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وعترته الطیبین الطاهرین

ملا اخوند ملا محمد صالح مازندرانی ابن احمد از مشاهیر علماء اعاظم افاضل اکابر بوده و از تلامذهٔ اخوند ملا محمد تقی مجلسی و دختر مجلسی عیال او بوده و در بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته بنحوی که اگر چیزی میخواست نوشته باشد کاغذ مقدورش نبوده بلکه بر روی استخوان و چوب می نوشت گویند که فقر ملا محمد صالح بنحوی بود که از شدت کهنگی لباس بمجلس درس از کثرت حیا حاضر نمی شد بلکه در بیرون مدرس در گوشه می نشست و صدا را می شنید - و انچه تحقیق میکرد و بر برگ چنار می نوشت و مردم مجلس درس را گمان اینکه او فقیر است که برای تکدی و اعانت خلق بدانجا حاضر میشود تا انکه روزی از ایام مسئله بر استاد که ملا محمد تقی مجلسی باشد مشکل شد انحلال آن اعضال را بروز دیگر انداختند روز دوم نیز ان اعضال بر حاضران منحل نگردید بروز سوم انداختند در این اثنا یکی از اهل مجلس درس گذارش بمدرسه افتاد دید که ملا صالح عبا را بر خود پیچیده بر برگ چنار بسیار مستوده کرده و پیش روی او ریخته این شخص بر او وارد شد ملا صالح برای اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد پس این شخص دو سه برگ چنار برداشته دید که در آنها حل این اعضال شده روز سوم بمجلس درس رفتند کسی حل این مفصل ننموده آن شخص تحقیق کرد ملا محمد تقی تعجب کرده اصرار داشت که این تحقیق از تو نیست آخر الامر ان شخص ابراز انمعنی کرد و کشف حال ملا محمد صالح نمود اخوند مجلسی نگاه کرد دید که ملا محمد صالح در بیرون نشسته معجلا فرستاد و لباسی از برای او حاضر ساخت و او را بمجلسی خواست و تحقیق آن اشکال را از و شفاها شنیدند پس برای او رسوم و رزق معینی قرار داد تا اینکه ملا محمد صالح را میل بانقطاع کشید منقطعه خواست روزی آن منقطعه از اخوند کفشی مطالبه کرد اخوند ملا صالح کفش گرفت و بهمراه بمجلس درس برد ملا محمد تقی در اثنار درس نظرش بر کوشه کفش افتاد دانست که ملا محمد صالح را میل بزواج است بعد از انقضاء درس ملا محمد صالح را نگه داشت تا اینکه خلوت شد او را همراه خود بانذرون خانه برد و دختران خود را بر او عرض کرد که هر یکرا که خواهی قبول کن ملا محمد صالح یکی را قبول کرد و ملا محمد تقی در هما نساعت

از ازدواج او در آورد و او را کتاب خانه خود منزل داد رضوان الله علیهما پس طلاب علوم حقه حقیقیه مبادا که از فاقه و فقر ملول گردند و از اعایق تحصیل دانند بلکه خدا تعالی را قدرت تامه است و فقر را غنا مبدل می سازد با اینکه فقر زینت علم است **و دیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظ بود بنحویکه هر روز که بخوانه استادش برای درس میرفت در خانه او ورقی در امید انسته بر بالای در خانه نوشته بود که این خانه استاد ست زمانی بمنبر بالا میرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس پس ساکت شد زمانی بسکوت گذشت فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرض کرد که گه والقرآن الحکیم را فراموش کردی از منبر پائین آمد نزد فراموش نمودی پس از منبر بزیر آئید تا من بروم بر منبر و موعظه نمایم پس ملا محمد صالح بزیر آمد و آقا محمد هادی بر بالای منبر رفت و موعظه کرد **مجلد** ملا محمد صالح با آن قلت حافظه از اکابر و افاضل دوران شد از قلت حافظه طالب علم مبادا که مایوس گردد بلکه همت را عالی کند و سعی کند چنانکه ملا سعد تفتازانی به پسر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه که را در نظر آوردی گفت مرتبه تو در نظر آوردم ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق را در نظر آوردم باین مرتبه رسیدم تو که مرتبه مرا در نظر آوردی چیز نخواهی شد **ایضاً** معروف که سکاکی کارد گر بود پس در مدت یکساله با نهایت استادی یکقبضه کارد خوب ساخت برای سلطان برد سلطان با او صحبت میداشت پس ملائی وارد شد سلطان بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت و از صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حال را بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همه صنایع بهتر است از کارد گری برداشت و طلب علم نمود و نزد استادی رفت استاد گفت که عبارتی بتو میگویم امروز و امشب بسیار مداومت کن و صباح آنرا در نزد من بگذران و آن عبارت این بود قال الشیخ ابو حنیفه جلد الکلب یطهر بالدباغ سکاکی ان عبارت را دو ان شبانه روز تقریبا بقدر هزار دفعه تکرار نمود صباح نزد استاد رفت و بر استاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشیخ ابو حنیفه یطهر بالدباغ استاد بخندید و گفت تو قابل تعلیم نیستی پس سکاکی دست از طلب برداشت و از خود مایوس شد و مدت یکسال سیاحت کرد پس رسید بجائی که چشمه از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند و میچکد و در زیر آن سنگی بود که از آن قطرات بمرور در او سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نرمی سنگ بان صلابت را بمرور ده و سوراخ کرده و قلب من صلب تر از سنگ نیست بار دیگر سکاکی بطلب علم رفت تا اینکه جامع و فاضل و صاحب تالیف شد و این در سن کهولت واقع شد الحاصل آخوند ملا محمد صالح بن احمد مازندرانی از اعیان علماء است و حاشیه بر معالم الاصول نوشته و شرحی نیز بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته و شرح زبده شیخ بهتر از سایر کتب اوست و حواشی بر کافی

کلینی نوشته وخوب هم نوشته است آقا محمد هادی پسر ملا صالح مازندرانی سابق الذکر است واو نیز از مشاهیر فضلاست وتالیفات مفیده دارد مانند شرح فارسی عن معالم وشرح فارسی بر شرح شمسیه و شرح فارسی بر شافیه صرف ابن حاجب وترجمه قرآن باتمام ونزول وبدو نیک استخاره بآیات قرآنیه واو قاضی بیضاری را قاضی سوادی نام نهاد. وشان ونزول او نهایت مشهور بین الناس است و فی الحقیقه خوب نوشته است وسبب نوشتن ازینجهت بود که آقا هادی از ارصرع داشت ویا از سکته داشت وقتی غش نمود وطولی کشید پس مردم را گمان آن شد که او فوت شد او را بقبرستان برده دفن کردند واحتیاطاً قمش بر بالای دهن او گذاشتند ویکمرتبه قمش را از قبر برآورده که اگر بهوش آید نفس کشی برای او باشد ویا فریاد کند پس او بعد از دفن بهوش آمد ودید در میان قبر است پس نذر کرد که اگر بسلامت از قبر برآید قرآن را ترجمه کند وشان نزول بنویسد پس فریادی کرد وشتربانی در آن قبرستان منزل کرده بود شتر در حول قبر میچرید یکمرتبه شتر از آن صدای قبر که از قمش برمی آمد م کرد شتربان نزدیک رفت آواز از قبر شنید پس بایل شهر خبر کرد ایشان آمدند واورا از قبر بیرون آوردند بخانه آوردند پس صحت یافت وقرآن شان نزول وترجمه نوشت وفی الحقیقه مختصر مفید نوشته واین فقیر نیز در بعضی از مقامات بر شان نزول او ودقایق او حاشیه نوشته ام ودر مقام ایراد برآمدم واز جمله کرامات این بزرگوار چیزیست که از آیه انما ولیکم الله ورسوله نوشته است باین عبارت مترجم گوید که هر که مرا شناسد شناسد وهر که مرا نشناسد بگویم تا بشناسد منم هادی بن محمد صالح مازندرانی هر دو چشمم کور وهر دو گوشم کر باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی در خواب دیدم که بعبارت فصیحی که در آن قبر وضد وقتی بود ومرد پیری نشسته بود وبرادر اعز اجمندم مولانا عبد الباقی کتابی بزرگ در دست داشت ومیخواند بفصاحت وبلاغت قرآنی اما قرآن نبود پس گفتم این چه کتابیست آنمرد پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را گشودم اتفاقاً در صفحه دست راست آیه کریمه انما ولیکم الله بود وسطرهای طولانی داشت دو سطر از آن در وصف خانواده رسالت بود بیدار شدم از آن کلمات هیچ بخاطرم نماند باز همان لحظه خوابم ربوده تا گاه همان مکان شریف وهمان مصحف را دیدم باخود گفتم مکرر بخوابم این آیه را شاید بخاطر بماند پس تکرار بازدیده بیدار شدم همه از خاطرم محو شده بود بجز کلمه زوج البتول در وصف حضرت امیر المومنین ع وغریب تر آنکه بعد از چندی بآن برادرم اظهار نمودم که مصحف امیر المومنین را در خواب دیدم پیش از ذکر تفصیلی از خواب گفت که پیش ازین من این مصحف را در خواب دیدم ودر آن اسم مبارک حسنین را مشاهده کردم ومخفی نماند که آقا هادی شارح مفاتیح آقا محمد هادی بن ملا محمد صالح نیست بلکه شارح مفاتیح آقا هادی برادر زاده

ملا محسن فیض است و آن شرح مختصر است از مالک و مدارک چنانکه متن که کتاب مفاتیح باشد نیز مختصری از آنها
است و گذاشتیم لوسماه بمختصر المسالک لکان اولی **لو** اخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی اعلی الله
تعالی مجالس الرضوان از جهابذه فضلاء روزگار و صنادید علماء اخیار و زهاد و ورع و تقوی او را شعار و
تلامذهٔ شیخ بهائی زید بهاءه میباشد و از مشایخ اجازهٔ پسرش اخوند ملا محمد باقر و میرزا محمد بن حسن شیروانی
و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و غیرهم انهاست و معاصر با اخوند ملا صدری است و از تالیفات او
شرح من لایحضره الفقیه فارسی و شرح دیگر بر همان کتاب عربی و اسم ثانی روضة المتقین است و حواشی
بر اصول کافی که در حل اخبار مغلقه فی الحقیقه ید بیضا نموده و کتاب شرح صحیفه کامله سجادیه و رساله رضاع و
رساله اوزان و مقادیر و شیخ اسد الله کاظمینی در مقدمه کتاب مقابیس نوشته است که آن بزرگوار
صاحب کرامات ماهره است و اخوند مزبور خود در شرح فقیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار مرا
توفیق زیارت حیدر کرار کرامت فرمود به برکات آن بزرگوار مکاشفات بسیار بر من روی داده که عقول
ضعیفه آنرا متحمل نمیتوانند شد و ان عالم دیدم بلکه اگر بخواهم میگویم که در میان نوم و یقظه بودم ناگاه
دیدم که در سر من رای مسجد و مشهد اخیار را در غایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم بر قبر عسکریین لباس
های بهشت افگنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم و دیدم آقای ما حضرت صاحب الامر را که آمده
و بر قبر تکیه داده و روی آن بزرگوار بجانب راست پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن
جامعه بصورت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است
عرض کردم ای آقای من روحم لفدای تو باد این زیارت جد تو است و اشاره بجانب قبر نمود و آنجناب
فرمود بیا داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدر ایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم
میترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون با ذن ما باشد ما کی نیست پس اندکی
پیش رفتم و حال انکه ترسناک بودم و میلرزیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پس پیش رفتم تا نزدیک
آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس و نشین پس چون نشستم مانند
غلامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن مربع بنشین پس بدرستیکه تو زحمت کشیدی و پیاده
و پا برهنه آمدی با جمله از آنجناب با نسبه باین بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنرا فراموش
نمودم پس از خواب بیدار شدم و همانروز اسباب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدتی بود که راه مسدود بود
پس موانع رفع شده و پای برهنه و پیاده زیارت آنجناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدسه مکرر
انیز زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد و حکایت این خوابها
شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه از این جناب حکایت داشتند **امّا** مشایخ اجازهٔ اخوند

ملا محمد تقی مجلسی پس شیخ بهائی و ملا عبد الله شوستری و قاضی معز الدین محمد و شیخ یونس جزائری و قاضی ابو الوفا و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عمّ پدر اخوند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و شیخ ابو البرکات واعظ و امیر شرف الدین علی شولستانی و شیخ جابر بن عباس بخفی و شیخ محمد تیلنی که آن شیخ محمد اجازه دارد از چهل نفر و آن چهل نفر از چهل نفر و همچنین تا مشایخ ثلثه که محمد بن ثلثه اوایل باشند گوئید که در اوایل حال اخوند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتهاری برای او نبود شخصی که با خوند ارادت داشت به جناب عرض نمود که مرا همسایه است که ارادت او و سوسلوک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشرار را جمع میکند و مهمانی مینماید و بلهو و لعب و شرب خمر و نحو آن مشغولند تا صبح ایامی شود که در این باب علاج نمائید جناب فرمود که امشب ایشانرا ضیافت کن و مرا نیز وعده بخواه شاید خداوند عالم ایشانرا باین وسیله براه هدایت آورد پس آمرزا ایشانرا بضیافت خواست رئیس اشرار گفت که بچه قسم شد که تو نیز داخله در جرگهٔ ما گشتی گفت چنین اتفاق افتاد اشرار بسیار مسرور گشتند آمرزا خوند ملا محمد تقی را نیز با جناب کرد اخوند پیش از همه بخانهٔ آمرزا رفت و در گوشه نشست ناگاه رئیس اشرار با متابعان او در رسیدند و نشستند چون اخوند را در مجلس دیدن بر ایشان ناگوار آمد برای اینکه اخوند از غیر جنس و بسبب وجود او عیش ایشان منقص و منغص گردیدی شد پس ایشان خواستند که اخوند را از میدان بیرون کرده باشد دو با خوند ادرده گفت که شیوهٔ که شما در دست دارید بهتر است یا کاریکه ما پیش گرفته ایم اخوند گفت هر یک خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم که کدام یک ازین دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرار گفت که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکی از اوصاف ما اینست که چون نمک کسی را خوردیم با او خیانت نمی نمائیم اخوند گفت که این سخن را من قبول ندارم رئیس گفت که این امر از مسلّمات این طایفه است اخوند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن بشنید متغیّر شد و بی اختیار از جای خود برخواست و رفت و متابعان او همه برخواستند و رفتند صاحب خانه با خوند گفت که کاریدر شد و ایشان بقهر رفتند اخوند گفت که اکنون کار بینجا انجامید تا بعد ها چه روی دهد چون صباح شد رئیس فساق بدر خانه اخوند آمد و عرض کرد که کلام دیشب که فرمایش داشته آید در من تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را من تعلیم نمائی پس بسبب تاثیر نفس اخوند و ارشاد او آن شخص از جمله هدایت یافتگان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیدم که بر بالای منبر میفرمود و مخفی نماناد که مردم وثوقی با خوند ملا محمد تقی نداشته اند و او را داخل در سلک صوفیه می شمردند تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و پیدایش و ثوقی پیدا کرد پس در آن وقت مردم نیز وثوق پیدا کردند و گذا اخوند ملا محمد باقر مجلسی رساله در اعتقادات و ردت بکشب تالیف فرمود و در

در احزان نوشته است که مبادا گمان بد کسی ببرد نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاصر با پدرم بودم در سفر و حضر از احوال و عقاید او مطلع می شدم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لیکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک ایشان متسلک شد تا باین وسیله دفع در رفع و قلع و قمع اصول این شجرهٔ خبیثهٔ رقویه نماید و چون نایرهٔ شقاوت ایشان از منطقهٔ ساحت آنوقت باطن خود را ابراز نمود و الا والدم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و رهادت و ثقاوت و نقاوت است و از خال مفضال اقا سید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی برضایت و نخوان قسمی کرده که قاضی از قضاة جن تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عروسی کرده و شب زفاف بعروس گفته که از فلان اطاق ذغال بیاور پس جن عجوزی رفت و ذغال شوخی اسم غریب را نداند که بیاع و سراگیر پس عروس دیر کرد هر چند تفحص کردند نیافتند تا مایوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از تفحص قاضی عروس را آورده گفت شخصی از جن فلان بلده بعیاه حاضر و اسمش همان بود که بزبان داما جاری شد پس او را برده بود از محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی العاملی الهمدانی الجبعی همدان بفتح هاو سکون میم است اسم برای قبیله و مراد از حارثی آنکه جناب شیخ منسوب بحارث همدانی است که معروف بحارث اعور است و از اصحاب امیر المومنین است و اشعار یا حارهمدان من یمت یرنی خطاب باو است یعنی از اخفاد حارث است و جبعی نسبتش بسوی جبع بجیم و باء منقطه موحده در تحت و آن قریه ایست از قرای جبل عامل آن بزرگوار فقیه نبیه جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان بلا بدلیل و در تفسیر بی عدیل و در علم معقول حکیم نبیل علامهٔ زمان نادرهٔ اوان شید ارکان دین و مقنن قوانین و موسس اساس حبل المتین و زبدهٔ متقدمین و متاخرین و مشرف الشمسین فلک فقاهت اولین و اسمان علوم آخرین ملقب به هائی بهائی الدین و خاتم المجتهدین قدوهٔ محققین و مقتدای متاخرین مفتاح فلاح مفلحین شیخ الاسلام و المسلمین افاض الله علی روحه المراحم و الابدیه و سکنه فی جنانه السرمدیه آنجناب در تحقیق رئیس محققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تمام و در تقریر و تدریس اوحد انام و در نظمش با حسن نظام است و آنجناب از تلامذهٔ پدر بزرگوارش عالم بلامین و شین شیخ حسین است و شیخ در حاشیه و بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت اخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تهذیب منطق است تلمذ کرده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و اخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال و ابی در س خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تهذیب منطق نوشته و اسم آنرا نقطهٔ فولاد گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقت خوب نوشته و شرحی نیز بر تهذیب منطق نوشته و از جملهٔ کرامات اخوند ملا عبد الله یزدی اینکه وقتی وارد اصفهان شد چون

قدری از شب گذشت اخوند بتوجه باطن نظری بشهر اصفهان نمود و بلا فاصله فرمود که احمال و اثقال
ما را بار کنید تا از این شهر بتعجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می بینم که در این شهر چیده شده
مبادا خدا تعالی عذابی نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اثقال را حمل نموده و ملا عبد الله سولد
شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه نظر بشهر اصفهان کرد پس
ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می بینم که پهن شده و نماز شب میخوانند و این جبره
او را می نماید پس بمجرد اینکه در شهر داشت مراجعت کرد و از جمله کرامات شیخ بهائی اینکه در اواخر
عمر روزی با اصحاب اطیاب بقبرستان اصفهان که از آنرا تخته فولاد گویند بزیارت اهل قبور رفته پس از
اصحاب کناره گرفت و بر سر قبری رفته با صاحب آنقبر بمکالمه در آمد و اصحاب صدای می شنیدند اما
کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهاه از سر قبر برخاست و عبای خود را بر سر مبارک
انداخت و با احدی تکلم ننمود و بخانه معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را بستند و هیچکس را اذن دخول
ندادند تا تقریبا هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت جسد
مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشه مسجدی مدفون ساختند و اینفقیر مولف
کتاب در سالیکه بزیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در انجا اغلب اوقات بزیارت
قبر آنجناب مشرف میشدم گویند که مسجد شاه اصفهان بدستیاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت
و اتمام ان در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آنمسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت
شده یکی لگد انه فیروزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میکرده اند دوم
سنگ سماق که در میان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند سوم ممبر بلندیست
از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر هفده و یا هجده پله تقریبا می شود و آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت
کرده چهارم باب مسجد است که آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند پنجم زنجیریست که
بر در مسجد آویزان کرده اند آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آنمسجد در زمان سلطان
جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میل آن داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا احمد
افشار ساکن نجف باصفهان بیاید و در آنمسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را بهمه علما میل بی اندازه
بود و سیما بمقدس اردبیلی بنحویکه در زمانی مقدس مراسله بسلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود
که از اعز شاه عباس پس سلطان آنمراسله را ضبط کرد و وصیت کرد که آنرا در میان کفن او بگذارند
تا باخذ انتقامی مواجه کند که نایب امام مرا برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب میداشتم چرا بایست
او مرا برادر خوانده باشد مجملا اعیان دولت بسلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید که

شیخ بهایرا فرستاد که او را از نجف بیاورد و او را رضا سازد پس ابرازانیمنهارا نزد شیخ نمودند شیخ راضی گشت پس سلطان تدارکی برای او دید و تهیّه برای مقدّس اردبیلی دیدند و شیخ باجمعی بعتبات عالیات مشرف شدند و در نجف شرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن باصفهان گفتگو داشتند بهر نحویکه بود او را راضی ساختند و تهیّه سفر دادند و هر چند سعی کردند که مقدس برا سب سوار شود نشد و گفت که مرا حماریست که بر آن سوار میشوم پس مقدس بر حمار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشرافیکه از عجم در رکاب او رفته بودند همه بر مراکب خود سوار شدند چون قدری راه طی کردند حمار مقدس آهسته راه میرفت شیخ فرمود که حیوانرا تندتر بیاور مقدس از آن معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید باراده و اختیار خود راه برود پس قدری راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند گفت که حیوانرا مراعات نمود و در بعضی از مقامات سواره و در بعضی اگنه پیاده خواهم بود تا طریق عدالت مسلوک شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد شیخ فرمود باین قسم طی طریق نمی شود مقدس گفت من همین قسم باید بیایم پس در جای حمار مقدس شروع بچریدن نمود پس شیخ تازیانه بر حمار زد که تندبرود و مقدس را خوش آیند نشد و گفت که چرا حمار مرا اذیت کردی و تو که از علمای مملکت عجم میباشی در حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت کنی پس اعیان و اشراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من چنین ولایتی نمی ایم هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند قبول نداد پس مقدس اردبیلی از همان منزل اوّل مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است و آن اینست که روزی شیخ بهائی و میرفندرسک در یکی از قصرهای شاهی نشسته بودند و میرفندرسک از اهالی استراباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کیمیاست و آهن و برنج و مسرا اگر بدن او بمالیدند طلا می شد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را بچنگ کنند و بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از طرف باسار وج چیدند و محکم کردند که مجلا شیخ بهائی با میرفندرسک زمانیکه نشسته بودند ناگاه شیری از شیرخانهٔ شاهی زنجیر خود را گسیخت و رها شد و وارد همان مجلس شد که شیخ بهائی و میرفندرسک نشسته بودند پس شیخ فی الجمله خود را جمع کرد و عبای خود را با دست نصف صورت خود را گرفت و میرفندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در انمجلس طوف نمود و بیرون رفت و کسی را اذیت نکرد و صورت آنمجلس و شیر را در عمارت هشت بهشت در اصفهان بهمان کیفیتی که وقوع یافته بود بر دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی در بعضی از تالیفات خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صدوق بالاتر است یا زکریا بن آدم شیخ میگوید در جواب گفتم که زکریا بن آدم قمی بقاعده باید بر و صدوق برتری داشته باشد زیرا که

صدوق را علما رجال توثیق نموده لیکن ذکر پدر این آدم را در کتب رجالیه توثیق کرده اند و جلالت او را و قرب او را در خدمت ائمه بیان نموده اند و گفته اند که ذکریا بن آدم با حضرت رضا هم کجاوه شدند و بمکه رفتند و این نیز جلالت است پس مدتی گذشت بنحوی از انحا صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و بر او سلام کردم دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اعراض شما از من چیست او در جواب گفت که از کجا بر تو معلوم شد که ذکریا بن آدم بر من ترجیح دارد پس شیخ از خواب بیدار شد مولف کتاب گوید که صدوق و قراقدما علما رجال توثیق نموده اند ولیکن این دلالت ندارد بر تامل رجالیین در توثیق او زیرا که غالبا بنای قدمای اهل رجال بر توثیق مشایخ اجازه نبود سیما کسانیکه اشتهاری دارند چنانچه علی بن ابراهیم از مشایخ اجازه کلینی است و علی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم و ارباب رجال توثیق ننموده اند فلهذا طبقه سابقه از علما چیزی را که در روایتش ابراهیم بن هاشم داشت حسن پنداشته اند ولیکن اقوی و فاقا للمحققین متاخری المتاخرین ان خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است و همین قدر در توثیق کافیست علاوه علی که پسر او و توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقة الاسلام و از مشایخ ثلثه است اعتماد بر او داشته و تکثیر روایات از او کرده علاوه انکه ابراهیم بن هاشم معتمد قمیین است و همین قدر در توثیق و جلالتش کافیست زیرا که اهل قم نهایت احتیاط در روایت و لوث می نمودند بنحوی که کسی را وی از ضعفا بود و روایات مراسیل نقل می نمود او را از قم بیرون مینمودند و یکیه فی الجمله از روایتش استشمام غلو در ائمه می شد او را از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیین کافیست همچنین صدوق از مشایخ اجازه و معتمد قمیین بلکه معتمد مسلمین بلکه از مشایخ ثلثه و کتابش از کتب اربعه معتبره مسلمه شیخ مفید از شاگرد او بود و انگهی صدوق از دعای حضرت عسکری و یا صاحب الامر بوجود آمد علاوه تکثیر روایات و کثرت تالیف امارت و توثیق و تعدیل است بلکه کار بجائی رسیده که ترضی صدوق بلا نسبه بکسی اسم کسیرا ذکر کند و رضی الله عنه بگوید ما انکس را نمیدانیم و همین ترضی صدوق را کافی در توثیق انکس میدانیم پس توثیق صدوق محل ریب نیست و ما تفصیل این سخنان را در منظومه در آیه و شرح و جیزه شیخ بهائی در ایه و حواشی شرح در آیه شهید و غیران از تالیفات مانجا بسط بیان نمودیم و شیخ در غالب علوم صاحب سررشته و مسلط در ریاضی ماهر و یگانه زمانه معروف است که شیخ بهائی بر سنگی مربعی یا شکلی حک کرده و انرا در محال شیراز در سر حد ایران دفن نمود برای اینکه ناخوشی وبا نیاید و ناخوشی وبا از ایران دفع گردید و از زمان شیخ تا زمان فتحعلی شاه وبا بایران نیامد و در زمان فتحعلی شاه شاهزاده حسین علی میرزا فرمان فرمای شیراز بوده و شاهزادگان هریک تمنای سلطنت داشتند در فکر جمع درهم و دینار شدند پس انگلیس ان سنگ مدفون را بدوازده هزار تومان خریدند از فرمانفرما و شاهزاده برای طمع تخواه از ایران و ایرانیان چشم پوشیده

غافل از انکه نظر بمضمون ایه قل اللهم مالک الملک پادشاهی در دست خداست بالجمله بعد از فرو نشستن آتش
و بابا ایران آمده و بعد ازان طاعون و الی الحال مدت اکثر سالها ایران خالی از وبا نیست و ایضاً شیخ مرتبی
پر کرد و در محال اصفهان دفن کرد و برای اینکه طاعون باصفهان نیاید و از آن زمان تا حال طاعون نیامده
و در سال طاعون بزرگ بهمه بلاد ایران طاعون سرایت کرد مگر اینکه باصفهان نرفت گویند که شیخ
در ایام سیاحت بکوه سراندیب گذارش افتاده در انجا در پشت سنگی یا پوته نشست ناگاه دید که شخصی
پیدا شده و در جائی نشست و شیخ آنشخص را میدید و او شیخ را میدید پس ناگاه آنشخص گفت که غذا حاضر کنید
شیخ هر چه نگاه کرد در سر انکوه مخاطبی را ندید پس ناگاه دید که از هوا سفره فرود آمد و در نزد آنشخص بین
شد و غذاهای متعدد از هوا نازل و بر روی آن سفره چیده شد پس آنمرد بصدای بلند گفت که ای آنکسی که
از من غایبی بیاد و در نزد من بامن غذا بخور شیخ هر چه ملاحظه کرد بغیر از خود کسی را ندید پس دانست که آنشخص
او را اراده نموده از جای برخواست و نزد آنمرد حاضر شد نشست با او غذا خوردند پس چون هر دو
سیر شدند آنمرد بقیه انچه را که در سفره مانده بر زمین ریخت شیخ گفت که نعمت خدا را چرا کفران نمودی
و بر زمین ریختی آنمرد گفت فیض باید عام باشد و در این زمین حیوانات هستند که باید روزی خدا را بخورند
پس از ان گفت برخیزید یکدفعه سفره و انچه در او بود پیچیده و برچیده شد و بهوا رفت مولف گوید که
معروف در السنه عوام بلکه خواص آنست که شیخ مدتی سیاحت کرده این سخن باعتقاد مقرون
بصواب نیست بلی شیخ بسفر که رفت و آن سفر مدت چهار سال بطول انجامید و دو سال در شهر مصر اقامت
نمود و بهمراه پدرش بخراسان در هدایت امر نیز رفته و همچنین اطراف خراسان چه انجناب منظومه در وصف
بلده هرات ساخته و آنرا در کتاب کشکول ذکر فرموده و ولادتش در عربستان بود ازان پس پدرش
او را بهمراه آورده و بخراسان رفته چنانکه در ترجمه شیخ حسین والد ماجد شیخ خواهد مذکور گشت
زیاده ازین سیاحت بر ما معلوم نیست و شیخ در کتاب کشکول عبارتی میفرماید که اگر پدرم مرا بدیار عجم
نمی آورد هر آینه امروز من زاهد اهل زمان بودم لیکن بعجم آمدم و از اغذیه سلاطین و ملوک و اعاظم اکل
نمودم و از البسه ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زهد و تقوی برایم حاصل نگشت
و در حدیث وارد است که در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسید ابراهیم پیغمبر تا جدار محتاج باب شدند
و آب نایاب بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت شتابه مبارک را بلند کرد و از ان آب خوشگوار بسیار
مانند نهر جاری فرو ریخت و اصحاب و مواشی و حیوانات ایشان از ان آب سیراب گشتند چون
شیخ بهائی این حدیث را ملاحظه فرمود گفت که اگر آب از عنصر دماغ پیغمبر رسول خدا بیرون می آمد هر آینه
من احتمال سحر در ان میدادم لیکن چون از انگشت شتابه مبارک جریان یافت لهذا من قطع نمودم که

او پیغمبر خداست و این کلام شیخ را از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که چه نسبت میان اینکه آب از انسباب به پیغمبر بیرون آید و اینکه از خضر بنصب آید تا حکم شود که اول معجزه است و ثانی احتمال سحر را دارد و اخوند ملا علی نوری بسیار فکر و تامل کرد و ازان پس گفت که من در این باب هر چه فکر کردم چیزی بخیالم نیامد و شیخ ازین قبیل کلمات مشکل بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میر داماد ادا می نمود روزی سلطان نماز جمعه آمد و میر محمد باقر داماد شروع کرد رسیدند که نماز جمعه فوت شود سلطان بشیخ بهائی امر کرد که نماز جمعه کنید شیخ مشغول شد چون شروع کرد و میر در رسید و با عصا اشاره کرد که پس بایست شیخ بعقب رفت و میر نماز جمعه را ادا کرد پس تعریضی که شیخ در رساله نان حلوا دارد بالنسبه بمیر داماد است یعنی بعضی از کنایا که علماء اهل دین دارد مراد وش میر است و نظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هر دو عالم زاهد بودند مخفی نماند که رساله نان و حلوا را بسوانح سفر حجاز است و آنرا در راه مکه ساخته فلذا در اسوانح سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علماء شیخ بهائی طعن زده و بعضی نسبت تصوف باو داده نهایت آنچه مایه اشتباه ایشان شده چند چیز است اول اینکه تجدد رای در مسایل برای شیخ روی نداده با اینکه فقه را چند دفعه نوشته و تجدد رای حسن اجتهاد و مجتهد است دوم اینکه آنجناب ترک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و بسیاحت پرداخت و بسیاری از عمر را صرف در اسفار می نمود سوم اینکه کلماتیگفته که اشعار بتصوف دارد مانند شعری که در نان حلوا گفته کاکل مشکین بدوش انداخته و زنگاهی کار عالم ساخته چه مراد از کاکل مشکین تعینات است که عارض ذات وجود حق گشته و این وحدت وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح در تفسیر سوره حمد کرده در انجا گفته که حضرت صادق ع یا امام دیگر آیا ک نعبد را بسیار مکرر نمود و از آن حضرت ارسبب آن سوال کردند فرمود که من آنقدر انرا گفتم تا اینکه ان کلام را از قائلش که خدا باشد شنیدم و این بر طبق شعر لیست که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک بختی با اینجا محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ در کتب خمسه و صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از انجمله در رساله سوانح سفر حجاز گفته که و ابتدر منها نظم المثنوی للحکیم المولوی الصوفی - بشنو از نی چون حکایت میکند - از جدائیها شکایت میکند - و همچنین در کتاب کشکول و بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی و الفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین عربی و غیر ذالک من العبارات پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بهائی این شعر را گفت - کاکل مشکین بدوش انداخته - آنرا این شعر بنظر شیخ حسین والد شیخ بهائی رسید به پسرش عتاب کرده و او را چوب زد ششم اگر آنجناب بعضی از اعتقادات ضعیفه داشته مانند اینکه گفته که تکلف اگر بذل جهد کند و تحصیل دلیل پس حرجی بر او نیست اگرچه مخطی در اعتقاد خود باشد و مخلد در نار نخواهد بود اگرچه بخلاف

اهل حق باشد وحال اینکه این سخن لازم دارد اینکه علماء ضلال و روسای کفار و غیر مخلد در نار باشند در وقتیکه شبهه داشته باشند و آن شبهه مایهٔ ضلالت باشد مانند ابو حنیفه و امثال او تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین بر شیخست وحق اینکه این وجوه از درجهٔ اعتبار ساقطست و دامن شیخ منزه از لوث این مطاعن ست و او از تبه و افضل و اعلم و ادرع و اتقی اهل زمان بود و جواب از دلیل اول اینکه تجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد و قوهٔ تصرف او می نماید نه اینکه عدم تجدد رای دلالت بر سبب اجتهاد یا دلالت بر تصوف او العیاذ بالله نماید علاوه براین همازید اجتهاد دیگر کرده سر امد اجتهاد سایر مجتهدین است علاوه چه کس جمیع فتوای آنجناب را دیده وجمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجدد و رای او نموده چه آنجناب اثنی عشریه و مشرق الشمسین و حبل المتین و جامع عباسی را نوشته وچه کس همه را مطالعه نموده دیده که در یک مسئله در همه جا یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از و بسیار می نمودند وچه کس از فتاویرا جمع کرده و دیده که هیچ یک از فتاوای او با هم اختلاف ندارد از اینها گذشته که گفته است که مجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد می کند بلکه عدم تجدد رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد و جهد نموده که دوباره از آن اجتهاد برنگیرد و بلکه مسئله در نزد او بدیهی شده و اما تجدد رای برای اوردی داده الحاصل شان او اجل از اینگونه سخنان ست و کذا او را خاتم المجتهدین خطا کردند و اما جواب از دلیل دوم آنست که این ایراد بالکلیه از درجهٔ اعتبار ساقطست زیرا که شیخ ساحت نکرده و این امر غلط مشهورست بلکه سابقا گذشت که شیخ نا بکه بیشتر نرفته و همراه پدرش تا هرات رفته سیاحت دیگر برما معلوم نگشته علاوه سیاحت موجب فساد عقیده و کفر و فسق نخواهد بود و لازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز و شب در خانه خود باشد و تالیف و تصنیف و تدریس کند مجملا این ایراد یکسر از درجه اعتبار ساقطست و اما جواب از ایراد سوم اینکه از شیخ کسی مشافهة از کجا که این کلمات را شنیده باشد و کتب هم که دلیل نمی شود بر فساد عقیده زیرا که کتب حجت نیست چنانکه در محاجه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علماء عامر تفصیلی و در این باب ذکر شد علاوه کاکل مشکین دخلی بوحدت وجود ندارد و چه طریقه شعراء بران جریان یافته است که در اول قصاید ذکر از محبوب میکنند ازان پس مطلب میروند چنانکه قصیده لام و بالالوی مربع قصیده حسنه است داله بر مدح امیر المومنین است و کذا حضرت رضا علیه السلام پیغمبر را در خواب دید و پیغمبر باو فرمود که این قصیده را حفظ کن و هر که از را حفظ کند در قیامت حاجب میان او و جهنم خواهد بود پس بالبستی که گفت که سید اسمعیل حمیری در این قصیده تشبیب کرده و بیان عشقبازی خود را بان مراة بیان کرده پس او را نیز بوجود کاکل مشکین شیخ نیز از این قبیل است از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ بهائی معاشرت با هر فرقه میکرده و با هر ملت و دینی بمقتضای طریقه ایشان حرکت می نموده سید گفته

که در مصر یکی از علماء عامه گفته که شیخ بهائی از علماء عامه است پس من کتاب مفتاح الفلاح را پیدا و اظهار کردم پس او تعجب میکرد که شیخ در نزد ما خود را یکی از علماء ما قرار داده و شیخ چند بیتی در این باب گفته در قصیده که در مدح حضرت قائم ع گفته وانی امرء لا یدرک الدهر غایتی ولا فضل الا یدی الی سبراغوارها اخالط ابناء الزمان بمقتضی عقولهم کما لا یقهرون بانکاری واظهر انی مثلهم تستقرنی صروف اللیالی باختلاف امرارها و از اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ اینکه با هر گروه بر وفق مذهب ایشان گفتگو کند تا کسی او را انکار نکند علاوه تعظیم ارباب علم قانونی است که دیدن و آداب علماء بر آن جریان یافته است فلذا علماء عامه را خاصة تعظیم اسم میبرند و بالعکس و اما جواب از ایراد پنجم پس آنست که این کذب محض است و در جائی کسی ننوشته و از ثقات شنیده نشده علاوه بر این شیخ ما نخواهد آمد آن وقت والدش شیخ حسین زنده بود تا او را بزند و یا تادیب نماید تادیب نیز دلالت بر فساد عقیده نمیکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در سلک عرفا بحسب ظاهر و داشتن خلاف قاعده بوده است و از مسلک و طریق نقاهت دور بود و اما جواب از ایراد ششم پس آنست که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و بالفرض کلامی در این باب بنظرم نیست و ثانیاً میگوئیم که این مذهب موافق قواعد لغویه و امامیه و مقتضای لطف است زیرا که بعد از جد جهد بقدر مقدور رسیدن بآنچه واقع است اگر معذب باشد ظلم و تکلیف بما لا یطاق لازم می آید و اما آیه نقض کرده بمخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلامش در کبری است نه صغری یعنی اگر چنین کسی یافت شود معذب نخواهد بود اما در صغری یعنی آیا چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفرموده که چنین کسی یافت می شود یعنی ایا قاصر یافت می شود یا نه و اگر شیخ در انتقام می گفت که یافت می شود هر آینه نقض بمخالفین تمام می بود و لیکن شیخ این را نگفته و مقتضای آیه شریفه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا- دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه فطرة الله التی فطر الناس علیها و همچنین حدیث- کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه و همچنین قاعدهٔ لطف نیز اقتضاء او همین مست در مخالفین و کفار مجاهده بحق حقیقت نکرده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس ایشان مقصرند قاصر و ثالثاً سلمنا که شیخ در صغری این سخن را گفته باشد لیکن مسئله از غوامض مسایل و محل خلاف است و قاعدهٔ لطف در فروع نیز جریان دارد با اینکه درست نیست پس در این مسئله چنین فتوائی داده باشد طعنی بر او وارد نمی آید و شیخ بهائی با میر داماد معاصر بود و همیشه میر داماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلوه خواهد نمود گویند که وقتی پادشاه بشکار رفته بود و میر داماد و شیخ را بهمراه برده بود و چون مسافتی طی نمودند یکی از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگری پیش افتاده و تند میرفت

در سفر حجاز نوشت

وگاهی اسب تازی نمود پس سلطان اسب تاخته و خبر دان که در پیش بود رفته و گفت آنشخص که در عقب ماند نهایت پست فطرت است و قابل ان نیست که اسب خود را براند و بهمراه ما باشد ان جناب فرمود که عقب ماندن او برای آنست که چون منبع و معدن علم است فلذا بر مرکب او گرانست که بار علم را بکشد و از این جهت است می آید پس پادشاه عنان مرکب را بجانب انکه در عقب ماند منعطف ساخت و گفت که تو که بینی انیکه در پیش است و اسب می دواند هیچ وقار و تمکین ندارد و از هرزه گی و بیغیری اوست که در پیش است انجناب گفت که چون در سینه او علم بسیار است لذا مرکب او متهیج و خوشحال است و نمی تواند خود داری کند و لهذا در جولان آمده و پیش افتاده پس سلطان بعد ها همیشه در توقیر و تکریم ایشان کوتاهی نمود و دل علما را اگر توصیف و مدح و تعظیم یکدیگر نکنند هتک هم ایشان میشود پس لازم است که علما هتک حرمت یکدیگر نکنند و برای جیفه دنیا خود را خوار در نزد ابنا روزگار ننمایند همین که با هم دراویخته ند هر دو ضایع و فاسد و متاع ایشان کاسد می شود چنانکه مشهور است که دو عالم مهمان شخصی بودند چون یکی برای حاجت بیرون رفت صاحب خانه از دیگری پرسید که این رفیق شما فهم و ادراکش چگونه است ان عالم در جوابش گفت که رفیق من بفهیم و بی ادراک خر است بس زمانی گذشت ان که بیرون رفته بود داخل شد و ان که نشسته بقضای حاجت بیرون رفت صاحب خانه از انیکه داخل شده پرسید که این رفیق شما فهم و علمش چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بفهم و خر است پس چون شب شد صاحب خانه حکم کرد که دو ظرف را جو پر کرده در پیش هر عالمی یکی از انها گذاشتند ایشان متعجب شدند که چرا بعوض شام برای ما جو آوردند پس ان صاحب خانه استفسار انمعنی نمودند صاحب خانه گفت که من از هریک از شما پرسیدم که فهم رفیق تو چه پایه دارد در جواب گفتید که او خر است و از بدیهیات ست که خر جو میخورد نه طعام لهذا برای شما جو آوردیم - مجملا مذمت ابنا جنس خوب نیست سیما انیکه در این ازمنه اهل دنیا بعضی از بی ادراکان را بجهت پیش رفت بیدینی خود شان مقابل عالمی می اندازند و در پیش ایشان مذمت دیگری می نمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعاذنا الله تعالی من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا گویند که سلطان ان زمان روزی بعزم شکار و تفرج از شهر بیرون رفته و شیخ غالبا در عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خوکی را صید کردند و به نزد سلطان آوردند و چون سلطان نظر کرد دید که بر دندان خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله منقش است سلطان تعجب کرد زیرا که معلوم است که اینکار انسان نیست و لفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است به نحویکه بدون وضو انسانی انرا نمی تواند مس نماید و آب دهان خوک نجس است و خوک نجس العین است پس این چگونه خواهد بود پس سلطان فرستاد که شیخ را معجلا حاضر ساختند و از او استفسار حل

انیعنی نمود شیخ فرمود که لیسا باشد که این حکایت موید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالا تحلله الحیواة را از جنس العین نمیداند و مالا تحلله الحیواة مانند استخوان و مو و ناخن و سم و امثال آنهاست طبیبی دران محضر حاضر بود آن طبیب گفت شیخ رئیس ابو علی بن سینا و مذاق او داخل در ما تحلله الحیواة میداند و میگوید که روح دران حلول کرده شیخ فرمود که بعد از اینکه اخبار از ائمه علیهم سلام الله الملک الجبار وارد شده باشد که دندان داخل در ما لا تحلله الحیواة است پس اعتباری بکلام پسر سینا نخواهد بود آن طبیب چون این سخن بشنید سر خود را حرکت داد و بخندید یعنی در مقام تشنیع و سرزنش بود که ایشان فهمی ندارند و جهود براخبار می نمایند شیخ از فعل آن طبیب و غضب شد فرمود مراد ازین مقام ایرادی بر ابن سیناست که هرگز ازان خلاصی مدار و طبیب گفت که آن چه ایراد است شیخ فرمود که پسر سینا در فلان بحث از قانون گفته است که هیچ استخوانی در حیوان او انسان حیواة دران حلول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جای دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة دران حلول کرده و آن دندان و این قضیه موجبه جزئیه است و موجبه جزئیه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون باهم مناقضه دارند آن طبیب گفت که لابد است که من بکتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو و هزار دفعه رجوع کن که رجوع کردن تو نفعی ندارد گوئید که پس از رجوع شیخ از اسفار دارای علوم غریبه شد و بصفای نفس امورے از او صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید و آنچه تصرفاتی که از شیخ از روی صفائی نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد شیخ از معنی زیاده متعجب شد پس قاسم عرض کرد که شما در این تعجب دارید که شما می گوئید حقیقة از صفائی نفس است و آنچه من میکنم همه آنها از سحر و شعبده است و چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال بر اینمنوال است پس آنها را شایع مگردان و اگر خواهی که آنها را در کتاب نوشته باشی باقلم اسرار بنویس یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل انتقا ندا دراک کرد چه شیوع این امور باعث انسان است پس قاسم کتابی نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در السنه اصحاب معروف باسرار قاسمی است.

ایضاً گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که با و سر مه خفا تعلیم کند و چون آن سرمه را بچشم میکشید کسی او را نمیدید شیخ امتناع از انمینمود پس از اصرار از باب شیخ سرمه خفا را باو داد ولیکن سفارش بسیار باو نمود که در اخفاء آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفسده از مفاسد شود پس چند روزے گذشت پادشاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوا رفت و همچنین خورش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند آنکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد و سلطان حیران بماند و چند روز مکرر این حکایت اتفاق می افتاد پادشاه کیفیت احوال را بشیخ معروض داشت شیخ فهمید که بانکار صاحب سرمه خفاست پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شدے بعذرے

از اعذار شما از مجلس برخواسته بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه را به بندند و از روزن قدری کاه
دران خانه ریزند و آتشی بر آن افگنند که دود بلند شود و پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در انجا خواهد بود
بدون آنکه آسیبی باو برسانید او را نزد من فرستید چون چنین کردند که اخوندی در انجا نشسته زیرا که دود
بچشم او رفته و اشک آمده و سرمه از اشک شسته پس او را برداشتند نزد شیخ بردند پس شیخ باو تغیر
فرمود او را ازین عمل توبه داد که بعد ها نکند و معروف است که حصار صحن نجف از طراحی شیخ بهائی است
و نحوی که قرار داد که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بر دیوار برسد اول ظهر است و این غرایب است

و ولادت شیخ بهائی در شهر بعلبک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم شهر محرم الحرام از سنه
نهصد و پنجاه و سه و وفات ان فاضل نادر روزگار در دوازدهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک
پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریبًا می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیقه دقیقه است که همه
انها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است از آنجمله کتاب
جامع عباسی که مشتمل بر فتاوی است با فروع بی اندازه و انرا برای شاه عباس تالیف کرده و چون
عبادات را انجام داد بجوار رحمت ایزدی پیوست پس با مر سلطان یکی از تلامذهٔ شیخ آنرا انجام داد و
کتاب را تمام نمود الحق که آن کتاب فایق بر کتب اتراب است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی ان
اطلاب است و کتاب زبده در علم اصول که بعبادات مختصره با نهایت محسنات نوشته و حواشی منه بر آن
زبده که علیحده در یک مجلد مدون گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب
مفتاح الفلاح که در ادعیه وارده در نماز است با بیان لغات و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته اند و
اقا جمال خوانساری آنرا فارسی کرده و خود هم تصرفاتی کرده و این فقیر مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح
حواشی غیر مدونه ست و رسائل خمس اثنی عشریه در طهارت و صلوات و صوم و زکوة و حج و بعضی از علماء
را بران شرحی است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مولف کتاب را بران شرحی است
مفصل در یک مجلد با دقایق بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را به لغز در آورده و احکام سخوا
اجمالًا در آن مندرج ساخته و این فقیر مولف کتاب شرحی مفصل بران نوشته ام و رساله تشریح الافلاک
در علم هیئت و این فقیر را بر آن حواشی غیر مدونه است و حواشی منه بر تشریح الافلاک که مدون است و
و رساله در قبله و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی است و خلاصة الحساب در علم حساب و این فقیر
مولف کتاب بران شرحی فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضًا حواشی غیر مدونه بر هامش آن کتاب
کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقاید و معقول و تفسیر و
اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخهٔ صحیح از کتاب کشکول نایاب است و کتاب

مخلات کہ آن نیز نظیر کشکول است و حدیقۂ ہلالیہ در شرح دعاء رویت ہلال کہ در صحیفۂ کاملہ مذکور است و کتاب اربعین کہ چہل حدیث در آن باشند ذکر شدہ و بیانات از احادیث نمودہ و ابن خاتون رضی اللہ عنہ بر آن شرح فارسی نوشتہ و بسیار شرح خوبیست و سبب تالیف اربعین آنست کہ در حدیث وارد است کہ چیزے قریب باین مضمون است کہ ہر کہ چہل حدیث فرا گیرد و کہ بکار امت پیغمبر آید پس آنچہل حدیث پردۂ می شود میان آن شخص و آتش جہنم در روز قیامت پس قدماء از علماء اربعین می نوشتند مانند شہید اول و شیخ بہائے و اخوند ملا محمد باقر مجلسے و مانند ایشان و کتاب حبل المتین در علم فقہ و بیرون نیامد از آن کتاب مگر طہارت و صلوٰۃ و کتاب عروۃ الوثقیٰ در تفسیر قرآن و بیرون نیامد از آن کتاب مگر تفسیر سورۂ فاتحہ و کتاب بر شرح عضدی بر مختصر اصول و رسالۂ مواریث و رسالہ در ذبایح اہل کتاب و رسالۂ صمدیہ کہ آنرا برائے خود برادر زادۂ شیخ عبد الصمد نوشتہ و این خطبہ است بلکہ شیخ عبد الصمد برادر زادۂ آنجناب آنجناب است و گویا خطبۂ شیخ یوسف ازان باب باشد کہ شیخ در دیباچۂ صمدیہ میگوید کہ این رسالہ را برائے برادر اعز شیخ عبد الصمد نوشتہ ام و شاید کہ شیخ یوسف نیز از برادر برادر زادہ را قصد کردہ باشد و بر صمدیہ شروح بسیار نوشتہ اند از انجملہ انیقیہ مولف کتاب شرحے فارسی بر آن نوشتہ ام مشتمل بر ذکر آثار و اقوال و سید علیخان کہ حاکم ششتر و دزفول و ہویزہ بود در زمان شاہ سلطان حسین و شرح بر ان نوشت صغیر و کبیر شرح کبیرش مشتمل بر نقل اقوال و ذکر استدلال و تحقیق حال و شرح صغیرش نیز خالی از دقایق نیست و مشتمل بر الغاز نحویہ بسیار است و سید علیخان حاکم بود باشجاعت و سخاوت و فضیلت و جامعیت و اجازہ از علماء نیز دارد و اجدادش ہمہ فضلا بودند و آنجناب صاحب کرامت بود و سید نعمت اللہ جزایری گفتہ کہ در وقتی بخدمت او رسیدم دیدم محاسن مبارکش سفید است پرسیدم کہ شما چرا محاسن شریف را خضاب نفرمودید گفت کہ من خواستم کہ تفسیرے بر قرآن نوشتہ باشم بکلام خدا استخارہ نمودم این آیۃ آمد وان کہ عندنا لزلفی وحسن مآب دانستم کہ اجلم نزدیک است و شروع بتفسیرے مختصر نمودم و ترک خضاب کردم تا ریش سفید خدا را ملاقات نمایم لیکن بعد از یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از غرایب کرامات است و سید علیخان را تصانیف بسیار است بر صحیفۂ کاملہ در نہایت دقت و متانت و از جملہ تالیفات شیخ بہائی حاشیہ است بر من لا یحضرہ الفقیہ کہ تمام نیست و کتاب تہذیب در نحو و کتاب بحر الحساب و توشیح المقاصد در ایام سنہ و جواب مسائل شیخ صالح جزایرے و آن بیست و دو مسئلہ است و جواب سہ مسئلۂ دیگر کہ نہایت مستحسن و مرغوب است و در نزد مولف کتاب است و جواب مسئلہ مدنیات و شرح فرائض نصیریہ کہ از محقق طوسی است و تمام نیست بر سالہ نسبت اعظم جیال بسوی قطار ض و تفسیر موسوم بعین الحیوٰۃ و کتاب مشرقین

التمسین در فقه طهارت از کتاب در نزومنت ورساله کر ورساله الطراب که عربیست وشرح صحیفه
علویه که مسماست بحقایق الصالحین وحاشیه مفصله بر تفسیر قاضی بیضاوی که ناتمام است وشرح بر تفسیر
قاضی وحاشیه مطول که ناتمام است ورساله در معرفت قبله ورساله سوانح سفر حجاز که معروف است به
بان حلوا ونظمست وحواشی کشاف وحاشیه خلاصه در علم رجال وشرح رساله اثنی عشریه شیخ حسن صاحب
معالم وحاشیه قواعد شهیدیه ورساله قصر وتخییر در سفر ورساله در بیان اینکه انوار سایر کواکب مستفاد
از شمس باشند ورساله در حل اشکال عطارد وقمر ورساله در احکام سجود تلاوت ورساله در استنجاب
وحواشی وشرح شرح رومی بر ملخص که آنرا در حدیقه بتمامیت ذکر کرده لمح شیخ عزالدین حسین بن
عبدالصمد بن محمد حارثی همدانی جبعی عالم محقق مدقق موثوق معتمد مستند عباد ارباب سداد محل اعتماد مشایخ
امجاد وانجاد ونسبت انتخاب عبارت همدان انفاقی وترجمه خلف باشرف آن بزرگوار شیخ بهائی مذکور
گردید واو از تلامذه جمعیست وبیشتر در شهید ثانی تلمذ کرده وشهید ثانی ورا اجازه شیخ حسین
که اجازه طویله مفصلست ودر اول اجازه فرموده که اخ در راه خدا که مختارست در اخوتست
ومختار در دین ومرتضی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم اوحد صاحب نفس طاهره وکیه
وهمت باهره علیه واخلاق زاهره انسیه بازوی اسلام ومسلمین وعز دنیا ودین حسین بن شیخ صالح
عالم عامل تقی خلاصه اخوان شیخ عبدالصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد مشتهر بجبعی حارث همدانی سعید کند
خدا سعی اورا مشکور کند دشمن وضد اورا تا اخر اجازه وشیخ محدث محمد بن حسن حراملی در کتاب
امل الامل در ترجمه این بزرگوار فرموده که عالم ماهر محقق مدقق متبحر جامع ادیب منشی عظیم الشان جلیل
القدر ثقه نقه از فضلای تلامذه شیخ ما شهید ثانیست وچند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل
حدیث ورساله در رد بر اهل وسواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده وحاشیه ارشاد ورساله تحفه
اهل الایمان در قبله عراق عجم وخراسان ودر آن رساله رد بر شیخ بن عبدالعالی کرکی کرده چه
شیخ علی الیشا زا امر کرده که جدی واو درمیان دو کتف قرار دهند وتغییر داده محراب بسیار با
اینکه طول این بلاد زیاده بر طول مکه است بزیادتی بسیار همچنین است عرض آن بلاد پس لازم
آید انحراف ایشان از جنوب بسوی مغرب بانحراف بسیار وسفر بسوی خراسان کرده ومدتی
در هرات ماند ودر انجا شیخ الاسلام بود پس بسوی بحرین آمد ودر انجا رحلت کرد وعمر او شصت و
شش سال بود تا اینجا کلام امل الامل بود واز تالیفات او کتاب عقد طهماسبیه است که برای شاه
طهماسب نوشته بود وشرح بر الفیه شهید اول ورساله در صلوة جمعه واز او در شرح الفیه ذکر کرده وچون
بانتخاب آذربایجان بلاد عجم آمد پسرش شیخ بهائی هفت ساله بود وشیخ مرتضی رفته وتصدیش آن بود که

ایام وفات در مکه اقامت کرده باشد پس در عالم رؤیا دید که قیامت قائم شده و امر خداوند عالم تعلق یافت باینکه زمین بحرین و مافیها بلند شود و بسوی عرصه جنت پس چون از خواب برخاست اختیار مجاورت بحرین نمود که در انجا تا زمان وفات اقامت کند پس از مکه مراجعت کرد بحرین آمد و علماء بحرین از آمدنش مسرور و برای علماء بحرین مجمع درسی بود که در آن جمع میشدند از جمله فضلاء بحرین شیخ داود بن یاسین بود و برای او در علم جدل ید طولی بود و میان او و علماء بحرین مناقشه بود که موجب آشفته بودگی وقتی بود که در آن مجمع حضور می یافت و چون قدوم شیخ حسین را شنیدند علماء بحرین نیز شیخ داود فرستادند که در انجمع حاضر گردد چنانکه در سابق ایام حاضر می شد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین حاضر شد پس او را دیدند گردند و تعظیم نمودند چنانکه سزاوار آن جناب بود و چون شیخ حسین شنید که علماء ان سامان چنین مهیا دارند پس شیخ نیز روزی در ان مجمع حاضر شد و در آن وقت در انجمع کسی نبود که در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در مناظره چنان که دیدن علماء دیده اصغار چنین است و شیخ داود در مناظره شیخ حسین مبادرت کرد با اینکه او را ان رتبه نبود که با شیخ مباحثه و مشاجره نماید پس چون مجلس منقضی گشت و شیخ رفت پس این دو بیت را نوشت -

انا س فی زمان قد تصدوا لمحو العلم فاشتغلوا بلم لم فان باحثتهم لم تلق منهم سوی جهل فبین لم لم لا نلم

و شیخ حسین در بحرین آنقدر اقامت داشت تا در انجا وفات یافت و قبرش در قریه مصلی از بلاد بحرین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی از این بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهور سنه ۹۸۴ نهصد و هشتاد و چهار از هجرت بوده و ولادتش در غره شهر محرم الحرام از شهور سنه ۹۱۲ نهصد و دوازده از هجرت است و در کتاب لؤلؤ بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنا بر این عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود تا اینجا کلام لؤلؤ بود و لیکن محقق نیست که اگر تاریخ ولادت و وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش مقدار دو سال خواهد بود نه آن چیزیکه صاحب لؤلؤ فرموده **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین علی شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العاملی و شیخ نوادره آنجناب در حاشیه در المنثور و المنظوم نوشته است که مکرر واقع شد بخط جدم طاب ثراه صالح بن مشرف واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد تقی الدین ساسید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته که این جذ ماست و نقل کرده از جماعتی از فضلاء این زمان از کتاب مذکور انتهی کلامه و شهید ثانی معروف باین الحجه و مشهور بشهید ثانی محور دائره علوم و تحقیق و مرکز کره آداب و رسوم تدقیق و رئیس افاضل اکمل و قدوه ارباب فضیلت و تالیف و تصنیف بحر تیار زخار نادر فلک دوار اعجوبه

روزگار طور فطانت و فقاهت و رزانت و مستعد بسعادت شهادت تمهد قواعد دین
و سالک مسالک رضیه متقین دارای مقاصد علیه سابقین است و او را اجماع از جمع بسیار است
چنانکه بیاید **در تلمذ شهید ثانی** صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل القامت
و سرش معتدل و در آخر امر بسمن و چاقی و فربهی مائل تر و روی مبارکش با صباحت و مدور و موی
نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دو ابرو بود و بر او بود دو خال یکی بر یکی از دو رو و دیگری بر یکی
از دو جبین و گردنش سفید و جسمش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش
مانند قلمهای نقره بود و اگر کسی بر روی او مینگریست و غذوبت لفظ او را می شنید راضی
بمفارقت او نمی شد و از فحاطبه مرا بمکتب بردند و محمد بن علی بن حسن عودی جزینی که از تلامذه او بود
گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من پدرم فرستادن مرا بمکتبان بود که بسیار
صغیر بودم و پدرش بسیار عطوف بود با و تفرس خیر در او مینمود و هرگز او را نمیزد و بعلم می گفت
که او را مزن و بحال او واگذار چه من میدانم که او محتاج بضرب نیست و آنجناب همان نحو بود
چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون انچه با و نفع داشت میگردید و هرگز میل ببازی
نمی نمود و چون کتاب تصریف زنجانی را در نزد یکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال
میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر زر درهم تو خواهم داد و آن و جه
موعود را میداد **در کرامت شهید ثانی** و شیخ زین الدین فقعانی در قریه بصته
که بساحل بحر واقعست در خواب دید که مردی صاحب هیئت نیکو بر ایشان داخل شد و با و کوزه آب
بود پس دهان کوزه را بدهان شهید ثانی گذاشت و کوزه را نگهداشت و شهید از ان آب جرعه جرعه
می نوشید پس بیننده خواب سوال نمود از ان شخص دهنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی
بن عبد العالی کرکیست و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودی را بان خبر داد اینکه گفت
که در شب چهارشنبه دهم ربیع الاول از نهصد و شصت در بلده رمله بمسجد معروف آنجا رفتم که معروف
بجامعه ابیض است برای زیارت انبیائی که در انجا مدفون بودند پس دیدم که در مقفل است و هیچکس
در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در گشوده گشت پس بغار رفتم
و نماز و دعا استادم و از قافله فراموش نمودم تا انیکه بشهر در آمدم و از قافله سوال کردم گفتند
که آن قافله همه رفتند پس متحیر ماندم پس تنهائی رفتم تا انیکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس درین
هنگام مردی بر اشتر سوار آمد چون بنزدیک رسید بمن گفت که بر ردیف من سوار شو پس سوار شدم

و آن سوار را نشناخت برق میرفت پس اندر زمان کی بقافله رسیدیم آن زن مرا بزیر آورد و گفت برفقاء خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هرچه در میان قافله گردیدم که او را باز دیگر دیده باشم پس هیچ او را ندیدم و پیش ازان هم او را ندیدم **کرامت سیم شهید ثانی** چون آن جناب بعزت رسید و شیخ محی الدین عبد القادر بن ابی الخیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید و اجازه داد شهید ثانی را اجازهٔ عامه و میان ایشان مواده زائد تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را بکتابخانهٔ خود داخل کرد که تفرج کند پس چون خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابی را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را بر کتابی گذاشت پس دست آنجناب بر کتابی از کتب شیعه که از مصنفات مرحوم علامه بود واقع و آنرا گرفت **ایضاً کرامات** شهید در دفع شر شامی انیکه حاج شمس الدین محمد بن هلال همشیره اعانت بشهید در اموال مینمود و در ایام تحصیل تهیهٔ مخارج او و عیال او مینمود شهید سفر مینمود که بآن قافله مردی بود از اهل شام و حاجی محمد مذکور شهید را ازان مردم ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر در میان قافله باشد و من خواسته باشم که بسفر روم هرآینه برآن قافله نمیروم و آن سفر را ترک میکنم پس شهید مرتکب مسافرت شد چون ببلدهٔ قطیه رسید و با شهید سرمایه بود پس حاکم بلد وسطاء بخواجه از قافله مینمود پس اهل قافله را با شهید نزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاجی محمد سابق شهید را از شتر او تحذیر مینمود آن مرد دو نزد و در خانهٔ والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بحاضران گفت که این مرد لیست که من شما را آنان خبر داده ام پس شهید بآن فرمود که چه خبر از من با ایشان داده آن مرد گفت که با ایشان گفتم که تو بمصر میروی برای طلب علم و حاجی محمد تو را فرستاده و تو را امداد نموده پس در خاطر شهید ازین سخنها هراس و ریبه ظاهر گردید چون بروالی داخل شدند پس بحساب تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید و با و نگریست تفرس خیر از وجه شهید نمود و رقعه بخط خود بشهید داد که حمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رهامی باشند پس چون از نزد والی بیرون آمدند و شهید نیز و آن شامی رسید آن ملعون گفت که تسکی نیست که با تو لجاجت است که آن مردمان را بسجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغییر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود و سرمایهٔ شهید در انجا نصف یک حمل بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود محسوب داشته و از خراج گذرانید **کرامت را بعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را** محمد بن علی بن حسن عوری که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا را در خواب دید که شهید را وعده نیکو داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظرم

باقی نماند **کرامت خاصه** محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب باجمعی از اصحاب اطیاب در سفر بودیم و مردی از سلاطین اذبک از حج آمن بود و با او جماعتی بودند که از انجمله مردی بود شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملا بود و سلطان با او نماز را بجماعت میگذارد و آن مرد پیر از شهید و رفقای او نهایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی الفت انداخت بنحویکه بقیه ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذارد و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان نزد شهید می آمد و خدا یتعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سکان خویش نمود که آن سکها را همراه داشت پس آن مرد پیر و نفر شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر با آن ملا عزم کردند که بعد از ورود بغداد بالتسبه بشهید سعایت کنند و شهید از عزم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بهمانی بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیر سنی را ضعف حاصل شد بنحویکه قدرت سفر از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدا یتعالی شر او را کفایت نمود و شهید بزیارت ائمه فائز شد **کرامت سادسه در استخاره شهید از قرآن و ظهور کرامت** شهید ثانی چون بحلب رسید عزم او آن بود که در حلب تخفیف در اقامه نماید پس قافله بجانب روم میرفتند بر طریق معهود پس شهید استخاره نمود که همراه آن قافله رود و استخاره خوب نیامد و بعضی از اصحاب علم از غیر طریق معهود بسفر روم میرفتند و آن راهی بود که نبدرت مردم از ان راه میرفتند پس شهید استخاره کرد که از ان راه رفت باشد استخاره خوب آمد تا سفر آن طایفه با و قافله بتاخیر افتاد پس شهید بکتاب خدا تفال نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناك عنهم پس اطمینان نفس حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخاره نمود بر انکه همراه ایشان رفته باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا تفال نمود بر انتظار رفقائی که از راه غیر مشهور میخواستند که رفته باشند این آیه آمد ومن یولهم یومئذ دبره الی قوله تعالی فقد باء بغضب من الله پس قافله دیگر بر طریق مشهور مسرور می نمودند پس شهید استخاره نمود که همراه ایشان رود خوب نیامد پس بکتاب خدا تفال نمود این آیه آمد واتبع ما یوحی الیك من ربك واصبر حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین پس قافله چهارم براه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طالب شد و در این باب استخاره نمود خوب نیامد و آن قافله که می خواستند که همراه ایشان رفته باشند از راه غیر مشهور مسافرت می نمودند و تاخیر می انداختند و با مروز فردا مسامحه و مسامله داشتند

شهید میفرماید که صبح روز سه شنبه بکتاب خدا تفال نمودم این آیه آمد وتتلقهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون پس نهایت تعجب کردیم وگفتیم که این قافله اگر امروز رفتند پس این اعجب امور است پس معلوم شد که در همان روز اراده حرکت دارند پس نهایت حمد وشکر کردیم خدا را بر این نعمت پس از ان ظاهر شد که در اقامت ما بحلب درین مدت حکمتها وسرهای بسیار در میان آمد واقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانی و قحطی بود بنحویکه چهار منزل هیچ آذوقه نبود و در این راه که ما رفتیم در هر منزل وفور نعمت ونهایت ارزانی بود بنحویکه یکدسته علف در راه مشهور بده درهم عثمانی بود و در راه ما بیکدرهم بود **در کرامت شهید در باب تولد مولود** کرامت رابعه شهید ثانی در رساله خود در احوال خود نوشته که از غریب انچه از نعمت خدا برایم اتفاق افتاد در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس روزی با اصحاب بزیارت مشهد ابو ایوب انصاری رفتیم که در خارج بلد بود وسلطان محمد بر آن قبه بنا کرده بود واین روز جمادی الاولی بود پس چون بدان مشهد رفتم خلوت کردم وقدری از قرآن تلاوت کردم ومصحف را گرفتم وبآن تفال نمودم برای آنکه زوجه ام در حال مفارقت درین سفر حامله بود و وعده ولادتش اوائل شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را گشودم در ابتدا صفحه این آیه بود وبشرناه بغلام حلیم پس سجده شکر کردم واز خدا خواستم که مرا ولد ذکر مبارک میمون روزی کند پس در روز دهم شهر رجب که یوم سه شنبه بود مراسلجات از وطن آمد ومرا مژده دادند انیکه ولد ذکری عطا فرموده در همان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم ✤ وقد من علینا الکریم بفضله علیکم مولود غلام من البشر ✤ فیا ربه متعنا بطول بقائه واحی به قلبا له الوصل قد هجر **خواب دیدن شهید کلینی را** تا اینجا کلام شهید ثانی بود ومحمد بن علی بن حسن گفت که این مولود از زوجه بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی ودختر خاله شهید بود واسم آن ولد محمد بود ودر حالت صغر در غیبت پدرش وفات یافت **کرامت ثامنه** شهید میفرماید که در یکی از اسفار برف آمد در شب دوشنبه بر بالای برف خوابیدم وبسیار سرد بود واز غرائب آنکه در ان شب اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته ام واو شیخی بود نیکو صورت با زینت وبزرگواری علم از صورتش ظاهر بود وبا من جماعتی از اصحاب من بودند که از انجمله رفیق من وصدیق من شیخ حسین بن عبد الصمد بود پس از کلینی مطالبه کردیم نسخه اصل کتاب کافی را که آن را نسخه کنیم پس داخل خانه شد وجزء اول از کتاب کافی را آورد که در قالب نصف ورق شامی بود پس آنرا گشود وآن بخط نیکو ومعرب بود وصحیح بود ورموز آن

باب طلا مکتوب بود پس ما متعجب شدیم از نسخهٔ اصل ما بین صورت پس نهایت مسرور شدیم و سابقاً
از نسخهٔ بد نهایت دلگیر بودیم پس طلب کردم از او بقیهٔ اجزاء را پس کلینی متألم بود از تقصیر مردم
در انتساخ آن کتاب و فرمود که من نمیدانم که بقیه اجزاء در کجاست و گفت که شما مشغول باین باشید
تا من بقیهٔ اجزاء را پیدا کنم پس داخل خانه خود شد که باقی اجزاء را تحصیل کند پس از خانهٔ خود بیرون آمد و در
دستش جزوی بود بخط غیر او و بر قالب ورق شامی کامل بود و ضخیم بود و خط خوبی نداشت پس آن را بمن
داد و بسوی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته اند و متألم از آن بود و بود در مجلس پدر
صالح شیخ زین الدین فقعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخهٔ اصل است با وصف متقدم و آن
را بمن داد پس من بسیار مسرور شدم پس از آن تفتیش کرد خانه را و اجزاء بیرون آورد تا تمام چهار جزو
و یا اکثر بهمان وصف متقدم پس خوشحال شدیم ما و بیرون رفتیم با اجزاء بسوی شیخ جلیل مصنف و او در
همان مکان اول بود پس چون در نزد او نشستیم عود کردیم بسوی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخ
کتاب و تقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای ما در مدینهٔ دمشق مردی از اصحاب ماست که اسم
او زین العابدین غرابیلی است که نسخه گرفت کتاب تو را در نهایت جودت در ورق خوب و آن کتاب را
در دو مجلد کرد در هر یک جلد بقدر کتاب شرائع و نسخهٔ فخر است بر مخالف و مؤلف پس روی شیخ از سرور شگفته
شد و اظهار فرح نمود و هر دو دستش را کشود و برای او دعائی کرد بدعائی خفی که لفظ آن را حفظ
نکردم پس از خواب بیدار شدم در رؤیا شخصی پیغمبر را کرامت تاسعه محمد بن علی بن حسن عودی نوشته
که خبر داد مرا شهید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سنه نهصد و پنجاه و
شش که چون محرز کردم اجتهاد در قبلهٔ عراق را و اعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیرالمؤمنین
در آن نماز گذارد و یافتم انیکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جامور او بر آن برهان
اقامه نمودم و در آن جا منحرف بسوی مغرب نماز گذاردم و طلبهٔ علم تصدیق بآن اجتهاد نمودند پس
شیخ موسی نام عجمی تسلیم نه نمود و سه روز با من ملاقات نکرد و نهایت در این امر انکار داشت
زیرا که فضلا بسیار در آن محراب نماز گذارند خصوصاً مرحوم شیخ علی محقق ثانی و غیر آن پس شیخ موسی
در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت مشرفه شد و نماز جماعت گذارد و نخواند انحراف مانند انحراف
من پس جماعتی منحرفاً نماز کردند و بعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد و بسوی آن جماعت
کرد و فرمود هر که نماز کند و انحراف ننماید پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد بنزد من آمد
و دست مرا ببوسید و از انکار اعتذار میجست پس من از سبب آن از او سؤال کردم پس او قضیهٔ خواب
را برایم مذکور داشت کرامت عاشره در تفال شهید بقرآن شهید ثانی در بالای سر

ضریح مقدس در شب جمعه نشست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجه کرد و خواند خدا را که بیرون
آید آنچه را که بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان پس قرآن را کشودم و در اول صفحه
دست راست این آیه آمد فخرجت منها خائفا یترقب فوجب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین پس برای
این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم یازدهم در روایت محمد ابن علی
شهید را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته انکه آنجناب اول تالیف او کتاب شرح ارشاد بود و
مینوشت آن را و برای احدی ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که
شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبه میخواند که مثل آن شنیده نشده در بلاغت و فصاحت پس آن خواب
را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که
آن شرح ارشاد است و مشتمل است بر خطبه معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت و حسن ترصیع و بلاغت
است خصوصا در براعت استهلال است که موضوع کتاب را می فهماند و در آن تعداد فرمود اسامی
کتب فقه را با وجز عبارت و ارشق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا
امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم کرامت دوازدهم شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین
در حواشی در المنثور نوشته که شنیدم از کسانیکه با ایشان وثوق داشتم در بلاد ما انکه شهید ثانی
در خواب دید که در بهشت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی مدادی از
علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و بر آن
کسی نشسته بود پس من سؤال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو
مهیا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد دراک نمود پس بنای
تتبع گذاشت در تالیفات شهید اول علی الله مقامهما کرامت سیزدهم پس از این مذکور میسازیم
که آنجناب از اخبار بشهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب در المنثور نوشته که از شیخ حسین
بن عبد الصمد حارثی والد شیخ بهائی سؤال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در آنچه روایت شده از
شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرور میکرد و مولائی ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود
پس آنجناب فرمود که نزدیک است اینکه در این مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا چیز یکه
قریب باین مضمون بود فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و شکی نیست که این از کرامات
اوست رحمه الله تعالی و اسکنه جنان الخلد پس شیخ حسین در جواب نوشت که بلی چنین چیزی از آنجناب
صدور یافت و خطاب بمن نمود و بجا رسیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برای
نفس زکیه اش منکشف شد حشر کند خدا او را با ائمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبد الصمد حارثی

در دوازدهم ذالحجة الحرام ۹۸۳ در مکه مشرفه زادها الله شرفا و تعظیما کرامت چهاردهم در رؤیای
محمد بن حسن عودی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گوینده بمن گفت که چرا ملولی پس گفتم چگونه چنان نباشم
و حال اینکه من برانیجالت میباشم در بلاد غربت پس گفت که مترس پس بدرستیکه تو در میان دوازده خانه
سکنا داری که در هر یک از انها آب ریست پس بگشودم دو چشم خود را در خواب پس دیدم که همان نحو است
که آن شخص گفته بیدار شدم پس خدایرا حمد نمودم و تخفیف در مرض خود دیدم ازان پس در شب سه شنبه خواب
عجیبی دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر مینمودم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت امرم
چون خواهد بود از اهل بهشت خواهم بود یا از اهل آتش پس نفس خود ملتفت شدم و او را عیب میزدم و گفتم که
بچه عمل خواهی مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر تو در سفر ها صرف شد با طهارتی که نیکو نبود و عملی نداری که بآن
مستحق جنت شوی مگر ایمان و حب اهلبیت پس بخود گفتم که ایمان علت تامه در دخول بهشت است و من بحمد الله مومن
میباشم و بر ایم گناهان بسیار است پس بر آنها عقاب می شوم پس ازان داخل بهشت میشوم و لیکن عذاب
در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر مستقطع از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس درین هنگام
مرا خواب ربود در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف با نهایت وحشت ایستاده ام و انسی ندارم
و بر من ثیابی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است
مانند دملها بر آن بر آمد پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبر چیست
گفت که این روز قیامت است و تو را برای حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین
بیگیاه برگذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفتا که سیر کن گفتم بکجا گفت که مامور شدی که با تش در آئی
پس من حزین القلب منکسر الخواطر بجانب شمال راهی شدم پس با یشان گفتم که ایا مرا به نزد پیغمبر خدا
نمی برید که شاید شفاعت نمایند پس گفتند که ما مور بآن نشدیم پس گفتم که مرا قریب مکان ایشان
مرور بدهید بنحویکه صدق کند که شما قاصد آن مکان میباشید پس من با ایشان رفتم ناگاه دیدم که پیغمبر
و امیر المومنین از طرف راست مانشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس متاخر تر از ایشان
نشسته اند پس چون مرا دیدند مرا طلب نمودند پس چون به نزدیک ایشان رسیدم پس من سلام
کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر بزیر انداخته از حیا و بدی منظر و از اینکه مامور با تش جهنم شده ایم پس
پیغمبر بمن نظر کرد در حالیکه سر بزیر انداخته بودم و پیغمبر زمانی درنگ تامل کرد و بعد فرمود که او را بهشت
برید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفه سیئات او مملو است
پس پیغمبر بمن با شارت کرد و با من صحیفه بود پس صحیفه حسنات را باو دادم و در آن صحیفه در ورق اول
مکتوب بود بیک سطر بخط واضح الا ایمان و حب اهل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته بود پس اشارت نمود بصحیفهٔ دیگر پس آن را باو داد م وآن پیر بود و جای یک کلمه خالی نبود پس
آنجناب سر او را بزیر زانوئی مبارک گذاشت پس ازان فرمود که او را بهشت برید عرض کردند که یا رسول الله
صحیفهٔ او را دیدی پس آن جناب آن صحیفه را بیرون آورد و آنرا نشر کرد بناگاه مملو از حسنات بود از اول
تا بآخر پس آن صحیفه سیئات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیئات پس پیغمبر با ایشان گفت که نظر کنید پس
ایشان عرض کردند که امر بسوی تو است پس پیغمبر اشارت کرد بجانب راست و فرمود که او را بهشت برید پس
ایشان عرض کردند که ای پیغمبر خدا ما ازان ها نیستیم که کسی را به بهشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود بهشت برو
عرض کردم که ای پیغمبر بهشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست اشارت کرد و فرمود
که خواهی دید در ی بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند
که باز است انشاء الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بد قبیح آن جناب
فرمود که چون داخل شدی می یابی نهر کوثر را در نزد در بهشت پس ازان نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز
که هست از سوئی منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس مهیا شده پس بقدر حاجت
ازان بپوش پس بنشین و استراحت کن و بخور از انچه در انجاست پس عرض کردم که در آن جا چیست آن
جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق
تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خوراک بلد شماست پس عرض
کردم که پس ازان چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی بنزد تو می آید و تو را بمکان تو میرساند
آن مکانیکه خدا برائی تو مهیا کرده است پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که در عالی نورانی
ظاهر شد و آن گشوده است و هیچکس در انجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم دیدم که جاریست پس
در آن غسل نمودم و آن سوئی منظر که در بدنم بود رفع شد و عبور کردم بجانب دیگر و در انجا جامه چندی دیدم
که بعضی در رصندوق بزرگ و بعضی در سفطهائی کوچک بودند پس بعضی از انها را پوشیدم و نگاه کردم
پس بناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دست رس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر
داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از انچه در آن بودم از محنتهائی و اندوهان
و ترسی که در دلم بود پس بناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند برخیز تا به بینی انچه را
خدا وعده داده پس با ایشان کمی راه طی کردم پس مرا داخل در ی کردند که نیکو بود پس گفتند
این تبدا و مقام و محل تو است و اندکی سیر کردیم پس بقبه رسیدیم که بر بالای ستونها بود بدون دیوار و
در حوالی آن نهرهائی جریان داشت پس گفتند که بنشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی میخوری گفتم بلی
پس سفره چند انداختند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش ازان می آمد و آن مائده برحوانان نیکو بار بود

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مائده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخورید پس گفتند که ملائکه میباشیم و ایشان خدمه باشند پس بآن زن گفتم که آیا تو با من نمیخوری گفت بلی زود دست که بیاید بسوی تو کسی که با تو بخورد و او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیله آمد که بیننده گان مثل آن ندیده بودند چون به نزدیک رسید سلام کرد و زانوئی مرا بوسید و از طرف راست من نشست پس با او گفتم که بسم الله بخور پس از زن ال سؤال کردم که این کیست گفت که از حور العین است خدا برائے تو معین کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من با آن زن نظر مینمودم و تحیر در حسن منظر آن بود و پس از آن دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکو رویان آمدند و با ایشان دابه بود که در میان فرسن و بغل بود نیکو منظر و بر آن زین بود پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روئی من بودند و در آن بستان ها و نهرها ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریبا بوده و باقی مانده است برائے تو چندین برابر آن در آنچه تو در آن هستی پس مرا بدست راست بردند و ساعتی دراز سیر کردیم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این حد ملک شیخ زین الدین است پس گفتم اکنون کجاست گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدا تعالے باو پس گفتم که آن جراحاتے که در بدن او بود از اهل بغی و عدوان آیا مندمل شد یا نه گفتند بلی از جراحات چیزی باقی نمانده مگر یکے از بالائے دوش او که مانند ستاره درخشان است و آن علامتی است که باقی مانده است پس گفتم که در نزد شهید ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او می باشند و ذکر کردند مخصوصا اسامی کسانی را چون شیخ محمد حر و سید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمائی ایشان در نظرم نیست پس گفتم که اراده دارم که ببینم سید علی بن صایغ را گفتند که اکنون آمدی پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم دو مرد را که نشسته اند و بر ایشان هیبت و وقارست پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم و دیگری حضرت امام رضاست پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند و گویا مبارکباد میگفتند مرا بانچه خدا انعام فرموده و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس ازان از من مفارقت کردند پس درین حال سید علی مذکور آمد و او را استقبال کردم و هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و سؤال کردم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنها بخیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند آمد تعیین نمائیم پس ذکر سید علی بن صایغ که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسمائ ایشان در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرق کردم و سخت تفکر نمودم مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور است چنانکه در تفسیر تلامذهٔ او مذکورست و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دارد بلا واسطه و اما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی
از او اجازه دارد بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی
گویا بی ریب باشد و در شرح لمعه در کتاب نظار یا لعان یا ایلاء یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عباس
دلالت دارد بر اینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهائی در کتاب اربعین ذکر کرده است اجازه شهید
ثانی از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی ملا صدری در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجازات
خود را نوشته و او اجازه از دو نفر دارد یکی شیخ بهائی و دیگر میرداماد و در آن اجازه گفته که شهید ثانی
اجازه دارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از آن دو اجازه اجازه شهید
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط
مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخت از کتب کثیره او و این از اعظم کرامات و تائیدات
ربانیه است با اینکه آنجناب با اشغال خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بیشمار بود
و این حکایت را شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور داشته و لله الحمد که مؤلف
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیاده از صد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی
در مداد و قلم شهید ثانی در باب مداد چیزیست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور
داشته که کرامت مشهوره آنجناب آنست که قلم را یکدفعه بدوات فرو میبرد بست سطر و سی سطر مینوشت
و بساهست که گفته شده است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت
و شاید آن باختلاف سطور و ازمنه و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در در المنثور
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ حسن و پدرم شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتابهای شیخ محی الدین
جد مادری صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزد ما بقدر هزار جلد
باقی ماند و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضه او مرجع طلاب
و معلمین و متعلمین است و مسالک مرجع فقها اطیاب در هر باب است و هر مصنف که بعد از مسالک آمده
بمسلک مسالک رفتار کرده اگرچه بر فروع آن زیاد کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله
گفته که شهید مصر و داماد شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمیذ شهید ثانی محمد بن علی
بن حسن عاملی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته
و گفته که آن جناب جامع مفاخر و محاسن بوده و شیخ امت و مبدء و منتهای فضائل بوده و لحظه
از عمر را مصروف داشت مگر در اکتساب فضیلتی از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود در یوم و لیله

باقیچه نفع آن بدو عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه و اجتهاد در عبادت و نظر
و احوال معیشت و قضاء حوایج محتاجین و مهمانان را تا ملقی مینمود به بنا شت و کرم و روی خندان دیگر انکه در شب
هیزم جمع کرد برای عیالش می آورد و نماز صبح را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز را بشتغال بتدریس داشت
و نماز عشا را با جماعت میکرد از ان پس باغ انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز ظهر را
در مسجد ادا نمود و از ان پس تدریس میکرد پس از ان ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و
حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیرانها بسر حد کمال رسیده و مولد او سنه ۹۱۱ دهم شوال
نهصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال انکه نه سال از عمر شریفش گذشته و در خدمت پدر
بزرگوارش مشغول بدرس شد و بفنون عربیه و فقه تا انکه والدش برحمت ایزدی پیوست و آن در سال
نهصد و بست و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قزوین هجرت کرد و تلمذ کرد در خدمت علی
بن عبد العالی میسی در اواخر سنه نهصد و سی و سه و از ان پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا
در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتون تلمذ کرد و بار دیگر در سنه نهصد و سی و چهار بسوی وطنش جبع آمد
از ان پس دمشق رفت و در آنجا نیز جهت تحصیل علوم اشتغال نمود مانند شمس الدین محمد بن مکی و شیخ احمد
بن جابر پس باز بسوی جبع آمد و در سنه نهصد و سی و هشت بمصر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که ممکن نبود تحصیل
و نزد جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنها نیز دشانزده نفر از علمای مصر تلمذ نمود پس در
سنه نهصد و چهل و چار بمکه مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجانب جبع مراجعت نمود پس در سنه نهصد و
چهل و شش بعراق رفت برای زیارت ائمه و در همان سال مراجعت نمود پس از ان در سنه نهصد و پنجاه
و یک مسافرت نمود بجانب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوریه که در بعلبک بود با و تفویض
شد پس در بعلبک مراجعت کرد و در انجا اقامت نمود و در مذاهب خمسه در مدت طویله درس گفته تا انجا
حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید ثانی در نزد علماء عامه مانند شهید اول و علامه و نحو ایشان بعضی
اعراض از ان نمودند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگر چه صحیح بود لیکن مفاسدی بر آن مترتب
میشود و لیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشد تا بتواند
که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کند و تالیفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ اسد الله
کاظمینی شصت تالیف دانسته از انجمله کتاب مسالک است که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب
قبل از ان از علماء اطهار بظهور نرسیده معروف است که چون مسالک را باصفهان بردند علماء اصفهان
گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است چون شرح لمعه باصفهان رسید فضلاء اصفهان هم بفضیلت
ایشان معترف شدند و کتاب شرح ارشاد که مسمی بروضة الجنان است و از ان کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمده و آن اول زمانی است که بعد از ظهور اجتهادش بر نور ملکه تصنیف فرموده و آن جناب از عمرش سی و سه سال گذشته بود و شرح الفیه مسمی مقاصد علیه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر و فوائد ملیه در شرح نفلیه و شرح لمعه در دو جلد و بر او حواشی بسیار نوشته اند از انجمله فاضل هندی صاحب کشف اللثام بر طهارت و صلوة آن مفصلا تعلیقه نوشته و میرزا محمد دیلماج و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسین این شهید ثانی و تعلیقه او مجلد است و مسمات است بزهرات روضه و با فضیلت نوشته و سلطان العلماء او باختصار نوشته مشتمل بر ایرادات و شیخ علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و اقا جمال خونساری از اول تا آخر دو سه مجلد نوشته و در بعضی از مواضع بالتفصیل و استدلال و در بعض باختصار و اکثر مواضع را متعرض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت و صلوة این را تعلیقه نوشته و خالی از دقت نیست و محمد صادق بن عبد الفتاح تنکابنی و مرزا ابراهیم پسر ملا صدری از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و اقا محمد علی ابن آقا باقر هزار جریبی دو سه مجلد بلکه علاوه تعلیقه بر آن نوشته و نهایت بافقاهت است و اقا رضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حواشی غیر مدونه بر آن دارد و شیخ بهائی را حواشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملا محمد علی نوری را بر آن حواشی غیر مدونه است و این فقیر مؤلف را بر آن حواشی است از طهارت تا دیات و چند مجلد و میرزای شیروانی را نیز بر آن حواشی غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حواشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحواشی الصادره عن اقلام الاعلام و شرح لمعه آخر تالیفات آنجناب است و انرا در شش ماه شوش روز نوشته زیرا که در طهران نسخه اصل تاریخ شروع در تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز اتمام آنرا نوشته و این فقیر را حواشی غیر مدونه بر کتاب مسالک است و اقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر مسالک حواشی مدونه است و از جمله تالیفات او حاشیه فتوائی خلافیات شرائع و حاشیه قواعد و کتاب تمهید القواعد که دو بست باب است صد باب در نحو است و صد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کرده و بر آن تفریع بسیار نموده و اقوال را هم غالبا نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیة المرید در آداب مفید و مستفید و آن آداب المتعلمین است و قریب بسه هزار بیت میشود که هر بیتی پنجاه حرف است و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا علماء در سابق ایام محترم بودند و در این ازمنه حرمت از ایشان رفته است و در علل این مطلب فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلماء می چسپاندند و طالب معاشرت ایشان بودند علماء استنکاف و استنکار داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا گمان میکردند که اکسیر اعظم در نزد علماء است و در این ازمنه علماء خود را باهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیائی ایشان درخواست نمودند پس اهل دنیا استنکاف و استنکار نمودند و چنین دانستند که اکسیر اعظم در نزد ایشان است

و علمائی

و علما رتبی دست همیباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود و فی الحقیقت این سخن کشف از حقیقت حال بر وجه صواب است و از جمله تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است و رساله اسرار صلوة و رساله در نجاست چاه بلاقات و عدم آن و رساله در تقلید بطهارت و حدیث و نکاح در متاخر و سابق و رساله حدث واقع در اثنا غسل جنابت و رساله در تحریم طلاق حایض حامله که مدخول بها و زوجش حاضر باشد و رساله در طلاق غایب و رساله در نماز جمعه و رساله در ترغیب بنماز و رساله در آداب جمعه و رساله در حکم مقیمین در اسفار و رساله در مناسک حج و رساله صغیر در مناسک حج و رساله در نیات حج و عمره و رساله در احکام حبوة و رساله در میراث زوجه و رساله در جواب سه مسئله و رساله در بیان ده مبحث مشکل در فن علم و کتاب مسکن الفواد در نزد فقدان احبه و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از اخبار و آیات بیان نمود و سیما صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوندا در مصیبت اولاد این مثوبات را مستحقم لیکن مرا بدر مصیبت اولاد گرفتار مکن که طاقت ندارم و این صوابها را نمی خواهم و عوض آن صوابهای دیگر مرا مستفیض فرما و کتاب کشف الریبه در احکام غیبت و رساله در عدم جواز تقلید میت و رساله در اجتهاد و بدایه در روایت و شرح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن تدوین نمینمودم و آن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حواشی شرح درایه اجازه دو فرزندم محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غنیة القاصدین در اصطلاحات محدثین و کتاب منار القاصدین در اسرار معالم دین و رساله در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخره و کتاب رجال و نسب و رساله تحقیق ایمان و اسلام و رساله در تحقیق نیت و رساله در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیرالمومنین ع و رساله در تحقیق اجماع و کتاب اجازات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظوم در نحو و شرح آن منظومه و رساله در شرح بسمله و سوالات شیخ زین الدین و اجوبه آنها و فتوای شرائع و فتوای ارشاد و مختصر منیة المرید و مختصر مسکن الفواد و مختصر خلاصه و رساله در تفسیر قول خدا تعالی والسابقون السابقون و رساله در تحقیق عدالت و جواب مسائل خراسانیه و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رساله سطنبولیه در واجبات عینیه و بدایه در سبیل هدایه و فوائد خلاصة الرجال و رساله در ذکر احوال خود و محمد بن حسن که تلمیذ او بود آنرا زیاد کرده و شیخ علی نوادره آن بزرگوار بر هر دو زیاده کرده و غیر آنها از رسائل و اجازات و حواشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از اخوند ملا صفر علی لاهیجی شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتهار برافراشت عامه عتیا از این معنی دلتنگ گردیده بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بیای تخت بادشاه ببرند تا سلطان را از ان واقعه اگاهی حاصل آید این هفت نفر در بین راه دست بی ادبی

باو دراز نمود و ندود ربین راه کرامات بسیار از آنجناب بمنصهٔ ظهور رسید پس ایشان ما خود اندیشیدند که اگر او نزد سلطان برود خواهد نجات یافت و ما را گوست بی ادبی باو دراز کردیم خواهد بهلاکت انداخت پس او را بدرجه رفیعهٔ شهادت رسانیدند و سر او را برای پادشاه بردند پس سید عبد الرحیم عباسی که سید بوده و از نسل عباس بن عبد المطلب بود و در باطن شیعه و از اخلاص کیشان شهید بود این واقعه را شنید و او منصب مستوفی الممالکی داشت پس قلمدان خود را برداشت و نزد پادشاه رفت و قلمدان را نزد پادشاه گذاشت و عرض کرد که مرا از خدمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب استعفا او از او پرسید سید عبد الرحیم گفت که ملازمان آستان سلطان از قاعده و قانون اعیان جهان بیرون رفته اند شما میفرستید که شیخ زین الدین را بیاورند تا به علما مجادله کند و مذهبش معلوم گردد ایشان سر او را برای شما می آورند و شما هم ایشان را مواخذه نمیکنید پس بسا باشد که شما مرا بخواهید برای مهمی پس ایشان سر مرا خواهند آورد و در چنین دولت خدمت کردن خطاست پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن هفت نفر را بسید عبد الرحیم بخشید سید امر کرد که آن هفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افروختند و این هفت نفر را بآتش سوختند و در کتاب امل الامل گفته که سبب قتل آن جناب چنانچه بعضی از مشایخ شنیدم و بخط بعضی دیدم اینکه دو نفر در خدمت شهید ثانی بمرافعه آمدند پس برای یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیه غضبناک گردید و بسوی قاضی صیدا که اسم او معروف بود رفت و شهید درین ایام از مسکن دور شده در باغ انگوری منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعه بوده و هر روزی یک کراس مینوشت که یک جزو باشد پس قاضی صیدا بسوی حج کس فرستاد که او را بیاورند و شهید در آن ایام بمکه برای حج بیت الله رفته بود بانیکه سابقا مدفعات متعدده حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود که مخفی باشد که کسی از احوال او آگاهی نداشته باشد و در اثنای راه در میان محلی نشست و روی محل را پوشانید پس آن شخصی که بطلب او رفته بود در حج او را نیافت و اهل آنجا گفتند که آنجناب تدیست که سفر کرده است پس قاضی صیدا بسلطان روم نوشت که در بلاد شام شخص مبدع پیدا شده که از چهار مذهب خارجست پس سلطان بطلب او کسی را فرستاد که او را زنده بیاورید تا با علما مجادله کند و مطلع بر مذهب او شویم تا انچه مذهب ما اقتضا دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او بمکه رفته است پس بطلب او روان شدند پس در اثنای راه مکه باو رسید آنجناب فرمود که با من باش تا حج آوریم از آن پس هر چه خواهی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را برو م برند پس چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از آن شخص که همراه شهید بود سوال کرد که این چه کس است که با تو است در جواب گفت که او مردی است از علمای شیعه امامیه که من میخواهم او را نزد سلطان برده باشیم

التشخص

ان شخص گفت که تو در اثنای راه یقین بالبسنه با و تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و نمیترسی که او بپادشاه شکایت از تو کند یا رانی هم در انجا دارد آنها هم با و اعانت مینمایند پس عیش بر تو خواهد شد پس صواب انیکه سرش را جدا کنی نزد سلطان بفرستی آن مطرود طالح جهت پی کنند تا قرصاح در کنار دریا سر طهرش را جدا ساخت و طائفه از ترکان در آنشب دیدند که نورها از آسمان نزول مینماید بان مکان و بالا میروند پس ترکان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه بر روی او بنا کردند پس آن ملعون چون آن سر مبارک را نزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبد الرحیم عباسی سعی در قتل او کرد پس سلطان آن ملعون را کشت تا اینجا کلام اهل الاهل بود و بعضی از اوباش در تاریخ وفات آن جناب گفتند تاریخ وفات ذلک الاواه الجنة مستقره والنار و در لوء لو مذکورست که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نهصد و هفتاد و شش باشد الجنة باید بجا وقف خواند نه بتای مثناة فوقانیه والا زیاده از هزار میشود و انچه من بر آن اطلاع یافته ام در مواضع متعدده آنست که در سال نهصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنا بر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد بود و مؤید این مطلب انیکه در کتاب درالمنظوم والمنثور که از تالیفات شیخ علی نواده شهید ثانی است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجه شهادت رسید در سال نهصد و شصت و پنج بود تا اینجا کلام لوء لو بود و سقطات و خبطیات او ظاهرست چه عبارت بعض او با غلط بین ست زیرا که آن عبارت متجاوز از هزار ست علاوه کلام درالمنظوم منافات بسیار با انچه لوء لو در صدر کلامش فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و انچه مولف کتاب برخورده و در تذکرة العلماء نوشته ام ولادتش در سنه نهصد و یازده و وفاتش در سنه نهصد و شصت و شش اتفاق افتاده ست و صاحب لوء لو گفته ست که یافتم بعضی از کتب معتمده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود که گرفته شد و ماخوذ گردید شهید ثانی در مکه مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول سنه نهصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند بسوی بعضی از خانهای مکه و در آنجا یکماه و ده روز محبوس بود پس او را از راه دریا بقسطنطنیه بردند و در آن بلد او را کشتند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از ان جسدش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل شده ست از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهاء الدین تا اینجا کلام لوء لو بود و علامه مجلسی در کتاب بحار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهائی از والدش شیخ حسین که شاگرد شهید ثانی بود او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدم که اثر تغیر در بشره مبارکش پدیدار شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زمانی خون مبارک آن بزگوار در آن مکان ریخته شد و این از جمله کرامات آنجناب بود کرامت دیگر از آنجناب
آنکه بعد از شهادتش باران عظیم خارج از حد اعتدال در اسلام بول آمد و دریا بهیجان آمد بنحویکه نزدیک
بود که اسلام بول غرق شود ملا خلیل قزوینی مقبرش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبرش میباشد
که منسوب باو هست و آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازه دارد لیکن اخباری
مسلک هست و صاحب فضیلت هست و شرحی فارسی بر کافی نوشته هست و شرح کتاب زکوة در نزد من هست
و از جمله تلامذه او آقا رضی قزوینی هست که بسیار فاضل بود و جامع و صاحب تالیفات بوده ستیما
آنیکه مجموعه نوشته در مسائل عدیده از منقول و معقول و ریاضی و نحو ان و این کشف ازان میکند
که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمیذی غالبا مظهر کمالات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در دو
مسئله برخطا رفته بود یکی آنکه ترجیح بلا مرجح جایز هست مانند رغیفی جایع که مدبون ترجیح یکی را بر میدارد
و مانند قدحی عطشان و مانند آنکه در مکانی که مسطح باشد و آبی بر آن ریزند پس باید آن آب بهیچ
سمت روان نشود و حال آنکه مشهور متکلمین این موارد نقض را متعرض شدند و جواب دو مثال
اول و مانند آن باین نحوست که اراده در امثال این مقامات مرجح هست و اگر ترجیح بلا مرجح جایز
باشد انسداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفین هست یعنی وجود و عدمش بالنسبة
بذاتش مساوی است پس اگر ترجیح بلا مرجح جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بی صانع
متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسئله دوم که ملا خلیل بر آن رفته آنکه شکل اول
نتیجه نمیدهد زیرا که مستلزم دور هست زیرا که نتیجه موقوف بر کبری هست و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور
باطل هست پس شکل اول باطلست پس استدلال بشکل اول در هر مقامی باطلست و این شبهه را
شیخ ابو سعید ابو الخیر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی را
بیکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اول هست چه آن سه شکل باید بشکل
اول تمام شوند و شکل اول مستلزم دور هست چه نتیجه موقوف بر اندراج اصغر تحت اکبر بتقریری که متقدم
شد و هر دلیلی تا بشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانست و شکل اول بدیهی
الانتاج هست چنانکه شما میگوئید با انکه این مستلزم دور و دور باطلست چون این شبهه بشیخ رئیس
رسید در جواب نوشت که دور باجمال و بتفصیل مندفع هست چه جهة دور مختلف هست زیرا که کبری موقوف
بر نتیجه اجمالا و نتیجه موقوف هست بر کبری اجمالا الحاصل چون ملا خلیل این دو مسئله را اختیار نمود
اشتهار در امصار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند فاحمین و اضراب و اتراب او نهایت
در مقام تخطئه و انکار بر آمدند چون انکار و تشنیع ایشان بگوش ملا خلیل رسید روانه اصفهان شد که با ایشان

درین باب مجادله نماید پس وارد مدرسه شد که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در اندرون خانه بود

در مباحثهٔ ملا خلیل و ملا میرزا شیروانی

ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملا خلیل بحجرهٔ ملا میرزا وارد شد ملا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل قزوینی میباشم و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروف بر من تشنیع و انکار نموده آمدم تا با او مناظره کنم ملا میرزا گفت که شما بگوئید که چرا در شکل اول صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای اینکه دور لازم می آید و دور باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و مشتمل است بر صغرا و کبری و مستلزم نتیجه نیدانی پس دلیل تو بنا بر مذهب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نکرد تا آقا حسین بیرون آید بلکه بلا فاصله برخواست و بر دراز گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود فاضل معروف بملا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است

ما آقا حسین بن محمد الخونساری

از جهاتی جمع جماهیر اکابر و اکارم افاضل اکامل است و آن جناب را تعبیر میکنند به اُستاد الکل فی الکل و در ابتدا ء کار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی بافقیهی بجائی مهمان شد پس در وقت خواب برای فقیهه رختِ خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند پس فقیهه باقا حسین گفت که تو هیولی را بزیر بینداز و صورت را بالایش بگیفن و بخواب جناب آقا حسین صباح زود بخدمت محقق سبزواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایه است و از شاگردان شیخ بهائی و اجازه از او دارد حاضر شد و مدة دوازده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز بحبالهٔ نکاح خود درآورده و آقا جمال از دختر او تولد یافت و چون در معقول و منقول تدریس میکرد لهذا او را استاد الکل فی الکل نامیدند و پسرش آقا جمال و ملا محمد امین بن حسن شیروانی از شاگردان او می باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواهش آن کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را متکفل شد پس آقا حسین شروع نمود بشرح کتاب دروس شهید اول و از ابتدای آن کتاب تقریبا دو ورق آنرا هیجده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمودند جناب در جواب فرمود که سلطان آنرا تالیف مینمود نه من و آن کتاب موسوم بمشارق الشموس است فی شرح الدروس و صاحب وسائل اجازه از او دارد

صاحب محمد بن حسین خونساری

ملقب بجمال الدین و موصوف بمحقق خونساری و در تحقیق و تدقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اجازه دارد و تالیفات او تعلیقه بر شرح مختصر

۲ نسخه دو مرتبه نوشته شده است

☆☆ اصول و تعلیقه بر شرح لمعه که در غایت متانت و تدقیق است و تعلیقه بر خفری بر الهیات شرح تجرید قوشجی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تانیث بود و او بتذکیر ادا کرده بود و یا بالعکس پس درین باب باو ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکیر و التانیث سهله پس لفظ سهله را نیز مؤنث او در رساله ملا محسن فیض خواست که بزیارت بیت الله رود و از کاشان حرکت نمود وارد اصفهان شد بر آقا حسین مهمان شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهم رساند ملا محسن مسئله از آقا جمال سؤال کرد آقا جمال از عهده جواب بر نیامد و تا آنوقت غالب اوقات را بیطالت میگذرانید پس ملا محسن دست برد زد و گفت حیف در خانه آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس ملا محسن از مکه مراجعت کرد و بخانه آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت شده پس گفت که این آقا جمال غیر آن آقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال تمام حاضر کردند در حالتیکه آقا مشغول بمطالعه بود پس خان را در انجا گذاشتند و آقا هیچ ملتفت نشد تا انکه یکدفعه از ان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما انرا در اول شب آوردیم و شما ملتفت نه شدید و هر سالی چهار هزار تومان با قامیداد که آقا قضاوت کند پس در زمانی یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسئله از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد همان جواب را شنید تا چهار نفر که چهار مسئله سوال کردند و جواب لا ادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمائید که نمیدانم آقا جمال در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برای آن چیزهائیکه میدانم میگیرم و اگر برای انچه نمیدانم بخواهم تنخواه بگیرم خزینه پادشاه وفا بان نمی کند

حج ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعله آذرگاه و وارث محاسن فضلاء و مقتدای مدققین از علماء ملقب بمدقق شیروانی و معروف بملا میرزا شیخی شیروانی افکار ابکارش نتیجه افکار اسلاف اشراف اولین و اقوال درر نثارش در سطور طروس متاخرین چون خورشید درخشان تابان و نمایان است ذهن صافیش غریب بحر نبوده و دقائق نهایت خوش مفاد از تلامذه استاد الکل فی الکل آقا حسین و اجازه اش از عالم بلاشین و مین آقا حسین است و در زمانی انعالم رئاستی و افاضل بلاثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزای شیروانی با لباس شیروان و کلاه وارد خدمت آقا حسین خونساری گردید در حالتیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بو علی تدریس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

براو وارد ساخت پس آقاحسین نام ونشان او استفسار فرمود وچون او را نشناخت گفت که من مطالعه را تو نه نموده ام امشب مطالعه تو را نیمایم پس در نزد آقاحسین رحل اقامت انداخت وتلمذ نمود واز جمله فنون غریبه ملا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز تراویح لازم نیست ومؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام ونهایت توهین وتضعیف او نموده ام گویند که ملا میرزا روزی در مدرسه بر سر حوض آب باید نداشته باشند پس طلاب از جواب آن جناب عاجز ودر جنابت شبهه باقی ماند پس آنجناب کفی از آب برداشت وبه هوا داد وفرمود که همین در ابطال این برایین کافی است یعنی وجود آب دال است که این براهین شبهات ومغالطاتی باشند مصادم ضرورت می باشند وهر شبهه که مصادم ضرورت است باطل وعاطل وفاسد وکاسد است ومعروفست که ملا میرزا با آقاجمال همیشه مزاح ومباحثه ومجادله واز ار میکردند بحدیکه غالبا اوقات را بر او تلخ میکردند

در حل ملا مرزا معمای شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد وآقاجمال را برای تعشی وشام ضیافت خواست آقاجمال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا را نخواسته باشند پس وعده ندهد والا وعده وهد پس آقاجمال سؤال کرد که ملا میرزا را هم وعده گرفته گفت نه آقاجمال گفت که برو ومن امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که آقاجمال میل دارد که ملا میرزا را هم وعده بخواهد پس به نزد ملا میرزا رفت واو را نیز بضیافت خواست چون زمان شام در رسید آقاجمال بخانه آنشخص رفت دید که ملا میرزا هم در انجاست پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه ومکالمه مسائل علمیه با آقاجمال بحدیکه آقاجمال متغیر گردید پس صاحب خانه بفطانت وکیاست فهمید که منظور آقاجمال آن بود که ملا میرزا نباشد پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسائل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد که بعضی گفته اند که شعر اول دیوان خواجه حافظ چه الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها معمائی است باسم احمد واین چگونه می شود ومقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معمائیست واز فکر کردن ومعطل ماندنش باعث خلاصی آقاجمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد وبهنقاد توجیه نمود برای اینکه این شعر معمائیست باسم احمد وبار دیگر با آقاجمال در آویخت ومباحثه نمود

در مطایبه ملا میرزا

وچون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فوق فلک اطلس نه فلاست ونه ملاء ملا میرزا گفت که چون بفوق فلک اطلس سیدیم آستین را بالا میزنیم ودست را در آنجا فرو میبریم پس اگر رفت خلا خواهد بود والا ملا خواهد بود واین سخن از انجناب برسبیل مزاح بود وآقایان فرهیختهانی نوشته است که ملا میرزا گفت که من پست دفعه شرح جامی را

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم چیزیرا که دفعهٔ پیش نفهمیده بودم و از خارج مسموع شد که ملا میرزا میگفت که هفتاد دفعه شرح جامی را درس گفتم —

در مطایبه ملا میرزا با آقا جمال

گویند که در زمانی آقا جمال و ملا میرزا با هم بجائی میرفتند و یکی از ایشان بر دراز گوش سوار بود و آقا جمال همیشه لباس خوب می پوشید و ملا میرزا نه بر سر می بست و چون دراز گوش بصدد وقاحت افتاد اصوات اصوات اشهر شروع نفریاد انکر خود نمود ملا میرزا ترک بود و آقا جمال اصفهانی ملا میرزا با آقا جمال گفت که این دراز گوش اصفهانی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع باضراط نمود آقا جمال بملا میرزا گفت که این حیوان جسته جسته ترکی نیز گویند —

در بیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیر مدونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیر مدونه بر الهیات شرح تجرید است که با نهایت دقت است و کشف از آن میکنند که آنجناب در فن حکمت ید طولی داشته و شرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بود و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر معالم الاصول و چون خلیفه سلطان بر معالم حاشیه نوشته و ایرادات بر معالم نموده بود ملا میرزا این حاشیه را در رد ایرادات او نوشته و در ان حاشیه هر جا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماء است و این فقیر نیز حاشیه سلطان نوشته ام و از اسمی ساختم بر رد و ایرادات خلیفه را که بر معالم فرموده رد نموده ام انصاف اینکه خلیفه سلطان نهایت فاضل و جامع و دقیق و او را حاشیه است بر حفری بر الهیات شرح تجرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی و حاشیه بر شرح لمعه اسمم سامی او محمود است و سید حسینی نسبت و در اواخر شیخ محمد پسر صاحب معالم و اوائل شیخ علی نواده شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده در قول معالم در تقسیم ان کان بوضع واحد —

در احوال خلیفه سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که در اواخر شیخ محمد بوده و شیخ علی بود و سلطان را بر شرح لمعه رد نموده و این دلیلست که در اوائل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر مکه نموده و در انجا عمل هر وله که مستحب بود بعمل نیاورد و چون باصفهان باز گشت و کیفیت هر وله نکردن او بشاه عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و باو گفت که تو در کارخانه خدائی تانف و استنکاف و استکبار

می ورزی و هروله نمیکنی پس امر کرد که تبر زین بر دوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود و ظاهر اینکه او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برای ان بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله مذاهب غریبه سلطان اینکه اجنه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پس پیغمبر بر طایفه جن نفرین کرد همه مردند و در این ازمنه جن وجود ندارند و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقه من برای من نقل کرد که فاضل قزوینی ادام الله ایام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلماء قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمت الله از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلماء که واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در ان عهد بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه و خلاصه را نظم کرده است و حق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه تبطا فروتسامع دیدن اجنه بما رسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر بر خلاف این خبری وارد شده محمول بر طایفه خاصه و یا مطروح است و اخبار دالة بر وجود جن در زمان ایمه تواتر معنوی دارد و سید جزائری در همین باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش در شبها در امکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید جن را ببیند پس برایش اتفاق نیافتاد پس ولد او با و گفت که جن ظاهر نمیشوند بر کسانیکه برای ایشان قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید مراد ش از او حد مقدس عدل تقریر نیه صدر کلام اخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد و الله العالم مؤلف کتاب گوید که برایم حکایت نمود والدم که در روزی در جنگل تنکابن که قریب به سقط الراس من بود سیر میکردم پس در نزد درختی دیدم که دختر بچه استاده با موی افشان و پنجه بعقب و پاشنه پا به پیش پس من سوره قدر را تلاوت کردم از نظرم غائب شد و هیچ خوف هم نداشتم ـ

مد ملا عبد الله تونی

و تون در بلاد خراسان نزدیک قائین و ملا عبد الله از معاریف چهار نفر می باشند یکی ملا عبد الله بن حسین شستری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبد الله صاحب ریاض العلماء که از تلامذه اخوند ملا محمد باقر مجلسی است و ریاض العلماء کتابیست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم اخوند ملا عبد الله یزدی صاحب شرح تهذیب منطق و حاشیه معروف بران و حاشیه بر حاشیه ملا جلال بر تهذیب و کرامات او سابقا بیان شد و او

و او حکیم بوده و شیخ بهائی او را توصیف بعلامه نموده و شیخ بهائی در نزد او تلمذ نموده و صاحب مدارک نیز در نزد او تلمذ کرده و ملا عبد الله در نزد ملا جلال دوانی درس خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده چهارم اخوند ملا عبد الله تونی است که اخباری مسلک بوده و او در اواخر زمان شیخ بهائی و میرداماد بوده و از تالیفات او کتاب وافیه لااصول است که بر او شرح نوشته اند مانند سید صدر الدین همدانی و سید محسن کاظمینی که شرح او چهل پنجاه هزار بیت میشود تقریبا و سید بحر العلوم نیز قدری از اوائل آن کتاب را شرح نوشته و در وقتی از اوقات ملا عبد الله بدیدن میرداماد رفته و میان ایشان مباحثه و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبد الله خواست که از مجلس رفته باشد میرداماد فرمود که ای اخوند ملا عبد الله چون از اینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی که با میرداماد مناظره نمودم بلکه بر علما فخر کن که امروز که امروز کلام میرداماد را نفهمیدم انصاف اینکه موافق حق و مطابق واقع فرمودی چه ملا عبد الله را بالنسبه به میرداماد مقام شاگردی هست بلکه بسیاری از تالیفات میرداماد را نفهمید

در مکالمه شاه عباس با ملا عبد الله

گویند که شاه عباس روزی بدیدن اخوند ملا عبد الله تونی آمد و اخوند مدرسه ساخته بود و خالی از جماعت طلاب بود پس سلطان مدرسه را سیر کرد و از ملا عبد الله سوال کرد که مدرسه شما چرا خالی است و مجمع طلاب نیست ملا عبد الله در جواب گفت که جواب این سوال را بعد از زمانی خواهم بشما عرضه داشت پس روزی اخوند ملا عبد الله بباز دید پادشاه رفت پس از طی تعارفات و گفتگوها پادشاه بملا عبد الله گفت که چیزی از من خواهش کن اخوند گفت که من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد اخوند گفت اکنون که شما اصرار ورزید مرا یک حاجت هست و آن است که من سوار شوم و شما در پیش روی من پیاده در میدان شاه قدری راه رفته باشید سلطان گفت که حکمت و سبب این چه باشد اخوند گفت که جواب این را بعد از چندی خواهم عرضه داشت پس انجائیکه سلطان صفویه رحمهم الله تعالی از مروجین دین حضرت سید المرسلین سلام الله علیه و آله اجمعین بودند و در احترام علما را علم غائیت کوشش داشتند لذا اخوند سوار شد و شاه عباس در پیش روی او روان شد و قدری رفتند و همه اهل شهر و غیره دیدند پس اخوند سلطان را وداع کرده بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن اخوند ملا عبد الله آمد دید که مدرسه اخوند مملو از جماعت طلاب هست پس اخوند استفسار نمود که سابقا مدرسه شما خالی از طلاب بود اکنون مدرسه مملو از طلبه گردیده وجه آن چه باشد اخوند گفت که وجه این با وجه اینکه از شما خواهش کردم که شما پیاده و من سوار براه رفته باشم آنست که چه مردم در ابتدای

امر فضیلت علم را دفضیلت عالم را نداشته اند وظاهر بین میباشند ومعرفت ندارند لهذا در بدو امر در مدرسه من کسی جمع نشد ودران زمانکه من سوار شدم وشما پیاده در جلو راه رفتید مردم دانستند که بحب دنیا علم را ان قدر مقدار ست که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه میرود ظن بجهة عزت دنیا وطلب جاه وجلال وحطام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول تحصیل گشته اند، چون بعضی از مراتب علم راطی نمایند خواهند نیت ایشان خالص شد ونیت قریبی که مقصود اصلی در علم وجمیع عبادات است خواهد حاصل شد کما ورد فی الخبر اطلبوا العلم ولو لغیر الله فانه یعتبر الی الله —

یوسف بن احمد بحرانی

یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی عاملی صاحب حدائق از طبقه اخباریین ست ولیکن متعصب نبود وبسیار فاضل بوده وترجمه خود را در اخر لولو، بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار صد وهفت بود ومولد پدرم شیخ محمد در سنه هزار وصد ودوازده بوده در قریه ماحوز زیرا که پدرم برائے تحصیل علم در آن قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی رفته بود ومن پنج ساله بودم ودران سال فسادی در بحرین روی داده ودو قبیله بایکدیگر در آویختند ومن در حجر تربیت جدم بوده ام وجدم بامر خوض وتجارت اشتغال داشته وکریم ورحیم وبادیانت وخیر بوده وهرچه بدستش می آمد بر مهمان وخویشان ودیگران انفاق میکرد وچیزی بذخیره نمیگذاشت وحریص نبود ومرا تربیت نمود زیرا که برائے پدرم بزرگتر از من اولاد نبود وبرائی من معلمے گرفت که قرآن بمن تعلیم میکرد وجدم کتابت بمن تعلیم کرد وخط پدرم در نهایت جودت بود وازان پس نزد پدرم درس میخواندم ومرا در آن زمان رغبت بتحصیل علم نبود بجهة غلبه جهالت کودکی ونزد پدرم کتاب قطر الندا خواندم واکثر ابن ناظم در صرف واول فطلی را میخواندم تا انکه خوارج برائی گرفتن بحرین هجوم آوردند وسه سال جنگ میکردند تا انکه اهالی نیز حمایت کردند وبحرین را گرفتند ونصب وصلب وهتک وفتک نمودند وانکا بر بتطفیف وبلاد دیگر گریختند وپدرم با عیال واولاد بتطفیف رفت ومرا در بحرین در خانه که در قریه نشاخور داشتیم گذاشت که بعضے از کتب واسباب را مخفی ودفن کرده بود وبمن امر کرد که از کتبے که بغارت برده بودند اگر پیدا کردم گرفته باشم پس بعضی ازان را پیدا کردم وبعضی از اسباب مخفیه مخزونه ومدفونه را بمرور نزد والد فرستادم واین چند سال کار بتعطیل انجامید پس برائی زیارت پدرم بتطفیف رفتم ودر انجا دو ماه ماندم پس پدرم بجهة کمرشت عیال وضعف حال وقلت مال عزم بمراجعت بسوی بحرین نمود لیکن عجم را هوائی افتاد بحرین برسر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روئی میدهد پس عجم مغلوب شدند

شدند و بلاد آتش سوز شد و خانهٔ ما که در انجا بود سوخته شد پس حزن پدرم زیاد شد زیرا که در بنای آنخانه مبلغ خطیری مخارج بود و همان سبب مرض او شد و دو ماه مریض بود پس وفات نمود و در وقت وفات گفت که من ذمّهٔ تو را بری نمیکنم اگر بر سر سفره نشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند و برادرانم هر یک از مادرے بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و مادران ایشان هم وفات یافته بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس مبتلا شدم بعیال کثیر و دو سال در قطیف بعد از موت والد اقامت نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوزی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجرید قدیم را میخواندم و گاهی بحرین میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در انجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم و بقطیف می آمدم و بدرس اشتغال میداشتم تا اینکه عجم بر سبیل صلح و دادن مال مخارج بحرین را گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سوی تدبیر کارش پست و بیجر منجر شده بود پس بحرین برگشتم و مدت پنج سال در انجا ماندم و در نزد شیخ او حدّ شیخ احمد بن عبد الله بلادی درس خواندم و از ان پس در نزد شیخ عبد الله بن علی درس میخواندم و در ضمن اینمدت بمکّه رفتم و بزیارت پیغمبر خدا مشرف شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تهذیب قرأت میکردم پس بسوی بحرین مراجعت نمودم و کار بر من تنگ شد و دیون من بسیار گردید و این بعد از استیلا افاغنه بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدّتے در کرمان ماندم پس از ان بسوی شیراز مراجعت کردم پس در انجا خدا تعالے اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود و ترقی کرد و چیز را محمد تقی خان شد پس او را اکرام و احسان بسیار نمود و خدا تعالی محبت من بر دل او انداخت و مدتے در سایهٔ دولت او در مدرسهٔ او اشتغال بتدریس داشتم و نماز جمعه و جماعت در ان بلاد می نمودم و در انجا بسیاری از رسائل و اجوبهٔ مسائل نوشتم و مطالعه اشتغال داشتم تا اینکه خرابی در ان بلاد روی داد از انجا به بعضی از دیهات رفتم و در قصبهٔ فسا منزل نمودم و عیال را بحرین فرستادم و عیال تا من از ان بلاد گرفتم و در انجا مشغول بمطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت اشتغال داشتم برائے اینکه بمردمان محتاج نباشم و متولی ان قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبت با من داشت و احسان بمن مینمود و در ان مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد بالا گرفت و میرزا محمد علی کشته شد و کتاب حدائق را غارت نسیان تنهید و قائمی روی داده که اکثر کتب من از دست من رفت پس از انجا باصطهبانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بعتبات عالیات داشتم پس بکربلا رفتم و عازم گردیدم بر اقامهٔ انمکان تا وقت وفات و صابر بر فقر و مشغول بمطالعه و تصنیف و تدریس و شروع در تمام

کمل حداد

کتاب حدائق نمودم چند مجلد ازان بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوة مشتمل بر دو جلد و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک مجلد و کتاب حج در یک مجلد و این کتاب ما بحمد الله تعالی مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب و سابقی مرا بران سبقت نگرفت در این باب زیرا که این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوصی که متعلق بهر مسئله است و ذکر آرائی جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروع است و این از برکت این مکان شریف است و از انچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیست زیرا که همه نصوص و همه اقوال در ان ذکر نشده و مقصود ما آنست که کسی که دارندهٔ این کتاب است محتاج بکتاب اخبار و کتب استدلال نیست و در اثنائے کتابت آن کتاب رسائل بسیار در اجوبهٔ مسائل نوشته شده چنانکه بیاید —

در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الان اشتغال دارم بکتاب متاجر و اعراض از کتاب جهاد نمودم و انچه متعلق بجهاد است زیرا که آن قلیل النفع بود در این زمان بجهت متابعت بعضی از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزے که انفع است و ازان جمله کتاب سلاسل الحدید در تقیید ابن ابی الحدید است و رد بر او در شرح نهج البلاغة که آن را بقول خود بر مذهب معتزله نوشته است و در اول ان کتاب مقدمه نوشته ام که شافی در امامت است و صلاحیت دارد که کتاب مستقلی باشد از ان پس نقل کردم کلام او را در شرح از جائیکه متعلق بامامت و احوال خلفا است ازان یک جلد بیرون آمد و از جلد ثانی نیز ثلثی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آنشده و کتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب و انچه از مطالب که بر آن ترتیب دارد و کتاب در رد بر نجفیه از ملتقطات یوسفیه و ان کتابیست که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رائقه و ابحاث فائقه و کتاب عقد جواهر نوزیه در اجوبهٔ مسائل بحرانیه و صلوة متنا و شرحا و رساله دیگر در صلوة که منتخب ازان ست بعبارتیکه بر اهل مردمان وضوح دارد و رساله محمدیه در احکام میراث ابدیه و کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر که جاری مجرائے کشکول است و رساله میزان التراجیح و رساله در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رساله لوامع الزواهر در ترجمهٔ عقد جواهر که مشتمل است بر اجوبهٔ مسائل ان سائل و کتاب نفحات ملکوتیه در رد بر صفویه و کتاب تدارک المدارک که مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضعی که قلم او در ان مواضع خطا کرده و در تحقیق آن مساهله فرموده و یک مجلد ازان بیرون آمده که مشتمل است بر کتاب طهارت و صلوة و ازان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیرا که در حدائق بحث با صاحب مدارک

شده در آن موضع نموده ایم و کتاب مسائل شیرازیه و کتاب اعلام القاصدین بسبوی مناهج اصول
الدین و ازان بیرون آمد باب اوّل در توحید لیکن این کتاب و کتاب مقدمه در واقعه واهیه
قریه فسا مفقود شدند و رساله قاطعة قال و قیل در نجاست ماء قلیل و در ان تعریض است بمحدث کاشانی
ملا محسن که قائل بطهارت شده و رساله کشف القناع عن صریح الدلیل در رد بر کسیکه در رضاع قائل
بتنزیل شئ یعنی عموم منزله را اختیار کرده متضمن ست ان رساله بجثهاے را بر موالی عما دمیرداماد
که قائل بعموم منزلست و رساله در آن نوشته که همه انرا در رساله ما نقل کردیم و ببطلان مطالب
انرا ظاهر ساختیم و رساله که نوز موعد در اتمام هلوة در اکمنه اربعه و رساله صوارم القاصمه بر اجوبه
جامع بین ولد فاطمه که مشتملست بر تحریم جمع میان دو فاطمیّه در نکاح و کتاب معراج النبیّه در
شرح من لا یحضره الفقیه و کسی ازان کتاب از اوّلش بیرون آمد و تمام نیست و کتاب مسائل بهبهانیه
در مسائلے که وارد شد از مرحوم مقدس سید عبد الله بن سید علوی بحرانی که قاطن در بهبهان بود و جوابهاے
و اجوبه مسائل کازرونیه که ورود یافت از شیخ ابراهیم بن شیخ عبد النبی بحرانی و اجوبه مسائل
خشتیه که وارد شد از ملا ابراهیم خشتی و اجوبه مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بحرانی
و اجوبه مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بحرانی و اجوبه مسائل سید عبد الله
بن سید حسین شبانخوری و کتاب که مشتملست بر خطبه نماز جمعه از اوّل سال تا آخرش و کتاب انوار
جعفریه و اتمام حجه در اجوبه مسائل احمدیه و آن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه ان اجوبه در جوار
حضرت سید الشهداء وقوع یافت پس منسوب بجائر شد و جائر در اخبار به خیر نیز معبر شده و آن
قریب از صد رساله ست و اجوبه مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعمے و غیر این کتب تا اینجا کلام صاحب
حدائق بود در لولوه و غرض از بین تطویل انست که طالب علم نباید که بسبب فقر و فاقه و ظلم ظلمه و ورود
بلیّه ترک تحصیل کند و یا از تصنیف و تالیف دست بکشد و صاحب حدائق در ان کتاب غالبا بطریق
اصحاب اجتهاد مشی کرده و اقوال ایشان را ذکر کرده و ایشان را بتعظیم نام برده و در اجازات خود
ایشان را مدح کرده و شتانون وطنی و در حق ملا محمد امین استرابادی داشته همچنین بر ملا محسن فیض
قدح نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیه ملا محسن فیض را فاسد العقیده دانسته اگرچه شیخ یوسف در اصول
و فقه بعضے از فتاوای غریبه دارد لیکن در آن تعدی نیست ولیکن مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام
کلمات و اقوال او را هیچ ذکر ننموده و او را تعظیم نکرده و از ذکر اسم و کتاب او هم ابا داشته
و شاید که برای آن بودی که او از تلامذه آقا باقر بهبهانی بود و لو مع الواسطه و آقا باقر منع کرده بوده کاندی

خود را

خود را از معاشرت با اخیار تعین و کتاب حدائق را تا کتاب طلاق نوشته وفات او در سال یکهزار و صد و هشتاد و شش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریبًا هفتاد و نه سال خواهد بود و آقا محمد باقر بهبهانی بر او نماز کرده و در کربلا مدفون گشته و برادرش شیخ عبد العلی از جمله مشایخ اجازه است و صاحب حدائق او را وصف بمقدس نموده و او اول کسی است که واجب دانسته است جهریه تسبیح را در دو رکعت اخیره تعین و برادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجازه است و شیخ خلف پسر شیخ عبد العلی مذکور نیز از مشایخ اجازه است و شیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است ـ

در احوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بحرانی ماخوزی جامع معقول و منقول و عمل و علم بوده و از مشایخ اجازه صاحب حدائق و ماخوزی نسبت بماخوز است و ان سه قریه است دونج بجیم بعد از نون و آن مسکن این شیخ من بورست و هلتا بتا و مثناة فوقانیه بعد از لام و در آن قبر محقق علامه فیلسوف شیخ میثم بحرانی است که صاحب شرح نهج البلاغه است صغیر و کبیر و متوسط و غریقه بغین معجمه و راء مهمله و یا مثناة تحتانیه و تا و مثناة فوقانیه مصغره و این شیخ اجازه دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوزی و این شیخ قریب به نود سال عمر کرده و با این حال ذهن او متغیر نشد و هیچیک از حواس او را اختلال راه نیافت مگر انیکه از کبر سن ضعفی باو دست داده و عجب انیکه این شیخ با این فضل ملکهٔ تصنیف نداشته و چیزی در قالب تالیف نریخته ـ

در شیخ سلیمان بن شیخ عبد الله

شیخ عبد الله بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بحرانی نادرهٔ زمان و علامهٔ دوران بوده و ریاست بلاد بحرین در آن وقت باو منتهی شد و شاگرد او شیخ عبد الله بن صالح بحرانی در ذکر او گفته که این شیخ اعجوبه در حفظ بوده و بسیار دقیق و سریع الانتقال در جواب و مناظرات و طلاقت لسان و من مثل او هرگز ندیدم و ثقه بود در نقل و ضابط بود و امام در عصر خود بود و وحید در دهر بود اذعان کردند برای او جمیع علماء و اقرار بفضل او جمیع حکما و جامع جمیع علوم و علامه در جمیع فنون بود و حسن التقریر عجیب التحریر و خطیب و شاعر و در غایه انصاف و اعظم علوم او حدیث و رجال و تواریخ بود و مرا تربیت کرد و مقرب داشت و تخصیص در میان امائل و اقران داد خدا تعالی بحق پیغمبر و آل پیغمبر که او را از من نیکوترین جزاء دهد و عمر آنجناب قریب بپنجاه بود و وفاتش در هفتدهم شهر رجب از سال هزار و صد و بست و یک بوده و دفن شد در مقبرهٔ شیخ میثم بن معلا جد شیخ میثم علامه مشهور

در قریه دونج از قرائی ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبد الله بن صالح بود —

در ولادت و وفات سلیمان

و در لو، لو رگفته که من یافتم بخط او که نقل از والدش کرده که مولد من در نیمه ماه رمضان از سال هزار و هفتاد و پنج بود بطابع عطارد و حفظ نمودم قرآن را و حال انیکه تقریبا هفت ساله بودم باچند ماه بالا و شروع در کتب علوم نمودم و حال انیکه ده ساله بودم و همیشه مشغول بتحصیل بودم تا این زمان که سال هزار و نود و نه است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لو، لو رگفته که نظر بتاریخ مزبوربان تاریخ وفات که عبد الله بن حاج صالح گفته بود باید عمر شیخ سلیمان تقریبا چهل و چار سال و ده ماه خواهد بود پس قول تلمیذش عبد الله بن حاج صالح که عمرش قریب به پنجاه سال بود سهو است و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد او است و شیخ سلیمان شاعر خوب بود در شعر بسیار گفته و مراثی خوب برای امام حسین علیه السلام — گفته است

در تلامذهٔ شیخ سلیمان

و به نزد این شیخ تلمذ کردند جماعتی از علماء مانند پدر صاحب حدائق و او اشهر تلامذهٔ شیخ سلیمان ابن عبد الله حاج صالح متقدم است و همچنین شیخ حسین متقدم است و همچنین شیخ احمد بن شیخ عبد الله بن حسن بلادیست که او نهایت فضل و غایت انصاف و حسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوی و سکنت بود و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبه چهار دهم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت بوده و از جملهٔ تلامذهٔ شیخ سلیمان شیخ عبد الله بن شیخ علی بن احمد بلادیست و اینها هر یک کسانی بودند که نوبت ریاست علمیه بایشان منتهی شد هر یک در وقتش و شیخ سلیمان در روز جمعه در مسجد بعد از نماز صبحه کاملهٔ سجادیه را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلاء بود و در سایر اوقات در خانهٔ خود درس میگفت —

در تالیفات شیخ حسین

و از برای شیخ سلیمان تالیفات چندست که اکثر انها رسائل میباشند و بعضی از انها تمام و بعضی ناتمام است از انجمله کتاب چهل حدیث است در امامت از طریق عامه و این کتاب از احسن مصنفات اوست و آن کتاب را هدیه برای شاه سلطان حسین فرستاد و باسم او تصنیف نمود پس او را دو هزار درهم داد که بقیمت آن زمان بست تومان میشد و با او بانصاف عمل نکرد زیرا که شان او زیاده از آن بوده و کتاب ازهار الریاض که جاری مجرای کشکول است و سه مجلد است و کتاب فوائد نجفیه و کتاب

شیخ سلیمان بن عبد الله

وکتاب عشرهٔ کاملهٔ که متضمن ده مسئله است از مسائل اصول و فقه و در آن کتاب دلالت است بر اینکه
انجناب متصلب در اجتهاد بوده اما از بعضی از فوائد متاخر از این کتاب فهمیده میشود که رجوع کرده است
بنحوی که قریب بطریقهٔ اخباریین است و کتاب شفاء در حکمت نظریه و رسالهٔ صلوة و رسالهٔ در مناسک
حج که مختصر است و او را نوشته است بالتماس سید اکمل امجد سید احمد بن سید عبد الرؤف جد حضی بحرانی
و رسالهٔ نفحة العبیر در طهارت بئر و رسالهٔ ثانیه در مناسک حج نیز مختصره است و رسالهٔ اقامه دلیل
بر نصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل و در لو رلو گفته که بخط شیخ سلیمان یافتم اینکه
چیزی که خلاصهٔ مضمونش این بود که در خواب می بینم کتابیرا که گویا ذکری است و در او نوشته بود که
چون حسن ابن عقیل ظاهر ساخت قول بعدم نجاست آب قلیل را لذا اصحاب ما امامیه او را هجر کردند و در
کمه استخفاف با و نمودند و رساله در مسئله وجوب نماز جمعه بر ما و ان رساله نقض است بر رسالهٔ که بعضی
از فضلاء در تحریم نماز جمعه نوشته اند و کتاب معراج در شرح فهرست شیخ طوسی لیکن ان کتاب
ناتمام است و بیرون آمد از ان کتاب باب حمزه و باب باء موصده و باب تاء مثناة فوقانیه و رسالهٔ
بلغه که بر وزارسالهٔ وجیزه اخوند ملا محمد باقر مجلسی است در انچه مختار احوال رجال و رسالهٔ محمدیه و رساله
در علم منطق و شرح آن و رسالهٔ تحریم ارتماس بر صایم و رساله نجاست ابوال دواب ثلثه و رساله
در وجوب طهارات بوجوب غیری خصوصا جنابت و رسالهٔ افضلیت تسبیح برجمد در ثلثه ثلثیه و دو رکعت
اخر رباعیه و رساله در شرح خطبه استسقاء و رساله در تعریب رسالهٔ فارسیه در چهار مسئله در رد
بر عامه و رساله در تحقیق اینکه موضوع جزء از سجود است در معارضهٔ شیخ محمد بن ماجد و رساله
در طلاق غائب و رساله در شرح حدیث نیة المومن خیر من عمله و رساله در سبب متاهل اصحاب در ادله
سنن و رساله صواب النداء در مسئله بداء که تمام نیست و رساله در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ رشید
در تزویج و رساله در مسئله بداء مسماة باعلام الهدای در مسئله بداء و رساله در جواز تقلید
و رساله ذخیره در مختصر در فساد نسبت عمل و رساله نکت بدیعه در فرق شیعه و رساله در اعراب تبارک الله احسن
الخالقین و رساله در اسرار صلوة و رساله در استخاره و رساله در قرعه و رساله صومیه و کتاب شرح
باب حادی عشر که تمام نیست و رساله در وجوب غسل جمعه و رساله در مسئله بئر و بالوعه و رساله در نحو و رساله
در مقدمه واجب و رسالهٔ موسومه بنجایل لاعجاز و معمیات و الغاز و رساله دیگر در نحو و رساله ناظمه
النشات در انچه مستحب است تاخیرش از اوقات نهایت خوب و با وقت است و رساله در آداب
بحث و رساله دیگر در علم مناظره و رسالهٔ ایقاظ الغافلین در وعظ و رسالهٔ شمسیه در رد شمس

* برای مولای ما امیرالمومنین و رساله در حکم حدث در اثنای غسل و رساله در تحریم تسمیه حضرت صاحب الامر و رساله موسومه بسر مکتوم در بیان حکم تعلم علم نحو و رساله موسومه بفصل الخطاب و کفر اهل کتاب و انصاب و تمام نیست و کتاب هدایة القاصدین بسوی عقاید دین و رساله موسومه بضوء النهار و کتاب شرح مفتاح الفلاح و کتاب شرح اثنا عشریه بهائیه که تمام نیست و رساله موسومه بسلافة البهیه در ترجمه مثیمیه که دران ذکر کرده است احوال شیخ میثم بحرانی را و بسیاری ازان رسائل تمام نیست و بعضے ازان از مسوده خارج نشده است و این بزرگوار اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی و غیر او دارد —

مح شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بضاد مثلثه الحرکات پس با موحده پس با مثناة از تحت و بحرانی و اصبعی الاصل و شاخوزی المسکن و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن عبدالله است و این شیخ مجتهد صرف است و اجازه دارد از شیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقناعی و این شیخ سلیمان در سنه هزار و صد و یک وفات یافت و سید اجل سید عبدالرؤف جد جفعی مرثیه برای او ساخته که متضمن تاریخ وفات اوست و از تالیفات اوست رساله در تحریم نماز جمعه در زمان غیبت نوشته و شیخ احمد بن محمد بحرانی ازا نقض کرده و رساله در حلال بودن تتن و قهوه و دران رد بعضے از علماء را خبار بین کرده که قائل تحریم ان شده اند و رساله در علم کلام در اصول دین و رساله حلیت جمیع اقسام سمک —

شیخ علی بن سلیمان

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدمی ملقب بزین الدین و او از مشایخ اجازه شیخ سلیمان بن علی متقدم است و او اول کسی است که نشر کرد علم حدیث را در بلاد بحرین و تهذیب و ترویج کرد حدیث را و پیش از او اثری ازان نبود و حواشی و قیود بر کتاب تهذیب و استبصار نوشت برای اینکه ملازمت او بحدیث شدید بود و در دیار عجم مشهور بامام الحدیث بود و در بلاد بحرین رئیس بود و متولی امور حسبیه بود و قلع و قمع ظلم و فساد نمود و بدعتها را رفع کرد و بساط عدل را منبسط نمود و وفاتش در سنه هزار و شصت چهار بود و از جمله مصنفات او رساله صلوة الجمعة است و رساله در جواز تقلید و حاشیه بر کتاب مختصر نافع که نهایت صغیره و مختصره است و قبر او مزار معروف است در قریه قدم و او تلمذ کرد در نزد محمد بن حسن بن علی بعجم مسافرة کرد و خدمت شیخ بهائی

رسید

رسید و علم حدیث را از او فرا گرفت پس به بحرین مراجعت نمود و نشر حدیث در انجا کرد و محمد بن حسن سابق بمجلس درس او حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او دیروز در نزد تو تلمذ مینمود امروز تو در نزد او تلمذ مینمائی او در جواب میگفت که شیخ علی امروز بسبب اخذ علم حدیث بر من و غیر من فائق است و این شیخ علی را سه اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود خصوصا در علم حدیث و علم ادب و او را بعضی از حواشی است بر تهذیب حدیث و بعد از پدرش متولی امور حسینیه شد و بجای پدر در مجلس قضا نشست و در مجلس درس نشست و نماز جمعه و جماعت مینمود لیکن بعد از پدر بر پا باقی نماند بلکه طولی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی او هم فقیه فاضلی بود سوم شیخ جعفر بن علی او در امر بمعروف و نهی از منکر نهایت شدت داشت و بعد از برادرش امام جمعه و جماعت بود و شیخ جعفر مذکور را پسر فقیه فاضلی بود مسمی بشیخ علی بن جعفر او زاهد و صاحب ورع بود و در امر معروف و نهی از منکر متصلب بود و بعضی از امرا را بلا داد و او را در نزد شاه سلیمان متهم ساختند و حال انکه انجناب بری بود از انچه باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد و او را مقید کردند تا بکازران رسیدند پس سلطان از حقیقت امر مطلع شد و تعجیل فرستاد که زنجیر از او بردارند پس انجناب در کازران نشست و مدتی در انجا ماند و بسا بود که بحرین می آمد و باز هم برگشت و وفات او در کازران بود در سال هزار و صد و سی یک ـ

شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بحرانی مقابی و این شیخ علامه فهامه و زاهد و عابد و ورع و کریم و پرهیزگار بود و مسلط در معقول و منقول و فروع و اصول و دقت نظر و حدت خاطر باز یادت بلاغت و فصاحت در تعبیر و تحبیر و تحریر و صاحب حدائق گفته که اعتقادم انکه او افضل علمای بحرین بود از کسانیکه معاصر آن بودند و متاخر از او بودند بلکه از غیر ایشان نیز افضل بوده و شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی متقدم از شیخ احمد بن شیخ محمد مذکور اجازه دارد و بعضی از تلامذه شیخ احمد مذکور در رساله خود چنین نوشته که انجناب باصفهان رفت و آقا محمد باقر صاحب کفایه و ذخیره با و خلوت میکرد در هر هفته دو روز با و مذاکره میکرد و از او استفاده میکرد و علما مجلسی اخوند ملا محمد باقر بشیخ احمد مزبور اجازه داد و در ان اجازه نوشت که از غرائب زمان و غلط دهر خوان بلکه از فضل خدا تعالی بر من و نعم بالغه اش در نزد من اتفاق افتادن بصحبت مولای اولی فاضل کامل ورع باورع تقی زکی جامع فنون فضائل و کمالات حایز قصب سبق در میدانهای

سعادات صاحب خلقهائی پسندیده و اصل طیب بهی علم تحقیق وطور تدقیق عالم تحریر و فائق در تحریر و تقریر کشاف دقایق معانی شیخ احمد بحرانی خدا تعالے ایام او را بدوام موصول دارد و شهور و اعوامش را مقرون بسعادت دارد پس یافتم اورا دریائے پر از علم که برائی او کنار نیست و یافتم او را دانشمند ماهر در فضل تا آخر احجان و شعر شیخ احمد مذکور در نهایت جودت و نیکوئی و جزالت است و از جمله مصنفات او کتاب ریاض الدلائل و حیاض المسائل است و صاحب لوء لو گفته که نیافتم از ان کتاب مگر قطعه از طهارت و رساله در وجوب عینی نماز جمعه و رد نمود در ان رساله شیخ سلیمان بن علی شاحوزے را چنانکه گذشت و رساله در استقلال پدر بولایت بکر بابع رشید و رساله در منطق که نامیدانرا بمشکوة مضیئه و رساله رموز الحقیقت و رساله منطقیه و رساله صغیره در مسئله بداو ان جناب بطاعون وفات یافت بابرادرش شیخ یوسف و در جوار کاظمین مدفون شدند در سال هزار وصد و پدرایشان زنده بود و در سال هزار صد و سه پدرایشان وفات یافت در قریه مقابادولین جناب احجان از پدر خود نیز دارد که شیخ محمد بن یوسف است و شیخ محمد بن یوسف ماهر بود در علوم عقلیه و فلکیه و ریاضیه و هئیت و هندسه و حساب و عربیت و صاحب لوء لو گفته که پدرم بر او قرأت کرد اکثر علوم عربیه و ریاضیه را و قرأت کرد بر او خلاصة الحساب را و اکثر شرح مطالع را و باقی از مطالع را تمام کرد بعد از این شیخ بر استادش شیخ سلیمان بن عبد الله متقدم و از شیخ محمد مذکور چیزے از مصنفات نقل نه شده

در احوال آقا سید علی ملقب بسید نور الدین

سید علی بن سید علی بن ابی الحسن الحسینی الابراهیمی الموسوی ملقب بسید نور الدین مشعله زکاوت و فطانت و فضیلت و ثقاوت و نقاوت و زهادت و عبادت و رزانت است و میر محمد مؤمن استرابادی صاحب کتاب رجعت از این بزرگوار اجازه دارد و این بزرگوار اجازه دارد از برادر و پدر خود سید او حد شمس الدین سید محمد صاحب مدارک و از برادری خود جمال الدین ابو منصور شیخ حسن بن شهید ثانی و سید نور الدین فاضل و محقق و مدقق بوده و در زمانش از مسلمین بود و متوطن بمکه شد و تالیفات او در نهایت جودت و در بدو امر در بلاد شام بود و صاحب شام را بالبته باو احترام تمام بود پس بمکه معظمه رفت و عمرش از نود تجاوز کرد و حال انکه استعانت باحدی نمیکرد بلکه مردمان باو استعانت میجستند و وفات او در سال هزار شصت و دو و قوع یافت و در شعر ید طولے داشت - و مشهور هر دیار بود

در نسب صاحب معالم و مدارک سید نور الدین

ومخفی نماناد که سید علی والد سید نورالدین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد و از و صاحب مدارک سید محمد تولد شد و پس از شهادت شهید ثانی والدهٔ صاحب معالم را که زوجهٔ شهید ثانی بود بزواج خود درآورد و از او سید نورالدین متولد شد پس سید محمد صاحب مدارک برادر پدری سید نورالدین است و شیخ حسن صاحب معالم برادر مادری سید نورالدین است و صاحب معالم خال سید محمد است و سید محمد صاحب مدارک همشیرزادهٔ صاحب معالم است و لیکن بعقول ناقصهٔ ضعیفهٔ تلمیذ زوجهٔ استاد را گرفتن خلاف قانون ادب است و در فقرهٔ پدر سید نورالدین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد افا سید ابراهیم زوجهٔ شریف العلماء را بزواج خود درآورد تا اینکه سابقاً دختر استاد را نیز بزواج خود درآورده بود پس بحسب عقل ظنی چنین امر استحسانی ندارد لیکن چون شرعاً مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است سیما اینکه زواج سید علی بزوجهٔ شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود که مانند سید نورالدین فاضلی که محیی شریعت پیغمبر است از او تولد یافت و این سید نورالدین در خدمت پدرش و برادر پدری او صاحب مدارک و برادر مادری او صاحب معالم درس خواند -

در تالیفات سید نورالدین

و از تالیفات سید نورالدین است کتاب شرح مختصر نافع که بسیار خوب نوشته و تطویل در بحث و استدلال نموده لیکن تمام نیست و کتاب فوائد مکیه در رد فوائد مدنیه ملا محمد امین غیر مامون استرابادی و صاحب حدائق در لولو گفته که کتاب فوائد مکیه ثانی و وافی نیست مولف کتاب گوید که چون ملا امین که امین اخباریین است با صاحب حدائق هم مشرب است لهذا بان واسطه کلمات او را دوست داشته و مسلم و معروفست که حب الشی یعمی و یصم دوستی چیزی ادمی را کور و کر می کند و عیوب محبوب را نمی بیند و نمی شنود و الا کتاب فوائد مکیه چنانکه بعضی از فضلاء گفته اند در نهایت دقت و متانت است و این فقیر مفاسد مذهب اخباریین را که چند فرقه اند و بطلان مذهب ایشان را در حواشی قوانین و منظومهٔ الفیهٔ اصولیه و شرح ان بتفصیل فصیل که رافع قال و قیل باشد بیان کردیم و از جملهٔ کتب مولفه سید نورالدین است کتاب شرح اثنا عشریهٔ شیخ بهائی در صلوة و غیر آنها از رسائل و سید نورالدین در اجازهٔ شیخ فاضل شیخ صالح بن عبد الکریم گفته که اجازه دادم او را که روایت کند از من هرچه روایت ان برایم صحیح است و هرچه را که تالیف کردم انرا و افاده نمودم انرا پس از انجمله است شرح مسمی بغرر الجامع بر مختصر نافع که تالیف کردم از ان جزئی براوائل فقه و سوال میکنم خدا را که مرا توفیق اتمام و انجام ان کرامت فرماید و همچنین شرح موسوم بانوار بهیه بر اثنا عشریه صلوتیه که ان از تالیف مرحوم مبرور شیخ بهاء الدین محمد

و در حاشیهٔ صورت کتاب نوشته است و در روضات نیز همان را نوشته است

++ عالمیست و رساله انیقه در تفسیر خدا تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و کتاب مجموعه معروف بغنیه مسافر از نادم و سامرکه مشتمل بر فوائد و اخبار و نوادر و اشعار همچنین است فوائد و شواهد مکیه در مباحث حج خیالات مدنیه که برائے ملا محمد امین است و بعضے از حواشی بر کتب فقه و اصول و حدیث و اجوبه سوالات تا اینجا اجازهٔ سید نور الدین بود و تاریخ اجازهٔ نهار شنبه دوازدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و پنجاه و پنج و مولد این بزرگوار سال نهصد و هفتاد بود و وفات ان در سال هزار و شصت و هشت بود بنابراین عمرش نود و هشت سال بود اگرچند روز و برائی سید نور الدین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماهر و ادیب و شاعر و در کتاب امل الامل گفته که او شریک ما در درس بود در نزد جماعتے از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدین بود و بمکه رفت و در انجا مجاور شد پس ازان بمشهد رضا رفت پس ازان به حیدرآباد و الآن ساکن حیدرآباد و مرجع اکابر و فضلاء انجا است تا اینجا کلام امل الامل بود و برائی سید نور الدین پسر دیگر بود که او سید حیدر بن سید نور الدین بن علی بن ابی الحسن موسوے عالم جمعی است و ساکن اصفهان بود —

در احوال سید محمد صاحب مدارک

نبیره سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نور الدین سابق است از جانب پدر و او صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشهر ازان ست که محتاج انکار باشد و اما صاحب معالم پس همیشه انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و همیشه بذل وجهد نمیود در تحقیق انچه را که تالیف کرده بود و صاحب مدارک نیز قلیل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سن قریب بیکدیگر بودند و هر دو در نزد اردبیلی درس خواندند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی در ان زمان شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را بصاحب مدارک و معالم میداد و میگفت که شما نظر کنید در عبارات ان و اصلاح کنید زیرا که من میدانم که بعضے از عبارات ان غیر فصیح است و چون خواستند که از خدمت اردبیلی به جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی چیزی خواست که در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضے از احادیث برائی صاحب معالم نوشت و در آخر انها نوشت که این را عهد برائی مولای خود نوشته است بجهت امتثال امر مولا و برائی انکه متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوة خود و خدائی تعالے توفیق دهد او را برائی انچه محبوب اوست و از او راضی باد من او و کرم او محمد و ال او صلوة خدا برایشان باد

تا اینجا

تا اینجا کلام اردبیلی بود و سید نعمة الله جزایری در انوار نعمانیه نوشته که صاحب معالم و صاحب مدارک در نجف بودند میخواستند که بزیارت خراسان روند از خوف انکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید نرفتند برای انکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصحیح اعلائی قائل شدند و ان عبارت است از انکه رواة حدیث اثنی عشری مذهب و عادل و هر یک راوی را دو معدل تعدیل کرده باشد و شکی نیست که بنا بر این اخبار را کفایت در فقه نخواهد بود و صاحب مدارک را در مدارک اضطراب زیاد است زیرا که گاهی موثقات را طرح کرده و گاهی عمل بانها کرده و در بسیاری از رجال نیز اضطراب دارد مانند ابراهیم بن هاشم و مسمع ابن عبد الملک پس بسا باشد که اخبار ایشان را موصوف بصحت داشته و گاهی اخبار ایشان را حسن دانسته و گاهی طعن در ایشان کرده و اخبار ایشان را رد کرده و شاید که تجدید رائی برائش حاصل شده بوده و تجدید رائی حسن فطانت مجتهد است و اما گاهی عمل بموثق نمودند پس گاهست که در مقامات چندی هست که قرائن خارجه بر ان معاضدت کرده اند مانند شهرت و یا عدم خلاف و نحوان ...

در احوال شیخ حسن صاحب مدارک

نجل شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی صاحب معالم است و در نزد اصحاب معروف بتوصیف بتحقیق است و تصانیف او در نهایت تنقیح و تهذیب است و از ورع ان بزرگوار انکه هرگز پیش از قوت یکیفته و یا یکماه جمع نمیکرد برای انکه مواسات با فقرا نماید و فقرا از فعل او تسلی جویند و بجهة عدم تشبه باغنیاء و مذهبش انکه امر در مذهب مجاز مشهور است و علم باجماع در این ازمنه در غایت ندرت است و بصحیح اعلائی عمل میکرد و سائر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن که نواده شهید ثانیست در کتاب در المنظوم و المنثور ذکر فرموده که جدم صاحب معالم درس خواند در نزد ملا عبد سمیزدی تهذیب و مطول و حاشیه خطائی و حاشیه ملا عبد الله بر خطائی و این در زمانی بود که ملا عبد الله بر تهذیب حاشیه مشهور را مینوشت و بخط جدم ان حاشیه موجود است و ملا عبد الله نیز نزد جدم و نزد صاحب مدارک در فقه و حدیث درس میخواند و صفحه یافت شد بخط شیخ بهائی که از ذکر کلمات حکمیه نوشته بود که کتب هذا الکلمات امتثالا لامر سیده صاحب الکتاب حرس مجده و کبت ضده اقل العباد بهاء الدین العاملی اصلح الله شانه سائلا منه اجزائه علی خاطره الخطیر و عدم محوه عن لوح ضمیره المنیر ستیما فی محال الالمامات و مظان الاجابات و ذلک سنة ۹۸۳ انتهی و این صفحه در پهلوی صفحه بود که ملا احمد اردبیلی برای او

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و جدم شیخ حسن و خواهرزاده اش سید محمد صاحب مدارک مانند دو
فرس رهان و دو رضیع کبلبان و متقارب در سن بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از سید محمد
بقدر تفاوتی که میان ایشان در سن بود تقریبا این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابو علی
نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکرة العلماء
نوشته بودم لیکن الحال بنظرم می آید که آن غلط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بتاریخ انها داناتر
است و اهل البیت ادری بما فیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و صاحب معالم برای
صاحب مدارک مرثیه گفت و آن را بر سر قبرش نوشت لطفی لم یزل بیحیی صار کالعلم للجود و المجد و المعروف
و الکرم قد کان للدین شمسا یستضاء بها محمد ذو المزایا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب
طاهر الشیم دارد سقی ثراه و هنأه الکرامة و الریحان و الروح طرا بارئ النسم و خلیفه سلطان
گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنای تصنیف منتقی و معالم وفات نمود و کسیکه فکرش چنین باشد
و تحقیقش باین حد باشد عجب نیست که وفاتش در اثنای چنین تصنیف واقع شود —

در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر را

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضی مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد با صحاب خود گفت
که از خدا امید دارم که صاحب الامر را ببینم زیرا که او در هر سال حج بجا آورد پس چون عرفه اقامه نمود
با صحاب خود گفت که از خیمه بیرون روند برای دعای عرفه پس او خود نشست ناگاه مردی غیر معروف
آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من مبهوت شدم و قدرت بر کلامی نداشتم پس سخن با من
گفت پس برخواست و رفت پس من خیال کردم که آنحضرت است و بشتاب قسم او را ندیدم و از
اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از ان پس شیخ علی گفته
که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در دقت نظر است چه شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت
او در علوم بیشتر بود و ما دامیکه این دو بزرگوار زنده بودند هر یک که زودتر بمسجد میرفتند دیگری
با و اقتدا میکرد و اگر کسی از احدهما مسئله سوال میکرد و اگر ان مسئله را استخراج کرده بود فتوا میگفت
و اگر استخراج نکرده بود حواله بان دیگری میکرد و مرد مرا ترغیب بان دیگر میکرد و در مجلس درس ان دیگر
حاضر میشدند و شیخ علی گفته که بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او انیست —

تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد عبد فقیر بسوی عفو پروردگارش که خداست حسن بن زین الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاعف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان بهت سنه نهصد و پنجاه و بخط او ایضاً موجود هست چیزی که لفظا و آنست که بخط والدم رحمه الله بعد از ذکر تاریخ خوان من خیر یست که لفظا و انیست که زائیده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه بست هفتم شهر رمضان المعظم سنه نهصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثالثه میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلافه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش کشته شده بود دوازده ساله بود و همچنین است بدون شک زیرا که اولاد اعرف بتاریخ ابا رمی باشند و مادر صاحب معالم دختر عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب امل الامل بعد از نیکه از او نقل کرده که روز قتل پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که مناسبات باو دارد و اینکه عمرش در آن وقت هفت سال بود و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی الحسن است که والد صاحب مدارک است و سید علی صایغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهائیست و ایشان همه روایت میکنند از شهید ثانی و از جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و نزد ملا احمد قرائت میکردند و درست ندقیق و بحث نمیکردند و گاهی شرح شمسیه را نزد او میخواندند و بحثی را تمام نکرده ببحث دیگر رجوع میکردند و شاگرد ان ملا احمد ایشان را استهزا مینمودند پس ملا احمد گفت که زود هست که می بینید مصنفات ایشان را پس چون ایشان بیلاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و منتقی نوشت و بعضی از این کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در دُرّ المنثور نوشته که صاحب معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه را که از مطالعه فهمیدیم عبارت را خوانده باشیم بدون اینکه معنی آن را بیان کنید و هر چه را که از مطالعه نفهمیدیم درس گفته باشید پس باین نحو خواندند شرح مختصر عضدی و شرح شمسیه با حاشیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر اینکه ان اجازه را در صغر سن او نوشته هست و شیخ حسن را اشعار رائقه و قصاید فائقه هست و صاحب لؤلؤ گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و جلیس الخاطر بسیاری از انها را در کتاب امل الامل گفته که برای شیخ حسن دیوان شعری هست که جمع کرده اشعار او شاگردش نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی و از تصانیف اوست کتاب منتقی الجمان

در احادیث صحاح وحسان وان چند مجلد است وازان کتب عبادات بیرون آمد و کتاب معالم الدین وملاذ المجتهدین وازان مقدمه در اصول ظاهر شد و یک مجلد در فروع در طهارت ومعالم اصول مختصریست از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح وحواشی بسیار نوشته اند مانند حاشیهٔ ملا صالح مازندرانی و حاشیه پسرش شیخ محمد و حاشیه سلطان العلماء واین فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه است و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه آقا باقر بهبهانی که برای پسرش شیخ عبد الحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصبهانی و حاشیه حاجی شیخ رفیع لاهیجانی وشرح اخوند ملا صفر لاهیجانی وشرح فارسی ملا میرزای شیروانی واین کتاب که معالم الاصول باشد کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشتهار ومحل تدریس وتدرس فضلاء نامدار وطلاب است واین فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول است واز جمله تالیفات شیخ حسن حاشیه بر مختلف است وکتاب منتهی المقول فی تحقیق معنی الاجتهاد والتقلید وکتاب اجازات وتحریر طاوس در رجال یک مجلد است که کتاب رجال سید بن طاوس را ملخص ومهذب نموده ورساله اثنی عشریه در طهارت وصلوات وکتاب مسائل حج وجواب مسائل مدنیات اولی وجواب مسائل مدنیات ثانیه وجواب مسائل ثالثه.

در وفات صاحب معالم

وفات ان بزرگوار چنانچه سبطاو در در المنثور گفته در سال هزار ویازده واقع شد وخصوص شهر ویوم در نظرم نیست وعمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه ودو سال وسه ماه میشود واما سید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نهصد وچهل وشش است ووفاتش در شب شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول از سال هزار ونه بود وعمرش بنابراین شصت ودو سال چند ماه خواهد بود واما تالیفات سید محمد از انجمله کتاب مدارک است وانچه ازان ظاهر شد همان قدریست که متعلق بعبادات است وحاشیه تهذیب وحاشیه بر الفیه شهید وشرح مختصر نافع لیکن ازان شرح انچه ظهور وبروز یافت از اول نکاح تا مذرات است وکتاب شواهد النبوة ونظم است وشرح قصیدهٔ ابن ابی الحدید در مدح امیر المومنین علی بن ابیطالب ع

در وفات ومولد صاحب مدارک

واین صاحب مدارک را فرزندیست که از سید حسین گویند عالم وفاضل وفقیه وماهر وجلیل القدر وعظیم الشان بوده ودر نزد پدرش صاحب مدارک وشیخ بهائی درس خوانده وبخراسان رفته در انجا ساکن شد واقضی القضاة در مشهد بوده است ودر حضرت شریفه مدرس بوده ودلایل کامل گفته

العلوم و

کشواهد

که شواهد ابن ناظم بسید حسین نسبت داده شد ولیکن چنانچه من دیده ام ان شواهد از تصنیف پدرش صاحب مدارک است وسید حسین را حاشیه برالفیه شهید است و وفات او در سال هزار وشست و نه بوده واما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عاملی جبعی است واو از اعیان فضلاء ان عصر است واز شاگردان شهید ثانی است واما سید علی صایغ حسینی عاملی خرینی پس فاضل وعابد ومحدث ومحقق بود واو از شاگردان شهید ثانی است وشرح لمعه را در خدمت شهید پدرش خوانده واز تالیفات او شرح شرایع وکتاب شرح ارشاد وغیر آنست وشیخ علی نواده شهید ثانی در کتاب درالمنظوم ومنثور نوشته است که شهید ثانی را اعتقاد تام در مرحوم عالم سید علی صایغ بوده واز خدا امیدان داشته که اورا فرزندی کرامت کند که معلم ومربی او سید علی صایغ باشد پس خدا ارزوی اورا روا نمود وشیخ حسن را باو کرامت نمود واو نزد سید علی صایغ و سید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرات کرد وند اکثر علومی راکه ایشان از شهید ثانی اتقاط کرده بودند از معقول ومنقول وفروع واصول وعربیه وریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود واز جمله اشعار صاحب معالم انیست ؎ مفتونی فی الهوی کاسا ؎ معانی حسنهم راحة فلی فی محبتی اصل لوجد این شعر را به ایضا از اشعار او ؎ صد ولا آه وانثنی معرضا ؎ فارسل الصدع علی خاله لکن ابی عن ان نراه فقد ؎ ابنا نا المرسل عن حاله —

شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه ومجتهد ومحقق ودقیق النظر واز اعیان علماء ان بلاد بود واو امام جمعه وجماعت بوده واز تالیفات اوست رساله شیرازیه برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته وان را مسمی نموده بروضه صفویه در صلوة یومیه وایضا کتابی در منطق تالیف نموده وشیخ صالح بن عبد الله گفته که من در آخر عمر او را دیدم ودو دفعه باو در نماز اقتداء نمودم واستاد علامه شیخ سلیمان بن عبد الله نیز همراه من بود وشیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در حباله نکاح شیخ سلیمان بود وو در آن روز مسئله محل بحث شد میان شیخ سلیمان وشیخ محمد بن ماجد وان مسئله این بود که وضع جبهه جز است پس اگر کسی در سجده ما بند وآیه سجده را بشنود ایا همان استمرار بر سجده کافیست ویرائت وسماز سجود برای استماع آیه سجده حاصل است ویا انیکه لازم است که سر از سجده بردارد ودوباره وضع راس بر سجده گاه نماید —

در مباحثه شیخ سنا یا و محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجد دعاء آن میکرد که وضع راس جزء نمیست واستمرار کافیست وبران ادعا اجماع میبود
شیخ سلیمان بن عبدالله با و مخالفت داشته ومیگفت که وضع راس جزاست و واجب است که چنین
شخص رفع راس کند و دوباره سرش را برمحل سجده گذارد پس درمیان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد
تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت لکم دینکم ولی دین ومرادش این بود که تو مجتهدی واعتقادی
داری وبرای تو تقلید کردن من جائز نیست ومن نیز مجتهدم واعتقادی دارم ومرا تقلید تو جائز
نیست شیخ محمد ناظر با صل نزول آیه شد وتغیر کرد وکلامی گفت که دران نفرت ووحشت بود پس شیخ سلیمان
گفت که اتمام مسئله بحجت ودلیل است نه بسبزنش وزیاده این نمیتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم
بود ومطاع بود و شیخ سلیمان را هنوز اشتهاری نبود پس از مجلس متفرق شدند وهردو در نهایت
غیظ بودند پس شیخ محمد ازان پس قریب بچهل روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در رد
بر شیخ محمد تصنیف کرد ومولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بود زیرا که سجده حقیقت شرعیه ومتشرعیه
ندارد بلکه مناظره وملال دران لغت است ودر لغت وعرف تا وضع راس نکند نمیگویند که سجده کرد وعلاوه
کلمات علماء اطلاق دارد در انچه گفته اند واجب است در سجده وضع راس برمحل سجده الحاصل شیخ
را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و درهمان مرض شیخ محمد وفات نموده
وعمرش قریب بهفتاد سال بود و ان در سال هزار وصد و پنج بود و ایام جلوس سلطان
الخصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد
شیخ سلیمان مرثیه در مصیبت او گفته و دران مرثیه بسیار مدح او نموده و شیخ مذکور را جان از خوند ملا محمد باقر
مجلسی داشته است —

سید هاشم ابن سید سلیمان

سید هاشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبدالجواد کتکانی نسبتش بسوی
کتکانست بفتح دو کاف وتا ومثناة فوقانی میان دو کاف وان قریه است از قراء توبلی بتا ومثناة
فوقانیه پس ازان واو ساکنه پس ازان با موحده پس ازان لام وبا ومثناه تحتانیه وراخر یکی اعمال بحرین است
واین سید هاشم فاضل محدث جامع متتبع در اخبار بوده بنحوی که سوای مجلسی در اخبار گویا کسی برا و
سبقت نگرفته وکتب عدیده تالیف کرده ودر فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدلالی در احکام
از او شنیده نگردیده واین یا بحیث قصور او بود از درجه اجتهاد و یا برای نهایت ورع وتقوی
بوده چنانچه سید عابد وزاهد رضی الدین بن طاؤس نیز چنین بود وروایت بلد بعد از شیخ محمد بن ماجد

بدو انتقال یافته و قمع ابدی ظلمه و حکام میمود و در امر معروف و نهی از منکر نهایت تقلب داشته
وفات او در سال هزار و نه واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری از این سید اجازه داشته

در تالیفات سید هاشم

و از مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد و جمع کرده در ان اخبار یرا که وارد در
تفسیر شن و از کتب قدیمه و کتاب الهادی و ضیاء الفؤادی در تفسیر قرآن در چند مجلد و کتاب معالم الزلفی
در شانه اخری مجلد بزرگیست و کتاب مدینة المعجزات در نص بر ائمه هدی در چند مجلد و کتاب در النقید
در فضائل حسنین شهیدین در یک جلد و کتاب بقضیل ایمه بر انبیاء سوائے پیغمبر ما و کتاب وفات زهرا
و کتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید است در فضائل امیر المومنین و ایمه علیهم
السلام و کتاب ایضاح و کتاب نخابة الاعمال در انچه تمام میشود بان اعمال و کتاب ترتیب التهذیب
در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضے از معاصرین او از علماء بحرین
ان کتاب را تخریب التهذیب مینامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیهات الادیب
در رجال تهذیب و در انجا تنبیه کرده بر اغلاط بسیار که برای شیخ واقع شده در رجال و اسانید اخبار یکه
در کتاب تهذیب ذکر کرده و کتاب رجال علمائی که بحق رجوع کرده اند و کتاب حلیة الابرار و کتاب
حلیة النظر در فضل ایمه اثنی عشر و کتاب بهجة المرضیه در اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب ایمه
و کتاب مثیمیه و کتاب نسب عمر و کتاب تعریف رجال من لایحضره الفقیه و کتاب مولد قائم و کتاب نزهة الائمه
و منار الافکار در خلق جنت و نار و کتاب الحجة در انچه نازل شد بحجة و کتاب تبصرة الولی در کسانیکه حضرت
مهدی را دیده اند و کتاب عمدة النظر در ایمه اثنا عشر و کتاب معجزات النبی و کتاب غایة المرام
در تعیین امام مشتمل بر دو مجلد و نقل کرده در ان اخبار عامه و خاصه را باسانید انها در تعیین امیر المومنین
و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سید اجازه داشت از سید عبد العظیم بن سید عباس استرابادی
و سید عبد العظیم اخباری است و رساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده —

در احوال شیخ فخر الدین

شیخ فخر الدین بن طریح نجفی و این شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مصنفات او
کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین در تفسیر غریب قرآن و احادیث که از طرق شیعه است و کتاب شرح
مختصر نافع و کتاب تمیز متشابه از اسماء رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مراثی و خطب
و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازه دارد از شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

بن حسام الدین جزایری از شیخ بهائی و نعمی نماند که اخبار مصیبت که در منتخب ذکر کرده اکثران از اخبار مراسل است و شیخ فخر الدین را بسهری بود که ان را شیخ صفی الدین میگویند و او هم فاضل و از مشایخ اجاز است و صاحب تالیفات است -

شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کزرکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز و در انجا وفات یافته و مدفون شد در جوار سید علاء الدین حسین و او از مشایخ اجاز شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری است و فاضل و متورع بود با مر شاه سلیمان متولی امر قضاء و مرافعات شد و چون خلعت و رقم قضا برایش از جانب پادشاه آوردند انجناب امتناع نمود از پوشیدن ان و بعد از التماس و تخویف از سطوت سلطان ان خلعت را از پشت انداخت و از تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسنی و رساله خمریه و رساله در جبائر و این شیخ اجاز از سید نور الدین سابق دارد -

شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی از مشایخ اجاز شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه متقدم است و او با شیخ صالح بن عبد الکریم بجهت ضیق امر معیشت از بحرین ببلاد شیراز آمدند و در انجا نیز مملو فضلاء بود پس شیخ جعفر بجانب هند رفت و در حیدرابا د متوطن گشت و شیخ صالح در شیراز سکنی نمود و هر یک که در ان بلد اقامه نمودند مرجع گردیدند فقط احمد بن صالح درازی بحرانی عالم و زاهد و ورع بود و از تالیفات اوست کتاب طلب احمدی و رساله در استخاره در هزار و صد و بست و چهار وفات یافت س علی ابن عبد الله بن احمد بحرانی بلادی از مشایخ اجاز صاحب حدائق است و فاضل بود در حکمت و معقولات و قلیل الرغبه بود در تدوین و مطالعه و از تالیفات او است رساله در علم کلام و رساله دیگر در علم کلام و رساله در نفی جبر، لا تجبری و رساله در تقسیم کلمه بسوی اسم و فعل و حرف و شرح رساله سلیمان در منطق و رساله در وجوب جهاد در زمن غیبت و رساله در عدم ثبوت دعوی بر بینه بشاهد واحد و یمین و او اجاز دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن متقدم -

علی بن حسن علی بن احمد

سا علی بن حسن بن یوسف اجاز دارد از شیخ محمد بن ماجد متقدم و او و پدرش و جدش از مشاهیر فضلاء و معاصر با شیخ سلیمان بن عبد الله بوده سب شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجازه پدر صاحب حدائق و قریب بصد سال عمر کرده -

شیخ محمد

شیخ محمد ابن حسن ابن علی ابن الحسین الحر عاملی مشغری نسبتش بسوی مشغر است بمیم مفتوحه پس ازان شین معجمه مفتوحه پس غین معجمه ساکنه پس ازان رائی مهمله و هائی در آخر قریه ایست از قرائی جبل عامل و او عالم فاضل محدث بود و اخباری بود و او از محمدین ثلثه او اخر است که جمع کردند اخبار کتب اربعه را و مولدش چنانکه خود در کتاب امل الامل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه ثامن رجب از سال هزار وسی وسه بود و در نزد پدرش تلمذ نمود و همچنین در نزد عمش شیخ محمد حر و در نزد جد مادرش شیخ عبد السلام بن محمد حر و در نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود و غیر ایشان و در قریه جبع درس خواند در نزد عم خود ایضا و شیخ حسن ظهیری و شیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی و چهل سال در بلاد خود ماند و دران مدت دو دفعه حج بعمل آورد و پس ازان سفر عراق کرد و ائمه را زیارت نمود ازان پس بزیارت طوس رفت و در انجا مجاور شد و دو دفعه از طوس بزیارت مکه رفت و برائے کتب متعدده است

اجازهٔ صاحب وسائل

از تالیفات از انجمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده و در مدت بیست سال ان را تالیف کرده و ان شش مجلد است و اخبار را صول کافی را جمع نکرده بلکه بهان اقتصار بر فروع نموده و در اخر کتاب مذهب خود را در اخبار بطریقه اخباریین ذکر نموده و ادله بسیار بران اقامه کرده که او هن من بیت العنکبوت می باشند و مناسب انیکه اجازات صاحب وسائل که در اواخر کتابش گفته در اینجا ذکر شود از بابت تیمن و تبرک و کثرت محارت در علماء مشایخ باجازه پس اجاز چنین گفته است در اواخر کتاب وسائل الفائدة الخامسة فی بیان بعض الطرق التی نروی بها الکتب المذکور عن مولفیها و انما ذکرنا ذالک تیمنا و تبرکا باتصال السلسلة باصحاب العصمة لانوقف العمل علیه لتواتر تلک الکتب و قیام القراین علی صحتها و ثبوتها کما یاتی انشاء الله تعالے فنقول انا نروی الکتب المذکورة و غیرها عن جماعة منهم الشیخ الجلیل الثقة الورع ابو عبد الله الحسین ابن الحسن بن یونس ابن ظهیر الدین العاملی اجازة و هو اول من اجازنی سنة احدی و خمسین و الف عن الشیخ الفاضل نجیب الدین علی ابن محمد بن مکی العاملی عن الشیخ الکامل الاوحد بهاء الدین محمد ابن الحسین بن عبد الصمد العاملی عن والده عن الشهید الثانی الشیخ الافضل الاکمل زین الدین علی بن احمد العاملی و نرویها ایضا عن الشیخ الاجل الاکمل الشیخ زین الدین بن الشیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی الشهید الثانی عن الشیخ الاکمل الشیخ بهاء الدین عن ابیه عن الشهید الثانی و عن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین الاسترابادی عن السید محمد بن علی بن ابی الحسن الحسینی العاملی بالسند الآتی عن الشهید الثانی و عن شیخنا الشیخ زین الدین عن مولانا محمد امین

عن مولانا میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن الشیخ الجلیل ابراہیم بن علی بن عبد العالی العاملی عن والدہ
عن الشیخ شمس الدین محمد بن داؤد العاملی بالسند الآتی ونرویہا ایضًا عن ابی عبد اللہ الحسین
بن الحسن عن الشیخ نجیب الدین والسید الجلیل نور الدین علی ابن علی ابن ابی الحسن الموسوی العاملی جمیعًا
عن الاستاد المحقق المدقق الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی والسید الجلیل السید محمد بن السید علی بن ابی
الحسن الموسوی العاملی جمیعًا عن السید علی ابن ابی الحسن العاملی والشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی
والسید علی بن السید فخر الدین الہاشمی العاملی والشیخ احمد بن سلیمان العاملی کلہم عن الشہید الثانی
ونرویہا ایضًا عن الشیخ نجیب الدین عن ابیہ عن جدہ عن الشہید الثانی ونرویہا ایضًا عن خال والد
الشیخ علی بن محمود العاملی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین عن والدہ عن المذکورین
عن جدہ عن الشہید الثانی وعن خال والدی عن السید نور الدین العاملی بالسند سابق عن الشہید الثانی
ونرویہا ایضًا عن المولی الاجل الاکمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن الافضل الاکمل مولانا محمد تقی المجلسی
ایدہ اللہ تعالی وہو اخر من اجاز لی عن ابیہ وشیخہ مولانا حسین العلی التستری والمولی الجلیل میرزا
رفیع الدین محمد النائینی والفاضل الصالح شریف الدین محمد الرویدشتی کلہم عن الشیخ الاجل الاکمل
بہاء الدین محمد العاملی عن ابیہ الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشہید الثانی وعن المولی الاجل
مولینا محمد باقر سلمہ اللہ عن العدۃ المتقدم ذکرہم عن المولی الاورع الاتقی عبد اللہ بن الحسین التستری
عن الشیخ الاجل نعمۃ اللہ بن احمد بن محمد بن خاتون العاملی عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ علی بن عبد العالی
العاملی الکرکی والفقیہ ابی العباس احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی
عن الشیخ الجلیل جمال الدین احمد بن الحاج علی العاملی العینائی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام العاملی
عن السید الجلیل الحسن بن ایوب الشہیر بابن نجم الدین العاملی عن العلامۃ السعید الشہید محمد بن مکی العاملی
وعن مولینا محمد باقر المجلسی دام ظلہ عن ابیہ عن الشیخ اجل بہاء الدین محمد العاملی والمدقق النحریر القاضی
عز الدین محمد والشیخ یونس الجزائری عن شیخہم المحقق عبد العالی العاملی عن والدہ العلامۃ نور الدین علی
بن عبد العالی العاملی الکرکی عن شیخہ الاجل علی بن ہلال الجزائری عن الشیخ الجلیل ابی العباس
احمد بن فہد عن شیخ زین الدین علی بن خازن الحائری عن الشہید محمد بن مکی العاملی وعن
مولینا محمد باقر المجلسی عن ابیہ عن القاضی ابی الشرف الاصفہانی والشیخ عبد اللہ بن الشیخ جابر العاملی
عن مولینا درویش محمد بن الحسن العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی العاملی الکرکی
بالاسناد السابق وعنہ عن ابیہ عن الشیخ جابر بن عباس البنجفی عن الشیخ عبد النبی الجزائری عن علی بن

عبد العالی

عبد العالی العاملی وعنه عن السید الفاضل امیر شرف الدین علی الحسینی الشوشتانی عن الامیر فیض الله بن عبد القاهر الحسینی التفرشی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین العاملی عن ابیه عن الشیخ الجلیل الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن الامیر فیض الله عن السید الجلیل السید علی بن ابی الحسن العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن مولینا الاجل میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن شیخه الشیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی المیسی عن ابیه وبالاسانید السابقه کلها عن الشهید الثانی العاملی عن الشیخ احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ علی بن عبد العالی العاملی الکرکی وبالاسانید عن الشهید الثانی عن شیخه الفاضل علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن داود الجزینی عن الشیخ ضیاء الدین علی ابن الشهید محمد بن مکی العاملی عن والده عن الشیخ فخر الدین محمد ولد الشیخ العلامه جمال الدین الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی عن والده عن شیخه المحقق نجم الدین ابی القاسم جعفر بن الحسن بن سعید الحلی عن السید الجلیل شمس الدین فخار بن معد الموسوی عن الشیخ الفقیه ابی الفضل شاذان بن جبرئیل القمی عن الشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن بن الشیخ الجلیل ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن والده وبالاسناد السابق عن الشهید محمد بن مکی العاملی عن السید شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محیی الدین محمد بن عبد الحمید بن علی بن زهره الحسینی الحلبی عن الشیخ السعید رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی عن ابیه والد اعنی بن علی الحسینی وفضل الله بن علی الحسینی الراوندی وعبد الجلیل بن عیسی الرازی ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوریین واحمد بن علی الرازی ومحمد بن الحسن الشوهانی وابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی ومحمد بن علی بن الحسن الحلبی ومسعود بن علی القصوانی والحسین بن احمد بن طحال المقدادی کلهم عن الشیخین ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی وابی الوفا عبد الجبار بن علی المقری عن الشیخ ابی جعفر بن الحسن الطوسی قدس الله ارواحهم باسانیده المذکوره سابقا الی کل من روی عنه وقد عرف من ذلک الطریق الی الکلینی والصدوق والحسن بن محمد الطوسی واحمد بن ابی عبد الله البرقی ومحمد بن الحسن الصفار وعبد الله بن جعفر الحمیری وسعد بن عبد الله والفضل بن شاذان ومحمد بن مسعود العیاشی وعلی بن جعفر والحسین بن سعید ومحمد بن ابی القاسم الطبری وجعفر بن محمد قولویه وعلی بن ابراهیم والشیخ المفید والمحقق جعفر الحسن بن سعید وغیرهم ممن تقدم علی الشیخ او تاخر عنه وقد ذکرنا فی هذا السند فانا نروی کتبهم ورواياتهم بالسند المذکور الیهم او الی الشیخ باسانیده السابقه فی طرق التهذیب والاستبصار وفی الفهرست وفی طرق الصدوق السابقه وغیر ذلک الی المشایخ المذکورین

کلهم بطرقهم الی الائمه علیهم السلام ازان پس بعض از کتب مخصوصه را با سانید خاصه مذکور داشته بر اعدم اطاله همین کفایت شد

در مناظره با شیخ سلطان

گویند که در زمانیکه صاحب وسائل وارد اصفهان شد اخوند ملا محمد باقر بجهت احترام شخصی و نوعی شیخ حر را نهایت احترام نمود و بسلطان تکلیف دیدن نمود شاه سلیمان با نهایت احترام دیدن از او نمود صاحب وسائل نظر بمقتضای سادگی خویش صباح ان روز را خواست که باز دید سلطان نماید و بسلطان اعلام داد سلطان فهمید که این مرحله از سادگی شیخ است جواب داد که شیخ بعد از دو یوم دیگر باز دید نماید پس بعد از دو روز دیگر شیخ با مصاحبت مجلسی و علمائی دیگر بحضور سلطان رفتند و قاعدتان بود که علماء برای احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمی نشستند و سلطان هم در حضور علماء احتراماً لهم بران فرش نمی نشست پس مجلسی و دیگران در مقام خود نشستند و شیخ بر بالای ان فرش نشست سلطان ازان دلگیر شد و از شیخ پرسید که خر را با سانی چه قدر فاصله است شیخ گفت فاصله میان ایشان یک سنه است سلطان سکوت کرد پس از انقضای مجلس مجلسی بشیخ در مقام اعتراض برامد که این گونه افعال و اقوال شائسته سلطان نیست شیخ در جواب گفت که شما چرا از خدا یتعالی نمی ترسید و چشم پوشیده اید با انکه زمام مهام امور مملکت و سلطنت در دست خداست و از جمله تالیفات او کتاب جواهر السنیه در احادیث قدسیه و ان اول کتابیست که او را تالیف کرده و پیش از او کسی احادیث قدسیه را جمع نکرده و کتاب صحیفه ثانیه از ادعیه علی بن الحسین که خارج از صحیفه کامله سجادیه است و کتاب هدایة الامة الی احکام الائمة که سه مجلد است و منتخب از هدایة الامة با حذف اسناد و مکررات از اول فقه تا اخر ان و کتاب فهرست وسائل الشیعه که مشتمل است بر عنوان ابواب و شماره احادیث هر باب و مضمون احادیث و ان یک مجلد است و کتاب فوائد طوسیه که یک مجلد از ان بیرون آمد و مشتمل بر صد فائده و مطالب متفرقه و کتاب اثبات الهداة بالنصوص و معجزات چند مجلد است که مشتمل است بر بست هزار حدیث از کتب خاصه و عامه و کتاب اهل الاهل در علماء جبل عامل و در ان اسماء علماء متاخرین نیز می باشد و رساله در رجعت که ان را نامیده است با یقاظ از هجعت به برهان بر رجعت و رساله رد بر صوفیه و رساله در خلق کافر و انچه مناسب ان است و رساله در تسمیه محمد و صلوات الله و سلامه علیه و نامیدن از انکشف الغمیه در حکم تسمیه و رساله جمعه و رساله در اجماع و نامیدن ان را بنزهة الاسماع در حکم اجماع و رساله در تواتر قرآن و رساله در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزیه معصوم از سهو و نسیان و رساله در واجبات و محرمات منصوصه از اول فقه تا اخر ان و در اخر ان گفته که واجبات عددا نهایکهزار و پانصد و پنج شد و محرمات یکهزار چهار صد و چهل و هشت شد و کتاب فصول المهمه در اصول ائمه مشتمل بر قواعد کلیات منصوصه در اصول دین و اصول فقه و فروع

فقه در طب و از جمله تالیفات او دیوان شعری ست که قریب به بست هزار بیت ست و اکثران در مدح پیغمبر و ائمه ست و تالیف ان جناب اگرچه بسیار ست لیکن خالی از تحقیق ست بلکه همان جمع گردنست و از جمله تالیفات او کتاب بدایة الهدایه ست

شیخ زین الدین نوان شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده و در لو و لوکه حاکی از امل الامل ست دو دفعه او را توصیف در فقه نموده و ان کمال توثیق ست و صالح و ورع و شاعر و منشی و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و جلیل القدر و عظیم المنزلة بوده و در زمان او برای او نظیری نبوده و تلمذ کرد در نزد پدرش شیخ محمد و شیخ محمد بهائی و محمد امین استرابادی و جماعتی از از علمای عرب و عجم و مجاور مکه بود و در انجا وفات کرد و در نزد خدیجه کبری مدفون شد و صاحب وسائل در نزد او کتب عربیت و ریاض و حدیث و فقه و غیرانها را قرات کرد و شعر را خوب میگفت و فوائد و حواشی بسیار دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرد بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب امل الامل گفته که متاخرین کثیرا تالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار ست خدا تعالی از ما و از ایشان عفو کند و این باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه و انکه بر مخالفین بسیار رقرات میکردند و کتب فقه و حدیث و اصول ایشان را بسیار تتبع میکردند و در نزد ایشان درس میخواندند و شیخ زین الدین این امر را بر ایشان انکار میکرد که بر این مرتب شد انچه ذکر شد از قتل ایشان خدا عفو کند از ایشان و صاحب لولو بعد از ذکر انکلام گفته که برای خدا باد خیر کثیر او و در انچه ذکر کرد از کثرت تعجب و انکار بر این فضلا و امثال ایشان و انچه او گفته حق و حقیق بمتابعت نمودن ست اگرچه تابعان ان کم می باشند اما اولا بحجت اخبار مستفیضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد ایشان و فرو رفتن در علوم و احادیث ایشان و ثانیا پس بحجت انچه در صدر کتاب متاجر عنوان کردند از حرام بودن حفظ کتب ضلال و نسخ ان و درس ان و انکه واجب ست اتلاف ان کتب و ایشان اصل هر ضلال و گمراهی می باشند چنانکه اخبار ان پیغمبر بدان مستفیض شده ست و ثالثا پس مترتب شد بر این معاشرت کردنکه داخل نمودند این اصولیرا که با صول فقه می نامند در شریعت پیغمبر برای متابعت کردن با انکه این اصول را اصلی نیست در اخبار اهلبیت با انکه اهلبیت حریص بودند بر بیان هر حقیر و یسیر از احکام شرعیه پس چگونه اصول انرا ذکر می کردند اگر این اصول را صحتی بود تا اینجا کلام صاحب حدائق بود

در رد شیخ زین الدین بر صاحب حدائق ست

مولف کتاب گوید که در بدو امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتماد و اعتقاد بر فقاهت و فطانت و فهم و ذکاء او بوده لیکن از این کلمات واهیه ظاهر شد که او صاحب حدائق را چندان فهمی نبوده پس میگوئیم اما جواب از دلیل اول پس باین نحو است که مراد از اخبار رافعه در آن صورت که از مجالست ایشان خلل در اعتقاد ظاهر شود و اما اگر با تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع فتنه و فساد ایشان باشد پس در آن صورت مجالست لازم است چنانکه ائمه ما با مخالفین می نشستند و نماز جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت امیرالمومنین دائما با متخلفین می نشست و صحبت میداشت و در مقام استشهاد آنچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق فرمود که با مخالفین بحسن معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را اینگونه ادب داده و و باین مضمون است آیه شریفه ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آخره یعنی شما کفار را دشنام ندهید که این موجب آن میشود که آنها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که درس خواندن و کتب ایشان رجوع کردن برای اینکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود ادله ایشان را ببیند و آنها را رد کند و جواب از آنها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از تزلزل نگاه دارد واجب کفائی خواهد بود چه بجای اینکه حرام باشد سیما اینکه از کتب ایشان اخبار ریا ببیند که دلالت بر مدعا داشته باشد و بآن الزام کند آنها را و این مجادله بر نحو احسن است و پسندیده و مطابق عقل است و طریقه اصحاب ائمه همچنین طریقه ائمه همین بوده چنانچه بر متتبع ظاهر است و همین وجوه جواب داده میشود از دلیل دوم چنانکه فقها در همان کتاب متاجر استثناء کرده اند حفظ کتب ضلال را برای الزام و اتمام حجت بر ایشان چنانکه بر متتبع مخفی نیست و بجهت تضعیف ادله ایشان است و این مطلب در موضوع مشابه است که منکران مباهت و مکابرت و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول مذکوره موهمه مبتدعه داون نهایت ناشی عبادت و عدم فطانت است چه اصول را مباحث الفاظ است و غیر الفاظ آنچه مباحث الفاظ است چگونه میشود که فقیه بحث از آن ننماید مثلا امر برای وجوب است یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم شما اخبار امر تین چه میکنید یا حمل بر وجوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر یا دلیلی باید اقامه نمائید که در عرف ائمه امر برای وجوب بوده یا بدون دلیل باید یکقول را اختیار کنید البته راضی نمیشوید که بدون دلیل سخنی گوئید پس شما هم مسئله امر را باید عنوان کنید و سخن گوئید علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان شده و لسان پیغمبر و آل او را باید بفهمیم تا تکلیف را فهمیده باشیم و یا لسان ایشان همان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

شرعیه و حقیقت و مجاز و تسبیح و عام و امر و نهی و عام و خاص و حمل عام بر خاص و مطلق و مقید و حمل مبین
نمائیم تا علم به تکلیف و باطن آن نمائیم و نزد انسداد باب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که ندارد خدمت
حضرت صادق عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم و حال آنکه خدا تعالی اقصر نگفته بلکه لاجناح گفته
انجناب تمسک به بیان پیغمبر است ایضا زراره ایراد کرد که چرا باید بعضی از سر را مسح کرد نه تمام را حضرت فرمود
لمکان الباء یعنی باء برای تبعیض است پس ائمه بیان انرا بر وجه اجمال فرموده اند و قوله اذا امرتکم بشیء
فاتوا منه ما استطعتم بران دال است و قوله علینا بالقاء الاصول و علیکم بالفروع اقوی شاهد بر اجتهاد است و ما حجت
کتاب و اجماع و جزو شمردن پس در کلام امام نیز سبا مانند که ایمائی بدان شد و در صحت روایت حدیثی روایت است
که معصوم متمسک باجماع شده علاوه اجماع دلیل قطعی است و بعد از حصول قطع نمی توان دلیل بر حجت قطع آورد
چه ان دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است و اگر ظنی است پس ان ثبوت قطعی ببداهت عقلیه نخواهد بود علاوه
کان المجمع علیه لاریب فیه دال بر حجیت اجماع است و اصل برائت و استصحاب همه از اخبار برداشته شده است
و ما حجب الله علمه عن العباد و انضراب ان دلیل اصل برائت است و لانتقض الیقین الا بیقین مدرک استصحاب
غایته امر اینکه در نامیدن ان باصل برائت، استصحاب اصطلاحی است که کرده اند و لامشاحة فی الاصطلاح
پس این اصول چه بدعتی است که مجتهدین داخل دین نموده اند و کدام مسئله است که شما اخبار بینین را بان
احتیاج نیست و ما حجیت عقل پس اخبار بسیار بران دال است و عبارت حدیث یک اینست و یک اعاقب
شما بصدق است و اما قطعیت اخبار چنانکه اخباریین ادعا میکنند پس ان غلط صرف است با وجود تعارض
میان اخبار و عروض وجوه اختلال و خفاء قراین حال و مقال برای تمادی اعصار و ما جواب این
سخن را در منظومه الفیه در اصول و در شرح ان و در حواشی قوانین نجو تطویل و فصل فصیل و بسط جزیل بیان
نمودیم نجو بکه قابل انکار نیست و تکلم درین مقام زیاده ازین خارج از محل کلام و مقصد و مرام است
ولیکن ذکر اجمال لازم است پس میگوئیم که قول صاحب مسائل که گفت که محمدین ثلث شهادت دادند براینکه
این اخبار یکه مذکور شده است در کتب اربعه بینا و بین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محمدین
برای عمل خود شهادت دادند و این دخلی بدیگران ندارد و بنده نیز میگویم که فتوائی که من گفته ام درمیان
من و خدا برائم و برای مقلدم حجت است علاوه روایات محمدین با یکدیگر اختلاف دارند چه بسیاری از اخبار
تهذیب و اخبار کافی با هم تناقض دارند و هر دو با من لایحضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در
یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست و از شما اخباریین سوال میکنیم که ایا ما چه عمل کنیم، کدام
یک از متعارضین را اخذ کنیم اگر بگوئید که رجوع باخبار علاجیه که در مقام علاج تعارض اخبار که صاحب وسائل

در باب قضا ذکر کرده مشکل میکنیم جواب میگوئیم که اخبار علاجیه نیز باهم تعارض دارند و در بعضی موافق قرآن مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض انیکه انها هم خالی از تعارض نیستند علاوه شهادت در احکام شرعیه مسموع نیست و دلیلی بر حجت ان قائم نشده است اگر بگوئی که عمل میکنم بهمین اخبار برای اجماع گوئیم اولا این اجماع تقیدی است مثل انیکه مائع موجود را همه حلال می دانند و حلال و یکی شراب می داند یعنی عصیر عنبی و حلال و یکی اب قلیل ملاقی نجاست میداند و پاک و حلال چنین اجماع چه ثمر دارد همچنین این اخبار را مانند مرتضی می دانند حجت دیگری واحدی می داند و حجت و همچنین علاوه ایا اجماع عمل بر صحیح اعلائیست یا صحیح قدمائی یا مشهوری و یا موثق را هم عمل میکردند و یا حسن هم داخل در اجماع است یا نه و یا ضعیف هم معمول به است یا نه پس چه اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی سخنی است بی پا و اما انچه امین اخباریین ملا محمد امین استرابادی گفته که شریعت پیمبر دو دفعه خراب شد یکی روز سقیفه بنی ساعده و یکی روز یکه علامه حدیث را بر حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در غایت عناوت و عدم فطانت و ناشی از لج و عناد است چه صحیح در اصطلاح قدما هر خبریرا می گفتند که محل اعتماد باشد و قرائن بران موجود باشد و معاضد داشته باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان رفته دنی دانم کدام خبر قرینه داشته بوده یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو نمائیم و ببینیم کدام یک بهتر است و ظنون اجتهادیه بان منضم سازیم انوقت عمل کنیم و بغیر این چاره نداریم و شما اخباریین اگر قرائن در دست دارید پس بما بنمائید و ما را خواطر جمع کنید والا با این هفوات و این سخنهائے بی پا و این اغلاط حکم الله را نمیتوان ثابت کرد علاوه ملا محمد امین را به بین که چه قدر از اقوال علما بیخبر است و نفهمید که این تقسیم از علامه نیست بلکه سید بن طاؤس که از صاحبان کرامت است و صدائی صاحب الامر را شنید او این تقسیم نموده همچنین محقق اول صاحب شرایع و ایشان در طبقه سابقه از علامه باشند و علامه که او نیز صاحب کرامات بوده متابعت ایشان نموده پس ببین که این مرد با وجود انیکه خبر از جائے ندارد و چه اغلاط از قلم او صادر شده است و اما انیکه بعضی از اخباریین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است چه بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از غلاط و بعضی کذاب و این مقدمه قطعیه است پس بدون علم رجال و انضمام ظنون رجالیه چگونه عمل بحدیث کنیم با انیکه معصوم هم گاهے تضعیف می کرده اند و ازا غیبت ندانستند و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در المنظوم و المنثور نوشته بعد از انیکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از انیکه برا و ثنا فرستاده است انیکه شیخ زین الدین مسافرت نمود بدیار عجم و وارد منزل شیخ بهائی شد و شیخ بهائی او را اکرام تمام کرد و او در خدمت شیخ

مدتی دراز ماند و دران مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدرس خواندن و قرائت مصنفات شیخ و غیر انها و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون منتقل شد شیخ بهائی الدین در همان سال که والد من وفات یافت و ان سال هزار و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بمکه مشرفه و در انجا مطالعه اشتغال داشته پس من بمکه مشرف شدم و با او ببلاد ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و هیئت پس بار دوم بعجم رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی رحمت خدا و رضوانش در روز بست و نهم ذی الحجه از سال هزار و شصت و چهار در من در مکه مشرفه بودم و با او در روز عرفه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد با پدرش در معلی در مقابر مکه مشرفه تا اینجا کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازه دارد از پدرش شیخ محمد و از شیخ بهاء الدین -

شیخ محمد بن شیخ حسن

سید شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر رجالی بوده و در ابتداء امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخواند و از ایشان حدیث و اصول و غیر انها اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرائت میکرد از متقی و معالم و مدارک و انچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول بمطالعه بود. پس ازان بمکه مشرفه مشرف شد و در انجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی صاحب رجال مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس ازان ببلاد خود مراجعت کرد و مدت قلیله در انجا اقامه نمود پس ازان بعراق مسافرت کرد بجهت خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند و بتدریس اشتغال داشت تا انکه روزی در کربلا نماز میکرد پس مردی بجانب انجناب تیری انداخت ان تیر از پهلوی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس ازان بمکه مشرف شد و باز از انجا بعراق رجوع نمود و مدتی در انجا اقامه داشت پس ازان سیبی دوری داده که از عراق بیرون رفت و بسوی مکه مسافرت کرد و در مکه بقدری ماند که وفات کرد و کنیت او ابو جعفر و لقبش فخر المحدثین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث و متکلم و حافظ و ادیب و جلیل الشان بود -

در کرامات شیخ محمد

و در مکه مشرفه خبر داد بقرب اجلش قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر انجناب انکه در انشب که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صدای قرآن در نزد نعش او شنیده می شد و کسیکه اطلاع یافت گفته که ان فرات گفته که اظهار ان کرد که من قائم مهدی می باشم

روحی و روح العالمین فداه و حکایت قرآن خواندن زن او و چه شیخ محمد که دختر صاحب مدارک بود نقل نمود
و این دو کرامت را شیخ اسد الله کاظمینی رفع الله قدره در کتاب مقابیس ذکر کرده و فرمود که حضرت صاحب الامر
در شب وفات شیخ محمد او را پند میخواند که دران زمان و دران بلا دیافت نمیشد و از احتیاط و تقوی
شیخ محمد اینکه باو گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة نمی دهد پس شیخ محمد هر چیز که برای
قوت عیالش میگرفت اول زکوة از می داد ازان پس از اتصرف مینمود و امیر یونس بن حرقوس جزایری
برای شیخ محمد پانصد قروش فرستاد دران زمانیکه شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و بساتین
بسیار و املاک بیشمار بود و همیشه احتراز مینمود از اینکه مال حرامی داخل مال او شود و مراسله بشیخ نوشت
که مشتمل بر آداب و تواضع بود و بسیار معتقد بشیخ بود و دران مراسله التماس نموده بود که این هدیه
را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است زکوة و خمس از داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول
او نمود ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد ما نیز دست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که او را
خلوص عقیدت در شما است و بر اهل و عیال شما بنهایت مشفقت است شیخ محمد فرمود الحال که چنین است
وجه را ضبط کرده و هر سالی ازان صد قروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود —

در خواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از روی
تواضع باو نوشت پس شیخ اجابت نکرد و بشیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدن
دعا لائق سلطان نیست و از دعا نیز نمی داریم پس چون بر او الحاح کردند بعد از تامل فرمود که حدیث
وارد شده بر اینکه از برای امثل او دعاء هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا را بلفظ اهداه الله نوشت

در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در در المنثور ایراد دوان مشهور است اینکه انجناب طواف می کرد پس مردی باو دست
گل داد از گلهای متفرقه که در مکه و حوالی ان وجود ندارد سیما ان فصل و زمان فصل گل
نبود پس شیخ بان مرد گفت که این گل از کجا است فرمود که از خرابات است
شیخ خواست که بعد از آن جواب سوال او را داده باشد هر چند فحص کرد او را ندید تا اینجا کلام شیخ علی بود
البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذبور باو گفتند که سلطان
خواهد تو را خواست بنحویکه تو را ممکن نیست که جواب کنی باید ببلد سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعا
کرد که خداوندا اگر در علم تو چنین چیزی گذشته است پس اجل مرا برسان و پس ازان می گفت

که عقریب

که عنقریب من خواهم وفات او و تعداد مصنفات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر فرمود و ان بدین نخوست شرح استبصار که سه مجلد ازان بروز یافت و شیخ اسد الله در مقابیس گفته که ان شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیه شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم الاصول بدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عباد ات من لایحضره الفقیه و شرح اثنا عشریه و الدش و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سواے حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیه بر طول و کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر و ان کتاب مشتمل است بر فواید و مسائل و اشعار غیر او و حکم و غیران که از چند کتاب التقاط کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرد و دران رساله انچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح فاتحه در سوائی کعتین اولیتین و ترجیح دا د و دران انچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر مواعظ و نصایح و حکم و مراثی و الغاز و مدیح و مراسلات شعریه میان او و میان شعرا و اهل عصر و جوابهائی ایشان بر ای او در مدیح و الغاز و کتاب شرح تهذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منهج المقال استاد ش میرزا محمد و انجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لو رلو گفته که من واقف شدم بر جمله مصنفات شیخ محمد که از انجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او تامل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است لیکن عبارات او معقده و غیر مسلسله و تصنیف او غیر مهذب و غیر محرر است و می بینی او را که بحث می کند در مسئله تا انیکه بوضع مطلوب ان مسئله میرسد حواله میکند بیانش را بحواشی او بر کتابهائی دیگر یا تصنیف دیگر او این یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت ملکه تصنیف تا اینجا کلام لو رلو بود مولف کتاب گوید که حواله کردن تحقیق را بکتاب دیگر ضرر بفهم و علم او ندارد بسا باشد که مسئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حواله بموضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده ام و همچنین حاشیه او را بر معالم انصاف اینکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد هر اینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه مینمود چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا این دقائق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دید و ذکر کرد که برای او رتبه اجتهاد نبود زیرا که از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این دقت را جربزه میگویند و هر که مطلع شود بر مصنفات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که او جربزه داشت و ذکر کرد پسرش شیخ علی

و اشعار او

در کتاب در المنثور که در نزد من است بخط جد مبرور مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولد ایشان
زین الدین علی انیکه متولد شد برادرش فخر الدین محمد ابو جعفر وفقهم الله لطاعته وهداهما الی الخیر وایدهما بالتسعد
والاقبال فی جمیع الامور وجعلنی الله فداهما من کل محذور یرد و چاشتگاه روز دوشنبه وهم شهر شعبان سال
نهصد و هشتاد و من نظم کردم در شب پنجشنبه نهم شهر رجب سال نهصد و هشتاد یک در مشهد حسین ابن علی و میگفت
احمد دینی الله از جائنی ✣ محمد من فیض نعماه ✣ تاد یجرکا زال مشلما سمه ✣ بجوده یسبغ الله
پس ظاهر شد از تاریخ مولد و وفاتش انیکه عمرش پنج سال و سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بود و تاریخ وفات او هزار و سی و دو

سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل وجلیل القدر و متبحر بود تالیفات او حواشی بر شرح لمعه جدش شهید ثانی
و رچند مجلد و فاضلانه نوشته و اسم ان زهراة الذویه است و شرح کتاب اصول کافی و ازان بیرون آمد شرح
کتاب عقل و علم در یک مجلد و کتاب در المنثور و رساله در رد بر صوفیه و نامیدا نرا بسهام المارقه از اغراض
زنادقه و رساله در رد کسیکه غنا را مباح میداند و درین دو رساله تعریض بر ملا محسن فیض کاشانی کرده و حواشی
فوائد مدنیه و در رد بر ملا محمد امین و حواشی بر معالم و حواشی بر من لایحضر و کتابیکه قریب بچهل هزار بیت است
از فنون متفرقه و فوائد و اشعار و کتاب دیگر که مثل آنست دوازده هزار بیت است و کتاب دیگر نظیران که پنجهزار
بیت است و غیر اینها از رسائل و ذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب در المنثور و ذکر کرد که ولادتش
در هزار و سیزده یا چهارده شده ولیکن عمر طولانی کرده و بر ملا محسن زیاد طعنه داشته برای انیکه ملا محسن
طعن بر علما داشته و در دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین
ای المجتهدین وطعن بر علما در کتاب سفینة النجاة نوشته و میل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد بحرانی
در کتاب خود ملا محسن را ملامیشی نام نهاده و همچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده و رساله
در مذمت او نوشته و فسق باو داده و گفته که در بازار زنجان او نان در دیده نعوذ بالله مولف کتاب را
عقیده انست که محقق سبزواری از اعیان علمای امامیه بوده و در نهایت زهد و ورع و تقوی و از جمله
مشایخ اجازه است و امر بر شیخ علی مشتبه شده که او را باین گونه امور نسبت داده است و جده ما در شیخ علی
مذبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانیست و در حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جدام دختر
محقق ثانی را ادراک کردم و حال انیکه او از نوه دختر او ذکر کرده و من صغیر بودم و شیخ علی در کتاب در المنثور
ذکر کرده که چون پدرم بعراق رفت من شش ساله بودم و در بلد ما فتور بزرگ واقع شد که هزار کتاب
از کتب ما سوخته شد پس بقریه کرک نوح رفتیم و در انجا مدتی اقامت نمودیم پس من با برادرم مسافرت کردیم

بسوی عراق

بسوی عراق در حالیکه دوازده ساله بودم وقرآن را ختم کردم وحال اینکه سن من نه سال رسیده بود والدهٔ من بسیار رأفت بمن داشت وهمیشه بمعلم وصیت داشت که مرا نزند وإهانت نه نماید و در هر روز چند دفعه تفقد احوالم مینمود پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدّم و پدرم وغیر ایشان و انجا شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدّین بود و برادرم شیخ زین الدّین وسید نور الدّین و شیخ حسین بن ظهیر و شیخ محمد حرقوشی رحمهم الله تعالی و چون برادرم از نزد من رفت مشغول با طفال و عیال بودم و باین حال مشغول بطلب علم بودم وکتب متعدده نوشتم و حریص بودم بر محافظت کتبی که باقی ماند پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدم وان در سال هزار وسی و دو یا سه بود ومن شانزده سال بودم و با صغر سن و وحدت خود مرا عنایت ولطف خدا را بالبته بخود می دیدم و در السفر اموری اتفاق افتاد که از غرابت

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمّد

از انجمله **کرامت اولی** اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اول من با ستری سوار بودم و با جماعتی از حاجیان در پیش افتادم و شتران ما در دنبال بودند و با ما رفیقی بود که غلام صغیر هندی داشت و همراه من کاری بود که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام ان مرد بر پشت شتر خوابید پس بزمین افتاد پس ان کار را در ان مکان دید پس ان منزل آورد و انکار را می شناخت و قصه را نقل کرد کرامت ثانیه اینکه چون بمکانی رسیدیم که برک ناقه میگویند و در میان دو کوه واقع شده و در انجا مکان تنگی رسیدیم که ممکن نبود مرور از انجا مگر یک نفر یا دو نفر پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم و نازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم انکه حاج از ان راه عبور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقای ما عزم نمودند که از پیش منزلی رفته باشند که از ما علاء میگفتند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب را در ان مکان گذاشتم و قافلهٔ قوافل ان بود که هر وقت که از ان معبری گذشتند شتر از ما نخواباندند تا همه جمع شوند پس از ان سیر فتند پس چنان اتفاق افتاد که مناخ وخوابانیدن شتران ما در شب اتفاق افتاد چون ایشان ما را رسیدند و بمنزل ما آمدند اسبابیکه در انجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند **کرامت ثالثه** اینکه شیخ محمد حرسلمه الله تعالی در ان سال حج بجامی اورد و حاج بر دو قسم بودند مقاطره و شتاره و قافلهٔ ان بود که شتاره از طرف ست و چپ و پشت سر حاجیان میرفتند پس در شب چیزی از اثاث سفر از من کم شد و شیخ محمد پیاده شد و با شتاره میرفت پس ملاقات کرد انچه را که از من ضایع شده بود و کم شده بود و انرا برای ما آورد **کرامت رابعه** اینکه چون نزدیک بمکه مشرفه رسیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسفان پیش افتادیم پس چون بمکه مشرفه رسیدیم من بحرم رفتم برای طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا اینکه اماکن معهوده را که شناختن انها را سزاوار بود در وقت طواف انها را شناختم
پس اراده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف میکرد مرا تعلیم میکرد به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف
دهم پس گفتم که من مردی از اهل شامم هستم و از حاج شامیان به پیش افتادم و با من دراهمی نیست که بتوداده
باشم بلکه غیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی مے شوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده
دلالت مرا واگذار پس امرد با من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و ان مرد
را بعقب کشید و با و گفت که این شخص را واگذار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش او صد نفر مثل
تو را طواف تعلیم مینمودند واگذارد او را که طواف کند پس او مرا واگذاشت و من بنحویکه خود می دانستم و میخواستم
طواف نمودم **کرامت خامسه** اینکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدربود و ان میان مکه و مدینه است
پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیقے که بر دراز گوشش سوار بود در مکان وسیعی درمیان قطارات
حاج وضو گرفتیم و نماز گذاردیم و با من شمشیری بود که در حال نماز در انجا گذاردم و فراموش نمودم که برخیزم
و حاج از ین وسیار انموضع براه بیفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه
نمودیم در ان زمان بخاطرم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که راکب حمار بود گفتم که رفاقت کن که بان
موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر بگیرامد فهو المطلوب والا تفرجی خواهد بود ان رفیق گفت که این
عجب است من گفتم که برخیز برویم امرد با من آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
که شمشیر در ان موضع است و حاج از راست و چپ مرور مینمایند پس رفیق خود گفتم که تند برویم که شمشیر را دیگری
برندارد پس شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب مینمودند **کرامت سادسه** اینکه برایم اتفاق
افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس بعبارتی رسیدم که در انجا لفظ صدوقان را داشته پس
شاگردان از من سوال کردند که صدوقان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چون در ان شب خوابیدم
وجدم شهید ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صدوقان محمد و پدرش میباشند
کرامت سابعه اینکه همیشه سعی زیادی داشتم که انچه اکتب بلاقی مانده بمن برسد پس بسبب انقطاع
حاج طولی کشید پس بمردی انچه خواست بذل نمودم و در انتظار ان بودم که ان کتب را بمن برساند
چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
طبقے است که در ان سینه آدمیت با اضلاع او پس از ان مرد سوال کردم که این چیست در جواب
گفت که این سینه جد تو زین الدین است پس در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند
و بسیاری از ان کتب بے جلد شده بود و بعضے تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل **کرامت ثامنه**

گفتند

در وقت دیگر در خواب دیدم که جدم شهید ثانی را جماعتی گرفته گفتم که چرا او را گرفته اند برای آنکه
ورا بکشند من گفتم که ایا کافی نبود بشان را گشتن اول که بار دیگر میخواهند او را بکشند پس بعد از چند
وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی ماند در بلا تلف شد و بغارت رفت و این از کرامات شهید ثانی
بود و چون سفر کردم ببلاد معلوم برای مصالحه که اقتضا ران نمود و از ماکل مشتبه انها خوردم و غیر
مسلک آبا و خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در اوائل سن داشتم از من دور شد و چون در دفعه
دوم از ان بلاد توجه نمودم و بسوی مکه مشرفه آمدم اتفاق افتاد برای من اشیائی غیر مکرت
حج و زیارت و مؤلف این کتاب انها را در ضمن کرامات سابقه و عدادا نها مندرج ساخته پس میگویم
کرامت تاسعه انکه بمن رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج می باشد و گفته
که من بمکه سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذبور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و
چنان کرد و چون خبر من رسید دلتنگ شدم پس چون وارد بلد قورق شدیم من در خیمه نشسته بودم
که امرد بر من گذشت پس او را ندا کردم که چنین و چنان گفتی گفت بلی و زود است که به بینی که من
چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیالی را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی بمن ندادی
و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بمکان
خود رفت به آزاریت مبتلا شد و بعد از چند روز ببصره رسید و در انجا وفات کرد و خداوند عالم شر او را
از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل ان از دو مرد در مکه و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را
از من دفع نمی نمود هر آینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذشت و خدا شر ایشان را از من دفع نمود و
نقل محتاج بطویل است و ان از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت
یازدهم انکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتم
پس بنهری رسیدیم که ان را یعقوبیه می نامند و در انجا مردیم معاندان از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته
و از هر جاریه و عبد و اشرفی میگرفت و بر هر شتر و عباسی میگرفت . بسوای امانت و ضربه
که بجا می اورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می امد بدست ان زن نگاه می کرد که بعضه
که او کنیز است یا نه پس ما در کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد انشخص معاند آمد
و با او چیزی تکلم نمود پس او با غضب برخاست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی
بیرون آمدیم و خیمه را برپا کردیم و کنیزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه ها تفحص
نماید و من بیرون بودم چون امد من خبر داد ان که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کنیز را دید پس بعد از

ساعی ان ملعون آمد وگفت که چند کنیز دارید گفتم که یک داریم پس بخیمه دیگر رفت و در انجا
زنی بود و غلامی در نزد او بود پس ان زن گفت که اگر من تورا دلالت کنم بر سه جاریه ایا از غلام من
میگذری گفت بلی از ان گفت که در ین خیمه سه کنیز باشد و انشان بخیمهٔ مامود و شوهر خود را بهمراه ان معاند
روانه نمود که او را بخیمهٔ ما رهنمائی نماید و چون سابقًا ما با وگفته بودیم که ما یک کنیز بیشتر نداریم ترسیدیم
که اگر خلاف ظاهر شود از او اهانت بزرگی بما برسد پس من بحیال گفتم که دو کجاوه را بر شتر به بندد
و با هر یک از ما جاریه بنشان والا ما و تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو زن
نشاندیم پس ان معاند با شوهران زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهران زن را چوب شدید
زد و مراجعت کرد و ان غلام را اخذ کرد و گفت که در و ع گفتی ان زن گفت که ایشان دو کنیز را
با دو زن سوار کردند و ان شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند در تحمیل باقی ماندهٔ
پس ان معاند در غضب شد بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدا تعالے او را
از دیدن آن شتر کور کرد پس بنزد ان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار دره بر وش
ان زن باو داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و ان مکانهائی که اخذ نمود در هر منزلے در حد و بعد
چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیانے نرسید **کرامت دوازدهم** اینکه بمنزل شیروان
رسیدیم باز آمدند که از کنیزکان خراج بستانند پس مردی همراه زنی تفحص آمد و ان زن داخل
خیام می شد پس چون بخیمه ما رسید نگفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه هیچکس
داخل ان خیمه نشد و اگر او قات در بلاد غربت بودم با دل شکسته و مع هذا مطالعه درس بحث اشتغال
داشتم و کتبی که مرا با نها احتیاج بود نداشتم پس نوشتم زیاده از هفتاد کتاب را بخط خود از کتابهائیکه
بان احتیاج داشتم **کرامت سیزدهم** بطریقه شمار لفظ جلاله برائے شخصے استخاره نمودم پس
این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است **کرامت**
چهاردهم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد وما امانت علینا بعزیز پس از من
سؤال کرد که چه آیه آمد من آیه را برائے او تلاوت نمودم ان مرد تبسم نمود و تعجب کردم من از سبب تعجب و
تبسم او سؤال کردم گفت که این استخاره بر نام مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او
وکیل در امر خود نماید **کرامت پانزدهم** شخصی از اعیان از من استخاره طلب کرد مکرر او رقعه فرستاد
و نوشت که استخاره کن و آیه را بنویس و بارسول الفرست پس من استخاره نمودم این آیه آمد وما کان
لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله **کرامت شانزدهم** شخصے میخواست که از جانب سلطان متولی

حکومت

حکومت شود و پس از من استخاره خواست پس من گفتم که من استخاره برای امر غیر مشروع نمی نمایم ان مرد در جواب گفت که من برخود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخاره کردم این آیه آمد وان تعرض عنهم فلن یضیروک شیئاً وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط **کرامت هفتم** هم شخصی برای تزویج استخاره نمود در زند من پس این آیه آمد وهوالذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً **کرامت هیجدهم** هم چند دفعه در امر تزویج استخاره نمودند این آیه آمد کلما ابتغین آتت اکلها ولم تظلم منه شیئاً وفجرنا خلالها نهراً وکان له ثمر **کرامت نوزدهم** دو برادر اراده داشتند که بسفر هند روند وحال ایشان در هند بود واو مشهور بفسق بود وشراب میخورد واین دو برادر زاده داشتند که نزد او بروند پس استخاره کردم این آیه آمد آتا اهدکما فیستقیم ربه خمراً واما الاخر فیصلب الایه **کرامت بستم** مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند وان مرد مکرر نزد من استخاره نمود همیشه آیات موسی وهرون وبنی اسرائیل می آمد **کرامت بست ویکم** شخصی اراده داشت که نزد سلطان رود برای مطلب ومهم عظیم پس استخاره نمودم این آیه آمد فاووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا **کرامت بست ودوم** برای شخص درهمین مطلب سابق استخاره کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی **کرامت بست وسوم** انیکه شخصی را بازوجه اش مخاصمه بود در باب جاریه پس نزد من آمدند استخاره نمود بر شراء جاریه پس این آیه آمد اسکن انت وزوجک الجنة الی قوله تعالی ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین **کرامت بست وچهارم** انیکه در هند فتوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره نمود که بسفر هند رفته باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر مردود وبعد از مدت قلیله خبر خرابی هند رسید **کرامت بست وپنجم** کسیکه اراده خروجرا داشت در ظاهر پس استخاره نمود نزد من پس این آیه آمد ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین **کرامت بست وششم** انیکه برای خود استخاره کرده که دران بلد یکه اقامت داشتم از انجا بیرون رفته باشم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واز جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت ولدی است که بنهایت کمالات آراسته بود وذکر این قضیه را در اینجا برای انیکه خالی از موعظه نیست مذکور داشتم برای تنبیه غافلین وموعظه جهابرین وتشویق طلاب علم دین وشیخ علی مرحوم در کتاب درالمنثور فرموده که چگونه دلم نسوزد ومشتعل نشود از آتش فراقش جگر من ودل من وحال انیکه ندیدیم ان فرزندم را از اول عمرش تا باخر انیکه میل کند بلهو ویا بلعب یا نظر کند بغیر ادب وهرگز چشم خود را بمن نمی انداخت در زمان تکلم کردن من

وهر وقت که با من تکلم مینمود مضطرب میشد بانش بنحویکه نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهم وهرگز بدون واسطه از من چیزی طلب ننمود و چون سن او بده سال رسید عادت بنماز شب نمود و در ابتدای قصیده که مجموع ان بست و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفقیه را و مختصر نافع وشرایع و مختصر نافع وشرایع را بخط خود نوشت و در نزد من خواند شرح لمعه را و نوشت حواشی مرا بر شرح لمعه در حواشی کتاب وان حواشی را نیز علیحده نوشت و در همه شب های ماه مبارک رمضان احیا می کرد بعبادت وتلاوت و دعا و شکایت میکرد بسوی احدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ میگرفتم در مخارج تا عادت بقناعت کند و در هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا میکرد او را بسخن گفتن از روی حیا وحجاب او مدت بست و دو سال عمر نمود و در نحو شرح اجرومیه و شرح قطر و شرح الفیه ابن مالک را و شرح قطر را بخط خود نوشت و کتاب مغنی اللبیب را در نزد غیر من تلاوت نمود و در نزد من خواند از حدیث من لایحضر الفقیه و تمام ان کتاب و برا و نوشت حواشی را که من بران کتاب نوشتم و چندی نشنید قدری از تهذیب را و بر من قرات کرد از رجال خلاصه علامه را و کتاب درایه را و هر دو را بخط خود نوشت و بعضی از کتاب معالم را نیز در من و بعضی دیگر در نزد غیر من خواند و انرا در نزد غیر من خواند بخط خود نوشت و خواند شرح شمسیه و مختصر تلخیص و اکثر مطول و شرح تجرید و خلاصة الحساب و رسایل دیگر در حساب و تشریح الافلاک و قدری از شرح چغمینی در علم هیئت و قرائت نمود اکثر از تحریر اقلیدس را و انرا بخط نیکو نوشت و در اول اشکال انرا ثبت میکرد و شروع کرد در تفسیر قاضی با کتابت ان و قرات کرد حاشیه خطائی را و در حسن خط بمرتبه بلندی رسید و بدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را مینمائی در جواب میگفت که من او را جلد کردم و جدول کشیدم وچون میدیدم که من عمل در تصحیح کتب در وقتی کردم دسته شدم پس یکساعت و دو ساعت و سه ساعت وچهار ساعت و هشت ساعت ان عمل را میکرد و چون چیزی را میدید باسباب عمل انرا مهیا میکرد و انرا عمل میکرد وچون هشت ساله بود از من سوال کرد که ایا کودک قبل از بلوغ به بهشت میرود من گفتم بلی گفت که دعا کن که خدا تعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که میز اگر عمل صالح کند داخل بهشت میشود و او اخر سن جرات نکرد که در اثنای درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که روی ان منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعه میکرد مسئله را پس میدیدم ان مسئله را بر غیر وجه ان وا نفهمید پس تقریر را اعاده میکرد بغیر وجه سابق یا بر قیاس سابق پس چون مسئله را می فهمید صورت او کشوده میشد و من در اوائل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن

پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مقابله میبود زبانش گذر کننده ترا ز شمشیر قاطع و هرگز نشنیدم
از او که غیبت کند احدیرا و چون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که او را به بینم و صدای
کتاب و قرائت و سجاده اش را برمیداشت من با و میگفتم که ای فرزند این شبها شبهای تلاوت و قرائت
ست چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بزیر می انداخت و جواب نمی گفت ازان پس زوجه اش
مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود و در اول خدا تعالی با و پسری روزی کرد و ان کودک بعد
از چند روز وفات یافت و من برائے کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میکرد و اثر رضا بحکم خدا بر او
ظاهر بود ازان پس خدا تعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی ازانها تولد می یافت اظهار
بشاشت و سرور میکرد و به زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر ست و اگر یکی ازان دختر ها چیزی از و
میخواست باشتاب ببازار میرفت و المطلوب را بالعجل می آورد و هرگز از من خواهش ننمود در سواری
را با انیکه اسپها داشتم و خود هم احتیاجے بان نداشتم و هرگز مخارج خود را خود از من میخواست
بلکه کنیزی و یا کودکی را میفرستاد و اگر او را وصیت میکردم که اصراف نکند ساکت میشد و اگر هم جواب
میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید و من هم عیال پس این دو امر را بهمدیگر قیاس کنید و چون
زمان ان رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضاء خواست گفتم که من
طاقت مفارقت تو ندارم و اگر خدا بخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنم بعد ازان گفته که من تفال بکتاب
خدا نمودم این آیه آمد فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله و هو خیر الحاکمین من گفتم که تو را
اذن نمیدهم و بعد از چند روز مریض شد و بعالم اخرت انتقال نمود و هشت روز ایام مرض او بود پس
او را بمشهد مقدس فرستادیم و بعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانهٔ ایشان آمد پسر
عمش میگوید که دیدم انیکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار ست بر اسپ نیکوئی
پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما مرا خوش نمیاید و من مسکنی دارم در خانهٔ
از مروارید و جواهر و لیکن آمدم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او
علا افضل ست و من بان وصیت نکرده ام و شانزده عدد هزار ست در صندوق من شیخ علی میگوید
که من فرستادم و ان صندوق را کشودند و ان اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در انجا یافتیم و این دلالت
بر صحت ان خواب داشت و مولد ان پسر در اخر ساعت از روز شنبه هیجدهم ذی الحجه سنه هزار و پنجاه
و شش بود و وفات او در سبت ویکم و یابست و دوم شهر ذی الحجه از سال هزار و هفتاد و هشت بود و
پیش از او بدو سال پسر دیگرم محمد از دنیا رفت و او هشت ساله بود -

در احوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بحرانی فاضل و محدث و فقیه و ورع بوده و او عم جد صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاسب احمد بن صالح بوده و حاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده و کشتیها برای غوص داشت پس حاج احمد امر کشتی را بیرادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود شیخ سلیمان را مرضی عارض شن بود حاج احمد او را از امر کشتی معاف داشته و او را در خانه گذاشت و شیخ محمد بن سلیمان تعالی بحرانی را بخانه آورد که شیخ سلیمان را تعلیم کند و شیخ سلیمان با شیخ محمد بن سلیمان بعد از چند اسی هر دو در نزد شیخ علی بن سلیمان تلمذ کردند و هر دو بمرتبه بلند رسیدند و شیخ سلیمان بن صالح با انکه فقیه بود بامر تجارت کشتی و غوص اشتغال داشت و مرجع ان بلاد بود و اهل غوص اول جواهر را با و میفروختند و او بمرا بحه تقسیم مینمود و از حکایات عجیبه انکه شخصی از قریه بنی حمزه که قرب قریه دراز بود لولو بسیاری که معلوم نبود بشیخ سلیمان مذبور فروخت بقیمت کمی و شیخ انها را بکسی داد که اصلاح کرد انها را پس همه خوب شدند و قریب بپنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ بایع را گفت که این لولو بقلان قیمت فروخته شده و زیادتی آن از توست و من همان راس المال خود را میگیرم باقی مال تو باشد بایع از ان امتناع مینمود و گفت که مال مالیست که من او را فروخته ام و اگر فاسد برمیامد از کیسه تو رفته بود پس الحال که زاید برآمدان هم از توست پس بایع از قبول امتناع نمود و شیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد و درمیان ایشان اصلاح نمود باین نحو یکه بعضی از ان مال بایع باشد و بعضی از ان مال مشتری باشد و این شیخ در کربلای معلا وفات نمود در سال هزار و هشتاد و پنج —

در احوال شیخ محمد بن سلیمان

و اما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بمرتبه بلندی از علم و ریاست عامه رسید و او را سه فرزند بود که همه فضلا بودند و افضل ایشان شیخ عبد الغنی بود که مجتهد و فقیه و ورع و صالح بود و بر اطلاع فقه و فروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود و او نیز فاضل بود و سوم ایشان شیخ زین الدین مذبور را پسری بود که در ورع و تقوی ثانی نداشته و اسم او شیخ علی بود —

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن حاج صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبد الحسین بن عطیه بن شبته و او شخصی بود فاضل و مجتهد و فقیه و هرگز از مباحثه ملول نمی گشت و در غضب نمی آمد و اظهار رغب و انقباض نمی نمود و قاعده کسانیکه ملکه مباحثه ندارند تغیر و انقباض است

و شیخ مزبور در وقتی از اوقات خبله کتاب کافی را درس میگفت و در حلقه درس از جا عنی نشسته بودند که از انجمله علی بن عبد القصد اصبعی بوده و او نیز فاضل و دقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب کافی اجتنب بغیر حجاب پس بحث درین فقره استمرار یافت از اول درس از صبح تا بظهر و شیخ احمد و شیخ علی بحث را میفرمودند از علمی بعلمی دیگر و از مسئله مسئله دیگر تا انیکه وقت ظهر داخل شد و مجلس منقضی شد و متفرق شدند و بعد از عصر نیز بدرس نشستند پس شیخ علی مذبور غور نمود در بحث تا زمان غروب

در تالیفات شیخ احمد

شیخ احمد را مصنفاتیست از انجمله رساله در قول بحیوة اموات بعد از موت و رساله در جریان الخ و در انجا مذهب حکما را اختیار نموده و رساله در اوزان و رساله استثنائیه در اقرار و شرح حدیه شیخ شیخ سلیمان بن عبد الله متقدم در صدر اندرج نموده است او را و در ان بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان بود و چون انشرح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را گوید من او را غنی گردانم شیخ احمد گفت اگر شما غور کنید ما هم خواهیم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبه ان اعتراضات گوید من بار دیگر خواهم ان اجوبه را فاسد ساخت و رساله در بیان بوت و لایت بر بالغه رشیده و رساله در هم طلقه یا طلقتین بتحلیل محلل و عدم ان و در ان رساله عدم هدم اختیار کرده و این خلاف قول مشهور است و منظورش از این دو رساله رد بر شیخ عبد الله بن صالح بوده و رساله در قرعه که نهایت خوب است و رساله در تقیه که عجیب و غریب است و رساله در شرح عبارت لمعه در مبحث زوال و رساله در مسئله موت زوج و زوجه قبل از دخول که ایا موجب تمام مهر است یا نه و رساله در دعوای بر میت که ایا بشاهدین ثابت میشود یا نه و در انجا اختیار نموده ثبوت را و رد کرده بعضی از معاصرین را که شیخ عبد الله بن علی بلادی باشند و رساله در صلح و رساله در تحقیق فساله نجاست و رساله در عدول انمورد بسوره دیگر و رساله در اجوبه مسائل شیخ ناصری حظی چاردی که حسنه و جیده است و مشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه و اینکه طلاق عدیه افاده میکند فاسد خلع را یا نه و رساله عطاریه و ان اجوبه مسائل شیخ علی بن لطف الله جد حفصی است که متعلق بعطاره می باشد و در سلک کتاب تجارت منتظم است و رساله در اجوبه مسائل سید یحیی بن سید حسین احسائی و رساله در مسئله متنجس که بعد از زوال عین نجاست نجس میشود یا نه و ان مسئله محدث کشمانیست که بان متفرد است و در ان رساله رد بر ملا محسن نموده است و رساله در اجوبه مسائل شیخ عبد الامام سماهیست و رساله در دخول قبه در اس در غسل و شیخ عبد الله بن صالح رساله در عدم دخول ان نوشته است

در وفات شیخ احمد

وفات شیخ احمد مذبور در بلده قطیف اتفاق افتاد در چاشتگاه بست و دوم شهر صفر از سال هزار و صد و سی و یک و در مقبره معروفه بخاکه مدفون شد و عمرش قریب بچهل و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب اقتدا در رسائل و مولفات در این کتاب بجهته چند چیز است یکی اینکه مرتبه مولفین انها ظاهر شود دوم اینکه ان کتب و رسائل اگر بنظر کسے برسد معرفت بمولفین انها پیدا کند و بداند که چه پایه و مایه داشته اند سوم اینکه مذکره این کتب و رسائل باعث شوق تحصیل شود و طالب علم را بتالیف اشتیاق پدید آید چهارم اینکه طالب این کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علما شود و هم اسباب کار شود خصوصا رسائل که مولفین در رساله منفرده بیشتر سعی و کوشش مینمایند و زیادتر تدقیق و تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانے خارجه بیشتر ذکر می نمایند پس از رسایل انفع است برائے اسباب کار و اعمال فکر ایضا مولف کتاب گوید که چون ذکری از فقره احتجب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالا انرا توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوئیم که مراد آنست که ایزد تعالے پرده گرفت بدون پرده یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذهان و اوهام در پرده شد و هیچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتواند نمود و ان ذات از ایشان حجاب گرفته بدون اینکه حجابی درمیان باشد و مراد آنست که ان ذات از بسکه در مقام صفاء و ضیاء و نور و ظهور است ممکنات را قوه ادراک ان نیست و ان ذات محجوب از ممکنات شد مانند کسی که حجابے بروی خود انداخته باشد بحیثیکه اگر بر روی خود کسی حجاب انداخته باشد مدرک نخواهد بود و سیما اینکه اگر ان حجاب انداختن از خدا باشد همچنین خدا تعالے حجاب کرمت بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه منافقین اعمال را بر عقل غلبه دادند مانند ان شد که خدا بدلهای انها مهر زده باشد و همچنانکه مهر زده خدا را بهیچ نوع نتوان شکست همچنین دلهای ایشان بنوعی شد که حق را در ان هیچ تاثیری نیست و بعبارت اخری امثال این عبارات از بابت تمثیل است که تشبیه هیئت بهیئت باشد مانند ادراک تقدم رجلا و تاخر اخری که تقدیم و تاخیر در رجل حاصل نه شد بلکه مراد تردد داشتن در ارتکاب امری است و همچنین است کلام در مانحن فیه که محجوب بودن خدا مانند انست که خدا حجابی بر خود انداخته باشد و حال انکه حجابی درمیان نیست و ضعف از مواد امکانیه است و الله اعلم

بسط در احوال شیخ عبد الله بن حاج صالح

شیخ عبد الله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبد الله سماهیجی الاصل که نسبت او بسوی سماهیج است بیا مثناة تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرائی جزیره صغیره و این شیخ انبیاری صرف بود و کثیر التتبع در مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است از انجمله کتاب جواهر البحرین

سط شیخ عبدالله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبدالله سماهیجی الاصل که نسبت
او بسوی سماهیج هست بیارشناه تحتانیه پس ازان جیم هست وان قریه هست از قرای جزیرهٔ صغیره واین شیخ
اخباری صرف بود وکثیر الطعن بر مجتهدین بود وتالیفات ان بسیار هست —

تالیفات شیخ عبدالله بن حاجی صالح

ازانجمله کتاب جواهر البحرین در احکام متقلمین که ترتیب داد دران اخبار را وتبویب کرد بر غیر نهج وافی ووسائل و
اقتصار بر کتب اربعه نمود وازان یک جلد بیرون آمد با بعضے از جلد ثانی درکتاب محمدیه در انچه لابد هست از
مسائل دینیه کتاب صحیفه علویه وتحفهٔ مرتضویه رساله تحریر مسائل دیباج وحریر ورساله عیوب المسائل الخلافیه
در انچه لابد هست ازان مسائل طهارت وصلوة ابدیه واینها برای سید عبدالله بن سید علوی تالیف کرده
واین سید عبدالله از مشایخ اجازه صاحب حدائق هست ورساله علویه در مسئله کلامیه که در جواب شیخ علی بن
سلیمان بن علی شاخوری نوشته ورسالهٔ موسومه مسائل الجد اول وبد اول المسائل ورساله که برای پدرش
نوشت بندرکنگ ورساله در احقیت زوج بمراه در تغسیل ان وصلوة بران از پدر وبرادر وغیرانها ودران رد بر صاحب
مدارک نموده ورساله در اثبات توحید ورساله در مسائل منصرات در علم نحو که نود مسئله هست ورساله در تغسیل تغسیم
ورساله بهبهانیه در احکام اموات که بست ودو مسئله هست ورساله دیگر که منتخب از سابق وفاریته هست ورساله
در جواب دو مسئله که یکی جواز تنفل درمیان نماز صبح وطلوع شمس هست ومسئله دیگر در افضلیه صلوة رابته هست
اگر فضا باشد برتعقیب ورساله در اثبات لذت فعلیه عقلا وان منع شرعا ورساله در مسئله از مسائل حیض ورساله
موسومه بتحقیقه تعبد در وجوب تشهد ورساله در ضمان ماکلته لیلا لانهارا ورساله موسومه بکفایه در علم نجوم که تمام
نیست ورساله در انفاق زوج بر زوجه وکشوان منظومه موسومه بحقة الرجال وزبدة المقال در علم رجال ورساله
بلغه صافیه وتحفه وافیه وکتاب شرح اسناد من لایحضره الفقیه وکتاب من لایحضره النبیه در شرح من لایحضره الفقیه
واین دو کتاب ناتمام هست ورساله مسئله سلمانیه در مسئله لاضرر ولاضرار ورساله در انتصار صاحب مدارک
در این کار از کفن هست ومخالفت با اصحاب در انکه از واجب نیست ورساله در شرح حدیث مشکل از
اصول کافی از اسماء الله ومنظومه رساله اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة ورساله در انکه متصرف بملک شرعی
از او گرفته نمی شود مگر بینه قاطعه بانکه از غاصب هست یا شهادت دهد بانکه ملک الان ملک مدعی هست ورساله
در خراسان نوشته در رد بر ملا سلیمان بن ملا خلیل قزوینی در تحقیق مقدم راس که مسح ان واجب هست ونا تمام
ورساله در انچه از اوقاف بیع جائز هست وانچه جائز نیست در انچه
وکتاب صاحب الشهداء ومناقب السعداء دران فتح مجلد هست ورساله در جواز اکل مختلط بحرام در زمانیکه غیر محصور شد

و رساله توحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است و کتاب ریاض الجنان که مشتمل است
بلو و لور و مرجان و آن بمنزله کشکول است و کتاب خطب که انرا انشا کرده برای جمعه و اعیاد و کتاب منتهی المآرب
در اجوبه شیخ یسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

ع میر محمد مومن

میر محمد مومن حسینی استرابادی از شاگردان سید نور الدین تقدم و از او اجازه دارد -

عا میر محمد صالح بن عبد الواسع الحسینی در لولو گفته که او افضل اهل زمان و ورع صاحبان ایمان
عالم علامه و محقق فهامه سید اجل افضل اکمل است و اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عب محمد قاسم بن محمد صادق الاسترابادی اجازه از ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذل فاضل کامل مدقق تحریر فقیه متکلم حکیم جامع مجامع مفضل و ماثر و بدایع
مکارم و مفاخر لمعی لوذعی برذعی اوحدی مؤید و مسدد بلطف خدای صمدی ملقب بهاء الدین و
مشتهر بفاضل هندی است و زمان ولادتش سال هزار و شصت و دو میباشد و او از تلامذه علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر است
و مولف کتاب در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام که او در سن هیجده سالگی باجتهاد رسید لیکن این سخن از مسموعات
خارجیه بود انچه خود نوشته است در کشف اللثام قبل از بلوغ بمرتبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد -

رفتن فاضل هندی بحرم سرای پادشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرای پادشاه درآید و نسوان
را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد و او بتعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی
ناگاه چشمش خود را گرفته که زنان را نه بدند و بیرون آمد و او بسیار فقر داشت و بکتابت امر معیشت را میگذراند
و اگر در نزد او مرافعه می آمدند میگفت که من عیال و فقر دارم باید بکسب امر معاش را بگذرانم اگر مرافعه
میخواهید طرفین اجرت کسب امروز مرا بدهید تا من برای شما مرافعه کنم و انجاب فارغ شد از معقول و
منقول و حال اینکه سیزده سال را تمام نکرده بود و شیخ اسد الله کاظمینی که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکر
آن متقدم شد در کتاب مقابیس الانوار گفته که فاضل هندی دو بدو امرد در حال صغر نشو و نما او در هند شده تو
از این بابت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند مباحثات و مناظرات عجیبه داشته و اشتهار او

تالیفات فضل هندسی

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسائل و تعلیقات در علوم ادبیه و اصولیه دینیه و فقهیه
تصنیف کرد که از انجمله است ملخص التخلیص و شرح ان و مناهج السویه در شرح روضة البهیه که شرح لمعه است تصنیف کرد

از سبب این سئوال کرد گفت در این مدت که طرح درس میدهم هنوز نفهمیده ام که زنان از نانفهم

و آن کتاب

و ان کتاب مبسوط است و مشحون بفواید و تحقیقات است و تاریخ خاتم ان کتاب در سلخ هزار و هشتاد و هشت شده
پس عمرش در ان زمان بست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف القناع که شرح قواعد
علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا ماخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوة را نوشته بخط اوست
که اقرب باختصار است باستیفا رهم از اقوال و ادله و زیاده ازین از کشف القناع بروز نیافت و کتاب مخلص الشفاء
که شفارت از شیخ بو علی بن سینا است و گویا از اتمام نکرده پس ازان شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مبادی
حال همین احوال اتفاق افتاد قریب انچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد و لے صوارف ایام مرا از بلوغ مرام
عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث دهر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان
و خدا مستعان و مستعان است و بسوی اوست شکایت و براوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل
هندی در اول کشف القناع در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را
در نزد والد خود علامه خوانده و خواهشمند تالیف کتاب قواعد شد و گفته است که از فضل خدا مستبعد نیست چه من فارغ
التحصیل شدم از معقول و منقول و حال انیکه سیزده سال نشده بودم و شروع کردم در تصنیف و حال انیکه به ده
سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منیة الحریص را و در فهم شرح تلخیص و حال انیکه پانزده سال نرسیده بودم
و تصنیف کردم پیش ازان زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع ان و
زبدة در اصول دین و حور بدیعه در اصول شریعت و شروح ان و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله
بودم که مطول و مختصر تلخیص تفتازانی را درس میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود مولف کتاب گوید که عجب ازین
امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با علماء
آن عصر در قیاس و استدلال مناظره مینمود و او را بدوش میکشیدند و میبردند و می آوردند و چون گریسته می شد
برای طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدایق است که در باب سید بن طاؤس و فخر المحققین مراتب مذکوره را
انکار نمود با انیکه محل انکار نیست -

حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرائب احوال او مذکور شود اگرچه داخل
در مشایخ اجازه نیست و داخل در حکماء است بلکه در تشیع او خلاف است پس میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا
در زمانیکه در دار السلطنة اصفهان تحصیل مینمود و روزی نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مس کران
کاشان در اوقات سحر مس میگویند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان
تا کاشان مسافت چهار منزل است و چگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که مس را

در سبحانکو نبد پس پادشاه قاصدی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مس گران بکار استغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مس گران کاشان را از مطالعه باز داشتند پس سلطان صدق قول او را دریافت ازان پس حکم نمود که مسگران شب کار نکنند -

در قوت باصرهٔ او

و قوت باصره اش بحدی بود که در مسافت چهار فرسخ مگس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزے وارد مجلس سلطان شد دید که سلطان دوربین انداخته شیخ گفت که برائی چه دوربین انداخته اید سلطان گفت که چهار فرسخ سوارے می آید میخواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که درین مسافت قلیل حاجت بدوربین نیست پس شیخ ابو علی بدانجانب نگاه کرد و گفت سواری می آید که بفلان شکل و فلان لباس هست و اسپ او بفلان رنگست و شیرینی میخورد سلطان گفت شیرینی داخل دطعم هست نه مرئی پس او را چگونه دانستی شیخ ابو علی در جواب گفت که از انجا دانستم که مگسهای چندی در دور دهانش پرواز میکنند و این علامت آنست که شیرینی میخورد

دیدن ابو علی عطارد را بروی شمس

ابو علی میگوید که در روز ستارهٔ عطارد را دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که بر روی آفتاب پوشانیده خالیکه که بر روی کسی باشد اگرچه عطارد در فلک دوم هست و شمس در فلک چهارم هست لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع گشته بودند چنان بنظری آمد که خالے بر روی آفتاب هست - ایضاً شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که اسمان مشبک و سوراخ سوراخ هست پس از مادرش سوال کردند گفت که چون ابو علی متولد شد غربال یعنی پرجن را بروی او بجهت مصلحتی گذاشتند و او در زیران پرجن اسمانرا دید که سوراخ سوراخ دارد و ان سوراخهای پرجن بود که شعاع بصرش درین متفرق و اسمان را بدان گونه دید -

در معالجهٔ دختر پادشاه

و قوت درکهٔ او نیز بحدی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه از زمان را مرض صعب روی داده تا انیکه که پادشاه هفتاد و نفر طبیب جمع کرد که باهم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه ان پس شیخ علی نیز در ان مجلس داخل شد و اطبا با یکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضے خاص و پس ازان در علاج اختلاف کردند تا انیکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص ازان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بجادله نمود و هفتاد برهان بعد دیگر بر طبیبی برهانے اقامه کرد که این مرض که شما تشخیص دادید باطل هست پس ازان هفتاد برهان اقامه کرد که این مرض خلافیست و علاج ان بفلان نحو هست پس ان هفتاد نفر طبیب همه عجز اقرار کردند و سلطان امر معالجه را بدو مفوض داشت و او در اندک زمانی ان مرض را معالجه نمود و در مدت بست و چهار سال تمامی جمیع علوم نمود

در قوة حافظهٔ ابو علی سینا

و در قوة حافظهٔ او حد اهل زمان بود و حاجی ملا احمد نراقی در کتاب سیف الائمه نوشته است که شیخ ابو علی از روی فو
باصفهان آمده بود و کتاب قانون را همراه نیاورده بود پس طلاب و علما از او درخواست آن نسخه را نمودند شیخ
رئیس گفت که من کتاب قانون را همراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من میخوانم شما بنویسید و قانون
شش هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از ان پس
از خراسان آوردند و مقابله بان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط در ان نیافتند بلکه همان مطابق با اصل
نسخه بوده **و ایضاً** در وقتی در کشتی نشسته بود ملای لغوی نیز در ان کشتی با او رفیق شد و شیخ را نمی شناخت شیخ
از او سوال نمود که برای چه امر آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام میخواهم که نظر پادشاه برسانم شیخ ابو علی گفت
که می شود انیکه در ایامیکه در کشتی میباشیم از داده تا من مطالعه کنم گفت باکی نیست پس ان کتاب را نزد شیخ رئیس
گذاشت شیخ در ان چند روز ان کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس بمنزل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در
صباح انروز ان خداوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است
با خود گفت که اگر میدانستم که او را قرب سلطانی است هرآینه او را واسطه میگرفتم پس ان کتاب را نزد سلطان گذاشت
سلطان کتاب را گرفت نزد ابو علی گذاشت و گفت که به بین اگر سزاوار جایزه است باو جایزه داده باشیم شیخ
رئیس ان کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب پیش ازین تالیف کرده اند اخوند
لغوی مؤلف منکر این معنی شده که این کتاب من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصداق قول من انست که من این
کتاب را از حفظ دارم و تو انرا بگیر . تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند
و از اخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس اخوند لغوی مولف کتاب در میان مجلس
نهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بسیار کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص اورا
حفظ دارد و نسبت بسا بقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق
جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم
حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوة حافظهٔ او در تعجب شدند و از بعضی مسموع شد که ان شخص
صاحب قاموس ان کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابو علی در سال چهار صد هجری
بوده و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصلهٔ میان ایشان بسیار است — **ایضاً** گویند که درویشی
بر پدر شیخ ابو علی مهمان شد و پس از صرف غذا درویش بپدر شیخ گفت که من میخواهم و تو بیدار باش که امشب
ستارهٔ طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا شغلیست پس درویش در خواب شد و پدر شیخ ابو علی نشست

چون دید که ستاره بدان محل موعود آمد است قوت او بیجان آمد در اول بار زوجه خود موافقه نمود ازان پس غسل کرده پس درویش را بیدار کرد درویش دید که ستاره از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ایراد کرده که مرا دیر بیدار کردی وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با درویش در میان نهاد درویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که اجو به زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجود آمد —

در مباحثه شیخ با علمای هرفن

و چون شیخ رئیس سر آمد علماء زمان شد به نزد سلطان رفت و ادعا تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول افلاطون یا ارسطو و یا ذی مقراطیس علی الاختلاف و معلم ثانی ابونصر فارابی بود که حکمت را از زبان یونان بزبان عرب نقل نمود و معلم بایستی چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب یک علم مباحثه کند بر او غلبه کند چون شیخ ادعا تعلیم نمود صاحبان هر علمی را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده

معارضه شیخ با بهمنیار در علم کیمیا

جز اینکه در دو علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا برهان اقامه نمود بر استحاله کیمیا پس جندکی که یکی از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد شیخ برهان اقامه نمود بر استحاله کیمیا برای اینکه انقلاب ماهیت تمام میاید و انقلاب ماهیت بنظر بقوانین حکمت باطل و محال است جندکی گفت که من از روی جواب برهان عجز دارم لیکن من در برابر تو صنعت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که جرس من شبه کنی و شعبده نمائی جندکی گفت که من اجزائی چند بتو میدهم و خود دو چهار فرسخی می نشینم و تو خود از نزدیکی که بتو تعلیم میکنم بعمل اور خواهد کیمیا شد شیخ قبول کرد جندکی ان اجزاء را بدو تسلیم کرد و دستور العمل داده و خود دو چهار فرسخی رفت و شیخ ان را بعمل اورد نجو یکه گفته بود و کیمیا بعمل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار عجز خود آورد و ازان پس برهان بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این دو علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانه شیخ را آتش گرفت و یا دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضی گفته اند پس شیخ دماغ سوخته گردید و از اوعای تعلیم گذشت فلذا او را بشیخ رئیس لقب دادند —

در احوال زلازل شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل استسقا را پس گفت که نقارخانه شاهی را کوبیدند از ان جائیکه یرقان قبل استسقا علاج العلاج است و دران زمان اطبا از معالجه ان عاجز بودند و گوئیدکه در وقتیکه شیخ با قافله همراه بود اهل ان قافله او را نمی شناختند و پاس احترام از او نمی داشتند و در بین راه بلهو و لعب اشتغال داشتند اوقات بر شیخ تلخ و از افعال ایشان متنفر گردیده شبی که قافله در خواب بودند شیخ زلال شتر را بخوی بست و ترتیب

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل شترها بلند شد همه ازان صدا در خواب شدند تا بمنزل رسیدند و شیخ در ان منزل از شنایع و قظایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب شدند شیخ انها را بوجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و او ازان زلازل بلند شد همه در خنده شدند و متصل در خنده بودند تا انیکه بمنزل رسیدند و در شب سوم باز قافله در خواب شدند شیخ ان زلازل را بنحو دیگر مرتب ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند و صدای زلازل بلند شد همه اهل قافله بگریه افتادند و انقدر گریستند تا بمنزل رسیدند و چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که انها را بقسم دیگر ترتیب دهد بس اهل قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند بس او را شناختند و پاس احترام از او نگه داشتند -

در ذاتیت دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب او انیکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب سلیمان بن عباد تمیمی است و همچنین از متاخرین مرحوم مبرور مغفور را خوند ملا عبد الکریم ایروانی متقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و این فقیر مؤلف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب را بنحو استیفا بیان کردم

در معارضه شیخ ابو سعید با شیخ ابو علی

و بعضی از فضلا مسموع شد که شیخ ابو سعید ابو الخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر با شیخ رئیس بود و میان ایشان بمعارضه مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابو سعید از شیخ ابو علی سوال کرد که شما میگوئید که جسم ثقیل میل بمرکز خود نمیکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله مسائلی است شیخ ابو سعید طاس حمام را بهوا انداخت پس طاس در هوا ماند و بشیخ گفت که چرا جسم ثقیل میل بمرکز نکرد شیخ تامل کرد و گفت که این طاس قاسر دارد که او را از میل بمرکز نزول مانع است شیخ ابو سعید گفت که قاصر در اینجا چیست شیخ ابو علی در جواب گفت که قاصر نفس تست شیخ ابو سعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرحله برایت حاصل آید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل واجیری هستی که کاری کردی و مزدی تو دادند و من بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابو سعید بو الخیر است که من در عالم کشف و شهود بهر دیاری که قدم زدم دیدم که جاهل قصابی شیخ رئیس کورکورانه در انجا بود -

در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شخصی از اهل همدان هفته از قبرستانی میگذشت که قبر شیخ ابو علی در انجا بود و برا و فاتحه میخواند و او را زیدی مذهب میدانست تا انیکه شبی در عالم رویا دید که جناب نبی آب نشسته و شیخ رئیس در پهلوی او نشسته این شخص همدانی از جناب رسول خدا سوال نمود که ابو علی با انیکه زیدی مذهب بود چرا انقدر تقرب یافت

که در پهلوی شما بنشیند پس رسول خدا ﷺ در جواب گفت که تو با این عقل منکر رؤیت مے
گردی مذهب بد است و شیخ ابو علی با افهم و فطانت نفهمید پس ان شخص همدانی به شیخ معتقد گشت
و همیشه بمزارش حاضر میشد و بفاتحه او را یاد اوری مینمود و شیخ بهائی طیب رمسه در کتاب کشکول میفرماید که شیخ
مجد الدین بغدادی گوید که شبی در واقعه رسول خدا را دیدم پس ازان جناب سوال نمودم از حالت ابن سینا
با اینکه او ناجی است و یا هالک انجناب در جواب فرمود که او مرد است که خواست بخدا برسد بدون واسطه
من پس من مانع شدم او را و دستی بر سینه اش زدم پس او در آتش جهنم افتاد -

در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اوّل

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو الخیر مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت که مستحکم ترین
اشکال اربعه شکل اول است و سائر اشکال تا شکل اول نروند تمام نخواهند بود و همه استدلالات بشکل اوّل
راجع باشند و شکل اول را ارباب معقول بدیهی الانتاج دانند شکل اول مستلزم دور است زیرا که شناختن نتیجه
موقوف است بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوف است بر معرفت نتیجه و این دور است و دور باطل
باطل است زیرا که دور لازم دارد و تقدم شئی را بر نفس خود و این باطل است پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیه تمام نخواهد
بود شیخ در جواب نوشت که حجت دور باجمال و تفصیل مختلف است باین نحو که نتیجه موقوف است بر معرفت کبری
تفصیلا و لیکن معرفت کبری موقوف است بر معرفت نتیجه اجمالا پس دور مندفع است و این سخن در ترجمه ملا خلیل
قزوینی با ملا میرزای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آورده اند و جواب
ان نیز بدین نحو در کتب اصولیه مذکور است -

در مناظره بهمنیار با شیخ رئیس

و چون رئیس سر آمد علماء ان عهد و عصر بود و فضلاء ان زمان طوق ارادت او را بگردن انداخته و اذعان
بفضیلت او کرده و در مجلس درس او حاضر میشدند و بهمنیار که یکی از فضلاء حکماء ان عصر بود او نیز در مجلس
شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بهمنیار بشیخ گفت که چرا ادعا نبوت
نکنی و اگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء از منه و امکنه را برای مجادله و قوت مناظره
نمیتوانند شیخ رئیس در جواب گفت که سوال تو را زمانی دیگر جواب خواهم گفت پس ازان مکالمه زمانی
گذشت تا انکه شبی بهمنیار و شیخ رئیس در همدان در میان یک اطاق خوابیده بودند و زمستان بود و یخ
بسته بود از سردی زمستان ان معرفت است پس مؤذن در وقت سحر بر بالای گلدسته مسجد رفت و مشغول
ثنای خدا تعالی و مدح پیغمبر گردید شیخ ابو علی به بهمنیار گفت که برخیز و از بیرون خانه آب خوردن برایم

بیا و بهمنیار گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چه تازه از خواب بیدار شده اید و آب سرد در این وقت مضر باعصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب وحید عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن آب منع مینمائی با انکه ضرورت اقتضائی ان مینماید بهمنیار در جواب گفت که اکنون من در میان عرق می باشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردم شیخ گفت که اکنون جواب مسئله تو را بگویم در باب دعوائی نبوت پس بدانکه پیغمبر کسی ست که چهارصد سال از بعثت او میگذرد و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر بالبندت سر ما در بالای گلدسته ثنا و مدح او می نمایند و من هنوز در نزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و بتوامر میکنم که شربت ابی من دهی نفس من انقدر تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوائے پیغمبری کنم -

در حکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد هست و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل و شرب فلان چیزست شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بان دیار رفته و بمجلس مطب ان طبیب حاضر آمد و دران جا نشست و ان طبیب شیخ را نشناخت پس مریضی آمد و ان طبیب نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی ان مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند همه را بدان سیاق گفته شیخ از ین معنی متعجب گشته بعد از انیکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ از ان طبیب سوال کرد که این اخبار شما باکول و مشروب موافق بهیچ قانون از قواعد طبیعیه نیست و من در اول شنیده بودم لیکن اذعان نمی نمودم تا انیکه برای العین مشاهده نمودم پس ان طبیب از حال او تفتیش و تجسس نمود تا انیکه شیخ رئیس را شناخت و با عزاز و اکرام او پرداخت و ازان پس گفت که شما زحمت کشیدید و از راه دور آمدید بر ان اخبار من باکول و مشروب نه از روی قوانین طبابت است بلکه از روی فراست است چون اهالی این بلد اکثر یهود و جهود بسیار بی سلیقه اند چیز یرا که میخورند بر لباس و بدن ایشان غالبا قدری از ان الوده است و من از می بینم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خربزه بر دامن او چسپیده بود لذا گفتم که خربزه خوردی او هم تصدیق این معنی نموده -

در تالیفات شیخ رئیس

همچنان تالیفات شیخ رئیس بسیارست ازان جمله کتاب اشارات که در حکمت مشاءست و امام فخر رازی بر ان شرح نوشته و محقق طوس خواجه نصیر الدین نیز بر ان شرح نوشته است و علامه حلی محاکمات میان شراح اشارات نوشته همچنین قطب المحققین نیز محاکمات نوشته است و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل ان کتابی در طب نوشته

نشد و شیخ بهائی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفرمی باشند اوّل اثیر الدین رازی دوّم قطب الدین مصری سوّم افضل الدین محمد خونجی چهارم ربیع الدین عبد العزیز ابن عبد الجبار جلی پنجم علاء الدین قرشی که معروف بابن نفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طبیب مصر بوده است هفتم یعقوب بن اسحق مسیحی که معروف بابن الف می باشد هشتم هبة الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه شیرازی و از جملهٔ معارضات محاضرات شیخ رئیس با بهمنیار انیکه بهمنیار زمان را از جملهٔ مشخصات میدانست و درین باب با شیخ بسیار مجادله نموده اخر الامر شیخ گفت که تو استحقاق جواب بر من نداری زیرا که ان زمان که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است پس بهمنیار ملزم شد و معروفست که شیخ هر مطلبی را بصغری و کبری و نتیجه درمی آورد اگر شرائط انتاج اشکال را دران تمام دیدی بان حکم میکرد والا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافست مشهور حسین ابن عبد الله بن سیناست و از جملهٔ تالیفات او نجات است و رساله سلامات و ابسال و رسالهٔ طیر و زمان و ولادت شیخ رئیس طالع سرطان بود و درجه شرف مشتری و قمر بر درجه شرف خود بود و زهره نیز بر درجهٔ شرف خود و سهم السعاده در بیت و نه از سرطان بود و سهم الغیب در اول سرطان بود باسهیل و شعری یمانیه و شیخ ظهیر الدین بیهقی گفته که شیخ چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس ازان بقرائت کتاب ایساغوجی نزد باتلی شروع نمود -

معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

و روزی شیخ ابو علی سینا بمجلس درس ابو علی بن مسکویه درامد و تلامذهٔ او در حوالی او نشسته دید چون شیوهٔ او امتحان فضلا و اظهار مرتبت با اکابر علما بود لذا شیخ رئیس جوزی بابو علی بن مسکویه داد و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویه جزوی را که در علم اخلاق بود بدو داد و گفت که تو اصلاح خود بکن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبد الله جرجانی که تلمیذ او بود احوال او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حسب او در رساله علیحده نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعهٔ اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی از انجا به بخارا آمد و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی دران دیار بوجود امد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط بسیاری از علوم دینیه و فنون ادبیه نموده و بعد ازان ظواهر منطق را بر ابو عبد الله ناتلی که یکی از فضلاء زمان بود خواند و باندک زمانی از او مستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نموده و در هیجده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولت شاهی مسطورست که او در دوازده سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساختی و در کتاب تاریخ الوزراء وغیره مسطورست

که در اوان

که در انولا که شیخ در بخارا بمطالعه اشتغال داشت امیر نوح را مرض صعب روی داد جمیع اطباء از معالجه
ان عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی امیر نوح صحت یافت و ابو علی را ملازم گردید
و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مرخص گشته بکتاب خانه بخارا که دران زمان از کتب اولین و آخرین
در انجا جمع بود رفت و مجموع ان کتب نفیسه غریبه را بنظر در آورده دقایق حقایق انرا بر صفحه خواطر نگاشت
اتفاقا دران اوان آتشی دران کتب خانه افتاد و جمعی از خصمای ابو علی گفتند که شیخ عمدا آتش در ان دار الکتب
زد تا ان علوم را بخود نسبت نماید ازان پس بتصنیف مشغول گشت مجملا شیخ بایران آمد و بهمدان رفت و در نزد سلطان
همدان مقصر بر آمد و شیخ در انجا مخفی شد و باتمام کتاب شفا اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق برجوع باصلی
و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات والهیات ان کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت اورا
در قلعه از قلاع همدان محبوس ساخت و شیخ در انجا قصیده انشا کرده که یک بیت ان اینست ✦ دخولی فی الیقین کما تراه
وکل الشک فی امر الخروج ✦ و مدت چهار ماه شیخ در انجا محبوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقظان را
و کتاب قولنج را در انجا تالیف کرد ازان پس از حبس خلاص و بتصنیف منطق شفا مشغول شد پس باصفهان امد
و از جانب امیر علاء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء اصفهان مجلس خاص حاضر و مباحثات علمیه نمایند
و در انجا باتمام کتاب شفا مشغول شد و در ان اثنا کتاب حکمت علائی را بنام امیر علاء الدوله نوشت و چون شیخ
را بمباشرت رغبتی تمام بود با عتقاد قوت مزاج خود دران باب اکثار مینمود لذا در مزاج او فتوری بهم رسید
پس شیخ را قولنجی عارض شد و جهت حرص بر صحت یکروز خود را هشت مرتبه حقنه نمود بسبب ان بعضی از امعاء
او مجروح گشت و سحج بهم رسید و ازان پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد او را عارض شد و در
اثنا معالجات بعضی از غلامان او که در خزانه نقود او خیانت بسیار کرده بودند مسرودیطوس که شیخ بجهت صرع
تناول مینمود دران قدری افیون انداختند و شیخ را از خوردن ان حال متغیر شد و با انیکه حال او از
ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر مشی او را حاصل شد و بمجلس امیر
علاء الدوله در آمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقا دران ایام بتکلیف علاء الدوله بجهت صلح
او بجانب همدان روانه شد در راه مرض عود نمود و چون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه
نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید و بران حال چند گاه بود تا وفات کرد اکثر فقها سنت وجماعت
دران عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته ✦ کفرمنی گزاف اسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و ان هم کافر ✦ پس در دهر هیچ یک مسلمان نبود و در مذهب شیخ رئیس اختلاف است
بعضی او را زیدی مذهب میدانند و ظاهر کتب او اینست که بر مذهب سنت وجماعت باشد زیرا که اثبات خلافت

ابو بکر کرده و شخصی در رساله در تشیع او نوشته و تمسک بان جسته که شیخ در جائی گفته که قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرکز دایرة الحکمة و کرة العقل علی الذی هو فی القیاس به بمنزلة المحسوس من المعقول و در جائی دیگر گفته که و الخلافة بالنص اصوب فان ذلک لا یودی الی التشعب و التشعب و الاختلاف چون سنیان خلافت را باجماع و بیعت می دانند و شیعه بنص میدانند و این رباعی از اوست که دال بر تشیع او است + بر صفحه چهرها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی یک لام و دو عین بار دو بار معکوس از حاجب و عین و لف با خط جلی و رباعی دیگر گفته تا بار ده عشق در گلو رنجیده اند و اندر پی عشق عاشق آگنجیده اند در جان روان بو علی مهر علی چون شیر شکر بهم برآمیخته اند و بعضی گویند در بدایت شراب میخورد و امانه انقدر که مست کند و در اواخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و رد مظالم بجائی آورد و در هر سه روز یک ختم قرآن میبود

در وفات ابو علی سینا

تا در جمعه اول ماه رمضان سنه چهارصد و بیست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل الخطاب است در سال سیصد و هفتاد بود پس تمام عمرش پنجاه و هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته احجة الحق ابو علی سینا در شیخ آمد از عدم بوجود در شصا کسب کرد کل علوم در نکر کرد اینجان بدود -

عه در احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرابادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانیست و اخباری صرف و اول کسی است که باب طعن ارباب اجتهاد را باز و به تشنیع مجتهدین دمساز است و این ناشی از عباوت او است تالیفات او فوائد مدنیه و شرح اصول کافی و شرح تهذیب الاحکام و رد آنچه احداث کرده اند فاضلان ملا جلاء الدین و میر صدرالدین در حواشی شرح جدید تجرید و کتاب فوائد و قایق العلوم و حقایق علوم و شرح استبصار که تمام نیست و رساله در ابطال وجوب مسائل شیخ حسین طبری و رساله در طهارت خمر و نجاستان و حاشیه بر طهارت مدارک که تمام نیست مجاور مکه و مدینه بود و وفاتش در سال هزار و سی و سه بوده و او اجازه دارد از صاحب مدارک

عه میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف و بحدیث و رجال بوده تالیفات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر آیات احکام و حاشیه بر تهذیب و رسائل متعدده و وفات او در مکه معظمه سیزدهم ذیقعده الحرام از سال هزار و بست و هشت و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است و او از شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی اجازه دارد و اسم جدش کمیل است چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کسانی

که در غیبت کبری حضرت صاحب علیه السلام را دیده اند که خبر دادند مرا جماعتی از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی
نور الله مرقده که من شب طواف بیت الله الحرام میبودم و بدیم جوانی خوشرو و پاکیزه طواف میکرد چون نزدیک من رسید
دسته از گلسرخ بمن داد و حال انکه زمان گل سرخ نبود پس من از او پرسیدم و گفتم که ای سید من این گل از
کجا یافتی گفت از حدیقه بهشت پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم و از اصحاب اصحاب عباد و از زهاد
و در کلام تفسیر و رجال گوی سبق از سیدان ربوده —

مناظره با فرنگی

محمد بن مرتضی مدعو و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت
فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و بسلطان صفوی نوشته که علمای مذهب شما را بگوئید که با فرستاده
من در امر دین و مذهب مناظره کنند اگر او را بجواب ساکت ساختند ما هم با شما هم دین شویم و اگر او ایشان را جواب دهد پس شما
بدین ما در آئید و آن رسول کارش آن بود که هر که چیزی در دست بگرفتی میگفت و او صاف آن شئی را بیان میکرد
پس سلطان علما را جمع کرده و سلام اهل آن مجلس اخوند ملا محسن بود پس ملا محسن بان سفیر فرنگی گفت که سلطان
شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد و مثل شما عوامی را فرستاد که با علماء ملت مناظره کند آن فرنگی گفت
که شما از عهده من نمیتوانید که بدر آئید اکنون چیزی در دست بگیرتا من بگویم ملا محسن تسبیحی از تربت حضرت
سید الشهداء علیه السلام بدست گرفت فرنگی در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عاجز
ماندی فرنگی گفت عاجز نمانده ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الان
فکر کردن من از این بابت است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی
و در دست من قطعه از خاک بهشت است و آن تسبیحی است که از فرط مطهر دختر زاده پیغمبر ما است که امام است پس
حقیت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنا را جایز می دانست و این
از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از آنها بحسب اقتضاء مقامات مذکور شد
و سبب آن بود که او را ذوق فقاهت نبود و جنبه معقول او غلبه داشت —

در تعنی کنیز برای ملا محسن

گویند که ملا محسن در ماهی از ماهای خود در وقت سحر مشغول بنماز شب بود که کنیزی برای او غنا میخواند و او
در رکوع بود میگریست و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو از او در میان بازار افتاده بود و بعد از
بسیار بخواطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد
باو گفتند که در این مدت طویله چاقو در انجا نمی ماند البته برداشته اند ملا محسن گفت که مردم اسلامی باشند چگونه می شود

که چاقوی مرا بی اذن من برداشتند —

در زهد و ورع ملا محسن فیض

و از زهد و تقوی و ورع او انیکه ملا محمد نامی از مشاهیر ملاهای ان دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور نزد ملا محسن کس فرستاد و جبیته ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت کرد پس در همان روز ملا محسن نزد ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببر پس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه باخبر شد پس نزد ملا محسن کس فرستاد که من بخواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن در جواب گفت که مرا انچنان خیال انیکه ملا محمد خادم است و من جبیته خود را باو دادم و از سخن خود برنگشتم و ملا محسن اخباری صرف بوده و با انیکه کتاب مفاتیح را بمذاق مجتهدین نوشته و بسیار طعن بر مجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینة النجاة سیما انیکه در انجا فهمیده می شود که نسبت داده است جمیع از علماء را بکفر بجائی فسق مثل انیکه این آیه را ایراد کرده یا نبی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین با انیکه او را مقالاتیست بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفر است و بعقاید محی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و نحو ان و از تلامذه ملا صدری است و دختر او را نیز بحباله نکاح خود در آورده و ملا صدری او را فیض لقب داده و ملا عبد الرزاق صاحب شوارق را به فیاض لقب گذاشته و چون ملا محسن مسلم زبان بود لهذا قواعد صوفیه در ان اعصار در نهایت اشتهار گردیده تا انیکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اطفار نائره ان جماعت نمود و شیخ احمد احسائی او را مسیئ نام نهاده و بسیار میگوید که قال المسیئ الفلانی تبعا للامام میت الدین العربی مجملا که کسی محی الدین را خوب بداند و بعقاید او معتقد شود البته فقط را خواهد کافر دانست و ملا محسن نیز بالتحقیق فاضل و جامع و محقق و مدقق و ماهر است و کتاب مفاتیح او اگر مختصر از مسالک است و مدارک اما ترتیب داده و غالبا مسائل را بنحو کلیت عنوان کرده است و تالیفات او بسیار است بلکه از ان عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی تالیفش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف و تصنیف نداشته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضة البهیة تالیف افاضه محمد شفیع بروجردی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خودم حاج ملا احمد نراقی که او از پدرش —

احوال رویای ملا مهدی نراقی

اخوند ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که انچه گویند مردمان در حق من پس من ازان بری می باشم از عقاید فاسده باطله و اعتقاد من ان چیزیست که انرا در اواخر عمر نوشته ام و ان رساله را ملا محسن برای من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و در ان رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقاد او

مطابق

مطابق و موافق با عتقادات حقه حقیقه عدلیه ست الحاصل چون ملا محسن را ندیدیم و سخن از او نه شنیده ایم و از قرائن هم علم بدو هیچ حاصل نمیشود انشاء الله تعالی این رویا از رویائی صادقه ست -

در تالیفات ملا محسن

و ملا محسن را قریب بدو بست تالیفات ست و رساله ملا محسن در فهرست تالیفات خود نوشته و ملخص آن این ست اول کتاب صافی در تفسیر قرآن در دو مجلد ست قریب بهفتاد هزار بیت ست و فارغ شد از تالیف آن در سال هزار و هفتاد و پنج و کتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیست و آن بست یکهزار بیت ست تقریبًا ۳ کتاب وافی که شرح بر کافیست و در پانزده مجلد ست و مجموع آن صد و پنجاه هزار بیت ست و از آن فارغ شد در سال هزار شست و هشت ۴ کتاب شافی و آن منتخب از وافیست و آن دو مجلد ست یک مجلد در عقاید و اخلاق ست و مجلد دیگر از قبیل شرایع و احکام ست و در هر یکی دوازده کتاب ست و قریب به بست و شش هزار بیت ست و واقع شد فراغ از آن در سال هزار هشتاد و دو ۵ کتاب نوادر در جمیع اصانیف غیر مذکوره در کتب اربعه مشهوره و آن هفت هزار بیت ست ۶ کتاب معتصم الشیعه در احکام شریعه و از آن کتاب صلوة و مقدمات آن بیرون آمد در یک مجلد که قریب بچهارده هزار بیت ست و واقع گردید فراغ از آن در سال هزار و چهل و دو کتاب نخبه که مشتمل ست بر خلاصه ابواب فقه در سه هزار و سیصد بیت تقریبًا و فراغ از آن در سال هزار و پنجاه و شده ۸ کتاب تطهیر و آن نخبه از نخبه است برائے بیان علم اخلاق و قریب به پانصد بیت ست ۹ کتاب علم الیقین در اصول دین که چهارده هزار و پانصد بیت تقریبًا میشود و ختم آن در سال هزار و چهل و دو شد ۱۰ کتاب معارف و آن ملخص از کتاب علم الیقین و لباب آن ست در شش هزار بیت تقریبًا و فراغ از آن در سال هزار و سی و شش شد عجب اینکه این کتاب با وجود متاخر و ملخص آن متقدم ست اگرچه خالی از توجیه نیست ۱۱ کتاب اصول المعارف و آن ملخص مهمات عین الیقین ست و آن قریب بچهار هزار بیت ست و در سال هزار و هشتاد و نه تصنیف شد ۱۲ کتاب محجة البیضاء در احیاء احیاء و مجموع آن تقریبًا هفتاد و سه هزار بیت ست و فراغ از آن در سال هزار و چهل و شش ۱۳ کتاب حقایق در اسرار دین که ملخص کتاب محجه و لباب آن ست در هفت هزار بیت و فراغ از آن در سال هزار و نود شد ۱۴ کتاب قرة العیون که سه هزار و پانصد بیت ست و فراغ از آن در سال هزار و سی و هشت شد ۱۵ کتاب کلمات مکنونه در توحید در هشت صد بیت و فراغ از تصنیف آن در سال هزار و نود شد ۱۶ کتاب جلاء العیون در بیان احوال اهل بیت و در دو بست و بست ۱۷ کتاب تشریح عالم در بیان هیئت عالم و اجسام آن و ارواح آن و کیفیت آن و حرکات افلاک و عناصر و انواع بسایط و مرکبات در سه هزار بیت ۱۸ کتاب انوار الحکمة و آن مختصر از کتاب

در احوال ملا محسن

علم الیقین است با فوائد حکمیه که انوار الحکمه مختص بانست و قریب شش هزار بیت است تالیف ان در سال هزار و چهل و سه شد ۱۹ کتاب لباب وان لباب قولست در اشارح بسوی کیفیت علم خدا تعالی با نشیار و ان ۱۰ و بست بیت است ۲۰ کتاب لب وان لب قول است در معنی حدوث عالم و سیصد و هفتاد بیت ۲۱ کتاب میزان القیمه که ذکر شد در او تحقیق قول در کیفیت میزان روز قیامت قریب نشصد بیت و فراغ ازان در سال و هزار و چهل شد ۲۲ کتاب مرات الاخره که منکشف میشود در ان حقیقت جنت و نار و وجود ایشان الان و محل ایشان از دنیا در نصد و بست وان تصنیف شد در سال هزار و چهل و چار ۲۳ کتاب ضیاء القلب در تحقیق حقیقت احکام خمسه که حکم میشود بر انسان در باطن او قریب به پانصد بیت ست و فراغ ازان در سال هزار و پنجاه و هفت شد ۲۴ کتاب تنویر المذاهب وان تالیفات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاشفی است که سوم بمواهب است قریب بست هزار بیت است ۲۵ کتاب شرح صحیفه سجادیه و شرح انچه شاید محتاج بشرح باشد با ایجاز و اختصار قریب بپست هزار بیت است ۲۶ کتاب سفینة النجاة در انیکه ماخذ احکام شرعیه منیت مگر محکمات و سنت قریب بنهزار و پانصد بست و در سال هزار و پنجاه و هشت تصنیف شد ۲۷ کتاب رساله موسومه بحق المبین در تحقیق کیفیت تقیه از دین قریب بد و بست و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و شصت و هشت ۲۸ کتاب اصول اصلیه که مشتمل است بر ده اصل که استفاده شد ند از کتاب و سنت و قریب بنهزار و شصت بیت است و تالیف ان در سال هزار و چهل و چار شده ۲۹ کتاب تسهیل السبیل در حجت در انتخاب کشف الحجه که از سید بن طاوس علویست و قریب به نهصد بیت است و در سال هزار و چهل تصنیف شد ۳۰ کتاب نقد الاصول الفقهیه که مشتمل است بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شد و ان اول تصنیف است و قریب بد و هزار و سیصد بیت است و در سنه هزار و سی و شش تصنیف شده است ۳۲ کتاب منهاج النجاة در بیان علی که طلب آن بر مسلم فریضه است و قریب بد و هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار و چهل و د و شد ۳۳ کتاب خلاصة الاذکار که قریب بد و هزار و سیصد بیت ست و تصنیف ان در سال هزار و سی سه شد ۳۴ کتاب ذریعة القرائة که متضمن است مناجات منقول از ائمه را و آن قریب به پانصد هزار بیت ست و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ۳۵ کتاب مختصر الاوراد که مشتمل است بر اذکار و دعوات مکرره در یوم و لیله و اسوع و سته و ان قریب به پانصد بیت است و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و شصت و هفت شد ۳۶ کتاب اهم انچه عمل میشود که مشتمل است بر مهمات انچه در شریعت مطهر وارد شده است از عمل و ان قریب به پانصد بیت است ۳۷ کتاب خطبه که مشتمل است بر صد و چند خطبه برای زمانه سنه و عیدین و ان قریب به چهار هزار بیت است و تمام شد جمع ان در سال هزار و شصت و هفت ۳۸ کتاب شهاب ثاقب است در تحقیق

عینیت وجوب صلوة جمعه در زمان غیبت وتصنیف ان واقع شد در سال هزار و پنجاه و هفت ۳۹ کتاب
ابواب الجنان در بیان وجوب صلوة جمعه وشرائط ان وآداب آن واحکام آن وبلغت فارسیه است
ومفید برای عامه ناس است در پانصد بیت وتصنیف شد در سال هزار و پنجاه و پنج ۴۰ کتاب ترجمه الصلوة
که دران ترجمه شد اذکار نماز بفارسیه وتقریبا چهار صد و پنجاه بیت است وان تصنیف شد در سال هزار وچهل
و سه ۴۱ کتاب مفاتیح الخیر از انچه متعلق بفقه صلوة ولواحق ان است وبلغت فارسیه است وقریب بدویست و
پنجاه بیت است ۴۲ کتاب ترجمه طهارت در فقه متعلق بطهارت ست بلغت فارسیه در دویست وهشتاد بیت
است ۴۳ کتاب ازکار التطهارت از اذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت ۴۴ کتاب ترجمه الزکوة که بلغت فارسیه
وقریب بدویست وشصت بیت است ۴۵ کتاب ترجمه العقاید که بلغت فارسیه است ۴۶ کتاب الصیام وان مانند ترجمه
زکوة است قریب بسی صد بیت است ۴۷ کتاب ترجمه ورساله موسومه بسبائک عینیه وتحقیق معنی ایمان وکفر ومراتب
ایمان وکفر ۴۸ رساله موسومه براه صواب که ذکر میشود ودران سبب اختلاف اهل اسلام در مذاهب وباعث
انشان برتدوین اصولین وتحقیق معنی اجماع وان بلغت فارسیه است وپانصد بیت است وتصنیف شد
در سال هزار وچهل وچند سال بالا ۴۹ رساله موسوم بشرائط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است ۵۰
کتاب ترجمه الشریعه بفارسیه ودر اوست معنی شریعت وفائده ان وکیفیت سلوک ان وبیان اقسام هر یک
از حسنات وسیئات ۵۱ کتاب اذکار زینه که مختصر از خلاصة الاذکار است وفارسی است وسیصد وچهل بیت است
۵۲ کتاب دفع و دفع در دفع افات و دفع بلیات بقران و دعا و عوذه ورقی و دوا وان
فارسیه است وچهار صد وبست بیت است ۵۳ رساله موسومه بآئینه شاهی وان منتخب از ضیاء القلب است وفارسی
وقریب بسیصد بیت است وتصنیف ان شد در سال هزار وشصت وشش ۵۴ رساله موسومه بوصف خیل
وذکر انچه وارد شد از اتخاذ خیل ومعرفت ان وعلامت ان از ائمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است
وقریب بدویست است وتصنیف ان واقع شد در هزار وشصت وهفت ۵۵ رساله موسومه بزاد السالک که
ذکر شد دران کیفیت سلوک طریق حق وشروط ان وآداب ان ۵۶ رساله موسومه بنخبه صغری که مشتمل
بر ابواب فقه طهارت وصلوة وصیام بالفاظ مختصر ۵۷ متعلقات نخبه صغری ودران بتفصیل انچه در نخبه صغری
بالجمال واجمال ذکر شد ۵۸ رساله موسوم بضوابط خمس در احکام شک وسهو ونسیان در صلواة ۵۹ رساله
موسومه بهون اموات که مشتمل است براصهات مسائل شرعیه که متعلق آنها است ۶۰ رساله در بیان اخذ اجرت
بر عبادات قریب به صد وپنجاه بیت است ۶۱ رساله در تحقیق نبوت ولایت بر بکر در تزویج وانچه متعلق
بدانست وصد وهشتاد بیت است ۶۲ رساله موسومه بغنیة الانام در معرفت ایام وساعات وانچه

مستفاد است از اخبار اهل بیت ۶۳ رساله موسومه معیار الساعات که غرائب دارد و غریب بعینه است لیکن فارسیه است ۶۴ رساله موسومه بمحاکمه که مشتمل است بر محاکمه میان دو فاضل از مجتهدین اصحاب ما یعنی تقیه در دین ۶۶ رساله موسومه برفع فتنه در بیان تتمه از حقیقت علم و علماء و اصناف ایشان و چیزی از معنی زهد و عبادت و اصحاب زهد و عبادت ۶۷ کتاب فهرست العلوم که شرح کرد در ان انواع علوم و اصناف انها را ۶۸ رساله کتاب فهرست در اجوبه مکتوبات و سوال ایشان که منتزع از کتب علماء و اهل معرفت است و اشعار ایشان ۶۹ رساله موسومه بشرح صور که مشتمل است بر مجمل انچه گذشت و از حالات و مصیبات در ایام عمرش از اقامه و سفر و افاده و استفاده و مکارم و مقامات و خمول و شهرت و مفارقت اخوان محبوبین و محافظت اصحاب مکروهین و انرا تصنیف نمود —

در مسافرت ملا محسن فیض

در سال هزار شصت و پنج از کاشان بشیراز رفت برای تحصیل در نزد سید ماجد بن هاشم سادتی بحرانی و ملا صدری شیرازی و سید نعمة الله ابن سید عبد الله جزائری شستری گفته که استاد محقق مولی محمد محسن کاشانی صاحب وافی قریب به دویست کتاب و رساله دارد و نوآو در بلدهٔ قم شد پس شنید بقدوم شیخ اجل محقق و مدقق امام همام سید ماجد بحرانی سادتی بشیراز پس اراده کرد از محال سوی سید ماجد برای اخذ علوم از او پس پدرش مرد دید بود که او را رخصت دهد بسوی سفر بانه پس نبارا بر استخاره گذاشتند چون قران اکشو و ندا بن آیه آمد — فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون — و هیچ آیه صریح تر از او در مطلوب مذکور این آیه نبود پس ازان بدیوان بلاغت بنیان سر منسوب بسبر حلقهٔ ارباب عرفان امیر مؤمنان تفال کردند این ابیات آمد تغرب عن الاوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج هم واکتساب معیشة وعلم وادب وصحبة ماجد فان قیل فی الاسفار ذل ومحنة و قطع الفیافی وارتکاب الشدائد موت الفتی خیر له من قیامه بدار هوان بین واشر حاسد و این ابیات نیز مطلوب اول بود خصوصا صحبت ماجد که صریح در مطلوب بود پس بشیراز رفت و علوم شرعیه را از سید ماجد اخذ کرد و علوم عقلیه را از ملا صدری اخذ نمود و دختر ملا صدرا را نیز تزویج نمود و از سید ماجد اجازه دارد و سید ماجد از شیخ بهائی اجازه دارد و ملا محسن از شیخ بهائی بلا واسطه نیز اجازه دارد —

در مشایخ اجازه ملا صدری

و همچنین اجازه دارد از ملا صدری و ملا صدری اجازه دارد از شیخ بهائی و میر داماد و ملا محسن از مشایخ

اجازه

اجازهٔ علامهٔ مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و سید نعمة الله جزایری موسوی گفته که من چون وارد شیراز شدم بخدمت ملا صدری و میرزا ابراهیم رسیده و در نزد او حکمت و کلام دیدم و حاشیه او را بر حاشیه شمس الدین خفری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و اعتقادش در اصول دین بهتر از اعتقاد پدرش بود و همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و آمش میرزا ابراهیم بود تا اینجا کلام نعمة الله بود و اخوند ملا علی نوری حکیم اطهی همیشه میگفت که خداوندا مرا بر اعتقاد عوام میران و مرزا ابراهیم را حاشیه است بر اول شرح لمعه تا کتاب زکوة و ملا محسن را تالیف دیگر است مانند کلمات مکنونه و کتاب متقل ابو بکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح در فقه از طهارت تا دیات و بر او شرح نوشته اند مانند شرح آقا باقر بهبهانی و شرح بحر العلوم آقا سید مهدی طباطبائی و شرح برادر زاده ملا محسن ملا محمد هادی و این فقیر مؤلف کتاب را نیز بر ان حواشی غیر مدونه است و از جمله تالیفات او است کتاب عوامل ملا محسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دائر است که بان تدریس و تدرس میکنند و ملا محسن ابن محمد طاهر قزوینی که مولف کتاب زبدة السالک است و شرح الفیه ابن مالک در چهار مجلد و شرحی بر عوامل سماعیهٔ عوامل ملا محسن نوشته است و این شواهد اشعار عوامل ملا محسن را بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر فقرات تماتا بعد ما جاوزت الاثنین با ترکیب انها بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوامل ملا محسن در مدت نه روز نوشته ام و ملا محسن از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازه دارد و سید نعمت الله در کتاب زهر الربیع نوشته که واقعه در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعه از سلاطین که ما معاصر انها بودیم زلزلهٔ عظیمی در نواحی شیراز و اطراف ان آمد بحدیکه بسیار هلاک شدند و حکایت کردند بر امین جماعتی از ثقات که بعضی از قری از اماکن انها نقل شد چون خبر بپادشاه رسید و استاد علامه با محقق کاشانی که صاحب کتاب وافی و نحو از مصنفات که عدد ان دویست کتاب بلکه زیاد تر است در مجلس حضور داشت سلطان از ملا محسن از سبب ان سؤال کرد در جواب گفت که از حیف و میل و رشوه قاضیان است که حکم باطل میکنند سلطان گفت که چون از این سفر برگشتم در هر بلدی مجتهدی تعیین کنیم که بالا ورجوع کنند و در ان وقت سلطان در حال خراسان بود و عزم کرد که اگر برگشت آقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفهان کند زیرا که او فقیه عادل بود پس سلطان بملا محسن گفت که اگر آقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چه باید کرد ان جناب در جواب گفت که بر او واجب است که او را جبر کنند بر قبول کردن پس سلطان باصفهان رسیده و وفات کرد و این کار برای او اتفاق نیافتاد بلی پسرش شاه سلیمان استاد ما صاحب حجاب الانوار را که در

بسی مجلدست دراین وقت تعیین نمود و او را شیخ الاسلام نمود و انجناب با مر معروف و نهی از منکر قیام نمود
پس شکست تجایرا که انها را می پرستیدند و تخت شراب ها را و سوزانیدگیاه ها را از محرمات و نخوان را پس حمد
خدائیرا که برگشت امر بسوی اهلش بعد از نماز سنن و اعوام تا اینجا کلام سید نعمت الله بود و ملا ابراهیم بن ملا
صدری تفسیری نوشته است و ان را بعروة الوثقی نامیده و بعضے گفته اند که مصداق یخرج الحی من المیت
می باشد و ازمیرزا ابراهیم نقل کنند که پدرم در زمان وفات گفت که افسوس انچه در خیالم بود متحقق نشد گفتند
چه در خیال تو بود گفت در خیالم بود که من داخل در مقربین باشم اکنون ظاهر بر من شد که داخل بر مقربین نیستم
بلکه داخل در اصحاب یمین میباشم و ملا صدری لقبش صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی است و صدر الناطقین نیز
از القاب اوست گویند که پدرش از وزرای بود و اولاد ذکور برائے او هیچ نمیشد پس نذر و نخوان بر
خود لازم نمود که مال خطیری بفقرا بذل کند خدائیتعالے ولد ذکر صالح موحد باو کرامت کند پس نذرش
منعقد شد پس خدائیتعالے ملا صدری را باو عطا کرد و چون پدرش باخرت شتافت ملا صدری از شیراز
باصفهان آمد و در نزد شیخ بهائی در علم منقول تلمذ نمود ازان پس بمجلس میر محمد باقر داماد رفت و علم منقول را
در نزد او درس خواند و از هر دو اجازه گرفت و ازانجا به بعضے از قرای قم رفت و بریاضت مشغول شد
و هفت دفعه پیاده بزیارت بیت الله رفت و در دفعه هفتم در زمان مراجعت در بصره وفات یافت و تالیفات
او شرح بر کافی در سه مجلد که اخران ها قدری از کتاب حجت است و کتاب تفسیر سوره ال عمران و تفسیر فاتحه
و بقره و تفسیر آیة الکرسی و تفسیر سوره اخلاص و تفسیر سوره حدید و تفسیر سوره جاثیه و کتاب اسفار اربعه در چهار
مجلد اول در سفر امور عامه دوم جواهر و اعراض سوم سفر نفس چهارم الهیات و کتاب شواهد ربوبیه و مشاعر
و مبدء و معاد و مفاتیح الغیب و کسر الاصنام و اسرار الایات و شرح هدایه و او در شرح حدیث اول باب
عقل و جهل اجازه خود را بدین نحو نوشته حدثنی شیخی و استادی و من علیه فی العلوم النقلیه استادی عالم عصره
و شیخ دهره بهاء الحق و الدین محمد العاملی الحارثی الهمدانی نور الله قلبه بالانوار القدسیه عن والده الماجد
المکرم و شیخه المجد المعظم الشیخ الفاضل الکامل حسین بن عبد الصمد فاض الله علی ضریحه الرحمه و الرضوان و اسکنه
دار الجنان عن شیخ الجلیل و استاده النبیل عماد الاسلام و فخر المسلمین الشیخ زین الملة و الدین العاملی
طاب ثراه و جعل الجنة مثواه عن الشیخ المعظم المفخم و المطاع المؤید المکرم عالی النسب سامی القلب المجد
المذهب علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله سره عن الشیخ الورع الجلیل علی بن هلال الجزائری
عن الشیخ القائم القائد احمد بن فهد الحلی عن الشیخ علی بن خازن الجزائری عن الشیخ الفاضل و الخیر الکامل
السعید الشهید محمد بن مکی اعلی الله رتبته —

ح وعن الشیخ زین الملة والدین عن الشیخ الفاضل التقی علی بن عبد العالی المیسی روح الله روحه بالفیض القدسی عن الشیخ السعید محمد بن داؤد المؤذن الخزینی عن الشیخ الکامل ضیاء الدین علی عن والده الافضل الاکمل المحقق المدقق الجامع بین الفضیلتین الحاوی للمنقبتین رتبة العلماء ودرجة الشهداء الشیخ شمس الدین محمد بن مکی رفع الله قدره واکمل فی اسماء الرضوان بدره —

ح سیدی وسندی واستادی واستنادی فی المعالم الدینیه والعلوم الالهیه والمعارف الحقیقیة والاصول الیقینیه السید الاجل الانور العالم المقدس الاطهر الحکیم الالمعی والفقیه الربانی سید عصره وصفوة دهره الامیر الکبیر والبدر المنیر علامة الزمان اعجوبة الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی قدس الله عقله بالنور الزاهر فی عن استاده وخاله المکرم المعظم الشیخ عبد العالی رحمه الله عن والده السامی المطاع المشهور اسمه فی الافاق والاصقاع الشیخ علی بن عبد العالی المذکور مسندا بالسند المذکور وغیره الی الشیخ الشهید محمد بن مکی قدس سره عن جماعة من مشائخه منهم الشیخ عمید الدین عبد المطلب الحسینی والشیخ الاجل الافضل فخر المحققین ابو طالب محمد الحلی والمولی العلامة مولینا قطب الدین الرازی عن الشیخ الاجل العلامة آیة الله فی ارضه جمال الدین ابی المنصور الحسن مطهر الحلی قدس الله روحه عن شیخ المحقق رئیس الفقهاء والاصولیین نجم الملة والدین ابو القاسم جعفر بن الحسن السعید الحلی عن السید الجلیل النسابة فخار بن معد الموسوی عن شاذان بن جبرئیل القمی عن محمد ابی القاسم الطبری عن الشیخ الفقیه ابی علی الحسین عن والده الاجل الاکمل شیخ الطائفه محمد بن حسن الطوسی نور الله مرقده —

ح وعن العلامة جمال الملة والدین عن استاده افضل المحققین سلطان الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الملة والحکمة والحقیقة والدین محمد الطوسی روح روحه بالنور القدسی عن والده محمد بن الحسن الطوسی عن السید الجلیل فضل الله الراوندی عن سید المجتبی بن الداعی الحسینی وبدل الحسنی عن الشیخ الطوسی عن الشیخ الاعظم الاکمل المفید محمد بن محمد بن نعمان الحارثی سقی الله ثراه عن الشیخ الاجل ثقة الاسلام وقدوة الانام محمد بن علی بن بابویه القمی اعلی الله مقامه عن ابی القاسم جعفر بن قولویه عن الشیخ الجلیل ثقة الاسلام سند المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی نا اینجا کلام ملا صدری بود و ملا صدری شاگرد بسیار داشته از انجمله ملا محسن فیض واز انجمله شیخ حسین تنکابنی که حاشیه برخفری بر الهیات شرح تجرید نوشته

احوال ملا عبد الرزاق

از انجمله ملا عبد الرزاق لاهیجیست که ملقب بفیاض است وصاحب کتاب شوارق شرح تجرید است وکتاب گوهر مراد نیز از اوست وسرمایه ایمان در اصول دین از اوست وحواشی بر شرح جدید تجرید نوشته

و مذهبش نزدیک ترا ظواهر شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش برآید و ایا بجهت تقیه بود یا غیر ان خدا می داند گویند که از ملا عبد الرزاق پرسیدند که اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند ملا عبد الرزاق در جواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و در چاه نمی افتد و نظیر این نسبت که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تامل کرد و گفت من این مسئله را نمی دانم و ملا عبد الرزاق را پسری بود مسمی بمیرزا حسن او از فقها و متقدمین بود و کتاب جمال الصالحین در ادعیه از تالیفات میرزا حسن است و در مذهب ملا صدری خلافت پس جمعی از فقها او را کافر میدانند و در چند مسئله بر خلاف ظواهر حقه شرعیه سخن رانده یکی وحدت وجود و ان را بجائی رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العربی فرعون مات مؤمنا موحدا و بعد از نقل این کلام گفته و هذا کلام یشتم منه رائحة التحقیق و همین مفاد شعر ملای رومی است که گفته چون کرپی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیر المومنین و ابن ملجم گفته غم مخور فردا شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم و این جمله از واضحات است که هیچ عاقلی نمیگوید که امیر المومنین و ابن ملجم هر دو خوب اند بلکه حسب عقل باید یا ابن ملجم خوب باشد یا امیر المومنین خوب باشد همچنین موسی و فرعون هر دو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بعکس و سید داماد که استاد ملا صدری است یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملا صدری گفته ✤ صدری گرفته جاهت باج از گردون در فضل تو داد دست خراج افلاطون ✤ در مسند تحقیق نیامد مثلث ✤ یکسر ز گریبان طبیعت بیرون مجمله مسئله دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدری است انست که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقر و اسفار قائل بانقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکرست و ضرورت اسلام بر خلاف آنست که لیکن مولف کتاب از یکی از فضلا تلامذ اخوند ملا علی نوری شنیده ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا صدری در اخر عمر از این مذهب برگشته و بخلود عذاب جهنم قائل شد و رساله در باب خلود و عدم انقطاع عذاب نوشته است و دیگر انکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که تعشق و محبت اما عشق مجازی است که فی الحقیقه تعشق بخدا است نظر بقاعده المجاز قنطرة الحقیقة -

در مطایبه خوش مزه

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و او انست که شخصی از علمای مالکیه بسفر میرفت و چون مالک وطی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن همراه ندارد جایز می داند لذا در منظومه نقضا گوشته وطلوا وطی الغلام الامرد للرجل المسافر المجرد و ایضا گفته ولیس فی لواطة من بد ولا طی الاخت بعد العقد

و الجنة

برگشتیم بحکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در انجا ماند صاحب خانه اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحبخانه را فرزند امرد خوش صورتی بوده افندی بسیار بصورت ان پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او برنمیداشت صاحب خانه که پدران پسر بود از افندی سوال کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید وجه ان از چه رهگذر است افندی گفت که من نظر بعجایب خلقت خدائی میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود آورده صاحبخانه گفت که اگر تو را منظور نظر کردن در عجایب صنع خداوندی من اعجب ازان نشان دارم در ان ملاحظه فرمائید و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی در میان دوران من خلق فرموده که شکل ان مخروطی است و سران ترکیده گاهی مانند درخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر ان دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره می باشند و ان دو دانه در میان کیسه از پوست گذاشته گاهی جمع میشوند و ان کیسه بهم میاید و گاهی ان کیسه انیخته و ان دانه ها در ته و پیچ آن کیسه میباشند فتبارک الله احسن الخالقین پس شما را اگر نظر نمودن بعجایب صنع خدای منظور است در ان نگاه کنید که اعجب از صنع صورت فرزند من است ـ

فی مذمت العشق

مجملا از عالم این کونه سخنان یعنی اظهار تعشق با مردان و ان را قطره برای عشق خلاق عالمیان قرار دادن از اعجب اعاجیب است بلی وحدت وجود را این کونه لوازم باطله بسیار است بلکه نفس عشق در اخبار ائمه هیچ وقوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق ع سوال کردند از عشق و عبارت حدیث گویا بدین نحوست سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال ع قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله محبته غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار والد فایق حضرت صادق ع از عشق سوال کردند انجناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بودند پس خدا تعالی بانها محبت غیر خود را چشانید و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه کبیره بعد از ذکر این حدیث گفته که ببین و تامل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکروه و ناخوش آمد که در جواب این سوال نخواست که لفظ عشق بزبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلت عن ذکر الله مسئله دیگر در معاد است اگرچه ملا صدری در شواهد ربوبیه گفته که حق است که معاد در معاد جسم عنصریست لیکن بعد از انکه این مطلب را در مقام تشقیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذارنه کرده ایضا جنت را بر چند قسم کرده اول ان را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که انها جنت

عوام است که جز خیال حور و قصور و اشجار و انهار چیزی دیگر نداشتند لهذا تعجیل ایشان بوقوع پیوست و باقی اقسام را نجوی دانسته که از شعر ملائی رومی در مثنوی بار میدهد که گفته هشت جنت چیست اعمال خوب هفت دوزخ چیست اخلاق خود الحاصل ظواهر کلماتش خوب نیست ولیکن حکم بکفر با اینکه او متهم گذشته با جمال کلام مشکل است پس تامل کن و مرا در این مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم پسر ملا صدری در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد و واقع شد -

در احوال محمد بن محمد

که مدعوست ببا قر داماد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرابادی الاصل و اصفهانی المسکن است و در خارج معروف بمیر داماد و میر محمد باقر داماد و از القاب پدر او است چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محقق عبد العالی کرکیست و دختر محقق ثانی مادر میر محمد باقر است لهذا پدر میر محمد باقر را داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش ماند و است و این سید امام انام و فاضل همام و عالم قمقام عین اماثل اکامل افاضل و معدوم المماثل و منار فضائل و فواضل و دریای بی ساحل علامه فهام است و در علم لغت گوئی سبق از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده و در علوم عربیت حیازت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاد و نظم و نثر سرامد اهل زمان و منطق و حکمت و کلام مسلم علما اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگنان و در علم رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بجمیع اقسام ان متفرد و وحید در مقال و در اصول جلال عدیم المثال و اعضال و در علم تفسیر قرآن انجمو به زمان و او از شاگردان خال مفضال مرکز کره افضال شیخ عبد العالی بن عبد العالی کرکیست و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که او اجازه از شیخ حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازه ملا صدریست و در مفاخرت او همین بس که مانند ملا صدری فاضل فرید و وحید ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت ان بزگوارست و در علم حروف و نحو ان در غایت اشتهار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار است و انجناب خود را معلم میدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شیخنا فی التعلیم ابو نصر فارابی و اگر از تو بهمنیار میرانکسی است که بلا عبد الله تو نی گفته که امروز بر علما فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم و همه نمیگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد بیدا شد و اگر مسموع شد که شاه عباس از میر داماد خواهشمند شد که فکری کرده که طرز موم و عسل نمودن زنبور عسل محسوس شود و میر گفت که برای مگس بینی از شیشه بنا کردند و مگس را بران شیشه بنشانند و در میان مجلس گذاشتند

تا هم بلند

تا بینید که چه می کند ناگاه مگس آن شیشه را تاراج کرد پس مشغول به بیوت وعسل کرد و این مجهول بجهولیت با قضا

گویند که روزی ملا صدری برای درس بمدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میرا از خانه بیرون نیامده بود پس تاجر بی بچیته همی بمدرس حاضر شده و ان تاجر از ملا صدری سؤال کرد که میرا فضل هست یا فلان ملا پس ملا صدری در جواب گفت که میرا فضل هست و در ین وقت میرآمد دید که این حکایت درمیان هست میرد پشت دره دیوار توقف نموده و استماع مینمود ان شخص تاجر یک یک از علما را اسم برد و ملا صدری میگفت که میرا فضل هست پس ان تاجر از ملا صدری سؤال کرد که میرا فضل هست یا شیخ رئیس ابو علی سینا ملا صدری گفت که میرا فضل هست ان شخص پرسید که میرا فضل هست و یا معلم ثانی پس ملا صدری توقف وسکوت کرد میرنا گاه از پشت دیوار ندا داد و میگفت که صدری مترس بگو میرا فضل هست وانجناب در صناع بعموم منزله قائل بوده چنانکه مذهب شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان هست و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میرا را دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان بمیرگفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمائید که معنی فسک و پسک چیست میرمدت سه روز فکر کرد از ان پس گفت گویا یکی مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس در حق ایشان دعائی بدکرد که مرا باین لفظ که در نهایت کثافت بود ندا آوردید ومعطل گردیدپس ان دو نفر در همان ایام وفات کردند ـ

گویند که میرداماد در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و مدت بست سال فعل مباح از او صادر نگردید و بعضی این را نسبت بقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند و شاید هر دو صواب باشد و بسیاری از علما سلف را نسبت بعدم صدور مباح مادام العمر داده اند مانند شهید اول ونحو این باین نحو میشود که هر عملی که از او سر زند غرض ومقصد او نیت قربت ومحض رضائی خدا بوده مثلاً میخوابید باین نیت که بدن را خفتی عارض شود تا مهیا شود که عبادات را بنحو اتم واقع سازد و همچنین حرکت وسکون واکل ونحو انها و تالیفات ان بزرگوار بسیار هست ـ

در تالیفات میرداماد

از انجمله صراط المستقیم وشاعری در وصف ان گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود کافر مبناد و قبسات وجذوات درحکمت و فقه وشرح نجات وحواشی بر کافی و حواشی بر فقیه وحواشی بر صحیفه کامله

سجادیه و رساله در نفی از تسمیه مهدی و کتاب عیون المسایل و کتاب خلة الملوک و کتاب تقویم الاعیان و کتاب افق المبین و کتاب رد اشیخ بهاویه و کتاب سبع شداد و کتاب ضوابط الرضاع و کتاب ایماضات و تشریفات و کتاب شرح استبصار و رساله در انیکه منتسب بام منسوبی هاشم از سادات محسوب است و دیوان با و خمس داد

در بیان وفات میر داماد

ایضاً در سنه بدار و فات ان بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدری میر را در خواب دید و از او سوال کرد که مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نمودند با انیکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میر داماد در جواب گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم ان عاجزند و غیر اهل حکمت کسے انها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا یکتے کتابهائی تو را ببیند مطالب ان را می فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند ـ

در احوال شیخ عبد العالی پسر محقق ثانی

عم شیخ عبد العالی بن علی بن عبد العالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میر داماد و خال قاضی میر حسین بن سید حیدر کرکے است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجلاء است و اجازه از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبله عموماً و در قبله خراسان خصوصاً و کتاب تعلیق الارشاد و سید مصطفے تفریشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبد العالی جلیل القدر عظیم المنزلة رفیع الشان نفی الکلام کثیر الحفظ بوده و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفے بود ـ

در احوال سید ماجد

عم سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن الحسین البحرانی الاسجد حفصی بتشدید دال قریه از قرای بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لولوء گفته محقق و مدقق و شاعر و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تحبیر و فصاحت تعبیر و دقت نظر نبوده و شعرش غایتی در بلاغت است و خطبه اش در جمعه بجهت بلاغتش و حسن تعبیرش دلها را میگداخت او اول کسی است که نشر حدیث از شیراز نموده و برای او مصنفات است از انجمله کتاب سلاسل الحدید و رساله یوسفیه که وجیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار او قصیده مشهوره در مرثیه حسین است و دیوانش انیست بکی ولیس علی صبت بعد در وفات او در شیراز در سال هزار و بیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم مدفون شد و از جملهٔ تلامذه اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل رویسی منزل بوده است و رویس بتصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین اقامهٔ نماز جمعه نمود پس از افتتاح ان در دولت صفویه و از جملهٔ تلامذه سید ماجد ملا محسن فیض است و از جملهٔ تلامذه اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی مسکن است و این شیخ فاضل جلیل بوده و شرح در باب حادی عشر نوشته و تمام نیست و ان حسن شرح باب حادی عشر و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود ـ

در احوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدمی است و شیخ علی مذکور او را متولی قضا بحرین نمود پس ازان بجهة قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود و ان قضیه مسئله بود که دران بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنیکه طلاق داده شد و تزویج شد بعد از انقضای عدّ و شوهران زن غایب بود پس زوج حاضر شد اقرار نمود که من در عده رجوع کردم و شاهد بر این مدعا گذرانید لیکن زوجه را اعلام برجوع نمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا انکه از عده بیرون رفت و زوجه غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج اول است و این مسئله را از علما شیراز و اصفهان سؤال کردند و استفتا نمودند ایشان همه در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تخطئه کردند و شیخ احمد مزبور را برادری بود مسمی به شیخ عبد الصمد و شیخ عبد الصمد را نواده فاضلی بود که علی بن عبد الله ابن عبد الصمد باشد و او از شاگردان شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی است و در پیش شیخ علی بن عبد الله جد حاجی نیز درس خواند و او نیز فاضل و واعجوبه در حفظ بود و این شیخ علی جد حاجی از تلامذهٔ شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجری نجرانیست و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده ـ

در احوال ملا عبد الله شستری

ف عبد الله بن حسین شستری اصفهانی و در وصف او شیخ الله کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات و مجاهدات و کرامات و مقامات است و تلامذهٔ اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفرشی و پسر ملا عبد الله حسن علی که اخوند ملا محمد باقر مجلسی از ان حسن علی اجازه دارد و ایضاً از تلامذهٔ اوست خداویردی ابن قاسم افشار و خداویردی کتابی در موثوقین رجال نوشته که نیکوست و ان کتاب در نزد من است و صاحب کتاب امل الامل او را وصف بشنید نموده و شهادتش نیز بر السنه شهرتی دارد و تفصیل شهادت بما معلوم نشد

واز نجا است که بعضے از اوبشهید ثالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی مجلسی در وصف ملا عبد الله گفته که او است شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهرهٔ زکیه و نفس زاهرهٔ ملکیه و سید مصطفے تفریشی در کتاب رجال گفته که عبد الله بن حسین بن تشتری مدظله العالے شیخ و استاد ما است و علامه و محقق و مدقق و جلیل القدر و عظیم المنزله و وحید عصر و اورع اهل زمان بوده است و موثق تر از او کسی را ندیدم مناقب و فضایل او محصور نیست صائم النهار و قائم اللیل است، و اگر فوائد و تحقیقات این کتاب از او است تا اینجا کلام سید مصطفے است و تالیفات این بزرگوار کتاب شرح قواعد و شرح الفیه و شرح قواعد کرکی که مسمی بجامع الفوائد است در هفت جلد و غیر اینها، و ان بزرگوار در سال هزار و بست و یک بود —

در احوال شیخ نعمت الله

فا شیخ نعمة الله ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجاز ملا عبد الله شوستری متقدم است و شرح فارسی بر اربعین شیخ بهائی نوشته و خوب هم نوشته و شیخ نعمة الله از شاگردان شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی است و پدرش شیخ احمد و شیخ محمد بن خاتون اجاز دارد از جمال الدین احمد بن حاج علی عینائی و او اجازه دارد از شیخ زین الدین جعفر بن حسام و او اجازه دارد از سید اجل حسن ابن ایوب شهر یا بن یوسف نجم الدین و او اجازه دارد از شهید اول —

در احوال شیخ شمس الدین شهید ثانی

ف شیخ شهید سعید سدید شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملے معروف بشهید اول قطب کرهٔ فضل و جلالت مهر سپهر فقاهت بدر فلک رفعت و سعادت و جلالت و نباهت و فطانت و ذکاوت و ثقاوت و عبادت و زهادت و نبالت و شهادت است و مانندان بزرگوار در جمیع اعصار در میان فقهائی نامدار پائی در نارهٔ وجود و شهود نگذاشت و در احاطهٔ ابواب فقه کسی چون ان عالیمقدار در روزگار کجدار نیامد مگر شیخ جعفر نجفی و پسرانش شیخ موسے و شیخ علی و مشهور است که شیخ جعفر میگفت که به بکارت خود فقه باقیست و کسی او را مس ننمود مگر من و شهید اول و فرزندم موسی و باز شیخ جعفر میفرمود که اگر کتابهائی فقه را از طهارت تا دیات بشنوند هر آئینه من اول تا باخر همه را از حفظ مینویسم چنانکه شریف العلما میگفت که اگر فقه را بشنوند من همه مسائل را از روی قواعد خواهم استخراج نمود و همچنین از طهارت تا دیات در نزد شهید مانند حلقهٔ انگشتری بود در دست او و شیخ جعفر در فقاهت برتر از شهید است و فقاهت شهید از کتاب قواعد او ظاهر مشهود و قاضی حسین ابن سید حیدر کرکی که دختر زادهٔ محقق علی بن عبد العالے کرکی و پسر خاله میر داماد رساله در نماز جمعه نوشته است و دران رساله گفته است که شهید اول از هزار نفر از فقها اجازه دا شته

و ابن ابنه

شیخ علی کرکی اجازه دارد از شیخ احمد کرکی شمس الدین محمد و او از عینائی و او اجازه دارد از سید احمد

واین مرتبه در احدی از فقها تحقق نیافته و چون شهید اوصاف علامهٔ حلی را شنیده بود خواست در خدمت
ان بزرگوار نیز تلمذ نماید پس بحلّه آمد و بگرد و در مجلس درس علامه نشست پس خاست بکربلا و نجف و کاظمین
و سامره زیارت دورهٔ ائمه علیهم السلام نماید و از ان پس باز بحلّه آید و در خدمت علامه تلمذ نماید پس بزیارت
ائمه عراق مشرف شد و خاتمه ان بنجف انجامید و پس از زیارت نجف بجانب حلّه می آمد که در خدمت علامه تلمذ
نماید در اثنای راه دید که جنازهٔ علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آورند پس شهید برای متابعت جنازه
مراجعت بنجف نموده و علامه را در جوار امیر المومنین مدفون ساختند پس شهید بحلّه مراجعت کرد و در خدمت
فخر المحققین پسر علامه و سایر تلامذهٔ علامه مدت ها بتحصیل کردند مانند سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از
همه ایشان اجازه گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شهید چند چیز مذکور می گردد -

در حالات کرامات شهید اوّل

اوّل انکه ان جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت و این خارق عادت است زیرا که چنین چیزی
برای احدی از فقها اتفاق نیفتاده دوم انکه چون انجناب را برای شهادت می بردند در بین راه
رقعه نوشت باین عبارت ربّ انّی مغلوب فانتصر پس ناگاه ان رقعه برگشت و بر پشت ان نوشته بود
ان کنت عبدی فاصطبر و این قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه وافواه شهرتی تمام دارد
سوم انکه لمعه را در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جملهٔ اجلّ کرامات است چه تنها مسائل مهمه عبادات
را بحسب متوانتوان در هفت روز نوشت بلکه مسئله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب
لمعه را در هفت روز مشکل است چه رسد بتصنیف ان چهارم انکه صاحب امل الامل گفته که کتاب لمعه را در حبس نوشت
چنانکه بیاید و این نیز از اجلّ کرامات است که کسی را برای قتل حبس نماید و او در مجلس از طهارت تا دیات به تنقیح
و تهذیب تصنیف نماید با کمال انعتاش حواس پنجم انکه علماء نوشته اند که در حین تالیف لمعه جز کتاب مختصر نافع
کتابی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از اجلّ کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و
کرامت بودن ان در نزد فقیه از واضحات است ششم انکه علما نوشته اند که علماء عامه
هر روز در دمشق در خدمت شهید تردد مینمودند پس چون شروع بلمعه نمود ترسید که مبادا علماء عامه
بنزد او اینده و از اعتقاد او مطلع گردند پس چنان اتفاق افتاد که در آن روز که به تصنیف
لمعه اشتغال داشت احدی از عامه بنزد او نیامد و این بزرگوار تردد نمود و این از الطاف خفیهٔ حضرت
رب الارباب و از کرامات ان جناب شهادت مابست و گویند که شهید اول در ایام تحصیل جامی
از مس شبها در نزد خود نهاده و مطالعه میکرد و ان جام در پیش آتش بود و گرم بود چون شهید را خواب

میگرفت ان جام را بربالای سرخود میگذاشت بنحویکه سرش احساس الم میکرد پس خواب از سر بدر میرفت اخر بنحوی شد بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو برنیاورد و این فقیر در سابق ایام در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام در باب شهادت انجناب که او و با ابن الجاعه که از مشاهیر علماء عامه بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و ان جناب در میان عامه اشتهار یافت و برای ایشان امامت میکرد و مرافعه مینمود و هر چهار مذهب را فتوا می داد چون ابن الجاعه دید که ان بزرگوار شهره دیار شده عرق حسدش بحرکت در آمد و قضاء دمشق را متولی نشد دید که از ان فایده حاصل نشد پس نزد والی شام رفت و شهید را برفض و تشیع متهم داشت پس ان ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود که یک پای او را بشتری ببندند و پای دیگرش را بشتری دیگر و هریک را بجانب غیر جانب دیگر راندند و تاریخ شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سال هفصد و هشتاد و نهش هجری بود و شهادتش را باین نحو از جمعی شنیدم که از ان جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نورالله شوستری در کتاب مجالس گفته که ریاست طائفه امامیه در ان زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا که انیکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه بود و میر شمس الدین محمد آوی را که از صالحان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدوم شیخ نمود شیخ از رفتن بخراسان عذر گفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته به او فرستاد و قاضی دمشق ابن جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با و شریک و چون دید که او سرامد علماء زمان و هر پنج مذهب که در شام بودند از او استفاده داشتند حسد برده سعی کرده تا منصب قضاء دمشق بر او برگذارند و با وجود ان اعتبار شهید متبیر از او بود پس نسبت رفض بجناب شیخ نمود و فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشتند ابن جماعه حاضر شد و در ان اثنا که جلاد مهیای قتل شیخ شد ان ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود بخاطر گذرانید و به گریه در آمد جناب شیخ چون گریه ریائی ان والد زنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذبت انک ابن جماعت یعنی دروغ گفت ما در تو که تو را ابن جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعه دمشق که در پهلوی بازارست بود در وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول از سال هفصد و هشتاد و نهش شهید کردند و بر دار آویختند و در وقت عصر ان بزرگوار آوردند و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نورالله بود و صاحب لولوئیه گفته که ان جناب کشته شد بشمشیر در سال هفتصد و هشتاد پس از ان بدار اویخته شد پس از ان سنگسار شد پس از ان سوخته شد بدمشق در دولت بیدر و سلطنت برقوق بفتوای قاضی برهان الدین مالکی

وعباد دین جماعت شافعی بعد از انکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد لمعه را در مدت هفت روز در نزد او بغیر از کتاب مختصر نافع چیزی دیگر نبود چنانکه در کتاب امل الامل مذکور است و شیخ ما شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابه لبعض الدیانین ان بعض شمس الدین محمد اوی بود که از اصحاب سلطان علی بن مؤید ملک خراسان و ماوراء النهر در ان وقت بوده تا انکه تیمور لنگ بلاد او مستولی شد او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نه سال از شهادت مصنف گذشته و بان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه اخر از شهید درخواست ان نمود که متوجه خراسان شود در مراسله شریفه که در ان تلطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود شهید را بسوی خراسان پس شهید ابا و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه بیشتر چنانکه نقل کرد از شهید پسرش ابو طالب محمد پس شمس الدین اوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت که ان نسخه کند زیرا که رسول بان بخل میورزید و ان را نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال انکه ان نسخه در دست رسول بود از برای تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از انکه مقابله شود پس بسبب ان خلل در ان نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بسبب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر نسخه اصل شد که این امر وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس او بدمشق در ان ایام غالبا خالی از علماء جمهور نبوده زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه برمن داخل شده و انرا ببیند پس از ان وقتی شروع کردم هیچ کس برمن داخل نشد تا از ان فراغت یافتم و این از الطاف خفیه و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لولؤیه گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر انکه انچه در کتاب امل الامل گفته که تصنیف لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعه دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد از ین صاحب لولؤیه گفته که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوری متقدم که او نوشته بود که یافتم در بعضی از مجموعات بخط کسی که باو وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او نوشته بود که یافتم بخط شیخ ما مرحوم مبرور عالم عامل ابی عبد الله مقداد سیوری که او نوشته بود که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو کشته شد بشمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

شکسار شد پس ازان سوزانیدند شد بامش در بلخ و دمشق خدا تعالی لعنت کند فاعلین و راضین بان
را در دولت بیدمر و سلطنت برقوق به فتوای مالکی لعنة الله که مسمی برهان الدین بود و عیان بن
جماعتی شافعی باتعصب جمعی بسیار بعد از انکه حبس شد در قلعه دمشقیه در لاکامل و سبب حبس ان بود
که تقی الدین جبلی بعد از ارتداد ش از مذهب امامیه محضری نوشت که دران سرزنش میکردان بزرگوار
باقاویل شنیعه و معتقدات فظیعه و انکه انجناب بانها فتوای داد پس ان را بفقها دنفرازکسانیکه از دین
شیعه مرتد شده بودند از اهل جبل شهادت نوشتند و خطوط خود شانرا بایوسف ابن یحیی از بابت تعصب
بران ثبت نمودند باقاضی صیدوان محضر را نزد قاضی عباد بن جماعه بدمشق آوردند پس قاضی جبار ازا
بجانب قاضی مالکی فرستاد و گفت که تو این را بمذهب خود حکم کن والا تورا عزل میکنم پس بید مرجع
کرد امرا و قضاة را و شیوخ را پس همه جمع شدند و شهید را بدان محضر حاضر ساختند و ان محضر را
براو قرائت کردند پس شهید ازان همه منکر شد و مراعات تقیه نمود و گفت که من معتقد باین امور نیستم پس
ازاو انکار را قبول نکردند و گفتند که بر ما بحسب شرع ثابت شد و حکم قضا نقض برنمی دارد و شهید فرمود
که غائب برحجت خود باقیست پس اگر ان غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد ان حکم منقوض مشود
والا فلا و من باطل میکنم شهادت هرکه بجرح شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بینه مینمایم پس این سخن
را ازاو قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم و تو الان امام
مذهب میباشی و قاضی این مذهب هستی پس حکم کن در من بمذهب خود و شهید این سخن را برای ان گفت
که شافعی توبه مرتد را جایز می داند پس ابن جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که بکمال تورا حبس
نمایم پس ازان از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس ان بعمل آمد لیکن بسوی خدا توبه و استغفار کن تا حکم نمایم
باسلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم و این سخن
را برای این گفت و از استغفار برای این انکار داشت که اگر استغفار کند انها گویند که الان گناه
براو ثابت شد پس ابن جماعت باشهید درشتی نمود که تاکید بر استغفار نمودن کرد پس ان جناب
از استغفار انکار ورزید پس ابن جماعت گفت که اکنون حق برتو ثابت شد پس ابن جماعت بمالکی
گفت که الان استغفار کرد و حکم الان بمن رجوع ندارد و این سخن را بجنبه عناد اهل پنهبر گفت پس
حکم بمالک رجوع شد و ان منافق مطرود وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود العیاذ بالله
برریختن خون شهید پس قتل و شهادت دراو پوشانیدند و او را بشمشیر کشتند پس بدن منوران فقیه
اهل بیت را بدار آویختند ازان پس بدن انور و اطهر را از دار بزیر آوردند و ازا سوختند و از جمله

کسانی

کسانیکه ساعی در سوزانیدن آن برگوار شدمردی بودکه او را محمد ترمذی میگفتند با انیکه او از اهل علم نبود
بلکه تاجر فاجر بود و کسانی که در نزد شهید تلمذ کردند و از وجاز گرفتند بسیار بودند مانند پسرش ابو الحسن
ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابو طالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبد العالی
تیلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخعلی بن خازن معروف با بن العشره و شیخ مقداد و غیر انها که انشاء الله
ذکر میشود و شهید در اغلب اجازات اجاز میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بحدیکه برای طفل شیرخواره
میان گهواره اش اجاز میگرفت و همچنین اجاز میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجازه
داشتند یکی از انها فاطمه نام داشت و او را ست الشایخ میگفتند یعنی سیده مشایخ و بنا بر بعضی از
نسخ بنت المشایخ میگفتند و کنیت او ام الحسن بود و او عالمه و فاضله و فقیه و صالحه و عابده بود و پدرش
بر او و ننا مینوشت و زنان را امر میکرد که با و اقتدا نمایند و در احکام با و رجوع کنند و همچنین شهید ثنا
بفرستاد و برزوجه خود مکاتبه با تم علی بود و او فاضله و پرهیزگار و فقیه و عابده بود و حکایت زن و دختر
را شیخ اسد الله کاظمینی رحمه الله در مقابیس نوشته و غیر او نیز حکایت دو دختر را مذکور داشتند و پدرش
علی نیز فقیه و از مشایخ اجاز ست و اجاز دارد از شیخ طومان ابن احمد اندوا ما تالیفات شهید اول
پس ازان جمله ست کتاب غایة المراد و در شرح نکت ارشاد و ان اول تالیف او ست و کتاب ذکری
و ازان طهارت و صلوة بیرون آمده و کتاب دروس شرعیه در فقه امامیه و اگر فقه ازان بیرون آمد اتا
تمام نیست و کتاب جامع العبین در فوائد شرعیین که یکی از سید عمید الدین عبد المطلب ست و یکی از سید ضیاء الدین
عبد الله ست و هر دو شرح تهذیب الاصول علامه میباشند و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات
صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیثا و رساله الفیه و مرا برا ن تعلیقه فارسیه ست و رساله نفلیه و رساله
در قصر کسی که سفر کرد برای اظهار و تقصیر و خلاصه الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرا برا ن تعلیقه ست
و رساله تکلیف و کتاب مزار و رساله اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه اخر تالیفات او ست
و از فتاوای غریبه در الفیه وجوب مسح رجلت از سر انگشتان تا ساق پا و شیخ اسد الله کاظمینی شهید را
مطلبی وصف کرده و مراد ش انیکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف ست که برادر زاده هاشم ست
چنانکه شافعی نیز مطلبی ست چنانکه صاحب قاموس و غیر او تصریح با ین نموده اند و اگر گویند که شاید
مراد ش از مطلبی عبد المطلب باشد چه اگر مرکب تمرکیب اضافی را با ر نسبت داخل کنند جزا ول را حرف
میکنند مثل عبد الصمد را صمدی میگویند پس عبد المطلب را چون با ر نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب
جواب گوئیم که اولاد عبد المطلب منسوب به هاشم استعمال میکنند و به عبد المطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بفهم

ملا احمد مقدس اردبیلی

فخ احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی ومعروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر جهابذه محققین از فضلاء روزگار وازصنادید مدققین فضلاء اعصار وازمعاریف مقدسین ومتورعین اخیار خیارست وصاحب معالم ومدارک نزد او درس خوانده اند وملا عبدالله تستری متقدم ازاو اجازه دارد واو اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شهید ثانی و وفات انجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المظفر از سال نهصد ونود وسه وزهد وورع وتقوایش اشهر از انست که خامهٔ کاسر فاطر این قاصر عشر عشیر از معاشر انرا اظاهر سازد وحماری داشت که سوار میشد وبکربلا وسامره میرفت وهرگز اورا تازیانه نمیزد ونصف مسافت براو سوار میشد ونصف دیگر را پیاده میرفت وهر وقت که اندرا گوش میل بچپ یا راست نمیمود اورا منع نمینمود ودر انوار نعمانیه گفته وچون از بغداد مراسلجات برنجف میدادند که ملا احمد برساند ان مراسلجات میگرفت اگر مرکوب را کرایه نموده بودند دیگر براو سوار نمی شد ومیگفت که این مرکوب را اجاره کرده ام که خود سوار شدم اکنون مراسلجات زیاده شد وبا این قید اجاره نکرده بوم وگاه هست که صاحب حمار نباشد وسید نعمت الله جزایری در زهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امراء سلطان عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد واورا شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسلهٔ فارسیه نوشت باین عبارت بارئی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول ضائع بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پارهٔ تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض برساند عباس که خدماتی فرموده بودند بجان منت دانست بتقدیم رسانند که این محب را از دعائی خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس ایضا حکایت نمود بعضی از کسانی که باو وثوق داشتم که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طهماسب انا رالله برهانه مراسله نوشت چون ان مراسله باو رسید برای تعظیم آن کتاب از جائی برخواست وانرا بوسید وبر چشم ومسر گذاشت وبر وجه اکمل ان حاجت براو روا پس نظر کردند که بعضی از فقرات ان مراسله ایها الالخ بود سلطان ان مراسله را میان کفن خود گذاشت وبخواص خود گفت که ان را در کفن نگه دارید ومرا بان بقبر گذارید تا احتجاج نمایم بان برمنکر ونکیر که معذب نشوم خواص او بهمان نحو نمودند تا اینجا کلام سید نعمت الله جزایری بود وقضیهٔ مقدس اردبیلی با شیخ بهائی مذکور گشت واز اینجا ورع انجناب ظاهر میشود واز جملهٔ ورع او انست که زمانیکه در کربلا می بود بول وغایط را در زمین کربلا نمیریخت بجهة انیکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات ناچار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی خندقی ترتیب داده بود وفضلات خود را دران میریخت وسرانرا می بست تا یک هفته ازان

بس ان

پس ان خیک را بر دوش میگرفت و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میریخت و از بعضی مسموع شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه و سابقا گذشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز نساخت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت -

در کرامات مقدس اردبیلی

و کرامات مقدس اردبیلی بس بسیار و در اسناد و افواه علماء اعلام در غایت اشتهار و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه و علامه مجلسی در کتاب بحار و صاحب لولوة و شیخ ابو علی در منتهی المقال برخی از ان کرامات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر مینماید اول انکه ان بزرگوار در صحن نجف اشرف دلو چاه اندخت که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که ان دلو پر از اشرفیت و دینار پس ان دنانیر را دوباره در چاه انداخت و عرض کرد خداوندا احدا از تو آب نمیخواهد نه طلا و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند ملا عبد الله شوستری چون از مقدس اردبیلی مسئله سوال میکرد و در ان تکلم مینمود پس از مقدس اردبیلی ساکت میشد و می فرمود که باشد تا من این مسئله را مراجعه کنم پس دست اخوند ملا عبد الله شوستری را میگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنها میشدند مقدس اردبیلی میفرمود که ان مسئله را بیاور پس اردبیلی در ان مسئله تکلم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبد الله میگفت ای برادر چرا در همانجا این تحقیق را نفرمودی در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما در میان مردم اتفاق افتاد شاید که مائه نقصان من یا شما میشد و من و یا شما طالب ظفر میشدیم والان جز خدا با ما کسی نیست -

کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم انکه سید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه گفته و منتهی المقال هم مذکور است که در سالهای گرانی و قحطی مال خود را بر فقراء منعم مینمود و در نزد خود بقدر سهم یکی از فقراء میگذاشت و بعضی از سالهای گرانی چنان اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقرا انفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس ان بزرگوار متعرض او نگشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شد مردی بدر خانه اش امد با چهارپایانی که بر پشت انیان بار بود از گندم خوب صاف شده و از طحین یعنی اردنازک بسیار خوب پس ان مرد بزوجه مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه باعتکاف اشتغال دارد و این غله و بارها را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود زوجه اش باو خبر داد که این طعامی را که با عرابی فرستاده بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی غذا برا

محمد فرمود سوم اینکه صاحب بحار و منتهی المقال و سید جزایری در انوار نعمانیه گفته که خبر داد من او ثق مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود اهل تفریش که اسم میر غلام بود و سید نعمة الله در انوار نعمانیه اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون بحار میر غلام نوشته صاحب علم و ورع و فضل بود و این میر غلام میگوید که برای من حجره در میان صحن مرقد مطهر امیر المومنین ع بود پس اتفاق افتاد که شبی از مطالعه فراغت یافتم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و آن شب بسیار تاریک بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین ع میرود پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد و آمده باشد که قنادیل جناب ولایت مآب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم بنحویکه من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که آن مرد بجانب در حرم رفت و ایستاد پس قفل افتاد و در گشوده شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو گشوده شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب سلام او گفته شد پس من صدای او را نشناختم و دانستم که آن استاد من بود پس با امام تکلم در آمد و مسئله علمیه از امام سوال نمود پس از انجا بیرون آمد و از باب نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منهم با او روانه شدم و در پشت سر او بودم بنحویکه مرا نمی دید پس چون بمحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدای او را که با مردی دیگر در آن مسئله تکلم در آمد پس از انجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدروازه نجف رسیدیم صبح شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمیدید پس من خود را بر او آشکارا ساختم و با و عرض کردم که من از اول تا با خر همراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبه مطهره با شما تکلم کرد او چه کس بود و آنکه در مسجد کوفه با شما تکلم کرد پس ان جناب از من مواثیق و عهود گرفت که تا وفات نکند من این راز بکسی ننمایم پس از ان من فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس میبا شد که در شبهها بسوی قبر مطهر امیر المومنین میروم و از ان جناب سوال میکنم و جواب میشنوم و امشب نیز از ان جناب سوال کردم پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه و ارواحنا فداه امشب در مسجد کوفه هست پس نیز او برو و از این مسئله از او سوال کن و آنشخص آخر حضرت مهدی صلوة الله علیه بود

در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و حال اینکه موسی کلیم الله در خدمت ان بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذبور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد از اهل اردبیل و در فلان کوچه و در فلان خانه مسکن من است موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم و این همه تفصیل در جواب برای چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این چیست

که در دست

که در دست تو هست پس تو چرا اقدر تفصیل در جواب گفتی موسی بپیغمبر ما عرض کرد که راست فرمودی که علما را امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل می باشند -

در احوال نجاوت اردبیلی

و از نجاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته هست که مقدس اردبیلی طریقه اش ان بود که عمامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون آمدی دو زرع پیشتر و یا کمتر از ان عمامه پاکیزه دی و بقفا و بر سینه کان دادی بنحویکه تا منزل مراجعت کردن عمامه او کمتر یا بیشتر تمام میشدی و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که ان جناب امرش در جلالت و روایت مشهورتر هست از این که ذکر شود و متکلم و فقیه عظیم الشان جلیل القدر رفیع المنزلت بوده و اورع اهل زمان بوده و اعبد و اتقی بود سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته هست که مقدس اردبیلی برای سیدی از اهل استحقاق مراسله بشاه عباس نوشت و در عنوان ان نوشته بود ایها الاخ چون ان را دید ان مراسله را غلط کرد و گفت که ان را در کفن او گذارند تا بخدا احتجاج کند که مقدس بمن اخ نوشته است و مرا باخوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجمله هست کتاب آیات الاحکام که مسمی هست بزبدة البیانات و کتاب مجمع الفائده و برهان که شرح ارشاد علامه هست و صاحب لولو نوشته هست که شرح ارشاد از اول تا آخر عبادات نوشته و از متاجر تا اول نکاح نوشته و از کتاب صید و ذباحه تا آخر کتاب نوشته و اما چه مطلق به نکاح و توابع النست از اظهار و لغات و ایلاء طلاق و خلع و مبادی او نجوانها پس ندیدیم انرا و نشنیدیم و ظاهر اینکه همین قدر در قالب تصنیف در آمد و از جمله تالیفات او کتاب حدیقة الشیعه هست و انکار مجلسی معلوم نگردیده و جمعی بسیار از اعیان علما شهادت بران داده اند که این کتاب از مقدس اردبیلی هست مانند صاحب حدائق و شیخ عبد الله ابن صالح و شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی و غیرایشان و از جمله تالیفات او حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی هست فی الحقیقه محقق و مدقق بود و در هر مسئله بدیعه تشکیک کرده -

در احوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

قدوه شیخ نور الدین علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی جامع مقاصد شیعیان و موسس مطالب پیشینیان و مجدد مذهب حق پیغمبر اخر الزمان کشاینده ابواب فکر و تدقیق در فقه منتسب و صادر از امامان شیخ اجازه علماء اعیان مکنی ابو الحسن و ملقب به نور الدین و او اجازه دارد از شیخ علی بن هلال جزائری و از شیخ محمد بن محمد بن داود خزینی مشهور بابن المؤذن که این ابن المؤذن از بنی

اعمام شهید اول است و از محقق ثانی اجازه دارد شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی میسی و پسرش ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی و غیر ایشان و انتخاب در تحقیق و تدقیق و فضل و جودت تحریر و تشقیق مسائل مشهور تر از آنست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذهٔ اوست و در السنه معروف محقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او وافی و ترویج دادن او مذهب شیعه را در بلاد ایران در مفاخرت ان برگوار در میان ابناء روزگار کفایت دارد و از بعضی از علماء مسموع شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن دو مبحث از فقه را نفهمیدم یکی مباحثه حیض و دیگری مباحث حج تا انیکه بمکه رفتم و اعمال و مناسک حج را بجا آوردم و مباحث حج را فهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهمم مؤلف کتاب گوید که در حدیث وارد شده که زنی بخدمت حضرت صادق رسید و چند مسئله از مسائل حیض از ان حضرت پرسید و جواب کافی وافی شنید چون از نزد انحضرت بیرون رفت گفت که بیداری که حضرت صادق هفتاد سال حیض دیده است و شهید ثانی که در اجازهٔ کبیره برای شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

در احوال علی بن عبد العالی میسی

الامام المحقق نادرة الزمان و یتیمة الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله روحه و انجناب معاصر با شیخ علی بن عبد العالی میسی است و شیخ مذبور از محقق ثانی اجازه خواست برای خود و برای پسرش شیخ ابراهیم ملقب بنظیف الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت و شیخ علی بن عبد العالی میسی از مشایخ اجازه شهید ثانی ست و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین او را باین عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضلاً الزمان و مربی العلماء الاعیان الشیخ الجلیل النفاضل المحقق العابد الزاهد الورع التقی نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العاملی رفع الله مکانه فی جنته و جمع بینه و بین حبیبته انتهی

در تالیفات شیخ علی میسی

و در لولوٴ گفته که بشیخ علی میسی کسی نسبت تالیف بالکلیه نداده تا اینجا کلام لولوست و این سخن ضبط نیست و ناشی از قصور تتبع اوست چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه ست و فقهاء اقوال او را در کتب ذکر میکنند و تعبیر از ان حواشی میسیه میکنند و همچنین شرح جعفریه و شرح رساله صنع العقود محقق ثانی و ایضاً نسبت باو داده اند تعلیقه بر شرایع را تماماً یا ناقصاً و لیکن شیخ اسد الله در مقابیس بعد از ذکر این سه کتاب گفته که نسبت تعلیق شرایع بانجناب ثابت نشده و میرزا محمد بن علی استرابادی

صاحب اقا

صاحب رجال اجازه از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال نهصد و نهصد و شش

در احوال محمد بن محمد جرینی

واما محمد بن محمد بن داود جرینی پس در بعضی از اجازات اورا با بن عم شهید اول توصیف نموده و حال آنکه در پدر و جد با هم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم امی باشد و محمد مزبور از جمله راوی از علی بن شهید اول -

در اخلاص شاه طهماسب محقق ثانی

و مخفی نماند که شیخ علی بن عبد العالی کرکی از علماء شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ علی کرکی را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و بهمه ممالک خود نوشته که همه امتثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت از آن بزرگوار است زیرا که نائب امام است پس شیخ بهمه بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور رعیت بفلان نحوست و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برای اینکه مخالفت با واقع داشت و سید نعمة الله جزائری در صدر کتابش موسوم بغواط الفیالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب صفوی باصفهان و قزوین آمد سلطان باو گفت که تو بسلطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نائب امام میبانشی و من از جمله عمال تو میشوم که با وامر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی مملکت پادشاه فرستاد و نزد عمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ خراج و مقدار آن و مقدار مدت آن بود و امر کرد که مخالفین را از ایران بیرون کنند تا مبادا که موافقین را گمراه کنند و امر کرد که در هر بلدی و قریه پیشنمازی مقرر دارند که نماز جماعت کند و شرایع دین را بایشان تعلیم کند و سلطان نیز بعمال نوشت که اطاعت و امتثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است و اصل در اوامر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سوار نمی شد و یا بجائی پیاده نمیرفت مگر اینکه جوانان در رکاب او بودند و مجاهره بسب متخلفین مینمودند و لعن میکردند هر کسی را که بر طریقه متخلفین بود تا اینجا کلام سید نعمة الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح آنروز بمسجد رفت و نماز جماعت گذارد و پس از نماز یکی از تلامذه شیخ بر منبر برآمد و تجاهر نمود بر سب متخلفین و تا آن زمان در آن بلاد کسی تجاهر بسب نمینمود و سید نعمت الله نوشت که علماء شیعه که در مکه بودند بعلماء اصفهان نوشتند یعنی بارباب محاریب و منابر که شما سب نمایند متخلفین را در اصفهان و ما در حرمین شریفین می باشیم و ما را عامه بسبب این سب عذاب و سیاست نمایند و صاحب لولو لو رهین مرحله را قدح در محقق دانست

اگر این نسبت با و صحیح باشد چه اینخلاف انچیزیست که از ائمه اطهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب لولوه بوده مؤلف کتاب گوید که چون سبب ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را در این دانست که ان را شایع و رایج کند تا بر مردم بطلان انها محسوس و عیان شود یا نمی بینی که اگر کفار مترس مسلمین نمایند جنگ و قتل حکم ان ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه ان مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی نه دانست که در حرم مکه و مدینه بسبب سب مذکور شیعیان را عذاب نمی نمایند و سیاست می کنند

در وفات محقق ثانی

وفات ان بزرگوار در سال نهصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضی تاریخ انرا بدین عبارت نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمانی ما درست درمی آید که اخر شیعه ها حذف شود و الف و لام محسوب نگردد چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذلک لاواه الحبه مستقر و الله و این تاریخ ظاهرا درست نیست بلکه زیاده هست و بعض در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب شهید اولست جائک الشهید ثانی

در تالیفات محقق

و اما تالیفات محقق ثانی پس از ان جمله هست کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اول تا مبحث تفویض نکاح و ان در شش مجلد هست و رساله جعفریه که انرا در خراسان تالیف فرموده هست و رساله رضاع و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله لمات اللاهوت و در لعن جبت و طاغوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در سجود بر تربت و رساله سبحه و رساله در جنایز و رساله در احکام سلام و تحیه و منصوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود و شروح بسیار نوشته اند

در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

و شیخ ابراهیم بن سلمان قطیفی الاصل پس از ان ساکن نجف شد پس از ان ساکن حله شد پس او را نسبت بهر یکی از این مواضع ثلثه میدهند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین بن عبد الحمید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نبز سید حیدر کرکی که مفتی عصر خود بود با صفهان اجازه از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بهائی و میر داماد هم اجازه دارد و میر داماد پسر خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است و مادر میر حسین مزبور دختر شیخ علی بن عبد العالی کرکیست و سید حسین مزبور رساله در نماز جمعه نوشته و ان در نزد من هست و در همان رساله گفته

شهید اول از هزار نفر اجازه داشته و خود ملا محمد تقی مجلسی از سید حسین بن سید حیدر اجازه دارد
الحاصل شیخ ابراهیم مذبور اجازه دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی کرکی وصاحب لولو گفته
که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بحرین در حق شیخ ابراهیم
قطیفی که امام حجت روحنا فداه وعجل الله فرجه بر او داخل شد در صورت مردی که شیخ مزبور او را می شناخت
پس آن مرد از شیخ پرسید که کدام آیه از قرآن در باب مواعظ اعظم است شیخ ابراهیم در جواب گفت
این آیه ان الذین یلحدون فی ایاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیمة
اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر پس انجناب فرمود که راست گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت
پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه اهل خانه گفتند که چنین شخصی داخل خانه نشد و نبود

در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

وعجب آنکه شیخ ابراهیم با آنکه اجازه از محقق ثانی دارد باوی مناقضات ومعارضات دارد وصاحب
لولو گفته که من دیدم کلام او را در بعضی از کتب او آن چیزی که دلالت دارد بر قدح در فضل محقق ثانی
ونسبت داده است العیاذ بالله او را بالجهل چنانکه شنان جمله از معاصرین است بنحویکه در جمله از مسائل در مقابل
محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است واز انجمله در مسئله حل خراج است چنانکه مشهور بر حلیت
آنست پس محقق ثانی رساله در حل آن تالیف فرموده وانرا نامیده به قاطعة اللجاج در حل خراج پس شیخ
ابراهیم تصنیف کرد رساله که نامید انرا بسراج الوهاج در دفع لجاج قاطعة اللجاج ومقدس اردبیلی
در این مسئله با او موافقت کرده وتصنیف کرد رساله در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا ودر آن
رد نمود محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط وتصنیف
کرد رساله را در قول بعموم منزله در رضاء ورد نمود محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بعموم منزله
ودر هیچک از آن رسائل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده —

ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

واز بعضی از فضائل نقل شده است که از مشایخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کربلا بود و شیخ علی بجهت اتفاق زیارت
آمده بود پس ایشان در رواق انجناب در پشت سر قبر مبارک با دیگر جمعشدند وشاه طهماسب در آن اوقات
جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ آن جایزه را رد نموده و عذر خواهی نموده بود که مرا حاجت
باخذ آن نیست پس محقق ثانی بشیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی ومرتکب شدی حرامی یا مکروهی
زیرا که امام حسن ع چیزی معاویه ومتابعان او قبول میکرد وناسی یا مام یا واجب است یا مستحب وترک

تاسی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طهماسب که درجه او کمتر از معاویه نیست و تو بالاتر از امام حسن نیستی پس شیخ ابراهیم جواب اقناعی گفت و صاحب لولو نگفته که در دست من رساله افتاد که موسوم برساله جائزیه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود در تحقیق مسئله سفریه و در صدر آن رساله ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفر بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و اجمالی مسائلی ذکر کرده است که در آن محقق ثانی را نسبت بخطا داد از انجمله اینکه عشره قاطعه کثرت سفر در آن تمالی شرط است یا نه پس ثانی را نسبت بخود داد و عدم اشتراط تمالی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین مسئله را نوشته بود و رد بر شیخ علی نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرده که اگر کسی بجز پوست سگ ساتری نیابد و در بیرون آوردن آن از بدن محل تقیه باشد پس فرض اداء صلوة ساقط میشود و شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد و گفت که من مبالغه در نفی آن کردم او برنگشت و اصرار بر همان قول داشته با اینکه اینجا بما رسیدان است که نماز ساقط نمی شود بفقد ساتر و نه بفقد صفت واجبه در حال اضطرار باجماع علماء و آن مصرح به در کلام اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و آن فتوی او را حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه و از انجمله مسئله دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرد باستحباب وضو مجدد بر کسی که غسل جنابت نموده و من در مقام انکار برآمدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجدد مستحب نیست مگر ما سبق وضوئی پیش از آن پس محقق گفت که در غسل جنابت ضمنا وضو میباشد پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت غسل را از وضوئی پس وضو ضمنی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس انرا بیان کن پس محقق ثانی از اقرار بحق ابا کرد و بهمان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از آن شیخ ابراهیم ذکر کرد که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیه علماء مانند جمال الملة والدین پس محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعتراض بر من برامد که چرا جایز حکام را بقول نه کردی من گفتم برای اینکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجب یا مستحب و مطالبه دلیل از او کردم پس استدلال نمود بفعل حسن بامعویه و گفت که تاسی او واجب و یا مندوب بنا بر اختلاف بین پس من در جواب او گفتم که شهید در کتاب دروس فرموده که ترک اخذ آن از ظالم افضل است و معارضه نمی کند انرا اخذ امام حسن جائزیه معاویه را زیرا که ان جایز از حقوق ایتام بالاصالة می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اول اینکه این کلام در درس می باشد پس من او را ملزم کردم بحجیت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود مقصود دارد بر استفاده بسوال ما افاده بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراهت طول دادن نبود هر آینه ذکر میکردم اگر انچه را که میان من و او واقع شد پس از او مفارقت کردم و با حسن جمال نجف برگشتم

پس چون نجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات وغیر ایشان ورود یافت که لائق بذکر نیست پس معامله
کردم او را بضد پس امر همیشه بود تا انکه او دعوای علم نمود پس سعی خودم را مبذول داشتم که رضا شود
ببحث واجتماع ومذاکره وجمیع انواع ملاطفت را نمودم پس ابا کرد و راضی نشد پس ازان در اخر ان
رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رساله خزعبیه وکشف
اشتباه انچه من دران دیدم از مباحث اقناعیه مؤلف کتاب گوید که مبادا قریب این سخنان نظم در دطهارم
یابد چه شیخ ابراهیم را چه پایه ومایه که باطور جلیل تحقیق وتدقیق در مقام معارضه آید ویا در دایره قیل و
قال وبحث وجدال بان فذلکه ارباب کمال گذارد بلکه او در معلم خانه مجلس افاده محقق ثانی چون کودک
ابجد خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات ان مهر سپهر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق
خود را از فرقدان ساید وامثال انرا این برهان ومزخرفات وهذیانات نشاید خفاش را یارای ان
که در مخضر خورشید تابان آید چنانکه تائید این کلام از کلمات منقوله از علامه مجلسی باید اگر کوئی که چنین
کسیر ابس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر نجانه اش در آید جواب گوئیم که بر فرض صدق مرتبتین شاید بعد
از این همفوات توبه وانابه کرده وشخص کامل شده باشد وبعضی از فضلا از تلامذه اخوند ملا محمد باقر مجلسی
مذکور داشته که از استاد شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فضیلتی نبوده واورا رتبه معارضه
معارضه شیخ علی کرکی نبود وباز این شخص گفته که از استادم مجلسی مشافهة شنیدم چیزی را قدح در فضیلت شیخ
ابراهیم بلکه در تمدین او قدح نمود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم که دران نوشته بود
که من بر محقق ثانی شیخ علی افترا کردم ومجلسی میگفت که کجا است وچه نسبت دارد فضل شیخ ابراهیم از
فضل شیخ علی وتبحر او وعلم او وبرای شیخ ابراهیم است -

در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات انچه سابقا مذکور شد واز انجمله است رساله در شرح عدد محرمات ذبیحه که لطافتی دارد واختصاری دارد
ورساله صومیه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد ان رساله را باو نسبت داده وبعضی از
فتوائی او را نقل کرده وشرح الفیه شهید اول چنانچه شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی در حواشی
خود بر الفیه ذکر کرده وبرای او است تعلیقات بر شرایع وحاشیه بر ارشاد که قاضی نورالله در کتاب
مجالس المومنین باو نسبت داده وکتاب فرقه ناجیه وظاهر انیکه در تحقیق فرقه ناجیه است وانیکه فرقه ناجیه
امامیه میباشند وکتاب نفحات الفوائد ومفردات الزوائد واین کتاب در صورت سوال وجواب است
باین نحو مسئل سائل یکذا فمقول کذا واز تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل وجید الفوائد است

وازان قراءت یافت در سنه ستمصد وسی وچهار و رساله در شکیات واجازه هم نوشته است برای شاگرد خود امیر معز الدین محمد بن نقی الدین حسینی اصفهانی وازان اجازه ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال جزائری عموی شیخ ابراهیم است وایضاً شیخ ابراهیم اجازه برای شمس الدین محمد بن حسن استرابادی نوشته است و دران اجازه گفته که جماعتی از فضلا بمن اجازه داده اند واوثق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شهیر بابن وراقست از شیخ علی بن هلال جزائری وتاریخ ان اجازه سال نهصد وبست بود در ایام مجاورت نجف واز جمله تلامذهٔ شیخ ابراهیم قطیفیست سید شریف الدین حسینی مرعشی تستری که والد قاضی نور الله تستری صاحب کتاب مجالس است واز جمله شاگردان او نیز نعمت الله جزائری است -

در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فخر المحققین محمد ابن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلی پدر انور و افتخار ال مطهر وسلطان علما را علام و فضلا را سلار عظام است و در زکاوت وفطانت از اعجوبه روزگار و عجب انکه او خود مجتهد و پسرش ظهیر الدین محمد نیز مجتهد و پدرش حسن علامه و جدش یوسف از مجتهدین وعم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین وپسر عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمید الدین عبد المطلب بن محمد بن علی الاعرج الحسینی وپسر سید عبد الله مزبور را پسری بود مسمی بسید حسن وایشان همه از مشایخ اجازه اند و خال پدرش محقق نیز از مجتهدین فتبارک الله احسن الخالقین و در خارج اشتهار دارد که در زمانه علامه ده نفر مجتهد بودند و شیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

در تالیفات فخر المحققین

در مقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتهی الفضلاء ولبلاء خاتمة المجتهدین فخر الملة والدین ابو طالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مدّ له فی عمره هذا وجعل مینه وبین الحاد سدا و برای اوست از تالیفات شرح قواعد که ان را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد وشرح خطبه قواعد واجوبهٔ مسائل حیدریه ورساله فخریه در نیت وحاشیهٔ ارشاد وکافیه در کلام و کتاب ارشاد المسترشدین وهدایة الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس شاه خدابنده با علماء مخالفین مباحثات داشته وهمه را ملزم ساخته -

در اجتهاد فخر المحققین

واجازه دارد از پدرش علامه وعمش رضی الدین علی بن یوسف واگرچه در خارج چنان اشتهار یافته که علامه قبل از بلوغ بدرجهٔ اجتهاد رسیده لیکن این سخن غلط مشهوریست پسرش فخر المحققین قبل از

بلوغ بدرجه اجتهاد رسید چنانکه انجناب در شرح خطبه کتاب قواعد فرموده که من در خدمت پدرم مشغول بتحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او التماس کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد معلوم میشود که عمرش دران زمان کمتر از ده سال بوده و تعجب شهید ثانی از آن در حاشیه قواعد در موضع خود نیست چه در ترجمه فاضل هندی سابقاً مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین بصفت شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و دو بود و وفاتش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی الثانی سنه هفصد و هفتاد و یک و عمرش بنا بر این هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه باو وصیت کرده که کتبی را که ناقص است از تالیفات علامه المحققین انها را تمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کثیر عمر قلیل التالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را تمام میکرد ـ

در مسئله اختلاف که در میان فخر المحققین و علامه

و بعضی از علماء نوشته اند که شخصی بخدمت علامه رسید و بانجناب عرض کرد که من در مدت دوازده سال پیش از دخول وقت بنیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز گذاردم و نماز قضائی نیز در ذمه نداشته ام اکنون فهمیدم که رائی شما انست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه بنماز قصد وجوب نمی توان کرد پا نمازهائی که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که انچه نمازها ئیکه که درین مدت باچنین وضو ساخته درجیز بطلان است اکنون قضاء انها را بعمل بیاور پس ان شخص از خدمت علامه بیرون رفته و در اثناء راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از حال او استفسار فرموده انشخص مراتب را بعرض او رسانید فخر المحققین فرمود که علامه در این فتوی خبط فرموده بلکه ان نمازیکه با وضوی اول گذاردی قضائی از بعمل آورد و بقیه نمازهائی صحیح است زیرا که چون نماز وضوی اول فاسد گشت پس ذمه تو مشغول بنماز قضا شد پس ازان هر زمانی که دران وضو میساختی این قضائی نماز ذمه تو بود و نیت وجوب عینی نداشت پس ان شخص بار دیگر بخدمت علامه رسید و مراتب را معروض رائی او داشت علامه اعلی الله مقامه فتوائی فخر المحققین را تحسین و بخطائی خود دران فتوا اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الائمة الطاهرین ـ

در احوال قطب المحققین

فرمحمد بن محمد الرازی البویهی قطب الدین علامه فهامه قطب رحی فضیلت و دریائی مواج علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و محکمات حکمتش از افق

کتاب تکمات ساطع و قواعد اساس فقه ان بزرگوار از حواشی قواعد نایر و میزان علم او از شرح شمسیه میزان ظاهر شهید ثانی در اجاز شیخ حسین باین عبارتش مدّاحت سید بحیر عالم نجم الدین سلطان المحققین و اکبر المدققین قطب الملة و الدین و نسب شریف و چنانکه از بعضے از اجازات محقق ثانی ظاهر میشود و تسلسله شریفه سلاطین آل بویه منتهے میشود و بعضے از اساطین فقها قطب المحققین را از احفاد ابن بابویه دانسته اند و این خبطست و بر متتبع مخفی نیست مولد و منشا او دار المؤمنین ورامین و ربیت بعد از تلمذ و نزد جمعی از علماء روزگار و اعلاء اعلام اشتهار بشرف تلمذ علامه او دار شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی مشرف گردیده و کتاب قواعد الاحکام علامه را بخط خود نوشته و بر او قرائت نموده و بر ظهر نسخه که الحال در ولایت شام نزد بعضے از فضلا موجودست صورت اجاز بخط علامه برین وجه موجودست که قرء علے اکثر هذا الکتاب الشیخ العالم الفقیه الفاضل المحقق المدقق زبدة العلماء و الافاضل قطب الملة و الدین محمد بن محمد الرازی ادام الله ایامه قرائة بحث و تدقیق و تحریر و تحقیق و استبان عن مشکلاته و اسوضح معظم شبهاته فبینت له ذلک بیانا شافیا و قد اجزت له روایة روایة هذا الکتاب یا جمیعه و روایة جمیع مصنفاتی و روایاتی و ما اجیز لی روایته و جمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان الله تعالے علیهم اجمعین بالطرق المتصلة منی الیهم فلیروه ذلک لمن شاء واجب علی الشروط المعتبرة فی الاجازة فهو اهل لذلک حسبما لله عاقبته و کتب العبد الفقیر الی الله تعالے حسن بن یوسف بن مطهر الحلی المصنف الکتاب فی ثالث شعبان المبارک من سنة ثلث عشر و سبع مائة بناحیة ورامین و الحمد لله وحده و صلے الله علی سیدنا محمد النبی و اله الطاهرین و قطب المحققین بعد از وفات سلطان ابو سعید و وزیر او خواجه غیاث الدین محمد که مربی اهل فضل بود بجانب شام شتافت و شیخ تقی الدین سبکی که از فقهای شافعیه بود با او در مقام معارضه برآمد و در توجیه بعضے از احادیث معارضه میان ایشان منعقد گردید و چون سبکی عبارسبکه خود را در میزان مناظرهٔ او سنجید و دید که در میان اهل شام سبک خواهد گردید بالضروره طریق بجیاتے و مکابره پیمود و قطب را بعدم فهم مقاصد شرع و وقوف بر ظواهر نسبت داد و قطب چون مال حال چنان دید خود را از مناظرهٔ او باز داشت و انتقام او را بجهل او گذاشت و در ظهر قواعد شیخ شهید محمد بن مکی اعلی الله درجته بخط شریف او مذکورست که در دمشق بخدمت علامی قطب الدین رسیدم او را بحری دیدم بے پایان و اجاز انچه که او را اجاز بود بمن لطف نمود و مبشبه امامی مذهب بود و بتصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بجمال الدین بن المطهر که فقه اهل بیت علیهم السلام بوده معلومست و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعده از سال هفت صد و شصت و شش اتفاق افتاد و در فضاء قلعه با و نماز گذاردند و بسیار از اعیان دمشق جهت نماز او حاضر شدند

و الحمد لله

و در صالحیه او را دفن کردند و بعد ازان او را بموضعی دیگر نقل نمودند و عجب است از شهید اول که گفت و لا شک فی کونه امامیا مگر احتمال ان میرفت که او رفع شک نماید و از باب علم ہمه ازین کلام شهید اول تعجب کردند و از جمله تالیفات ان بزرگوار است کتاب محاکمات میان شراح اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسومه بدرة الاصداف ایضا حاشیه بر کشاف اکبر موسومه تحفه الاشراف و رساله تحقیق کلیات و رساله در تحقیق مباحث تصور و تصدیق و حواشی غیر مدونه بر کتاب قواعد علامه و مسموع شد که بعضے از علماء انرا جمع کرده و تدوین نموده و کتابے علیحده ساخته و ان موسومه است بحواشیه قطبیه و شرح بر کتاب مطالع و منطق و سید شریف بر ان حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دوازده حاشیه بر حاشیه میر بر شرح مطالع نوشته اند و کتاب شرح شمسیه در منطق و انرا بخواهش خواجه غیاث الدین نوشته و بران شرح حواشی بسیار نوشته اند مانند میر سید شریف و عماد و احمد و داود و میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی یکابی و محی الدین و غیر ایشان و مولف کتاب را نیز بران حواشے غیر مدونه است و چون ملا سعد تفتازانی شرح بر شمسیه نوشته بود بنا بر این شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواندن شرح تفتازانے انتقال نمودند پس سید شریف که از تلامذه قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمسیه استاد خویش قطب المحققین نوشت پس دوباره بان کتاب محل اعتماد و طلاب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسیه سعدیه متروک گردید۔

در احوال علامه حلی

فخر حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی اعلاه الله دار کرامته ملقب بجمال الدین و معروف بآیة الله فی العالمین مرکز دایره شرع متین و قطب کره دین مبین و منتهای فضایل اولین و آخرین و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکره خواطر مومنین و تبصره مهتدین و سالک منهاج الیقین و منهاج کرامت آئین است و سید مصطفے تفرشی در کتاب نقد الرجال گفته که بخاطرم می آید که انجناب را وصف کنم پس کتابم وسعت وصف و علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد و برای او بیشتر از نقاد کتاب است

در احوال وفات علامه حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامه الحلی المولد و المسکن محامدش بیش ازان است که احصا شود و مشهور تر ازانست که مخفی گردد مولد او نوزدهم شهر رمضان المبارک از سال چهل و هشت است و وفات او در شب شنبه یازدهم محرم الحرام از سال هفتصد و بست و شش و بنا بر این عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود و لیکن قاضی نور الله در کتاب مجالس نوشته است که ولادتش در بست و نهم رمضان از شش صد و چهل و هشت است و وفاتش در روز شنبه بست و یکم محرم

از هیصد و بست و شش ست و ابجاب تحصیل فقه و کلام و اصول و عربیت و سایر علوم شرعیه از فقیه
اهل البیت نجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید حلی ملقب بمحقق اول که خال علامه ست و در نزد پدر بزرگوارش
شیخ سدید الدین یوسف بن المطهر نموده و مطالب حکمیه را در خدمت استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی
و علی بن عمر کاتبی قزوینی شافعی و محمد بن محمد بن احمد که خواهرزاده ملا قطب علامه شیرازی بوده و غیر ایشان از علمای عامه

و در تاریخ حافظ ابرو و غیران مذکور ست که چون بطلان مذهب خود علی الاجمال در خاطر
سلطان اوجایتو محمد خدابنده قرار گرفت باحضار علمای امامیه فرمان داد چون علامه با دیگر علما حاضر آمدند
مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی که افضل علمای شافعیه بلکه افضل
علمای اهل سنت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه باخواجه مزبور مناظره نموده اثبات خلافت بلافصل
امیر المومنین و ابطال دعوای مذهب او به براهین قاطعه و دلایل ساطعه نمود و
چنان مذهب امامیه را بر وجهی ظاهر ساخت که راه تشکیک احدی از حاضران نماند و خواجه نظام الدین عبد الملک
چون ادله جواب شیخ را نشنید گفت که قوه ادله بغایت ظاهر ست اما چون سلف بر راهی رفته اند
و خلعت جهة الجام عوام و دفع تفرقه کلمه اسلام برده سکوت بر اظهار تعرض ایشان پوشیده اند
مناسب آنست که هتک ان ستر ننماید و طعن بر ایشان ننماید و حافظ ابرو چون از غایت تعصب
خواسته که تصریح به عجز عبد الملک نماید چنین گفته که میان شیخ جمال الدین و مولانا نظام الدین عبد الملک
مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احترام و تعظیم او مبالغه نمودی و انچه در السنه معروف
انیکه شاه خدابنده را زوجه بود که میان نهایت تعلق داشت پس بجهت امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت
مفتیان و افندیان را خواست ایشان گفتند که محاج بمحلل ست و بمحلل رجوع نتوان کرد پس سلطان گفت
که ایا مذهبی در اسلام ست که ازا جایز باشد گفتند نیست مگر شیعه و انها قلیله میباشند پس سلطان نشان ایشان
خواست گفتند چند نفر از علما و ایشان در حله می باشند که پیش ایشان علامه ست پس سلطان باحضار
علامه بانهایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی که علما و سلطان حاضر بودند علامه وارد شد
و نعلین خود را در زیر بغل گرفت و بمجلس در آمد و سلام کرد سلطان و حاضران را اینچنین پسندیامد پس
بعضی از علما و عامه بجهة اینکه او را در اول ورود شرمسار و بی اعتبار در نظر سلطان نمایند باو گفتند
که سجده برای سلطان نکردی و نعلین را بمجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسوم ست علامه گفت
که اجماع ما و شما ست که سجده برای غیر خدا روا نیست و خدا فرموده اذا دخلتم بیوتا فسلموا الخ و من شنیدم

که رسولخدا در جائی مهمان بود و م مذهب نعلین مبارک این جناب را دزدیدند و در اینجا چو م مذهب حضور داشتند من خوف ان نمودم که نعلین مرا هم بدزدند علمائے گفتند که شما عجب بیخبر از مذاهب و رؤوسائی مذاهب هستید م در زمان رسولخدا نبوده بلکه قریب بصد سال بعد از پیغمبر بوده است علامه گفت که من سهو کردم ح مذهب این سرقت را نمودند علمائے گفتند که بعد از او بوده پس علامه این نسبت را به شش مذهب داد و از ان پس ح مذهب داد و همان جواب را شنید علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب را احداث کردند و در زمان رسولخدا این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین نهج اخوند ملا محمد تقی در روضة المتقین شرح من لایحضر نوشته و در باب سه طلاق در یک مجلس سخن گذشت علامه همه ایشان را ملزم ساخت و علامه در ان ایام مجلس درسی آراسته علماء عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطائف کلماتی که علامه را در جواب سید موصلی که اعظم علماء چنانکه بود واقع شد انیکه روزی در مجلس سلطان بمناظره مخالفان اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود بر سم شکر گذاری خطبه مشتمل بر حمد آلهی صلوات حضرت رسالت پناهی وال ولایت مآلی ادا نمود چنانچه در مذهب امامیه جایز است صلوات بر آل بر سبیل انفراد فرستاد سید موصلی چون در ادله علامه تتوانست دخلی نماید در اینجا بنا فضولی گذاشت و عرض کرد که شما را چه دلیل است بر جواز صلوات بر غیر جماعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل این آیه کریمه است الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمت انشید ز غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه مصیبت رسیده است علامه مصائب مشهوره اهلبیت را بظهور و اگذاشته بجهة زیادتی انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این باشد که مانند تو فرزندی از ایشان بهم رسیده که تفصیل بعضے را بر ایشان میدهی و جمعی از گروهے از جهالت را بر ایشان مینمی حاضران از قوة بدیهه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بر ان تحسین نمودند

ورباعی از شعر علامه

و بعضی از فضلاء شعراء که در ان مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان ان سید نظم کردند اذا العلوی تابع ناصبیا بذهبه فما هو من ابیه وکان الکلب غیر منه طبعا لان الکلب طبع ابیه فیه و سید نعمت الله جزائری این رباعی را از علامه نقل کرده لے فی محجته شهود اربع وشهود کل قضیة اثنان خفقان قلبی واضطراب مفاصلی وشحوب لونی واعتقال لسانی ومراد محبت خدا تعالی است و در تذکره شیخ نورالدین علی بن عراق مصری مسطور است که چون شیخ تقی الدین سبکی که از علماء اهلسنت است

معاصر علامه و غایبانه با او اظهار انکاری داشت ـ

در محاجه نمودن با علامه

و بعضی از مفوات میگفت پس علامه این ابیات را نوشته و باو فرستاد لو کنت تعلم کلما علم الوری
طرا لکنت صدیق نوکل العالم لکن جهلت فقلت ان جمیع من یهوی خلاف هواک لیس بعالم شیخ شمس الدین محمد
بن محمد بن عبد الکریم موصلی در جواب علامه این قطعه را نوشته یا من یموه فی السوال مسفطا ان الذی
الزمت لیس بلازم هذا رسول الله یعلم کلما علموا وقد عاداه جل العالم و جواب شمس الدین واضح است
زیرا که علامه خطاب به نفی الدین کرده و موجبه جزئیه ادعا نموده و این مجیب سالبه جزئیه آورده و سالبه
جزئیه نقیض موجبه جزئیه نخواهد بود پس این نقض ظاهر الدفع است ـ

مطایبه علامه با بنا

گویند که روزی بنائی مشغول به بنائی بود و علامه در خدمت پدرش ایستاده بود ناگاه قطره از گل بر روی
علامه آمد بنا گفت که ایکاتش من الگل بودم پس علامه بالبدیهه بپدر خود گفت که بقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا

مطایبه علامه با محقق

معروفست که علامه در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و گاهی میگریخت محقق از عقب
او روان میشد که او را بگیرد چون بر ذیک میرسید علامه آیه سجده را تلاوت میکرد و محقق بسجده
میرفت علامه فرصت غنیمت کرده میگریخت و شاید این از بابته تقدس و احتیاط محقق باشد چه سجده برای
سماع واجب نیست بلکه در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نه استماع
پس از بابته احتیاط سجده مینمود محقق استماع میفرمود بجهته تحصیل مثوبت و یا اینکه مذهب محقق در آن
وجوب سجده بود برای سماع والله العالم ـ

احوال کرامت علامه در دیدن حضرت صاحب الامر

و کرامت علامه اعلی الله مقامه بسیار است در اینجا چند کرامت ذکر میشود اول اینست که در کتاب
مجالس قاضی نور الله مذکور و در السنه و افواه مشهور است که یکی از علماء که در بعضی از
فنون علمی استاد علامه بود کتابی نوشته بود و در مجالس انرا برای مردمان
میخواند و ایشان را اضلال میکرد و از بیم اینکه مبادا کسی علماء را توان نماید انرا بکسی نمی داد
که استنساخ نماید و علامه حیله می انگیخت که انرا بدست آورد تا توان نماید لاجرم علامه اشاگردیرا
وسیله التماس عاریه کتاب مذکور نمود چون آن شخص نخواست که یکبار دست رو برسینه التماس او نهد

گفت

گفت که سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده از یکشب پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیمت دانسته کتاب را بگرفت وبخانه برد که دران شب بقدر امکان از انجا نقل نماید وچون بکتابت ان اشتغال نمود ونصفی از شب بگذشت خواب بر جناب علامه غلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیدا شده وبعلامه فرمود که کتاب را من گذار وتو خواب کن پس علامه بخواب شده چون بیدار شد ان نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود ومولف کتاب این حکایت را از والد ماجد وبعضه دیگر بدین قسم شنیدم که مولف ان کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عامه وعلامه بیکی از تلامذ خود فرمود که در نزد ان عالم تلمذ کرد تا اطمینان از او حاصل شود ویکشب کتاب را باو عاریه داد وعلامه در استنساخ ویاردان شروع نمود تا وقت سحر بی اختیار او را خواب ربوده وقلم از دست افتاد چون صبح شد بیدار شده وافسوس بسیار خورد که چرا خوابید وکتاب را انجام نداد چون بکتاب نگاه کردند که مجموع کتاب نوشته شده ودر اخران نوشته است کتبه م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان ۔

در کرامات علامه

کرامت دوم چیزیست که شیخ اسدالله کاظمینی در کتاب مقابیس بروجه اجمال نوشته وان انست که در خواب دیدند که قیامت برپا شده وعلامه حلی بر همه علماء مقدم است ۔

کرامت سوم چیزیست که در السنه وافواه در نهایت اشتهار است واین فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهجی سابق الذکر شنیده ام که حکایت میکرد از استادش مرحوم مبرور آقا سید محمد بن السید علی صاحب مناهل که او میفرمود که علامه در شب جمعه بزیارت حضرت سید الشهداء میرفت وتنها بود ودر راه گوشتی سوار بود وتازیانه در دست مبارکش بود در اثناء راه شخصی غریب پیاده بهمراه علامه افتاد وباهم بمکالمه مشغول شدند چون قدری باهم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیست پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند علامه مفهید که ان شخص بسیار صاحب علم وفضیلت ومتبحر است پس علامه مشکلاتی که برای او در علوم مانده بود یک یک را از ان شخص سوال میکرد وان شخص حل مشاکل ومعاضل او مینمود تا انکه سخن در مسئله شد انشخص فتوائی گفت علامه منکر ان شده وگفت که حدیثی برطبق این فتوا نداریم ان مرد گفت که حدیثی در ین باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده است وشما از کتاب تهذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکورست علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از ان مرد پرسید که ایا در این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد پس ان حضرت خم شده تازیانه را از زمین برگرفت

و درمیان دست علامه گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید و حال انکه دست
او درمیان دست تو ست پس علامه بے اختیار خود را از دراز گوش انداخت که پای ان جناب
را ببوسد پس غشی نمود و چون بحواس آمد کسی را ندید پس بعد از نیکه بجانه برگشت رجوع بکتاب
تهذیب نمود ان حدیث را در همان ورق و همان صفحه و همان سطر که ان حضرت نشان داده بود یافت
و علامه بخط خود در حاشیه کتاب تهذیب دران مقام نوشت که این حدیث انچنین است که حضرت صاحب الامر
بآن خبر داد و ورق و صفحه و سطر این کتاب را نشان داد واخوند ملا صفر علے میگفت که استادم مرحوم
آقا سید محمد میگفت که من همان کتاب را دیدم و در حاشیه این حدیث خط علامه را دیدم که بفضل سابق نوشته بود
کرامت چهارم انیکه انجناب الزام مخالفین در مجلس سلطان نموده و همه علما را الزام کرده و
مغلوب ساخته و پادشاه خدابنده با اکثر اعیان و بسیاری از اهالی این را نیز ببرکت علامه شیعه شدند
و سلطان حکم کرد که اسامی چهارده معصوم را بر دراهم و دینار نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد که نقش
اسامی ائمه شیعه مزین نمایند گویند که ملا حسن کاشی همراه علامه دران سفر بوده و او مرد ظریف بود پس
بپادشاه بغداد بقضیه الزام مخالفین معروض داشت که من دو رکعت نماز بمذهب فقهاے میخوانم
و دو رکعت نماز هم بمذهب جعفری میخوانم و عقل با دشاه را حاکم میسازم پس ملا حسن گفت که یکے
دیگر از فقهاے جایز می دانند که با شراب وضو ساخته شود و همچنین میگوید که پوست سگ
بسبب دباغت پاک میشود و جایز دانسته که بسبب حمد و سوره یک آیه خوانده شود اگر نیز حمد باشد و جایز
دانسته که بر نجاست سگ سجده کنند و جایز دانسته که بعوض سلام بعد از تشهد ضرطه صادر کنند پس
ملا حسن از شراب وضوئی ساخت و پوست سگ پوشیده و سرگین سگ را سجده گاه کرد و تکبیر گفت و بعوض
دو برگ سبز که معنی آیه مدهامتان است که یک آیه هست پس رکوع و سجود بر سرگین سگ کرده و رکعت دیگر را
نیز بدستور نموده پس تشهد خواند و بعد سلام ضرطه از دبر خارج کرده و گفت که این نماز هست
ازان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذهب خود ادا کرده سلطان گفت که معلوم است
انیکه او لے نماز نیست بلکه نماز موافق عقل و ادب همان نماز ماست —
کرامت پنجم انیکه مانند علامه کسی کثرت تالیف نداشته با نیکه انجناب مشغول بتعلم و همچنین اشتغال بتدریس
داشت و سفرها کرده و با ملوک و اعیان و اعاظم مصاحبت و مراودت داشته و با جمهور مناظرات
و مباحثات بسیار نموده با انحال تالیفات او را موضوع و تقسیم بر مدت عمر او نمودند هر روز سے
یک جزو شد و معروف انیکه هر روزی هزار بیت شد و این نهایت کرامت هست بلکه بعضی گفته اند

که باشد

که تا بصد کتاب تالیف کرده و شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که تا بصد کتاب از تالیف بخط علامه دیده شده بغیر از انچه از تالیف انجناب بخط دیگرے یافته شد و گفته شد که هزار کتاب بلکه زیاده ازان از تالیف علامه است و این کرامتی است که بالاترین کرامات است و افوند مجلسی در مجلس مذکور شنید که علامه را روزی هزار بیت تالیف است انجناب فرمود که تالیفات ما هم کمتر نیست یکی از تلامذه گفت که فرق انست که از شما تالیف است و از علامه تصنیف انجناب تصدیق کرد لیکن انصاف اینکه کتب مجلسی اکثرش تصنیف است مانند بحار وغیره و مسموع شد بلکه در بعضے از کتب مذکور است که علمای ایشان روزی هزار بیت تالیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و نفهمیده اند که ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم با اینکه اگر امثال این نسبتها با نهاد هند با علم ما بدو نوع انسان بس ایشان انرا قبول نمیکنند -

غرائب منطق که از تاریخ خلکان

چنانکه ابن خلکان نامی در تاریخ خود در ترجمهٔ هشام بن سائب کلبی نسابه از کلبی مذکور نقل کرده که گفت که قرآن را در مدت سه سال حفظ کردم و بکمتر ترجمه محمد بن قاسم معروف بابن انباری چنین گفته است که او حفظ داشت صد و بست کتاب در تفسیر قرآن یا سند های انها و همچنین سیصد هزار شعر شواهد قرآن و با اینها تصنیف بسیار داشت که از ان جمله است غرائب الحدیث که چهل و پنجهزار ورقست و شرح کافی در هزار ورق و کتاب هاات قریب هزار ورق در احوال ایام احوال جاهلیت در هفتصد ورق و غیر اینها و در ترجمه عبد الرحمن بن علی مشهور بابو الفرج بن جوزی حنبلی چنین گفته است که کتبش بیشتر از ان است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدیکه بعضے گفته اند که اجزای نوشتهای او را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند حصه هر روزی نه جزو شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی عبارت از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیزیست که عقل او را قبول نمیکند چه نه جزو چهار هزار و پانصد بیت میشود و انقدر کتابت کسیرا میسر نیست چه رسد بتصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه بنیز هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد انست که روزی هزار بیت کتابت کنم بسیار روزهای بسیار اگر کسی نخواند و من نبوسیم پس تصنیف ان هم ممکن است شما شیها هم وجود دارند و مستبعد نیست که قدری ازان تصنیفات را علامه در شب کرده باشد سیما بعضے از انها شاید باعانت حضرت قائم باشد چنانکه در رد کتاب عامه که سابقا گذشت و ابن جوزی را اشعار بسیار است تا اینجا کلام ابن خلکان بود و فاضلے دیگر گفته است که یحیی بن عدی منطقے بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یکشبانه روز صد ورق نوشت

وسهل بن عبدالله شستری قرآن را حفظ نمود و در قبیله شش ساله بود یا هفت ساله بود و بیست و پنج روز
و شب روزه میگرفت درمیان انها هیچ افطار نمینمود و ظاهرا بروزه سهل اشاره کرده است
شهید ثانی در کتاب نکاح مسالک و مخفی نماند که علامه برای استعجال و حرص او در تصنیف و سعت
دایره او در تالیف طریقه اش ان بود که هرچه بخاطرش مرتسم میشد بها نرا ثبت و درج میفرمود
بی انکه مراجعه باقوال و افکار متقدمه خود نماید اگرچه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین
در انجناب طعن زده اند و این سخن از درجه اعتبار ساقط است چه مناط در حال انسداد باب علم یا باب
ظنون است و تجدید رای حسن است برای مجتهد چنانچه شیخ الطائفه شیخ محمد بن حسن طوسی به نهج علامه بود در
تالیف و تصنیف و اختلاف اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه رجال در ترجمه خود گفته

در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر بیم مضمومه و طا و غیر معجمه و هائی مشدده و راء و در اخر ابو منصور حلی
المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی است که از انجمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذهب که مشتمل
بر اکثر فقه است ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم انچه را که اعتقاد کردیم
بعد از ابطال حجج کسانیکه با ما مخالفت در ان نموده اند انشاء الله تعالی خواهد تمام شد تا عمل کردیم
در ان تا حال که ماه ربیع الاخر از سال ششصد و نود و سه است در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در
معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیه بر مذهب امامیه نیکوست و خوب است که استخراج کردیم در او
فروعی را که سبقت نگرفت ما را بسوی ان باختصار ان مولف گوید که مسائل تحریر بشمار درامد صد و
شصت هزار مسئله شد ۴ کتاب مختلف الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در ان اختلاف علماء ما را تا زمان
ما ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح انچه ما بدان رفتیم ۵ کتاب تبصرة المتعلمین فی احکام الدین مولف
کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی بشماره در آورده اند مشتمل است بر شصت هزار مسئله
۶ کتاب استقصاء الاعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که بما رسیده است
و بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال ان و هر چه محکم است و هر چه متشابه است و انچه مشتمل است
بیان متن از مباحث اصولیه و ادبیه و انچه استنباط میشود از متن و احکام شرعیه و غیر ان و ان کتابیست
که مثل ان عمل نشده است ۷ کتاب انوار که ذکر کردیم در ان هر یک از احادیث علماء ما را و گردانیدیم
هر حدیثی را که متعلق است در بابش و ترتیب دادیم هر فنی را بر ابواب ابتداء کردیم در او از انچه روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از ان انچه روایت شد از امیر المؤمنین ع و

وهمچنین تا اخر ائمه علیهم السلام ۸ کتاب درر و مرجان در احادیث صحاح وحسان ۹ کتاب تناسب میان اشعریه وسوفسطائیه ۱۰ کتاب نهج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کردیم دران ملخص کشاف وتبیان وغیر انها را ۱۱ کتاب انس الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیه فاخره که از عترت طاهره نقل شده ۱۳ کتاب نکت بدیعه در تحریر ذریعه در اصول فقه ۱۴ کتاب غایة الوصول در ایضاح السبیل در شرح مختصر منتهی السوال والامل در اصول فقه ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوئے علم کلام وعلم اصول ۱۶ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد در کلام ۱۷ کتاب انوار الملکوت در شرح فص یاقوت در کلام ۱۸ کتاب نظم البراهین در اصول دین ۱۹ کتاب معارج الفهم در شرح نظم ۲۰ کتاب ابحاث المفیده در تحصیل عقیده ۲۱ کتاب نهایة المرام در علم کلام ۲۲ کتاب کشف الفوائد در شرح قواعد عقائد در کلام ۲۳ کتاب منهاج در مناسک حاج ۲۴ کتاب تذکرة الفقهاء ۲۵ کتاب تهذیب الوصول بسوئی علم اصول ۲۶ کتاب قواعد ومقاصد در منطق طبیعی والهی ۲۷ کتاب اسرار الخفیه در علوم عقلیه ۲۸ کتاب کاشف الاسرار در شرح کشف الاسرار ۲۹ کتاب در المکنون در علم قانون ومنطق ۳۰ کتاب مباحثات سنیه ومعارضات نصیریه ۳۱ کتاب مقامات که مباحثه کردیم ما دران کتاب حکما رسا بقیس را وان تمام شیو دبا تمام عمر ما ۳۲ کتاب اصل المشکلات از تلویحات ۳۳ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس که بحث کردیم دران کتاب شیخ علی بن سینا را ۳۴ کشف المکنون از کتاب قانون وان اختصار شرح جزولیه ست در علم نحو ۳۵ کتاب تسبط الکافیه وان اختصار شرح کافیه ست در نحو ۳۶ کتاب مقاصد الوافیه بفوائد قانون وکافیه که دران جمع کردیم میان جزولیه وکافیه بامثیل انچه محتاج بسوئی مثال ست ۳۷ کتاب مطالب علیه در علم عربیه ۳۸ کتاب قواعد جلیه در شرح رساله شمسیه ۳۹ کتاب جواهر النضید در شرح تجرید در منطق ۴۰ کتاب مختصر شرح نهج البلاغه ۴۱ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۲ کتاب نهج العرفان در علم میزان ۴۳ کتاب ارشاد الاذهان در احکام ایمان در فقه که حسن الترتیب ست مولف کتاب گوید که کتاب ارشاد را شمرده اند دوازده هزار مسئله شد ولیکن فخر المحققین این را شمرده چهارده هزار مسئله شده وبعضے از فضلاء گفته اند که ان پانزده هزار مسئله ست وشرایع محقق دوازده هزار مسئله ست وارشاد بان اختصارش بیش از شرایع مسئله داشتن از حسن ترتیب ست علاوه نقل اقوال نکرده وباستدلال نپرداخته وشرایع در بعضے از مقامات اقوالے ذکر کرده بود در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته ودر فیلی از

مقامات اشارات اجمالیه باستدلال نیز کرده ۴۶ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴۷
کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۴۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال و حرام
مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبایر مشکله است و وصایا و میراث ان کتاب بسیار
محتاج بحساب است زیاده از قواعد یکه در خلاصة الحساب است ۴۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب
شفا در حکمت ۵۰ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۵۱ کتاب تشکیک النفس بسوی خطیره قدس
در کلام ۵۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۵۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام
۵۴ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵۵ کتاب نهج الوصول بسوی علم اصول ۵۶ کتاب
منهاج الهدایه و معراج الدرایه در علم کلام ۵۷ کتاب نهج الحق و کشف الصدق ۵۸ کتاب منهاج الکرامه
در امامت ۵۹ کتاب استقصاء النظر در قضا و قدر ۶۰ رساله سعدیه ۶۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲
کتاب نهج المسترشدین در اصول دین ۶۳ کتاب الیقین که فارغ میان حق و مبین ست و در ان دو هزار
دلیل بر حقیقت خلافت بلافصل امیر المومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده ست و بسیاری از این
کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود و در کتاب امل الامل گفته که برای علامه سوائے این کتب
کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصة الاقوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب
ایضاح الاشتباه در احوال رواة ۶۶ کتاب تعبیر در رجال و در مواضع متعدده از کتاب خلاصه
ذکری ازان کتاب رجال کرده ۶۷ رساله در بطلان جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشف الیقین
در فضائل امیر المومنین ۷۰ کتاب کشکول در انچه جاری شد بر آل رسول و بعضے انکار کرده اند که این
کتاب از او باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نص کتاب و سنت را و نسخه ازان که قدیم در خزینه
موقوفه حضرت امام رضا ع و در ان مسلک عجیبی رفتار کرده و صاحب امل الامل گفته که انچه بما رسیده
همان مجلد دوم ست و در ان سورة ال عمران به تمامیت و ذکر کرد در ان تفسیر که عامه مخالفت کرده اند
هر آیه را از وجوه بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجازات کبیره برای اولاد خود
نوشته ست ۷۳ باب حادی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتهجد و اسم ان منهاج الصلاح است
و اختصار مصباح و ان ده باب ست و باب یازدهم در خبریست که ملحق بان ست زیرا که ان خارج
از مصباح ست ۷۵ جوابات سید مهنا بن سنان و بعضے کتاب کشکول فیما جری علی ال الرسول را از
مصنفات افضل المتاخرین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند و شیخ بهائی گفته ست که از جمله تصنیفات
علامه کتاب شرح اشارات ست معروف ست که علامه سه دفعه یا چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احتیاطاً قضا نموده

فقط جعفر بن یحیی ابن حسن بن سعید هذلی ملقب به نجم الدّین و محقق اوّل و مکنی بابوالقاسم کشاف شرایع پیغمبر آخرالزّمان و نافع در انتصار شرع و ابطال ادیان دارای فقه و کلام و اصول باحسن بیان نهایت استخراج نکت و دقایق عارج معارج لطایف حقایق هست و در شعر و ادب و انشاء اوحدِ زمان هست و پدرش حسن از فقها و مشایخ اجازهٔ و جدّش یحیی نیز از فقهاء و اجلّهٔ علماء هست و حسن از پدرش یحیی اجازه دارد و محقق از پدرش یحیی اجازه دارد و بعضی از اجلاء از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته هست که ولادت باسعادت محقق در سال ششصد و سی و هشت هجری بوده و وفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد و بست و شش و لیکن جمعی گفته اند که وفاتش در سال ششصد و هفتاد و شش واقع شد مجملاً تاریخ وفات و ولادتش خالی از اغتشاش و غلط نیست و علّامه در اجازهٔ اولاد زهرا گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه و شیخ حسن بن شیخ زین الدّین شهید ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر ترک میکرد تقلید اهل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقهاء را مثل محقق کثیراً ندانستم و اهل رجال نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود و چون جناب خواجه نصیرالدّین محقق طوسی به بغداد آمد و عزم دیدن فقهاء حلّه نمود پس محقق مران کرد که باجتماع فقهاء حلّه باستقبال او نشتابد پس خواجه استماع این قضیه نموده و حکم کرد که استقبال نکنند و محقق در روز ورود بتدریس اشتغال داشته باشد پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلّی شد در حالتیکه محقق شرایع را عنوان کرده و درس استدلالی میفرمود پس محقق درس را بجهت اجلال و تعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طی مراسم اشواق و احوال پرسی خواجه نصیرالدین طوسی از محقق خواهش کرد که درسرائی بفرماید محقق امتناع نمود آخرالامر پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده و در این مسئله درس میگفت که برائی عراقی مستحب هست که تیاسر و میل بجانب یسار مصلّی نماید پس محقق طوسی ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی نیست زیرا که اگر تیاسر از قبله بسوی غیر قبله هست پس ان حرام هست و اگر از غیر قبله بسوی قبله هست پس ان واجب هست پس با اینکه خواجه در علوم ریاضیّه فرید عصار و وحید دار بود با این حال محقق توجهی برائی این عبارت کرد که تیاسر از قبله بسوی قبله هست خواجه سکوت کرد از ان پس محقق رسالهٔ لطیفه در حلّ ان اشکال بوجوه عدیده ذکر کرده و انرا به بغداد برائے محقق طوسی فرستاد محقق طوسی انرا پسندید و انرساله را احمد بن فهد در کتاب مهذب البارع در شرح مختصر نافع به تمامها نقل نموده و صاحب مدارک نیز انرا نقل کرده و علّامهٔ حلّی در اجازه اولاد زهره نوشته

سوال خواجه از محقق که اعلم اینجا عت کیست

که چون خواجه نصیر الدین وزیر هلاکو خان به حله آمد پس فقهاء انجا شرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علماء میباشند اگرچه هر یکی بهتر در فنی غیر فن دیگر است خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت با صولیین کیست پس محقق اشاره کرد بسوی پدرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس یحیی بن سعید صاحب جامع که پسر عم محقق بود ازین سخن اظهار تکدر کرد و مراسله آ پسر عم خود محقق نوشت و در انجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا نشکستی و ابن المطهر و ابن جهم را نکو داشتی و مرا ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت

لاتهن من عظیم قدیرا وان کنت مشارا الیه بالتعظیم فالقلیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی القلیب الکریم

الی آخره پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم تو را میبردم و محقق طوسی از تو در اصولیین مسئله میپرسید تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجلت و شرمساری برای ما میماند و بعضی از اجلاء علام از متاخری متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش انست که در صبح روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاخر از سال ششصد و هفتاد و شش شیخ فقیه ابو القاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی ره از درجه اعلای خانه خود افتاد و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و تنطق پس مردم برای وفاتش بی اندازه گریستند و خلق بسیاری بر جنازه او حاضر شدند و جنازه اش را مشهد امیر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال ششصد و دو بود و بنا بر این عمر ان بزرگوار هفتاد و چهار سال خواهد بود تقریبا و محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در غایت جودت است —

در شعر محقق

و از ان قبیل این اشعارات که انرا برای پدرش نوشته لیهنک انی کل یوم الی العلا — اقدم رجلا لا تنزل بها النعل الخ ابیات پس چون ان رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید در بالای ان اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ایا ندانستی که شعر صناعت کسی است که لباس فقیه را از خود کنده و خرقه پوشیده و شاعر ملعون است اگرچه صواب گوید و مرتبه اش ناقص است اگرچه شعر عجبی گوید و تحقیق که می بینم که شعر فضیلت تو را برباد داده است پس در میان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلت نه بینند پس تو را شاعر نبامند پس چون محقق بر این مضمون مطلع شد شعر را طرح کرد گویا که هرگز شاعر نبوده و از جمله اشعار محقق انیست: یا راقدا والسنا یا غیر راقده و غا

فلا وسهام الموت ترمیه بما عتزارک والایام مرصدة والدهر قد طار الاسماع واعیه اما ارکب اللیالی قبح دخلتها و عذرها با تنی کانت تضافیه رفقا بنفسک یا مغرورا لها یوطئ تشیب النوامی من دواهیه وکسانیکه اجازه از محقق دارند علامه حلی و برادرش رضی الدین علی بن یوسف وحسن ابن داؤد وانجناب اجازه دارد از پدرش واز شیخ صالح تاج الدین حسن ابن درسے واز سید محی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهره واز نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما واز سید شمس الدین فخار بن معد موسوی ومخفی نماند که محقق اول متاخر نیست وعلماء پیش از او را به متقدمین مے نامند وقول صاحب معالم در مبحث مفرد محلی بلام من متقدمی الاصحاب سوی المحقق استثنا یا منقطع است ویا انیکه چون محقق متصل بمتقدمین بود علامه مجاورت او را داخل در متقدمین شمرده وتحقیق انیکه در اصطلاح فقها واصولیین متاخرین ابتدا را انها محقق است —

در تالیفات محقق اول

واز جمله تالیفات محقق است کتاب شرایع اسلام در مسائل حلال وحرام در دو مجلد و در نهایت تنقیح وتحریر است بعضے از ایا نزده هزار مسئله دانسته اند و برخے سیزده هزار مسئله ومشهور انکه دوازده هزار مسئله است و بر او شرح بسیار نوشته اند از انجمله شرح این فقیر است مسمی ببدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام وکتاب نافع مختصر شرایع وان مشتمل بر شش هزار مسئله ست وکتاب معتبر که شرح مختصر است وبیرون آمد از ان عبارات وبعضے از تجارت در چند مجلد وتمام نیست ورساله تیاسر قبله که سبق ذکر یافت وکتاب نکت النهایت که شرح نهایت شیخ طوسے است ومجلد مسائل غزیه ومجلد مسائل مصریه ومسالک در اصول دین یک مجلد وکتاب معارج در اصول فقه وکتاب کهنه در منطق وکتاب نهج الاصول وکتاب التنبیه در منطق ومخفی نماند که جلالت محقق اکثر از ان است که بر شبه تحریر در آید از انجمله جمعے از علماء نوشته اند که بعضے از اهل سفن بجزیره خضرا رفتند که مقام ملا وحضرت صاحب الامر است وانها مذکور داشتند که از فقهاء انچه سامی انها در بلاد او لاد صاحب الامر نجو تعظیم مذکور می شود ومحقق اول وشیخ مفید وشیخ طوسے وصدوق است واز بزرگان ان بلاد نقل کرده که مسائل شرائع همه ان برطبق واقع است مگر دو مسئله وانها را بیان نفرمود لهذا بعضے از زکیاء گفتند که ان دو مسئله را باید از اول طرح کرد وبعضے گفتند که باید از اخر طرح کرد والله اعلم وشیخ اسد الله کاظمینے حکایت ذکر اسم محقق را در جزیره خضرا اجمالا در کتاب مقابیس نوشته —

در احوال خواجه نصیر الدین

ص محمد بن محمد بن حسن طوسی رصدی معروف بخواجہ نصیر و مشہور بمحقق طوسی و ملقب بہ نصیر الدین
فقیہے ست کہ فضلا رہما اعصار طوق اذعان فضلیت و گیاست و فطانت او را بر رقبہ خویش
قلادہ ساختہ و بر ترازاو عالمے را نہ شناختہ عقائد حملیہ و مقاصد فرعیہ را بنظر بر ثاقب و حدس
صائب پرداختہ حکیمے کہ رائی قویم او صورت شریعت را مشابہ ہیولیت علیمے کہ نظر صائب او در
جمیع احوال علت اولیت امامے کہ ائمہ دین بفضل و تقدیم او متفقد ہمامی کہ اہل یقین بہ بحر
وافش او معترف قند تحریری کہ تحبیر یراع حکمت دانان را بند دساختہ و تجریداو فقد محصل افکار
علماء کبار را در یوتاعت بار گذاختہ فیلسوفے کہ وان افلاطون و ارسطو بوجود او مفاخرت جویند
و زبان حال ابو علی سینا شکر مساعی جمیلہ او گوید عقل فعال در اشراق طفل راہ او است و مشکلات
ارباب کمال موقوف بیک نگاہ او معالم تحقیقات ابو علے کہ بتصارم شبہات اہل البرکات بیھوده
و تشکیکات فخر الدین رازی نزدیک باندراس رسیدہ بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک
استدراک نمودہ و ذہن ایرادات ایشان کہ از روئے فہم ظاہر و خود نمائی و وجود قاصر بود
برباد دادہ در روزوفات امام ف ان گوہر پاک در خطہ خاک قدم نہاد و تاریخ ان این
آیہ شریفہ گردید جاء الحق و زہق الباطل ان الباطل کان زہوقا۔

تاریخ ولادت خواجہ نصیر الدین

و این بزرگوار اصلش از الجھرود ساوہ ولادت باسعادتش در یازدہم شہر جمادی الاولے از سال پانصد و
نود ہفت در طوس واقع شد و در شہر صفر از سال ششصد چہل و چہار از تالیفات شرح اشارات
فراغت یافت و در روز شنبہ ہیجدہم جمادی الاولے از سال ششصد و پنجاہ ہفت در مراغہ ابتداء رصد
نمود و مجموع عمرش ہفتاد و پنجسال بود وفاتش در ہیجدہم شہر ذی الحجہ از سال ششصد و ہفتاد و دو

در احوال ابن حاجب با خواجہ نصیر

و بعضے از حکایت خواجہ را از والد ماجدم و خال مفضال افتادہ ابو جعفر و از السنہ وافواہ استماع نمود
ولذا انہا را در کتاب تذکرۃ العلماء قبل از بست سال نوشتم اکنون از تتبع بسیار بعضی از
فقرات خبط و انسنم لذا ہمچو حکایت را استحضاری بود انہا را ذکر کردیم و اران پس انچہ در کتب معتبرہ
و علماء مشہورہ ذکر کردہ اند مذکور مے شود انچہ مشہور ست کہ انیکہ محقق طوسے در مدت بست سال
متمادی تصنیف کردہ در مدح اہل بیت پیمبر پس ان کتاب را بہ بغداد برد کہ بنظر خلیفہ عباسی رسا
پس زمانی رسید کہ خلیفہ با ابن حاجب در میان شط بغداد بتفرج و تماشا اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتابرا در نزد خلیفه گذاشت خلیفه انرا با بن حاجب داد چون نظر ابن حاجب بمدایح
آل اطهار پیغمبر مختار افتاد آن کتاب را بآب انداخت و گفت اعجمی تلمه یعنی خوش امد مرا از بالا امد
آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطراتی آب بالا امد پس بعد از نیکه از آب بیرون
آمد محقق طوسی را طلبید ند ابن حاجب گفت که از کاوان طوسی یا خران طوس خواجه فرمود که از
کاوان طوسم ابن حاجب گفت که شاخ تو کجاست خواجه گفت که شاخ من در طوس است میروم و انرا
می آورم پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی بدیار خویش نهاد پس شبی عالم واقعه دید که در
مکانی مقبره ایست و بر در صندوق او دوازده امام اکحال بدوازده امام خواجه نصیر معروف است
نوشته است و شخصی در انجا نشسته پس ان دوازده امام و طریقه ختم انرا بخواجه تعلیم فرمود و ان شخص
صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و ان دعا بهمان دعای توسل که کتب ادعیه مزبور
و از ال رسول الله صلی الله علیه و اله ماثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب یعنی
از فقرات انرا فراموش کرده بود پس دگر بار خوابید و بعینه همان خوابرا دید پس ان فقرات
فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و ان را برشته تحریر در آورد و بختم ان برای دفعه خلیفه
عباسی اشتغال نمود پس در خراسان رملی انداخت تعیین پادشاه را از محلی نمود پس در میان
ان محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از ان بیرون می اید نمود زنی در ان خانه بود و دو طفل
داشت خواجه ان دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان بر آمد پس بفراست دانست
که قرعه پادشاهی بنام نامی اوست و او هلاکو خان بود پس ترتیب او غایت جد و جهد و اهتمام
را مرعی داشت پس روزی با او گفت که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد هلاکو گفت
که تو را وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسبابی فراهم آمد که هلاکو حاکم خراسان گشت و خود
بجای او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از انجا حرکت کرده شهرها را بتصرف در آورده
تا انیکه ببغداد آمد در انجا با خلیفه عباسی طریق مخاصمه میمنود و خلیفه را کشت و بنی عباس را مستاصل ساخت
ابن حاجب چون واقعه را بدان نحو مشاهده نمود در خانه شخصی پنهان شد و طشتی را پر از خون کرد
و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای ان بساط گسترد و بدان نشست برای انیکه خواجه از علم رمل
پی بمکان او نبرد پس خواجه هر چه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هر چه رمل انداخت رمل دال
بران بود که ابن حاجب دریای خون منزل دارد خواجه حیران بماند پس امر کرد که هر صاحب خانه
را که در بغداد هی باشند گوسفندیرا وزن کنند و باو دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم کنند پس هر خانه

گوسفندی داد و نیز پیش ابن حاجب نیز رفت و آمد و اظهار داشت که گوسفندی بمن دان اند که بعد
از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون در جبر تم که گوسفند چگونه حالش بر یک منوال می ماند
که بهمان میزان تسلیم کنیم ابن حاجب او را خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معین از علف باو داده
و بچه کرکی از بازار بگیر و روزی یکدفعه ان بچه کرک را با و نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف
برای او حاصل شود از دیدن بچه کرک انقدر گوشت تازه اب شود پس میزان چنین کرد تا روزی که
خواستند انیکه گوسفندها را استرداد کنند بهمان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم و بعضی
زیاد مگر گوسفند میزان ابن حاجب که بهمان میزان برقرار و کم و زیادتی در ان اتفاق نیفتاده بود خواجه
کس فرستاد و ابن حاجب را از انجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس در پیش روی ایشان
بایستاد خواجه به ابن حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از گاوان طوسم و شاخ خود م را سے
آورم اکنون شاخ من این پادشاه ست که همراه او آمده ام پس خواجه بکنار شط رفت و کتاب خانه ابن حاجب
را خواست و کتاب های او را یکیک بسیما تالیفات او را باب انداخت و میگفت اعجمی تبله و ابن حاجب در حضور
ایستاده بود و نظر حسرت میکرد و گویا که میگریست پس ابن حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا آب
میندازد که برائے مبتدی خوب باشند یکی شافیه در صرف و یکی کافیه در نحو و یکی مختصر اصول خواجه این
التماس را قبول کرده پس از ان خواجه امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند مانند گوسفند و بدنش را
در شط بغداد انداختند و دران وقت ابن حاجب جوان بود و تازه خط بر عارض او دمیده بود
و این حکایت از چند جهته محل خطار و مقدوح است یکی انیکه خواجه پیش از هلاکو بغداد نیامد دوم انیکه هلاکو
در خراسان منزل نداشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان چنگیز و از ولایت ترکستان آمده چنانکه ارباب
تواریخ متعرض بان شدند سوم انیکه ابن حاجب در بغداد نبوده و دران سال کشته نشده و اقا
محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب مقامع فرموده که این حکایت دروغ و از جمله مشهورات لا اصل
می باشد زیرا که وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی ست در اسکندریه مصر واقعه
در روز پنجشنبه شانزدهم شوال از سال ششصد و چهل و شش و فتح بغداد بدست هلاکو خان و خواجه
در سال ششصد و پنجاه و پنج بود و الله اعلم چهارم انیکه کتب ابن حاجب چنان نبود که پیش از ان
نسخه نه گرفته باشند تا ابن حاجب این استدعا را کرده باشد لا اقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم انیکه
بغیر از کافیه و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از ابن حاجب متداول ست مانند امالے و قصیده در
تعداد و منوشات بسماجیه و شرح بر کافیه مجملا چون کلام منجر باین مقام شد پس باکی نیست که تالیفات او

مذکور شود

مذکور شود از انجمله کافیه در نحو و شافیه در صرف و مختصر اصول در علم اصول و امالے چنانکه سیوطی در شرح والاسم منه معرب و مبنی شبیه من الحروف مدنے گفته است که ابن الحاجب فی امالیه الخ و مراد از امالے آنست که سابقاً قاعدہ مولفین چنین بود که چون از تالیفے فراغت حاصل مینمودند کتابی در دست گرفتند و دران بعضی از مطالب سنه مینوشتند تا انکه چون بعد ازین تالیفے کنند ان مطالب را درانجا درج کنند و ان کتاب مانند جنگ و تذکول مے باشد و ان را امالے اسم میگذاشتند مانند امالے صدوق و امثال ان ـ

در شرح شافیه و کافیه

و از جمله تالیفات ابن حاجب قصیده ست در بیان مؤنثات سماعیه از واجب التانیث و جائز التانیث و افاضی قزوینے بران شرح نوشته ست و شافیه را شروح بسیار نوشته اند مانند رضی استرابادے علیه الرحمه که از علماء امامیه و ملقب بنجم الدین ست و در نجف ان شرح را نوشته ذرد و مجلد و شرح افاضی و شرح نظام و شرح جاربردی و اما کافیه پس بران شروح بسیار نوشته چون شرح رضی در دو مجلد و ان احسن شروح ان کتاب ست و در نحو مانند ان کتابی نوشته نشده و شرح جغمینی و شرح مصنف وافیه در ترکیب کافیه و شرح عصام و او نیز نوشته و شرح هندی که در غایت اغلاق ست و شرح گیپا که سید شریف نوشته ست برائے پسر کله پزه بفارسے ست ـ

و وجه تالیف و تسمیه او بگیپا ان شده که سید شریف در زمانیکه در اصفهان تحصیل مینمود چنانکه حجره سید شریف در زمانیکه من باصفهان بودم موجود بود و بسیار فقیر بود کله پزی پسر خود را در نزد او برده که برائش سید شریف درس بگوید و هر روز اقرار داد که یکعدد کله کوسفند به سید شریف دهند پس سید شریف برائش امثله نوشت و صرف میر و صغری و کبری و شرح گیپا و از جمله شروح کافیه شرح کبیر و متوسط ست و سید شریف حاشیه مدونه بر شرح متوسط نوشته چنانکه سید شریف حاشیه غیر مدونه بر شرح رضی هم نوشته و از جمله شروح ان شرح جامی ست و اکنون در نزد طلاب بوده و اصحاب علم اشتهار بسزا افراشته بتدریس و تدرس ان مشغول اند و حواشی بسیار بران نوشته اند تا انکه محض تالیف و جمع خیالات شراح ست و چیزے از خود ندارد و از انجمله حاشیه عصام که بهترین و ادق از سائر حواشی ست و حاشیه سید نعمته الله جزائرے رحمه الله و او نیز خوب نوشته ست و حاشیه عصمت و ان از عصام نیز بهتر نوشته ست لیکن نسخه که من دیده ام ناتمام ست و حاشیه عبد الغفور

که از شاگردهای ملا جامی ست و حاشیه این فقیر مولف کتاب که مسماة ست بموائد اختراعیه و دیباچه
را از حروف سبع بنقطه انشا کردم و ان حسن حواشی ست و چنین کتابی در نحو نوشته نشده چه هر
جائی که بنظر ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سی تا چهل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبی
در آورده باشم ده مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جا که شارح التفسیر نیز
گفته از اشاره بدفع ایراد شراح و یا اشاره بسوئے افادهٔ مطالب عدیده گرفته ام و این از خواص
ان حاشیه ست و عصام و سائر ارباب حواشی را نهایت رد نموده ام —

و در زمانیکه میخواستم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخره به ایراد نمودم قبل از رجوع بحواشی چهل
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بحواشی کردم و دیدم که بعضے یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه
و عصام تا چهار ایراد از انها را مرتکب شده ست و معروف ست ملا محسن فیض چشم چپ او منقضے داشته
پس جامی این بیت را باو فرستاد در مذهب رندان جهان عین عطاست چپ گوری ست بینی این شیوه ماست
رویه صفتا اگر تو رو باه نئه بغض علی آل بگو در تو چراست مولف کتاب گوید که این شاعر سابق
از ملا جامی شارح کافیه نیست چه او مقدم ترست که از ملا محسن بسبب تاریخ بلکه ملا جامے شاعر ست
که دیوانے دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او ست و شرح بر فصوص محیی الدین عرب نوشته
که شیرو شکر ست بعضے بعضی از جاهای ان کتاب عربی و بعضے ازان فارسی ست و او صوفی ست
اگرچه در اخر حال این قصیده را گفته اصبحت زایرلک یا شحنة النجف لیکن شیعه نیست چنانکه بعضے
گمان کرده اند و قاضی نور الله در کتاب مجالس اکثر صوفیان را شیعه و خوب دانسته
مگر ملا جامی را که او را هم دانسته است و ظاهر اینکه ملا جامے شاعر نیز از ملا محسن تقدم دارد —

چنانکه بر متتبع مخفی نیست و چون در اینمقام سخنی از سید شریف گذشت که شرحے بر کافیه نوشته
پس باکی نیست که مجملی از احوال او و ملا سعید ذکر شود بدانکه ملا سعد از فضلائے سنیان ست و وفات
او در سال هفتصد و نود و سه بود و سید شریف نیز از فضلاء ایشان بود و قدر سهم در نزد ملا سعد
تلمذ نموده بوده پس ازان با او در مقام معارضه برامد ملا سعد شرح بر تصریف زنجانی نوشت
سید شریف امثله و صرف میر نوشت ملا سعد در منطق تهذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبد الله ست
و سید شریف رساله کبری و صغری را نوشت و حاشیه بر شرح مطالع نیز نوشته ست و ملا سعد شرحے

بر شمسیه نوشت که مردم ازا تدریس و تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه قطب المحققین نوشت ازان سبب مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلم و تعلیم میگرفتند و شرح شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرحے بر رشادیه در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح متوسط نوشت و حواشی بر شرح رضی نوشت و شرح کیپا که شرح کافیه ست نوشت و ملا سعد در معانی و بیان مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر مفتاح و حاشیه مدونه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک گردند ممکن نشد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح ازا نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عضدی نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت گویند که ملا سعد در حال احتضار از دهان اوکف بسیار بیرون می آمد چون پسید شریف خبر دادند گفت که ان غایط و فضلهٔ بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود اکنون بیرون آمد ایضاً گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا ان نصف را در مدت شش سال تالیف نموده و در نصف اخر شرح رضی را پیدا کرده و ان نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتاب گوید که این سخن ظاهراً بے اصل باشد چه نصف اخیر مطول بیان و بدیع ست و در شرح رضی بسیار کم از بیان و بدیع سخن میگوید بلی نصف اول که معالم نیست غالبش مسائل نحویه ست و احتیاج بشرح رضی در ان بسیار است

در شعر ملا سعد

ایضاً گویند که ملا سعد یکی از علماء معاصرین در مقام تعریض و هجو برآمده ست و این یک بیت را از بابته نغز ذکر کرده ولست جدیرا ان یکون مقدما وما انت الا نصف ضد المقدم یعنے تو سزاوار ان نیستی که بر من تقدم جوئے و نیستی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم موخر است یعنی تو حمار ے

ایضاً گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضهٔ ملا سعد برآید و بر تالیفات او رد و حواشے ملا سعد با و پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه ننویس و رد کن یکی شرح تصریف چه اگر ان مرا منقح ساخته و ان اول تالیف من ست و من اعتراف بقصور خود در ان کتاب دارم و دوم کتاب تهذیب منطق چه من ازا بقسمے نه نوشته ام که بر او ایرادی وارد آید و از سلیات قوم در نگذشته ام پس اگر بران چیزی بنویسی مایهٔ رسوائے تو خواهد بود —

در مباحثهٔ ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد قاضی تفتازان بوده و سید شریف در مقام ان برآمد که در کار او رخنه کرده باشد

و منصب قضاوت را از او گرفته شد پس بمجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردان حاضر شدند و هفت مسند در زیر ملا سعد گذاشتند و قرار را بران دادند که در هر مسئله که سید شریف بر ملا سعد غلبه کند یک مسند از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنهادند و همچنین قرار شد که شاگردان طرفین هیچ سخن نگویند و هر که سخن گوید از تلامذهٔ زبان او را ببرند پس در شش مسئله سید شریف بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش مسند از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از جمله معقوله است ملا سعد فرو ماند خطائی که یکی از فضلا تلامذهٔ ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از معقوله کیف است سید شریف گفت که خطائی جواب انرا گفت و شرط آن بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطائی را بجهت این سخن حسب شرط بریدند و ازان زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است و ختائی بتا منقوطه است منسوب بشهر ختا و غلیان هم دران زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبوده اگرچه معرضات طرفین شهریتی دارد و همچشید با هم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البویهی درس خوانده و ملا جلال و رانی از شاگردان سید شریف است گویند که سید شریف در حق فاطمهٔ زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت ان صدیقهٔ کبرا را رد نموده و رساله درین باب نوشته خداوند عالم او را خوار و خفیف ساخته ازان وقت تا حال هر چه فضلا از سید شریف بعمل می آید همه همین که از ما در متولد میشود بکار ت ندارند ولادت سید شریف در سال هفتصد و چهل بوده در بلدهٔ جرجان و وفاتش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش سال خواهد بود الحاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود انجناب در اکثر علوم مذهب شیعه غایت مجادله را از هر جهت محوط داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره مینمود چون ایشان را ملزم میداشت انوقت اگر مذهب تشیع اختیار میکردند بسیار خوب والا تیغ بیدریغ سراز پیکر ایشان برمیداشت و از خال مفضال قدوهٔ ارباب علم و زهد و کمال عالم زاهد انور اتابک جعفر شنیدم که دران زمان ملا قطب الدین شیرازی متنی مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود پس خواجه بلباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف نعال نشست و در درس هیچ سخن نگفت پس ازان بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را نشناخته پس از انقضای مجلس بدرس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که البته صباح نیز خواهد آمد صلاح انکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه نکنیم گفتند که در هر علم او را تالیفات

مگر در علم طب که او ازان عاریست وچیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملاقطب قرار داد که فردا تلامذ کتاب قانون را حاضر سازند ومبحث نبض ان کتاب را تدریس کنند پس چون صباح شد تلامذ جمع شدند و ملاقطب شروع بتدریس مبحث نبض نمود وایرادات بسیار بر شیخ رئیس وخود هم تحقیقات نمود ازان پس بان تلمیذ که در پهلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیدی ان تلمیذ گفت بلی فهمیدم ملاقطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبانش بود پس خواجه گفت که اگر اذن میدهید من بشما معروض دارم ملاقطب گفت که شما هم فهمیدید گفت بلی ملاقطب گفت تقریر کن خواجه فرمود اغلاط شما را تقریر کنم یا انچه حق است بگویم ملاقطب گفت که اول سخنان را مذکور کن ازان پس غلط وخطا ان را ذکر کن پس ازان تحقیق کن خواجه اول ذکر ایرادات ملاقطب نموده ازان پس غلط او را رسانید وازایرادات او جواب گفت بعد ازان تحقیق حق فرمود پس ملاقطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت وبجای خود نشانید وکمال احترام را مرعی داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت واثبات خلافت امیرالمومنین فرمود ملاقطب شیعه شد وبعد از چندی مرتد شد و بمذهب اول بازگشت بازخواجه با او مباحثه کرده واو را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملاقطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه کند ملاقطب گفت که مرا با تو مناظره با شما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا ملزم ساخت پس من شیعه میشوم و دیگر برنمیگردم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشتند واو را ملزم ساختند بار دیگر ملاقطب شیعه شد و دیگر برنگشت و در سلک تلامذهٔ خواجه منسوب شد وبا او بود و در خدمت او تلمذ مینمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفه عباسی جنگ کند ملاقطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک را بخواجه القا کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملاقطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایراد شش جواب گفت تا انیکه دوازده صف ترتیب داد واین دوازده ایراد را جواب گفت ـ

ایضاً خال مفضال آقا سید ابوجعفر تنکابنی مذکور داشت که هلاکو خان ضعیف الایمان بود وقتی بخواجه معروض داشت که هر سلطانی برعایای خود فرمانی مینویسد آیا فرمان خدائی تو کجاست خواجه گفت که فرمان حدائی ما میرسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهو بنویسند بنحویکه پنجاه بار شتر او ترتیب دهند و پانصد کوس وکرنا وجمعیت بسیار دارد کنند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در تخت هلاکو نشسته بود که اواز کوس وکرنا بی پیچیدن گرفت خواجه بی اختیار باستقبال شتافت وهلاکو گفت

که این فرمان خدای من است که میاور ند پس هلاکو نیز برخواست و با خواجه همراهی کرده استقبال کردند و با عزاز و اکرام انزا وارد ساختند پس هلاکو نیاز خواجه درخواست ان نمود که احکام عبادات را بر طبق عقل نجوئیکه عقل سلطان به پسند و مدلل سازد خواجه قبول ایمعنی کرده و همه احکام را بعقل خویش ثابت کرده که هلاکو خان پسند امد مگر در دو مسئله خواجه عاجز برآمدان هم در اعمال مناسک حج یکی هروله و دیگری رمی جمره گویند که چون مادر هلاکو وفات یافت بعضی از اعاظم علماء عامه بهلاکو خان گفتند که اموات را در قبر منکر و نکیر از اعتقادات و اعمال سوال مینمایند و والدهٔ شما عوام و سرشته سوال و جواب را ندارد همان به که خواجه نصیرالدین را همراه آورد قبر پرستی که جواب منکر و نکیر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله بسعایت علماء عامه شد پس خواجه به پیشگاه عرض نمود که سوال منکر و نکیر در قبر برای هر کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای خود واشته باش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را بگوید پس هلاکو حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکو گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش را یتیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و هیئت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که احسن رسائل است چنانکه خفری نیز رساله در رمل نوشته که احسن رسائل ان فن است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود -

تفصیل خواجه نصیرالدین با اسیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در بیابان منزل کرده که شب در ان صحرا نجوابد صاحب اسیابی که در همانجا منزل داشت نزد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسیاب رائید که امشب باران خواهد آمد خواجه بطرلاب بر بود و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نبارد پس خواجه در همان بیابان بسر برد و بخواب در آمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و با سیاب رفتند و انرا پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب اسیاب سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب باران می اید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به اسیاب در اید علامت انست که ان شب باران می اید و بر ما معلوم میشود دی شب عصری ان سگ با بذرون اسیاب امده بود دانستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیاری فانی ساختم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل نکردیم

در اعتقادات خواجه نصیرالدین

و جناب خواجه را در بدو امر اعتقاد ان بود که هر که وحدانیت و سایر عقاید حقه را ببرهان نتواند ثابت نماید

مشرک و واجب القتل است و باین سبب دم را بسیار تادیب مینمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد تا وقتی انجناب به بیابانی در رسید دید که شخصی بزراعت اشتغال دارد خواجه خود را بجناب او راند و با او گفت که خدا کیست یا دوان مرد گفت که خدا کیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دو است چه جواب خواهی گفت ان مرد گفت که با این بیل گور دست من است چنان بر فرق او میزنم که شگافته شود پس خواجه دانست که ان شخص را سنخ الاعتقاد است پس خواجه از اعتقاد اول خود برگشت و دانستن براهین حکمیه را شرط نه دانست و یقین اکتفا فرمود گویند که سؤلی نوشتند و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز الخ ایا نشستگان خوانده میشود یا شکسته گان خواجه در جواب نوشت لفظی نشسته خوانند بعضی شکسته دانند چون نیست خواجه حافظ معلوم نیست ما را ولیکن مولف کتاب را عقیده انکه این شعر از خواجه نیست زیرا که حافظ متاخر تر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقعشد وفات حافظ شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو بست چنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس ذکر کرده گویند که خواجه بشیراز رفت و در بالا خانه منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدیدن او رفت چون از پله غرفه خواست بالا رود پله به پله یا علی گویان قدم برمیداشت و میگذاشت چون بحضور خواجه رسید سلام کرد خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه از وی پرسید که تو چه مذهب داری سنی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر شیعه بودی چرا خلفاء را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیه کردم خواجه فرمود که زمانی با مستعصم عباسی راکشتیم تو از که تقیه کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون گریه کن در قتل مستعصم امیر المومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پاهای او را ببلک بستند و ان قدر چوب او را زدند که بدن های سعدی در زیر ریزهای چوب پنهان شد پس او را بدوش کشیدند و بمنزلش بردند هفت هشت روز تقریبا زنده بود از ان پس روحش با روح مستعصم خلیفه عباسی هم آشیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانستند مانند قاضی نور الله در کتاب مجالس و مرحوم والد ماجدم در مجموعه و جنگی نوشته که سالها در تشیع شیخ سعدی تامل داشتم تا اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری از او در تشیع نقل کرد مولف کتاب گوید که اینها افسانه است و او سنی بود و اکثر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگر چه شبهات ایشان قابل تاویل است و در این مقام مولف را مناظره جیده است بایلش اینکه در یکی از نوشته گذار

مولف کتاب در بلدهٔ لاهجان شد اقایان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجالس مهمانی و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء آن بلد دران وقت از قدماء روا زحکماء بودند و حکیم ناقص بودند و کمالے در فن حکمت نیز نداشتند و طریق شرع اطهر در دست کے از علماء انجا بود پس شبی یکی از علماء انجا که از همه برتر و اشهر بود مرا و علماء انجا را مهمانے خواست بعد از صرف غذا ان عالم دیرانے در عرفان مانند دیوان حافظ ساخته بود ان را بنظر من رسانید که شما انرا تصحیح کنید من گفتم که شان دیوان شما اجل ازان هست که من انرا تصحیح کنم و از جملهٔ اشعار دیوانش این شعر بود هرچه شد از صبحه و سجاده شد بی سبب رسوائے عالم باده شد پس سخن در اشعار کشید و علماء انجلس فی الحقیقه بے خبران احوال مبدء و معاد بودند در میان مدح خواجه حافظ برآمدند

مناظره مولف با جمعی در بیان خواجه حافظ

بنجویکه حدیثے نقل کردند بدین وجه که حضرت امیر المومنین روزی بکنار دجله رفت قلمدان کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و در میان اب انداخت و فرمود که اینها کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم هست که بعد از چند سال در شیراز عارفی از اولیاء الله هست خواهد برنگیخته شد و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان او خواهد جاری شد و ان عارف حافظ بود مجملا درین باب سخنها بسیار گفته شد و من سکوت داشتم اخر الامر همه بمن رجوع کردند که شما چرا ساکت نشسته اید در بن باب بیخواهیم سخنی از شما شنیده باشیم من گفتم اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع هست چه اهل خبر اخبار ائمهٔ اطهار فقها و محدثین مے باشند و چنین حدیثے در کتابی تا بحال بنظر نرسیده و از مشایخ خود مان نشنیده ایم و بر فرض اینکه شما در کتابے دیگر مے باشید باید که ملاحظه کرد که معتبر هست یا نه و بالفرض چنین کتاب از چه فرق هست مجملا این از سبیل احادیث ائمه خارج هست و هر کسی را که انسی باخبار باشد میداند که این حدیث افتراست چنانکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی در بحار در مجلد چهار دهم که کتاب سماع عالم هست حدیث کمیل را ذکر کرده که از امیر المومنین سوال کرده بود و انجناب در جواب فرمود که کدام نفس را اراده کرده کمیل گفت که زیاده تر از یک نفس نمی موجود هست ان جناب فرمود بلی نفس نباتیه و نفس حیوانیه تا اخر حدیث پس ازان مجلسی میگوید که این حدیث از سبیل کلمات ائمه ما خارج هست و باین قسم ائمه ما سخن نمی گفته اند و همچنین در احادیث کتاب

مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه علما را تامل دارند بلکه میگویند که از سند کلمات ائمه خارج است
و اما احوال حافظ بدانید که این تاویلات که عرفا برای خود ذکر کرده اند من هم برخورده ام
و اشعار را میدانم و همه اشعار را میتوانم تاویل نمایم بلکه رسائل بسیار در تاویلات این اشعار
و شرح انها نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم که از روی انصاف بعد از تامل جواب را گوئید
و ان سوال انست که فرض کنید که پیغمبر در مدینه تشریف دارند و اصطلاحاتی برای عبادت از جانب
خدا قرار داده اند اما اینکه لفظ قرآن را اسم کرده اند برای کلام خدا و صلوٰة را برای عبادت خدا
و صوم را برای مساس مخصوص در طاعت خدا و همچنین در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است
که همین پیغمبر او را نجس دانسته و لواط اسم است برای عمل محرم مخصوص که بر فاعل ان حد قتل لازم است
و همچنین فرض کنید که شخصی از شیراز پیدا شده و دین اسلام را اختیار کرده لیکن برای خود نظر
بمضمون لامشاحة فی الاصطلاح اصطلاحاتی قرار داده مانند انکه گفت که هر وقت که بول
میگویم العیاذ بالله نماز را از ان اراده میکنم و هر وقت که غایت میگویم مراد من قرآن است
و شراب که میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و همچنین مردم پیغمبر
عرض کردند که شخصی متدین بدین شما است و چنین اصطلاحاتی قرار داده است و غایط را اسم
برای حج کردن گذاشت و همچنین اکنون شما انصاف دهید که پیغمبر خواهد گفت که او خوب کرده
و او را خلعت دهید و یا خواهد گفت که بسیار کار بد کرده است و او را گردن بزنید و یا چوب بزنید
و او را توبه دهید حضرات علما را اول تاملی نمودند از ان پس همه تصدیق کردند که مقتضای عقل و طریقه
عرف و عادت انست که پیغمبر بگوید که او را تادیب و سیاست کنند —

در توجیه ملا علی شعر حافظ را

و معروف است که شخصی از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری سوالی نوشت که چه معنی دارد این شعر حافظ
می دوساله و محبوب چهارده ساله الخ و از انجمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا
میگویند که مراد حافظ از محبوب چهارده ساله پیغمبر است که در چهل سالگی مبعوث شد و چهارده
چهل میشود اخوند ملا علی در جواب نوشت که نور هر دو چشم من معنی مے دوساله ان شراب است
که دو سال مانده باشد و اهل نشاء گویند که تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شراب های دیگر است
و مراد از محبوب چهارده ساله امردی است که سن چهارده باشد و بر پشت لب سبزه نارسته باشد
و اهل ذوق گویند که بان امرد صحبت داشتن لذت است و حافظ غیر معنی را قصد نکرده است و انچه

توجیه و تاویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ هست —

در معارضه شعر به خیام با خواجه

و مسموع شد بلکه مشهور است که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت

من می خورم و هر که چه من اهل بود می خوردن من نزد او سهل بود
می خوردن من حق ز ازل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

پس خواجه نصیر الدین این رباعی را در جواب نوشت —

این نکته نگوید انکه او اهل بود زیرا که جواب شبهه اش سهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا زغایت جهل بود

شیخ بهائی زید بهائه در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی بعد از فتح بغداد بصاحب حلب نوشت اما بعد فقد نزلنا بغداد سنه خمس وخمسین وستمائه فسان صباح المنذرین قد عونا مالکها فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذا وبیلا وقد دعوناک الی طاعتنا وان اتیت فروح وریحان وجنة نعیم وان ابیت فلا سلطان ینک علیک فلا تکن کالباحث عن حتفه بظلفه والجازع مارن انفه بکفه والسلام —

در سبب قتل مستعصم

و انچه تحقیق مقام است در واقعه بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب مجالس المومنین گفته که در اوایل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهلبیت بوده چون ملاحظه نمود دید که موید الدین علقمی قمی که وزیر با استقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلا رشیعه امامیه بود چنان دید که دار السلام بغداد را مقصد ساخته بیمن و امداد و تائید موید الدین خلیفه را مهتدی سازد و بدین تشیع در آورد و درین باب کتابتی بجناب موید الدین با قصیده عربی که در مدح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون موید الدین کمالات و فضائل نفسانیه و مآثر وشد و کاردانی خواجه را شنیده بود تقرب او را با خود مصلحت ندیده و ملتفت جواب کتابت او نگردید و چون بنسیم نومیدی بمشام خواجه وزید دید که توقف در بلاد عراق و خراسان از رهگذر سنان تعصب انگیز فتنه بنیان و بیم خونریز قوم تتار و چنگیز و متغلبان متعسر و یا متعذر است همواره متفکر و در گوشه و کنار روزگاری میگذرانید تا انیکه رئیس ناصر الدین محتشم که از افاضل زمان و از اسخیاء اعوان علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قهستان بوده خواجه را بلطائف الحیل نزد خود برد و صحبت او را مغتنم شمرد و در رعایت خاطر او با قصی مراتب کوشیده و از افادات مستفید گردیده و خواجه کتاب ناصریه را بنام او تالیف و چون خبر ورود خواجه بقلعه رود بار

و اقتباس

واقتباس حاکم ان دیار از پرتو ان بزرگوار بگوش هوش علاء الدین محمد رسید بران سعادت رشک ورزید وطوعا وکرها خواجه را نزد خود طلبید وقدوم فیض لزوم او را موجب زیب وزینت وبزرگی ونام خود دانست در اعزاز واکرام او اهتمام تمام نموده وخواجه چنان میدید فضای دلاویز ایران بواسطه ترکتاز چنگیزیان از فتنه واشوب لبریز است ومع هذا انجماعت اسمعیلیه در اصل مذهب تشیع با او شریک بودند واسباب فراغت ومطالعه او را باجسن وجه مهیا می نمودند لاجرم مدتی بعذاب صحبت ایشان گرفتار بود تا زمانی ایلچیان یعنی هلاکو خان بقلاع اسمعیلیه نزدیک گردید وباخویشاوند علاء الدین محمد بصواب دید خواجه بملازمت هلاکو خان رسید وهلاکو از قدوم خواجه نهایت مسرور ودر تکریم وتعظیم او مراسم مبالغه تبقدیم رسانید وانتظام کلیات امور خود را باقتضای رای حکمت آرای او مفوض گردانید ودر کتاب حبیب السیر کیفیت افتادن خواجه بقلاع اسمعیلیه ورسیدن او از انجا بخدمت هلاکو خان بر این وجه مسطور است که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه روزی چند ولایت قهستان ساکن شد وحاکم ان خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف وکرم بروی روزگاران عالیمقدار کشاده انجناب در ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده وقصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد ابن علقمی را این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت قصیده ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین اغاز مکاتبت ومراسلات نهاده از این اندیشه نباید بود وان بزرگ را خورد نباید شمرد چون ان نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس نمود در وقتی که ناصر نزد علاء الدین محمد تعلیقه الموت یا میمون رود وقت انجناب را بهمراه برده وبا او سپرده بنابران علامه زمان چندگاهی بحسب ضرورت در میان ملاحده اوقات صرف نمود وچون اساس دولت ان طبقه بصدمه سپاه مغول درهم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بالموت پیوست وباصناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص مقربان انخصاص یافت وبعضی از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه بهمراه ناصر محبوسا نزد علاء الدین رسید ودر انجا محبوس شد درمیان حبس چند کتاب تصنیف کرده از انجمله کتاب تحریر مجسطی است ودران چند مسئله از مسائل هندسه وچون ایلخان مشهور بهلاکو خان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلاع اسمعیلیه شد وخواست ان بلاد را فتح کند پس پسر ملک علاء الدین بانثار محقق در پنهانی از قلعه بیرون رفت وبخدمت هلاکو خان رسید پس هلاکو کیفیت احوال را فهمیده ودانست که خواجه در انجا محبوس است ان قلعه را فتح کرده وخواجه را نهایت احترام کرده واو را بهمراه خود برداشته وامور کلیه بصوابدید رای او گذاشته

محقق طوسی را سوای فتح بغداد در نظر آمد زیرا که تعصب مستعصم در مذهب تسنن در نظر محقق ظاهر و هویدا بود
پس با هلاکو بغداد رفتند و بعد از محاصره و شدت آن خلیفه با قضاة بغداد و سادات بنی عباس و پسر
وی خود ابو بکر و احمد و غیرانها به بیرون دروازه وارد اردوی هلاکو خان شدند پس خواجه بنزد
سلطان رفت و گفت امر کن که ملا زمان و مصاحبان خلیفه را در جائی منزل داده و خلیفه و پسر
هایش را بگلبس بنجواه و بقتل یشان مبادرت کن پس چنین حکم جاری شد اول پسرهای خلیفه را بعد از
حضور بصلب و دوار او بقیتی ها مر شدند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه ایستاده و خواجه تحریص در قتل خلیفه
داشت بعضی از علمائی عامه که در اردوی کیوان شکوه هلاکو خان منزل داشتند و مصاحبت میکردند
به هلاکو معروض داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت در قتل او نیست
چرا که کشته شود زمین بلرزد و شگافته شود و لشکر تو را فرو برد و اسمان بر زمین افتد و عذابها نازل شود خواجه
فرمود اینجا ها از سخنهای اباطیل و اکاذیب هست چه فرزند پیغمبر را کشتند و اسمان بر زمین نیامد و عذاب
نازل نشد و این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب حقوق هست در قتل او عذابی نازل نخواهد شد پس بعض
علماء ائمه در مقام منع برآمدند و هلاکو خان را نیز خوفی در دل ظهور پیوست چون خواجه کار را بر ایشان وال
دید فرمود اکنون بیخواهی که خون او ریخته نشود پس امر کن که او را در بساط بپیچند و او را با دو باز و
با همان بساط انقدر بالند که در انجا کارش تمام شود و تا خون او ریخته نشود هلاکو خان را این سخن پسند آمد
و گفت که بساطی آوردند و او را در انجا بپیچیدن و انقدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلماء عامه بخشید
ازان پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسمت وصول موصول آمد -

در رصد بستن خواجه بامر هلاکو خان در مراغه

ازان پس سلطان که هلاکو خان باشد امر کرد در مراغه رصد به بندند پس خواجه آلات رصدیه را فراهم
آورده و از اعوان او بران رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذه خواجه بودند و هلاکو خان فرستاده
و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجمله ملا قطب شیرازی که شاگرد
محقق طوسی بود او هست صاحب اشراق و کلیات و فاضل حسن الخلق و میزد در جمیع فنون حکمت -

در ذکر کسانیکه با خواجه بودند در رصد

اما عجب از صاحب لولو هست که گفته که ملا قطب در صحبت خواجه مفید و یا مستفید بود و این سخن
از صاحب لولو بر خطا بین هست و ناشی از عدم تتبع و عدم خبرت بقوانین حکمت هست چه ملا قطب

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از انجمله مؤید الدین عروضی مشقی است
و او مستجر در هندسه بود و آلات رصد بود و در مراغه مبوث فیها در سال ششصد و چهار وفات کرد
و فخر الدین مراغی را از موصل آوردند و او طبیب حاذق و فاضل بود و نجم الدین کاتبی را از قزوین
آوردند و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اخلاطی را از تفلیس احضار کردند و او فاضل و
مهندس و متجر در علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی و او نیز مهندس و ریاضیه و فاضل در علوم
و اعمال رصد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزاء ریاضی و هندسه و علم رصد و کتاب
مصوّر بود و حرکات کواکب را ضبط کردند و خواجه در ان اثنا وفات نمود و این فضلا رحساب
بعضی از دقایق حساب بر انگاه میدانستند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذهٔ خواجه بود
با انجماعت مشارکت مینمود بلکه شریک غالب بود اگرچه جناب خواجه بواسطه انیکه ملا قطب شاگرد او بود
و بحبت استاد شاگردی نام او را با انجماعت در خطبهٔ کتاب زیج ذکر مینمود و نزد رسیدن اجل
موعود اصلاح بعضی از خللها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند
حواله نمود و انیعنی موجب کدورت ملا قطب شد با انیکه قدرت باصلاح انخلل داشته از روی طرح
و اعراض بان جماعت واگذاشت و زیج خواجه اگرچه نهایت دقت دران شده لیکن چون بانجام
نرسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعدیلات محل اعتماد جمیع منجمین است
و احکامش درین باب از همه زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین شهرستانی بود
و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسنی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانیست و او از شاگردان
بهمنیار است و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و اما مشایخ او در علم منقول ابو العباس
نوکریست و او از شاگردان بهمنیار پس خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ سدید فضل الله
راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد
دروئیشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب نهج البلاغه است و همچنین از جمله مشایخ منقول محقق ـ

سالم بن بدران مصری است و او در اجازه خواجه چنین نوشته قرء علی جمیع الجزء الثالث من
کتاب غنیته النزوع الی علم الاصول و الفروع من اوله الی آخره قرائة تفهیم و تبیین و تامل متخب
من غوامضه عالم یفنون جوامعه و اکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب و هو الکلام فی اصول الفقه
الامام الفاضل العالم الاکمل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة و الدین وجیه الاسلام و المسلمین سید الائمه

والافاضل مفخر العلماء والاکابر وافضل اهل خراسان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علامه وحسن الدفاع عن جوابه واذنت له فی روایته عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع عن الدین ابی المکارم بن حمزه بن علی بن زهره الحسینی قدس روحه ونور ضریحه وجمیع تصانیفه وتصانیفی ومسموعاتی واجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده وما لم اذکر اذا ثبت ذلک عنده وما تعلق ان ضنفه وهذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الی عفوه سالم بدران المازنی المصری کتبه ثامن عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر وستمائه حامدا لله ومصلیا علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین وسالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصریست وشهید در شرح لمعه در کتاب میراث قولی ازاین بزرگوار نقل نموده وشیخ ابوالحسن شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی در رساله سلافة البهیه در ترجمهٔ شیعه گفته که یافتم بخط بعضی از افاضل معتمدین که خواجه در فقه تلمذ کرد در نزد کمال الدین شیخ میثم در علم معقول در نزد خواجه تا اینجا کلام او بود وظاهر انکه چنین چیزی بوقوع نیافته باشد وعلامه حلی بعد از ورود محقق طوسی بحله دیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجه رفت ودر نزد او تلمذ نمود واز او اجازه گرفت وشرح بر منطق تجرید او نوشت شرحی بر تجرید او نوشت وملا علی قوشجی شارح جدید همینه میگفت که اگر شارح گردعرب خواجه که علامه حلی باشد شرح بر تجرید نمی نوشت هر آینه تجرید در بوته اجمال باقی میماند وچیزی از وفهمیده نمی شد وعلامه در اجازه اش برای اولاد زهره بعد از ذکر خواجه فرموده که این شیخ افضل اهل عصر بود ودر علوم عقلیه ذهنیه وبرای او مصنفات بسیار بوده ودر علوم حکمیه وشرعیه وبر مذهب امامیه بود واشرف کسانی بود که ما انها را مشاهده کردیم در اخلاق خدا نورانی کند ضریح او را قرائت کردم در خدمت او الهیات کتاب شفا ابی علی سینا را واز ان پس قرات کردم در نزد او تذکره که در علم هیئت است واز تصنیف او است پس اورا اجل مختوم دریافت خدا یتعالی او را مقدس کند تا اینجا کلام علامه بود وبسیار عجب که گفت انکه خواجه بر مذهب امامیه بود واین مانند انست که شهید اول گفته بود که قطب المحققین بتشکیک از امامیه بود او را وان بر شهید در این مقام بر علامه وارد است چه شان خواجه اجل واعظم واشرف واعرف ازان ست که در حق او کسی بگوید که او بر مذهب امامیه بود علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب منهاج الکرامه چنان وصفی خواجه را گفته که برای احدی کسی چنین وصف ننموده

ودر مرتبهٔ دیگر که خواجه به بغداد وارد شد ومرض الموت ان را طاری شد در باب تجهیز وتغسیل وتکفین

و تدفین خود بفضلا و مومنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران عرض کرد که مناسب اینکه خواجه را بمشهد امیرالمومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که مرا شرم می آید که در جوار فاضل الابرار حضرت امام همام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجائی دیگر هرچند افضل باشد نقل نمایند پس حسب وصیت در عتبه علیه کاظمیه علیه السلام دفن نمودند و قائمه ان آستان که قایم مقام نوحه مزار خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و تاریخ وفاتش را باین قسم نظم نمودند انصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل و یگانه که چو او مادر زمانه نزاد سال ششصد و هفتاد و دو بذو الحجه بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد و در جامع التواریخ خواجه مذکور است که بنا بر وصیت خواجه خواستند که در جوار مشهد مقدس اعلی کاظمیه علی مشرفها الثنا و التحیه مدفون سازند لاجرم در حوالی آن ارض مقدس محلی اختیار نموده اغاز کندن کردند بیکبار سردابه مرتب مزین بکاشی ظاهر شد چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباسی جهت بارگاه خود مرتب ساخته بود و او را نصیب نشد و بان سعادت مستعد نگردید و در جای دیگر ناصر را دفن کردند و چون خواجه پاسبانی ان درگاه عرش اشتباه ال عبا انگشت نما بود لهذا بموجب کلبهم باسط ذراعیه بالوصید دران مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مؤدات قبول امام او را انکه سرداب مذکور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی از سال پانصد و نود و هفت باتمام رسیده و در همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال هفت ماه بوده و تصانیف خواجه بدین وجه است —

در ذکر تصنیفات خواجه نصیرالدین

اگرچه تالیفات او در علوم حکمیه و کلامیه و فقهیه در مذهب شیعه امامیه بسیار است لیکن اندکی از انها مذکور میشود ازان جمله کتاب تجرید در علم کلام که مشتمل ان بوجازت و فصاحت و اشتمال بر ادله و اقوال در صفحه روزگار نا مجال نوشته نشده و بر او شروحی بسیار نموده اند مانند شرح قدیم از محمود اصفهانی و شوارق از ملا عبد الرزاق لاهیجی و شرح حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و شرح ملا علی قوشجی که انرا شرح جدید مینامند و سید شریف بر شرح قدیم حواشی نوشته و ملا جلال دوانی و میر صدر و ملا عبد الرزاق لاهیجی و خفری و اقا جمال و خلیفه سلطان و شیخ حسین تنکابنی و مرزا ابراهیم بن ملا صدری و غیرایشان بر او حواشی نوشته اند و مولف کتاب نیز بر تجرید شرح فارسی و کتاب تجرید منطق و کتاب اساس الاقتباس در منطق و شرح اشارات و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و تحریر

متوسطات و کتاب زیج ایلخانی و کتاب تذکره در هیئت و رساله معینیه در هیئت و رساله شکل قطع در معرفت تقویم و رساله اسطرلاب و کتاب جامع الحساب بالتخت والتراب و کتاب قواعد العقاید و شرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سوالات شیخ صدر الدین قونوی و رساله ردایرادات کاتبی بر دلیل حکمار در اثبات واجب و رساله در بحث امامت و ترجمه کتاب زبدة الحقایق عین القضاة همدانی و شرح مواضع مشکله ان بالتماس و تکلیف امیر ناصر الدین محتشم که از داعیان طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق ناصری باسم ناصر الدین مذکور و شرح کتاب ثمرة بطلیموس بالتماس خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و رساله در فقد مواریث و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق ماهیت علم و رساله فصول در کلام و رساله اوصاف الاشراف و از این رساله و بعضی از مواضع رساله فصول و شرح قصیده سلامان و ابسال که خاتمه کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد و انقطاع از خلق بوده چنانکه این شعر که از گوهر طبع ان بزرگوار است بران شاهد است

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من
در خاطر از تغیر ان هیچ ترس نیست
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا
غیر از شب مطالعه و روز درس نیست

و از جمله رسایل او رساله است که در عقاید نوشته و مجمل و مختصر و مفید است و قاضی نور الله در کتاب مجالس ان رساله را نقل نموده است و رساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار مستحسن است و در علم رمل چند رساله نهایت خوب میباشد یکی رساله خواجه و دیگر رساله سکاکی و دیگر رساله

احوال محمد خفری

محمد بن احمد خفری ملقب بشمس الدین این سه رساله از کتب معتبره فن رمل میباشند و خواجه را رساله دیگر نیز در رمل است و یکی از این دو رساله رمل در فارسی و دیگری عربیست و ایضا خواجه را رساله در جفر است و این فقیر مولف کتاب را نیز رساله در رمل و رساله در جفر و منظومه در رمل نام است بدانکه خواجه مسئله بداست و این در نهایت غرابت است و چون سخن از خفری گذشته است باکی نیست که مجملی از احوالات او ذکر شود اگرچه ظاهرا از حکماء علماء عامه است بدانکه خفری از تلامذه میر صدر الدین محمد شیرازی است معروف است که در زمانی شاه اسمعیل مردم را تکلیف بتعلم احکام شرعیه مینمودند و ایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی داماد خفری از در در آمد و اظهار تحسر کرده و گفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند ایا چه کار کنم خفری گفت که برا و لعن کن که دو سه عرب عالمی حلف بوده وچون شاه اسمعیل خفری را از کاشان باصفهان خواست و با او گفت که از مذهب بستن رجوع کن خفری گفت چون مذهب ایشان باشم و حال انیکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیم درس بخوانند میفهمد پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را لعن کن خفری لعن کرد پس از خدمت پادشاه مرخص شد و بکاشان آمد مردمان استقبال او شتافتند پس از ملاقات با و ایراد نمودند که رفتی در اصفهان محمد ول برگشتی خفری در جواب گفت که حیف نبود برای دو نفر عرب کون برهنه خود مثل من فاضلی ریخته شود و این حکایت را قاضی نور الله در کتاب مجالس و سید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه نوشته است و قاضی نور الله نوشته است که چون بحکم شاه طهماسب اول محقق ثانی بایران آمد و در مقام ترویج مذهب امامیه و ملائی بکاشان فرستاد و در کاشان احکام و فتوای از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانید و محقق ثانی اکثر ازان فتاوای را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید و پسندید و گفت که خفری در علم منقول راحل بود و این احکام را بالعقل گفته و این هم مؤید ان است که احکام شرعیه برطبق قواعد و احکام عقلیه است و کلما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس و تالیفات خفری رساله اثبات واجب و کتاب منتهی الادراک در علم هیئت و شرح مذکره مسمی بتکمله و رساله حل مالا یحل و حاشیه بر اوائل شرح تجرید تا اخر بحث وجود ذهنی و حاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشجی و حاشیه بر اوائل شرح حکمة العین مسماة بسواد العین و رساله در علم رمل —

در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقا ترجمه علامه حلی گذشت و معارضه میان علامه و قاضی بیضاوی اتفاق افتاده که در انجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر مینمایم پس میگوئیم که شیخ بهائی زید بهائیه در کتاب کشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است نقش ناصر الدین و کنیه اش ابو الخیر ابن محمد بن علی بیضاوی و بیضاء قریه ایست از اعمال شیراز و در فارس متولی قضاء قضاة بوده و زاهد و عابد و متورع در مذهب خود بود و اقا محمد هادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاده زیرا که چون قائل بخلاف بلا فصل علی نیست پس بیاضی از هدایت بر ناصیه او هویدا نیست بلکه سواد ظلمت و ضلالت بر جبین او پیداست و در زمانی داخل شهر تبریز شد پس بمجلس بعضی از فضلاء رفت که مجلس درس بود و در صف نعال بنشست چنانکه کسی او را نشناخت پس بمدرس اعتراضاتی وارد آورد و بدان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع باعتراضات او نمود

مدرس گفت که گوش بسخن تو نمی دهم مگر انیکه ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا
فهمیده قاضی گفت که ایرادات تو را بالفاظ تو نقل کنم یا بمعانی مدرس مبهوت شد و گفت بالفاظ
من اطاوه کن پس قاضی ان ایرادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند
وارد آورد پس باجوبه متنافیه اعتراضات مدرس را جواب گفت پس از ان خود بعد دا عتراضات او
اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برامده وزیر سلطان در ان
مجلس حاضر بود چون واقعه را مشاهده نمود از جائی برخاست و بیضاوی را بجائی خود نشانید و چون
از نام نسب او پرسید و او را شناخت نهایت شرایط واحترام بجای آورد پس قاضی قضاء
شیراز را طلب داشت و وزیر قضاء شیراز را باو برگذار نمود و با و تشریف و خلعت فاخره داد ـ

احوال وفات قاضی

وفاتش در سال ششصد و هشتاد و پنج بوده و در بلده تبریز با خلفای ثلث محشور شد و شیخ علی نوا ده
شهید ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته شت
که علامه در قواعد فرموده که استصحاب میکنند حالت سابقه بر ان طهارت و حدث را پس چون کتاب
قواعد شیوع یافت و نسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای همان مسئله
طهارت و حدث و شک در متقدم و متاخر را مطالعه نمود و بر همان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که
ای مولای ما جمال الدین خداوند تعالی ایام افاده ترا مستدام گرداند و نوا مام اصولیین می باشی
و در اصول مسئله مسلمه مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و در ین مسئله که تو فتوی داده
بانیکه شک در متاخر از طهارت و حدث استصحاب میکنند حالت سابقه بر انیکه طهارت و حدث را صحیح نیست
زیرا که ان حالت سابقه بر این طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت
بود یقیناً بحدث زائل شد و اگر حدث بود یقیناً بطهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست
پس چگونه استصحاب حالت سابقه مینمائی پس قاضی ان ایراد را نزد علامه فرستاد علامه جواب
طولانی نوشت و این مضمون را بمفصله و مبالغه الخلو برگردانید و حاصل کلامش انیکه بنده که گفته ام
استصحاب ای حکم بمثله یعنی مثل حالت سابقه حکم میکنند نه انیکه مراد استصحاب اصطلاحی باشد پس علامه
ان جواب را بشیراز نزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد بر ان مستحسن شمرد و قاضی را
تالیفات حسنه هست مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول
و از استادم اقا سید ابراهیم شنیدم که گفت شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طوالع

در علم کلام و براو نیز شروح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم بانوار التنزیل است و در غربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدده براو نوشته اند مانند عصام و شیخ زاده و سیوطی و عبد الحکیم و ملا میرزا جان و شیخ بهائی و غیرایشان و شیخ بهائی را نیز شرحی بر تفسیر قاضی است و این فقیر مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بهائی بهتر از دیگران نوشته ازان پس سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را در همین کتاب تفسیر مناقضاتی است که در کتاب مشکلات العلوم اظهار اذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا گفته است که فضل در اینجا معلق از عمل است و در سورهٔ ملک نقیض این گفته است ایضا در تفسیر سورهٔ هود تصریح کرده اینکه نزول توریة پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سورهٔ مؤمنین نقیض این را گفته ایضا در سورهٔ مریم در تفسیر آیهٔ بشریفه و کان رسولا نبیا گفته است که رسول لازم نبیت که صاحب شریعت باشد و در سورهٔ حج نقیض این را گفته است ایضا در تفسیر سورهٔ نحل گفته است که سلیمان متوجه شد بسوی حج بعد از اتمام بنا بیت المقدس و در تفسیر سورهٔ سبا نقیض این را گفته الحاصل اگر مناقضات و خبیطات و اغلاط قاضی را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابی خواهد شد۔

در احوال محقق سبزواری

صا محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواریست از فضلا رمحهٔ خدقه است و اجازه از اخوند ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی دارد و از تالیفات اوست کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن جز عبادات او جاهای دیگرش را نیافتم و ظاهر اینکه زیاده ازان ننوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقه دو سه کتابی از آخرش کم است بلکه تا باخر میراث نوشته کتابیست در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالبا کرده و در بعضے از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیست و بعضے بر شرح نوشته اند۔

در احوال ملا محمد سراب

صب محمد بن عبد الفتاح تنکابنی از اهل بلد مولف کتاب و از اهل قریه ایست مسماة بسراب که در سابق اوقات ابادانی بوده و اکنون خراب و در جوار خورده ییلاق تنکابن واقع است و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه سنه مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و اسمش در کتب علیه و کتب اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله ایست در امامت و رساله ایست در احکام و مسائل اجماع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد۔

در احوال محمد صادق

شیخ محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن اصفهان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است
ولد علامه مجلسی اجازه دارد و حواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است ـ

صدر علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور بابن بابویه پدر صدوق است و از اعاظم
محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که ثالث
سفراء و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینیه استفسار فرموده و بعد از آن کتابتی نوشته
بعلی بن جعفر بن اسود داده با و فرستاد و در آن کتابت التماس نموده بود که کتاب او را
که در آن التماس دعا از فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر برساند و او هم رسانید بعد از
سه روز جواب در آمد که ما دعا کردیم بآن زودی است که روزی شوی دو پسر خیر پس خداوند او را
دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعای
صاحب الامر بعلی آمده ام و بدان مفاخرت میکرد و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری نیز میکرد
با و آمد و در آنجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در آنجا دعا کرد که خداوند با و اولاد کرامت
کند که از صلحا باشند و بعضی گفته اند که او اینها را از عسکری خواهش نموده بود و شاید هم اتفاق
افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و بست و نه اتفاق افتاده و عدوان یرحمه الله
میباشد و در آن حال محمد علی بن محمد سمری که نایب چهارم آنحضرت بود او نیز وفات نموده و کلینی نیز در آن
سال وفات کرده و از آن سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و بست و شش گفته اند
و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس بناگاه
بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از حاضرین گفتند که او زنده است علی بن
محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تاریخ نمودند پس از مدتی قوافل از قم ببغداد آمده
گفتند که ابن بابویه در همان روز وفات کرده و آن سال را سنه تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء
و استادگان زمین میباشند و در آن سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که آن را تناثر نجوم
از آن نامیدند برای اینکه دیدند که تیرهای شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس امر را تعبیر بموت
علماء کردند و همچنین هم اتفاق افتاد و مدفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بر آن بنا نهاده
اند و تصنیفات او کتاب توحید و کتاب وضوء و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصره
و حیرت کتاب اعتقادات و کتاب الاخوان کتاب النساء و الولدان کتاب الشرایع کتاب التفسیر
کتاب النکاح کتاب مناسک الحج کتاب فرب الاسناد کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب المواریث

کتاب الوصایا

کتاب المعراج و رسالہ الی والدہ ۔

در احوال محمد بن علی

صمہ محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویہ قمی خراسانی رازی ملقب بصدوق و گاہی تعبیر
ازاو و والداو بصدوقین مینمایند کنیت اش ابوجعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفتہ کہ او
شیخ ما و فقیہ و وجہ شیعہ ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاہ و پنج در عنفوان جوانی
ببغداد آمد و شیوخ طائفہ از او استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فہرست گفتہ
کہ ابوجعفر بن بابویہ شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناقد اخبار بود و در میان
علماء قم مانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نشدہ و قریب بسیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و
ہشتاد و یک در بلدہ ری وفات یافت و از او و روایت داشتہ اند و احازہ داشتہ اند مفید و والد نجاشی
و ابن عضایری و او از ارباب کتب اربعہ ست کہ بر انہا است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث
و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکہ بخواب دید کہ باو امر فرمود کہ کتابے در غیبت تصنیف
کردہ و عمر معمرین را در انجا نوشتہ پس ان کتاب را نوشت و باکمال الدین و اتمام النعمہ نام نہادہ ۔

در تالیفات شیخ صدوق

و انچہ از کتب در کتاب رجال نجاشی ذکر شدہ بدین تفصیل ست کتاب دعائم الاسلام در معرفت حلال
و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوۃ ۴ کتاب اثبات الوصیۃ لعلی ۵ کتاب اثبات خلافت ۶
کتاب اثبات النص علیہ ۷ کتاب اثبات النص علی الائمہ ۸ کتاب المعرفۃ فی فضل النبی و امیر المؤمنین
و الحسن و الحسین علیہ السلام ۹ کتاب مدینۃ العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقہ ۱۱ کتاب العرض علی المجالس ۱۲
کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶
کتاب الاوّل و الاخر ۱۷ کتاب المناہی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب رسالۃ
الاوّلہ فی الغیبۃ ۲۱ کتاب الرسالۃ الثانیۃ ۲۲ کتاب رسالۃ الثالثۃ ۲۳ کتاب الرسالۃ فی ارکان
الاسلام ۲۴ کتاب الماء ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب التیمم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹
کتاب الاغسال ۳۰ کتاب الحیض و النفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فضائل الصلوۃ ۳۳
کتاب فرایض الصلوۃ ۳۴ کتاب فضل المسجد ۳۵ کتاب مواقیت الصلوۃ ۳۶ کتاب قضاء الصلوۃ
۳۷ کتاب الجمعۃ و الجماعۃ ۳۸ کتاب السہو ۳۹ کتاب الصلوۃ سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوۃ
۴۱ کتاب الزکوۃ ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الجوار ۴۴ کتاب البر و الصلۃ ۴۵ کتاب فضل المعروف

کتاب فضل الصدقہ ۴۷ کتاب فضل الصوم ۴۸ کتاب الفطر ۴۹ کتاب الاعتکاف ۵۰ کتاب جامع الحج
۵۱ کتاب جامع علل الحج ۵۲ کتاب جامع تفسیر المنزل فی الحج ۵۳ کتاب جامع حج الانبیا ۵۴
کتاب جامع حج الائمہ ۵۵ کتاب جامع فضل الکعبہ والحرم ۵۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۵۷
کتاب جامع فرض الحج والعمرہ ۵۸ کتاب جامع نفقہ الحج ۵۹ کتاب الموقف ۶۰ کتاب القربان ۶۱
کتاب مدینہ وزیارت قبر النبی والائمہ ۶۲ کتاب جامع نوادر الحج ۶۳ کتاب زیارات قبور الائمہ ۶۴
کتاب النکاح ۶۵ کتاب الوصایا یکتاب الوقف ۶۶ کتاب الصدقہ ۶۷ والنحل والھبہ ۶۸
کتاب السکنی والعمری ۶۹ کتاب الحدود ۷۰ کتاب الدیات ۷۱ کتاب المعایش والمکاسب
۷۲ کتاب التجارت ۷۳ کتاب العتق والتدبیر والمکاتبہ ۷۴ کتاب القضاء والاحکام ۷۵
کتاب الاقرار والسلام ۷۶ کتاب صفات الشیعہ ۷۷ کتاب اللعان ۷۸ کتاب الاستسقاء ۷۹
کتاب زیارت موسی ومحمد ۸۰ کتاب جامع الزیارات الرضا ۸۱ کتاب تحریم الفقاع ۸۲
کتاب المتعہ ۸۳ کتاب الرجعہ ۸۴ کتاب الشعرء ۸۵ کتاب معانی الاخبار ۸۶ کتاب
السلطان ۸۷ کتاب معارفۃ الاخوان ۸۸ کتاب فضائل جعفر الطیار ۸۹ کتاب فضائل العلوم
۹۰ کتاب الملاہی ۹۱ کتاب السنۃ ۹۲ کتاب نسب عبد المطلب وعبد اللہ وابی طالب ۹۳
کتاب فی زید بن علی ۹۴ کتاب الفوائد ۹۵ کتاب الابانہ ۹۶ کتاب الھدایہ ۹۷ کتاب الصیانہ
۹۸ کتاب التواریخ ۹۹ کتاب علامات آخر الزمان ۱۰۰ کتاب فضل الحسن والحسین ۱۰۱ کتاب رسالہ
فی شھر رمضان جواب رسالہ ورویت فی شھر رمضان ۱۰۲ کتاب مصابیح المصباح الاول ذکر من
روی عن النبی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن النبی من النساء المصباح الثالث
ذکر من روی عن امیر المومنین المصباح الرابع ذکر من روی فاطمۃ المصباح الخامس ذکر من روی عن
ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبد اللہ الحسین بن علی المصباح
السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن
علی المصباح التاسع عن آبے ذکر من روی عبد اللہ الصادق علیہ السلام المصباح العاشر
ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیہ السلام
المصباح الثانی عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی المصباح الثالث عشر ذکر من روی
عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح
الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیہم التوقیعات ۱۰۳ کتاب المواعظ ۱۰۵ کتاب الرجال

الرجال المختارین من اصحاب النبی ۱۰۶ کتاب الزہد ۱۰۷ کتاب زہد النبی ۱۰۸ کتاب زہد امیر المومنین ۱۰۹ کتاب زہد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسین ۱۱۱ کتاب زہد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زہد ابی جعفر ۱۱۳ کتاب زہد الصادق ۱۱۴ کتاب زہد ابراہیم ۱۱۵ کتاب زہد الرضا ۱۱۶ کتاب زہد ابی جعفر الثانی ۱۱۷ کتاب زہد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۹ کتاب زہد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۲۰ کتاب وصاف النبی ۱۲۱ کتاب دلائل الائمہ ومعجزاتہم ۱۲۲ کتاب الروضہ ۱۲۳ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۴ کتاب المحافل ۱۲۵ کتاب امتحان المجالس ۱۲۶ کتاب حدیث غریب النبی وامیر المومنین ۱۲۷ کتاب الحضار ۱۲۸ کتاب مختصر تفسیر القرآن ۱۲۹ کتاب جناب سلمان وزہد وفضائل ۱۳۰ کتاب ابی ذر وفضائلہ ۱۳۱ کتاب التقیہ ۱۳۲ کتاب غذاء العقل بالبقل ۱۳۳ کتاب نوادر الطب ۱۳۴ کتاب جوابات المسائل الواردۃ علیہ من واسط ۱۳۵ کتاب الطرائف ۱۳۶ کتاب جوابات المسائل الواردہ من قزوین ۱۳۷ کتاب جوابات المسائل الواردۃ علیہ من البصرہ ۱۳۸ کتاب جوابات المسائل من الکوفہ ۱۳۹ کتاب جوابات المسائل وردت علیہ من السمائین فی الطلاق کتاب العلل غیر منثوب ۱۴۰ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث وعن کل واحد منہم حدیث ذکرا ۱۴۱ ذکر المجلس الذی جرنی لہ بین یدی رکن الدولہ ۱۴۲ ذکر مجلس آخر ۱۴۳ مجلس ثالث ۱۴۴ ذکر مجلس رابع ۱۴۵ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۶ ذکر الخذاء والخف ۱۴۷ کتاب تخاتم ۱۴۸ کتاب علل الوضوء ۱۴۹ کتاب الشوری ۱۵۰ کتاب کتاب اللباس ۱۵۱ کتاب مسائل ۱۵۲ کتاب الخطاب ۱۵۳ کتاب فضل العلم ۱۵۴ کتاب الموالات ۱۵۵ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۶ کتاب مسائل الصلوۃ ۱۵۷ کتاب مسائل الزکوۃ ۱۵۸ کتاب مسائل الخمس ۱۵۹ کتاب مسائل الوصایا ۱۶۰ کتاب مسائل المواریث ۱۶۱ کتاب مسائل الوقف ۱۶۲ کتاب مسائل النکاح کہ سیزدہ کتاب ہست ۱۶۳ کتاب مسائل الحج ۱۶۴ کتاب مسائل العقیقہ ۱۶۵ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۶ کتاب مسائل الطلاق ۱۶۷ کتاب مسائل الدیات ۱۶۸ کتاب مسائل الحدود ۱۶۹ کتاب ابطال الغلو والتقصیر ۱۷۰ کتاب سر المکتوم الی الوقت المعلوم ۱۷۱ کتاب المختارین ابی عبیدہ ۱۷۲ کتاب الناسخ والمنسوخ ۱۷۳ کتاب مسئلہ نیشاپور ۱۷۴ کتاب رسالۃ الی ابی محمد الفارسی فی شہر رمضان ۱۷۵ کتاب الرسالۃ الثانیہ الی اہل البغداد فی معنی شہر رمضان ۱۷۶ کتاب ابطال الاخبار واثبات النقص ۱۷۷ کتاب المعرفۃ بالرجال الرتبی ۱۷۸ کتاب مولد امیر المومنین ۱۷۹ کتاب مصباح المصلی ۱۸۰ کتاب مولد فاطمہ ۱۸۱ کتاب الجمل ۱۸۲ کتاب تفسیر القرآن ۱۸۳ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۴ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الحسنی ۱۸۵ کتاب تفسیر

قصیده فی اهل بیت ۱۸۶ کتاب مدینة العلم ۱۸۷ کتاب الامالی ۱۸۸ کتاب الاعتقادات ۱۸۹
کتاب من لایحضر الفقیه که از کتب اربعه ست واین کتاب چار مجلد وششصد وشصت بابست مجلد اول
مشتمل ست برهشتاد وهفت باب ودوم بر دویست وبست وهشت باب وسوم مشتمل ست برهفتاد
وهشت باب وچهارم مشتمل ست برصد وهفتاد وسه باب پس جمیع انچه در مجلد ست از اخبار هزار وششصد و
هیجده حدیث ست وجمیع انچه در مجلد دوم ست هزار وششصد وهفتاد حدیث ست وجمیع انچه در
مجلد سوم ست محسور ست هزار وسیصد وپنج حدیث وجمیع انچه در مجلد رابع ست محسور ست برپنصد و
سه حدیث وجمیع مسانید اول هفتصد وهفتاد وهفت حدیث ست ومراسیل ان پانصد وهفتاد
وسه حدیث ست ومسانید جلد سوم هزار ودویست ونود وپنج حدیث ست ومراسیل ان پانصد
وده حدیث ست ومسانید مجلد چهارم هفتصد وهفتاد وهفت حدیث ست ومراسیل ان دوهزار وچهارصد حدیث ست

در فتاوای غریبهٔ صدوق

واز جمله غرایب فتاوای صدوق انیکه اگر کسی عمامه دارد جائز نیست که بدون تحت الحنک نماز کند
وایضا اول وقت مغرب را فرض دانسته واین مذهب شیخ طوسیست در کتاب مبسوط وایضا
صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته وترک ان نماز را باطل میداند وابن ابی عقیل قنوت
را در نماز جهریه واجب میداند واز جملهٔ فتاوای او انیکه صلواة را جز در تشهد نمی داند ودر کتاب من لایحضره
الفقیه دعای تشهد وصورت انرا بدون صلواة نوشته وایضا سهو را برپیغمبر وامام جایز میدارد وانرا
انساء الرحمن نام نهاده وسید نعمة الله جزایری رانیز همین مذهب ست وصدوق گفته ست که استادم
محمد بن الحسین بن الولید نیز همین مذهب داشته اگر عمرم وفا کند رساله در این مسئله خواهم نوشت
وشیخ بهائی در نیقام نوشته ست که حمد خدایرا که عمر او را قطع کرد واو را توفیق ان نداد که چند کتابی
نویسد وشیخ احمد الحسائی در این مسئله گفته که صدوق در این مسئله کذوب ست ووفات ان بزرگوار
در سال سیصد وهشتاد ویک بوده وبحروف تهجی لفظ شفا شده وانجناب در وی مدفون ست
وقریب بچهل سال ست که ان قبر را خواستند که تعمیر نمایند منجر به نبش شد پس دیدند که ان جسد بحال خود
باقیست ونپوسیده وبنوک ناخن صابع او رنگ حنا باقی بوده وفرق سر بارکش قلیلی بجهة خرابی قبر خرد
شده بود وبران قبه بنا گذاشتند وشیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نموده واز او اجازه دارد
وصدوق اجازه دارد از پدرش واز کلینی بواسطه محمد بن علی بن ماجیلویه ومحمد بن محمد بن
عصام کلینی وعلی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق —

صفحه ۱۸۷

صو محمد بن یعقوب الکلینی ملقب بلقب ثقة الاسلام و مکنی به ابو جعفر است و کلین بضم کاف و فتح لام است چنانکه علامه و شیخ الطائفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفا عن سلف بدین وجه مسموع گشته و بالفعل نیز در السنه اهالی ان ولایت رَی و توابع ان بدین وجه قرائت میشود و ان از توابع و دهات رَی و صاحب قاموس گفته بفتح کاف و کسر لام و او را بمیزان امین دانسته است و این از جمله اغلاط قاموس است و انجناب اول محمد بن ثلث اوایل است که کتاب کافی که قریب بهشت هزار بیت است در مدت بیست سال نوشته است و از ابن الاثیر در جامع الاصول محلی است که از خواص شیعه انیکه در سر هر سال صد هجری مجددی برای مذهب ایشان است و در راس مائة ثانیه امام رضا و در سر مائة ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در سر مائة رابعه سید مرتضی بود و او اول کسی است که اخبار را مبوب کرده و کتابش از کتب اربعه و او چنانچه از کتب رجال مستفاد میشود او ثق ناس است در حدیث و اثبت و اضبط است —

در تعداد اخبار کتاب کافی

و عدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار صد و نود و نه حدیث است و صحیح ان باصطلاح متاخرین پنجهزار و هفتاد و دو حدیث است و حسان صد و چهل و چهار حدیث موثقات هزار صد و شانزده حدیث است و نوی سیصد و دو حدیث است و ضعاف نه هزار چهار صد و هشتاد و پنج حدیث است و در سال سیصد و بیست و نه یا بیست و هشت که سنه تناثر نجوم ارض است انجناب وفات یافت و وفاتش در بغداد باتفاق افتاد و در مقبره اش در باب الکوفه مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی که ملقب بابو قیراط است بر او نماز گذارد و سید هاشم بحرانی متقدم در کتاب روضة العارفین گفته که بعضی از ثقات از علماء معاصرین گفته اند که بعضی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید و سوال کرد که این قبر کیست گفتند که ان بعضی از شیعه است پس امر کرد که او را خراب کردند قبر را شکافتند دیدند کفان بزرگوار با کفن باقی و نه پوسیده و با او طفل کوچکی با کفنش مدفون است پس امر کرد تا انیکه او را دفن کردند و بران قبه بنا کردند و الی الان قبر معروف و مزار و مشهد است تا اینجا کلام سید هاشم بوده و بعضی از مشایخ که گویا سید نعمة الله جزائری باشد گفته است که سبب حفران قبر مطهران بود که بعضی از حکام بغداد دیدند که مردم بزیارت ائمه مدفون می باشند پس تعصب و عداوت اهل بیت او را واداشت که قبر حضرت موسی بن جعفر را خبر کند و گفت که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الان در قبر موجود است والا مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی بان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

انشان که از اقطاب ایشان ست مدفونست و اعتقاد ایشان انست که قبر علمار ایشان نیز محفوظ و بدین
ایشان هم تغیر نمیشود پس قبر این عالم را که محمد بن یعقوب کلینی ست بشگافید پس ان قبر را شگافتند پس دیدند
که محمد بن یعقوب کلینی بهمان هیئت خود مدفون ست و هیچ تغیر در او راه نیافته پس امر کرد که بر قبرش قبه عظیمی
و بنائی بنا کردند و انجا مزار مشهور شد و برای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده از انجمله کتاب کافیست
که مانند شمس در رابعه النهار ست و کتاب رسائل الائمه و کتاب رد بر فرامطه و کتاب تعبیر رویا و کتاب
رجال و کتاب انچه گفته شده در ائمه از شعر —

در احوال شیخ مفید

صدر محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام الحارثی ملقب بمفید شیخ و فاضل عمید و متکلم وحید و مناظر
و مجادل فرید انکه سه توقیع در سه سال از ناحیه مقدسه بر انشی عز صدور یافت و در عنوان انحضرت
نوشته بود که فلاح الاعز السید الشیخ المفید و اصل شیخ از عکبر ست و از فتاوای شیخ انیکه در اوائل
شرعیه امر موسع ندار یم گویند که از یکی دهات کسی بخدمت شیخ رسید و سوال کرد که زنی حامله
فوت کرده و حملش زنده ست ایا باید شکم ضعیفه را شگافت و طفل را بیرون آورد یا انیکه بان حمل او را
دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید ان مرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر
می تازد و می آید چون نزدیک رسید گفت امیر شیخ مفید فرموده ست که شکم ان ضعیفه را شق کنید
و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید امر و چنین کرد و بعد از چندی اجرا را برای شیخ نقل کردند
شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم و معلوم ست که انکس حضرت صاحب الزمان بود الحال که در احکام
شرعیه خبط و خطا نمیائیم همان بهتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه بربست و بیرون نیامد ناگاه از
حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون امد بسوی شیخ که بر شماست انیکه فتوی بگوئید و بر ماست انیکه دانست
شمار ا واگذاریم که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر بمسند فتوا نشست و باید دانست که توقیع در ایام
غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابس گفت که اجماع
علمار امامیه ست که برای شیخ مفید توقیعات از امام زمان امد بخط مبارک ان حضرت و از جمله فتاوای
غریبه شیخ مفید سلام نماز را مستحب می داند و این قول موافق ست با مذهب شیخ طوسی در غیر مبسوط و ابن
براج و ابن ادریس و علامه در سوای منتهی و مشهور و منصور انیکه واجب و جزء نماز ست و شهید اول
در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جزء ندانسته بلکه خارج از نماز می داند و ایضا از فتوای غریبه
شیخ مفید انیکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده و ما تضعیف این فتوی را در کتاب بیان الصواب

در بحث واجب موسع باستیفار بیان نمودیم وجواب استصحاب علامه را در مجلد افعال از کتاب بدایع الکلام در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم ـ

در کرامت شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی

بدانکه شیخ اسد الله کاظمینی نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید که از جمله کرامتش ورود توقیعات مهدویه است و کرامت دیگر در حکایت ان زن که مرد و طفل در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی و سید رضی و والده ایشان با شیخ مفید در ان کرامت شریک می باشند و ان انست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته و صدیقه کبری حضرت فاطمه زهراء دست حسنین را گرفته و به نزد شیخ مفید آمد و فرمود یا شیخ علمهما الفقه پس شیخ بیدار شد و در حیرت افتاد که این چه خواب است و مراد حد انیکه امام را تعلیم نمایم و خواب دیدن ائمه و معصومین خواب شیطانی نیست پس صباح انشب را بهمان مسجد که در خواب دیده رفته و در انجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی و سید رضی و دو کنیزکان دو آوا گرفته و دست سید مرتضی و سید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد و گفت که یا شیخ علمهما الفقه شیخ تعبیر ان خواب را فهمیده و در احترام سید مرتضی و سید رضی کمال مبالغه داشته

در توقیع شیخ مفید و سید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با و شریک است اینکه روزی سید مرتضی گفت که زین ابزار بالای اسبش بگذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد بفرمای تا زین را بشویند سید مرتضی گفت که شما یک شاهد بیشتر نمیتوانید و قول شما مسموع نیست پس بعد از محاله قرار دادند که طرفین مطلب نوشته و بر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند و صباح انروز ان مکتوب را دیدند که حضرت امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولدی و الشیخ معتمدی و بعضی از علما گفته اند که شیخ مفید و سید شفاها از حضرت شنیدند و سید مرتضی در کتاب مجالس نوشته و در ان مناظرات استادش شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است و مجلسی نیز در مجلد احتجاجات کتاب بحار الانوار را احتجاجات ان بزرگوار را جمع کرده و شیخ طبرسی نیز بعضی احتجاجات او را مذکور داشته ـ

تاریخ وفات و ولادت شیخ مفید

وفات ان بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهارصد و سیزده بوده است و ولادتش در روز یازدهم از ذی القعده از سال سیصد و سی و سه و بعضی سیصد و سی و شش گفته اند و در ان روز

که وفات کرد هشتاد هزار نفر از شیعه مخالفین جمع شدند بخوی که میدان اشنان بغداد بر او تنگ شد و بر او نماز کرد سید مرتضی و در خانه اش مدفون شد تا چند سال پس از آن او را نقل کردند بمقابر قریش و در نزد پای حضرت جواد بجانب قبر شیخ و ابو العباس جعفر بن قولویه مدفون ساختند

در بیان نسب شیخ مفید علیه الرحمة

و نسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن جبیر بن وهب بن هلال بن اوس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث بن مالک بن ربیعه بن کعب بن حارث بن کعب بن علة بن هارون بن مالک بن داود بن زید بن یشجب عریب بن وقید بن کهلان بن سنان بن یشجب بن یعرب قحطان و شیخ را اختلاف جزئی است و در کتاب مجالس المومنین و غیران مذکور است که این ابیات بخط صاحب الامر بر سر قبر شیخ مفید نوشته و برا و مرثیه فرموده لا صوت الناعی نفقدک انه یوم علی آل الرسول عظیم ان کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعلم و التوحید فیک مقیم و القائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من الدروس علوم و استجادی در این نسبت چه ان حضرت بدان خود توقیعات بشیخ نوشته البته در موت انجناب مهموم و مرثیه فرموده و اما تالیفات انجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذه اوست نوشته است انیست و ان قریب بد و بیست تالیف است برخی از انها مذکور میشود -

در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرساله المقنعه و ان متن تهذیب شیخ طوسیست ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳ کتاب الایضاح فی الامامة ۴ کتاب الافصاح فی الامام ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیوب و المحاسن ۷ کتاب الرد علی الحاظ و القائنیة ۸ کتاب نقض المردانیه ۹ کتاب نقض فضیلة المعلی ۱۰ کتاب المسائل الصاغانیه ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیه فی ابطال توبة الخاطیة ۱۳ کتاب النقض علی علی ابن عباد فی الامامیه ۱۴ کتاب النقض علی علی بن عیسی الرمانی ۱۵ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۶ کتاب فی المتعه ۱۷ کتاب فی الموجز فیها ۱۸ کتاب مختصر المتعه ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشرة فی الغیبة ۲۲ کتاب مختصر فی الغیبة ۲۳ کتاب مسئلة فی الغسل علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئلة فی نکاح الکتابیات ۲۵ کتاب جمل الفرائض ۲۶ کتاب مسئلة فی الارادة ۲۷ کتاب مسئلة فی اصلح ۲۸ کتاب اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضح فی الوعید ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف السرائر ۳۲

کتاب الجمل

کتاب الجمل ۳۳ کتاب المح البرهان ۴۳ کتاب مصابیح النور ۵۳ کتاب الاشراف ۶۳ کتاب
الفرایض الشرعیه ۷۳ کتاب النکت فی مقدمات الاصول ۸۳ کتاب ایمان ابی طالب ۹۳ کتاب
مسائل اهل الخلاف ۴۰ کتاب احکام النسا ۴۱ کتاب عدد الصلوه و الصوم ۴۲ کتاب الرساله
الی اهل التقلید ۴۳ کتاب التمهید ۴۴ کتاب الانتصار ۴۵ کتاب الکلام فی الانسان ۴۶
کتاب الکلام فی وجوه اعجاز القران ۴۷ کتاب الکلام فی المعدوم ۴۸ کتاب الرساله الحلویه
۴۹ کتاب اوایل المقالات ۵۰ کتاب بیان وجوه الاحکام ۵۱ کتاب المزار الصغیر ۵۲ کتاب
الاعلام ۵۳ کتاب جوابات المسائل فی اختلاف الاخبار ۵۴ کتاب عریض فی الکلام ۵۵
رساله التجنیدی الی اهل المصر ۵۶ کتاب النصره فی فضل القران ۵۷ کتاب جوابات اهل الدینور
۵۸ کتاب جوابات ابی جعفر القمی ۵۹ کتاب جوابات علی بن نصر الغندجانی ۶۰ کتاب جوابات
الامیر ابی عبد الله ۶۱ کتاب جوابات الفارقین فی الغیبه ۶۲ کتاب نقض الخمس عشره مسئله علی الطلحی
۶۳ کتاب نقض الامامه علی جعفر بن حرب ۶۴ کتاب جوابات ابن نباته ۶۵ کتاب جوابات الفیلسوف
فی الاتحاد ۶۶ کتاب جوابات ابی الحسن سیط العاقولی ابن ذکریا فی اعجاز القران ۶۷ کتاب جوابات
ابی اللیث الاذانی فی الکلام علی البجانی فی المعدوم ۶۸ کتاب جوابات النصر بن بشیر فی الصیام
۶۹ کتاب نقض علی الواسطی ۷۰ کتاب الاقناع فی وجوب الدعوت ۷۱ کتاب المزورین عن
معانی الاخبار ۷۲ کتاب جوابات ابی الحسن النیشابوری ۷۳ کتاب البیان فی تالیف القرآن
۷۴ کتاب جوابات البرقعی فی فروع الفقه ۷۵ کتاب الرد علی بن کلاب فی الصفات ۷۶
کتاب النقض علی الطلحی فی الغیبه ۷۷ کتاب فی امامه امیر المومنین من القرآن ۷۸ کتاب فی
تاویل قوله فاسئلوا اهل الذکر ۷۹ کتاب مسئله الموضحه عن نکاح امیر المومنین ۸۰ کتاب الرساله
المقنعه فی وفاق البغدادیین من المعتزله لما روی عن الائمه ۸۱ کتاب جوابات مقاتل بن عبد
الرحمن مما استخرجه من کتب الجاحظ ۸۲ کتاب جوابات بنی عرقل ۸۳ المسئله علی الزیدیه ۸۴
المجالس المحفوظه فی فنون الکلام ۸۵ کتاب الامالی المتفرقات ۸۶ کتاب نقض کتاب الاصم فی
الامامه ۸۷ کتاب جوابات مسائل اللطیف من الکلام ۸۸ کتاب الرد علی الخالدی فی الامامه
۸۹ کتاب الاستبصار فیما جمعته الشافعی ۹۰ کتاب الکلام فی الخبر المختلف بغیر اثر ۹۱ کتاب الرد
علی النقی فی الشوری ۹۲ کتاب اقسام المولی فی الاسان ۹۳ کتاب جوابات ابی الحسن الجنبی
۹۴ کتاب مسائل الزیدیه ۹۵ کتاب المسائل فی اقضی الصحابه ۹۶ کتاب مسئله فی تحریم ذبایح اهل الکتاب

کتاب مسئلہ فی البلوغ ۹۸ کتاب مسئلہ فی العین ۹۹ کتاب الزاہرات فی المعجزات ۱۰۰ کتاب جوابات ابی جعفر محمد بن الحسن الطیبی ۱۰۱ کتاب النقض علی علام الجرانی فی الامامۃ ۱۰۲ کتاب النقض علی النعیمی فی الامامۃ ۱۰۳ کتاب مسئلہ فی النص الجلی ۱۰۴ کتاب الکلام فی حدوث القرآن ۱۰۵ کتاب جوابات الشریفین فی فروع الدین ۱۰۶ کتاب مقابیس الانوار فی الرد علی اہل الاخبار ۱۰۷ الرد علی الکرابیسی فی الامامۃ ۱۰۸ کتاب الکامل فی الدین ۱۰۹ کتاب الافتخار فی الرد علی العینی فی الحکایات والمحکی ۱۱۰ کتاب الرد علی الجبائی فی التفسیر ۱۱۱ کتاب الجوابات فی خروج المہدی ۱۱۲ کتاب الرد علی اصحاب الجلاح ۱۱۳ کتاب التاریخ الشرعیۃ ۱۱۴ کتاب تفضیل الائمہ علی الملائکہ ۱۱۵ کتاب مسئلہ الحنبلیۃ ۱۱۶ کتاب قضیۃ العقل علی الافعال ۱۱۷ مسئلہ محمد بن خضر الفارسی ۱۱۸ کتاب جوابات اہل طبرستان ۱۱۹ کتاب الرد علی الشعبی ۱۲۰ کتاب جوابات اہل الموصل فی العدد والرویہ ۱۲۱ کتاب مسئلہ فی تخصیص الایام ۱۲۲ کتاب مسئلہ فی قول النبی اصحابی کالنجوم ۱۲۳ کتاب مسئلہ فیما رویتہ العامۃ ۱۲۴ کتاب مسئلہ فی القیاس مختصر ۱۲۵ کتاب مسئلۃ الموضحۃ عن تزویج عثمان ۱۲۶ کتاب الرد علی ابن عون فی المخلوق ۱۲۷ کتاب مسئلۃ ابی مخلف فیکم الثقلین ۱۲۸ کتاب مسئلہ فی خبر ماریہ ۱۲۹ کتاب فی قولہ انت منی بمنزلۃ ھرون من موسی ۱۳۰ کتاب جوابات ابن ابی الحامی ۱۳۱ کتاب فی الغیبۃ ۱۳۲ کتاب فی تفضیل امیر المومنین علی علیہ السلام علی سائر الصحابہ ۱۳۳ کتاب مسئلہ فی قولہ المطلقات ۱۳۴ کتاب جوابات المافروخی ۱۳۵ کتاب جوابات ابن واقدی النسنی ۱۳۶ کتاب الرد علی ابن الرشید فی الامامۃ ۱۳۷ کتاب الرد علی ابن الاخشد فی الامامۃ ۱۳۸ کتاب مسئلہ فی الاجماع ۱۳۹ کتاب مسئلہ فی میراث النبی ۱۴۰ کتاب الاجوبہ عن المسائل خوارزمیہ ۱۴۱ کتاب الرسالہ الی الامیر ابی عبداللہ وابی طاہر بن ناصر الدولہ فی مجلس حربی فی الامامۃ ۱۴۲ کتاب مسئلہ فی معرفۃ النبی بالکتابۃ ۱۴۳ فی وجوب الجنۃ لمن انتسب الی النبی بالولادۃ ۱۴۴ کتاب الکلام فی دلائل القرآن ۱۴۵ جواب الکرمانی فی فضیلۃ النبی علی سائر الانبیا ۱۴۶ کتاب العہد فی الامامۃ ۱۴۷ مسئلہ فی انشقاق القمر وتکلیم الذراع ۱۴۸ کتاب مسئلہ فی المعراج ۱۴۹ مسئلہ فی رجوع الشمس ۱۵۰ المسئلۃ المقنعۃ فی امامۃ امیر المومنین ۱۵۱ کتاب الرسالۃ الکافیہ فی الفقہ ۱۵۲ المسائل الجرجانیہ ۱۵۳ المسائل العزیہ ۱۵۴ کتاب النصرۃ السید العترۃ ۱۵۵ مسئلہ فی المواریث ۱۵۶ کتاب البیان عن غلط قطرب فی القرآن ۱۵۷ مسئلہ فی الوکالۃ ۱۵۸ کتاب

فی الغیبۃ

فی القیاس ۵۹ شرح کتاب الاعلام النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرای ۶۰ کتاب ابی الفرج بن اسحق لما یفسد الصلوة ۶۱ نهج البیان عن سبیل الایمان ۶۲ کتاب المسائل الواردة علی ابی عبد الله محمد بن عبد الرحمن الفارسی المقیم بالمشهد بالنونبندجان ۶۳ کتاب مناسک الحج ۶۴ عمده مختصره علی المعتزلة ۶۵ الوعید ۶۵ کتاب جواب اهل جرجانه فی تحریم القفاع ۶۶ الرد علی ابی عبد الله البصری فی تفضیل الملائکه ۶۷ کتاب الکلام فی ان المکان لایخ عن المتکلم ۶۸ جواب اهل الرقه فی الاهلة والعدد ۶۹ کتاب جواب ابی محمد الحسن بن الحسین النونبندجانی المقیم بمشهد عثمان ۷۰ کتاب جواب ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان ۷۱ النقض علی الحاحظ فی فضیلة المعتزله —

در احوال سید مرتضی علم الهدی

صح علی بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام کنیت او ابو القاسم ولقبش مرتضی و علم الهدی و ذو المجدین و ثمانین و والده اش فاطمه دختر حسین بن احمد بن حسن بن ناصر اصم و ان ابو محمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است —

در کرامت سید مرتضی

کرامات اول ان چیزیست که در ترجمه شیخ مفید گذشت خواب دید که فاطمه زهرا دست حسنین را گرفته و هر دو طفل بودند و بمجلس او امد و گفت الشیخ با ایشان تعلیم فقه کن پس صباح انروز مادر سید مرتضی دست سید رضی و مرتضی را گرفته و گفت که ای شیخ با ایشان فقه تعلیم کن چنانکه مفصلا گذشت و چون شیخ مادر سید مرتضی را دید بان دو طفل از جای برخاست برای تعظیم والده سید مرتضی و بر والده سید مرتضی سلام کرد —

دوم انچیزیست که گذشت از انکه میان سید مرتضی و شیخ مفید در مسئله خلاف شد پس راضی شدند که نوشتند بخدمت امیر المومنین و بر بالای صندوق گذاشتند پس بخط سبز جواب نوشته شد که انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الهدی و اقا سید شفیع بروجردی در روضة البهیه گفته که این حکایت را شنیدم از بعضی از علماء و مشایخ عظام ما پس سید در ان روز صد هزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای شکرانه این نعمت که باین عبارت جواب درآمد و این حکایت در السنه علماء در غایت اشتهارست و حکایت خواب شیخ مفید را

جمعی بسیار از علماء در کتب خود شان نوشته اند از انجمله میرزا علی نمی وراد اخر مجلد اول از قوانین نوشته است بلکه بالفعل چنان بنظرم می آید که این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاهیر مسلمین علماء دیدم و اگر تواتر نباشد لااقل تظافر و تسامع هست و حکایت خواب در آمدن از حضرت امیرالمومنین نیز اشتهار دارد و اقا سید شفیع بروجردی هم در کتاب روضة البهیه نوشته است و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که یا بطور خفا رقم نوشتند و یا اینکه بالمشافهة جواب شنیدند و یا اینکه شیخ در خواب امیرالمومنین را دید مجملا به تردید ذکر فرموده و هریک واقع باشد حکایت کرامت است -

کرامت سوم اینکه در وقتی از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس درویشی مدح خوان روی ببارگاه امیرالمومنین نهاد چون بدر رواق ان جناب رسید عرض کرد که یا امیرالمومنین این قندیلهای طلا و نقره که بر رواق تو اویخته اند تو را حاجت بانها نیست یکی را بمن عطا فرما که بقیه عمر را از پرتو عطیه وجود تو به رفاهیت بگذرانم پس قندیلی از قندیل جدا شد و بزمین افتاد درویش خواست که انرا بردارد خدام مانع شدند و قندیل را برداشتند و بهمان موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز همین کیفیت واقع شد و در دفعه آخر خدام کیفیت واقعه را بعرض سید مرتضی رسانیدند گفت قندیل را بدرویش نه دهید بلکه در همان مقام او بیاویزید پس درویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا بخواب سید مرتضی در آمد و فرمود که فرقه را دیوانه است و این درویش دیوانه آل محمد است قندیلی که امیرالمومنین به او بخشیده است باو برگذار کنید و خود هم از او استرضا حاصل کنید تا ما از تو راضی شویم ازان پس حضرت فاطمه بخواب درویش در آمد که سید مرتضی اکنون به نزد تو می آید و قندیل را بتو می دهد هرچه بخواهی از او بستان پس ازان از او راضی شو مجملا سید مرتضی از خواب بیدار شده درویش را پیدا کرد و قندیل را باو داد پس از درویش استرضا حاصل نمود درویش گفت اگر بخواب تو در آمد بخواب من نیز در آمد تا فلان مبلغ تخواه من تدهی از تو راضی نخواهم بود پس مبلغی گزاف از سید گرفت و از او راضی شد و این حکایت در السنه مشهور است و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء که باو وثوق داشتم استماع نمودم

کرامت چهارم چیزیست که اقا سید شفیع بروجردی در کتاب روضة البهیه نوشته که شنیدم از بعضی کسانی که وثوق باو داشتم که سید در بغداد کهنه منزل داشت و یکی از تلامذه سید در بغداد

جدید بود و آن تلمیذ درست بتمام درس سید نمیرسید زیرا که صبح تا بستن حصیر درس سید تمام میشد یا قدری از درس میگذشت پس ان تلمیذ کیفیت را بعرض سید رسانید و در اینباب شکایت نمود که درسرا تا خیر مینید از سید مرتضی دعائی نوشت و گفت که این دعارا با خود داشته باش و هر وقت حصیررا تسویه نکرده انداز روی آب باین سمت آمده که غرق نخواهی شد اما این دعا را باز مکن و با ندرون ان نگاه منکن پس ان تلمیذ در چند روز با همان دعا از روی آب می آمد و غرق نمی شد و پای او و کفش او هیچ تر نمی شد تا انیکه روزی بخیال ان شد که ان دعارا باز کرده تا به بیند که درمیان ان چه نوشته است پس ان دعارا باز کرد دید که نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم پس دو بار ان دعارا بپیچید و با خود نگه داشت روز دیگر خواست از آب بنحو سابق عبور کند پس همین که پای خود را بروی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس پای خود را بعقب کشید دید که نمی تواند که آب عبور کند -

کرامت پنجم سبب ملقب شدن انجناب است بعلم الهدی و وجه ان چنانچه جمع بسیاری از اعیان علماء نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین انیکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او در سال چهار صد و بست بیمار شد و بیماری او بطول انجامید تا انیکه حضرت امیرالمومنین ع در خواب دید که با و میفرماید که با علم الهدی بگو که برتو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید که از ان حضرت پرسیدم که علم الهدی کیست فرمود علی بن الحسین الموسوی انگاه وزیر از خواب بیدار شد پس رقعه که مشتمل بر التماس دعائی نموده بود بخدمت سید مرتضی نوشته و در انجا همان لقب را که در خواب دیده بود در درج مرقوم نوشته نظر سید رسید از روی تواضع نفس خود را لائق ان لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولک لهذا اللقب فضاعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که من نخ نوشته ام بخدمت شما مگر انچه را که امیرالمومنین مرا بان امر کرده بوده و بعد از نیکه وزیر از ان مرض ببرکت دعائی سید شفا یافت صورت واقعه را بعرض قادر عباس خلیفه عرض نمود و امتناع سید مرتضی را از ان لقب با و اعلام نمود و قادر البته گفت که سید قبول کن انچه را که جد تو بان ترا ملقب ساخته است و اما وجه تسمیه انجناب بثمانین بروجهی است که جمعی از علماء گفته اند که ان جناب بعد از وفات هشتاد هزار مجلد از مفردات و مصنفات و محفوظات بجا گذارد و کتابی تصنیف کرد که ان را ثمانین مصنف نهاده و از هر چیزی هفتاد مخلف گذاشت و هشتاد و یکسال عمر کرد لهذا او را ثمانین لقب نهادند

وکتب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد ازان که بسیار از نفائس انها برای امرا و وزرا و مانند انها فرستادند و ولادتش در سال سیصد و پنجاه و پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهارصد و سی و شش بود و یا بست و پنجم ربیع الاول و یا بست و دوم ربیع الاول و تروت او بی اندازه بود

در سفر مکه سید مرتضی بیک نفر نه هزار تومان دادند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارد و در خانه اش مدفون ساختند پس ازان نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانهٔ معروف او و یا نقل شد بسوی حسین و ان جناب قریه را بر کاغذ فقها وقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبد العزیز متولی غسل او شدیم و عامهٔ همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت او را بیان کرده اند و او را از مجددین مذهب شیعه در اس مائهٔ رابعه شمرده اند و او اجازه از مفید دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد اند عا قائم است و شیخ طوسی و ابن البراج از او اجازه دارند و به نزد او درس میخواندند و سید هر ماهی در ایام تحصیل این دو نفر دوازده تومان بشیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان بابن البراج میداد و برای او دیوانیست از شعر که بست هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد سید درس را قطع کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشانید و خود در پیش روی او نشست شیخ او را تکلیف نمود که همانا باید درس بگوئی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و ان جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سنوات قحطی بسیار روی داده پس مردی یهودی از نهایت حیله و اینکه تحصیل قوتی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد بمجلس سید مرتضی شتافت و ازان جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برای او بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بنا گذاشت و وظیفه برای او قرار داد پس بعد از چندان یهودی بدست سید بشرف اسلام مشرف شد و سید نحیف الجسم و ضعیف البدن بود و ان جناب را در مصیبت حضرت سید الشهداء قصائد بسیار است در مصیبت حضرت سید الشهداء از انجمله این ابیات است

لهم جسوم علی الرمضاء مهملة والنفس فی جوار الله یقربها
کان قاصدها بالنصر نافعها کان قاتلها بالسیف مجیبها

در رسیدن ابو العلماء از مجلس

روزی ابو العلاء معری که احمد بن سلیمان معری است و از مشاهیر شعراست بمجلس سید حاضر شد پس سخن از اشعار ابو الطیب متنبی در میان آمد سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرهای او بیان کرد

ابو العلاء گفت که متنبی را همین یک شعر بس باشد کفایت میکند لک یا منازل فی القلوب منازل سید از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معرا را کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب کردند سید فرمود که سبب غضب من آن بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را واذا اتتک مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل و سید مرتضی را فتاوای غریبه است مانند اینکه جهر بقرائت را در دو رکعت اولی مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضاً رفع یدین را در تکبیر لازم دانسته است و ایضاً غسل مس میت را مستحب دانسته و ایضاً عمل باخبار آحاد را حرام دانسته و دعوای اجماع بران نموده و ما در منظومهٔ اصول و شرح آن و تعلیقهٔ توانین تضعیف این قول بر وجه اتم نموده ایم و ایضاً در غسل ید در وضو جایز میداند که ابتدا از سر انگشتان نماید و ختم و انتها بمرفق نماید و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مصنفات بسیار است که ما انرا در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نود و سه از هجرت گذشته استفاده از کتب او نموده اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علماء از ان زمان تا زمان ما فروعاً و اصولاً علماً و اعتقاداً بلا تشبیه مانند قران میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او مینمایند و از جملهٔ تالیفات سید کتاب تفسیر سورهٔ حمد و بعضی از سورهٔ بقر است و تفسیر آیهٔ قل تعالوا اتل ما حرم الی آخر آیه و رسالهٔ در تحقیق معانی ولقد کرمنا بنی ادم الایه و تفسیر قوله تعالی لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح کتاب الموضح عن جهة اعجاز القران و هو الکتاب المعروف بالصرفة و کتاب الملخص فی اصول الدین و کتاب الذخیره و کتاب جمل العلم و العمل کتاب تقریب الاصول فی رد علی یحیی بن بن غدی کتاب الرد علی یحیی ایضاً فی اعتراضه علی الموحدین فی حدوث الاجسام و الرد علیه فی مسئله سیما طبیعة المسلمین مسئلة فی کونه تعالی عالماً مسئلة فی الارادة مسئلة اخری فی الارادة کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه مسئله فی التوبه کتاب الشافی فی الامامة کتاب المقنع فی الغیبة کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئله فی الناکید مسئله فی دلیل الخطاب المصباح فی الفقه شرح مسائل الخلاف مسئله فی المتعه کتاب مسائل انفرادات الامامیه کتاب المختصر فی الاصول کتاب الغرر و الدرر و غیر ذلک من الکتب و الرسائل و المختصرات و المطولات و اجوبة المسائل۔

در احوال محمد بن الحسین ملقب بسید رضی

ضبط محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و کنیهٔ او ابو الحسن و لقب او رضی

و مولد او سیصد و پنجاه و نه است و در فنون علوم ماهر و حی و جواد و شاعر و در ده سالگی شعر خوب میگفت و بعضی از علما گفته اند که او اشعر طالبیین است بلکه شاعر ترین قریش است و سزاوار است که او شاعر ترین قبیله باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام و هبیره بن ابی وهب و عمرو بن ابی ربیعه و ابی ذهیل باشند و در اخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حسانی و ابن طباطبا اصفهانی باشند و سبب اینکه ان بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه انانی از قریش که نیکو شعر میگفتند بسیار نگفته اند و انانکه بسیار گفته اند نیکو نه گفته اند و ان جناب جمع کرده بود میان بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی هدیه و تحفه قبول نمیکرد تجدیکه هدایای پدر خود را نیز قبول نمیکرد و ابو اسحق ابراهیم بن هلال صبائی -

در زهد سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی بر در است و اذن دخول میطلبد پس وزیر اذن داد برای مرتضی تواضع کرد و او را در پهلوی خود نشانید و با او مکالمه کرد تا از حکایت و مهمات او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر او را وداع نمود و وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر بنشست و مشغول به کتابت رقعه شد -

آمدن سید رضی نزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می طلبد پس وزیر ان رقعه را از دست انداخت و با اضطراب و وحشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او را گرفت و بر جای خویش نشانید و خود در پیش روی او بنشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید رضی خواست برود وزیر تا در خانه او متابعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن باشد من از شما سوالی دارم وزیر گفت گویا سوال تو ازان است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام کردم با اینکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم بلی گفت من چیزی از سید رضی مشاهده کردم که باعث وثوق من گردید و تفضیلش اینکه وقتی خواستیم که فلان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قریه سید مرتضی محاذی ان نهر بود که حصه او مقدار شانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر بمن در باب رقعه نوشت که از حصه او بگذریم یا تخفیف دهیم انچیزی بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی هم از سید رضی دیدیم و ان انست که در زمانی خدا تعالی پسری باو کرامت فرموده من در طبقی هزار دینار گذاشته بهدیه مبارکباد برای او فرستادم پس ان را رد کرده و گفت که وزیر میداند

که من از

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگر ان طبق را فرستادم وگفتم که این وجه برای ان مولود
وخلی بشما ندارد دیدم باز فرستاد وگفت که کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کنند پس من باز فرستادم
وگفتم این مبلغ مال ان زن است که قابله بوده دیدم سید باز ان طبق را پس فرستاد وگفت که ویرا
میدانند که زنان ما را زنانه بیگانه نمیشویند بلکه قابله ایشان از زنان قبیله ماست وایشان از کسی
چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگر ان طبق را فرستادم وگفتم که این مبلغ مال طلبائیست
که در خدمت شما درس میخوانند پس انجناب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است
بردارد پس یکی از ان طلاب برخواست ویکدینار را برداشت وقدری را از ان بریدوان
بریده شده برداشت وباقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا
چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شدم برای روغن چراغ وکلید بردار خزانه شما که وقت
برطلاب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض گرفتم اکنون قدری از این
دینار بریدم که بان دین خود را ادا نمایم پس باقی ان دنانیر را بزمین رد کردند این باعث وثوق
واعتماد من باو شد وسید بیوت چندی بنا نهاد برای طالبان علم وانرا دار العلم نام نهاد
وجمیع ما یحتاج طلاب را برای ایشان مهیا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه هذا به وزیر دنانیر
حکم کرد که بعد ازین هر طلبه کلیدی برای خزانه مهیا نمایند وبدست هر طالب علم کلیدی دادند ووفات
انجناب در شیشم محرم الحرام از سال چهار صد وشش هجری واقع شد ووزیر سلطان بهاء الدوله
فخر الملک وجمیع اعیان واشراف وقضاة برجنازه او حاضر شدند وبر او نماز گذاردند ودر خانه
انس در مسجد احبار مین بکرخ مدفون ساختند وبرادرش سید مرتضی نتوانست که بر جنازه اش نماز
کند وجنازه اش را به بیند لهذا از شدت جزع بمشهد امام موسی کاظم رفت وفخر الملک ابو غالب بر او
نماز کرد وفخر الملک اخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت وسید مرتضی را الزام کرد که بخانه خود برگردد
پس از ان سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند ودر نزد مدرسش دفن کردند وسید مرتضی وابی العلاء
معرے ومرد وبه کاتب تلمیذ سید رضی بر انجناب مرثیه گفتند ـ

در زکاوت سید رضی

وان جناب اول طالبی است که سواد پوشید وابو الفتوح ابن جنی نوشته است که رضی را به نزد
ابن سرافی بنحوی بردند واو بده سال نرسیده بود پس باو نحو تعلیم کرد روزی سرافی بر عادت
تمرین اطفال از سید رضی پرسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر نقص است

پسر سیرانی و حاضرات از حدت نظر او تعجب نمودند و در تذکرهٔ ابن عراق مسطور است که چون پدر سید رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حقا و نظر انیکایت از مامون خائن بالنسبه بهرون صادر شد بدین نحو —

در حاضر جوابی مامون خائن

که در ایام صبا که مامون بنحو اشتغال داشت هارون بسبیل تمرین از ان خائن پرسید جمع مسواک چیست ان مرد دوازروی نکری و شیطنت گفت ضد محاسنگ مراد انیکه مسواک جمع ان مساویک میشود و چون مسادی یعنی بدیها نیز آمده است و اگر میگفت که جمع مسواک مساویک است خطاب بپدرش هارون میشد و نسبت بدی بهرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است مستحسن نبود لهذا گفت ضد محاسنگ یعنی ضد محاسنگ مساویک میشود فافهم —

در اشعار سید رضی

و از جملهٔ اشعار سید رضی نهیت عنیت الی الدنیا و قلت الی منی اکابدها بوسه لیس ینجلی اکل شریف من علی تجارة حرام علیه العیش غیر محلل فقالت بلی یا ابن الحسین رمتکم بسهمی عنادا منذ طلقنی علی و بعضی این اشعار را نسبت با امام زین العابدین داده اند و بعضی بسید مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند ان مناصب عالیه از مناصب پدر سید بود و در حیوة پدر منتقل بسید رضی شد و بعد از وفات سید رضی منتقل بسید مرتضی شد و بعد از وفات او منتقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرضی است و نزد سلاطین ال بویه مکرم و محترم بوده و سید رضی را قصیده است که به قادر عباسی نوشته عطفا امیر المومنین انتا فی درجة العلیاء لا ما بیننا یوم الفخار تفاوت ابدا کلانا فی المعالی معرق الا اختلافته میزتک فاعلمنی انا عاطل منها و انت مطوق —

محاضره سید رضی با قادر خلیفه

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش بار یش او بازی میکرد و ریش خود را بالا بینی گذاشت و سابقه هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتقاد ان بود که سید طالب خلافت است پس خلیفه بسید گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سید بالبدیهه فرمود که رایحه خلافت استشمام نمی کنم بلکه رایحه نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیرا که از اولاد پیغمبر خدا ایم و از جمله کرامت سید رضی آنست —

در کرامات سید رضی

در وقتی از اوقات سید رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتدا کرد و چون برکوع رفتند سید رضی نماز شرا فرادی کرد و اقتدا را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد در جواب گفت که چون برکوع رفتیم دیدم که امام برادر من سید مرتضی است در مسئله از حیض فکر مینماید و خاطرش بدان متوجه است و در دریای خون غوطه ورست پس من نماز خود را فرادی کردم

کرامت دیگر رویا رشیخ مفیدست در باب سید مرتضی و رضی و آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر یافت و تالیفات ان جناب بسیارست از انجمله کتاب متشابه در قران و کتاب حقائق التنزیل و یا رقعی گفته است که ان کتابیست بنظیر که دلالت میکند بر توسعه دستگاه او در علم نحو و لغت و غیرآن و کتاب تفسیر القرآن که بسیار نیکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسیست و کتاب مجازات آثار نبوته و کتاب تعلیق خلاف الفقها و کتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است و کتاب خصایص الائمه و کتاب نهج البلاغه که در ان خطب و مراسلات و کلمات امیرالمومنین را جمع کرده و بران شروح نوشته اند مانند ابن میثم که شرح کبیر و صغیر بران نوشته و ملا فتح الله کاشی که شرح فارسی بران نوشته و قطب راوندی و ابن ابی الحدید و بر شرح ابن ابی الحدید حواشی بسیارست که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود و کتاب تلخیص البیان در مجازات قران و کتاب زیارات در شعرا بی تمام و کتاب سیره والد طاهر بزرگوارش و کتاب انتخاب اشعر ابن الحجاج و کتاب مختار شعرا بی اسحق صابی و کتاب ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرسایل ثلث مجلدات و کتاب دیوان شعر خود و ان چهار مجلدست ـ

در احوال شیخ الطائفه بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنی بابو جعفر و شیخ الطائفه ست و در فقه هرجا که شیخ مطلق ذکر میشود مراد شیخ طوسی ست و او سوم از محمد بن ثلث اوایل ست و دو کتاب او که تهذیب و استبصار باشند دو عدد کتب اربعه میباشند و ریاست مذهب در ان عهد با و انتها یافته و در مجلس درس او از شیعه زیاد از سیصد نفر از مجتهدین جمع می شدند و موافق و مخالف بر فضیلت او اذعان داشته اند و در هر فنی از فنون اسلام تصنیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در نزد سید مرتضی و سایر علما تلمذ نموده ـ

در ولادت و وفات شیخ

ولادتش درماه رمضان ازسال سیصد وهشتاد وپنج وبعراق آمد درسال چهارصد وهشت وفات
درشب دوشنبه بیست دوم محرم ازسال چهارصد وشصت درنجف اشرف ودرخانهٔ خود مدفون گشت
وحسن بن مهدی سقیلی وشیخ ابوالحسن محمد بن عبدالواحد درانی وشیخ ابوالحسن لوءلوء درهمان شب
متولی غسل او شدند ودراول قائل بوعید بود ازان پس ازاین قول رجوع نمود وسبب
رفتن بنجف برای ترسیدن ازفتن چند بود که دربغداد متجدد شده بود وخانهٔ او وکتب او و
کرسی او که بران می نشست ودرس میگفت سوخته شدند ـ

ورا یراد خلیفه

وجمعی نوشته اند که واشبین ومخالفین نخلیفه عباسی معروض داشتند که شیخ درکتاب مصابیح صحابه
پس خلیفه شیخ را احضار کرد وحکایت لعن را ازاو استفسار نمود شیخ درمقام انکار
برآمد پس ان کتاب راکه موضع لعن که اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الخ باو نمود پس شیخ بدیهه گفت
که یا امیرالمومنین مراد این نیست که معاندین معروض داشتند بلکه مراد باول ظالم قابیل قاتل هابیل است
واو ان کسی است که ابتداء کرد بقتل دو بنی ادم ومراد از دوم حاقر ناقهٔ صالح است واسم او قیدار
بن سالف است وسوم قاتل یحیی بن ذکریا است وچهارم عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب
است چون خلیفه این جواب راشنید در اکرام او کوشید واز کسانیکه باو این نسبت داده بودند
انتقام کشید وعمر مبارکش هفتاد پنج سال بود وچون شیخ بعراق آمد بیست وسه سال بود وعمر سید
مرتضی پنجاه وسه سال بود پس مدت بیست وهشت سال باسید مرتضی معاصر بود وشیخ درنزد ابن
غضائری صاحب کتاب رجال نیز تلمذ کرد واما نسبت سهو بشیخ داده واورا استناد واخبار بحدیث
چنانکه بعضی ازاخباریین گفته اند پس ان غلط است واگر برسبیل ندرت هم سهوی دران شده باشد
پس ضرر ندارد باینکه اخباری اخبار راقطعی میداند وعمل باخبار تهذیب شیخ نیز نمیاید پس اگر اختلاف
بسیار درتهذیب باشد چگونه اخباری بان عمل وبان قطع حاصل میکند ـ

ودرتالیفات شیخ

وتالیفات شیخ بدین نهج است کتاب تهذیب الاحکام که مشتمل است برکتب فقیهه ازطهارت تادیات
واین شرح مقنعهٔ شیخ مفید است دوم کتاب استبصار واین دوکتاب ازکتب اربعه می باشند واستبصار
سه مجلد است مجلد اول وثانی متعلق بعبادات می باشند ومجلد سوم بغیر عبادات ازمعاملات
وغیران ومجلد اول مشتمل است برسیصد باب که متضمن است هزار وهشتصد ونود ونه حدیث

و مجلد دوم متضمن بست و دو است هفتده باب را و مشتملست بر صد و هفتاد و هفت حدیث و مجلد سوم مشتملست بر سیصد و نود و هشت باب و همان مشتملست بر دو هزار و چهار صد و پنجاه و پنج حدیث پس همه کتاب ستهارنه صد و چهست و پنج باب است و پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است چنانکه شیخ خود شمرده است و اصل و وضع استبصار اخبار مختلفه است و از تالیفات شیخ کتاب نهایه است و اما با قربیهانی در حاشیه مدارک گفته است که باقی تصانیف شیخ موخر است از نهایه و استبصار و به نظر من چنان می آید که نهایه موخر تر از همه باشد لیکن شیخ بهائی در حاشیه اثنا عشریه گفته که کتاب نهایه قبل از مبسوط بود و فایده دانستن این مطلب چند چیز است یکی اینکه فتوائی که در کتاب اخر گفته رجوع است از فتاوای سابقه دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد و در کتاب اخیر بر خلاف ان فتوا داده باعث قدح در ان اجماع و مایه وهن ان اجماع میشود زیرا که خود در کتاب متاخر نقض اجماع خود کرده ـ

قاعدهٔ شریفه و فائدهٔ لطیفه

سیما بنا بر انیکه حجت اجماع منقول از بابت افراد مظنه باشد کما هو الاقوی و باید دانست که بعضی از اخباریین العیاذ بالله بر شیخ طعنه زده اند که او در سائر کتب خود مجتهد صرف است و در کتاب نهایت اخباری صرف است و این غلط است چه شیخ در سائر کتب خود بنحو اجتهاد و نوشته و در نهایت فتاوای خود را بعبارات روایات نوشته و سایلی را که روایتی در ان ورود نیافته متعرض انها نشده است و این دخلی بر اخباریت ندارد بلکه غرضش در ان کتاب ذکر مسائل منصوصه و عدم ذکر فروع غیر منصوصه است و لذا ـ

فتوائی نهایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جملهٔ مرجحات است زیرا که فتوائی نهایت کاشف از آن است که بر طبق ان فتوا روایتی بوده و شیخ بر ان مطلع شده زیرا که در اول نهایت گفته که فتاوای این کتاب بر طبق روایات است نظیر این مطلب اینکه شهید اول در آخر کتاب لمعه فرموده که فتاوائی که درین کتاب لمعه نوشته ام از فتاوائی است که در میان اصحاب اشتهار دارد و لذا اگر در جائی تعرض میان اخبار شود ان چیزی که موافق با فتوائی لمعه است ترجیح بر خلاف خود دارد چه فتوائی لمعه بر طبق مشهور است و شهرت بر طبق فتوائی لمعه است چنانکه این فقیر مولف کتاب را همین مشرب است که شهرت را مرجح میدانیم اگر کوئی که بعضی از فتاوائی لمعه را

دیدیم که برخلاف مشهورست جواب گوییم اولا انکه شهرت در زمان شهید برطبق ان بوده وپس ازان شهرت متاخرین برخلاف آن شده باشد وشهرت متقدم متقدم ست علی قول وثانیاً اگرچنین چیزی اتفاق افتاد ازبابت خرج باخرج وبقی الباقی میباشد واز جملهٔ تالیفات شیخ کتاب مفصح در امامت وکتاب بالابلاغ المکلف الاخلال به وکتاب عده در علم اصول وکتاب رجال که از پیغمبر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند وکتاب فهرست کتب شیعه واسمار مصنفین ان وکتاب مبسوط در علم فقه ومقدمه در مدخل بسوی علم کلام وکتاب اعجاز در فرائض ومسئله در عمل بخبر واحد وکتاب مالابعلل وکتاب جمل وعقود وکتاب شرح مقدمه وان ریاض العقول ست وکتاب تمهید الاصول وان شرح جمل العمل والعمل ست وکتاب تلخیص الشافی در امامت ومسئله در احوال وکتاب تبیان در تفسیر قرآن وان بست مجلد ست ورساله در تحریم قفاع ومسایل دمشقیه که دوازده مسئله ست ومسائل حلبیه ومسائل حایریه ومسایل الباسیه که صد مسئله ست ودر فنون مختلفه ومسایل جیلانیه که بست وچهار مسئله ست ومسائل در فرق درمیان نبی وامام ونقض براین شاذان در مسئله قار ومختصر در عمل یوم ولیله ومناسک حج که مجرد عمل وادعیه ست ومسائل ابن براج وکتاب مصباح متهجد در عمل سنه وکتاب انس التوحید وکتاب اقتصار فیما یجب علی العباد وکتاب مختصر مصباح در عمل سنه وکتاب غیبت وکتاب اخبار مختار بن ابی عبید وکتاب مقتل الحسین وکتاب اختیار الرجال وکتاب مجالس در اخبار وکتاب هدایة المسترشد وبصیرة المتعبد وکتاب در اصول عقاید وان کتاب بزرگیست وازان بیرون آمد کلام در توحید وبعضی از مسائل وازیه در وعید ومسائل رجیه در آیات قرآن —

در احوال سید مرتضی رازی

قا سید مرتضی بن الداعی الرازی الحسینی ملقب بابو تراب برادر سید مجتبی بن الداعی است واو برادرش وپدرش ازمشاهیر فقهای ان اعصار بوده اند واو است مصنف کتاب تبصرة العوام که بفارسی ست وکتاب فصول نامه در هدایت عامه وان عربیست —

در احوال احمد بن طاؤس الحسینی

قب احمد بن موسی بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاؤس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داؤد بن الحسن المثنی بن علی بن ابی طالب بدانکه چند نفراز اولاد طاؤس ازمشاهیر علما میباشند یکی احمد که ملقب بجمال الدین ست وشیخ حسن بن داؤد در نزد او

درس خوانده وفات او در ششصد و هفتاد و دو است او کتاب ملاذ و بشری از تالیفات او است و تالیفات او بهشتاد و دو میرسد و شاعر هم بود ـ

در احوال سیّد رضی الدّین بن طاؤس

دوم برادرش علی بن موسی بن طاؤس است ملقب رضی الدین مکنّی بابو القاسم و از مشایخ اجاز علامه است و او را نیز تالیفات بسیار است مانند کتاب الاقبال و کتاب الطوف علی اهل الطفوف در مقتل حسین است و کتاب طرائف که عنوانا نقش و من طریف ذلک است و در رد بر عامّه است در امامت و باسم عبد المحمول نامی نوشته است و علامه حلّی در اجاز او لاذ زهره گفته است که انجناب یعنی علی بن طاؤس را کرامتیست که بعضی از انها را انجناب برای من نقل فرموده و بعضی دیگر را والدم نقل فرموده است و انجناب از شدت احتیاط فقه نخوانده و سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سید رضی الدین علی بن طاؤس گفته که خلیفه خواست که مرا قاضی کند پس من با ایشان گفتم که ای بندگان خدا دعوای واقع شد میان عقل من و هوای من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت که من میخواهم تو را برای بهشت و لذات ان بیرم هوای من گفت که اخر نیست است و من میخواهم که تو را لذت های حاضره بچشانم پس حکم عدل را از من خواستند پس روزی برای عقل حکم کردم و روزی برای هوا پس ایشان اقامه بر نزاع دارند و مدت پنجاه سال است که منازعه ایشان را تمام نکرده ام پس کسی نتوانست که قصه را تمام کند چگونه مدت دارد بر وقایع مختلفه پس شما کسی را برای قضا اختیار کنید که عقل و هوا او متفق باشند و از مهمات خود فارغ باشند تا اینجا کلام زهر الربیع بود ـ

[illegible]

و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه گفته و دیگران هم نوشته اند که سید رضی الدین علی بن طاوس در سامره در سرداب مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام صدای ان حضرت را شنیده و شخص او را ندیده و شنیدند که ان حضرت در قنوت ایندعا را میخواند اللهم ان شیعتنا خلقوا من ولایتنا ما خمیر شده اند پس بنا بخواطر ما ایشان را بخش و مادر سید رضی و برادرش احمد با مادر ابن ادریس هر دو دختر شیخ ورام ابن ابی فراس بوده اند و مادر ما در ایشان دختر شیخ طوسی است و شیخ ورام بن ابی فراس این دو دختر را که والدهٔ ابن ادریس و والده سید رضی باشند اجازه داده و بعضی از مواضع شیخ طوسی را بجدی بعید میکنند و ابن ادریس اجازه از پسر شیخ طوسی

حسن بن محمد بن طوسی دارد و شاید این اجازه در حال طفولیت باشد ـ

در تاریخ ولادت و وفات سید رضی

و وفات این بزرگوار سید رضی الدین روز دوشنبه پنجم ذی القعده از سال ششصد و شصت و چهار هست و ولادتش در روز پنجشنبه نیمه محرم الحرام از سال پانصد هشتاد و نه میباشد از جمله کرامتش حکایت اسمعیل بن حسن هرقلی هست که صاحب الامر را دیده و ان حضرت فرمود که از خلیفه عباسی چیزی قبول مکن و بسید رضی الدین فرزند مانگو که علی بن عوض بتو لید شعارش تو را که باو سپرده ایم که انچه تو میخواهی بدهد و این حکایت را مقدس اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه و علی بن عیسی در کشف الغمه و علامه مجلسی در کتاب بحار ذکر فرموده اند و سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته هست که سید اجل ابن طاوس در کتاب فلاح السائل نوشته هست که جدم ورام بن ابی فراس قدس الله روحه که از کسانی بود که اقتدا بفعل او میشود وصیت کرد که بعد از وفات او در دهان او بگذارند نگین عقیق که بر او نقش باشد اسماء ائمه او صلوات الله علیهم اجمعین پس منهم نقش کردم بر نگین عقیق که الله ربی و محمد نبی و علی امامی و سمیت ائمه الی آخرهم اعتمدتی و وسیلتی و وصیت کردم که انرا بعد از وفات من در دهان من بگذارند تا جواب ان دو ملک در نزد سوال در قبر شود انشاء الله تعالی و شاید که ورام بن ابی فراس درین باب حدیثی مخصوصه برخورده باشد و ظاهر اینکه این اشان باشد بانچه روایت شده از قول پیغمبر که یا علی خاتم عقیق بدست کن چه ان اول کرامتیست که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای تو و برای ائمه از اولاد تو تا بامت و ولایت تا اینجا کلام زهر الربیع بود

در احوال سید عبد الکریم ابن طاوس

سوم عبد الکریم بن احمد بن طاوس متقدم هست و او از عم خود سید رضی اجازه دارد و در فقه و نسب و عروض ماهر بوده و کنیه او ابو المظفر هست و ولادتش در چارده ماه شعبان از سال ششصد و چهل و هشت و نشو و نمایش در حله تحصیلش در بغداد و وفاتش در کاظمین در سال ششصد و نود و سه و عمرش چهل و پنج سال و سه ماه بود و ابن داود در کتاب رجالش گفته که او هرگز چیزی حفظ نکرد مگر انکه انرا فراموش نکرد و قرآن را در مدت کمی حفظ نمود و در یازده سالگی مشغول کتابت شد و چهل روز بیشتر درس نخواند پس ازان مستغنی از معلم شد و این در زمانی بود که چهارده سال داشت و این بزرگوار از خواجه نصیر الدین طوسی نیز اجازه دارد و همچنین اجازه دارد از شیخ جلیل بن بحرانی

و تالیفات دارد از انجمله شرح دیباچه رسالهٔ النفیسه شیخ ابو علی سینا چهارم علی بن عبدالکریم ملقب بسید رضی الدین و او اجازه از خواجه نصیر الدین دارد -

در احوال ابن میثم

فخ شیخ مفید الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی در معقول و منقول ید طولی داشته و برای او سه شرح بر نهج البلاغه ست صغیر و متوسط و کبیر و شیخ بهائی در مجلد ثالث از کشکول گفته که وفات این بزرگوار در ششصد و هفتاد و نه شده ست و شرحی بر صد کلمه نوشته ست و کتاب نجات در قیامت از تالیف او ست و آن کتاب در تحقیق امر امامت ست و در انجا نوشته که اهل لغت استعمال نمیکنند مولی را مگر در کسیکه مالک باشد و او از مشایخ اجازه علامه حلی ست و خواجه نصیر الدین شهادت داد بر تبحر او در علم کلام و حکمت و سید شریف جرجانی در فن علم بیان از شرح مفتاح تحقیقی از او مذکور داشته و او را بعض مناسخها معتبر داشته و میر صدر شیرازی در حاشیه شرح تجرید بسیار در جواهر و اعراض از انجناب بسیار نقل کرده -

حکایت عذبه از ابن میثم

و از جملهٔ حکایات عذبه که از ان بزرگوار صدور یافته انکه در اوائل در خفایای زوایا معتکف و حامل الذکر بود پس فضلاء عراق باو نوشتند که عجب ست که تو باین مهارت در فنون علم در میان علماء قدر و اعتباری نداری ان بزرگوار در جواب ایشان این اشعار را نوشت

طلبت فنون العلم ابغی بها العلی فقصرنی عما سموت به القل تبین لی ان المحاسن کلها فروع و ان المال فیها هو الاصل

چون این اشعار بنظر اهل عراق رسید باو نوشتند که تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداخته و در حکم ما حالة مال قضیه را منعکس ساخته انگاه ابن میثم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشته بایشان فرستاده قد قال قوم بغیر فهم ما المرء الا باکبریه فقلت قول امرء حکیم ما المرء الا بدرهمیه من لم یکن درهم لدیه لم یلتفت عرصه الیه

و چون دانست که این اشعار نیز موجب رفع شبهه ایشان نمی شود متوجه عراق شد و جامهای کهنه پوشیده در بعضی از مدارس عراق که مشحون بعلماء بود در امد و سلام کرد و در صف نعال نشست اتفاقا جواب او را بتکلف گفتند و ملتفت اکرام و پرسش احوال او نه شدند و در اثناء مذاکرهٔ ایشان از مسئله دقیق که همه در او ماندند صحبت گذشت و ابن میثم از ان اشکال بالبدیه نه جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استخراج باو گفتند [illegible]

بعد از ان طعام حاضر شده پس او را در خوان خود شریک نمودند بلکه در ظرف سفالی جهتی برای او جدا کرده به نزد او نهادند و خود با یکدیگر تناول کردند و چون مجلس منقضی شد او نیز از مدرسه بیرون رفت در روز دیگر البته نفیسه مشتمل بر آستین های فراخ پوشیده و عمامه بزرگ بر سر نهاده به مدرسه ایشان در آمد چون او را از دور دیدند جهت تعظیم او برخاستند و او را در صدر مجلس جائی دادند و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان مسئله پرسید که در شرع و عقل صحتی نداشت و سخنهای علیل ذکر نمود ایشان سخنهای او را به تسلیم و تحسین و قبول تلقی نمودند بعد ازان چون طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن میثم آستین خود را در ظرف طعام گذاشت و گفت ای آستین من بخور ایشان چون اینحالت را از او مشاهده کردند در مقام انکار او بر آمدند و گفتند که آستین خود را بردار که او چیزی نخورد ابن میثم در جواب فرمود که شما این طعام را برای این آستین فراخ من آورده اید نه برای نفس قدسیه لامعه والا من دیروز بهیئت فقرا به نزد شما آمدم و سخنان خوب گفتم اعتنائی بمن ننمودید و مرا استخفاف کردید و امروز در هیئت تکبر بین و اغنیا آمدم و بکلام جاهلین تکلم نمودیم شما مرا احترام کردید و جهالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح دادند و منهم صاحب اشعاریکه در باب اصالت غنا و مال بشما نوشتم و شما در ان باب مرا بخطبه نمودید پس بانچه عت بخطای خود اقرار کردند و از او عذرخواهی نمودند و بعضی از علما در حواشی خلاصه علامه نوشته است که در هر جا که میثم یافت شود پس ان بکسر میم است مگر میثم بحرانی که ان بفتح میم است -

در احوال یحیی بن میثم

قد یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین است و در کتب یحیی بن سعید منسوب بجد او را استعمال میکنند عالم و زاهد و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول است و از تالیفات او است کتاب جامع الشرایع و کتاب مدخل در اصول فقه و غیر ان وفات ان بزرگوار در شب عرفه در ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال ششصد و هشتاد و نه است و اخوند ملا محمد تقی در اجازه اخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته است که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بود و پدرش نیز از مشایخ اجازه و فقهاء ان عصر است و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعاظم فقهاء است رحم الله تعالی

در حال مقداد بن عبد الله

قد مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری الحلی الاسدی عالم فاضل فقیه متکلم است و از کتب مولفه او است کتاب ارشاد القواعد که شرح کتاب قواعد شهید اول است و کتاب شرح

نهج المسترشدین در اصول دین و کنز العرفان در تفسیر آیات احکام شیخ رابع در شرح مختصر نافع و شرح
مبارت الاصول و غیر اینها و فرائع او از شرح نهج المسترشدین و رسال مقتصد و نود و دو بوده است
و برای او است شرحی بر الفیه شهید اول و او از شاگردان شهید اول است و از او اجازه دارد
قو علی بن عبد الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به نجیب
الدین است و بعضی عبد الله را مبدل بعبد الله نموده اند و این خبط است و بعضی حسن بن حسین را غیر مکرر نوشته
اند و نیز سهو است و این بزرگوار از مشاهیر علماء زمان مدارست و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگوار
اجازه دارد و از تالیفات او است کتاب فهرست که در آن ذکر نموده است احوال معاصرین شیخ طوسی
را با علماء داخل خود و کتاب اربعین عن الاربعین در مناقب امیر المومنین و کنیت او ابو الحسن است
و اجازه دارد از پدرش عبد الله از پدرش حسن که شیخ صدوق است مدعو به جسکان است از پدرش
حسین از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر شیخ صدوق است از پدرش علی بن بابویه و ایضا این
بزرگوار را اجازه دارد از بابویه بن سعد که از بنی اعمام بعید او است و بابویه مذکور ابن سعد بن محمد
بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی است و شهید ثانی در شرح درایه فرموده که روات
پسران از پدرست تا پنج پشت در بابویه مذکور اتفاق افتاده که هریک از پدرش اجازه دارند
پس بابویه اجازه دارد از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر صدوق
از پدرش علی و از تالیفات بابویه کتابیست در اصول و فروع که مسمی بصراط المستقیم است و در
منتجب الدین از نشش پدر اجازه است و ایضا از چهار پدرست محمد بن محمد بن محمد بن زین الدین
الداعی که هریک از پدر اجازه دارد و ایضا اجازه چهار پشت ظهیر الدین محمد که اجازه دارد از
پدرش فخر المحققین محمد از پدرش حسن العلامه الحلی از پدرش یوسف بن المطهر و ایضا اجازه دارد
جلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش نجیب الدین محمد که استاد محقق اول است از پدرش جعفر
از پدرش محمد از پدرش ابی الثناء هبة الله بن نما و این اجازه از پنج پدرست و اجازه پشت بسیار پس
سید علی اجازه دارد از پدرش سید عبد الحمید از پدرش سید فخار بن معد موسوی و اجازه جعفر
از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه و اجازه شیخ ابراهیم از پدرش عبد العالی از پدرش
علی بن عبد العالی الکرکی محقق ثانی و اجازه پسر از پدر بی نهایت است مانند اجازه شیخ ابو علی
حسن از پدرش شیخ طوسی و حسن بن فضل از پدر شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان و سید محی الدین
بن زهره از پدرش و سید عمید الدین از پدرش و سید ضیاء الدین از پدرش و سید علیخان شیرازی

صاحب شرح صمدیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدرانش تا بچهارده پشت میرسد و ارباب علم درایت در کتب مطوله در روایت ابناء از آبا نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح بدایه الدرایه پرسخنی از سخن درین باب گفته بدان جا رجوع کنند -

قز احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوج البحرانی در فضل و تقوی و علم مشتهر در کتب علماء است و ملقب بجمال الدین و گاهی افخر الدین میگویند و گاهی شهاب جمال الدین میخوانند و معروف با بن المتوج است و از تلامذهٔ فخر المحققین پسر علامه است و احمد بن فهد در بیس مقری احسائی از او اجازه دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده در بیان آیات ناسخه و منسوخه نوشته و کتاب منهاج الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن احمد از فقهاء است و والدش عبد الله نیز از فقهاء است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده و نقل شده که هرگز چیزی نشنید که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوج مراثی بسیار برای حسین علیه السلام گفته و معاصر با شیخ مقداد است و قبر او معروف است در جزیره اکل بضم کاف بعد از همزهٔ مضمومه و انرا جزیرهٔ صالح پیغمبر میگویند و از بلاد بحرین است -

فج سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین مهمله و تشدید یا و ثنا و سکون ها و در آخر سید حسینی دنیاجی است و علامه نسابه فاضل عظیم الشان بوده و شیخ شهید اول از او اجازه دارد و هم برای خود از او اجازه گرفته و هم برای دو پسرش محمد و علی و هم برای دو دخترش فاطمه و ست المشایخ و برای جمیع مسلمین هر که قدری از جبوهٔ تاج الدین را ادراک کرده و شهید ثانی فرموده که من خط سید مزبور را مشاهده کردم که برای شهید اول بتفصیل مذکور اجازه نوشته و سید مزبور اجازه دارد از علامهٔ حلی و سید مجد الدین ابو الفوارس و محمد بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابه علم الدین مرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن سید نسابه طاهر او حد فخار بن معد الموسوی و سید رضی الدین بن عبد الکریم بن طاؤس -

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهرهٔ الحلی الحسینی سیدست فقیه و فاضل ملقب بعلاء الملة و الحق و الدین و علامه حلی در اجازه او گفته است که در این اعصار مرا امر کرد مولای کریم و سید جلیل حسیب و نسیب نسل عترت طاهره و سلاله انجم زهره مخصوص بفضل قدسیه و ریاست

جامع مکارم اخلاق وطبیب عراق افضل اهل عصر علی الاطلاق علاء الملة والحق والدین ابوالحسن
علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی المحاسن زهره بن ابی المواهب علی بن ابی سالم محمد بن
ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی ابراهیم
اسحق المؤتمن بن ابی عبد الله جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام بن ابی الحسن علی
زین العابدین علیه السلام بن ابی عبد الله الحسین علیه السلام سبط شهید ابن علی علیه الصلوة و
السلام وان جناب اجازت خواست از بنده خود و برای خود و برای اقارب خود از سادات اماجد
مؤیدین از نزد خدا و جوابها خواست از مسائل دقیقه لطیفه و مباحثه عمیقه شریفه پس اشتغال امر
او نمودم و مبادرت بسوی طاعت او نمودم اگرچه ملتزم شدم سوی ادب را که مغتفر بود در جنب
احتراز از مخالفت او والا پس او معدن فضل و تحصیل است و این سخن از روی حجت و دلیل است
و اجازت دادم او را خدا عمر او را دراز کند و اجازت دادم پسر مکرم معظم او را شرف الملة والدین ابی
عبد الله الحسین و برادر کبیر امجد و سید معظم مجد بدر الدین ابی عبد الله محمد را و دو پسر او را که کبیرین
معظمین میباشند و انها ابو طالب احمد شهاب الدین و ابی محمد عز الدین حسن خدا ایشان را فوت در
ایام مولای ما و اجازه دادم او را و ایشان را که روایت کنند از من جمیع انچه را که تصنیف
کردم ان را در علوم عقلیه و نقلیه یا ان را انشاء کردم و فتوی دادم بان یا اجازه داده شد برای
من روایت ان یا شنیدم از او در کتب اصحاب ما که سابقین میباشند و جمیع انچه را که اجازه داده اند از
برای من مشایخ ان کسانیکه معاصر با ایشان بودم و از انفاس ایشان استفاده کردم تا آخر اجازه

قمی **فضل بن حسن بن فضل الطبرسی** ابو علی ملقب بلقب امین الدین عالم و فاضل و ثقه و
جلیل القدر است و او را تالیفات چند است که مشهور ترین انها کتاب تفسیر قرآن مسمی بمجمع البیان است
در ده مجلد و ان تفسیری نیکو که جمع جمیع فنون است از نحو و لغت و تصریف و معنی و نزول مگر انیکه از
تفسیر ابن حاتمه بسیار نقل نموده است و از تفسیر خاصه و اهل البیت نقلی نکرده مگر اندکی از تفسیر عیاشی
و علی بن ابراهیم قمی و برای او است کتاب تفسیر وسیط که مسمی است بجامع الجوامع در چهار مجلد
و در زمانیکه مشروع بتفسیر اول نموده بود از شست تجاوز نموده بود و زمانیکه شروع بجامع
الجوامع نمود از هفتاد عمرش تجاوز کرده بود و برای او است تفسیر وجیز در یک مجلد و کتاب اعلام
الوری و از مرویات او است کتاب صحیفة الرضا و از مشهد رضوی منتقل بسبزوار شد در سال پانصد
و سی سه وفات یافت در سال پانصد و چهل و هشت و او را نقل نمودند بمشهد رضوی و در انجا دفن نمودند

واز او روایت دارد برهان الدین محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی سربل و ابن شهرآشوب خاتمه در معالم العلماء او را بلفظ شیخی ادا فرموده و قبر مطهرش در غسلگاه حضرت رضا علیه السلام است

در احوال محمود بن علی بن الحسین

قبا محمود بن علی بن الحسین الحنتی الرازی علامهٔ زمان و وحید ان دوران بوده و تالیفات بسیار دارد مانند تعلیق صغیر و تعلیق کبیر و شهید اول اجازه از او دارد بواسطهٔ تلامذهٔ او و شیخ منتجب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم و از جمله اشعار این بزرگوار که بخط شهید اول یافته شد قد کنت ابکی و داری منک دانیه فحق ذلک ادشطت بک الدار ابکی لذکرک سرا نم اعلیه فلی بکاء ان اعلان و اسرار —

در احوال امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس

قبب امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس المالکی الاشتری از اولاد مالک بن حرث اشتر نخعی که از صحابهٔ امیر المومنین است و او جد مادری سید رضی الدین بن طاؤس و ابن ادریس است و در نزد شیخ محمود قمصی درس خوانده و شیخ منتجب الدین سابق در نزد ورام درس خوانده و امام فخر رازی از سنیان نیز در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس برمی آید و شهید اول روایت کرد از محمد بن جعفر مشهدی از او و او است صاحب کتاب مجموعه و کتاب تنبیه الخواطر و نزهة النواظر گمانیکه در اوغث و سمین هر دو میباشد سید بن طاؤس در کتاب علاج السائل نوشته که جد من ورام بن ابی فراس از کسانی است که اقتدا بفعلش میشود و او وصیت نمود که نگین عقیقی را بر او اسامی دوازده امام نقش کنند و انرا بعد از وفات در دهان او بگذارند سید بن طاؤس میفرماید که من نیز نگین عقیق کندم الله ربی و محمد نبی و علی سمیت الایمه الاخر هم امینی وسیلتی و وصیت کردم که انرا بعد از موت در دهان من گذارند در نزد سوال ملکین در قبر جواب انها باشد انشاء الله تعالی تا اینجا کلام سید بن طاؤس و شاید که تخصیص عقیق برای ان باشد که پیغمبر صلعم فرمود که ای علی انگشتر عقیق بدست کن که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای تو و ائمه از اولاد تو بامامت و ولایت —

قبج سید عزالدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی حلبی فاضل و جامع بوده و از او اجازه دارد شیخ شاذان بن جبرئیل قمی و برادرزاده اش سید محی الدین ابو حامد محمد

ابن زهره

ابن فقیه متکلم محقق مدقق ابو القاسم عبد الله بن علی بن زهره حسینی و محمد مزبور از پدرش علی نیز اجازه دارد و محقق اول از سید محمد مزبور اجازه دارد و سید حمزه را تالیفات بسیار است مانند کتاب غنیة النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفحه بصفحه ورق بورق احکام ذکر کرده ازان پس میگوید کل ذلک للاجماع مجملا از کثرت دعوائے اجماع اگر اجماع محکی او با اجماع دیگران تعارض کند اجماع ابن زهره موهون خواهد بود و ان معارض مقدم بر او است وسبب وهن او انست که در غالب مسائل خلافیه دعوای اجماع میکند و این باعث وهن و وهم و عدم حصول ظن بانست و بعضے گویند که سید بن زهره حضرت صاحب الامر را ملاقات میکرده و از انجناب احکام می شنید بالمشافهه لیکن قدرت نداشت که از انسبت ما بام دهد لهذا ان احکام را نوشت و دران اجماع ادعا نمود تا از او به پذیرند لیکن مخفی نیست که انقسم خالی از تدلیس نیست والله العالم و او را تالیفات دیگر نیز هست مانند کتاب قبس الانوار فی نصرة العترة الاخیار مسئلة الرد علی المنجمین کتاب النکت در علم نحو و غیر ذلک —

در احوال شیخ ابو منصور

قید احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی و او است مراد از طبرسی در مقام طلاق و اما صاحب تفسیر مجمع پس ازان تعبیر میکنند به ابو علی طبرسی و او عالم فاضل ثقه است و اجازه دارد از سید عالم عابد ابی جعفر مهدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد و در بستی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی و شیخ زین الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی سروی و شیخ طبرسی صاحب کتاب احتجاج است از جمعی متاخرین نسبت داده اند کتاب احتجاج را بشیخ ابو علی طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد امین محدث استرابادی و صاحب رساله مشایخ الشیعه و محمد بن ابی جمهور محساری در کتاب غوالی اللیالی و این نسبت او نضح من الشمس و ابین من الامس غلط فاحش است —

در احوال محمد بن ادریس

قید محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس عجلی ربعی حلی شیخ فاضل کامل محقق مدقق عین الاعیان و نادر الزمان فخر الدین ابی عبد الله او دختر زاده شیخ و رام بن ابی فراس است چنانکه بعضے گفته اند و جد مادری او دختر شیخ طوسی است چنانکه بعضے دیگر گفته اند و شیخ اسد الله کاظمینی اول را ذکر کرده است و گفته است که این غریب است و مؤلف کتاب ثانی را غریب می داند چه

بحسب طبقه مستبعد است که ابن ادریس دختر زاده شیخ طوسی باشد و او باب طعن بر شیخ مفتوح کرده
ولذا محقق و علامه و شیخ محمود جمیعی بر ابن ادریس تشنیع وطعن دارند و او بی اعتنائی نموده اند
وابن داؤد در کتاب رجال او را در قسم ضعفا نوشته چه او کتاب خود را بر دو قسم کرده
اول در ممدوحین دوم در ضعفا و ابن داؤد گفته که او شیخ فقهاء حله بوده ومتقن علوم بوده و
کثیر التصانیف بوده لیکن اعراض از اخبار اهلبیت کرده بالکلیه ولیکن شیخ منتجب الدین و دیگران
او را مدح نموده اند و او در نزد فقهاء بلقب فحل العلماء اشتهار دارد و متاخرین بر او اعتماد
کرده اند اما عمل باخبار احاد نکردن باعث قدح او نمی شود چه سید مرتضی و دیگران نیز باخبار
احاد عمل نمیکرده اند و اما طعن بر شیخ فمولیس باول قارورة کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر
استادش صدوق طعن بسیار دارد بنحویکه میگوید غلط و شیخنا ابوجعفر و در باب قضا و قدر صدوق
حدیثی نوشته و انرا معنی کرده و شیخ مفید گفته که کاش این حدیث را می نوشت و معنی نمی نمود
وشهید اول در اجازه خود از ابن نما و سید فخار بواسطه گفته که روایت دارم از ایشان بمصنفات
امام علامه شیخ العلماء و رئیس المذاهب فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس وشهید ثانی در
اجازه اش گفته که مرویات شیخ علامه محقق فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس العجلی با اینکه قول
ابن داؤد که او شیخ فقهاء حله بوده با تضعیف بعد با هم منافات دارند و ابن ادریس روایت
میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطه شیخ عربی بن مسافر از شیخ الیاس بن هشام حایری
از خال حسن بن الشیخ و بلا واسطه نیز اجازه دارد و صحیفه کامله را و ظاهر اینکه اجازه پسر شیخ او را
در حال طفولیت ابن ادریس بوده و از تالیفات او کتاب سرایر است و غیران و در السنه فقهاء تعبیر
مینمایند از او بسجلی و عجلی و متاخر و فاضل اگرچه غالب انست که فاضل را اطلاق بر علامه می نمایند
علامه محقق را مینوانند و ابن ادریس در بیست و پنجاه گی بسر حد اجتهاد رسیده و این کثیر الوقوع است
چه این فقیر نیز در بیست سالگی باستخراج مسائل پرداختم —

در احوال حسن بن علی

فقو حسن بن علی بن داؤد صاحب کتاب رجال است و در ان مسلکی عجیب اختیار کرده که پیشینان
کسی بران سیده نوشته جز انیکه در ین کتاب اغلاط بسیار است چنانچه علماء رجال مدان اقرار
نموده اند که این فقیر مؤلف کتاب را حواشی غیر مدونه است و او از شاگردان محقق است و شهید ثانی
در اجازه کبیره گفته تقی الدین حسن بن علی بن داؤد حلی صاحب تصانیف بسیار و تحقیقات بیشمار است

از انجمله کتاب رجال ست و برائی او ست از تصانیف در فقه نظماً و نثراً مطولاً و مختصراً و در منطق و عربیت و علم عروض و اصول فقه مقدار سی کتاب که همه در غایت جودت می باشند و شهید اول این نحو او را توصیف فرموده سلطان الادباء و ملک النظم والنثر مبرد در نحو و عروض نقی الدین ابی محمد حسن بن داؤد و ابن داؤد خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه ششصد و چهل و هفت ست -

در احوال نجیب الدین

قیر نجیب الدین ابو ابراهیم محمد بن جعفر بن محمد بن ابو البقاء هبة الله بن نما قدوه مذهب و علامه ان زمان ست چنانچه شهید اول و شهید ثانی همین عبارت تعبیر کرده و محقق اول صاحب المعالم این بزرگوار اجازه دارد و فاتش بعد از عود از زیارت غدیر در ذی الحجه از سال ششصد چهل و پنج بوده و او را پسر فاضل ست نام او شیخ جعفر ست و کتاب مقتل حسین که مسمی به مثیر الاحزان ست از تالیفات او ست و برائی شیخ جعفر پسر ست فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش دارد و از جدش و از برائی احمد نیز پسر فاضل ست دان شیخ جلال الدین ابو محمد حسن ابن نظام الدین احمد ست و اجازه دارد از شهید اول و از یحیی بن سعید -

در احوال سید شمس الدین بن فخار

فتح سید شمس الدین بن فخار بن معد بن فخار بن فخار الموسوی الحائری عالم و فاضل و ادیب و محدث بود و محقق اول از او اجازه دارد و از جمله تالیفات این بزرگوار کتاب مثیر مذاهب است بر تکفیر ابی طالب و ان نیکوست و او از ابن ادریس روایت می کند و اجازه دارد و همچنین از شاذان بن جبرئیل قمی اجازه دارد و ابن ابی الحدید عنید در شرح نهج البلاغه در اسلام ابی طالب توقف کرده و گفته که سید فخار بن معد کتابی به نزد من فرستاد که در ان اسلام ابی طالب را اختیار کرده بود پس ابن ابی الحدید در پشت ان کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت مبنی بر اینکه اسلام ابی طالب را اختیار کند و محمد بن احمد بن صالح بستی از او اجازه دارد -

در احوال عربی بن مسافر

قیط عربی بن مسافر عبادی اجازه دارد از استادش الیاس بن هشام حایری از پسر شیخ طوسی و شیخ الیاس فاضل و محدث بود -

فلک ابو علی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طائفه عالم و فاضل و فقیه و محدث بوده اکثر

اجازات با و منتهی است و کتب پدرش را به نزد او خوانده و از او اجازه گرفته و از تالیفات او است کتاب امالی و شرح نهایه و غیر اینها ـ

در احوال محمد بن علی بن شهر اشوب

فکا محمد بن علی بن شهر اشوب بن ابی نصر بن ابی الجیش المازندرانی السروی الملقب متخلفه دارد مانند زید الدین و رشید الدین و کنیت او ابو جعفر است و او محدث و متکلم و فقیه و ادیب و شاعر و جامع محاسن است و او را تالیفات است مانند مناقب و معالم العلماء در احوال علماء و هادی و منهاج و مثالب النواصب و مخزون مکنون در عیون فنون و اعلام الطرائق فی الحدود و کتاب الاسباب و النزول علی مذهب الرسول و کتاب اوصاف و کتاب متشابه القرآن و بدو واسطه از شیخ طوسی روایت کرده و بیک واسطه از جدش شهر اشوب و غیر ایشان و بسیاری از مخالفین نیز اجازه داشته چون محمود بن عمر زمخشری صاحب کشاف و احمد غزالی از برادرش محمد غزالی کتاب احیاء را روایت داشته و اجازه داشت از خطیب خوارزمی موفق احمد مکی صاحب اربعین و قاضی ابی السعادات صاحب فضائل و غیر ایشان و سید ابو حامد بن زهره از این بزرگوار روایت داشته ـ

در احوال شیخ ابو عبد الله

قلب شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوربستی ثقه و عین و عظیم الشان و معاصر شیخ طوسی است و در نزد شیخ مفید و مرتضی درس خوانده و تالیفات او کتاب کفایه است در عبادات و کتاب یوم و لیله و کتاب اعتقادات و کتاب رد بر زیدیه سابقه و غیر اینها و او منسوب است به بلده که او را دربس میخوانند و در بعضی از نسخ بلکه اکثر دوربست مینامند و او را اولاد و اولاد اولاد است که همه فضلاء باشند از انجمله نجم الدین عبد الله بن جعفر بن محمد دوربستی است که عالم و فاضل و جلیل القدر بوده و او روایت می کند از جدش ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر از جدش ابی عبد الله جعفر بن محمد از مفید و از انجمله است حسن بن جعفر دوربستی و ان فاضل جلیل است چنانکه قاضی نور الله در مجالس گفته و او عالم و شاعر بوده و از اشعار او است

بعضی الوصی علائمه معروفه کتبت علی جبهات اولاد الزنا
لمن لم یوال من الانام ولیه ستبان عند الله صلی ام زنا

و از انجمله است ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دوربستی و او فاضل و جلیل است روایت می کند از جدش ابی عبد الله جعفر بن محمد متقدم از شیخ مفید ـ

در احوال جعفر بن محمد بن موسی

فلج جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه کنیت اش ابوالقاسم و پدرش ابومسلمه از خیار اصحاب سعد بود و ابوالقاسم از ثقات اصحاب و اخلاء ایشان بوده و روایت مے کند از پدرش و برادرش از سعد و میگفت که من نه شنیدم از سعد مگر چهار حدیث و او استاد شیخ مفید بود و فاتش در سال سیصد و شست و نه بود و برای او کتبی هست مانند کتاب عداوان الحسد و کتاب الصلوة و کتاب الجمعه و غیران و او مراسله بصاحب الزمان نوشت و از مدت عمر خود استفسار نمود در زمانیکه حجر اسود را بجایش میگذاشتند قاصد کاغذ را داد و بخواند و تعیین مدت کرد و در بحار مجلسی مفصلاً در مجلد غیبت امام مذکور داشته هست ـ

در احوال حسن بن عقیل

فلکه کنیت اش ابومحمد و یا ابوعلیست و ثانی اشهر هست و معروف بعمانیست و معاصر با کلینی است و بمکاتبه جعفر بن قولویه را اجازه داده و شیخ مفید بر او بسیار ثنا میکرد و عمانی بضم عین مهمله و تخفیف میم هست و منسوب بسوی عمان بضم عین و تخفیف میم هست و ان بلدیست بر کنار دریای فارس کہ میان ان بلد و بحرین مسافت یکماه راه هست و از مشهور از مشایخ بضم عین و تشدید میم شنیده ایم و بنظر این فقیر انیکه تشدید میم غلط مشهور هست و شیخ طوسی فرموده که اسم پدرش عیسی هست و او از اجله متکلمین و اعاظم فقهاء متقدمین است و از تالیفات او است کتاب تمسک بحبل آل رسول و ان بزرگی خوب هست و مشهور هست و در فقه هست چنانکه ابن شهر اشوب گفته و در غیر فقه نیز گفتگو در ان کتاب میکنند چنانکه شیخ طوسی گفته و بعضے گفته اند که حاج از خراسان وارد نمی شدند مگر انیکه ازان نسخه بخرند و میبردند و در کتب فقهیه او را تعبیر میکنند بابو علی و ابن عقیل و عمانی و او را بعضے از فتاوای غریبه هست و او اول کسی هست از مجتهدین امامیه که موافقت با مالک از عامه کرده و گفته که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و دیگر کسی اختیار این نکرده مگر سید اجل عمید فاضل نقیب امیر معز الدین محمد صدر الله سرّه که رساله در این باب نوشته و ایراد ات علامه را در مختلف بر ابن ابی عقیل در نموده فتوائے دیگرش انیکه اذان و اقامه را در نماز صبح و مغرب واجب دانسته و سید مرتضی با او موافقت نموده و ابن عقیل زیاده از این گفته که در صبح و مغرب اگر اذان و اقامه نگوید نماز او باطل هست ـ

در احوال محمد بن احمد بن الجنید

فلکه محمد بن احمد بن الجنید ابو علی الکاتب الاسکافی از مشایخ شیخ مفید هست و معاصر با عمانی

و مناظرات او فی الجمله واو در زمان امیر معزالدوله ابن بابویه است و برای کتابیست در اجوبهٔ مسائل معزالدوله و کتب بسیار نیکو نوشته است اگرچه مذهب او جواز عمل بقیاس بوده و ازین جهت کتب او متروک گردیده و ملا عبدالله توستری در وافیه الاصول گفته که ابن جنید از قول بقیاس رجوع کرده و وفاتش در سال سیصد و هشتاد و هشت هجریست و شیخ نجاشی گفته که از بعضی از مشایخ خود شنیدم که میگفتند که نزد او بالی از صاحب الامر بوده و شمشیری نیز بود و او دران باب وصیت بجاریه خود کرد و آخران مال و شمشیر ضایع شد و بعضی گفته اند که ابن جنید دعوای نیابت خاصه داشته و این سخن محض کذب و افتراست بلکه بعضی گفته اند که این نسبت را بعضی از عامه با ابن جنید نسبت داده است والعیاذ بالله که انجناب این دعوی نموده باشد و از جمله کتابهای او کتاب تهذیب الشیعه است و آن بیست مجلد و بیست جزو است و مشتمل بر کتب فقه است و از مختصر نیز کرده که مسمی باحمدی در فقه محمدیست و علامه نهایت در مقام مدح آن کتاب برآمده و گفته که یافتم بخط سید سعید صفی الدین ابی جعفر محمد بن معد موسوی که روایت میکند از همدانی قزوینی برهان الدین از شیخ منتجب الدین و علامه روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و این سید صفی الدین بخط خود نوشته که او مطلع شد بر معظم مخلد نکاح از تهذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نهایت بلاغت و جامع فروع و اصول و استدلال و اقوال است ـ

در احوال سلار بن عبدالعزیز

فقیه سلار بن عبدالعزیز و یا سالار بن عبدالعزیز بنا بر اختلاف نسخ متکلم و فقیه و از تلامذه شیخ مفید و مکنی با یوب علی است و در نزد سید مرتضی نیز درس خوانده و بسیار بود که بنیابت از مرتضی درس میگفت چنانکه شیخ اسدالله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته است بعضی گفته اند که به نیابت مفید درس میگفت یعنی او قائم مقام که شیخ مفید را عذری بود او به نیابت شیخ بجای او می نشست و درس میگفت چنانکه شیخ فخرالدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده سلر گفته است و ابوالفتح بن جنی گفته که من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اخر امر از ضعف و پیری چنان شده بود که قدرت بر بسیار سخن گفتن نداشت پس درس را که میخواست بگوید بر لوحی می نوشت و بر شاگردان میخواند و از اهل دیلمیان گیلان بود چنانکه تعبیر از او بدیلمی شاهد بران است و از اهل طبرستان بود چنانکه شیخ اسدالله کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند که از علماء حلب بوده و از جمله کتب سید مرتضی مسائل سالاریه است که در جواب مسائل او نوشته است، و او از مشایخ پیر شیخ طوسی

و شیخ حسکا جد منتجب الدین و شیخ عبد الجبار راوی و غیرایشان ست و او را تالیفات ست مانند کتاب ابواب و فصول در فقه و منفع در مذهب و تقریب در اصول فقه و رد بر ابی الحسن بصری در رد برشافی و تذکره در حقیقت جوهر و در بعضی از کتب بنظر رسیده که شیخ طوسی از او اجازه دارد و از تالیفات او کتاب مراسم ست در فقه ـ

در احوال قاضی بن البراج

فکر قاضی بن البراج اسمش عبد العزیز بن نحریر بن عبد العزیز بن البراج الطرابلسی الشامی نور الله مرقده الشامی او از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی در طرابلس قضاوت مینمود و ملقب بلقب المؤمنین و سعد الدین ست و کنیه اش ابو القاسم و معروف بقاضی ست و در نزد شیخ طوسی نیز درس خوانده و برای او مصنفات ست مانند مذهب و معتمد و روضه و معرب و عماد المحتاج در مناسک حاج و جواهر و معالم و کامل و شرح جمل العلم و العمل سید مرتضی و خلیفه شیخ بود در بلاد شامیه و از شیخ اجازه دارد و از جماعتی اجازه دارد و ظاهر اینکه از کراجکی نیز اجازه داشته و در او تلمذ نموده و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب ان سوالات نوشت و در نزد اوائل انها قاضی را شیخ فاضل تعبیر فرموده و راوندی تصریح کرده که مراد شیخ قاضی است در حل و عقود و قاضی از مشایخ عبد العزیز بن ابی کامل ست و از مشایخ شیخ حسکا ست و از مشایخ شیخ عبد الجبار و شیخ محمد بن علی بن محسن حلبی ست ـ

در احوال ابو الصلاح الحلبی

فکر تقی بن نجم حلبی ست یا تقی الدین بن نجم یا نجم الدین و احمد فقها و متکلمین ست و از تلامذه مرتضی و شیخ ست و شیخ در کتاب رجال گفته در باب من لم یروا عن الائمه که تقی بن نجم الدین حلبی ثقه ست و مصنف چند کتاب ست و در نزد من و سید مرتضی درس خوانده انتهی و در نزد سلار نیز درس خوانده و از خلیفه مرتضی بود و در دیار حلبیه و هر وقتیکه به نزد سلار رسله استفساری نمود مفید مرقوم بود که نقی در نزد شما ست و او از مشایخ قاضی عبد الرحمن رازی و شیخ فقیه صالح ثابت بن احمد بن عبد الوهاب حلبی و غیرایشان ست و کتب او را شیخ او شیخ الطائفه در کتاب رجال ذکر کرده از انجمله ست کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدایه در فقه و شرح خلیه مرتضی و تقریب المعارف و العمده الشافیه و الکافیه و گاهی فقهای او را بتقی نامیده و گاهی بلقب الحلبی مے نامند ـ

در احوال عبد العزیز بن کامل طرابلسی

قال عبد العزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البراج و در انجا قاضی بوده و فاضل محقق و فقیه و عابد بوده و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه دارد از قاضی ابن البراج و کراجکی و جلبی و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر انیکه این سخن فاسد است -

در احوال محمد بن علی بن عثمان کراجکی

قال محمد بن علی بن عثمان کراجکی قاضی ابو الفتح یا ابو القاسم نزیل محدث و فقیه و متکلم و صاحب کنز الفوائد و اکابره تلامذه مرتضی و شیخ دیلمی و واسطی است و از مفید نیز اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام فرائض و شرح جمل مرتضی و منهاج در مناسک حاج -

در احوال محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی

قال محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی و کش بفتح کاف و تشدید شین معجمه بلدیست معروف از بلاد ماوراء النهر و بلدیست بزرگ که سه فرسخ در سه فرسخ است و کنیت ابا محمد عمر و بفتح عین است بصیر باخبار رجال است ولیکن روایت از ضعفاء داشته و با عباسی مصاحبت کرده و از او اخذ کرده و در کتاب او اغلاط بسیار است چنانچه علامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا انجا که گفته برای او کتابیست در رجال که خبر داد ما را جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر بن عبد العزیز الی عمر و کشی و در اول گفته که ان کتاب کشی بما نرسیده و انچه موجود و متداول است کتاب اختیار کشی است که شیخ طوسی انرا نوشته و منتخب از کشی کرده و اسم انرا اختیار کشی گذاشته و انرا شیخ ابراهیم بن حسن جزائری بر حروف معجم ترتیب داده و شیخ عبد الله بن صالح گفته که شیخ داود مذکور ادیب صحیح الاعتقاد صالح بوده مخلص در محبت اهلبیت بوده و ترتیب کتاب اختیار کشی بجا داده لیکن قوت استدلال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهار صد جلد میشود و انها را وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضلا بوده اند اگر ایشان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزندی افضل از پدر و دو عم او خصوصا در عربیت و ان شیخ داود ری است که معاصر با شیخ عبد الله بن صالح بوده و موسوم باسم جدش بوده و قبر

شیخ واورجد درجزیرہ درحجرۂ شمالیہ ست باقر پسر شیخ علی —

در احوال احمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العباس نجاشی معاصر شیخ طوسے و مرتضی بودہ واز تلامذۂ شیخ مفید ست وحسب او نجاشی اہوازی میرسد کہ صاحب رسالہ از حضرت صادق و علامہ در خلاصہ گفتہ احمد بن عباس بن محمد بن عبد اللہ بن ابراہیم بن محمد بن عبد اللہ بن نجاشی والی اہواز او خدمت حضرت صادق کتابے نوشت واز او سوال کردان جناب رسالہ نوشت و بدو فرستاد وان رسالہ معروف ست واحمد را کنیت ابو العباس ست ثقہ و معتمد علیہ ست واز کتاب رجال او دراین کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چہار صد و پنجاہ و پنج در ماہ جمادی الاولے بودہ —

در احوال شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبید اللہ

قلج شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبید اللہ ویا عبد اللہ ابن ابراہیم غضائری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسے ست و شیخ طوسی از او اجازہ دارد و او در نصف صفر از سال چہار صد و یازدہ وفات کردہ و نجاشی ہم از او استماع کردہ و اجازہ از او داشتہ و ابن قولویہ از مشایخ اجازہ اوست و او از زیادتی ورع بسیاری از روایات تضعیف کردہ ست پس اگر تضعیف او با تعدیل دیگران تعرض کند تضعیف او مرجوح ست و اما توثیق او در اعلی درجہ وثاقت ست چنانکہ در منظومہ درّیہ و غیران ذکر کردیم —

در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلد محمد بن احمد بن سلیم با سلیمان جعفی ثم المصری و او صاحب کتاب فاخر و غیبت صغرا و کبرے را ادراک کردہ و شیخ نجاشی بدو واسطہ از او روایت داشتہ و ابن قولویہ بلا واسطہ —

قلہ ابو عبد اللہ حسین بن عبد اللہ بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کراجکی ست

در احوال محمد بن محمد بصری و مکنی

قلو محمد بن محمد بصری و مکنی با بو الحسن ست واز سید مرتضی اجازہ دارد و او از شیخ ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قمی و او اجازہ دارد او پدرش جبرئیل بن اسمعیل او از بصروے —

در احوال محمد بن حسین

قلز محمد بن حسین صاحب شرح نہج البلاغہ منسوب بکندری و ملقب بقطب الدین ست و او از

علما متقدمین وغیرہ او مدحی ست —

در احوال حسین بن علی بن محمد

قلمج حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشاپوری رازی شیخ ابن شهرآشوب وشیخ منتجب الدین ست وصاحب تالیفات ست مانند تفسیر روضته الجنان در بست جلد وفارسی ست وفاضل بحر بر مسلم ست وفخر الدین رازی بسیار از مطالب او را دزدید ودر تفسیرش نوشته است واو معاصر صاحب کشاف بود —

در احوال سعید بن هبته الله بن حسن مکنی

قطب سعید بن هبته الله بن حسن مکنی بابو الحسین ویا ابو الحسن ملقب بقطب الدین استاد محمد بن علی بن شهرآشوب ست که معتبر بسروی ست ومنتجب الدین وسید رضی الدین ازاو اجازه دارند واز شیخ ذوالفقار وشیخ محمد وشیخ علی ابنی علی بن عبد الصمد نیشاپوری اجازه دارد وهمچنین اجازه دارد از پدر محمد وعلی که علی بن عبد الصمد باشد واز تالیفات او است خلاصته التفاسیر در ده جلد ومغنی در شرح نهایه شیخ در ده جلد ومستقصی در شرح مقنعه مرتضی در سه جلد وشرح نهج البلاغه در دو مجلد ودر قبرستان بزرگ قم مدفون ست وآهش برسنگی نوشته وبربالای قبر او ست واین فقیر چند بار در قم اقامه داشتم هر روز بزیارت او میرفتم واو را سید فاضل بود یکی شیخ نصیر الدین ابو عبد الله الحسین که عالم صالح بود دوم شیخ ظهیر الدین ابو الفضل محمد که فقیه ثقه عدل بود سوم شیخ محمد ابو الفضائل که فاضل عالم بود —

در احوال محمد بن علی بن حمزه طوسی

قمر محمد بن علی بن حمزه طوسی مشهدی معروف بطوسی ومشهور بابن حمزه ملقب به عماد الدین مکنی بابو جعفر واز تالیفات او کتاب وسیله ست وواسطه وشرایع ومسائل در فقه وهمان کتاب اول مشهور ست ودر ندرت از او تعبیر میکنند به عماد طوسی —

در احوال محمد بن جهم یا جهیم اسدی

قطا محمد بن جهم یا جهیم اسدی حلی ربعی وکاهی گفته میشود ابن علی بن جهم وابن علی بن محمد بن جهم وملقب بمفید الدینست ودر وصف او همین بس که محقق در جواب خواجه نصیر الدین طوسی گفته که اعلم بادصوبین ابن جهم ویوسف بن مطهر ست وابن جهم از مشایخ اجازه علامه است وسید عبد الکریم بن طاؤس از او اجازه دارد —

در احوال ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ

قسم ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ صاحب کتاب اشارۃ السبوی معرفت حق ست در اصول دین و فروع دین تا امر معروف و صاحب کشف اللثام کہ نقل قول از اشارہ می کند ہمین کتاب ست و تاریخ نسخہ ازان کہ در نزد صاحب مقابیس بود ہفتصد و ہشت ست ۔

در حال حسن بن ابی طالب یوسفی

قسم حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عزالدین فاضل کامل و تلمیذ محقق ست و شرح متوسط حسن بر مختصر نافع محقق نوشتہ ست و ان شرح موسوم بکشف الرموز ست و در کشف اللثام نقل قول بسیار ازاو نمودہ ۔

در احوال محمد بن علی بن محمد جرجانی

قسم محمد بن علی بن محمد جرجانی رکن الدین عالم و فاضل و معاصر با علامہ و از تالیفات اوست شرح نافع و شرح مبادی و غیران ۔

در احوال علی بن محمد بن قاشی

قسم علی بن محمد بن علی قاشی نصیر الدین حکیم فاضل و معاصر علامہ و شہید بر او ثنا فرستادہ و بعضے مطالب ازاو نقل کردہ و ابن معیہ ازاو اجازہ داشتہ و مبالغہ در مدح او کردہ و او را حاشیہ ست بر شرح تجرید اصفہانے و حاشیہ بر شرح شمسیہ رازی و شرح طوالع بیضاوی و رسالہ لطیفہ کہ مشتمل ست بر بسیط ایراد بر تعریف امارت از قواعد علامہ ۔

در احوال محمد بن شجاع القطان

قسم محمد بن شجاع القطان شمس الدین الانصاری الحلی صاحب کتاب معالم الدین فی ال یاسین و او اجازہ دارد از شیخ مفید و از شہید اول ۔

در احوال احمد بن محمد بن فہد

قسم احمد بن محمد بن فہد جمال الدین صاحب مہذب و عدۃ الداعی و کنیت او ابو العباس ست و کتاب موجز و مختصر از اوست و او اجازہ دارد از شیخ مقداد و از او اجازہ دارد شیخ علی بن ہلال جزائری و شیخ زین الدین علی بن محمد طائی ۔

در احوال مفلح بن حسین سمیری

قسم مفلح بن حسین سمیری اجازہ دارد از ابن فہد و موجز او را شرح نوشتہ مسمی بکشف الالتباس

وشریح شرحے نوشتہ مسمّی بغایۃ المرام وپسرش شیخ حسین بن مفلح فاضل عالم عابد وصاحب تالیف بود

در احوال جواد بن سعد بن جواد

قمط جواد بن سعد بن جواد معروف بکاظمے واز اعاظم تلامذۂ شیخ بھائے واز تالیفات او است شرح زبدۃ الاصول شیخ بھائی وشرح خلاصۃ الحساب ومسالک الافہام بسوی ایات احکام وفوائد علیہ در شرح جعفریہ وغیرانیہا ۔

در احوال میر فیض اللہ بن عبد القاہر

قمن میر فیض اللہ بن عبد القاہر بن ابی معالم حسنی تفریشی عزوی ومعروف بہ تفریشی است واز تالیفات شاذ است انوار قریبہ در شرح اثنا عشریہ وتعلیق بر مختلف ومعاصر صاحب معالم است واز شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازہ دارد وصاحب وسائل روایت کردہ از خال پدرش شیخ علے از میر فیض اللہ ۔

در احوال رفیع الدین محمد حسینی

فتار رفیع الدین محمد حسینی نائینے فقیہ حکیم متکلم صاحب تعلیق کافی وتعلیق مختلف غیرانیہا است وصاحب وصائل اجازہ از او دارد بواسطۂ ملا محمد باقر مجلسے صاحب بحار ۔

در احوال سید عماد الدین ابو الصمصام

قنب سید عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازہ دارد از سید مرتضے وشیخ طوسے واز او اجازہ دارد سید فضل اللہ علی راوندی واین بزرگوار زیادہ از صد وپانزدہ سال عمر کرد ۔

در احوال سید نعمت اللہ بن سید عبد اللہ جزائری

قنج سید نعمت اللہ بن سید عبد اللہ جزائری فاضل وعالم وادیب اریب لبیب نسیب حدت ادراک او را نصیب وپسرش سید ولی اللہ از افاضل علماء ونواده اش سید عبد اللہ از اکامل فضلاء واعقاب واخلاف اشراف ان علم علیم ہمہ ارباب کمال اکنون مدار بزرگی از ان زمان تا این اوان در خانوادۂ ایشان در لرستان وانجناب صاحب عربیت ولغت ودارائی علم حدیث ومسلکش مسلک اخباری ودر خدمت چند نفر از اعیان علماء تلمذ کردہ مانند ناجال خوانساری وملا محسن فیض وشیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شہید کہ صاحب تعلیقہ بر شرح لمعہ جد او است واخوند ملا محمد باقر مجلسے وتلمذ او در خدمت مجلسی زیادہ

از دیگران هست واو خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با اینکه زیاده از هزار نفر شاگرد داشته
بمن الفت ومحبت واستیناس بیش از دیگران داشته بنحویکه غالبا شبها مرا در کتاب خانه باخود
نگه میداشت نه جهت مصالح تصنیف بحار وبسیار مزاح بود وبا اینکه نهایت شوخ وخوش مشرب بود
چنان هیبتی داشت که هر وقت که میخواستم داخل بر او شوم از هیبت او دلم میطپید و در دم در
قدری توقف مینمودم تا اینکه آرام میگرفتم ازان پس بران جناب داخل میشدم وهمچنین تلمذ کردم

در کرامت سید نعمة الله

سید مزبور در نزد میرزا ابراهیم پسر آخوند ملا صدرای وانوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه
رمضان وظاهرا اینکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار وخشوع وتضرع روی داده پس
در شب در عالم رؤیا دیدم که در صحرای وسیعی ایستاده ام ودر ان صحرا کنیسه هست ومردم از هر
طرف بسوی همان خانه میروند پس منهم همان خانه را قصد کردم دیدم که مردی بر در ان خانه نشسته
وبرای مردم مسائل میگوید پس من سؤال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است
پس من صفوف را شکافتم وبه نزد پیغمبر شدم وعرض کردم که ای جد بزرگوار ما دعا رسیده که فرموده
اید در اول نماز بگوید انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی واتوجه به الیک تا اخر دعا ذکر نشد
باسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب واین فقیر اسم علیه السلام را هم باسم شما ذکر میکنند ومی ترسد که شاید
بدعت در دعا گذاشته باشند زیرا که از شما نقل نشد مگر همان نحوکه در اول بشما عرض کردم پس انجناب
دو انگشت مبارک را مقرون نمود وبهم چسپانید وفرمود که ذکر اسم علی با اسم من بدنیست پس چون
بیدار شدم دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز در ان بود وسید مزبور در احوال خود
رساله نوشته هست که خالی از طرائف وظرائف نیست چه سید بسیار شوخ ومزاح بود مانند شیخ بهائی
ومجلسی کتابی در مزاح نوشته چنانکه تعلیقه بر شرح جامی نوشته که نهایت مستحسن ومرغوب
طباع طلاب هست وکتابی نوشته مسمی بمکبن الشجون در فرار از وبا طاعون وچون احوالات
او خالی از لطیفت وتذکیر وتحریص طلاب نیست لهذا ذکر میشود ـ

در بدو تحصیل سید

وچون این کتاب را مصدر باسم سید اساتذ اقا سید ابراهیم نمودیم لهذا ختم ان هم بنام نامی
سید بزرگوار سید نعمة الله مینمائیم وان جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار وپنجاه هست
والی الان سی ونه سال از عمر م گذشت ودر این عمر قلیل به قدر از مصائب بمن روی داده

وچون بچهار سال از عمرم گذشت و باکودکان بلعب اشتغال داشتم پس روزی با رفیقم در عرصه ملاعبه نشسته بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسرک من با من بیا تا نزد معلم رویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدبحالی برسی پس من از ان سخن گریستم و انکار کردم سودی نه بخشید پس سوی معلم رفتیم و شروع بتعلم حروف هجا نمودیم چون روز دیگر شد من نزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب نمیخواهم بلکه میخواهم باکودکان بازی کنم پس مادرم بپدرم خبر داد پدر امتناع نمود پس من سعی نمودم که زود تر امر مکتب را انجام دهم تا بازی اشتغال نمایم پس زمان کمی گذشت که قرآن را ختم کردم و بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال انکه از عمرم پنج سال و شش ماه گذشته بود چون قرآن را ختم کردم باز بوالده ام گفتم که مرا رها کنند تا باکودکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من کتاب مسئله را بگیر و بیا تا نزد مردی رویم که برای تو مسئله درس بگوید پس من گریستم پس پدرم خواست که مرا اهانت کند —

در عصا کشی سید برای استاد کور

پس مرا بنزد مردکوری برد که امثله و بصروبه و تصریف زنجانی را خوب می دانست پس ان مرد مرا درس گفت و من برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت میکردم و مبالغه در خدمت او کردم برای تدریس چون امثله و بصروبه خواندم و خواستم که تصریف بخوانم پس نزد سیدی از اقارب او رفتم که تصریف زنجانی را خوب میدانست و کافیه هم خوب میدانست پس تصریف نزد او میخواندم و در ایام درس هر روز مرا باخود بباغ میبرد و میگفت که علف را درو کن که الف ها را بهایم بخورند پس من علف می بریدم و او نشسته بود و ضیع صرف و اعلال و ادغام برای من می خواند پس ان گیاه و علف را پشته بزرگ می بستم و بالای سر میگذاشتم و بخانه او می بردم و بمن میگفت که بکسان خود ابر از علف چینی تکن چون زمان گیاه سر گذشت و داخل شد زمان کرم ابریشم پس من حمل کردم برای او تو تیا و بر بالای سر میگذاشتم تا انکه سرم اقرع شد پس پدرم پرسید که چرا سر تو چنین شده گفتم نمی دانم پس مرا مداوا کرد تا انکه مومی سرم بحالت اول برگشت چون از خواندن تصریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافیه بخوانم پس بقریه دیگر رفتیم و در نزد مرد فاضلی کافیه خواندم پس روزی در مسجد بودم که مردی با لباس سفید و عمامه بزرگ وارد شد گویا عمامه اش گنبد کوچکی بود و ابرو دم نمیماند که مرد عالمی است پس من نزد او رفتم و صیغه از صیغ صرف از او سوال کردم پس او جواب نگفت و مضطرب شد پس من با دگفتم که بعد از انکه این صیغه

بدانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی پس حاضران خندیدند و آن شخص همان ساعت بجای
و رفت و این کار مرا بران داشت که در صبح صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب استغفار
مینمایم از سؤال کردن آن مرد مؤمن لیکن حمد می کنم خدایرا که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ
و قوع یافت پس متحیر در انجا ماندم و از آن بسوی شهر عشار رفتم زیرا که شنیدم که در انجا مرد عالمی
و برادر مرحوم و مغفور که فاضل و صالح و ورع سید نجم الدین بود در نزد آن عالم درس میخواند
چون بدانجا رسیدم دیدم که برادرم از انجا برگشت منهم با او برگشتم و بقریهٔ خودمان آمدیم و از انجا
بشط بنی اسد رفتیم که در نزد مرد عالم که در انجا بود درس بخوانیم پس در انجا مدت مدیدی ماندم
پس ازان بقریه خودمان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی خویزه رفت پس گفتم بپدرم که من
میخواهم که سفر کنم و بسوی برادرم بخویزه روم برای طلب علم پس پدرم مرا بشط سحاب آورد
و در کشتی نشستیم و از راه تنگی عبور کردم که از هر دو جانب نی گرفته و راه وسعت داری نبود
خبر بقدر انیکه کشتی عبور کند و دران زمان گرما هم بشدتی بود و ازان نیز پشه بسیار بیرون
امدند که هریک مانند زنبور بودند و بهر کجا که نمیش میزدند ان مقام ورم میکرد و دران راه جماعتی
از اهل کامیش منزل داشتند پس انها را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر بایشان
وارد شدیم و صاحب خانه برای ما نرمش نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاردیم پس در انتظار عشا
ماندم تا وقت خواب شد غذائی نیاوردند و گرسنگی ما زیاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قلیلی
از شب گذشت صاحب خانه نزد ما آمد و گامیش خود را با سامی ایشان ندانم از حیوانات
نزد او امدند من از شخصی استفسار کردم که این شخص از این گامیش چه میخواهد گفت
میخواهد که انها را بدوشد و برای شما از شیر انها با برنج غذائی بسازد پس من گفتم که انا لله
و انا الیه راجعون و خوابیدم چون وقت قریب بصبح شد پیاله بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند
پس چیزی از برنج بر روی کاسه ندیدیم پس دستها بما را تا مرفق در میان ان کاسه بردیم
و ازان شیر نوشیدیم و ان بیشتر مایه زیادتی گرسنگی ما شد بلی در قعر کاسه چند دانه از برنج محسوس
بود پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی خویزه آمدیم و برادرم پیش از من در نزدیکی از
اکابر خویزه مهمان بود و در نزد یکی از فضلا شرح جامی میخواند پس ما شریک او در درس شدیم و
باقی ماندیم و شرح جامی بر دی میخواندیم بر شایقه و این استاد هم خدمت بسیار از ما میگرفت
و اسمش شیخ حسن بود و هریک از تلامذه را حکم کرده بود که اگر برای قضاء حاجت بسوی شط هرود

بردیم و سنگ بار و اجرا از نزدیک قلعه ترک بیاورد پس بسا بود که روزی چند دفعه میرفتیم و انها را می آوردیم و این حالت ما بود چون در نزد او سنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کند پس بنائی آورد و ما شاگرد بودیم و هر وقتیکه بجویزهٔ عتیقه میرفتیم و ارادهٔ میکردیم که برگردیم استاد میگفت که ای اولاد میخواهید که بی حمل و بی بار مراجعت کنید پس چیزی بردارید از اهل آن جا بشیارد دیگر میخرید و بما میگفت که ان را حمل کنید ما انها را برمی داشتیم و آب انها بر روی ما میچکید و اگر می خواستیم که حاشیه کتاب او نقل کنیم اذن نمی داد لیکن بسا بود که کتاب را از دزدی مینمودیم و حواشی را نسخه میکردیم و این احوال او با ما بود و با اینحال ما بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم و انجناب بسیار حریص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوهر دختر اش رفت که هیچ قربی در نزد ایشان نداشتند مجملا این حال ما بود در درس -

در خوردن پوست خربزه

و اما احوال ما بالنسبه با کل این بود که ما در خانهٔ یکی از اکابر انجا منزل داشتیم و در اکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث مینمودیم چون بمنزل ان مرد میرفتیم میدیدیم که ان ها از غذا فارغ شده اند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزه که بر زمین ریخته شده بود برمی داشت و بهمان نحو خاک آلوده تناول مینمود و از من احوالش را مستور مینمود از راه خجالت و حیا و من هم مانند او کردم پس روزی امدم و رفیقم را طلب داشتم دیدم که پوستها را جمع کرده و در زیر در نشسته و انها را میخورد با انیکه انها خاک آلوده بود و چون من انرا دیدم خندیدم پس گفت که چرا خندیدی گفتم که مرا همین حالت هست و هریک از ما حال خود را از ان دیگر کتمان مینمودیم پس او گفت که اکنون این نحو اتفاق افتاده پس هر روز با هم این پوست خربزه را جمع کنیم و با آب انرا بشوئیم و بخوریم پس مدتی بر این احوال بودیم و مطالعه را بر وشنای ما مینمودیم و من فنون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالک و کافیه و مانند انها پس چون شبها ماه داشت من مطالعه بسیار مینمودم و اگر شبها بدون ماه میشد من مکرر میگردم فرائت متون را فراموش نکنم و اهل مجلس می نشستند و منهم با ایشان می نشستم و اظهار میکردم که در سرم صداع است پس سر را در میان دو زانو میگذاشتم و این متون را فرائت میکردم و چنین بود حال من

پس پدرم از جزائر آمد و گفت که مادر شما طالب دیدار شما است پس ما بهمراه او

امدیم و مدتی کم در انجا ماندیم و از انجا بسوی جزیره مراجعت نمودیم پس مردی از اهل جزایر را دیدیم
که میخواست که بسوی شیراز برود پس برادرم اسباب او را برداشت و بجانب مصر رفت و من
با امرد بجزایر آمدیم پس بسوی جزیره رفتیم دیدیم شخصی از اهل جزایر را که بشیراز
میرفت پس برادر مرحوم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بجزایر رفتم و ماه مبارک رمضان
بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من با امرد در کشتی سوار شدیم و قصد مصر کردیم چون بکشتی سوار
شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس با اهل کشتی گفتم که
من جامه خود را میکنم و در آب نازل میشوم و سکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برود و من در آب
باشم تا مرا کسی نه بیند پس چنین کردم تا بجائی رفتم که دانستم اینکه کسی مرا طلب نمی کند پس
بکشتی سوار شدم و در اثنای طریق جمعی را دیدم که در کنار شط بودند و ما در وسط بودیم پس شیخی که با ما بود فریاد
زد که شما از اهل سنت میباشید و یا شیعه گفتند ما از اهل سنت میباشیم پس این شیخ گفت خدا لعنت کند
فلان و فلان و فلان را ایا نمی دانید که فلان بود پس ایشان فریاد بدشنام برآوردند
پس اهل کشتی فریاد کشیدند بر ایشان و کشتی برفت و جماعت از کنار شط میرفتند و ما را سنگ
میزدند باین احوال تا نصف روز رفتیم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در آن زمان حسین پاشا
بود پس در انجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مردی فاضلی از اجلاء سادات پس مدتی کم در انجا ماندیم
پس والدم آمد که ما را بجزایر برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون
اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتیم و از کشتی بیرون آمده و من و برادرم مالی کرایه کردیم
و در راه کوهها بود پس پایی برهنه ان راه را طی کردیم و من یازده ساله بودم و در وقت نماز
صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه ان شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و جا میخواستیم
که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در انجا بود پس ان شیخ گفت که این راه را بگیرید
و بگوئید که مدرسه منصوریه را نمیخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم و این سخن را تقطیع کردیم پس
یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را ان دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم یکی میگفت که مدرسه
منصوریه ان دیگری میگفت که نمیخواهیم پس بان مدرسه رسیدیم پس من نشستم و برادر من
داخل مدرسه شد و هر طلبه که بیرون میامد و مرا میدید و ان آثار نعمت را که در من میدید بر من رقت
میکرد پس چون صدیق ما را پیدا کردیم در حجره او نشستیم و روز دیگر بزیارت رجل فاضل رفتیم
که در الفیه ابن مالک درس میگفت پس بر او سلام کردیم پس برخواست و مرا بر پشت خود بر مسجد برد و گوش

برفت و گفت که ای فرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب بگردانی و ریاست را دوست داری پس وقت خود را ضایع گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام در گرفتم و از دوستان عزلت گزیدم و در زمان قرائت او با ما آمد بسوئے متولی مدرسه پس چیزی قلیل برائے ما معین ساخت که بهیچ وجه کفایت حال ما نمی نمود پس در نزد ان شیخ مشغول مدرس شدیم و در نزد او نیز مشغول مدرس شدیم چون مدتے کم گذشت برادرم و صدیقم گفت که بهتر آنست که بجزایر برگردیم زیرا که معاش کفایت نمیکند من گفتم که من باجرت کتابت میکنم برائے معاش من و کاغذ من و انچه مدان محتاج میباشم و با این حال چهار درس میخواندم و بعد از قرائت ازانها درس میکردم و تصحیح میکردم به تنها و حالت من ان بود که در وقت گرمای تابستان طلاب بر بام مدرسه میخوابیدند و منبشستند و من در حجره را می بستم و شروع مینمودم مطالعه و حواشی و تصحیح درس تا انیکه موذن قریب بصبح مناجات میکرد پس روئی خود را بر روئی کتاب میگذاشتم و میخوابیدم چون صبح طلوع میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موذن اذان ظهر میگفت انوقت بمدرس میرفتم و درس را میخواندم پس بسا بود که قطعه از نان از دکان نان وامیگرفتم در راه از ان میخوردم و راه میرفتم و در اغلب از اوقات نان نمییافتم پس تا شب باقی میماندم و اکثری از احوال چون شب داخل میشد شک میکردم که نان خوردم یا نه چون فکر میکردم بخاطرم می آمد که چیزی خورده ام و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرفهٔ بلندی گرفته بودم که در هائے متعدد داشت پس هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب را میگرفتم و مطالعه مینمودم و هر وقت که ماه روز میزد و از ان مکان انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و تا مدت دو سال همین اصول اشتغال داشتم پس چشم ضعیف شد تا این زمان بضعف خود باقیست و یکدرسی داشتم که حواشی ان را بعد از نماز صبح در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهائے من میریخت و من ملتفت نبودم تا سه سال بر این منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفتاح اللبیب بشرح تهذیب در علم نحو که من ان از تصنیفات شیخ بهاء الدین محمد بود تغمده الله برحمته و در ان وقت شرحے بر کافیه نوشتم پس علوم عربیت را در نزد مرد فاضلے از اهل بغداد میخواندم و اصول را در نزد مرد محققے از اهل احساء و منطق و حکمت را در نزد محققین قدیمین شاه ابوالولے و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مرد فاضل از اهل بحرین و ما جماعتی بودیم که درس میخواندیم در نزد شیخ جلیل شیخ جعفر بحرانی و ان درس را دیگران نمیخواندند و من استماع مینمودم پس چون نزد شیخ میرفتیم کسے پیش نشسته بود با او میگفت که قرائت

کن تا انیکه می نشست در نزد قاری و مارا تشجیع میمود و بر درس و بر فهم معنی ان از مطالعه تلمیذ و اتفاق
افتاد که خبر فوت جماعتی از اعمام ما و اقارب ما رسید پس ان روز را در عزای ایشان نشستم و درس
نرفتیم پس استاد از حال ما سوال کرد با و گفتند که ایشان در مصیبت می باشند پس روز دیگر بدرس نرفتیم
پس راضی نشد که درس ما را بگوید و گفت خدا تعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا
دیر روز بدرس نیامدید پس حکایت حالت را با و کردیم او در جواب گفت که سزاوار ان بود که شما
بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بغرداری خود اشتغال نمائید و این پدر شما است
که خبر فوت او هم خواهد رسید پس باید درس را دست بردارید پس ما قسم خوردیم که ما درس را قطع نمی
کنیم در هیچ روز اگر چه مصیبتهای بسیار ما رو کند پس راضی شد که درس گویدان هم بعد از مدتی
راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد که ما در نزد او در اصول فقه شرح عمیدی را میخواندیم پس
مسئله دران اتفاق افتاد که خالی از اشکال نبود و ما جماعتی بودیم پس بما گفت که مطالعه کنید
امشب این مطلب را پس هر که صباح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از
مکان تا فلان مکان سواره برود چون صباح نزد او رفتیم و رفقا هر یک ان مسئله را تقریری
کردند پس بمن گفت که تکلم کن پس من نیز تقریر ان مسئله بنحوایکه فهمیده بودم نمودم استاد گفت
که همین صواب است و انچه این جماعت گفتند غلط بود پس بمن گفتند که انچه در ین مسئله
بخاطرت آمد املا کن تا من ان را بر حاشیه کتاب بنویسم پس من برا و املا کردم و او می نوشت
پس چون فارغ شد بمن گفت که بر پشت یک یک سوار شو تا بامکان پس یک یک را بر دوش گرفتند
تا بان مکان بردند و این قسم حالت ان استاد بود پس استاد من دران روز مرا نجانه برد و گفت
که این دختر من است که میخواهم که او را بتو تزویج کنم من گفتم اگر خدا بخواهد پس ازین که عالم شدم
و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد که ان استاد بسوی هند سفر کرد
و مدار حیدر آباد هند بر او شد و یک روزی از او سوال کردم از تفسیری که شیخ عبد العلی جونپوری
از اخبار تالیف کرده بود پس او گفت که تا شیخ عبد العلی زنده است تفسیر او بقیمت یکفلوس نمی ارزد
و چون او وفات کند اول کسیکه ان را باب میخواهد من خواهم بود پس این رباعی را خواند —

ان یفتی نیکو فضلا یفتی لوما و نجلا فاذا ما ذهب لج به الحرص علی نکتة یکتبها عنه بما را الذهب

و نظیر این سخن اینکه مردی از فضلاء اصفهان کتابی نوشت پس ان کتاب مشهور شد و هیچکس
ان را انتساخ نکرد پس یکی از علماء با او گفت که کتاب تو چرا شهرت نیافت ان مصنف در جواب

گفت کتاب مراد دشمنی است چون دشمن وفات کند ان وقت کتاب مشهرت خواهد کرد گفت ان دشمن کیست گفتم ان دشمن منم وان مصنف این سخن را براستی گفته ـ

در کرامت سید نعمت الله

ومن در شیراز باقی ماندم تا قریب به نه سال و در انجا از گرسنگی و مشقت الفقر بمن رسید که بجز خدا کسی نمیداند و در خاطر من هست که من در روز چهارشنبه و پنجشنبه بسر بردم و هیچ چیز بغیر از آب بدست من نیامد پس چون شب جمعه شد دیدم که دنیا بمن دور میزند و دنیا در چشم من تاریک شد پس نزد قبه سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم و بقبر او رسیدم و قبر را در بغل گرفتم و گفتم که من مهمان تو هستم پس همان جا ایستاده بودم که یک شخص سبد قوت انشب را بمن عطا کرد پس خدا را احمد و شکر نمودم و با این تعب و زحمت بسا بود که بباغات میرفتم با اصحاب و علماء و یک هفته یا کمتر یا بیشتر در انجا بودیم ولیکن اشتغال بعلم را از دست نمیدادم و خدای تعالی در شیراز بمن منت گذاشت با صحابی صلحاء نجباء علماء و با من موافقت در سن داشتند و از جمله ریاضات من برای تحصیل و درس ان بود که رفیقی داشتم که در کنار شیراز منزل داشت و من در نزد او میخوابیدم برای انکه از روشنائی چراغ او مطالعه کنم و برای من درسی بود که ان را در پیش چراغ در اخر شب در مسجد جامع میخواندم وان در طرف دیگر از بلاد بود و بر نمیخواستم و حال انکه از شب بسیار باقی بود و عصای برمیداشتم و میان منزل من وان مسجد بازار بسیار بود و در اخر شب چراغی نبود بلکه همه بازار تاریک بود و در نزد هر دکان سگی بود که قریب بگوساله بود و محافظت دکان مینمود و من تنهای ازان راه دور می آمدم چون ببازار میرسیدم دیوار را میگرفتم تا براه هدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم شروع میکردم بخواندن اشعار بصدای بلند تا سگ گمان نکنند که من ترسیدم بلکه گمان کنند که من از جماعت عبور کنندگان میباشم و در نزد هر دکان بالنسبه بسگی که در انجا بود حیله میکردم تا از او خلاص شوم و چندی از زمان بهمین منوال گذشت و من در مدرسه منصوریه بودم و حجره من فوقانی بود و دوست نداشتم که کسی نزد من آید و یا از نزدیک حجره من بگذرد و همیشه تنهای را دوست داشتم و مدتی بهمین احوال بودم تا انکه پدر و مادرم بمن نوشتند که بیا بجزایر پیش من و برادرم بجزایر آمدیم چون باهل خود رسیدیم ایشان برای قدوم ما خوش حال شدند و دیگر انیکه هرگز در ان بلاد رفته بود بدون علم برگشته بود پس والده ام گفت که باید تزویج کنید و باعث براین ان بود که مادر زمانیکه تزویج نمودیم خواهیم در جزایر سکنی نمود پس سخن والده پذیرفتم و از تزویج مدت بیست روز

درانجا ماندیم پس از دو روز بزیارت مرد فاضلی رفتیم در قریه که از اهر صالح میگفتند پس چون جمع شدیم
و مباحثه در علوم عقلیه نمودیم ان مرد بمن گفت واسفاه بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد
پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهته قول ایشان که علم در فروج نساء ریح شد پس
این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که با اهل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس
که برخاستم خواهم بشیراز رفت پس استعداد در کلام من نمود برخواستم و بکشتی نشستم پس بجای
رسیدم که سلطان بصره و ملاحظه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم و بان مدرسه
رفتم و برادرم از عقب من آمد و درانجا اقامه کردیم تا انیکه خبر فوت والد نعمده الله برحمته بما رسید
پس یکماه یا کمتر درانجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب سوخت
و مقدماتی روی کار امد که با اصفهان مسافرت کردم و ماجماعات بسیار بودیم و در راه سرما چنان
شدت کرد که قریب بهلاکت شدیم پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت بانکه باصفهان رسیدیم
و بمدرسه رفتیم که دران زیاده از چهار حجره نبود و در یک حجره نشستیم پس چون میخوابیدیم و یکی میخواست
که بقضاء حاجت رود همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد و انچه در نزد ما بود از جامه و غیران
فروختیم و عمدا غذائی شور میخوردیم برای انیکه اب بسیار خورده باشیم و اشیاء ثقیله میخوردیم بجهت ان
خداوند عالم منت گذاشت بر من بمعرفت استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامتش را مستدام
بدارد پس انجناب مرا بمنزل خود برده و دران منزل چهار سال تقریبا ماندم و رفقای خود را نزد
او معرفی نمودم پس اسباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت انجناب علم حدیث میخواندم پس
میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس ان مدرسه کرد و ان مدرسه در قرب حمام شیخ بهائی
واقعست پس در اصفهان اقامه کردم و تقریبا مدت هشت سال درانجا تدریس کردم پس در
چشم من ضعفی پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی بحال بودند هر چه مداوا
چشم کردند پس از روی ایشان خیری ندیدم پس من با خود گفتم که من دانا ترم بدوای

در کرامت سید نعمت الله

پس به برادرم گفتم که مرا اراده سفر مشاهد عالیه هست برادرم گفت که من هم با تو می ایم پس از راه
اصفهان رفتیم و چون ببلده کرمان نشاهان رسیدیم و بمنزل ماروئیه رسیدیم که ان را هروان اکرشیه
بنا کرده پس چون بکوه بالا رفتیم در بالای کوه باران آمد و هوای سردی بود و از سنگها یا ها
می لغزید و کسی را قدرت نبود که بر بالای چهار پایان بنشیند از شدت سرما و باران پس من شروع نمودم

در اینجا نسخه ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی را صحیح کرده

بقرایت آیه الکرسی پس پنج کس از اهل قافله بودند مگر انیکه از چهار پا افتاد و من بحمد الله تعالی بمنزل سلامت
رسیدیم و دران منزل کاروان سرائی کوچکی بود که هوتات ان برای مرابط چهار پایان بود و پس
اسباب و کتاب ها را در میان طویله گذاشتم و چنان اتفاق افتاده بود که سرکنجها را آتش زده
بودند و دود در میان طویله پیچیده پس ما در میان باران و دود متحیر ماندیم پس از ترس باران
باندرون طویله میرفتم و بینی خود را از دود میگرفتم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدیم و اندکی
در میان باران میماندیم و کار ما انشب همان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدیم آه آه اے
برادران چه قدر ان شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که ان نزدیکے
منزل داشتند آمدند که نان بما فروشند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت و نصف ان سیاه
و نصف ان سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها و متاع ما را انجا گذاشتیم
و باجماعتے کمی بسامره رفتیم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردیرا دیدیم که بما گفت که شما
میروید و دزدان در پیش روی شما در نهر ما پنهان هستند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم و یا برویم
پس عزم را بر رفتن جزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سر اسبان او دزدان در آمدند و ما تاختن
آغاز نمودند و من شروع نمودم بقرائت آیه الکرسی چون دزدان نزدیک ما رسیدند یکمرتبه بیک ناحیه
ایستاده و فکر میکردند و در میان ما آمدند و گفتند که شما راه را گم کردید چنین هم بود که ما راه را
گم کرده بودیم پس مردیرا با ما دلیل فرستادند تا نزدیک بقازانی ما را رسانیدند پس دیدیم که سادات
سامرا ما را استقبال کردند برای انیکه از مال اموال گرفته باشند پس گفتند که مال های خود را بگذارید
و بر الهای ما سوار شوید پس چهار پایان ایشان را سوار شدیم و در شب وارد مشهد مبارک شدیم پس
در خانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از هیزم آورد که قیمت ان کمتر از یک فلس بود پس چون ما
صبح کردیم گفتیم که باید بزیارت رویم سید صاحب خانه گفت که باید بزیارت نروید تا ضیافت مرا
خورده باشید ما گفتیم که ما همراه نان و گوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعتے
کاسه بزرگی چوبین آورد و دران آب سیاهی بود و ندانستیم که در زیران اب سیاه چیست و دران
آب شوق چندی بود پس گفت که دست دراز کنید و ان آب گرم بود پس ما شوق برداشتیم
و شوق بتعجیل پیاله میرسید پس ما دست را با شوق داخل ان ظرف نمودیم دیدیم که در زیر
ان چند دانه برنج هست که با آب جوشانیده اند پس هریک از ما یک شوق خوردیم و بزیارت
رفتیم پس ان سید بما گفت که بدانید ای مهمان من که سادات سامره را خوفی از خدا نیست چون

بقیه

بقبه امام در آید لباس های شما را میگیرند و شما نمک من خوردید پس من شما را نصیحت میکنم که جامهای
تازه را بمنزل من گذارید و لباس کهنه بردارید تا اینکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را کوش
کردند و لباس های نان را بمنزد او گذاشتند پس من گفتم که امشب سرما در من تاثیر کرده پس لباس های
خود همه را بر بالای یکدیگر پوشیدم پس چون بزیارت رفتیم در رو اول چهار محمدی از ما گرفتند چون
بدر دوم رسیدیم باز از ما گرفتند پس موالی خود را زیارت کردیم و بسرداب مبارک رفتیم چون بسرداب
در آمدیم ما احاطه کردند در زیر زمین پس هر چه خواستند از ما گرفتند و گویا من میدیدم که یک طرف
تنگ در دست صاحبش بود و طرف دیگر در دست سیدی از سادات و صاحب ان هر سه بود
پس بمنزل خود رفتیم و بصاحب خانه گفتیم که لباس ها را بیاورد ان سید گفت که در اول با من
حساب کنید بر حقوق من و حقوق مرا ادا کنید گفتیم سپار خوب پس خود حساب کن گفت اول
حق استقبال است گفتیم که این حق واجبی است پس گفت که بخاطر شما هر یک دو محمدی بدهید پس او را از
ما گرفت پس ازان گفت که دیگری حق منزل دیشب است پس انرا هم گرفت پس ازان گفت که حق منزل
امروزه پس انرا هم گرفت ازان پس گفت که حق حطب یعنی هیزم پس از هر یک نصف محمدی گرفت
پس ازان گفت که حق از نیکه هیزم او رد انرا هم هر چه خواست حساب کرد و گرفت پس ازان گفت
که حق اعظم ضیافت است پس از هر یک یک محمدی گرفت پس ازان گفت که حق حمایت است که در
منزل بودید والا سادات هر چه شما داشتید از شما میگرفتند پس انرا هم گرفت پس ازان گفت
که حق شفاعت و انرا هم گرفت پس چون این حقوق را گرفت باو گفتیم که اکنون لباس ها را بده
در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید و به بینید که اگر شما بان لباس ها داخل قبه میشدید یا
سادات انها را از شما نمی گرفتند و یا مگر من از سادات نیستم پس ان لباس ها را از شما گرفتم
بدون اینکه اهانتی بشما کرده باشم پس باو گفتیم که خدا تو را جزای خیر دهاد پس بغداد رجوع کردیم
و از بغداد بمشهد کاظمین و از انجا بزیارت اقای ما امام حسین رفتیم و من خاکی از بالای سر هر
امامی برداشته بودم و از طرف پای امام حسین خاکی برداشتم و انرا بالای ان خاک ها
گذاشتم و انرا بچشم کشیدم پس در ان روز چشم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا کرد و قوتی
از اول شد و من بر صحیفه شرح منیو شتم پس ازان دو رشد و یع در اتمام ان نمودم و الان
هر وقت که رمد و غیران مرا عارض میشود دو بچیز بایان اکتحال میکنم یکی ان دو راست
و چون بمشهد امیر المومنین رفتم ان جناب را زیارت کردم و دست خود را در زیر فراش بردم

ر سر مبارک برای اینکه چیزی از خاک بردارم پس دست من در سعیدی از درهای غیب
آمد پس انرا گرفتم و چون بیرون رفتم برای برادران مؤمن نقل کردم ایشان همه تعجب کردند
و گفتند که ما هرگز نه شنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشند بلکه البته ملکی انرا آورده در
ان مکان گذاشت زیرا که قبل ازان زمان بسالهای بسیار یکی از خدام دری در صحن مبارک
ان جناب پیدا کرد پس متولی انرا از او گرفت و انرا بجهته اینکه ازان مکان پیدا شده بود
برای شاه صفی فرستاد و مجملا ان در را انگشتر ساختم و ان انگشتر الی الان در نزد ماست که بان تبرک
میجوئیم و احوالات عجیبه ازان در مشاهده نمودیم زیرا که من انگشتر مزبور را بانگشت داشتم پس بمسجد
جامع در شستر رفتم پس نماز مغرب و عشا را نمودم و بمنزل خود آمدم و در نزد چراغ نشستم و نگاه
کردم دیدم که نگین انگشتر افتاده است و دانستم که در ان شب افتاد پس دلتنگ شدم و حزن
شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی برمیداریم و بطلب ان میرویم
که شاید در روز افتاده باشد و من با ما کن بسیار رفته ام پس گفتم که توکل کنید بر خدا و طلب کنید انرا
پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را نزدیک زمین گذاشتند که انرا بیابند
بنظر ایشان آمد و انرا پیدا کردند و ان مقدار یک نخود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون
مرا مژده دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند و الحمد لله که الان همان در در نزد
من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتم شروع کردیم در زیارت افاضل و مجتهدین
و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب رماحیه آمدیم و من در نزد یکی از مجتهدین
مهمان بودم و در انجا ایام کمی ماندم پس کشتی اجاره کردم و بران سوار شدیم و قصد جزایر
نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریبا طی کرد بگل نشست پس یکشب و یکروز در انجا ماندیم پس
ازان یک فرسخ یا بیشتر رفت باز مانند اول ایستاد و باز رفت و همچنین پس اهل کشتی تعجب کردند
و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه بر این نحو برآیش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم
که این ماه جمادی است و ماه رجب نزدیک شده بود و زیارت رجب نزدیک بوقوع بود و من انرا
ترک کردم و قصد کردم جزایر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی
که کشتی تو جریان کند پس من بیرون کن از کشتی و کیفیت را با و گفتم او تعجب کرد پس گفتم که در اینجا
قریه است که یکی از برادران ما در انجا هستند پس من بمنزل او روم تا کشتی بیاید بمقابل منزل او
پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن نماید پس چون بیرون رفتیم از کشتی ان کشتی جریان پیدا

کرده

و ما بمنزل آن مرد که از اخوان و دوستان ما بود رسیدیم و او غلام خود فرستاد و بکشتی رسید و اسباب مرا آورد پس من باقی ماندم در نزد آن مؤمن در ایام کمی و من و او بزیارت رجب رفتیم و آقای ما امیرالمومنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدم با منزل آن مرد رسیدم

در مدح آب فرات

و قریهٔ او بر کنار فرات بود و درختی قوی در آب بود که بر بالای شاخهای آن مجلس و منزلی داشت و کشتی از زیران میرفت و مکانی از آن بهتر ما ندیدیم و در روز کبک و دراج شکار میکردند و در شب از آن میخوردیم و آب فرات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث وارد است که ریخته میشود در آب فرات هر روزی نا در آبی از آب بهشت و در حدیث است که آب فرات چنین بود که اگر ابرص و صاحب عاهه از آن شفا میافتند لیکن نجاست بدنهای مخالفین مباشران شده بود پس برکت بسیار از آن زائل ساخت و از آن برکت کمی باقی ماند و آقای ما حضرت صادق علیه السلام بقصد آب فرات از مدینه می آمد تا از آن بیاشامد و غسل کند و برمیگشت و در یک روزی وارد آب فرات شد پس یک مردی که بر سر آب فرات بود فرمود که باین قدح آب بمن بده پس بآن حضرت آب داد آنجناب فرمود که باز آب بده پس باز آب داد آنجناب آب را آشامید و بر ریش مبارک جاری ساخت پس چون فراغت یافت گفت الحمد لله رب العالمین چه بزرگ است برکت این آب پس از آن من در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر رفتم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی در هیچ جا کشتی نایستاد تا بمنزل رسید پس چون بجزائر رسیدم اهل من خوشحال شدند برای اینکه برادرم پیش از من از شط بغداد بجزایر آمده بود و چون والدهٔ او را دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برای قضیه است که حادث شده پس سه ماه در انجا بودم و در انجا شروع کردم در شرح تهذیب حدیث پس از انجا بسوی نخر صالح رفتیم و بدیم که اهالی انجا برگزیدگان و صلحا هستند و علمای انجا از اهل ایمان می باشند و منزه از نفاق و حسد می باشند پس همه ایشان بمن احسان کامل نمودند و شش ماه یا بیشتر در انجا ماندیم و برای ما مسجد جامع بنا کردند که از اول شیخ اجل خاتمه مجتهدین شیخ عبدالنبی جزائری نماز میکرد و ما در آن نماز جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عساکر فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ کند و جزائر و بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بدانجا رسید که جزائر و بصره را خراب کند و اهل این دو مکان را بسوی سحاب که قریب بجونپور است نقل دهد پس ما همه با نجا رفتیم و او لشکر خود را

در قلعه قرنه گذاشت و خود با اهل جزایر در سحاب نشست و بسوی مامی آمد پس برای عبائی در صحرا می انداختند و چون نزد او میرفتیم برمیخواست و مرا با خود بران عبائی نشانیده و اظهار محبت بمن مینمود پس عساکر سلطان محمد بنزدیک رسیدند و قلعه را حصر کردند و هر روز بان قلعه هزار توپ می انداختند بحیکه گویا زمین در زیر ما بلرزه می آمد و من مشغول بتالیف شرح تهذیب بودم پس کتب و عیال را برادرم بسوی حویزه فرستادیم و من باقی ماندم با کتب تالیف پس من از سلطان اذن خواستم در سفر کردن بسوئی حویزه پس بمن اذن نداد و گفت که اگر تو بروی از میان همچکس نخواهد باقی ماند باما پس دران حضار مدت چهار ماه باقی ماندیم تا انکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود برسید سلطان بصره از خیانت لشکرش نرسید و گریخت و بسوئی دورق رفت پس این خبر بسوئی اهل جزائر در وقت طلوع رسید پس زنان و مردان و پیران و کودکان بسوئی حویزه فرار کردن و میان ایشان تا بانجا سه روز راه بود لیکن بیابانی بود که آب و گیاه نداشت پس دران بیابان از اهل جزائر بسیار مردند از ترس و گرسنگی و تشنگی ان قدری که عدد ایشانرا خدا میداند و ان عسکر که در قریه بودند خلقی عظیم بقتل آمدند و حاصل انکه هرکه او را مشاهده میکرد خبر از روز قیامت میداد و اما سلطان حویزه قدس الله روحه که سید علیخان باشد عساکر بااستقبال اهل جزائر فرستاد و اب و طعام برای ایشان روانه کرد خدا او را از ایشان جزائے خیر دهد پس ما در نزد او در حویزه اقامه نمودیم تقریبًا مدت دو ماه ماندیم و مسافرت باصفهان کردیم لیکن از راه شستر پس چون بشستر رسیدیم دیدیم که اهل ان از اهل صلاح و فقر و علماء را دوست دارند و در انجا مردے از اکابر سادات بود که اسم او میرزا عبد الله بود پس بمنزل او رفتیم و او برای ما معین کرد از هرچه که محل حاجت ما بود و الان او برحمت خدا واصل شده و دو فرزند برگذار که یکی سید شاه میر و دیگرے سید محمد مومن و در ایشان صفات کمال ما لا یحصی میباشد باسن ایشان در عرب و عجم کریم تر از ایشان پیدا نمی شود پس والد ایشان فرستاد بسوئی حویزه و اهل و عیال ما را اورد و برائے ایشان منزلے قرار داد و همه ما یحتاج را فراهم آورد پس تقریبًا مدت سه ماه در شستر اقامه کردیم و از راه دیه دشت بجانب اصفهان مسافرت کردم و اهل را در شستر گذاشتیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حجره در کاروانسرا گرفتیم و در انجا نشستیم پس بعد از ساعتی بیکی از رفقائ گفتم که برو ببین که از اصفهان ما کسی را می بینی که برای ما منزلے بگیرد پس او بیرون رفت و سیدی آورد که در اصفهان در نزد من درس میخواند چون مرا دید فرح دید شدیدی نمود و گفت که جمیع از تلامذهٔ شما از سکان این

بلد میباشند پس ایشان را خبر کردند ایشان از سادات دیه بودند پس برای ما منزلی گرفتند و حاکم
آن بلاد محمد زمان بود و او عالم و کریم و سخی بود که در کرم نظیر نداشت چون بقدوم من اطلاع
یافت وزیرش را نزد ما فرستاد و ما یحتاج ما را معین ساخت پس در اخر روز حاکم ما را خواست
پس چون باو وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرحی بر صحیفه می نویسی گفتم بلی پس گفت
که در دعا عرفه فقره ئی هست از آنچگونه شرحی نموده ای پس گفتم که ان فقره چیست گفت فوا عجبا
تعذبنی فیما اطلعت علیه منی بما یتعذر به انفاذ در علی البطش بولاحمله پس من در حل العبارت سه
درجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده و دیگری بخاطر آقا حسین
خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد و شروع در مباحثه نمودیم و من با او در سخن
گفتن احترام می کردم پس بر دو زانوئی خود نشست و حلقه اش را بر پشت انداخت و گفت تکلم
کن چنانکه در مدرسه تکلم مینمودم باطلاب علم و مرا محروم مساز پس مباحثه نمودیم و من او را از
علمی بعلمی دیگر نقل میدادم و او در ان علم بر من سبقت میگرفت و در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید
پس کلام را قطع کردیم پس روز دیگر باو مباحثه کردیم و سه ماه تقریبا در بلد او بودیم و احوال همین
بود پس ندیدم کسی را که فهم او بیشتر و ذکاوت و فصیح اللسان تر از او باشد و آنا در جانب کرم و امداد
علما و فقرا پس حالش مشهور بود و چون از او اذن خواستم در سفر اصفهان بنهایت احسان خود
پس چون مسافرت باصفهان مینمودم ببین که در ان راه بر ما چه گذشت و ان انست که بمنزلی رسیدیم
در غایت تر نزاهت برای آب جاری و نهرها و درختان پس برای ما نزاهت حاصل شد و خوشحال
شدیم پس در خاطر گذشت گفتم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم
که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزن طویلی برایم روی دهد پس چون سوار شدیم همراه ما
رفیقی بود او از ما پیش افتاد و در میان راه نشست در زیر سنگی پس من و برادرم که سوار بودیم
پس چهارپایان که نزد او رسیدند او برخواست چهارپایان رم کردند و مرا چهارپا بر سنگی بزرگ
انداخت که بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم که دست چپ من در دو جا شکسته است پس
رفقا آمدند و محکم ببستند دست مرا و من باقی ماندم تا باصفهان و در مدرسه میرزا تقی دولت آبادی
در حجره خود نشستم و دستم را معالجه مینمودم پس بنجاه در انجا ماندیم چون دستم صحت یافت دردی
در بدنم ظاهر شد که بنحوی شدم که چیزی مشعور من نبود و من مرگ را معاینه دیدم و چون مرگ را معاینه
می دیدم از توفیقات خدا مسرور میگردیدم پس مدتی بدین منوال بودیم تا خداوند مرا شفا داد

و برادر مرحومم را باقی عارض شد پس باقی ماند تا شنبه با سحال شد پس برحمت خدا رفت در شب جمعه اول ماه شعبان پس ان درد دلم ماند تا امروز و تا روز مردن و تسلی نمی یابم تا وقتیکه بزیر خاک پنهان و او در هزار و هفتاد و نه وفات یافت و این سال سال هزار و هشتاد و نه است و نسبی نمی گذرد مگر انیکه اورا در خواب می بینم بر احسن هیئت و اما در روز پس از بهای او در پیش روی من است که مطالعه میکنم و هر زمان که کتاب او را می بینم مصائب من تازه میشود فانا لله و انا الیه راجعون پس بعد ازان باصفهان حیران ماندم و در دریائی هم و غم غوطه در بودم و گفتم این مصیبت را دوائی نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس بنزلی رسیدیم که تاریک و شب بود راه گم کردیم چون روز شده در ریگ زاری گرفتار شدیم که باشکم در میان ان ریگها میرفتیم و چهار پایان در میان ریگ بزمین فرو رفته بودند پس نزدیک بهلاکت رسیدیم پس ازان خداوند منت بر ما گذاشت بانیکه راه را پیدا کردیم و بمشهد رسیدیم و ایامی در خدمت امام رضا علیه السلام مقیم بودیم پس مراجعت از راه اسفرائین آمدیم و دران راه بمنازل عجیبه و احوالات غریبه رسیدیم چون بنیشاپور رسیدم دردی بمن عارض شد پس مرا بر بالای شتر گرفتیم و پس ازانکه در مراجعت باصفهان رسیدم مدتی کم در انجا ماندم پس بسفر شتر عازم دانجا را و از وطن خود قرار دادم و در انجا مسکنی بنا کردم و میان من و سلطان حوزه وداد و محبت بود و در هر سال مرا صلات متعدده برایم میفرستاد و از من خواهش میکرد که نزد او رفته باشم چون نزد او میرفتم با من احسان بسیار مینمود انقدر که طاقت شکرش را نداشتم و الان در شستر میباشم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدم که قدرت بر شرح ان ندارم و انچه این مصائب را برایم سهل شمرد اخبار وارده در ابتلاء مومن است و انیکه اگر مومن در دریا غرق شد و بر بالای لوحی باشد یعنی بر تخته نشسته باشد خدا تعالی مسلط میکند بر او کسی را که او را اذیت نمایند تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام الله ایام عزه که در علم و عمل نظیر نداشت نشانه تیرهای مصیبت بود و سخت ترین حوادثها که بر ما گذشت چند چیز بود اول فراق احباب دوم فراق برادرم و موت او که دلم را چراحتی رسانید که تا مردن نجیبه پذیرست سوم موت اولاد و اصعب این امور اوسط انهاست چهارم حسد علماء و ابناء جنس پس ایشان بمن حسد بردند در هر بلاد که من رفتم تا حال ایشان در شیراز بدان انجا میدید که کتاب های نیکو که بخط خود نوشته بودم و خوانده بودم و حواشی نوشته بودم از من دزدیدند و انرا در چاه انداختند تا تلف شد و ان شخص که دزدیده اشد هیچ سخنی با من نگفتم تا انکه خداوند

عالم

عالم مجانی انها کنا بهائی دیگر کرامت فرمود و انخص مالک بسورق نکشت و محتاج بان شد و از کفار سوال میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبردم و خدا مرا محتاج بامثال و اقران نساخت و این از باب اظهار فضل خداست والا این بنده مذنب جانیز امرتبه و درجه فی پنجم معاشرت با مردمان است و سلوک با ایشان است زیرا که طبایع ناس را غائت اختلاف است و هر کسی بر وفق طبیعت خود خواهشمندست و این در غایت صعوبت است که بمزاج و طبیعت هر کس عمل کنی و بسا باشد که منجر بمعاندت و تقریر بر منکر میگردد و انها بالاجماع حرام می باشند و این برای احدی میسر نیست چنانکه روایت شده ست که حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام از خدا خواست که تمام بنی اسرائیل را از او راضی سازد تا هتک عرض او نمایند و غیبت او نکنند پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی این غصلتی ست که برای خود نکرده ام پس چگونه برای تو خواهد بود و این هویدا پس هر که تامل کند و مراجعه نظر نماید و تصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که با خدا دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خونریز ست و ما هیچکس را نمی بینیم مگر انیکه خدا تعالی را در قضا و قدرش متهم داشته و این بسیار در حال فقر و مرض و انتقال از حال بحالی و زوال نعمت حاصل میشود و شیم در مشکلی ست که عیش با بر امنقص ساخت و عیش صفا دارد با انیکه یافت نمی شود که در او بتوهم و ان انیکه در بلدی توطن نمودیم که در ان مجتهد و مفتی نیست که بدو حواله شود و اگر در عبادات و یا معاملات سوالی از ما نمایند مبسا باشد که بر ما مشکل شود و ان مقام محتاج ست بمعاونت

و اگر بگوئی که ان مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند و می گویند که تو کسی هستی که فلان قدر کتب در نزد تو ست و در نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم بما فی السرائر و الضمائر است و در اکثر اوقات از مردمان نزدمی میشوم و در بر روی مردم می بندم و این اصعب از امور سابقه ست خداوند خلل و خطل در قول و عمل زیاد و کند هفتم انیکه اسباب تالیف و تصنیف مهیا نیست و عالم را کتب منفعت دارد و الحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب ست و خداوند درین بلاد ما را توفیق داده ست برای تالیف کتاب نوادر الاخبار که برد و مجلد مشتمل ست و تمام شرح تهذیب حدیث که مشتمل ست بر شش مجلد و کتاب هدیه در علم فقه یک مجلد و کشف الاسرار شرح استبصار که مشتمل بر دو مجلد و کتاب انوار نعمانیه که مشتمل ست بر دو مجلد و توفیق داد ما را خدا تعالی برای شرح صحیفه در یک مجلد و شرح بر معنی ابن هشام و شرح بر تهذیب نحو یک مجلد و شرح بر کافیه و بعضی از رسایل و از جمله تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الفرار عن الموماروا لطاعون و کتاب

زهر الربیع ست و ار جمله تالیفات ان بزرگوار تعلیقه بر شرح جامی است و در میان حواشی شرح جامی تعلیقهٔ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجح ست و هر که کشف اینمعنی را خواهد رجوع و مطالعه از روی انصاف نماید پس از وی حاشیهٔ عصمت الله بن محمود بر حاشیه دیگر ترجیح دارد و ازان پس حاشیه عصام ست و ازان پس حاشیهٔ سید نعمت الله و ازان پس دیگران متساوی میباشند و فی الحقیقه عصام فاضل و دقیق بوده و او را شرحیست بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیه بر تفسیر قاضی و حاشیه بر عبارت ملا سعد در مطول ما انا رایت احدا و بر ان عبارت ملا علی قوشجی و دیگران رسائل بسیار نوشته اند از انجمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمسیه منطق و حاشیه او بر حاشیه سید شریف بر شرح شمسیه و شرح عصام بر کافیه ابن حاجب و حاشیه او بر شرح جامی و این فقیر مولف کتاب در تعلیقه خود بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام

خاتمه

بدانکه مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب و علما را طیاب و احوالات و فتاوی و مولد و وفات و تالیفات ایشان را که بمرور و دهور از اذهان اولی الالباب محو و منسی گردیده بود بتجشم در مدت پنجاه سال بعد از تتبع و تفحص و تجسس و استماع از افواه اکابر روزگار ارباب مفاخر بقدر مقدور در احیا را احیا کوشیدم و مطالب علمیه بسیار و نصایح بیشمار و حکایات مبهجه غریبه دران مذکور داشتم فی الحقیقه چنین کتاب بکمال تالیف نگردیده و این شجر را چند ثمر و این نهر را چند بحر است یکی انکه سلسلهٔ اسناد ازان معلوم ست دوم انکه معرفت تالیفات مولفین ازان مفهوم ست - سوم انکه طلاب را معین در تحصیل و در طلب علم هادی و دلیل ست چهارم انکه از زهد و بیان ورع علما و اعلام خواص و عام را مرغب در عبادت و زهادت و ثقاوت و نقاوت ست پنجم انکه مردمان را موعظه و پند و نصیحت در دهای از قید و بند محبت دنیای دنیهٔ غدار ناپایدار روی مفید است ششم انکه اظهار افاضات و نعمتهای بی منتهای حضرت سبحانی ست بالنسبه بمواد قابله و کمال قدرت که مشت خاکی را باین گونه کمالات ارسته و پیراسته و بخل در مبدء فیاض نیست هفتم انکه این کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدرس و تفهیم و تفهم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و وافی شافیست هشتم انکه چون معرفت باسامی گرامی افاضل اکامل اکابر اکارم بمرسد اسامی ایشان ضبط و حفظ نماید و در نماز وتر و اوقات اسحار طلب مغفرت برای ایشان نماید هر شب صد نفر و دویست نفر را نبشته و یا کمتر را اسم برده و طلب امرزش ایشان کرده و طلب ارتفاع درجات ایشان نموده تا ارواح

عالیه ایشان نیز بالنسبه بدعای افاضه نموده نرفیات ظاهره و باطنه حاصل آید نهم انیکه ازین کتاب
طریقه تحصیل علم حاصل میشود دهم انیکه سبا باشد که طالب علم را دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر
حاصل آید دران وقت مطالعه انیکتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق و شعف
وجد و جهد در تحصیل خواهد بود یازدهم انیکه بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولا و فروعا
بتحقیق شش و آدمی را معرفت مابخا حاصل میشود دوازدهم برانیکه این کتاب مرشدست طلاب را
بتخلیص نیات از ریا و طلب دنیا سیزدهم انیکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و زینت
مجالس و محافل اکابر و علما رو دیگران است چهاردهم انیکه این کتاب برای انیکه مشتمل بر ذکر کرامات
و ایات واضحة الدلالات طبقه علما رست از معرفت انها اعتقاد بحقیقت دین پیغمبر و حقیقت آل طها
استوار و مستحکم میگردد زیرا که بعد از انیکه دانسته شود علما را اهلبیت که خدام آنخانه داده اند و در بان
نواب ایشانند دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخادیم ایشان و موالی و امان البته صاحب
کرامات میباشند زیرا که ذکر کرامات علما رو ثبت ان و سماع و استماع و اسماع انها انفع خواهد
بود و افی داشت بالنسبه بکرامات امامان و معجزات پیغمبر و این همه از ادله و الله بحقیقت رسالت پیغمبر
و پیشوایان دین ان سرورست و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکرة العلما رنوشته ام و ان کتاب
در غایت اختصارست با اینحال نسبت میان انیکتاب و ان کتاب عموم من وجهست بسا اسامی
در انجا هست و حکایاتی انجا مذکورست که در این کتاب نیست و بسیاری از اسامی و قصص در
این کتاب مقصل العلماست که در تذکرة العلما نیست و در بعضی با هم شریک می باشند و گمان ان
نشود که در ین کتاب اسامی صد و پنجاه و شش نفر بیش نیست زیرا که صد و پنجاه و سه عنوان قرار
داده ایم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیست نفر و سی نفر بیشتر و کمتر از علما رذکر کرده ایم
بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و بمطالعه ان نهایت کوشیده که در تالیف ان تجشم
و زحمت بسیار کشیدم بدانکه در علم درایه مذکورست که صحیح است اجازه روایت برای صبی غیر ممیز
بجهت وسعت دادن راه بقا و اسناد که این امت بدان اختصاص یافته اند و برای تقرب جستن
برسول خدا بعلو اسناد و شهید ثانی در شرح درایه نوشته که دیدم خطوط خاتمه جماعتی از علما
را که نوشته بودند اجازه اولاد خود را در زمان ولادت ان اولاد با تاریخ ولادت ایشان
از انجمله سید جمال الدین بن طاوس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ شهید اول اجازه
گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب بولادت

ایشان بود والان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد ابن احمد بن صالح که سید
فخار بن معد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانه ما منزل کرد و پدرم مرا برای خدمت گذاری
او قرار داد و من هفت ساله یا قریب بان بودم پس چون سوار شد که برود پدرم مرا در پیش روی
او نگه داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید فخار مرا اجازه داد و گفت اجازه دادم
بتو انچه را که برای من جایز است که از روایت کنم و پس از این خواهی دانست حلاوت و شیرینی
انچه را که من تو را باین تخصیص دادم که عبارت از اجازه باشد مجملا مولف این کتاب اجازه دادم دو فرزند
خود موسی ملقب بنصیر الدین یکنی به ابو محمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی یکنی به ابو سلیمان و فرزند دیگرم علی
ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب بیاقر سلمهم الله و وفقهم و همچنین بنات خود را که روایت کنند
اخبار یکه برائم جایز است روایت انها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ
خودم خلف عن سلف که در همین کتاب استادمن معلوم و مذکور است و در کتاب تذکرة العلماء نیز ذکر
مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این
از کرامات ارواح علماء است و چون روز چهارشنبه نظر بعضی اخبار برای مومنان سعد و برای
کافران نحس است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب
مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام ان نیز روز چهارشنبه وقت چاشت
اتفاق افتاد در هفدهم شهر رجب المرجب از شهور سنه ۹۰۰ نهصد هزار و دویست و نود از هجرت بنویه و همچنین
ابتدا این کتاب مستطاب برای تحریر او روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه
گردید در سال هزار و دویست و نود و شش و محرر این کتاب محمد حسین طالقانی الکورانی
المسکن و این حقیر در حین نوشتن کتاب بسا کرامات از موسس شدن باین بزرگوار زید توفیقه
که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل ان گنجایش بشرح ندارد و خداوند
بجهت مقربانش که جناب او را توفیق داد این عطا بفرماید و صحیح در وقت بیت که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که در حین تالیف ابتدا روز
چهارشنبه و اختتام بروز چهارشنبه در
حین ابتدا تحریر محرر در روز چهارشنبه
و اتمام نیز در روز چهارشنبه هفدهم ویا
هیجدهم شهر رجب اتفاق افتاد ۱۲۹۰

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا الی الشرع الاقوم و النبی المکرم اقتفا ر ولد آدم وعلیه اصلی واسلم وعلی آله
موالی العالم وساوات الامم و بعد پس چنین گوید این گنهگار هوای نفسانی و کمکشته وادی نادانی
محمد بن العالم العلم الربانی میرزا سلیمان الحکیم الطبیب التنکابنی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت
تنکابن رفت امد دارند و بجهته خریدن چوب شمشاد ایام زمستان و بهار اقامه دارند تا سالگذشته که سنه هزار و
دویست و نود و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت راگذاشتند و از ایشان احتراز نمینمودند
بلکه جمیع شرابا نند آب با ایشان اشامیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را چنان دیدم
با والی بلد گفتگو داشتم که اولا مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهته فقر و فاقه اهل بلد و طمع ایشان از فرنگیان
با ایشان دوستی نمایند و مودة و دوستی با کافران بنص قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احتراز نمینمایند بلکه در
شراب با ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در انظار ایشان روز بروز خفیف و خوار
خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را مردمان از اباواجداد شنیده اند برهانی در ایشان نمیدانند پس شاید باندک
مشکلی زایل شود پس همان به که شما حکم کنید که فرنگیان دو سه روز هر روز بقدر ساعت با من به تنهائی
محاجه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقتی است که ایشان بانصاف حرکت کنند بر ایشان
مخفی نماند حقیقت حال صاحب الزمان غلبه خواهم کرد کما قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا ای
فی الحجة کما در ائمه در تفسیر آلایه و اگر بانصاف و عقل عمل ننمایند و تعصب کنند و لاتم گویند پس با ایشان مباهله
میکنم چنانچه امام علیه السلام بنا بر اخباریکه در اصول کافی مذکور است و یکه یگر را نفرین میکنیم انکه مبطل است
زودا هلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین الیقین ظاهر خواهد گردید چون والی این سخن را شنید
از این معنی امتناع ورزید پس فرنگیان رفتند و در هفده سنه که هزار و دویست و نود و شش باشد فرنگیان
معاودت کردند و از قضا یای اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که ملای ایشان است و او
بجهته شغلی در عمل نجارتشان نزد من آمد و اظهار ان داشت که من ملای ایشان ام و درس خوانده ام و زبان
عربی میدانست پس در مجلس خوش و نجوخوشی با او سلوک نمودم و در اخر امر گفتم که اگر تراسیل باشد با هم گفتگوی از
انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدای باشیم چرا باید در پیغمبر خلاف کنیم پس با هم مباحثه میکنیم و عقل را حاکم میانیم
اگر دین شما حق شد و من از عهده سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می ایم و اگر سخنان من حق شد
و شما از روی انصاف پسند گردید پس شما اقرار نبوت خاتم الانبیا نمایید و با این عمر کوتاه و دنیا بیوفا چرا
باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب ابدی اخروی برای خود اختیار کند فرنگی گفت که من بدین راضا لبسم

ومرا هم اینگونه سخنانش می‌آمد و قرار شد که مجلس دیگر حاضر شود و با هم مناظره کنیم و این فقیر مسئله نبوت را در پیش
جاز تالیفات خود نوشته بودم از انجمله در منظومه اصول دین دوم در شرح آن مسمی به نجاح الاعتقاد سوم در
رساله محمدیه چهارم کتاب مواعظ المتقین پنجم در منظومه الفیه مسمی بفرائد در نبوت ششم در تعلیقه بران منظومه هفتم
در کتاب قصص العلما و در ترجمه مؤلف ان کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هریک از
این کتاب تسجیل و تثبیت امر نبوت نمودم و خواستم که در این رساله که مسماة است به سبیل النجاة همان
کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که انرا در غایت سهولت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته باشم
تا برای خواص و عوام مفید و قدرت بر محاجه با ادیان باطله بهم رسانند و بر این باهره را بنحوی خوش و بیانی
دلکش واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالیه را ادراک مینماید و برای اکثری از مطالب مثلی چنین
کرده ام تا بدان واسطه در اذهان جاگرفته باشند چنانچه حقتعالی فرموده و تلک الامثال نضربها للناس
وما یعقلها الا العالمون و از ینجاست که حق تعالی عنکبوت و پشه و مگس و مشکوة و نخوانرا در قرآن مجید
ذکر فرموده مجملا فرنگی زمان دیگر بدیدن من آمد او را در کتابخانه خود خواستم و انواع ملاطفت برای
تالیف قلب او بکار بردم بنحو یکه بعد از فراغ از مجلس نهایت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم در مقام
تعریف و توصیف برآمد گفتم که ایا میل داری که در مذهب با هم گفتگو کنیم گفت نهایت مرا خوش اید است و برای
همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تمهید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه نخواهی بنا کنی
لابد است که از بامین آجر بچینی زیرا که تا مادامیکه زیر دیوار چیده نمی شود نمی توان بالای دیوار را چید
فرنگی تصدیق کرده که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمه اول اینکه اولا باید خداوند را بشناسیم زیرا که پیغمبر
یعنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهندئی تا نشناسیم نمیتوانیم که پیغام دهنده
کیست و چه نحو کسی است تا بعد ازان بتوانیم که پیغام آورنده کیست و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام
آورنده بالسنه به پیغام دهندگان مختلف است و لا محاله آورنده باید فی الجمله بعضی وجوه با پیغام دهنده
شباهتی داشته باشد و چون ما همه بنده یک خدا هستیم و اکثر بلکه یکسر قائل اند با نیکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا
اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می دانند و برخی بت را خدا می دانند
و بعضی عیسی را خدا می دانند مجملا مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانم امروز
چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر دران اتفاق دارند اما بعضی میگویند که انسانی غریب داخل این شهر شده و بعض
میگویند که فرس داخل شد و بعضی میگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بقر داخل شهر شد پس لازم شد که داخل
شدن چیزی در شهر یقینی باشد اکنون میگویم که وجودی داریم و معینی وجود بمعنی است و جهیت بمعنی چیز

مثل اینکه

مثل اینکه یکدیگر میگویند این ظرف چیزیست یعنی ماهیت او چیست و بعبارة اخری این چه چیز است او در جواب
میگوئی مثل چیست یکدیگر میگویند و سوال میکنند که این ظرف هستی دارد یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه وجود هستی
را گویند و عدم هستی را گویند و هر گمانی که متصور شود از وجود هست نه از عدم چه هستی هیچیست و کمال نیست پس همه
کمالات را هست باید مثلا توانائی یعنی قوت هستی هست و دانستن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی عدم
و کمال نیست و ندانستن که عدم هست و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود دانائی هست و این کمال
هم شدت و ضعف دارد چه طفل شیرخوار توانائی او نهایت کم هست و جوانمرد توانائی او کمال تر هست و هیچیست
دانا کمال خدائی ما باید در همه کمالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه کمالات هم
باید در او بالفعل باشد زیرا که او حقیقت وجود هست و اگر کمال او کامل تر و بالفعل نباشد وجود ناقص خواهد داشت
و حال انکه خدائی ما از هیچ منقصت نیست پس ما باید احتیاج بهیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج بشد هست
او کامل تر از همه نخواهد بود پس ما باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج باجزا پیدا
نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد یکیست چه اگر دو باشند پس هریک باید کامل
تر از ان دیگر باشد و الا انکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و ان یکی خواهد بود
این چیزیکه کامل تر هست با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص معقول نیست و این همینی کامل حلول
در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو هست علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال هست پس قبل از اتحاد
و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض هست و اگر این اتحاد و حلول نقص هست پس خدا باید کامل
تر از همه چیز باشد مجملا خدا را ماهیتی نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت او هست
و الا ترکیب لازم می آید و ازین جا جمیع مطالب توحید بر وجه اکمل منکشف گردید و اینمقدمه که مقدمه خدا شناسی
باشد برای این مقدمه بما این احتجاج ساختیم که ما پیغام دهنده را شناسیم و الا پیغام آورنده را نمی شناسیم
فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و اینمقدمه مذهب نصارا را
باطل ساختیم نمیگوید فرنگی را مشعور بان شد بجهة انیکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
عیسی را پسر خدا دانسته اند و معظم ایشان با قانیم ثلثه قائل اند بعضی عیسی و مادرش و خدا همه را خدای دانند
باینمعنی که خدا از ان هست و مادر و پسر صفت می باشند و با ایشان متحد شده هست الحال از ین مقدمه
معلوم شد که خدائی ما چنان خدا هست که پسر ندارد و متحد هست با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرق
نصارا مذهب ایشان مبنی بر حلول و اتحاد هست چنانکه بسیاری از صوفیه را بهمین اعتقاد هست پس یکی
از فوائد اینمقدمه ابطال مذهب نصاری هست و ابتدا را امر و این قسم مقدمه قرار دادن از کمال مهارت

و تردستی است و باید دانست که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه و بهمی از وجوه معرفت حاصل
شد و شناختن خدا حقیقةً یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا احاطه همه چیز دارد و همه چیز محاط او هستند
و محیط عالم محاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و در این باب برای فرنگی مثالی
بیان کردیم که او تصدیق نمود گفتم که ما در این خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس ما نتوانیم که بدانیم
که در پشت یا بالای بام این خانه چیست اما اگر این خانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش
روی ما را و این چیز نیست که عقل بحسب بداهت بدان حکم میکند ـ

مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری نصب کند بیان این مطلب اینکه در مقدمهٔ
سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدائی فعل لغو و عبث و کار جاهلانه نمیکند
پس باید که این خلق را برای فائدهٔ خلق کرده باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون
فایده ناقص باشد و حال آنکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید آن فائدهٔ عاید
بخلق شود و آن ترقی دادن خلقت که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال بهم رساند و همه کمالات از او است
پس قرب باو اقصی الغایات و اکمل الکمالات است و آن بتکلیف حاصل میشود و همچنین غرض او باقی ماند خلقت
و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا
و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی در این باب
ذکر میکنیم و میگوئیم که ایا همه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدیهی است که چنین نیست
و بعضی قابل آن می باشند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر باید مطلب
سلطان را بفهمند و بعضی بواسطه حاکم بلد و هکذا پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب و پیغام خود را
بآن پیغمبر بگوید و او بمردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفه خواهد بود چنانکه اگر آقائی
غلامهای بیخرد و با ایشان نفقه و کسوه و ما یحتاج بدهد و آن غلامان را هیچ تکلیف نکند و آنها آقای خود را
نشناسند و چندین فساد کنند و بر یکدیگر ستم کنند پس عقلا حکم بر سفیه بودن آن آقا میکنند و خدای حکیم است و سفیه نیست
پس باید شناختن خود را از ایشان بخواهد و رفع فساد و جور میان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین در دفعه
اول که انسان را خلق کرد لابد باید غذائی بخورد تا از گرسنگی نمیرد فرض اینکه تازه خلق شد و غذا مختلف باشند
بعضی سم میباشند که از خوردن آنها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و باو بفهماند که کدام غذا مهلک است
و کدام یک ضرر دارنده است تا مبادا ضرر دار را بخورند و ایضاً یکدیگر را ستم ننمایند در اموال و اعراض پس باید
پیغمبر و رئیس نصب کند که بنحو عدل حرکت کند تا بر یکدیگر ستم نکنند پس این پیغمبر اگر تنها باشد پیغمبر نفس خود میباشد و اگر

خیر او نیز ثابت شود و پیغمبر او نیز خواهد بود پس ازین مقدمه معلوم شد که لازم است انیکه خدا پیغمبری تعیین کند

مقدمه سوم انیکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا میاورند دو جهت دارند از جهتی مانند

احکام اوامر طبیب بمریض است و از جهتی مانند احکام و اوامر مولی بالنسبه بعبد است چون احکام و اوامر

خدائی نفع ان به بندگان عاید میشود نه بخدا پس اوامر طبیب بمریض است که منفعت خوردن دوا بمریض

راجع میشود و منفعتی برائی طبیب ندارد و اگر دوا نخورد ضرر برائی مریض دارد نه برائی طبیب و اما اگر دوا نخورد

طبیب او را عقاب نمیکند و احکام خدا را اگر بنده بجا نیاورد خدا او را عقاب میکند ازین جهت مانند اوامر مولی

بعبد است که اگر بنده او را بجا نیاورد مولی او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولی دارد و ایضا باید

دانست که احکامیکه پیغمبر می آورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامریست پس ایسا باشد که مصلحت اقتضا میکند

که حکم فلانی در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسده دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر

در نکاح که در شریعت موسی بون است و در زمان پیغمبر مصلحت جلیت ان برداشته شده است و در این

زمان مفسده دارد و بعینه مانند حکم طبیب است که اگر هر روز مسهل بدهد اشعار و امعاء مریض پاشیده میشود پس

بعضی از ایام منضج میدهد و بعضی از ایام مسهل میدهد لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید باشد

و تغیر و تبدیل و نسخ برنمی دارد مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد

منجر بعدم بقا نظام عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال

چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب مردم هرج و مرج میشود و نظم عالم بهم میخورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن هر

بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نمیشود که پسر کیست و عمل میراث بهم میخورد و مانند حفظ دین

چه اگر دین را محافظت ننمایند دین از دست میرود و ثمره بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر چیزی

که عقل را ضایع میکند ان مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود موقوف میشود

و بر همدیگر ستم خواهند کرد و از اینجاست که شراب را ام الخبائث میگویند چه همه معاصی از ان ناشی

میشود پس از اینجاست که شراب در همه ادیان حرام است و عقل در حرمت ان استقلال دارد و این هفت

چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شراب در هیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری

مقدمه چهارم در اینکه بعد ازین که خدا پیغمبری فرستاد ان پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد

که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس ادعا بنبوت کند راست گو از دروغگو امتیاز

نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال انیکه مقصود خدا تعالی هدایت خلق است پس همانگاه

اگر پادشاه حاکمی بجای فرستد لابد باید نشانی باو دهد که دلالت بر صدق او کند مانند خلعت

و درمان چون این مرحله را دانستی پس باید دانست که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت میشود -

اول انکه پیغمبر یکه یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید داعی پیغمبری منیماید صادق در است گوست -

دوم انکه در کتاب پیغمبر پیش نبوت او ثابت و کتابش حق است و اسم ان پیغمبر یا وصفش مذکور باشد چنانکه در انجیل مذکورست که این انیس به پیغمبری می آید و او مینیس امنه را میگویند که ما در پیغمبر است چه ارا در لغت ایشان بدل بسین میکنند چنانچه از متبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود -

سوم انکه این کسی که دعوای پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و هر حکمی که آورده عقل ادراک حسن او کند

چهارم انکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست او برآید که از ابنای جنس او بحسب عادت ان کار را نتوانند کرد بعمل بیاورند مانند انکه سنگ دو مثقالی در اینجا افتاده پیغمبر میگوید که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی دیگر نمی تواند که ازا بلند کند با انکه عادت باید سنگ دو مثقالی را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است که این پیغمبر از جانب خداست چه این خبر خارق عادت بعمل آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و چشم بندی بودی لازم بود که خدا نگذارد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوای نبوت حمل بر صدق میکنیم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و هویدا شد و فرنگی این مطلب را قبول کرده و میگفت عقل بنجو بداهت بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را نهایت با بندگان رافت و مهربانیست پس مقتضای لطف هر صنعت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه داد بنحو اکمل که با انکه مردمان در ان مهارت داشته اند از معارضه پیغمبر در ان صنعت عاجز آمده اند و این بیشتر دلالت بر حقیت ان پیغمبر دارد و مثل انکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان اهل مصر اشتهار داشت خدا تعالی از همان جنس با و معجزه داد و ایشان چوبها را مجوف کرده و پاره از زیبق میکردند و چون آفتاب بر انها می تابید بحرکت می آمدند و راه میرفتند موسی نیز چوبی انداخت که اژدها شد و همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان از مثل ان عاجز شدند پس مردمان حتی ساحران دانستند که این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجازست و در زمان داؤد تغنی و آوازهای خوش بسیار بود پس خدا تعالی داؤد را چنان آواز خوش داد که وقتی که مجمع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند چنانکه چهار هزار دختر باکره غشی نمودند و در زمان حضرت عیسی اطبا یونان و غیران بسیار بودند که معالجات غریبه میکردند پس خدا تعالی با و از ان جنس معجزه داد پس کور و کچل و زمین گیر را دعا میکرد که شفا می یافتند پس اطبا گفتند که ما نیز این امر را دفع میتوانیم معالجه انجناب فرمود که من این امور را

که مادر را دباشد دفع میتایم اطبای ازان عاجز برآمدند پس فرمود که من مرده را هم زنده میکنم
اطبا باعتراف بر عجز ازان نمودند پس سام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده
کرد معروف است که افلاطون گفت که الحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت بر
رسول نیست و عقل مرا کافیست پس ایمان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطالیس بچنین امر دراو دست یافت
بدین سبب او را زهر خورانیدند و کشتند و جالینوس بمرض ابنه مبتلا بود و ارسطو سابر کلام بحار در مجلد
چهارم در ذکر او گفته که رای موسی اینست که خلقت از خالق است و رای من اینست که از طبیعت است
پس موسی را العیاذ بالله بدای نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبری او قایل نبوده در عهد جناب
ختمی مآب فصاحت و بلاغت در میان عرب در شعار و خطب اشتهار داشته بنحویکه کلمات خوب بر لوحی
می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس خدای تعالی بر او کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و براعت
و سلاست و جزالت او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه اقرب بقبول اهل آنزمان است ـ
مقدمه پنجم آنکه اگر انانکه در عصر ان پیغمبر باشند و معجزه او را برای العین مشاهده کنند پس لازم است
که اذعان و اعتقاد کنند ـ و اگر در ان مجلس حضور نداشته باشند و یا در ان زمان نباشند بلکه زمان
دور و درازی از نبوت و اظهار معجزه اش گذشته باشد پس باید میزانی برایشان قرار داد که بچه نحو باید
ایشان را معلوم شود که شخص آمده و دعوای پیغمبری نموده و معجزه آورده با انکه همچیک را ندیده مثلاً
این زمان که سنه هزار و سیست و نود و شش است از هجرت پیغمبر هزار و دویست و هفتاد و نه سال است که از
بعثت عیسوی میگذرد پس بگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر برحق بوده و معجزه آورده البته میزانی درین باب
باید قرار داد پس میگوئیم چیزهائیکه برای انسانی ندیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً
که مخوف بقرائن قطعیه باشد دوم تواتر بلفظ یعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر داده اند بنحویکه یقین
حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ ننموده اند و انها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
بنحو سابق و همکذا تا بمبدء پس یقین حاصل میشود باین که اینخبر راست است سوم تواتر معنویست باین
نحو که در مسئله چند چیز واحد امده باشد که این اخبار در لفظ باهم مختلف باشند ولیکن همه ان اخبار در اثبات
یک امر مشترک باشند بنحویکه قطع حاصل شود بران قدر مشترک مانند انکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ نجس شود
در کاسه آب باشد و پای ان مرغ داخل ان اب شود باید ان آب را ریخت و وضو بان نتوان ساخت
و باید تیمم کند و همکذا چند خبر برسد که هریک مخصوص بموردی و را مورد خبر دیگر باشد لیکن همه انها قدر
مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تواتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هریک

خبر واحد ند و مضمون همه یکیست پس قطع حاصل شود که یکی ازین خبرها از معصوم صادر شده است

پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهنده گان این قدر جمعیتے باشند که یقین بر راستی ان حاصل شود و فرق ان با تواتر انیست که تواتر در صورت تعدد وسائط باید هر طبقه ان قدر جمعیت باشند که مفید قطع باشد و لیکن در تظافر و تسامع وسائط ندارد و ایضاً اگر در تواتر هم وسایط نباشد و همان طبقهٔ اولے باشند پس علم باشخاص و اعیان ناقلین شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود که از باب قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشند با ینمعنے که یکی حکایت غلبهٔ رستم با کوان دیو را نقل کرده و یکے غلبهٔ او را بر سهراب نقل کرده و یکے غلبهٔ او را بر اشکبوس نقل نمود بهذا انجنگ ما قطع نمودیم بر انیکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما نشان خواص به تسامع و تظافر مانند انیکه از بسکه خبر دهندگان بما خبر دادند که کربلا موجود است و یا مکه موجود است و یا کلکته در هند موجود است یقین برائے ما بر وجود انها حاصل میشود و حصول یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردم که آیا کربلا رفته گفت نه گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهریست و بالفعل موجود است گفت شنیده ام گفتم از ین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر بوده اند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظاهر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه آورده پس ازین مقدمه معلوم شد که کسانے در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند و لیکن پیغمبر را ندیده اند پس علم با ینکه پیغمبرے آمده و دعوای نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود بتظافر و تسامع و چون کلام با ینجا رسید مرا خستگے عارض شد زیرا که تقریباً بقدر سه ساعت مکالمه کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه سخن و مطلبی که طویل باشد در مجالس گفتن بهتر است و در رسوخ قلبی از انیکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو مینمائیم اگرچه ان چه باید گفته شود گفته شد و پیغمبرے پیغمبر با نزدیک ثابت شد چه بعد از انیکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه همری است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر تصدیق نکند پس نبوت عیسیٰ را نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده و لیکن نه بنظر ما بلکه نه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد و لیکن بنا بر تقیه تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز منقضی

واین سخنان همه خزانه بود و نایاب است و در جاهای دیگر این سخنان شنیده نمی شود و این
چیزیکه آنست که زربان را آدمی بسازد پس زربان ساختن مشکل است لیکن بعد از ساختن زربان
بر پشت بام بالا رفتن آسان است گفتم بلی چنین است و من با نیمقدمات چنان پیغمبری صدیق اثبات
کرده ام که جمیع کشیشان بر انبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت
ندارند مجملا هنوز مجلس دیگر انعقاد نپذیرفت و انچه در حقیقت دین اسلام ضرورست ازین مقدمات
ظاهر شد و مع ذلک بجهت زیادتی توضیح بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیقه میگوییم
که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکه مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت
شده علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس ان نیز بتسامع و تظافر ثابت
شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکند پس باید
که نبوت او حق باشد همچنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر کوئی که اگر
چنین چیزی میشد هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار مینمودند و بر ایشان معلوم میشد و در تواریخ
و روزنامه ها مینوشتند ها انیکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوئیم
که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبهه نباشد
چنانکه در کتب اصولیه بنحو مستوفی مذکورست علاوه زمین گرویست پس شق القمر در نیمه شب در مکه
واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت کرویت زمین میشود و ان وقت که شق القمر شد ظهر بوده
یا عصر بوده لهذا ندیدند یا انیکه بر فرض تسلیم شاید هوائی بلد ایشان ابر داشت چنانکه غالب
بلاد ایشان غالبا ابر دارد در روزنامه نوشتن دران عصر در میان اهل فرنگ متداول
نبوده و ایضا دلیل ما بر نبوت پیغمبر ما از چند وجه دیگرست اول انیکه احکام او همه بر طبق عقل
است و هوای نفس در ان نیست و اثبات اینمعنی موقوف است بتفصیل فصیل که در خود حوصله این
مختصر نیست دوم انیکه در کتب انبیاء سلف مانند توریه و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیاو و
غیره که از او تعبیر بنبوت هیلد مینمایند تصریح بنبوت جناب ختمی مآب شده چنانکه در الفیه نبوت و
شرح ان نوشته ایم سوم انکه معجزات بسیار از ان جناب نقل کرده اند مانند انیکه همیشه
در اقتاب بری بر سر ش سایه افگنده بود و سنگریزه در دست او تسبیح گفت و بعضی افاضل
گفته اند که تسبیح سنگریزه بعجب ندارد و نظر بانیکه و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه خارق عادت
در استماع سنگریزه است با اهل مجلس و با هر که راه میرفت میگردن از او بلندتر مینمود و از بیت بیست

میدید پس چنانکه از پیش رو میدید و از هر کوچه که عبور میفرمود تا دور بوی عطر از انجا شنیده می شد
بحدیکه مردمان میدانستند که پیغمبر خدا از ان کوچه گذشته و مگس و پشه بر جسد مبارکش نمی نشست
و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده
اند و درخت با او سخن میگفت و در هر موضع که بزم بود اثر پایش از انجا ظاهر میشد و اگر بر سنگ
صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب دهانش بر جاه خشک
شده میریخت انجاه پر آب میشد و کور را بینا کرد و موائد بهشت برای او نازل شد و بدنش در
آفتاب سایه نداشت بلکه لباس او نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تحدید بهزار معجزه کرده اند
و باعتقاد اینفقیر زیاده از حصر است چه اینجا درجنس بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود
یک معجزه محسوب میشود پس بر بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجملاً اگرچه بر فرض تسلیم
اینکه هریک از این معجزات باخبار احاد بما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تواتر معنوی
افاده یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش
معلوم شد چهارم انکه معجزات انحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین
او از ائمه اطهار و معجزاتیکه از مراقد و مشاهد شریفه ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر
هفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از ان را من خود دیدم
و هر ساله در وقت جود رگو نوربارن میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات
ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بظهور نمیرسید اینها همه شعبه از شعب
معجزات پیغمبر ما باشند و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در جنب امام زاده زراباد
و ثبوت این گونه کرامات بمشاهده است بالنسبه ببعضی و بتواتر معنوی یعنی دوم است بالنسبه
ببعضی دیگر پنجم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت و ان قرآن است که در دست
ماست و اعجاز ان از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز ان آیه بحسب اختلاف اشخاص بی نهایت
است انچه بحسب صفت است اول انکه در نهایت بلاغت و جزالت و ملاحت و سلاست است
بحیثیتی که انسان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بران می بود نمیفرمود که اگر مے
توانید مثل ان را بیاورید و ان را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا
نمی نمود زیرا که منافی غرض بود دوم انکه در غایت ملاحت است سوم انکه اسلوب غریبے
دارد چهارم انکه شعار هر دو است از دو های ظاهری و باطنی پنجم انکه مشتمل بر اخبار

میفرماید

معیان ست مانند علبه روم وحوان ومطابق شیشم انیکه در هر آیه ان قدر از علوم واحکام
مندرج ست که غیر از خدا را قدرت بران نیست که کلامی باین اختصار بگوید واین قدر علم
دران درج کند واین فقیر تفسیر تو شیح را برای همین مطلب نوشته ام واین قدر از علوم واحکام
از هر آیه استنباط نموده ام وبیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در
هر آیه مندرج ست که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد
هفتم انیکه استخارات مجربه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت ست هشتم انیکه تفالات چندے
از قرآن برای ما حاصل شد که همه برطبق واقع بوده شیشم از دلایل انیکه پیغمبر امی بود یعنی نزد معلم
نرفته و علم وسواد وخط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن بتصریح بان فرموده که پیغمبر اے بود
وکتاب نخواند وخط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آئینه مردم تکذیب میکردند ومی گفتند
که پیغمبر خط می نوشت وکتاب خوانده با انیکه هیچکس با ین خدشه نکرده با این بے سوادی وامی
بودن بیکدفعه اظهار علوم اولین وآخرین کرده ومردمان را تکمیل بعلم وعمل نموده بنحویکه علمائے
بیشمار در امت او پیدا شده که در هیچ دینی بنوده وجمعی بسیار از اصحاب وتابعین ومن بعدهم
صاحبان مکاشفه وشهود وکرامات نموده معلوم ست که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتائید

یزدانی وتوفیق سبحانی وتسدید صمدانی مجلا بنبوت خاتمی آب در مرتبه
ظهور چنان هویداست که قابل بیان وبا انیکه ببرهان انرا
اثبات نمودن بلکه اجرا ببرهان بر حقت قرآن ونبوت
پیغمبر آخر الزمان مانند انستکه کسی شمعی را در روز
بدست گرفته وسراغ خورشید بان جوید

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب روز چهارشنبه بیست وهفتم شهر رمضان المبارک
سنه ۱۳۰۶ بسعی واهتمام عالیجناب حبیب الحاج حاجی میرزا ولی الله محلاتی
بقلم عاصی معاصی سید حسن علی عابدی الکهنوی سنه ۱۳۰۶

حسب الفرموده سرکار نواب مستطاب معلی القاب خورشید قباب هلال رکاب صدف نبالت
کوکب فلک جلالت ذو الطود الفخیم صاحب الوجه العظیم مرجع الانام والعالمین ملجا الافاضل والعالمین
میرابن امیر مغیث الکمال عدیم النظیر در جود حاتم در فضل فاریاب سرکار نواب اشرف
الانواب حسام الملک خان خانان بهادر دام اقباله واجلاله بزیور طبع ارا سته شد

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
بازل افروز شید رونق افزای دیهیم و کاه خدیو کیوان
خرگاه فلک درگاه فریدون و قیصر خدم کیقباد و کیخسرو
حشم نوشیروان حاتم خصال و اسکندر دارا جلال فرقان جود
و احسان و دیباچه بذل و امتنان طغرای کتاب عظمت و اجلال
ناظم اوراق پریشان فضل و کمال شمس آسمان دانش و فرهنگ
و زیب افزای تاج و اورنگ و حصن حصین نصرت
و اقبال مروج دین و دولت و مقوم ملک
و ملت سر لوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داور
سلطان السلاطین العظام و الخواقین الفخام السلطان ابن السلطان
ابن السلطان و انخاقان ابن انخان ابن انخاقان السلطان
ناصر الدین شاه شهنشاه حجاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه
الی اخر الدوران و مد الله ظلاله علی رؤس الانام مادامت
الشمس طالعه و بسعی و اهتمام عالیجناب خیر الحاج جانی میرزا ولی الله
خلف مرحوم جنت آرامگاه اخوند ملا محمد حسن خراسانی الاصل محلاتی المسکن
بزیور طبع آراسته گردید

۲۲۸
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔